جلد ۱ ۱۵۰

جواهرِ غیبی جلد (۳)

کنز پنجم و ششم مع خاتمهٔ کتاب

(صفحه ۵۵۵ تا صفحه ۹۰۲)

بتاریخ ۲۰ مارچ سنه ۱۳۶۷ه ع در شهر لکهنؤ

یادداشت - این کتاب جواهر غیبی یک جلد است که بغرض سهولت
جلدبندی به ۳ سه حصه تقسیم کرده ۳ سه جلد مرتب ساختم ۱۲

Muzaffar ʿAlī Shāh
Javāhir-i ghaybī

	سعدی	
بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی		بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی

کنز پنجم

جوہر یا اللہ ہر کہ سہ روز بخواند و روزہ دارد و گرسنہ ماند او را کرامت اولیا دست دہد و اگر در ظرف سفالین مکرر بنویسد چندانکہ تواند و بآب بشوید و بر روی مصروع زند صرع زائل گردد و ہر کہ در شبانروزی ہزار بار بگوید و مداومت نماید از اہل تحقیق گردد و آنچہ خواہد بر و کشف گردد

جوہر نود و نہ نام الٰہی مشہور باسمای حسنی در حدیث ست کہ من احصٰہا دخل الجنۃ ہو اللہ الذی لا الٰہ الا ہو الرحمٰن الرحیم الملک۔ القدوس السلام المؤمن المہیمن العزیز الجبار۔ المتکبر۔ الخالق۔ البارئ۔ المصور۔ الغفار۔ القہار۔ الوہاب۔ الرزاق۔ الفتاح۔ العلیم۔ القابض۔ الباسط۔ الخافض۔ الرافع۔ المعز۔ المذل۔ السمیع۔ البصیر الحکم۔ العدل۔ اللطیف۔ الخبیر الحلیم۔ العظیم۔ الغفور۔ الشکور۔ العلی۔ الکبیر الحفیظ۔ المقیت۔ الحسیب۔ الجلیل۔ الکریم۔ الرقیب۔ المجیب۔ الواسع۔ الحکیم۔ الودود المجید۔ الباعث۔ الشہید۔ الحق۔ الوکیل۔ القوی۔ المتین۔ الولی۔ الحمید۔ المحصی المبدئ۔ المعید۔ المحیی۔ الممیت۔ الحی۔ القیوم۔ الواجد۔ الماجد۔ الواحد الاحد۔ الصمد۔ القادر۔ المقتدر۔ المقدم۔ المؤخر۔ الاول۔ الآخر۔ الظاہر۔ الباطن الوالی۔ المتعالی۔ البر۔ التواب۔ المنتقم۔ العفو۔ الرؤف۔ مالک الملک ذوالجلال والاکرام۔ المقسط۔ الجامع۔ الغنی۔ المغنی۔ المعطی۔ المانع۔ الضار۔ النافع۔ النور۔ الہادی۔ البدیع۔ الباقی۔ الوارث۔ الرشید۔ الصبور۔ شرح حضرت جی

جوہر نود و نہ نام الٰہی غیر آن نود و نہ نام کہ در حدیث نبوی صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم وارد شدہ و در قرآن مجید آمدہ اگر کسی بآن دعا کند البتہ اجابت شود۔ روز خمیس روزہ دارد و در شب آدینہ قریب سحر دعا کند یا اللہ۔ یا رب۔ یا رحمٰن۔ یا رحیم یا ملک در سورۂ فاتحہ یا محیط۔ یا قدیر۔ یا علیم۔ یا حکیم۔ یا تواب۔ یا بصیر۔ یا واسع۔ یا سمیع۔ یا بدیع۔ یا کافی۔ یا رؤف۔ یا شکور۔ یا واحد۔ یا غفور۔ یا حلیم۔ یا قابض۔ یا باسط۔ یا حی۔ یا قیوم۔ یا علی۔ یا عظیم۔ یا ولی۔ یا غنی۔ در سورۂ بقر۔ یا قائم۔ یا وہاب۔ یا سریع۔

یا خبیر - در سورۀ آل عمران یا رقیب - یا حسیب - یا شهید - یا غفور - یا مقیت - یا وکیل - در سورۀ نسا
یا فاطر - یا قاهر - یا قادر - یا لطیف - سورۀ انعام - یا محیی - یا ممیت - سورۀ اعراف - یا نعم المولی
یا نعم النصیر - سورۀ انفال - یا حفیظ - یا قریب - یا مجیب - یا حمید - یا مجید - یا ذا العرش -
یا فعال لما یرید - یا ودود - سورۀ هود - یا کبیر - یا متعال - سورۀ رعد - یا منان - سورۀ ابراهیم
یا خلاق - سورۀ حجرات - یا صادق - یا وارث - سورۀ مریم - یا باعث سورۀ حج - یا کبیر - سورۀ مومنون
یا حق - یا مبین - یا نور - سورۀ نور - یا هادی - سورۀ دخان - یا فتاح - سورۀ سبا - یا غفار -
یا قابل التوب - یا شدید العقاب - یا ذا الطول - سورۀ مومن - یا رزاق - یا ذا القوة -
یا متین - سورۀ ذاریات - یا بر - سورۀ طور - یا ملیک - یا مقتدر - سورۀ قمر - یا رب المشرقین
یا رب المغربین - یا ذا الجلال والاکرام - سورۀ رحمن - یا اول - یا آخر - یا ظاهر - یا باطن -
سورۀ حدید - یا ملک - یا قدوس - یا سلام - یا مومن - یا مهیمن - یا عزیز - یا جبار - یا متکبر -
یا خالق - یا باری - یا مصور - سورۀ حشر - یا مبدی - یا معید - سورۀ بروج - یا احد -
یا صمد - سورۀ اخلاص

جوهر بدانکه نزدیک ارباب تحقیق اسم مبارک الله اسم اعظم ست زیرا که اسم ذات است باعتبار جمیع اسما و صفات و دیگر اسما اسمای صفات اند و مجموع اسمای صفات در تحت اسم مبارک الله مندرج ست چه هر اسمی از اسما عبارت از ذات مسمی ست باعتبار صفتی کالعلیم باعتبار علم و قدیر باعتبار قدرت و علی هذا القیاس بخلاف اسم مبارک الله که ذات مسمی ست باعتبار جمیع صفات و این اسم جامع ست در جمیع اسمای متضاده و غیر متضاده و این اسم کل ست و باقی اسما اجزای او و جمیع اسمای الهی بوی مضاف ست و وی بهیچ اسمی مضاف نیست و اعظم اسما او ذکارست مثلا میگویند عزیز اسمی ست از اسمای الله تعالی و نمی گویند الله اسمی ست از اسمای عزیز اگر کافر گوید - لا اله الا هو ایمان از وی صحیح نبود زیرا که هو برای اشارت ست پس شاید که باین کلمه اشارت به معبود خود میکند و جمله صفات همین حکم دارد اما چون لا اله الا الله گوید حکم باسلام وی کنند و مشتق نیست اگرچه بعضی مشتق گویند که لفظ مبارک الله در اصل الالاه بود حرکت همزه که مابین هردو لام واقع است نقل کرده بما قبل دادند و همزه را برای تخفیف حذف کردند الاه شد بعده لام اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند الله شد و این اسم مبارک را خاصیتی ست که در هیچ اسم نیست و در ضمن این اسم شریف سریست که اعظم همه اسرار غامضه است سالک از مواظبت و مداومت مشغولی

این اسم اعظم عارف بحقایق اشیا کماهی و متخلق باخلاق جناب الٰهی می شود و احکام و آثار حضرت خداوندی هویدا میگردد و مرده را زنده کند و زنده را مرده و بدرجه میرساند که فوق آن متصور نیست مشاهده نماید چیزی را که هیچ گوش نشنیده و هیچ دیده ندیده و بر دل هیچ بشر خطور نکرده و ارواح اولیا و ملائکه و صور جمیله ظاهر شوند و عجائب عالم مثال در بیداری ببیند حضرت قدوة الاولیا شیخ جنید بغدادی همه شب بشغل الله الله مشغول می بود آخر باین مرتبه رسیدند که خود میفرمایند که سی سال ست که خدا تعالی بزبان جنید با جنید سخن میگوید و جنید در میان نه و خلق را خبر نه باید که اسم مبارک الله باظهار همزه و سکون ها بعد دمجمل در هر نفس سه بار بدل گوید یا چهل بار یا دو صد بار یا زیاده ازان از سر حضور و آگاهی و شب کمتر خواب کند الا حین غلبه و شب و روز از تکرار این اسم مبارک باز نماند خصوصاً آخر شب تا طلوع آفتاب پس برین نهج آثار و خواص کلی مترتب شود و مداومت این اسم مبارک بوجهی کند که در هیچ نفس ازوی ذاهل و غافل نباشد

جوهر بدانکه در تفسیر اسم اعظم حضرت حق سبحانه و تعالی اختلاف ست نزد بعضی اسم اعظم معین نیست بهر اسمی که معرفت حضرت خداوند تعالی حاصل شود اسم اعظم ست و نزد بعضی اسم اعظم بنسبت هر فردی از افراد انسانی اسمی ست که در حضرت الوهیت مربی وی و واسطه استفاضه اوست و مرجع او بعد از انقطاع روح از بدن و نزد بعضی معین ست هر کرا حضرت خداوند تعالی خواهد تعلیم فرماید و نزد بعضی حضرت جبرئیل علی نبینا و آله و علیه السلام برای حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه وسلم آورده اند در ورق بهشت بجبین و مهر از مشک اذفر بران نهاده بران ورق نوشته اللهم انی اسئلک باسمک المکنون (تیز بود خالص ۱۲) الطاهر المطهر القدوس الحی القیوم الرحمن الرحیم ذی الجلال والاکرام و نزد بعضی اسم اعظم الرحمن ست و نزد بعضی السریع و نزد بعضی الظاهر و نزد بعضی الغفار و نزد بعضی القریب و نزد بعضی القیوم و نزد بعضی الوهاب و نزد بعضی اللهم و نزد بعضی رب و نزد بعضی خیر الوارثین و نزد بعضی سمیع الدعاء و نزد بعضی الحی القیوم و نزد بعضی در آیه سلام قولا من رب رحیم ست و آن رب رحیم ست و نزد بعضی الله الصمد و نزد بعضی لا اله الا هو و نزد بعضی حسبنا الله و نعم الوکیل و نزد بعضی لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و نزد بعضی ذو الجلال والاکرام و نزد بعضی ارحم الراحمین و نزد بعضی اسم اعظم در حروف مقطعه قرآنی که در اوائل سور واقع شده است و آن حروف اینست الم المص الر الر المر الر الر کهیعص طه طسم طس طسم الم الم الم الم یس ص حم حم

اسم اعظم

جمعسق حم حم حم ق ن ومنقول ست که چون حضرت امیر المؤمنین اسد الله الغالب کرم الله تعالی وجهه امری عظیم روی نمودی در دعوات حروف فرمودی یا کهیعص یا حمعسق و نزد بعضی اسم اعظم در ضمن اشکال سبعه است و آن اینست ✡ اا ام ☰ ۱۱۱۱ ه ی

وحضرت مقدسه امیر المؤمنین اسد الله الغالب کرم الله تعالی وجهه در خواص اشکال سبعه یازده بیت نظم فرموده اند و آن ابیات بتمامها در شمس المعارف مسطور ست پس شکل اول دو مثلث متساوی الاضلاع ست درهم آمیخته و شکل دوم سه الف ست و مدی بر آن کشیده و شکل سوم میم ست چشم پوشیده و ابتر یعنی دنباله ندارد و شکل چهارم د و الف ست که سه جا آنرا بهم پیوند کرده به الف و آن نردبان ست سبب ترقی بجمیع مطالب و شکل پنجم چهار الف ست مثل انگشتان و شکل ششم هاست که هر دو چشم وی شگافته بود و نه پوشیده و شکل هفتم واو ست که دنباله وی باز گردیده و بر سر او در گشته وحضرت مقدسه امام همام محمد جعفر الصادق رضی الله تعالی عنه از حضرت مقدسه امیر المؤمنین اسد الله الغالب کرم الله تعالی وجهه نقل کرد که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم فرموده اند هر که این اشکال سبعه را در سفر بحر و بر با خود دارد و در میان امتعه و رخوت بند از غرق و حرق و سرق ایمن و سالم ماند وحضرت امام همام علیه السلام بعضی ارقام هندسی در مثلثات و در وسط این خاتم که شکل اول ست زیاده کرده اند و آنرا در حصول نتیجه و ظهور اثر اتم و اکمل دانسته و صورتش اینست ✡ وحضرت ذو النون مصری قدس سره فرمودند که این اشکال سبعه متضمن اسم اعظم ست و بغایت سریع الاجابت چون وی را در دعا شفیع سازند و بعضی از اکابر این اشکال سبعه را امتحان کرده میفرمایند که در هیچ کشتی نباشد الا آنکه بسلامت بکنار آید و در هیچ خانه نباشد الا آنکه از سوختن و دزدان خانگی ایمن بود سوم آنکه در میان هیچ متاعی از تجارت نباشد الا آنکه از سوختن و آفات سفر و تصرف قطاع الطریق بسلامت ماند.

(جمع متاع ۱۲) (جمع رخت ۱۲) (مهتر قوام ۱۲)

جوهر هو بعضی از اهل تحقیق بر آنند که اسم اعظم الله تعالی اسم هو ست پس اگر خواهد که بقوت باطن در اشیا تاثیر کند بر این اسم مداومت بر وجهی کند که در هیچ نفس از وی ذاهل و غافل نباشد تا وقتیکه باطن وی از انوار هویت ذاتیه مطلقه روشن گردد و چون این اثر شود و این صفت راسخ گردد بقوت آن در همه اشیا تصرف عظیم تواند نمود و در ضمن این اسم سریست که اعظم همه اسرار غامضه است

جوهر الرحمن بعضی ذاتی گویند بجهت آنکه اطلاق این اسم مبارک بر غیر حق سبحانه وتعالی

(بسیار مهربان ۱۲)

جایز نیست. قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنیٰ و بعضی برآنند که صفاتی ست که صفت اشتقاق دارد و بعضی ساکت اند و گفته اند که خاص اللفظ و عام المعنی ست و معنی او خداوند رحمت که رقت قلب ست و اینجا مراد غایت او که مهربانی ست و قیل بخشاینده و قیل ظهور دهنده حقایق و ماهیات علمیه را در وجود خارجی - اگر بعد از نماز صبح بخواند صد بار غفلت و فراموشی از دل وی برود و هر که بعد از هر نماز الرحمٰن گوید غفلت و فراموشی و سختی دل برود و هر که بعد از هر نماز دویست و نود و هشت بار بخواند جمله مردمان او را دوست دارند و از اهل تحقیق گردد و هر که نون رحمٰن را در نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم و جاهای دیگر مد دهد روزی او فراخ گردد -

٨ جوهر اسم الرحمن که بخشنده و بخشاینده است برای اهل محنت و بلا نزد اسم منتقم که داد دهنده و انصاف ستاننده است هیچ شفاعت نفرماید الا بعد از انکه شفاعت کنندگان از سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه اجمعین و دیگر انبیا و اولیا و مومنان شفاعت کنند و اسم الرحمن جامع دیگر اسماست و بعد از اسم مبارک الله هیچ اسم دیگر بروی مقدم نیست در روز قیامت اسم منتقم خواهد که در مرتبه خود را ظاهر کند و دمار از روزگار هر گناهگار بر آورد اسم الرحمٰن نزد وی شفاعت کند که گناهگاران را بمن بخش -

٩ جوهر الرحیم ثبوتی ست و معنی او خداوند رحمت که رقت قلب ست و اینجا مراد غایت او که مهربانی ست و قیل بخشنده مومنان نه کافران را (بسیار بخشنده ۱۲) و قیل رحمت کننده ببقاء وجود جمیع اشیا و قیل رحمت کننده بر هر دو طایفه استشهاد بآیه کریمه فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم میکنند و قیل رحیم مقتضی شهود ست چنانکه از اقتضای رحمٰن وجود ست چه از فیض رحمانی موجودات و حقایق ظهور یابند از رحمت رحیمی اهل شهود وجود مطلق را در موجودات متعدده مشاهده کنند و از روی مجاز بر هر مهربان اطلاق می توان کرد خاصه بر پیغمبر ما علیه الصلوٰة والسلام لقد جاءکم رسول من انفسکم تا رحیم اگر بعد نماز صبح صد بار بخواند جمله خلق بر و مشفق و مهربان گردند و دشمنان بر و مهربان گردند و او بر خلق و هر که هر روز بعدد حروف مکتوبه یا ملفوظه وے بخواند قوی تر -

١٠ جوهر رحمٰن و رحیم هر دو صفات حضرت خداوند تعالی اند مشتق از رحمت و رحمت در لغت رقت قلب باشد و آن از صفات حضرت خداوند تعالی نبود لهذا رحمت در صفت حضرت خداوند تعالی بمعنی اراده فیض و اراده انعام پنداراند و نزد بعضی رحیم مرادف رحمٰن است

و بعضی رحمن را در دلالت بر رحمت ابلغ از رحیم دانند و نزد بعضی معنی رحمن آنست که بندگان را بروزی دادن وعده فرموده و بر طاعت خود امری فرود آورد اگر از بنده خلاف امر شود از حضرت خداوند تعالی در وعده تجاوز نرود و معنی رحیم آنست که بندگان را کار فرمود کم از طاقت و نعمت داد فزون از حاجت و نزد بعضی معنی رحمن آنست که رحمت کننده است بر همه خلق بدنیا بروزی دادن و معنی رحیم آنست که رحمت کننده است بر همه خلق خاصه بر مومنان بعقبی بآمرزیدن و عطا کردن و میگویند که هرچه در قرآن مجید بیان رحمت و روزی دادن ست همه تحت معنی کلمه رحمن است و هرچه بیان مغفرت و تخفیف عذاب ست همه تحت معنی رحیم ست و آورده اند که حضرت خداوند تعالی را سه هزار نام ست هزار نام فرشتگان دانند و هزار انبیا و هزار در کتب حضرت خداوند تعالی است سی صد در توریت و سی صد در انجیل و سی صد در زبور- و نود و نه در قرآن مجید که بعلم مومنان متصل شده و یکی مخزون و مکنون ست بعلم حضرت خداوند تعالی و معنی آن سه هزار درین سه اسم مذکور ست و دعوت حضرت خداوند تعالی بدین سه اسم بمنزله دعوت بسه هزار اسم مسطور ست و بعضی مشائخ بعد از نماز دیگر این سه اسم تا غروب آفتاب بخوانند-

۱۱ جوهر الرحمن الرحیم این دو اسم پناه مضطرین و امان خایفین ست هر که در امری مضطر شود بعد و مجمل یا مفصل بر این دو اسم مواظبت نماید مقصود میسر شود و کسی که از ظالمی بترسد مداومت نماید ایمن گردد و هر که این دو اسم را بر نگین فضه در ساعت آخر از نهار روز جمعه نقش کرده بآن تختم نماید هیچ مکروهی بوی نرسد و هر که این اسما را ورد سازد حضرت خداوند تعالی در جمیع امور لطف خود را شامل حال وی گرداند-

۱۲ جوهر الملک ثبوتی و معنی او بادشاه و قیل آنکه تصرف ملک و ملکوت در دست اوست و قیل آنکه بادشاه روز رستخیز ست اگر هر روز نود بار گوید روشن ضمیر و توانگر گردد و ملوک مسخر و منقاد او شوند و اگر برای حرمت و عزت بخواند مجرب ست و اگر هر روز دویست و شصت و دو بار بعدد مفصل وی بخواند دل او روشن شود و اگر بعد از هر فریضه بعدد مذکور مواظبت نماید نور و صفا مضاعف شود و هر که دائم نظر افگند برین حروف این اسم بعد از آنکه آنرا کتابت کنند برین صورت ا ل م ل ک و باید که ازین جمله حرف وسط را که میم ست منظور دارد و در هر روزی چهل بار نظر بر حرف میم گمارد و دران حال بر طهارت باشد و هر بار قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب بخواند حضرت خداوند تعالی اسباب دنیا و آخرت را بروی آسان گرداند- و هر که

بادشاه ملک ظاهر و باطن ۱۲

حروف ابجد ۱۲

ہر روز الملک بخواند نوزده بار از خلق بے نیاز گردد۔ از خواص این اسم ست کہ سلاطین مسخر شوند
و روشن ضمیر و تونگر گردد

۱۳ جوہر القدوس یعنی پاک از جملہ نقایص و این اسم تقدیسی ست و اکثر معنی او بمطون راجع ست و فرق میان تقدیس و تنزیہ و تسبیح آنست کہ تنزیہ ہر دو را شامل ست و تسبیح عام و تقدیس ہم ازینجہت در درود متاخر ست سبوح قدوس و معنی تسبیح تنزیہ الحق عما لا یلیق بجناب عظمتہ من النقایص و معنی تقدیس آنست کہ حق سبحانہ و تعالی منزہ است از چیزہای کہ لایق عظمت او نیست خواه آن کمالات باشد بہ نسبت غیر خواه نقائص۔ و بعضی برآنند کہ تقدیس عبارت از پاکی ذات و صفاتست در مظاہر و تعینات و تسبیح عبارت از پاکی حق تعالی ست در مرتبہ ذات وی شاید کہ باعتبار تسبیح عقل مدرک حقتعالی شود چنانکہ اہل حکمت نہ اہل کلام گویند و اما باعتبار تقدیس نہ عقل را بسرا پرده عزت او گذر و نہ نقل را از صفحۂ وجش طاقت خبر اگر بعد از نماز جمعہ بر سر زبان خود بنویسد و بخورد فرشتہ خوی گردد
موصوف بصفات ملکی ۱۲
و قیل ہر کہ ہر روز بعد زوال صد بار بخواند دل وی پاک شود و بجہت پناه یافتن از خصمان وقت فرار ہر چند کہ تواند بخواند و اگر در راه مسافر مداومت نماید ہیچگاه مانده و عاجز نشود و اگر سیزده و نوزده بار بر شیرینی خوانده بدشمن دہد مہربان شود القدوس ہر کہ بعد از زوال صد و ہفتاد بار بعدد مجمل یا سی صد و چہل و نہ بار بعدد مفصل وی بخواند دل وی پاک شود و اگر ہر روز برین ذکر مداومت
حروف مکتوب ۱۲
کند صفائی تمام حاصل شود

۱۴ جوہر السلام جمالی و تقدیسی ست اگرچہ بہ ثبوتی قریب ست و معنی او سلامت دارنده و قیل سلامت دارنده ذات خود را از عیب حدوث و صفات خود را از وصمت زوال و افعال خود را از شر محض و قیل سلامت دارنده کسانی را کہ بسلامت ایمان رفتہ اند از دوزخ و قیل سلام کننده مومنان را در بہشت سلام قولا من رب رحیم و اگر مداومت نماید از ترس ایمن بود و اگر سی صد و نوزده بار بر شیرینی خوانده بدشمن دہد مشفق گردد۔ و اگر السلام را یکصد و سی و یکبار بر سر بیماری بخواند شفا یابد و اگر بہ نیت سلامتی از آفات و امراض بود بعدد حروف مکتوبہ وی کہ صد و شصت و دو است یا مبسوطہ کہ پانصد و ہفتاد و چہار ست ہر روز بخواند زود اثر عافیت و صحت پیدا شود السلام برای محبت ہر روز یکصد و شصت و دو بار بعدد مکتوبہ وی یا پانصد و ہفتاد و چہار بار بعدد مبسوطہ وے بخواند۔

۱۵ جوهر المومن جمالی و ثبوتی ست و معنی او امن دهنده بندگان را در روز قیامت و قیل ایمن کننده از خوف اگر این اسم را نوشته با خود دارد هر چیزی که داشته باشد در امان باشد و هر که بسیار خواند خلق مطیع و منقاد او گردد - هر که این اسم را بعدد مکتوبه یا مبسوطهٔ وی مداومت نماید از هر چه ترسد امان یابد و هر که صد و سی و شش بار بخواند و یا همین عدد بنویسد و با خود نگاهدارد شک و شبهه در امور مبهمه از دل وی زائل شود و از هر چه ترسان بود ایمن گردد و اگر بشرائط کتابت کند و با خود نگاهدارد و بخواند از غارت و تاراج صوری و معنوی ایمن بود و هر که در وقت دیدن انچه موجب خوف اوست چهار بار گوید یا مومن از شر آن چیز ایمن گردد -

۱۶ جوهر المهیمن جمالی و ثبوتی ست و معنی او نگهبان بطریق خوب و صوب مرغوب و قیل آگاه از نهان و آشکارا قال بعض من اهل التحقیق الهیمان شدة العشق و این صفت مقتضی ست که صاحب هیمان را سکون و قرار نباشد و جهتی از جهات غیر محبوب خویش و این حالت در ملاء اعلی که ملائکه مهیمنه اند هاموا فی جلال الله تعالی و جماله طاریست و مع هذا امید انند که در زمین مخلوق هست یا نه یا آدم لواء قبولیت بر سر دارد یا ابلیس گلیم شقاوت دربر و این حالت در عالم شهادت از انبیا بحضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و آله و علیه السلام لاحق بود که کوکب و قمر و آفتاب را انجد ایتعالی نسبت کرده و هذا ربی هذا اکبر میگفت اگر بعد غسل صد بار بخواند بر دلها مشرف و بر مغیبات مطلع گردد و اگر مواظبت نماید از جمیع آفات پناه یابد و از جمله بهشتیان گردد - المهیمن را بر نگین خاتم نقش کنند پنج بار در شرف قمر و وقت نقش کردن بخواندن این اسم اشتغال نمایند و آنرا با خود دارند از شر بادشاه و هم ظلمه و هم از شر جن محفوظ مانند -

۱۷ جوهر العزیز جلالی و تنزیهی و ستی او غالب ست و قیل آنکه مثل او در وجود نیست و قیل لا یمکن احاطته او صافه و لا حد لذاته و صفاته اگر بعد نماز فجر چهل و یکبار تا چهل روز بخواند در دنیا و آخرت عزیز و مکرم شود و محتاج خلق نگردد و اگر مداومت نماید بعد از خواری عزیز گردد و درین اسم خاصیات عجیبه و غریبه است - از خواص این اسم ست که خواننده بسوال محتاج نگردد

۱۸ جوهر الجبار جلالی و تنزیهی و معنی او صاحب غلبه است و قیل قهر و قیل ترفه کننده شکسته چنانکه یا جابر المتکبرین اگر بعد از مسبعات عشر بست و یکبار بخواند بدست هیچ

ظالمی گرفتار نگردد واگر مداومت نماید از غیبت و بدگوئی خلق در امان باشد و اہل دولت و سلطنت را
مداومت این اسم باید کرد واگر بر انگشترین نقش کرده بپوشد مهابت وشوکت ایشان در دل خلق متمکن
گردد- این اسم را در دفع شر جباران وظالمان اثرے تمام ست و برای مقهور ے
اعدا بعد از نماز جمعه سی صد بار بخواند و اگر از بادشاه بترسد الجبّارُ برابر روی او دوازده بار
بخواند از شر وی ایمن گردد

19 جوهر المتکبر جلالی و تنزیهی ست و معنی او غالب وقیل آنکه غیر خود را حقیر داند و در حقیقت نیز
همچنین باشد وقیل بزرگ ای عزیز ـ ردا تکبر و ازار عظمت منحصرست بر حق سبحانه و تعالی
که متکبر حقیقی اوست الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فیه انحط اگر در بستر
حلال خویش پیش از دخول ده بار بگوید فرزند خداترس آید و اگر در ابتدای هر کاری بسیار گوید
مراد او با تمام رسد

20 جوهر الخالق ثبوتی ست و معنی او پیدا کننده وقیل تقدیر کننده و معنی تقدیر خلقت اشیا
است هر یک علی حسب الترتیب اگر در شب بسیار گوید دل وردی او منور گردد و در تمامے
کارها قوی باشد و ثواب تا قیامت در دیوان وی نویسند- الخالق هر که این اسم را
در مربع ۴ در ۴ بهیأت رقمی وضع کند بر دزن سفید و بر ظهر وی همین مربع را بصورت حرفی
بنویسد چنانچه اضلاع و بیوت بر یکدیگر منطبق باشند بے تفاوتے و ارقام حرفی و عددی را
وقتی نهد که قمر قوی حال بود و زائد النور و ناظر بسعود و ساقط از نحوس حضرت حق تعالی ویرا
بزودی اطلاع دهد بر علم اکسیر و اگر در ان فن صاحب وقوف بود مدد عظیم یابد در اعمال اکسیری

21 جوهر الباریٔ ثبوتی ست و معنی او پیدا کننده وقیل پیدا کننده خطرات و معنی ثانی اقرب
می نماید و مناسب ست چه خالق تعلق بصور ظاهریه دارد و باری بمعنی باطنیه و تقدیم در کلام
کریم هو الله الخالق الباری خالق بر باری ممکن ست که باین تقدیر بوده باشد اگر در هفته
صد بار گوید او را در گور نگذارند با آنکه در گور نماند و اگر طبیب برین اسم مواظبت نماید هر علاج
که کند بر صواب آید و اگر بر گل خوشبو هفتاد و پنج بار بخواند و در خواندن نام مادر او متصل گفته
بدمد و بدهد که ببوید مطیع شود- هر که هر جمعه الباری صد بار بگوید خداوند تعالی او را تنها نگذارد
و مونسی فرستد

22 جوهر المصور ثبوتی ست و معنی او نگارندهٔ صور ظاهری و نگاشت آن صورت‌ها در رحم

خواه در هوا چنانچه امر متنوعه مختلفه اگر عقیمه هفت روزه دارد و هر روز وقت افطار بست و یکبار خوانده و دمیده بخورد فرزند نرینه روزی شود و قیل هر که بسیار بخواند کارهای دشوار بروی آسان شود و اگر وقت وضو بانگشت شهادت در پیشانی نوشته هر جا که رود و هر که ملاقات کند دوست او گردد۔

۲۳ جوهر الغفار ثبوتی ست و در لغت معنی او بسیار پوشنده و در عرف آمرزندهٔ گناه اگر بعد از نماز جمعه صد بار یا غفار اغفر لی ذنوبی بخواند مغفور گردد۔

۲۴ جوهر القهار ثبوتی ست و معنی او غلبه کننده و قیل ضایع کننده اگر برای هر مهمی صد بار گوید و قیل اگر مداومت نماید محبت دنیا از دل او برود و خاتمه او بخیر انجامد و محبت و شوق حضرت حق تعالی در دل او بیفزاید و اگر در میان سنت و فرض صد بار بگوید به نیت مقهوری دشمن مقهور گردد و اگر مسحور این اسم مبارک نوشته در آب گرم اندازد و سر بدان شوید صحت یابد به نیت قلع و قمع اعداء هر روز سی صد و شش بار بعدد حروف مکتوبهٔ وی بعد از نماز بامداد بخواند و اگر بعدد حروف ملبوطهٔ وی که چهار و نود و نه است قرأت کند دشمن عنقریب مغلوب و مقهور گردد و هر که این اسم را بسیار گوید دوستی دنیا و اهل دنیا از دل وی زائل گردد۔

۲۵ جوهر الوهاب ثبوتی ست و معنی او بخشنده بغیر غرض و عوض و منت ایجاد دهنده بر جمیع وجودات عینیه خارجیه اگر بعد از نماز چاشت آیه سجده خوانده و سر بسجده نهاده هفت بار بگوید از خلق مستغنی گردد و اگر حاجتی دارد در میان شب در صحن خانه یا در مسجد سه بار سجده کند و دست بر آورده صد بار گوید حاجتش روا گردد و اگر روز چهارشنبه غسل کرده دو رکعت نماز گذارد و بعده هزار بار بخواند دنیا بروی بسیار شود و اسباب جمعیت فراوان هر که بعد از نماز دست بردارد و هفت بار گوید یا وهاب و حاجت خواهد بر آید و بعضی گویند که در فضای وسیع که خالی بود دست بردارد و صد بار یا وهاب گوید مهمات وی کفایت شود و اگر صد و سی و سه بار بعدد حروف ملبوطهٔ وی گوید اقوی و اولی بود برای وسعت رزق چاشت چهار رکعت بگذارد و بعد از سلام سجده کند و دران یکصد و چهار مرتبه یا وهاب بخواند۔ بعد نماز بامداد هفتاد بار یا وهاب برای معموری کار دینی و دنیوی بخواند و این دعا نیز اللهم زد نورنا و زد سرورنا و زد حضورنا و زد معرفتنا و زد طاعتنا و زد نعمتنا و زد محبتنا و زد عشقنا و زد شوقنا و زد ذوقنا و زد علمنا یا مولنا برحمتک یا ارحم الراحمین۔

۲۶ جوهر الرزاق ثبوتی ست و معنی او رزق دهنده و قیل پیدا کننده ارزاق خواه رزق قوت جسم و قوت شهوانی باشد خواه قوت قلب و قوت روحانی باشد و اگر پانصد و چهل و پنج بار

بخواند دشواری و درماندگی نه بیند و اگر هزار بار در محل خالی بخواند با خضر علی نبینا و آله و علیه السّلام ملاقات شود و بعضی گفته اند که هر کس که در چهار طرف خانه خود در هر کنجی صد بار گوید یا رزاق فقر و درویشی نیاید- **الرزاق** هر که بامداد پیش از نماز صبح در چهار زاویه خود ده بار گوید و آغاز از دست راست کند و روی از فتنه بگرداند و بجانب قبله رود از فقر و فاقه و بے نوائی خلاص شود-

27 جوهر **الفتاح** ثبوتی ست و معنی او کشاینده و قیل حکم کننده و قیل کشاینده خزائن رحمت برانواع بریه بعد نماز بامداد دو دست خود برداشته بر سینه نهد و هفتاد بار گوید زنگ از دل او بزداید- و بعضی گویند که هفتاد و هفت بار بگوید نسیان دفع شود- هر که روز بعد از نماز صبح هفتاد و هفت بار گوید یا فتاح و دست بر سینه فرود آرد زنگ غفلت از دل او بیرون رود و اگر مداومت بر عدد مجمل وی کند که چهار صد و هشتاد و نه است یا عدد مفصل که شش صد و دو است اثر آن قوی تر بود

28 جوهر **العلیم** ذاتی ست و امام ائمه صفات و معنی او داننده اوهام و بردارنده شکوک تمام و قیل بالغ در مرتبه علم اگر بدل بسیار گوید از معرفت حق تعالی نصیبی وافر یابد و اگر شب جمعه بعد نماز صد بار در سجده گفته بخواب رود کارهای پنهان بروی آشکارا گردد و اگر در صحرا دو رکعت بگذارد و مستقبل قبله نشسته هزار بار گوید حاجت بر آید- **العلیم** هر که مداومت کند بذکر این اسم ظاهر شود بروی مخفیات علوم صناعت الٰهی که عبارت از علم اکسیر ست و غیر آن از علوم غریبه و فنون عجیبه- و هر که در دل این را بسیار گوید صاحب معرفت شود و هر که بعد از فریضه صد و پنجاه بار که عدد مجمل اوست یا سی صد و دو بار که عدد مفصل اوست تکرار کند اثر قوی گردد- و نزد بسیاری از اکابر محققین این اسم امام ائمه سبعه است **العلیم** هر که در دل خود بسیار گوید از علم لدنی بهره ور گردد-

29 جوهر **القابض** ثبوتی ست و معنی او گیرنده و قیل اسباب رزق تنگ کننده و قیل ارواح از اجساد بیرون آرنده و قبض تعلق باین اسم دارد و بسط بباسط اگر چهار روز بر چهار لقمه نان بنویسد و بخورد از عذاب روز و گرسنگی ایمن گردد و در بعضی چهل روز بر لقمه نان بنویسد **القابض** سه شب به نیت هلاک دشمن هر شب هزار بار بخواند آن دشمن هلاک شود یا از آن موضع آواره شود و بعضی گویند که هر که چهل روز بر چهل لقمه نان بنویسد و به ناشتا بخورد از جوع و عذاب قبر ایمن بود

٣٠ جوهر الباسط ثبوتی ست و معنی او فراخ کننده و قیل دهنده و قیل گسترنده- هر که سحرگاه با طهارت
دست بر داشته ده بار بگوید یا باسط و بروی خود فرود آرد هرگز محتاج نگردد و از غم خلاص یابد
و از جائی که گمانش نبود نعمت یابد و روزی بروی فراخ گردد- و اگر بعدد حروف مکتوبه یا بسوطه
وی مداومت نماید اثر قوی تر بود- و بعضی میفرمایند که این اسم را چون بخواند و با خود نگاهدارد در
توسیع رزق و تفریج کرب و تفریح نفس تاثیر عظیم کند پس باید که چهار روز متصل هر روز چهار
ساعت نجومی لاینقطع بخواند بر مقصود فائز شود و اگر هفتاد و دو روز هر روز هفتاد و دو بار بخواند
حقتعالی دل وی را بطاعت و عبادت خود ثابت و راسخ دارد و روزی وی را از جائی برساند که گمان نداشته باشد
٣١ جوهر الخافض ثبوتی ست و اکثر معنی او بجلال راجع است و معنی او فرو نهنده و قیل آنکه عدل
و قسط در میان نهد و قیل گسترنده و قیل فرود آرنده اعدا را از نظر رحمت خود و از نظر دوستان
خود- و بعضی گویند اگر سه روز روزه دارد و طی بلا انفصال کند و چهارم روز در مجلس واحد هفتاد
هزار بار بگوید بر دشمن ظفر یابد و هر که به نیت دفع ظالم هفتاد هزار بخواند کارکفایت شود-
٣٢ جوهر الرافع ثبوتی ست و معنی او بردارنده و قیل دور کننده و اگر در نیم شب یا در نیم روز صد بار بگوید
از جمله خلق برگزیده و بی نیاز گردد-
٣٣ جوهر المعز جلالی و ثبوتی ست و معنی او عزت دهنده و قیل اعزاز حقیقی آن باشد که از ذل
حاجت برون آید و قیل اعزاز حقیقی آن باشد که از ذل موجود کن بیرون خرامد و قیل از ذل
حدوث و شهود محبت دست افشاند و قیل از ذل فنا خود را باز دارد و اگر در هر شب دوشنبه و جمعه
بعد نماز شام چهل و یکبار بگوید میان خلق با هیبت و وقار باشد و جز از حقتعالی از هیچکس نترسد- المعز هر که
شبهای جمعه و دوشنبه میان شام و خفتن اسم معز را صد و چهل و یکبار بخواند خوف خلق از دل او بیرون
رود و نزد حکام و اکابر معزز باشد- و هر کرا خصم قوی باشد دو رکعت نماز بگذارد و سر بسجده نهاده هفتاد و پنج
بار المعز را بتضرع بخواند و از خداوند تعالی نکبت آن خصم خواهد آن خصم ذلیل و خوار شود- المعز هر که این اسم را
چهل روز متصل هر روز بعد از نماز بامداد چهل و یکبار بخواند در دنیا و آخرت عزیز و مکرم شود و هرگز
محتاج خلق نگردد-
٣٤ جوهر المذل جلالی و ثبوتی ست و معنی او خوار کننده و دور اندازنده از راه رحمت
رحیمی و قیل ذل حقیقی آن باشد که راه راست گم کند و قیل ذل آن باشد که بتقلید آبا یا استاد
غیر عارف محجوب ماند و قیل ذل آن باشد که اعمال و افعال خود بیند و قیل تا آنکه سالک را معرفت

کماهی ارزانی نشده است هنوز از رزق ذلت کماهی نرسته اگر از ظالمی یا حاسدی بیم دارد هفتاد و پنج بار بخواند بعده سر بسجده نهد و بگوید الٰهی مرا از شر فلان در امان دار امان یابد۔

۳۵ جوهر السمیع ذاتی ست و مشترک و در لغت معنی او شنونده و در عرف معنی او صفتی ست در حق سبحانه و تعالی که بدان منکشف شود مسموعات اگر در روز پنجشنبه پانصد بار و بروایتی هر روز صد بار بخواند و دران حین سخن نگوید هر دعائی که کند مستجاب شود و بعضی گفته که بعد نماز چاشت۔ بعد از نماز حاجت در روز پنجشنبه پانصد بار سمیع گوید بعد از ان حاجتی خواهد روا گردد

۳۶ جوهر البصیر ذاتی ست و مشترک و معنی او بیننده، و قیل صفتی ست بحق سبحانه و تعالی که بدان منکشف میگردد مبصرات اگر میان سنت و فرض صد و یکبار بخواند مخصوص بنظر عنایت حضرت حق تعالی و محرم اسرار الٰهی گردد و بعضی در روز جمعه گفته اند و نزد بعضی در میان سنت و فرض جمعه صد بار گوید۔ روز جمعه میان سنت و فرض فجر صد و یکبار البصیر بخواند از اهل مکاشفه گردد

۳۷ جوهر الحکم ثبوتی ست و مشترک و معنی او حاکم محکمه قصاص و قیل استوار و راسخ و معنی عدل نیز درین اسم ملحوظ اگر نیم شب چندان گوید که از خود بشود باطن او معدن اسرار شود و محرم اسرار الٰهی گردد

۳۸ جوهر العدل ثبوتی ست و مشترک و معنی او برابر است و قیل بسیار عدل کننده هر که در شب جمعه بر بست لقمه نان بنویسد و بخورد جمله خلایق مسخر او شوند و بعضی گویند بر بست لقمه نان بر هر لقمه بدید و بخورد

۳۹ جوهر اللطیف ثبوتی ست و جمالی معنی او داننده خفیات امور و قیل لطف کننده بر بندگان الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز و قیل باریک و دقیق تر از جزء لایتجزی که اصل موجودات ست و هو الطف من کل شئ لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر۔ اگر برای کشادن بخت دختر و صحت امراض و کفایت مهمات بعد تحتیه وضو صد بار مواظبت نماید بهتر۔ اللطیف در دفع ابر و آلام و ازاله هموم و اوهام اثر تمام دارد بر ذکر آن مداومت نماید و بعضی گفته که غسل کند و دو رکعت نماز بگذارد بعده صد بار بگوید یا لطیف۔ به نیت خاص که دارد روا گردد۔ اللطیف هر که بمشک و زعفران و گلاب بر ظرف چینی یا زجاجی صد و هفتاد و سه بار بنویسد و بآب باران محو سازد و یا بآب عذب طاهر و بیاشامد جمیع امراض و اوجاع مندفع شود و اگر اسمای حروف مبسوطه و یرا علیحده بالف و لام

تعریف بعدد حروف ہر اسمی کتابت کند بدینوجہ الالف و آنرا صد و چہل ودو بار بنویسد اللام
و آنرا صد و دو بار نویسد الطاء و آنرا چہل ویکبار الیاء و آنرا چہل و دو بار الفاء و آنرا صد
و دوازدہ بار بنویسد پس یک شب در آب نقیع کند بعدہ بیاشامد از المہای درونی وبیرونی
شفا یابد و از ہمہ دردہا خلاص شود اللطیف این اسم شریف از سائر اسما ممتازست بدین جہت
کہ قریب النتیجہ وسریع الاجابت واثرست و در جمیع اوہام و آلام واسقام و نوائب و مصائب
تاثیر عظیم دارد و در آفات محن و شدائد نتائج و فوائد عجیب و غریب از وی بظہور می آید ہر تعب
و کرب و فزعی کہ عارض شود بفرح و سرور و امن و امان و اطمینان مبدل شود بشرطیکہ بعدد حروف
مبسوط وی کہ صد و ہفتاد و شش ست ہر روز بخواند

۲۰ جوہر الخبیر ہر کہ بسیار گوید از شر نفس و شیطان و جور سلطان ایمن گردد - این اسم برای
ادراک حقایق و معانی و اخبار غیبی و اخراج کنوز و دفائن مناسب ست ہر کہ بر ذکر وی مداومت
نماید اگر غایبی داشتہ باشد در خواب یا در بیداری از حال وی آگاہی یابد و خبر صحیح شنود و ہر کہ
ہفت روز ورد سازد بعدد مفصل وی کہ ہشت و صد و شانزدہ است روحانیت این اسم ویرا
خبر دہد از اموری کہ دران سال حادث شود از احوال ملوک و انقلابات زمان و امور کلیہ عالم
و ہر کہ بدست نفس گرفتار باشد بسیار گوید خلاص یابد

۲۱ جوہر الحلیم ہر کہ این اسم را بسیار گوید صفت حلم در وی حاصل شود و اگر ہر روز بعدد
مفصل وی کہ صد و ہشتاد و یک ست بخواند اثر وی قوی شود - و الحلیم ہر کہ وقت نشاندن
درخت ہشتاد و ہشت بار کہ عدد مجمل اوست بخواند بیخ درخت در زمین محکم شود و نشو و نما تمام یابد
و صاحب درخت از وی برخوردار گردد یا حلیم بر کاغذ نوشتہ و بآب شستہ آن آب را بر
کشت و نہال پراگندہ کند بکمال رسد و حلیم برای کسے کہ از بلا خلاص طلب رسد

۲۲ جوہر العظیم تنزیہی ست و مشترک و معنی او آنکہ بزرگ ست و در اصطلاح آنکہ او
در عظمت خود باقصی مراتب رسیدہ است و بران مستمر می باشد و قیل آنکہ او در تصور عقل
ممتنع الحصول ست و علم از ادراک کنہ او عاجز و مجازا بر عرش ہم اطلاق کردہ شود اسأل اللہ
العظیم و رب العرش العظیم و بر اجر ہم اطلاق کردہ اند من لدنا اجرا عظیما و بر گناہ
ہم اطلاق شدہ فانہ لا یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم و چون بنظر تحقیق نگری ہر ہمہ
را کی یابی اگر بدل بسیار بگوید بر ہمہ خلق عزیز و مکرم بود - ہر کہ این اسم را بسیار گوید

عزیز و مکرم گردد- هرکه مداومت نماید عالی قدر گردد و در میان مردم عزیز و مکرم-

۴۳ جوهر الغفور ثبوتی ست و جمالی و معنی او پوشنده گناه در دنیا و آخرت و قیل غفور در حق عاصیان و غیور در حق مطیعان- اگر درد سر یا زحمتی پیش آید یا اندوهی سه بار بنویسد و بخور دشفا یابد و اگر بسیار گوید سیاهی از دل او برود و در حدیث صحیح وارد ست هرکه سجده کند و در سجده یارب اغفرلی سه بار گوید حضرت حقتعالی جرائم ما تقدم و ما تاخر او را بیامرزد- الغفور ہرکہ هر روز هزار و دویست و هشتاد و شش بار بعد مجمل یا هزار و سی صد و پنجاه و پنج بار بعد مفصل این اسم بخواند ظلمت از دل وی زائل شود و روشنی و صفا در باطن وی پیدا گردد-

۴۴ جوهر الشکور ثبوتی ست و جمالی و معنی او بسیار شکر کننده و در اصطلاح آنکه جزای جزیل بر عمل قلیل میدهد و مجازا بر آدمی هم اطلاق کرده میشود انه کان عبدا شکورا بمعنی آنکه کسی بزبان گوید یعنی ثنا و بدل راضی باشد و بجوارح عامل او را شاکر گویند و گاهی شکر بمعنی حمد هم اطلاق می توان کرد و گاهی مقابله حمد اطلاق کرده می شود زیراکه باعتبار مورد خاص ست و باعتبار متعلق عام و شکر باعتبار مورد عام ست و باعتبار متعلق خاص- و گاهی بمقابله کفر هم گفته شود- هرکرا تنگی معیشت یا تاریکی چشم و دل پیدا آید چهل و یکبار بر آب خوانده بدمد و بخورد و بر چشم مالد شفا یابد-

۴۵ جوهر العلی سلبی ست و معنی او اکثر بجلال راجع است و در لغت معنی او بلند مرتبه اگر پیوسته بخواند یا بخود دارد اگر خرد ست بزرگ شود او و اگر بی نواست بنوا رسد و اگر غریب باشد بشهر خود بسلامت بمقصود رسد هرکه هر روز صد و ده بار بخواند خواه بیاء ندا و خواه بالف و لام تعریف درجه بلند یابد و اگر فقیر بود غنی گردد و اگر بغربت افتد زود بسلامت بوطن رسد-

۴۶ جوهر الکبیر تنزیهی ست و جلالی و معنی او بزرگ و قیل بزرگی او از دو حال خالی نیست یا باعتبار آنکه واجب بذات ست و اشرف و اکمل از جمیع موجودات یا باعتبار آنکه بعید ست از مشاهدهٔ حواس و ادراک عقول و نفوس و مجازا بر گناه هم اطلاق کرده می شود انه کان حوبا کبیرا و بر اجر هم گفته می شود فلهم اجر کبیر و بر کبیر که مقابله صغیر ست هم اطلاق کرده شود خواه از جهت شرف خواه از جهت عمر و بالجمله در همه حال از نکتهٔ لطیف خالی نیست و آن آنست که حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سره میفرمایند که اشیاء کونی

اسماء الٰهی اند واسم عین مسمی باشد هرکه بسیار گوید بمرتبه کبریائی رسد واگر حکام و والیان مداومت نمایند همه کس از ایشان بترسند ومهمات نیکو پیش رود الکبیر هر روز هزار بار بخواند جاه ومرتبه وشان بلند شود۔

جوهر الحفیظ ثبوتی ست ومشترک ومعنی او نگاهبان ولفظ حافظ که در کتاب مجید وارد ۲۷
است هم محتمل اینمعنی ست ودر حدیث صحیح حافظکم وقوع یافته ودر بعضی ادعیه مثل حافظ یا حفیظ ورود یافته برای کسی که از دشمن ترسد وامینی طلبد۔ اگر در سفر در موضعی که خوف بسیار باشد الحفیظ گوید از مکروهات محفوظ ماند۔ الحفیظ هرکه در روز جمعه بعد از نماز صد ونود وهشت بار بخط باریک نویسد وآنرا تعویذ ساخته بر بازو بندد از وسوسهٔ شیطان وشر سلطان وخیالات فاسد وشر سباع ومار وکژدم محفوظ ماند الحفیظ بعدد حروف ملتوبه یا مبسوطه وی بنویسد وبر بازوی راست بندد ومسافر همیشه بر تکرار آن مداومت نماید از خوف آب وآتش ودیو وپری وگفتار ونظر بد واز جمیع آفات محفوظ ماند واین از مجربات صحیحه است کسی که گم شود از وچیزی بخواند یا حفیظ صد ونوزده بار کم وزیاده نکند بعد از ان بخواند یابنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة اوفی السموات اوفی الارض یات بها الله صد ونوزده بار رد کند حضرت حق سبحانه وتعالی گم شده او را واین صحیح ومجرب است

جوهر المقیت ثبوتی ست وجمالی ومعنی او قوت دهنده وآن قوت حلال باشد یا حرام ۲۸
بخلاف معتزله که ایشان حرام را رزق نمیگویند ونزد بعضی معنی او پیدا کننده قوتهای جسمانیه وقوتهای روحانیه اگر کسی را غریب بیند یا خود او را غربت پیش آید یا نقل از جای بجای کند وصبر نتواند ویا طفلی بدخوئی کند وبسیار گرید هفت بار بر کوزهٔ خالی بخواند وبد مد بعده آب در کوزه کند وبخورد ودیگران را خوردن دهد واگر روزه دار را بیم هلاکت بود بر گل خوانده بوید قوت یابد ور وزه داشتن تواند۔ المقیت هفت نوبت بر آب باران بخواند وطفل دهد آن خوشخو گردد وهرچه بشنود یاد گیرد۔ المقیت۔ هرکه بر مصائب صبر نتواند کرد یا طفلی داشته باشد که بسیار گرید این اسم شریف را هفت بار بر کوزه آب نارسیده خواند پس بر آب کند وبیاشامد یا بخوردن طفل دهد از سکسری خلاص شود واگر بعدد مجمل که پانصد وپنجاه است یا عدد مفصل که شش صد وهشتاد وسه است عمل کند اولی واقوی بود

جوهر الحسیب ثبوتی ست وجمالی ومعنی او بسنده است در امور وقیل حساب کننده ۲۹

روز جزا و مجازا بر اہل شرف ہم اطلاق کردہ میشود کہ فلان کس حسیب و نسیب است اگر خوف دزدی باشد یا ہمسایہ بد یا چشم زخم یا عدوی یا حاسدی باشد و ہر مشکلی کہ پیش آید و تدبیر آن نداند ہر صبح و شام ہفت روز ہفتاد و ہفت کرت و بعضی ہشتاد بار گویند حسبی اللہ الحسیب بخواند ہنوز ہفت روز تمام نشدہ باشد کہ مصالحش با تمام رسد و از پنجشنبہ آغاز کند و برای خلاص شدن از بند۔ و بعضی فرمایند کہ اگر عمل قوی تر خواہد بعدد مبسوط وی کہ یکصد و چہل و سہ است مداومت نماید۔

جوہر الجلیل تنزیہی ست و جلالی بلکہ جمیع اسماء جلالی ازین اسم ناشی شدہ اند و معنی ۵۰
او بلند قدر و موصوف بجمیع کمالات و مجازا بر اہل عزت و حشم و خدم ہم اطلاق کردہ میشود اگر بمشک و زعفران بنویسد و با خود دارد یا بخورد میان خلق بزرگ و موقر گردد الجلیل ہر کہ این اسم را در ساعت سعید بعدد مجمل وی کہ ہفتاد و سہ است بمشک و زعفران و گلاب بر قدح چینی بنویسد و بآب باران یا آب عذب طاہر بشوید و بیاشامد در میان خلق عزیز گردد۔

جوہر الجمیل ثبوتی ست و جمالی بلکہ اسماء جمالی مظہر این اسم اند و در اکثر شروح این اسم ۵۱
مذکور نیست اگر ہشتاد و سہ بار بخواند بجمالیت حق برسد

جوہر الکریم ثبوتی ست جمالی و معنی او بزرگ و قیل مفضل دہندہ و قیل دہندہ بغیر ۵۲
سوال و قیل المقدس عن النقائص و العیوب و مجازا بر اجر ہم واقع است اجرا
گریما و بر سخی ہم وقوع یابد اگر در بستر خواب خود بسیار گوید تا بخواب برود فرشتگان از زمان برسد کہ دعا دہا کرمک اللہ گویند تا آن زمان گویند کہ او مکرم و مشرف گردد۔ و گویند حضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ وجہہ بسیار میخواندند از انجہت حضرت ایشان را کرم اللہ تعالی وجہہ می گویند۔ ہر کہ الکریم بسیار گوید و ورد خود سازد نزد ہمہ کس معزز و مکرم شود۔ و برای کسی کہ از بخیلی ایمنی طلبد

جوہر الرقیب ثبوتی ست و مشترک و معنی او نگاہبان و قیل مراعی اشیا و حافظ ۵۳
موجودات و بحیثیتی کہ فلا یعزب عن علمہ مثقال ذرۃ فی السموات و لا فی الارض و مجازا دربان و بر رفیق معشوق ہم اطلاق کردہ میشود و بر کرام الکاتبین ہم گفتہ شود اگر در گرد عورتے یا پسرے یا مالے ہفت بار بخواند از خصمان سلامت بماند و بر نگہبانی اوراد و وظایف مواظبت نماید و وقتی از اوقات فوت شدن ندہد تا شامت و ملامت نہ انجامد

واگر فوت شود دہما امکن قضا کند تا ببطالت نکشد - الرقیب را بر در نسر القش کند اہل سر اراز معصیت محفوظ ماند واگر بر نان بنویسند و به بنده گریز پا دہند تا بخورد آن صفت از و زائل شود

۵۴ جوہر المجیب ثبوتی ست ومشترک ومعنی او جواب دہنده و در عرف مجیب دعوات یعنے ہر که او را بخواند بحکم ادعونی استجب لکم او را مجیب گردد - واگر بسیار بخواند ہر دعائی که کند مستجاب شود واگر نوشته با خود دارد یا ہمیشه بخواند در امان حضرت حق تعالی باشد وعلماء اہل حدیث مثل ترمذی ومصنف صحیح مستدرک وقزوینی می آرند کلماتی که بدان کلمات دعا در حیطه قبول حضرت حق تعالی در آید یا ذا الجلال والاکرام و یا ارحم الراحمین ست وترمذی میگوید که کلمهٔ اخیر سه بار وقوع یافته ہر کرا مہمی دشوار پیش آید المجیب الواسع الحکیم بسیار گوید کفایت شود در آخر ہر دعا بخواند مستجاب گردد -

۵۵ جوہر الواسع تنزیہی ست وجمالی ومعنی او فراخ بجمیع جہات وقیل فراخ کنندهٔ ابواب علوم وانواع ارزاق ودرہای مکنت وغنا وقیل وسیع از جہت علم ورحمت بہر شے ہر کرا بانچه حضرت خداوند تعالی داده قناعت نباشد این اسم شریف را بسیار بخواند ہم صفت قناعت دہم وجه کفاف پیدا شود ومہمات وی کفایت شود بوجه احسن واگر بعدد مجمل بلکه مفصل بر ذکر آن مداومت کند اولی بود

۵۶ جوہر الحکیم ثبوتی ست وجمالی ومعنی او خداوند حکمت ومجازاً بر طبیب ہم اطلاق کرده میشود ومرد دانا وفہیم را ہم میتوان گفت وبر اہل علم ہم حمل توان نمود ودر عرف اہل اللہ عبارتست از کمال علم او بحیثیتی که اساس قواعد علم او در زمین فہم وعلم ہیچکس نگنجد بلکه در میزان دل وعقل ہیچ کس نسنجد ہر کرا مہمی پیش آید بسیار خواند بکفایت رسد ودرین عمل بقول بعضی عدد اطلاقی بود نه حصری واگر عمل بطریق حصری کند ہر روز بعدد حروف مکتوبه وی که ہفتاد وہشت است بخواند واگر ازین قوی تر خواہد بعدد حروف مبسوطه وی که دویست و یازده است قرائت کند الحکیم بجہت آسانی ہر دشواری بسیار گوید - در وقت آب دادن درخت وکشت الحکیم بر کاغذ نویسد وبشوید وآن آب بہر زمین که رسد محصول آن زیاده شود واز آفت سالم ماند

۵۷ جوہر الکافی ہر که برین مداومت نماید بر ہر مرادی که خواہد قادر شود ودرین عمل عدد اطلاقی بود واگر عمل بطریق حصری کند ہر روز بعدد حروف مکتوبه وی که صد و یازده است بخواند واگر عمل قوی تر خواہد بعدد مبسوطه وی که سی صد و چہار است قرائت کند -

۵۸ جوهر الودود ثبوتی ست و جمالی و بمعنی او دوست دارنده و قیل مبالغ الوداد و قیل آنکه جمیع خلایق را نیک خواهد و بر نیکی آرد و قیل المحب لاولیائه و بالجمله از هر دو صفت خالی نیست که فعول بمعنی فاعل هم آمده است و بمعنی مفعول هم یعنی محب و محبوب چنانکه کریمه یحبهم و یحبونه بدین شاهدست اگر برای محبت دو کس بر خوردنی خوانده بدمد در طرفین محبت پیدا آید - و نزد بعضی یا ودود بتصور صورت محبوب بعد عشا سه صد بار خوانده و بر شیرینی دمیده بخوراند رام گردد الودود این در محبت اثر تمام دارد و قتیکه قمر در اسد باشد متصل بمشتری بنویسد بر قطع حریر سفید بست و پنج بار و با خود دارد در دل همه کس مقبول و محبوب گردد و اگر بجهت الفت ازواج الودود هزار و یکبار بر مویز یا بر طعام خواند و مرد و زن ازان بخورند میان شان الفت پیدا شود -

۵۹ جوهر المجید ثبوتی ست و جمالی و جلالی و بمعنی او بزرگ از جهت کرم و انعام و قیل مبالغة الماجد المجید هر که هر روز نود و نه بار بخواند و بر خود بدمد برفعت و جاه و باعلی مرتبه رسد - المجید هر که بعد از نماز بامداد نود و نه بار بخواند و بر خود لفث کند بصحت و عافیت ماند و در میان اقران مکرم شود - هر کرا در ابنای جنس عزتی و حرمتی نباشد هر صبح نود و نه بار بخواند و بر خود بدمد المجید هر کرا آبله فرنگ باشد یا جذام یا برص در ایام بیض روزه دارد و بوقت افطار پنجاه و هفت بار که عدد مجمل اوست یا صد و هشتاد و نه بار که عدد مفصل اوست بخواند و نزد بعضی وقت افطار بسیار خوانده بر آب دمد و بخورد شفا یابد المجید هزار و یکبار بخواند حاجت برآید

۶۰ جوهر الباعث ثبوتی ست و مشترک و در لغت معنی او بر آرنده و در عرف اهل شرع بر آرنده اموات را از زوایای قبور در یوم نشور وقت خواب دست بر سینه نهاده صد و یکبار بخواند دل مرده زنده گردد - هر که بر فراش دست بر سینه نهاده این اسم را صد بار بگوید دل مرده او زنده شود و بعدد مجمل که پانصد و هفتاد و سه است یا عدد مفصل که هفصد و چهل و پنج است اقوی و اولی

۶۱ جوهر الشهید ثبوتی ست و مشترک و بمعنی او حاضرست و قیل من الشهود و شهد الله انه لا اله الا هو و قیل آنکه داناست بظواهر اشیا و انچه ممکن ست که مشاهده او حاصل شود و بمعنی الخبیر آنکه بواطن اشیا را میداند و انچه احساس او ممکن ست. و قیل آنکه شاهد است بروز رستخیز اگر پسر یا دختر بی فرمان باشد یا هر کسی را که باشد و گستاخ و بد خلق بود هر صبح دست بر پیشانی او نهد و روی سوی آسمان کرده بست و یکبار بگوید جناب حق تعالی نیکبخت و فرمانبردار کند

بنده یا فرزند که اطاعت نکند هر صباح و مسا دست بر پیشانی او نهد و لبست و یکبار بگوید یا شهید مطیع گردد - الشهید هر که وقت صبح روی بآسمان کند و بست و یکبار یا شهید گوید نافرمان فرمانبردار وی شود از اولاد و خدام و خواص و عوام و تکمیل این عدد بایست که هر عدد حروف مکتوبه وی که ش هـ ی د است و آن سی صد و نوزده است مداومت نماید و در اول طلوع هر فجر بیاء خطاب تکرار کند بشرطیکه در طریق کلامی مقرر شده و اگر تاثیر قوی خواهد بر عدد حروف مبسوط وی که ش ی ن هـ ا ی ا د ا ل ست و آن چهار صد و دوازده است بطریق مذکور مواظبت نماید

جوهر الحق ثبوتی ست و مشترک و معنی او ثابت ست و قیل معنی او محق ست یعنی مظهر حق ست و موجد اشیاست علی ما تقتضیه الحکمة الایجادیة و شارح مصابیح می آرد که مقابل باطل اطلاق میکنند و لبید معنی ع الا کل شئ ما خلا الله باطل ؂ ای معدوم ست هر کرا کالا گم شده باشد بر چهار گوشه کاغذ این نام بنویسد و در میان نام کالا بنویسد و در نیم شب بر کف دست خود نهد و نظر بسوی آسمان کرده این نام را شفیع آرد یافته شود و قیل اگر محبوسی در نیم شب سر برهنه کرده یکصد و هشت بار بگوید خلاص یابد هر کرا چیزی گم شود این اسم شریف را بر چهار گوشه کاغذ مربع بنویسد و در نیم شب بر دست گرفته روی بآسمان کند و ساعتی نگاهدارد و در اثنای آن صد و نود بار بگوید آن گم شده پیدا شود بزودی الحق هر که بعد از هر فریضه صد و هشت بار بعدد مجمل وی یا صد و نود بار بعدد مفصل وی بخواند حضرت خداوند تعالی وی را علم فرقان روزنی گرداند ٦٢

جوهر الوکیل ثبوتی ست و مشترک و معنی او آنکه باو سپرده شود امری از امور اگر از صاعقه یا باد یا آب یا آتش بیم باشد و رد خود سازد امان یابد و اگر در محل خوف بسیار گوید ایمن گردد - هر که این اسم را ورد سازد از همه آفات ایمن ماند و این عمل اطلاقی است و اگر بر وجه حصری عمل کند عدد مکتوبه وی شصت و شش است و ملبوط وی صد و نود و شش قدری آرد خمیر کند و هزار و یک غلوله سازد و بر هر یکی آن بنویسد یا وکیل بنیت دشمن آنرا بر زمین پاک نهد تا مرغان بخورند دشمن مقهور و مغلوب گردد و اگر بعد ازین عمل بخواند و مداومت نماید دشمن هلاک شود و چنین گویند که خواجه نصیر الدین طوسی در آوردن هلاکو بجهت خلفاء عباسیه این عمل کرده تا آن زمان این آفتها بظهور آمدند ٦٣

٦٤ جوہر القوی سلبی ست وجلالی ومعنی او باقصی مرتبۂ قدرت تامہ باشد و مجازًا قوت بر ملکہ ذہن و فہم اطلاق کردہ میشود و بمقابلہ فعل ہم میتوان گفت کہ زید کاتب بالفعل ست یا بقوۃ دہر مردی کہ در ہیچ یک باب ہمہ مہارتی داشتہ باشد نیز میگویند کہ فلان صاحب قوۃ است و بر ملائکہ ہم اطلاق میکنند خصوصًا بجبرئیل امین علمہ شدید القوی ذو مرۃ فاستوی ہر کرا دشمنان قوی باشند و تدبیر آن نداند ہزار و یک غلولہ از آرد بندد و بر ہر غلولہ یکبار بخواند و آنرا پیش مرغان نہد تا بخورند و بدل نیت دفع دشمنان کند ہمہ مقہور گردند و اگر در ساعت دوم روز جمعہ بسیار گوید نسیان از دل برود

٦٥ جوہر المتین سلبی ست وجلالی ومعنی او آنکہ استوار و محکم ست طفلی کہ از شیر باز کنند و صبر نکند یا شیر دہندہ را شیر نقصان شدہ باشد نوشتہ بطفل خوراند تا صبر تواند کرد و شیر دہندہ را نیز شیر زیادہ شود و قیل اگر کسی از اعمال ملکی و اشغال منصبی خواہد روز یکشنبہ در اول ساعت بدان نیت سی صد و شصت بار بخواند آن منصب یابد۔ ہر کہ خواہد کہ بر کسی ظفر یابد و کارہای او را استحکام و متانتی نباشد بسیار خواند مقصودش برآید۔

٦٦ جوہر الولی ثبوتی ست وجمالی ومعنی او قریب ست و قیل دوست ہر کہ بسیار گوید از ضمائر خلق آگاہ باشد و قیل اگر زنے یا کنیزکے بدکارہ باشد وقت دخول بدل بسیار گوید از کار بد باز ایستد در طلب نصرت و حصول درجہ ولایت این اسم را اثری تمام ست ہر کہ برای حصول دوستی بسیار گوید مقصودش حاصل شود

٦٧ جوہر الحمید ثبوتی ست وجمالی ومعنی او ستودہ اوصاف و ہم می شاید کہ ستایندہ باشد کہ فعیل محتمل ہر دو معنی ست پس آن ستایش خواہ بلسان قال باشد چنانکہ ہمہ اہل نطق میگویند خواہ بلسان عمیم باشد چنانکہ ہمہ حیوانات خواہ بلسان حال چنانکہ از جمیع اشیاء نباتات و جمادات ہر کہ زبان را از فحش گفتن نگاہ نتواند داشت بر قدح بنویسد و دائم ہم در ان قدح آب بخورد امان یابد و قیل ہر کہ بسیار گوید پسندیدہ افعال و اقوال گردد۔ و ہر کہ زبان دراز باشد صد بار نوشتہ بخورد و آنچہ گوید پسندیدہ گردد۔ ہر کہ بمذمیمہ گرفتار بود بسیار گوید از مذمومات خلاص شود۔

٦٨ جوہر المحصی ثبوتی ست ومشترک ومعنی او شمارندہ و قیل شمارندہ کلیات و جزئیات کائنات ہر کہ شب جمعہ ہزار و یکبار بگوید از عذاب گور و حساب قیامت ایمن گردد و قیل ہر کہ

بسیار گوید در حساب غلط نکند

۶۹ جوہر المبدیٔ ثبوتی ست وجلالی ومعنی او در وجود آرندۂ اشیا ہر کہ زن او را حمل باشد
واز سقوط آن می ترسد باآنکہ حمل دیر ماند شوہر او ہر سحرگاہ نود بار گوید و انگشت شہادت
گرد بر گرد شکم او گرداند حق سبحانہ وتعالی از سقوط نگاہدارد وقیل ہر کہ مداومت نماید ہر چہ
بزبانش جاری شود بصدق وثواب پیوندد۔ چون زنی برالمبدیٔ مداومت نماید در دل چنان
گذرانیدہ باشد کہ حقتعالی فرزند صالح کرامت فرماید۔

۷۰ جوہر المعید ثبوتی ست وجلالی ومعنی او باز گردانندہ ہر کرا غایبی باشد ہنگامی کہ خلق خفتہ
باشد در چہار گوشہ خانہ بگوید در ہر گوشہ ہفتاد بار بعدہ بنام غائب چنین گوید یا معید فلان را بمن
رسان بمدت ہفت روز خبر سلامتی او رسد یا خود بر ورسد وقیل اگر کسی را چیزے
گم شدہ باشد بسیار گوید یابد ہر کہ بر معید مداومت نماید ہیچ چیز ازو غائب نشود و اگر ہر روز ہر چہار
طرف خانہ خود یا معید بخواند حق تعالی آن خانہ را سالم دارد۔

۷۱ جوہر المحیی ثبوتی ست وجمالی ومعنی او حیات بخش است اگر برای دفع درد ہفت اندام
تا ہفت روز ہر روز خواندہ بر اعضا بدمد شفا یابد وقیل اگر مواظبت نماید دلش زندہ گردد
و در بدنش قوتی پدید گردد۔ ہر کہ حیات دل خواہد بسیار گوید۔ ہر کہ خواہد قبر از ہم نریزد المحیی
ہزار و دویست وچہار بار بخواند سالم ماند

۷۲ جوہر الممیت ثبوتی ست وجلالی ومعنی او قبض کنندۂ روح وقیل میرانندہ مطلقا
پس آن موت خواہ بجہد تعلق دارد خواہ بعدم بصیرت قلب چنانکہ انک لاتسمع الموتی
خواہ بعدم حرکت وحس موجود چنانکہ وکنتم امواتا فاحیاکم یعنی بودید شما مردگان یعنی
نطفہ بودید پس حق سبحانہ در وجود آورد شما را ثم یمیتکم ثم یحییکم پس بمیراند شما را بموت
صوری ومعنوی پس باز زندہ سازد شما را صورتا ومعنی ثم الیہ ترجعون پس شما را
بالکلیہ باو باز گردانیدہ شود۔ ہر کہ بنفس امارہ خود مبتلا باشد در ہنگام خواب دست بر
سینہ نہادہ این اسم گویان در خواب رود نفس بی فرمان مطیع گردد وقیل بجہت ہلاکے
دشمن اول شب شنبہ یا صباح روز سہ شنبہ چہار صد و نود بارہ بخواند۔

۷۳ جوہر الحی ذاتی ست کہ در امہات صفات می شمارند و در سلبی ہم معتبر دارند
وجمالی ست ومعنی او خداوند حیات واز روی مجاز بر قبیلہ اطلاق می کنند و بر حیوان

زندہ ہم رنجور بسیار گوید صحت یابد یا بر بیمار بخواند صحت یابد و اگر یا حیّ حین لاحی دیموسته ملکه
ولبقائه بآب نبات ومشک و زعفران در کاسه نوشته بخوراند صحت یابد یا حے اگر بر رنجورے
چشم پیش کرده بسیار گوید صحت یابد و اگر ہر روز ہفتاد بار گوید عمرش دراز شود و قوت
روحانیت زیادہ گردد۔

جوہر القیوم ازلی و ابدیست وجمالی و در اسم اعظمیت او حدیث ناطق ست ومعنی او ۷۴
پاینده بخود و ہمه موجودات باو پاینده بلکه ماہیات ممکنات نیز باوجه او را وجود ازو بر ذات
نیست بلکه ذات او عین وجود نفس خودست ہر که سحرگاه بلند گوید متصرف دلہا شود و اگر بسیار گوید
مهمانش بموجب دلخواه او ساخته گردد و این را و اسم سابق را بایکدیگر منضم گفتن خواص بسیار وارد
شیخ عبد الرزاق کاشی در شرح منازل السائرین میگوید که سالک را فهم اسرار حقائق
واطلاع بر غیوب دقائق از حیات عقل حاصل مے شود و حیات عقل بگفتن کلمه یا حی
یا قیوم و اگر کسے را حاجتے ومہمے پیش آمده باشد بین العشائین چہار رکعت نماز بگذارد و
در ہر رکعتے چہار قل بخواند بعده ہفتاد و یکبار یا حی یا قیوم برحمتک استغیث بخواند
حاجت روا گردد۔ در طلب استقامت طریق این اسم را اثرے تمام ست ہر که استقامت
حال خواہد این اسم بسیار گوید۔

جوہر الواجد ثبوتی ست ومشترک ومعنی او یابنده یعنی حق سبحانه وتعالی آنچه میخواہد ۷۵
می یابد و قیل مشتق از وجد ست لقوله تعالے اسکنوہن من حیث سکنتم من وجدکم
و اینجا معنی وجد سعت قدرت ماست اگر در ہنگام طعام خوردن ہر لقمه گوید آن طعام در شکم او
نور گردد و قیل ہر که بسیار گوید تونگر گردد و در موطاء لامام مالک رضی اللہ تعالی عنه حدیثے
وارد ست که اگر کسے را چیزے گم شده است باید که تجدید وضو سازد و دو رکعت نماز کند و تشہد
خواند و بگوید بسم اللہ یا ہادے الضآل ورادّ الضالة اردد علی ضالتی بعزتک و
سلطانک فانہا من عطائک وفضلک۔

جوہر الماجد ثبوتی ست وجمالی ومعنی او بزرگ ست اگر این نام گویان در خلوت ۷۶
رود چنانچه زود بیہوش شود انوار در دلی او پیدا آید و اگر بسیار گوید در چشم خلق
بزرگ شود۔

جوہر الواحد ازلی و ابدی ست و اکثر او راجع بأبدست ومشترک ومعنی او یگانه ۷۷ برابد

یعنی متعالی ست از انقسام و تجزی و ترکیب و مقادیر و چنانکہ ازینہا منزہ و متعالی ست بالفعل ہمچنین قابل آنہا ہم نیست اگر کسے را دل از خلوت ہراسان بود ہزار و یکبار بگوید خوف از دل او دور گردد و مقرب حق تعالی گردد۔ و اگر طلب فرزند دارد تنہا یا بایکدیگر نوشتہ با خود دارد فرزند زاید و برائے دفع خوف از دل ہزار بار گوید ملائکہ را مشاہدہ کند۔ و در حصول درجہ توحید شہود این اسم را اثرے تمام ست ہر کہ خواہد کہ توحید غیبی او را حاصل شود بسیار گوید۔ ہر کرا مرضے صعب باشد و رد سازد ہر روز ہزار و یک بار یا واحد از مرض خلاص شود۔

۷۸ جوہر الاحد ازلی و ابدیست و اکثر او بطون و ازل راجعست و مشترک و معنی او یگانہ و تنہاست کہ اصلا شریک ندارد و قل ہو اللہ احد اگر در حالت تنہائی ہزار بار گوید ملائکہ را بعین معائنہ کند و اگر ہر سحر سر بسجدہ دہ بار گوید محتاج نگردد۔ این اسم را در اثبات وجود حق تعالی اثرے تمام ست ہر کہ این ہر دو اسم را بسیار بخواند او در توحید افعال و صفات و ذات یکتا گردد۔

۷۹ جوہر الصمد گاہے در اسماء ثبوتی شمردہ میشود باعتبار معنی سید یعنی بزرگ و مشار الیہ و گاہی در سلبی کہ معنی صمد عدم احتیاج و عدم خوف ست و اینجا بزرگے فرمودہ است ہر کہ خوف ندارد او فوق ندارد و نہ تحت پس ناچارست کہ ہمہ او باشد و در اسماء جمالی ہم شمردہ اند اگر ہر سحرگاہ یا نیم شب سر بسجدہ نہد و صمد و یازدہ بار گوید صادق الحال و القول گردد و بدست ہیچ ظالمی گرفتار نہ گردد و اگر بسیار گوید گرسنہ نشود و اگر در حالت وضو گوید از خلق بے نیاز گردد ہر کہ مداومت نماید برین ذکر آثار تجلی صمدانی ظاہر شود و او را از مرض جوع خلاص گرداند و اگر بعدد مجمل یا مفصل ہر روز تکرار کند اتم و اکمل بود و بعضے میفرمایند کہ مداومت این اسم بطریق اطلاقی یا حصری خلاص میکند از الم جوع۔ ہر کہ الصمد بسیار گوید گرسنگی و تشنگی نیابد و از احتلام محفوظ ماند۔ و برای دفع مشکل چہل و یکبار

۸۰ جوہر القادر ظاہر این اسم ثبوتی مے نماید و بسلبی ہم قریب است لیکن بہ تحقیق نرسیدہ و اسم قدیر را از امہات صفات و اسماء ذاتی شمردہ اند و جلالی ہم شمردہ و معنی او خداوند قدرت تامہ کہ ہیچ شئے از حکم او ابا نکند و قدرت کاملہ آن باشد کہ ہر ممکن کہ رسد او را در مرتبہ وجوب کشد از امکانیت او و شریک حق سبحانہ و تعالی کہ بعدم صرف متواری ست معدوم مطلق نیست و ہم ازین جہت کہ در تحت قدرت ان اللہ علی کل شئی قدیر نہادہ است اگر بوقت نشستن

براعضا بخواند بدست هیچ ظالمی گرفتار نشود و هیچ دشمن بر وظفر نیابد و اگر کاری مشکل پیش آید چهل و یکبار گوید- هر که در حالت فرو ماندگی و عجز از حصول مطلب بسیار گوید مقصودش برآید- و هر که در وقت وضو ساختن در شستن هر عضوی سه بار گوید یا قادر بر خصمان مظفر و غالب گردد و در حصول قدرت وظفر این اسم را اثری تمام است-

جوهر المقتدر ثبوتی ست وجلالی ومعنی او خداوند قدرت ـ فرق میان قادر و مقتدر آنست که قادر بالذات باشد و مقتدر باعتبار ممکنات. و اسم قادر مقتضی علو و عزتی باشد قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم الے آخره و اسم مقتدر مقتضی موانست و الفت و عندیه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر هر که از خواب بیدار شود و نسبت کرت بخواند غفلت از دل او دور گردد و همه کار بحق باز گردد و قیل هر که بسیار گوید بجهت هلاک دشمن دشمن او هلاک شود ۸۱

جوهر المقدم ثبوتی ست ومعنی او تقدیم کننده هر چیزے بر چیزے و آن تقدیم را پنج وجه است یا تقدیم بالذات همچو تقدیم بسائط بر مرکبات یا تقدیم بوجود چنانچه تقدیم اسباب بر مسببات یا تقدیم بشرف و قربت چنانچه تقدم انبیا و صالحان بر ماعداء ایشان یا تقدیم بمکان چنانچه تقدم اجسام علویه بر اجسام سفلیه یا تقدم بزمان چنانچه اطوار و قرون بعضے بر بعضے هر که در معرکه یا در جاے خوف پاے خود بر جاے نتوانست داشت بخواند یا بر خود دارد دل او قوت گیرد و هیچ نکبتے بدو نرسد و اگر بسیار گوید نفس در طاعت جناب الٰهی فرمانبردار شود- ۸۲

جوهر المؤخر ثبوتی ست و مشترک و معنی او تاخیر کننده است شی را از شی و آن تاخیر نیز بپنج وجه مذکور را محتمل ست که در اسم مذکور شده هر که صد بار بخواند در درون وی جز محبت حق سبحانه و تعالے چیزے دیگر قرار نگیرد و اگر چهل و یکبار گوید نفس مطیع وی گردد ۸۳

جوهر الاول ازلی ست و مشترک و معنی او مبداء هر شے که آن مبداء را مبداء نه باشد اگر کسے را فرزند نباشد چهل روز چهل بار بخواند مرادش برآید و بعضے گویند چهل جمعه هر شب هزار بار گوید اگر آرزوی فرزند یا غائبی یا حاجتے باشد همه بکفایت رسد و اگر بسیار گوید دلش آرمیده گردد- و اگر چهل شب هر شب هزار بار گوید یا اول مقصود او حاصل گردد- ۸۴

جوهر الآخر ابدیست و مشترک و معنی او در بعضے شروح چنین یافته شده که الاول والآخر مبدء الوجود و منتهی السلوک و منه بدء و الیه یعود و قیل پایان هر شے ۸۵

یا واحد الباقی اول کل شئے وآخرہ پس باین اعتبار در ہمہ احوال و در ہمہ اشیا در ہمہ جا جز حق تعالے موجود ومشہود نباشد۔ ہر کسے را کہ اجل رسیدہ باشد و اعمال نیک ندارد و روئے خود ساز وعاقبت او بخیر گردد واگر بسیار گوید بر دشمن ظفر یابد ووقت مجاہدہ بر خصم غالب آید۔ الآخر چون کسے مداومت برین اسم کند او را صفائے باطن حاصل شود ودائم دل او خرم باشد از ذوق ایمان۔

۸۶ جوہر الظاہر ازلی وابدیست واکثر او بابد راجع است ومشترک ومعنی او ظاہر ست بنفس خود واگر بعد از اشراق پانصد بار گوید چشمش منور گردد واگر خوف باد وباران وغیرہ باشد بسیار گوید امان یابد واگر بر دیوار خانہ بنویسد سلامت ماند واگر ہر روز وقت استوا چہل بار گوید ہیچکس چیزے از وے پوشیدہ ندارد ویا ظاہر بعد از طلوع آفتاب ہزار بار بگوید حق تعالے او را از نابینائے نگاہدارد

۸۷ جوہر الباطن ازلی وابدیست واکثر او بازل راجع است ومشترک ومعنی او آن کہ باطن ست از نظر خلق ومحتجب ست بجمیع حجب نورانیہ ظلمانیہ خود ہر کہ ہر روز بعد از نماز بامدادسی وسہ بار گوید صاحب سر الٰہی گردد واگر مداومت نماید ہر کہ او را بیند دوست دارد ومطیع گردد۔

۸۸ جوہر الوالی ثبوتے ست ومشترک ومعنی او آنکہ والی ست در جمیع امور بادشاہی باتفاق جمہور ہر کہ خواہد کہ خانہ او یا غیر او آباد ومعمور باشد وہیچ آفت بدان نرسد در کوزہ آب نارسیدہ بنویسد وآب در ان کردہ در دیوار خانہ زند وبہ نیت تسخیر کسے یازدہ بار بخواند۔

۸۹ جوہر المتعالی تقدیسی ست وسہ جملہ اسماء مشترکہ ومعنی او آنکہ رسیدہ است باعلی مرتبہ علو واستعداد ہو الکبیر المتعال ہر کہ بسیار گوید ہر دشواری کہ پیش آید آسان گردد وہر زنی کہ در مدت حیض بخواند دوشیزہ گردد۔ وقت حیض ونفاس المتعالی بسیار گوید از ہمہ آفتہا ایمن گردد خصوص از استحاضہ

۹۰ جوہر البر ثبوتی ست وجمالی ومعنی او نیکوکار ونیکی آموز پس غیر او نیکو نیست ان اللہ جمیل ویحب الجمال ہر کرا طفلے بود ہفت بار بر وے بخواند واو را بحضرت حق سبحانہ وتعالے سپارد بکرم او سبحانہ وتعالے بکمال برسد وقیل اگر کسے بشرب خمر وزنا مبتلا باشد ہر روز ہفت بار گوید دل وے سرد شود۔

۹۱ جوہر التواب ثبوتی ست وجمالی ومعنی او آنکہ رجوع دہندہ است ودرعرف رجوع دہندہ
مذہب را بسوے خود وتوفیق دہندہ وآسان کنندہ اسباب توبہ ہر تائب را ہر کہ بعد از چاشت
سی صد و شصت بار گوید توبہ او قبول گردد و ہر کہ بسیار گوید کارہاے وے بصلاح باز آید و
نفس او در طاعت رام گردد۔ التواب بہ نیت خود یا بہ نیت دیگرے بعد از نماز صبح سی صد و
شصت بار بگوید حق تعالی او را توبہ کرامت فرماید

۹۲ جوہر المنعم ثبوتے ست وجمالی ومعنی او نعمت دہندہ و اسباب نعمت موجود کنندہ ہر کہ
مداومت کند صاحب نعمت گردد ہیچ گاہ محتاج نشود۔

۹۳ جوہر المنتقم ثبوتے ست وجمالی ومعنی او آنکہ براے عصاۃ اسباب قہر ومعاقبت آمادہ
ساختہ است۔ یا منتقم در شب جمعہ سی صد و شصت و شش بار بگوید تا سہ جمعہ خصم با او
صلح کند۔ یا مقہور گردد۔

۹۴ جوہر العفو ثبوتے ست وجمالی ومعنی او ماحی یعنی محو کنندہ ہر کہ از بسیاری گناہان نومید
شدہ باشد چندانکہ تواند بخواند حضرت خداوند تعالے گناہان او عفو فرماید۔ ہر کہ بر پارہ
کاغذ بنویسد یا عفو سہ بار و بہ بیمارے دہد تا فرو برد شفا یابد و ہر دل تنگ وغمزدہ کہ فرو برد
از ان غم و دل تنگی خلاص یابد و ہر غمزدہ کہ بر و مداومت نماید آن غم بشادی مبدل گردد و ہر
گنہگار کہ مداومت نماید در بہشت در آید۔ و ہر کہ مداومت برین نماید اخلاق ذمیمہ و امراض
رویہ از ظاہر و باطن وے زائل گردد

۹۵ جوہر الرؤف ثبوتے ست وجمالی ومعنی او بسیار مہربان و از الفاظ شارحان
چنان معلوم مے شود کہ باین اسم شدت رحمت منسوب داشتہ اند اگر خواہد کہ مظلومے را
از ظالمے وارہاند دہ بار خواند آن ظالم بشفاعت او راضی شود و قیل اگر مداومت نماید
دل او مہربان گردد و ہمہ کس او را دوست دارند۔ یا رؤف ہر کہ خواہد کہ مظلومے را
از دست ظالمے برہاند در برابر او بایستد و دہ بار بگوید یا رؤف آن ظالم شفاعت
او را در حق مظلوم قبول کند

۹۶ جوہر مالک الملک ذو الجلال و الاکرام ثبوتی ست ومشترک ومعنی او آنکہ نافذ ست
مشیت او و جاریست حکم او و خداوند و بزرگے ست و ہر عز و شرف و کمال کہ موجود ست
یا متصور ست از پرتو کمال عز و شرف اوست ہر کہ مداومت نماید توانگر گردد و ذو جاہ و

مہمات دارین او ساختہ شود- ہر کہ در سجدہ بست و یکبار یا ذا الجلال والاکرام گوید ہر حاجتی کہ دارد روا گردد- عند الحاجت ہزار بار گوید بسم اللہ الرحمٰن الرحیم یا ذا الجلال والاکرام-

۹۷ جوہر الرب ثبوتے است و مشترک و معنی او پرورش کنندہ اگر کسے از خویشان خود در بیگانگان دارد بر گرد خانہ خود خط بکشد و این نام بر زبان راند با حسن طریق پرورش یابد-

۹۸ جوہر المقسط ثبوتی ست و جمالی و معنی او استوار و راست کار و انتقام مظلومان از ظالمان ستانندہ ہر کہ از وسواس شیطان ایمن نتواند بود ہر روز صد بار بگوید ایمن گردد و ہر کہ ہفصد بار بگوید ہر مقصودے کہ داشتہ باشد محصل گردد-

۹۹ جوہر الجامع ثبوتی ست نہ سلبی نہ تنزیہی و نہ تقدیسی نہ ذاتی و نہ صفاتی و ہمہ را جامع ازین جہت نہ جمالی ست و نہ جلالی بلکہ مشترک ست و تفصیل جامعیت این اسم از جملہ ممتنعات و متعذر الحصول ست سبحان اللہ زہے لطیف ذاتی کہ با ہمہ و ہیچ یکے از و آگہ نہ علی ماہی نہ نبی و نہ ولی ہر یک را فرمان میشود و قل رب زدنی علما ہر کہ خواہد کہ اہل و اتباع او جمع باشند روز یکشنبہ وقت چاشت غسل کند و روے سوے آسمان کند و انگشتان ہر دو دست را یگان یگان بار بہر نامے بہ بند و تا دہ شود و بعدہ بر روی فرود آرد و پریشانی آن جمع گردد و اگر بجہت ہر مرادے روز جمعہ بعد ادائے نماز جمعہ چہل و دو بار گوید ساختہ گردد-

۱۰۰ جوہر الغنی سلبی ست و مشترک و معنی او آنکہ بے نیاز ست از جمیع جہت چہ جہت ذات و صفات و چہ جہت اتصاف باعتبارات جا و منزل ہر کہ ببلاے طمع مبتلا باشد بہر عضوے از اعضاے خود دست فرود آرد و این اسم بخواند مقصود حاصل شود و اگر ہر روز ہفتاد بار بگوید در مالش برکت شود و ہیچ گاہ محتاج نشود-

۱۰۱ جوہر المغنی ثبوتی ست و جمالی و معنی او رسانندہ بر کسے انچہ در بایست او باشد اما در بایستگی باعتبار سابقہ قدر باشد نہ لاحقہ قدر- برای وسعت رزق بعد از نماز پنج صد بار یا مغنی بخواند و اگر تواند یک ہزار و یکصد بار بخواند-

۱۰۲ جوہر المعطی ثبوتی ست و جمالی و معنی او دہندہ عطاے جمیل بر بندہ ذلیل ہر کہ مستجاب الدعا نباشد یا معطی السائلین بسیار بگوید ہیچ سوالی محتاج نگردد-

۱۰۳ جوہر المانع ثبوتی ست و جلالی و معنی او باز دارندہ و در اصطلاح دفع کنندہ اسباب ہلاکت و نقصان در معاون ابدان و جواہر ادیان ہر کرا با جفت محبتی نباشد وقت خفتن

دریکجا صد بار بخواند محبتی پدید گردد و قیل برای پریشانی اعدا چندانکه تواند بخواند۔

جوہر الضار ثبوتی ست وجلالی ومعنی او آنکه از و ضرر ضار شود و اسباپ ضرر مہیا گرداند 104
ہرکه در ولایتے یا در مقامے افتاده باشد که صاحب وے تباشد ہر شب ادینہ
در ایام بیض صد بار بخواند بمرتبۂ اعلی رسد و بعضے می فرمایند که یا ضار تنہا نہ خواند
یا ضار و یا نافع بخواند۔

جوہر النافع ثبوتی ست وجمالی ومعنی او نفع رساننده و اسباب نفع پیدا آرنده ہرکه در سفر 105
جہاز جہل ویکبار یا صد و یکبار بخواند یا صد کس ہر کسے ہزار بار یا ده کس یا کمتر یا بیشتر از غرق شدن
امان یابد و اگر بہ ہدایت کاری بخواند ہمه کارہا بموجب دلخواه او باشد۔

جوہر النور ثبوتے ست وجمالی ومعنی او آنکه ظاہر ست بنفس خود و مظہر است مر غیر 106
خود را ہرکه در شب جمعه ہفت بار سورۂ نور و ہزار ویکبار این اسم بخواند در دل او نورے
پیدا آید و اگر در وقت صبح مداومت نماید دلش روشن شود۔ ہرکه مبتلا بود بدرد معده و یا خفقان
حروف اسم نور را برین صورت ن و ر پنج بار کتابت کند و حامل آن شود و اگر این
نوشته را بر عضوے از اعضاے دردناک نہد شفا یابد النور ہرکه در موضع مظلمه درو
کند این اسم شریف را بعدد مفصل وے که سی صد و بست ست مشاہده انوار عظیمه
ویرا دست دہد در عالم حس و شہادت بواسطه غلبه آن انوار بر باطن وے و ہرگاه بر کسی
امرے مبہم شود که خطا و صواب را در ان امر از اہم جدا نتواند کرد یا در سفرے راه گم کند
این اسم شریف را دو لیست و پنجاه و شش بار بعدد مجمل وے از روی صحت عزم و یقین تام
بخواند طریق صواب و راه راست بروی روشن شود و این اسم شریف را در ظہور نور عرفان
و توحید اثرے تمام ست پس برائے نور باطن بسیار خواند۔ و این اسم نور را که اسمے ست از اسمائے
ذات الہیه که ہم بر ضیا و ہم بر علم و ہم بر وجود اضافی اطلاق کنند از انجہت که ہر یکی ازین
اشیاء ثلثه مظہر شئے اند از اشیا اما اطلاق آن بوجود اضافی بنا بر آنست که اگر وجود اضافی
نبودے اشیاء در ظلمت آباد عدم بماندے و اطلاق آن بعلم از انست که اگر علم
نبودے ہیچ کس ادراک ہیچ چیز نکردے و اطلاق آن بر ضیا از انست که اگر روشنائی
نبودے اعیان موجوده در خارج ظلمت ساتره بماندے ہیچ کس آنرا ندیدے
پس ضیا آلۂ حس شد محسوسات و علم آلۂ ادراک عقل شد در عالم معانی و معقولات و وجود

افضالی نور گشت موجب مشاهده در عالم اعیان و ارواح -

107 جوهر الهادی ثبوتی ست و جمالی و معنی او آنکه عطا کرد هر چیز برا استعداد تام تا موجود شدند
و راه راست یافتند. هر که روی سوی آسمان کرده و دست برداشته بسیار گوید و دست بر روی و چشم بمالد بمرتبهٔ
اهل معرفت رسد و اگر بسیار گوید بر سر جمع حاکم شود الهادی هر که داعیهٔ حکومت و سلطنت داشته باشد
هر روز بعدد حروف مکتوبی وی که بست ست یا بعدد حروف مبسوطه وے که صد و شصت و سه ست این
اولی مواظبت نماید و هر که خواهد که بحضرت خداوند تعالے راه یابد این اسم شریف بسیار گوید

108 جوهر البدیع ثبوتی ست و مشترک و معنی او نو پیدا کننده و نا دیده پیدا آرنده - یا بدیع السموات
والارض هر کرا مهمی پیش آید هزار بار گوید و بروایتے هفتاد هزار مهم او کفایت شود و هر که در وقت دعا
هفتاد بار گوید یا بدیع دعاے او مستجاب شود

109 جوهر الباقی این اسم ازلی و ابدیست و غایت او باید راجع است و در زمرهٔ اسماء
جمالی شمرده اند و در لغت معنی او آنکه وجود او را فنا نباشد و علما را در معنی این صفت اختلاف
باقی ست - بعضی میگویند که بقا صفت حقیقی ذات اوست و بعضے میگویند که صفت عارضے بر
ذات راست نباید هر که هر شب صد بار گوید اعمال او مقبول گردد و هیچ نکبتے بدو نرسد و براے دفع
دشمن و آلام و اسقام بسیار گوید -

110 جوهر الوارث ظاهر این اسم ثبوتے می نماید اما به مرتبهٔ تحقیق نرسیده و در زمرهٔ اسماء
جلالی شمرده اند و در لغت معنی او آن که باقی ست بعد فناے عباد پس همه چیز باو راجع گردند هر که
هر روز وقت بر آمدن آفتاب صد بار گوید هیچ نکبتے بدو نرسد و چون بمیرد حضرت حق سبحانه و تعالی شانه
او را بیامرزد - و قیل هر که بسیار گوید بر اقران خود فوقیت یابد

111 جوهر الرشید ثبوتی ست و جمالی و جلالی و معنی او آنکه جمیع افعال و احکام او در مرتبه
راه راست نماینده و راست تدبیر ۱۲
غایت رشد و نهایت سداد باشد و قیل آنکه مرشد ست المظاهر انبیا و اولیا کاملین خصوصاً
براه شدن در راه راست یافتن ۱۲
مرشد و حضرت جبرئیل و مظهر اتم مرشد مکمل هر که تدبیر کار خود نداند میان خفتن هزار بار گوید تدبیر کار خود
بداند و اگر مداومت نماید مهماتش بے سعی وی ساخته شود -

112 جوهر الصبور ثبوتی ست و جمالی و معنی او شکیبا و قیل آنکه عاصیان را بزودی نگیرد
و قیل آنکه افعال خود را قبل آوان صدور از عجلت باز دارد و فرق میان حلیم و صبور آنست
وقت ۱۲ شتابی ۱۲
که صبور مشعر ست که عقاب روز حساب باقی ست و این اسم که آخرین اسماست باسم اول که
عذاب نمودن ۱۲

اسم مبارک الله ست می ماند چنانکه اسم رشید برحمن مشابهت دارد وچنانکه اسم مبارک الله نزد اکثر
جامد وغیر مشتق ست همچنین اسم صبور بمعنی جمود قریب ست المظاهر همه چیز باعتبار تعیین که آنها باعتبار تعیین بے
حس وحرکت اند وخصوصاً فردی که تحت تصرف قطب نیست وموحد ومجذوب مطلق وزاهد خشک
وغیره ومظهر اتم آنکه از اسم مبارک الله یا بجمیع اسمائے متصف شده وباسم صبور پیوسته باشد هر کرا رنجی رسد
یا وروی وشقتی پیش آید سی وسه هزار بار گوید اطمینان باطن یا بد واگر نیم شب یا روز مداومت نماید
زبان حاسدان ودشمنان بسته گردد وغضب سلطان مندفع شود از شرح اسماء حسنی اعیسے۔

113 جوهر الوهاب الباسط الحی القیوم الفتاح العلیم البصیر العزیز الودود السمیع
مداومت برین ذکر موجب کشف عظیم ست خصوصاً در نصف شب

114 جوهر العلیم العلام علام الغیوب المتکلم الخبیر الحافظ الرقیب المبین الهادی
این اسماء از جمله اذکار حضرت جبرئیل ست علی نبینا وآله وعلیه السلام هر که مداومت کند برین اسماء مطلع
شود بر اسرار غیبیه وعلوم لدنیه پس سعی کند وتخلق شود باین اسماء۔

115 جوهر الحفیظ العالم الرب الشهید الحسیب الفعال الخلاق المصور مداومت
براین اسماء موجب کشف مقاصد کلیه است هر که در دل شبها بذکر این اسماء قیام نماید عجائب علویات و
سفلیات مشاهده کند ودرین ذکرست حفظ النفس ورفع الآم وقهر اعدا

116 جوهر یا علام الغیوب هر که مداومت نماید برین اسم تا وقتیکه تاثیر کند این اسم در وے و
بر باطن وی استیلا یابد دران حال امور مغیبه بر لسان وی جاری شود وانچه در ضمائر ست بروے
منکشف شود وروح وی ترقی کرده بر عالم علوی دوران نماید

117 جوهر العزیز ذو الطول هر که هفت هفته متصل ملاحظه لقمه حلال کند وچون شب شود
بطهارت کامل بفراش رود واین اسماء بعدد مجمل خواند پس خواب کند بر دست راست روی بقبله
عجائب عالم روحانی بروی منکشف شود

118 جوهر الحکیم العلیم مداومت برین اسما بعدد مجمل یا مفصل موجب فتح باب حکمت وصنعت جناب
حق تعالے ست بر هر که امر دینی یا دنیوی مبهم شده باشد که بقوت فکریه ادراک وکشف آن متعذر
بود بر تکرار این اسماء مداومت نماید آن مشکل بروی حل شود

119 جوهر مداومت السمیع العلیم بعدد مجمل یا مفصل موجب ظهور اسرار مکنونه وفتح باب کنوز
مخزونه است نزد بعضے این هر دو اسم اعظم است

120 جوہر النور الهادی چون طریق صواب برکسے پوشیده شود وندانند که حق ست یا باطل
باید که بتکرار این دو اسم بعد و مجمل یا مفصل مواظبت نماید طریق صواب از خطا ممتاز شود
وحق از باطل جدا گردد۔

121 جوہر ہر خائفے ومتوحشے ومحبوسے که بتکرار این اسمار مداومت نماید ایمن وخلاص شود
الرحمن الرحیم العفو المنان الکریم ذو الطول ذو الجلال والاکرام

122 جوہر یا علیم یا حلیم یا علی یا عظیم ہر که این اسمار العبد مجمل یا مفصل بخواند و بدریا نشیند
بسلامت وعافیت بکنار آید

123 جوہر القائم القدوس بر موم نقش کند وبر سر مریض نهد سائر امراض را نافع بود خصوصاً
صداع را واگر این اسمار نقش کرده باخود دارد وبذکر آن مداومت نماید قوت وشوکت وی بسیار شود
ہر چند که راه دور رود مانده نشود وحامل این اسما ہمیشه صحیح ماند۔

124 جوہر النافع النور این اسما شفاست از ہر مرضے خاصه امراض بارده ودافع سموم عقارب
وسائر سموم بارده۔ چون این دو اسم را در مربع حاده وضع کند ودر آب غمس کند
واین آب را مرطوب بیاشامد نفع بیّن مشاہده کند وتکرار وتذکار این اسمار بعد ومجمل یا
مفصل ہمین خاصیت دہد

125 جوہر القادر المقتدر القوی القائم مداومت نماید ہر ثقلے وتعبے که در نفس بود
مرتفع شود واگر حروف اوائل اسمار که ق م ق ق است روز یکشنبه اول ساعت
صد بار بنویسد و آنرا در زیر خاتم خود نهد وتختم آن مداومت نماید از ہر المے که داشته باشد
خلاص یابد واگر آن خاتم را زمانے در آب نهد وبیاشامد تپ مطبقه زایل گردد واگر بنیت
ظالمے صد بار بنویسد ہلاک شود

126 جوہر ہر که مداومت کند بذکر المهیمن المقیت بعد و مجمل یا مفصل مراد وی حاصل شود۔

127 جوہر الاول الآخر در لوح مثلث وضع کند وقتیکه قمر در شرطین بود وباخود نگاہدارد
مقاصد دنیا وآخرت بروجه احسن میسّر گردد وباوجود حمل آن لوح باید که بعد ومجمل یا مفصل این اسمار را
تکرار نماید تا وقتیکه آثار آن در امور ظاہری پیدا شود۔

128 جوہر ہر که القادر المقتدر بر نگین نقره نقش کند وبآن تختم نماید واکثر اوقات
برین ذکر مداومت نماید غالب شود بر ابنائے جنس واگر از ان خاتم مُہری بر موم سیاه نهد۔

و در موضع که ویرانی آن مطلوب ست از منازل فسقه و ظلمه به آتش نهد آن منازل خراب شود و این
صحیح و مجرب ست ـ و اگر در تکرار این عمل اهتمام فرماید همه خلق مسخر وے شود
جوهر العلیم الحکیم بنویسد و بشوید کسے که او را سگ دیوانه گزیده باشد بدهد شفا یابد و اگر ۱۲۹
بر دیوار خانه بنویسد کیک را انجا نباشد
جوهر یا مصور یا مبدیٔ یا معید یا محیی یا ممیت اگر طالب علم مداومت نماید عالم گردد ۱۳۰
و هیچ بر و مشکل نشود و اگر چیزے مشکل افتد رجوع باین اسما نماید حل شود
جوهر القریب مداومت وی بعدد مجمل که سی صد و دوازده است یا بعدد مفصل که سی صد ۱۳۱
نود و شش ست موجب فتح باب مکاشفه و اسرار ست و بعضے گویند اسم اعظم ست
جوهر العزیز الجبار المتکبر مداومت برین اسما موجب حصول عزت و عظمت ست و باعث ۱۳۲
فتح و نصرت اگر ذلیل و حقیر برین اسما مداومت نماید عزیز و بلند مرتبه گردد و مشغولے این اسما
کم از یک ساعت نباشد
جوهر المهیمن المقیت هر که مداومت کند برین ذکر بعدد مجمل یا مفصل مراد وے حاصل ۱۳۳
شود و علم بسیار و صفت استیلا بر ابناے جنس در امور جزئیه و کلیه حاصل شود و عزیز و
بلند مرتبه گردد۔
جوهر العلی العظیم هر که تکسیر کند این دو اسم را و بر نگین ذهب نقش نماید و بآن متختم شود ۱۳۴
هر کرا چشم بر وے افتد خاشع گردد
جوهر چون متوجه شود بامرے بگوید یا قوے یا عزیز یا علیم یا قدیر یا سمیع ۱۳۵
یا بصیر آن امر هر چند که مشکل بود آسان گردد
جوهر هر که هر روز میان سنت و فریضه بامداد چهل بار بخواند یا حی یا قیوم یا من لا اله الا ۱۳۶
انت برحمتک استغیث دل وے را حیاتے حاصل شود
جوهر حضرت امام ربانی قدس سره میفرمایند که به تجربه اکابر تحقق شده است که مداومت ۱۳۷
بر یا حی یا قیوم موجب حیات قوت عقلیه است و حضرت شیخ شمس الدین محمد بن ابراهیم التیمی قدس
سره میفرمایند که این هر دو اسم شریف را در حیات قلب و صفائی باطن اثر عظیم است
و نزد اکثر از علما و عرفا اسم اعظم حضرت خدا الله تعالے این هر دو اسم شریف ست و
بعضے میفرمایند که دعا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در احیا اموات یا حی یا قیوم بود

138 جوہر مداومت بر تذکار الاحد الصمد بعدد مجمل یا مفصل بعد از فرایض پنج وقتی موجب انکشاف تجلی صمدانی ست و بعضی از آثار این تجلی آنکه صاحب وی از اکل و شرب خلاص شود

139 جوہر الوہاب الرزاق مداومت برین موجب حصول ارزاق صوری و معنوی ست۔

140 جوہر الکریم الوہاب ذو الطول مداومت نماید باب رزق برو مفتوح گردد و حاجت برآید و این از مجربات صحیحہ است و ہر کہ نقش کند این اسمارا و با خود دارد دشوار یہا بر وے بغایت آسان گردد۔ و ہر کہ تکرار کند این اسمار ا بعدد مجمل ایشان در موضع خالی بر طہارت کامل و حضور تمام و نیت صادق و صحیح و برین عدد نیفزاید و از وے نہ کاہد و بعد از اتمام عمل دعا کند مستجاب شود

141 جوہر العزیز الجبار المتکبر مداومت نماید عزیز و بلند مرتبہ گردد۔

142 جوہر ہر کہ در شب جمعہ سی صد و شصت و شش بار یا منتقم بخواند و این عمل تا سہ جمعہ کند خصم او صلح کند یا مقہور گردد۔

143 جوہر السریع بعضے گفتہ اند کہ این اسم اعظم ست بوی ہر دعا کہ کنند بعز اجابت مقرون شود و این اسم را در سرعت اجابت دعوات مدخل تمام ست ہر کہ این اسم را دائم گوید ہر چہ از امور خفیہ و اسرار بروے ظاہر شود و ہر کہ خواہد کہ بجالی بزرگ مشرف شود این اسم را بہ ہر دو کف دست خود نویسد و یک ہفتہ ہر روز شش صد و چہل و چہار بار بخواند و اگر السریع گوید با لف و لام تعریف کہ عدد مفصل اوست یا پانصد و ہشتاد و چہار بار بگوید کہ عدد مفصل یا سریع است با حرف ندا و ہر کہ خواہد مشاہدہ ارواح کند و با ایشان سخن گوید و از ایشان شنود بہمین عمل قیام نماید۔

144 جوہر برائے ستر عیوب یا ستار شصت بار بخواند و اگر سی صد و شصت بار بخواند تمام ست

145 جوہر الفعال ہر کہ مغلوب خاطر ردیہ و وساوس رذیلہ باشد باید کہ مداومت کند برین اسم صد و ہشتاد و یکبار بعدد مجمل وے یا سی صد و نود و سہ کرت بعدد مفصل وے و بر طہارت کامل بخواند و در ایام قولے و فعلے اجنبی از وے صادر نشود و جمعیت باطن حاصل گردد

146 جوہر العزیز القادر القوی ذو القوۃ المتین المقتدر الجبار المتکبر الشدید القاہر مداومت برین اسماء موجب ازالہ ہر مرض و فتح و نصرت بر اعداست و کسے کہ نزد جبار رود و

ورد این اسما سازد واز شروی ایمن باشد

۱۴۷ بیان دعا
جوہر بدانکه نزد بعضی دعا اولےتر ست از سکوت ونزد بعضے سکوت فاضل تر از دعا ست و تحقیق آنست که در بعضے احوال دعا فاضل تر از خاموشی ست وآن ادب ست و در بعضے احوال خاموشی فاضل تر از دعا ست وهو الادب پس اگر در وقت دعا در دل بسطی زیاده یابد دعا اولےتر و اگر قبضے یابد سکوت اولی تر و اگر نه بسطی زیاده یابد و نه قبضی اینجا دعا وسکوت هردو برابر ست پس درین وقت اگر بروی علم غالب بود دعا اولی تر زیرا که دعا در نفس خویش عبادت ست و اگر معرفت وحال غالب بود سکوت اولےتر ومعمول اکابر چنین بوده است که دعا وسوال سه بار کنند و در افتتاح واختتام آنها درود خوانند

۱۴۸
جوہر بدانکه دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان بطلبد حاجت خود را وگاهے بزبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را وگاہے بزبان تعرض چنانکه مدح وثنا کند پروردگار خود را بصفات کرم احسان وجود وعطا این نیز در معنی دعا ست زیرا که مدح وثنا در حضرت کریم تعرض بدعا وسوال ست ومراد

(پیش آمدن کسے را وبچیزی در پیرو آختن ۱۲)

بسکوت از دعا فوق آنست که در وے عجز ورضا وتسلیم ست وبعضے از عرفا دعا بزبان استعداد نیز گفته اند واین فوق دعا بزبان حال ست ودر سکوت نیز حاصل ست۔ وشرایط وادب دعا اکل حلال وصدق مقال وجد وجهد وعدم استعجال وابتدا بحمد وثنا حضرت ذو الجلال وصلوۃ وسلام ویکے از آداب دعا رفع یدین ست وبسط آنها مقابل وجه ودر بعضے روایات حذاء منکبین واین روایت اولیت دارد بر تفریق یدین وبسط آنها نه بر هیئت اغتراف کذا فی المواهب واز ابن عباس آمده که چون می نگریدم ضم میکرد هردو کف خود را ومیگردانید بطون آنها را مقابل وجه وگفته اند که هرچند واقعه صعب تر رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت در استسقا محاذی سر تا بالاے سر ومسح وجه بیدین نیز از آداب ست در غیر حالت نماز۔ مدارج

۱۴۹
جوہر حضرت محبوب سبحانی قدسنا الله تعالی بسره العزیز میفرمایند دعا سه درجه دارد تصریح و تعریض واشارت تصریح چیز یست که بآن تلفظ واقع شود وتعریض دعای ست مضمر در دعا وقولی ست مضمر در قول واشارت معنی ست مخفی در قول مثال تصریح قول حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام رب ارنی انظر الیک یعنی خداوندا تو خود را بمن بنما تا ترا ببینم ومثال تعریض قول نبی ما صلی الله تعالے علیه وآله واصحابه وسلم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین ومثال اشاره قول حضرت ابراهیم علی نبینا وآله وعلیه السلام رب ارنی کیف تحی الموتی بنما مرا چه طور زنده میگردانی

مردہ را اشارت باین ست کہ خود رابمن نما

جوہر التماس کردند بجناب مستطاب سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کہ کدام دعا افضل ست ۱۵۰
فرمودند اللھم انی اسالک العفو والعافیۃ والمعافات فی الدنیا والآخرۃ

جوہر ملک العلما مولوی عبد العلی قدس سرہ در شرح مثنوی معنوی میفرمایند کہ دعا بر چند وجہ است ۱۵۱
گاہے باشتغال طبیعی می باشد چنانکہ دعاء عوام وگاہے براہ آن می باشد کہ واعی میدانند کہ اگر
مصادف بقضاء افتد مستجاب میگردد وشاید این وقت قضا باشد وگاہے بانکشاف آنکہ وقت
قضا رسیدہ است آنزمان دعامی کنند مجاب میگردد وگاہے بانکشاف آنکہ وجود این کار
معلق بدعاء داعی ست پس دعا می کنند برائے شفقت بر خلق واگر دعا نمیکردند مضرت متعددہ
میرسید وگاہی محض برائے قیام بعبدیۃ کہ شان عبد تذلل ست واین داعی را از اجابت و عدم
اجابت کاری نیست واین را اقسام ست یکی واجب ومامور بہ عموما چنانکہ در صلوۃ فاتحہ است کردن آن
ضروری ست ودیگر آنکہ مسنون باشد عموما چنانکہ دعاء استسقا ست ودر صلوۃ کسوف وادعیہ مسنونہ
صلوتیہ وامثال آن این ادعیہ نیز ضروریست برائے اقامۃ سنت کہ عارف را از انہم گریز نیست
ودیگر ادعیہ مندوبہ بآن گاہے مشتغل مے شوند وگاہی ترک میکنند ودیگر آنکہ مامور شود بدعا
بخصوصہ در امر خاص پس بروے دعا کردن واجب ولازم ست چنانکہ ایوب چون مبتلے
شدند بوقت رسیدن وقت دعا کردند ودعاء نوح علیہ السلام ودعاء موسی علیہ السلام وسائر انبیا ودعاء آن سرور
صلعم در روز بدر بنصرت پس قسم اول از دعا آنکہ باشتغال طبیعی ست از عارف نمیتواند شد
وہمچنین دعا باحتمال آنکہ شاید کہ وقت رسیدہ باشد وقسم اخیر از دعا کہ برائے قیام بعبدیت است
عارف را اشتغال باین ضروریست باقی ماندند دو قسم یکے بمعرفۃ رسیدن وقت کار ودیگر دعا
برائی شفقت بر عباد اللہ بعد علم بانکہ بلا مقتضے بر عباد اللہ بدعا نازل خواہد شد پس بعضے اولیا
نظر بشفقت این چنین دعا می کنند زیراکہ در شہود این بزرگان آنست کہ اباء از دعا مقاومت
با قہر الہی ست وشفقت بر عباد اللہ ضروریست وچون علم بایشان پیدا شد بآنکہ از دعا زوال این
مقتضے خواہد شد پس اباء از دعا مقاومت با قہر الہی ست پس البتہ دعا باید کرد وبرائے اظہار عبدیت
وتذلل واین قوم نیز اعلے اند واما آن بزرگان کہ بمقام عبدیت را رسیدند وظاہر بالوہیۃ وربوبیۃ اند
پس بصرف ہمت خود مقتضے را رفع می سازند والیشان مشتغل بدعا گاہی بدون دعا صرف میکنند
واین قوم انزل اند در مقام از قوم اول وبعضے اصلا دعائی کنند بآنکہ اللہ مالک است ہر چہ

خواہد در ملک خود کند و گردانیدن قضا مارا امیر سد و اینها میدانند که هرچه مقتضی ست برطبق استعداد عباد وست و بعض را علم حاصل مے شود بودن استعداد آن باحوال که بر وے جاری مے شوند بعد تحقق آن احوال و بعض آنها نند که اعیان با استعدادات مکشوف و معلوم وے ست وظاہر ست که علم تمام اعیان علے التفصیل محال ست والاساوی باحق گردد بلکه او را علم بعین معین است چنانکه علم عین خودش اگر این جامع است مرجمیع اعیان را چنانکه عین آن سرورست صلی اللہ تعالے علیه و آله و اصحابه وسلم پس علم این عین متضمن ست مر علم جمیع اعیان را و انچه که اقرب بجامعیت ست علم او موافق آنست و این از عنایت آلہیه است بآن عارف خواه علم اعیان بکشف وعیان باشد و یا بوحی باشد پس این عارف که مکشوف الاعیان ست میدانند که علم اللہ بآن احوال که وارد میشود بران آن احوال اند که اعیان بران بودند در حال ثبوت وے قبل وجود وی و این نیز میداند که حق عطا نخواهد فرمود مگر آنرا که عطا کرد عین او و آن احوال اند که بودند این اعیان بران در حال ثبوت علمی او و این قسم اعلی ست از عارفان و عالم بستر قدر ست و فرموده که آن دعا را ترک مے کنند که بآن رفع مقتضے خواهد شد و ظاہر ست که مقتضے مرتفع نمی تواند شد بدعا مگر آنکه در قضا باشد که عدم وقوع این مقتضے معلق بدعا است اگر دعا نکنند این مقتضے واقع گردد پس این دعا سادقضا او شد پس بعض عارفان دعا را ترک می کنند و مقتضے حق را اختیار می کنند و دران متلذذ می شوند و ارتفاع الم مقتضے نمی خواہند مگر آنکه حق باراده خود آنرا مرتفع کند و اما اگر مامور شوند بدعا برائے رفع این مقتضے پس دعا میکنند برائے امتثال امر چنانکه از ایوب واقع شد که او صبر کرد و هرگز دعا نکرد تا اینکه وقت ارتفاع آن بلا رسید و معلق بود بدعاء ایوب و مامور گشت بدعا آنزمان دعا کرد و رسول علیه السلام فرمودند که دعا کننده و آمین گوینده هر دو در اجر و ثواب شریک اند۔ رسول علیه السلام فرمودند که چون دعا کنید کفہائے هر دو دست را کشاده دارید و از دعا فارغ شوید هر دو دست را بر روے فرود آرید چون دست بدعا بر داشته باشی چپ و راست ننگری و بلا و غیر حق تعالی در دل نگذاری و بآواز پست زاری بسیار کنی و کار بیهوده نکنی و بدست بازی نکنی و بجائے نظر نکنی و چشم در پیش داری و سر دو دست را برہنه کنی و آواز بلند نه کنی که بوقت دعا آواز بلند داشتن معصیت ست و در دعا الحاح کنی۔

۱۵۲ وقت اجابت دعا

جوہر بدانکه وقت اجابت دعا وقت سحر و صبح ست و شب قدر و شب آدینه و اول شب

از ماہ رجب ودرین ماہ دعاہا بسیار مستجاب شوند وچہار شب درین ماہ بس بزرگ ست یکے
اول شب دوم شب آدینہ اول سوم شب پانزدہم چہارم شب بست وہفتم کہ شب معراج ست و
شب برات وشب عرفہ وہرو وشب عیدین ودر حدیث شریف وارد ست کہ چون نیم شب یا دو ثلث
شب می گزرد فرود می آید فرشتہ بحکم جناب خداوند تعالی ومیگوید کہ ہست خواہندۂ تا کہ دادہ شود
مرویرا وہست خواہندۂ تا اجابت کردہ شود مرویرا وہست آمرزش خواہندۂ تا آمرزیدہ شود مر
ویرا ہمبرین نوع ندا میرود تا صبح ودر روز جمعہ ودر روز عرفہ ودر روز عاشورہ وبعد بانگ نماز وبعد از شنیدن
آن وبوقت اقامت گفتن ووقت خطبہ خواندن ودعاے نزدیک ماہ نو دیدن ودعاے نزدیک
آنکہ دو سپاہ روی بروی آرند وبوقت باران باریدن ودر آخر فرایضہاے نماز ودر عقب
صدقہ کہ بہ نیت صادق بود ووقتیکہ آب در چشم آید کہ آن نشان اجابت ست وبیشتر اقوال بر نیست
کہ بعد از نماز دیگر تا غروب وقت اجابت دعاست ومرویست کہ حضرت سیدۃ النساء رضی اللہ تعالے
عنہا در روز جمعہ بعد از نماز دیگر وقتیکہ آفتاب نیمی غروب کردے دعا فرمودے وحضرت ام المومنین
عائشہ رضی اللہ تعالے عنہا کسے را تعین کردے روز جمعہ وقت غروب تا مرا خبر کند
ہمین کہ وقت غروب شدے خبر میکردند مشغول مے شدند ودعای برادر مر برادر را در غیبت نہ
نشود ودعای بیمار ودعا مادر وپدر ودعاے فرزند مر مادر وپدر را ودعاے مسافر ودعاے
امام عادل ودعای کسی کہ در سجدہ باشد ودعاے اندوہگین ودعا غائب مر غائب را ودعای
بیچارہ ودعای ستم رسیدہ وحضرت سید عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم می فرمایند
بپرہیزید از دعاے کسے کہ او را فریادرسے نباشد جز حضرت حق سبحانہ وتعالے۔ ومستجاب نشود
دعاے قومی کہ راضی باشند از زنان خود بدست کردن خلخال بآوازہ یا کسے را زن بدخلق
بدکار باشد وتوبہ نکند وبا وجود این او را طلاق ندہد یا در ذمۂ وی حق مسلمان باشد باوجود
قدرت یا بدہد مال بناوانان کہ اسراف کنند یا در خانہ وی خمر باشد یا در عقب جنازہ خندہ کند
یا بروے زکوۃ یا صدقہ واجب بود وندہد یا لقمہ از حرام خوردہ یا مادر وپدر را آزار دہد۔ ودر
حدیث وارد ست کہ دعا مستجاب ست تا آنزمانیکہ بقطیعتہ رحم نگفتہ باشد یا چنین گفتہ باشد
کہ دعا کردم ومستجاب نشد۔ بلکہ می باید کہ یکبار دعوت کند اگر مستجاب نشد بار دیگر دعوت کند
البتہ شود واگر در کرت سوم ہم مستجاب نگردد باید کہ سہ روز روزہ دارد ومنتظر مقصود دعوت خود
باشد واگر ہم نشد ہمان اسم را باسم دیگر کہ مربی آن حاجت بود او را دعوت کند شرح اسماء حسنی

153 جوہر در حصن حصین بیان احوال اجابت دعاست عند النداء بالصلوٰۃ و بین الاذان
والاقامۃ و بعد الحیعلتین لمن نزل بہ کرب او شدۃ و عند الصف فی سبیل اللہ و عند التحام
الحرب بعضہا بعضاً و دبر الصلوات المکتوبات و فی السجود و عقیب تلاوۃ القرآن و لاسیما الختم
خصوصاً من القاری و عند شرب ماء زمزم و الحضور عند المیت و صیاح الدیکۃ و اجتماع المسلمین و
فی مجالس الذکر و عند قول الامام و لا الضالین و عند تغمیض المیت و عند اقامۃ الصلوٰۃ بعضے
مشائخ طریقت میفرمایند کہ روز چہارشنبہ میان ظہر و عصر وقت اشرف و محل استجابت ست درین وقت مشغول باشند
آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم روز جنگ خندق این دعا فرمود یا صریخ المکروبین و یا
مجیب المضطرین اکشف ہمی و غمی و کربتی تری ما نزل بی و اصل الیے مستجاب شد

152 جوہر بدانکہ در اجابت دعا کہ ان لبیک من اللہ است تاخیر نیست و اجابت دیگر ست (در تحقیق معنی اجابت دعا)
و حاصل شدن مطلوب دیگر حضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم میفرمایند
کہ چون بندہ زبان بطلب بکشاید و در دعا گوید یارب حضرت خداوند تعالیٰ بے تاخیر فرماید کہ
لبیک یا عبدی بمعنی لبیک از حق تعالیٰ اجابت کردن ست و دادن عطا لیکن ظاہر شدن
آن موقوف وقت ست تا حق تعالیٰ را خواست آن نبودہ باشد کہ چیزے بہ بندہ دہد در دل وے
داعیۂ آن طلب پیدا نکند۔ اجابت دو نوع ست یکی لبیک من اللہ و آن در مقابل گفتن
یارب بود و یکے برآمدن حاجت کہ در عرف اجابت آنرا گویند اول واجب الوقوع ست بمقتضائے
(یعنی اجابت بمعنی اولیٰ)
حدیث مذکور و فائدہ آن دہد کہ برآمد مراد عاجلاً و آجلاً مصدق او شود و ثانی ممکن الوقوع ست
(ای اجابت بمعنی ثانی مذکورۂ بالا)
اگر مجیب بلبیک مصلحت بندہ در ان داند و بیند و الا ممتنع الوقوع ہست و عین اجابت
است کہ در رسانیدن آن بوے عین مضرت ست مر بندہ را و بندہ نمی داند۔ قائل را
از خواست چارہ نیست یا بزبان قال یا بزبان حال یا بزبان استعداد کہ آن نزد عارف
افصح ست از زبان قال و حال۔ بزبان حال چون استادن فقیر برابر غنی از برائے آن چیزے
کہ او را ست از متاع دنیوی یا مانند حاضر شدن گربہ خموش بر سر سفرہ بلکہ انچہ لسان حال
خواہد لسان قال نتواند خواست و در حالت جوع و عطش و زبان استعداد چنانچہ در
سوالات بہ اسماء الٰہی تامل کن کہ الخالق و الرازق و اللطیف و القہار وغیرہ ہر یکے
بزبان استعداد خود ہر آن چیزے را کہ مقتضیات ایشان ست از حق تعالیٰ درخواست می کنند
کہ کمالاتے کہ مارا دادۂ از بطون بظہور رسان خالق می طلبد کہ مخلوق پیدا کن و رازق می گوید

کہ مرزوق من رسان تا کمال من کہ آن خالقیت ورازقیت ست در وی بظہور رسد وہمچنان سوالات اعیان ثابتہ از حق تعالی کہ مارا بوجود ذات خارجیہ پیدا کن تا کمالاتے کہ بے واسطہ مارا عطا فرمودۂ ظاہر گردد واگر سوالاتِ حال واستعدادات نباشد ہیچ موجودے بوجود خارجی ظہور نکند چہ حضرتِ ذاتِ حق تعالی بذاتہ غنی ست از عالم وعالمیان۔

155 جوہر حضرت امام مسلم قدس سرہ روایت کردہ اند از حضرت انس رضی اللہ تعالے عنہ کہ جناب مستطاب سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم عیادت کردمردے را از مسلمین درحالیکہ ضعیف گشتہ بود وشدہ مثل بچہ طائر پس فرمودند جناب نبوت مآب صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم آیا تو بودی کہ خواستی جناب مستطاب حق سبحانہ وتعالے را چیزی وسوال میکردے جناب حق تعالے را آن چیز التماس نمود آرے بودم کہ مے گفتم اے اللہ تعالی ہر چیزی کہ عقاب خواہی کرد مرا آن در آخرت تعجیل کن برائے من آنرا در دنیا پس فرمودند حضرت باعظمت صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم سبحان اللہ تو آنرا طاقت نداری آیا چرا نگفتے ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الآخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار ای رب مارا بدہ در دنیا حسنہ ودر آخرت حسنہ ونگاہدار مارا از عذاب آتش راوی گوید کہ او دعا کرد جناب مستطاب حق سبحانہ وتعالے را باین دعا پس شفا داد جناب خداوند تعالے آنرا باین دعا پس دریاب ازین حدیث شریف کہ دعا بوقوع عذاب جائز نیست وظاہر ست کہ این مقاومت با قہر الٰہی وغضب الٰہی ست بلکہ مقاومت باوست پس باید کہ دعا بارتفاع عذاب کنند

156 جوہر در فوائد الفواد مذکور ست کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالے بسرہ المبارک فرمودند کہ بندہ وقت دعا ہیچ معصیتے کہ کردہ باشد پیش حاضر ندارد ونہ ہیچ طاعتی زیراکہ اگر طاعت پیش دل آرد آن عُجب باشد ودعا مستجاب نشود واگر معصیتے پیش دل آرد در اتفاق دعا پستی آرد پس وقتِ دعا نظر خاص برحمت جنابِ حق سبحانہ وتعالے مے باید داشت وموقن مے باید بود کہ البتہ این دعا مستجاب ست انشا اللہ تعالے وفرمودند کہ وقت دعا ہر دو دست کشادہ باشد وبرابرِ سینہ واین چنین ہم آمدہ است کہ ہر دو دست متصل یکدیگر باشد ونیک ملبند باید داشت ہمچنین کہ گوئی ہمین زمان در دست او چیزی خواہند انداخت وفرمودند کہ دعا قبل از نزولِ بلا باید کرد وفرمودند کہ چون بلا نازل مے شود دعا از فرود بالا مے رود وہر دو در ہوا ایک جا مے شوند بتعارض اگر دعا را قوتے باشد بلا را

باز گردانند وگرنہ بلا فرود آید و ملائم این حکایت فرمودند کہ در انچہ خروج کفارِ تاتار شد چون بدامغان
ونیشاپور رسیدند بادشاہی کہ آنجا بود کسے نزد شیخ فریدالدین عطار قدس سرہ فرستاد کہ دعا کن جواب
دادند کہ وقتِ دعا گذشت وقتِ رضاست یعنی بلائے جنابِ حق سبحانہ وتعالے نازل شدہ است
رضا باید داد بعد ازان فرمودند کہ بعد از نزولِ بلا ہم دعا باید کرد اگر بلا دفع نشود صعوبتِ بلا کم شود

۱۵۷ جوہر صاحب یقینی فرمود کہ جناب مستطاب خداوند عالم دعاء ابلیس اجابت فرمود قال
رب فانظرنی الی یوم یبعثون ۰ قال فانک من المنظرین ۰ الی یوم الوقت المعلوم ۰
ازینجا امید ہاست خداوندے کہ دعاء ابلیس اجابت فرماید چون مومن عاصی حضرت او سبحانہ را
بخواند کسے نا امید کند

۱۵۸ عطاء حق جوہر عطای حضرت خداوند تعالے دو قسم ست ذاتیہ و اسمائیہ اگر مبداء آن ذات ست
بے واسطہ عطاءِ ذاتی وفیضِ اقدس گویند چنانچہ حضرت خداوند تعالے از مقامِ احدیت از ذات
خود بذات خود فیضی فرستاد کہ اعیان و استعدادات بآن حاصل شدند و اگر منشاء آن عطا
اسمی یا صفتے از اسما و صفات حضرت حق تعالی باشد عطاء اسمائیہ گویند چنانچہ اسم منعم یا منتقم از حضرت
خویش نعمتی یا نقمتے بکسے کہ مستوجبِ آن باشد برساند و تمیز میانِ این ہر دو عطا اہلِ اذواق سکنند
و از عطایا بعضے آن باشد کہ بندہ آنرا بزبان خواہد در کارِ معین مثلاً گوید اللھم ارزقنی علما نافعا
یا بزبان بخواہد غیر معین چنانکہ گوید اللھم ارزقنی خیر الدنیا والآخرۃ یا طلب بزبانِ حال یا زبان
استعداد باشد خواہ کہ عطایاءِ ذاتیہ باشد یا منح اسمائیہ۔ سوال معین یارب مرا فلان چیز
بدہ و غیر معین یارب انچہ مصلحت من در انست بمن دہ و از ہر ہر جزوے از ذات خود خواہ
لطیف روحانی و خواہ کثیف جسمانی چون قلب و روح و عقل یا چشم و گوش و زبان سائلان بزبان
قال از مالک ذوالجلال دو گروہ اند گروہے از حق تعالے چیزے لطلبند و ملتمس خود بخواہند
و حالانکہ ہنوز وقت رسیدن آن مطلوب بایشان نرسیدہ است و خواہندہ از سر امور مرہونہ
باوقاتہا غافل ست پس سوال او پیش از وقت بی حصل و گروہے میدانند کہ در دفائن خزائن حضرت
حق تعالی ایشان را ذخیرہ و روزی ست کہ رسیدن آن بایشان متوقف ست بخواست ایشان یا آنکہ
میدانند کہ در خزائن حضرت حق تعالے برائے طائفہ چیزے مدخر ست کہ بی خواست بظہور نخواہد رسید
این علم باعث ایشان میگردد بسوال و طلب چنین سائل را سائل احتیاطی خوانند و چنان سوال را
سوال احتیاط گویند۔ اگر در علم حضرت خداوند تعالی مسئول او از ان قبیل باشد کہ وصول آن

بسائل موقوف سوال ست واو را استعداد قبول آن داده باشد موجود گردد والا فلا۔ پیر طریقت حضرت عبد اللہ انصاری قدس سرہ فرمودند اگر نخواستے واوندادے خواست انتہی یعنی اگر سائل را استعداد آن مطلوب ست کہ اگر نہ استعداد باعث سائل گشتی بسوال ہرگز سوال ازوی بصدور ظہور نرسیدے طائفہ اند از اہل حضور کہ نمی دانند کہ در ہر وقتی استعداد ایشان مقتضی چیست تا سوال بر منوال استعداد کنند وطائفہ اند از اہل حضور در ہر وقتی مراقبہ بجہت دانستن استعداد خود کردند و بر ایشان مکشوف گردد کہ حضرت حق تعالے دران زمان ایشان را چہ عطا فرمودہ است واین را استعداد جزوی گویند در زمانی معین از بہر امرے معین ودانند کہ قابل آن چیز نگشتند الا بآن استعداد جزوی دران زمان واہل حضور دو گروہ اند طائفہ از قبول خود وانچہ قابل آن گشتہ اند بدانند کہ استعداد ایشان در ازل چہ بودہ واین از ان طائفہ کہ از اثر بموثر سفر کنند وطائفہ دیگر از استعداد خود بدانند انچہ قابل آن خواہد بود وبایشان خواہد رسید واین طائفہ از ان قبیل اند کہ از موثر سوے اثر آیند واین گروہ از استعداد خود بدانند کہ چہ چیز را قابل اند اتم واکمل واجل وافضل اند از گروہ اول چرا کہ چنین کس را تا دو معرفت حاصل نگردد باین مقام واصل نشود یکے آنکہ معرفت عین ثابتہ خود حاصل کند دوم آنکہ احوال خود در ہر زمانی بداند وچنین کامل تکمیل غیر مشغول تواند بود کہ اعیان غیر و احوال غیر نیز ہم مطالعہ تواند کرد

جوہر بدانکہ احادیث در مذمت سوال کردن وگدائی کردن بسیار آمدہ وحضرت شیخ عبد الحق 159
محدث دہلوی قدس سرہ در مدارج النبوۃ مے فرمایند کہ حرام ست سوال کردن مر کسے را کہ نزد وے قوت یوم ست اگر قوت یوم نداشتہ باشد یا چیزے ندارد کہ بدان ستر عورت کند حلال ست کہ سوال کند وفقیرے کہ او را قوت یوم حاصل باشد یا قادر ست بر کسب حرام ست مر او را سوال واتفاق دارند علما بر نہی از سوال واختلاف در انست کہ حرام است یا مکروہ بسہ شرط اول آنکہ خوار نہ کند نفس خود را والحاح نکند در سوال وایذا نکند بر مسئول عنہ واگر یکے ازین سہ شرط مفقود گردد حرام ست باتفاق و منقول ست از حضرت ابن المبارک رضی اللہ تعالے عنہ کہ فرمودند خوش نمے آید مرا کہ سائل لوجہ اللہ سوال کند ودادہ شود بوے چیزے زیرا کہ دنیا خبیث ست وچون لوجہ اللہ طلبید تعظیم کرد چیزی را کہ تحقیر کردہ است او را حضرت خداوند تعالے پس دادہ نشود بجہت زجر ومنع واگر گوید بحق خدا وبحق محمد صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم واجب نمی گردد بر مسئول عنہ دادن وکسے کہ گرفت چیزے را باظہار حاجت بدروغ مالک نمی گردد آنرا وہمچنین کسے کہ گوید بدروغ کہ من علوی ام واگر یکے را

صحبت صلاح بدہد وی در باطن ارتکاب معصیت کند و اگر بداند او را معطی نمیدہد نیز مالک نمیگردد و حرام است بروی واجب ست ردوے بر مالک و ہمچنین چیزے کہ دادہ شود کسے را بجہت بدزبانی وے یا شر سعایت وے (غمازی و بدگوئی) حرام ست بروی و اگر فقیرے بیاید براے سوال و خواہد کہ دست مسئول عنہ را ببوسد تا چیزے بوی بدہد مکروہ است و افضل آنست کہ مسئول عنہ دست بوی ندہد بقصد منع و زجر و نباید داد سائلے را کہ طبل زدہ بدرہا میگردد و مطرب از ہمہ اخش ست

160 جوہر اعمال دو قسم اند ظاہرہ چون صلوٰۃ و تلاوت و ذکر و باطنہ چون محاضرہ و مراقبہ و محاسبہ و ترتیب اعمال چنانست کہ تا ممکن بود میان اعمال ظاہرہ و باطنہ جمع کند اول صلوٰۃ را مقدم دارد پس تلاوت پس ذکر بشرط حضور دل و مراقبہ باطن و اگر جمع ممکن نبود بسبب کلالت و ملالت از عمل ظاہر بر عمل باطن اکتفا کند

161 جوہر در مزرع الحسنات مذکورست کہ دلائل الخیرات بغایت مقبول ست بجناب رسالت مآب صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم و علامت قبول آن کثرت قرارت و لیست اکثر اوقات در اماکن بابرکات خصوصاً در حرمین شریفین و بجوار روضۂ منورہ سید الکونین و مولف کتاب قطب فلک فضل و کمال مرکز دائرہ شرف و اجلال سلالہ خاندان نبوی سید حسینی مولانا سید ابو عبداللہ بن سلیمان جزولی در شہر فاس کہ از بلاد مغرب ست (بلد عظیم بالمغرب) تحصیل علوم کمالات نمودہ و در ان شہر مقتداے اکابر و علماء کرام بودہ و در انجا دلائل الخیرات تالیف نمودہ و کسے از اہل عداوت ایشان را زہر داد پس رحلت فرمودند شانزدہم ربیع الاول سنہ ہشت صد و ہفتاد از ہجرت و در شہر سوس دفن کردند و بعد از ہفتاد و ہفت سال نقل نمودند بجانب مراکش و در ریاض العروس دفن کردند و چون براے نقل از قبر بیرون نمودند یافتند ہمچنانکہ دفن کردہ بودند و مردم در مراکش براے زیارت قبر شریف ایشان ازدحام می نمایند و فیض ظاہر و باطن می یابند و ثابت شدہ است کہ از قبر مبارک ایشان بوی مشک می آید و بمشام ملحا میرسد

162 جوہر منقول ست از حضرت شیخ ابراہیم تیمی قدس سرہ کہ روزی در پس خانہ کعبہ زادہا اللہ تعالی شرفاً نشستہ بودم کہ حضرت خضر علی نبینا و آلہ و علیہ السلام تشریف آوردند و فرمودند مسبعات عشر کہ از جناب سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم بمن رسیدہ است ہر روز قبل از طلوع و غروب آفتاب بخوانی و الا ہمہ عمر خود یکبار ترا بسند ست من از ثواب آن سوال کردم فرمودند کہ جناب سرور عالم صلے اللہ تعالی علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم ترا در خواب خواہند فرمود عرض کردم

که چیزے عنایت شود تا از شرف رویة مشرف شوم فرمودند که بعد از نماز مغرب با هیچکس سخن نه گوئی و بعد از نماز خفتن دو رکعت بگزار و در هر رکعت بعد فاتحه هفت بار سورهٔ اخلاص بخوان و بعد از سلام سجده کن و دران هفت بار بگوئی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعده سر بردار و بگو یا حیّ یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا ارحم الراحمین یا رحمن الدنیا و الآخرة و یا رحیمهما و یا اله الاولین و الآخرین و الاول قبل کل شئ و الآخر بعد کل شئ یا رب یا رب یا الله یا الله یا الله یا رحمن یا رحیم بعده برخیز و هر دو دست برآر و آنرا که نشسته خوانده استاده بخوان و بر پہلوے راست روی بقبله بخسپ و تا انگاه که در خواب شوی درود بخوان من انهم بجا آوردم در خواب دیدم که فرشتگان مرا بآسمان بردند و بهشت را نمودند دران کوشکے دیدم از یاقوت سرخ و کوشکے از زمرد و کوشکے از مروارید و در هر کوشکے کنیزکان حور العین بے قیاس نشسته اند و بهاے ایشان از آفتاب تابنده ترست پرسیدم که این کوشکها و حوران کراهستند گفتند آنکس را که این عمل کند بعده مشرف شدم بشرف رویة حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه وسلم و التماس نمودم که حضرت خضر می فرمودند که مسبعات عشر از جناب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه وسلم شنیده ام فرمودند که همه حق ست و صدق پس عرض کردم که عامل این را چه ثواب باشد فرمودند که جناب مستطاب حق سبحانه و تعالے جمله گناه او را بیامرزد و ببیند بهشت را و بردارد جناب خداوند تعالے از وی غضب خویش و بفرماید فرشته شمال را که تا یکسال هیچ گناه او نویسد و عمل نکند این را مگر کسے که جناب خداوند تعالے او را نیکبخت آفرید و ترک نیارد این را مگر کسے که بدبخت آفرید پس حضرت ابراهیم تیمی بعد از دیدن خواب چهار ماه بز بیستند حضرت ایشان را بطعام و شراب دنیا حاجت نشد از انکه طعام و شراب بهشت خورده بودند و بعضے میفرمایند که قادر نشود بر خواندن مسبعات عشر مگر کسے که او از اهل بهشت باشد و هر که مدام خواند در حفظ و امان حضرت خداوند تعالے باشد و از دنیا نرود تا مقام خود در بهشت بخواب نه بیند و نمیرد تا طعام بهشت نخورد و مسبعات عشر براے آمدن حاجات و مهمات دینی و دنیوی نیز آمده است سواى آنکه دوام خوانند و مسبعات عشر ده چیز ست که هر یکے را مع تسمیه هفت بار خوانند بدین ترتیب اول سوره فاتحه دوم سورة الناس سوم سورة الفلق چهارم سورهٔ اخلاص پنجم سورة الکافرون ششم آیة الکرسی هفتم سبحان الله و الحمد لله تا علی العظیم بعده یکبار عدد ما علم الله

سبعات عشر

وزنۃ ما علم اللہ وملأ ما علم اللہ ۸ اللہم صل علی محمد عبدک وحبیبک ونبیک ورسولک
النبی الامی وعلی آلہ واصحابہ وبارک وسلم ۹ اللہم اغفر لی ولوالدی
ولمن توالد وارحمہما کما ربیانی صغیرا وکبیرا اللہم اغفر لجمیع المومنین والمومنات
والمسلمین والمسلمات الاحیاء منہم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین ۱۰ اللہم
یارب افعل بی وبہم عاجلا وآجلا فی الدین والدنیا والآخرۃ ما انت لہ اہل و
لاتفعل بنا یا مولٰنا ما نحن لہ اہل انک غفور حلیم جواد کریم ملک بر رؤف رحیم
ودر شرح رسالہ مکیہ مذکورست کہ حضرت شاہ مینا قدس سرہ میفرمودند کہ از عوارف واوراد حضرت
شیخ بہاء الدین قدس سرہ معلوم شد کہ بعد فاتحہ معوذتین خوانند وبعدہ اخلاص وبعدہ کافرون
وبعد از ان آیۃ الکرسی واز ارشاد حضرت شیخ عبد اللہ یافعی قدس سرہ معلوم شد کہ بعد فاتحہ
آیۃ الکرسی خوانند بعدہ کافرون بعدہ اخلاص بعدہ سورۃ الفلق بعدہ سورۃ الناس وباقی
علی حالہ پس حضرت ایشان بجہت رعایت قولین بعد بامداد چنانچہ در ارشاد مذکورست میخواندند
وبعد عصر چنانکہ در عوارف واوراد ست وطالبان را نیز ہمبرین طریق مے فرمودند ومیفرمودند
ہر کہ بعد مسبعات عشر سبت ویکبار یا جبار گوید بر دست ظالمے گرفتار نشود وحضرت سلطان المشائخ
قدسنا اللہ تعالے بسرہ الکریم بحکم حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم
در آخر مسبعات عشر شش شش بار این ہر دو دعا زیادہ می خواندند اللہم اہدنی برفعتک یا
رافع وتوفنی مسلما والحقنی بالصالحین وبعضے بعد مسبعات عشر سہ بار خوانند سبحان اللہ
الحنان المنان سبحان اللہ العلی الدیان سبحان اللہ الشدید الارکان سبحان اللہ
فی کل مکان سبحان من لایشغلہ شان عن شان سبحان من یذہب باللیل ویاتی بالنہار
وبوقت غروب گوید سبحان من یذہب بالنہار ویاتی باللیل ویک بار گوید سبحان اللہ
وبحمدک علی حلمک بعد علمک سبحان اللہ وبحمدک علی عفوک بعد قدرتک
سبحان من لہ لطف خفی فسبحان اللہ حین تمسون وحین تصبحون ولہ الحمد
فی السموات والارض وعشیا وحین تظہرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی
ویحیی الارض بعد موتہا وکذالک تخرجون سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام
علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین فللہ الحمد رب السموات ورب الارض ولہ الکبریاء
فی السموات والارض وہو العزیز الحکیم والحمد للہ نحمدہ ونستعینہ ونستغفرہ ونومن بہ

۷ ودر بعضے بعد الدعوات یا مجیب الدعوات یا دافع البلیات یا رافع الدرجات یا قاضی الحاجات برحمتک یا ارحم الراحمین ۱۲

ونتوکل علیہ ونشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لاشریک لہ ونشہد ان محمدا عبدہ المصطفٰے و
رسولہ المجتبٰی ارسلہ بالہدیٰ ودین الحق لیظہرہ علی الدین کلہ ولوکرہ المشرکون من
یہدی اللہ فلا مضل لہ ومن یضللہ فلا ہادی لہ نعوذ باللہ من شرور انفسنا ومن سیأت
اعمالنا۔ ہرکہ بعد مسبعات عشر ہفت بار این دعا بخواند اللہم احینی محبا لک واحشرنی
تحت اقدام کلاب احبائک وبعدہ دوگانہ تحیت وضو را این دعا بخواند اللہم احینی
محبا لک وامتنی محبا لک واحشرنی تحت تراب اقدام کلاب احبائک حضرت
خداوند تعالی وی را بمحبت خود اسیر گرداند

جوہر در فوائد الفواد مذکور ست کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالی بسرہ المبارک ١٦٣
فرمودند کہ شبے حضرت شیخ الاسلام فرید الحق والدین قدس سرہ را در خواب دیدم مرا فرمودند کہ بعد
از نماز عصر سورۃ النبا پنج بار بخوان چون بیدار شدم آن فرمان بجا آوردم در تفسیر دیدم ہرکہ بعد از
نماز عصر ہر روز پنج بار سورۂ نبا بخواند اسیر حضرت حق سبحانہ وتعالے شود مسمی اسیر اللہ تعالی
یعنے ہرکہ بمحبت کسے گرفتار شود گویند فلانی اسیر فلانے شدہ است اینجا ہم این معنی
مرادست یعنے اسیر محبت حضرت حق سبحانہ وتعالے شود وبعد از اتمام این فائدہ حاضران را فرمودند
کہ شما ہم برین باشید

جوہر ہرکہ برائے محبت حضرت خداوند تعالے وقت صبح این سہ آیات سہ بار بخواند بمراد رسد ١٦٤
فسبحن اللہ حین تمسون وحین تصبحون ہ ولہ الحمد فی السموات والارض وعشیا و
حین تظہرون ہ یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتہا
وکذلک تخرجون

جوہر ہرکہ برائے محبت حضرت خداوند تعالے سورۃ النصر بست وپنج بار مداومت ١٦٥
نماید بمقصود رسد

جوہر بعد ہر فرض یکبار آیۃ الکرسی تا خالدون متصل سلام بخواند ویکبار ومن یتق اللہ ١٦٦
یجعل لہ مخرجا تا قدرا ویکبار سورۂ فاتحہ وسہ بار سورۂ اخلاص وسہ بار درود وبجانب آسمان
دم کند جناب مستطاب حق سبحانہ وتعالی جان او را بے واسطہ ملک الموت قبض نماید وبمجرد مردن
داخل بہشت شود ودر دنیا روزے او فراخ باشد واز سکرات موت آسانی یابد ودر قبر راحت بیند
جوہر امام ابوالقاسم قشیری قدس سرہ در رسالہ خود این دعا آوردہ اند اللہم ١٦٧

یا وودو یا وودو یا ودود یا ذا العرش المجید یا مبدئ یا معید یا فعال لما یرید اسالک
بنور وجہک الذی ملاء ارکان عرشک وبقدرتک اللتی قدرت بہا علی جمیع خلقک
وبرحمتک اللتی وسعت کل شیئ لااله الا انت یا مغیث اغثنی یا مغیث اغثنی یا مغیث اغثنی
وشاہ کلیم اللہ دہلوی قدس سرہ این فوائد بران زیادہ کردہ اند اغثنی اغثنی اغثنی بفضلک
اغثنی بجودک اغثنی برحمتک اغثنی برافتک اغثنی بلطفک اغثنی بجمیع اسمائک
وصفاتک وجمالک وجلالک یا غیاث المستغیثین پنجاہ ویک بار در مجلس واحد
برائے کشف کروب ودفع ہموم نافع ست وتجربہ آمدہ

جوہر سورۃ النصر برائے سلامت ایمان ہر روز سہ بار بخواند یا سورۃ التکاثر سہ بار و ١٦٨
سورۃ البقر ہم ہمین حکم دارد وقرأت سورۂ ق ہم ہمین حکم دارد وسورۂ مائدہ بجہت عاقبت
بخیر دو بیست وپنجاہ بار بخواند یا سورۂ ہود چہل وپنجاہ بار یا سورۂ والضحیٰ ہزار بار یا سورۃ الم
صد بار واگر سورۃ الزمر در شب جمعہ بخواند از ہول قیامت ایمن بود

جوہر سورۃ الحدید برائے حفظ ایمان چہل ویکبار بخواند۔ ١٦٩

جوہر سورۂ والنازعات بجہت آسانی موت بست ویکبار یا ہفتاد بار بخواند۔ ١٧٠

جوہر سورۃ الجاثیہ برائے آسانی سکرات موت سہ بار بخواند یا سورۃ الدخان سہ بار۔ ١٧١

جوہر سورۃ الزمر بجہت عاقبت بخیر صد بار بخواند۔ ١٧٢

جوہر ہر کہ سورۃ الجاثیہ بخواند حضرت خداوند تعالے در روز قیامت وقت حساب ١٧٣
ہمہ عیب ہائے او را بپوشد

جوہر سورۃ الملک برائے روشنائی قبر چہل ویکبار بخواند یا سورۂ عبس ١٧٤
بست ویکبار

جوہر چون میت را در گور نہند وبپوشد سورۃ الملک بخواند حضرت خداوند تعالے ١٧٥
جواب وسوال بروآسان فرماید

جوہر سورۃ الحاقہ بجہت آسانی سوال قبر ہفتاد ویکبار بخواند۔ ١٧٦

جوہر تلاوت سورۂ واقعہ بر سر قبرے موجب خلاص از عذاب قبرست۔ ١٧٧

جوہر ہر کہ سورۃ النبأ بعد از نماز عصر مداومت نماید از عذاب قبر خلاص یابد۔ ١٧٨

جوہر سورۃ البلد بجہت آنکہ روز قیامت در امان جناب حق سبحانہ وتعالی باشد ١٧٩

چہل ویک بار بخواند

۱۸۰ جوہر سورۂ والمرسلات بجہت آنکہ جناب مستطاب حق سبحانہ وتعالی فردا در زمرۂ صادقان برانگیزاند صد بار بخواند

۱۸۱ جوہر سورۃ القیمہ برائے آسان شدن حساب روز قیامت ہر شب جمعہ سہ بار بخواند۔

۱۸۲ جوہر گناہگار روز پنجشنبہ بست ویکبار سورۂ مزمل بخواند حضرت خداوند تعالے ورا بیامرزد۔

۱۸۳ جوہر در صلوۃ گفتن بر حضرت سید عالم صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم خصوصاً در روز جمعہ ودر شب آن وعدہ ہا بسیار آمدہ است واندک آن درود گفتہ اند کہ ہشتاد بار بگوید چنانکہ حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند ہر کہ درود بگوید بر من در روز جمعہ ہشتاد بار حضرت حق سبحانہ وتعالے گناہ ہشتاد سالہ وے بیامرزد۔

۱۸۴ جوہر ہر کہ در روز عاشورا بروح کسے چہار رکعت نماز بگزارد ودر ہر رکعت بعد از سورۂ فاتحہ سورہ اخلاص پانزدہ بار بخواند حضرت خداوند تعالے آن بندہ را بیامرزد وگور او را پر نور گرداند وعذاب از وے برگیرد وگزارندۂ این نماز را ثواب صد شہید عطا فرماید پس بگزارد این نماز را بروح پر فتوح حضرت امیر المومنین امام حسن وحضرت امیر المومنین امام حسین علیہم السلام اجر عظیم یابد

صلوۃ یوم عاشورا

۱۸۵ جوہر سورۂ مجادلہ برائے کفارۂ گناہان چہل ویکبار بخواند۔

۱۸۶ جوہر سورۃ التغابن برائے آمرزش گناہان در روز جمعہ چہل ویکبار بخواند۔

۱۸۷ جوہر سورۃ الکوثر بجہت یافتن آب کوثر ہزار بار بخواند۔

۱۸۸ جوہر در فوائد الفواد مذکور ست کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالی بسرہم فرمودند کہ ہر کہ بعد از نماز عصر سورۂ حم وسورۂ والنازعات بخواند جناب خداوند تعالی او را در گور نگزارد واو در گور نباشد مگر مقدار یک وقت نماز بعد از ان چشم پر آب کردند وفرمودند کہ کسے کہ در گور نماند چگونہ باشد۔ فرمودند آنچنان باشد کہ روح بکمال میرسد چون روح کامل شد قالب را جذب کند

۱۸۹ جوہر در خبرست ہر کہ روغن در سر اندازد اول ابرو ہا را چرب کند از صداع امین شود۔

۱۹۰ جوہر چون خواہد کہ نیکی دنیا وآخرت او را بدہند وازآتش برہد این آیہ بسیار خواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الآخرۃ حسنۃ ط وقنا عذاب النار

جوہر چون خواہد کہ در ہمہ احوال صابر باشد قدمش در کارہا ثابت بود و دشمنان بر وے ظفر ١٩١
نیابند این آیة بخواند ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین

جوہر چون خواہد کہ با دوستان جناب حق سبحانہ وتعالی جمع شود این آیت بخواند ربنا انک ١٩٢
جامع الناس لیوم لاریب فیہ ط ان اللہ لایخلف المیعاد

جوہر ہر کہ خواہد کہ اعمال او بشرف قبول آراستہ باشد این آیت بسیار خواند ربنا تقبل ١٩٣
منا انک انت السمیع العلیم

جوہر ہر کہ این آیت بسیار خواند جناب خداوند تعالی او را با نیک مردان دارد و رنج در ١٩٤
عرصات قیامت نہ بیند ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولاتخزنا یوم القیمۃ انک
لاتخلف المیعاد

جوہر فرمودند حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ہر درد را داروئیست ١٩٥
و داروی گناہ نیست مگر استغفار و فرمودند ہر کہ استغفار نگوید روزی دو بار ظلم کردہ باشد بر نفس خود
و حضرت عبد اللہ عمر رضی اللہ تعالے عنہ فرمودند کہ شمردیم کہ حضرت سید عالم صلے اللہ تعالے علیہ و
آلہ واصحابہ وسلم صد بار فرمودند رب اغفرلی وتب علی انک انت التواب الرحیم
و در حدیث آمدہ است کہ حضرت خداوند تعالی عادت نگرداند بندہ را گفتن اللھم اغفرلی وتب
علی مگر آنکہ نشان ست کہ او سبحانہ وتعالی میخواہد کہ او را بیامرزد و در حدیث ست ہر کہ بگوید استغفر اللہ
واتوب الیہ بصدق از دل آمرزیدہ شود گناہان او اگرچہ رجوع کند باز بران گناہ و در حدیث ست
ہر کہ بگوید استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ آمرزیدہ شود گناہان او

جوہر در حدیث ست ہر گرا نبود چیزے کہ بصدقہ بدہد پس او استغفار گوید مر مومنین و مومنات ١٩٦
را کہ آن صدقہ اوست

جوہر سید الاستغفار ماحی ذنوب وجالب رزق ست و فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالے ١٩٧
علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کسی کہ بگوید سید الاستغفار را بطریق ایقان در روز و بمیرد پیش از انکہ شام کند در آید
در بہشت و کسی کہ بگوید در شب و بمیرد پیش از انکہ صبح کند در آید در بہشت و حضرت ابن عباس رضی اللہ
تعالی عنہ این استغفار در عقب ہر نماز فریضہ میخواندند بعد از نقل حضرت ایشان را در خواب دیدند پرسیدند
کہ جناب حق سبحانہ تعالی با شما چہ کرد فرمودند کہ بیامرزید و بہشت روزی کرد و اند از برکت این استغفار
سید الاستغفار اینست اللھم انت ربی لا الہ الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عہدک ووعدک

ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علیّ وابوء بذنبی فاغفر لی
فانه لا یغفر الذنوب الا انت ودر روایتے قول اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آمده

جوهر استغفر الله ذو الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام هر که در ماه رجب این ۱۹۸
استغفار هزار بار بخواند آمرزیده شود۔

جوهر حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی قدس سره در مدارج النبوت می فرمایند که یکے از وردها ۱۹۹
مشهور که بعد از نماز صبح و نماز مغرب آمده آنست که پیش از انکه تکلم کند ودر روایت پیش از انکه
بگرداند از نماز دو دوتا کند پا یها را ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر در اثبات حسنات ومحو سیات ورفع درجات اثرے عظیم
دارد وحضرت شیخ سعد الدین قدس سره در شرح رساله مکیه می فرمایند که در حدیث شریف ست
که هر که بعد از نماز فجر که هنوز حکایت نکرده باشد وزانو بالا نکرده ده بار بخواند لا اله الا الله وحده
لا شریک له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیٔ
قدیر ثبت گرداند حضرت خداوند تعالے در نامه اعمال او هر بار که بگوید ده نیکی وبردارد ده بهشت
بهر یکے از ان برائے او درجه و باشد مراورا بهر یکے از ان ثواب آزاد کردن بنده و آن روز در
حرز وحفظ وعصمت حضرت خداوند تعالے باشد از مکر دیو و هیچ گناہے بدو نرسد ودر فوائد الفواد
مذکورست که حضرت سلطان المشائخ رضی الله تعالے عنه فرمودند که من شبے حضرت شیخ الاسلام
فرید الحق والدین رضی الله تعالے عنه را در خواب دیدم مرا فرمودند باید که هر روز صد بار این
دعا بخوانی لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیٔ قدیر
چون بیدار شدم این دعا را ملازمت کردم ودر کتب مشائخ دیدم آنجا نوشته اند هر که هر روز این دعا
بخواند بے اسباب خوش باشد وخوش زید دانستم که مقصود حضرت شیخ این بوده است وفرمودند که
در حدیث شریف آمده است که هر که بعد از هر نماز ده بار این دعا بخواند چنان باشد که چهار بنده آزاد
کرده باشد وبعد از اتمام این فائده حاضران را فرمودند که شما هم برین باشید۔

جوهر وصیت که آنرا کیمیائے مشائخ نامند ومجرب ست بعد از سلام نماز جمعه پیش از انکه ۲۰۰
بگرداند پا یها را از وضعی که در تشهد نهاده است بخواند سورۂ فاتحه هفت بار وسورۂ اخلاص هفت بار
وسورۂ الفلق هفت بار وسورۂ الناس هفت بار بدین مقدار در حدیث شریف واقع ست برای غفران
ما تقدم من الذنوب وما تاخر ومشائخ بعد از ان این دعا را که در آثار آمده است هفت بار بخوانند

اللهم یا غنی یا حمید یا مبدئ یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک وبطاعتک
عن معصیتک وبفضلک عمن سواک

٢٠١ جوہر ہر کہ بعد از نماز فجر دست بدعا برداشتہ بست وہفت بار بگوید اللهم اغفر للمومنین
والمومنات اجر عظیم یابد

٢٠٢ جوہر ہر کہ در روز عاشورہ ہفتاد بار بگوید حسبی اللہ نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
ثواب بحساب یابد

٢٠٣ جوہر فرمودند حضرت سید عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم صحابہ را کہ بگیرید سپر خود را
التماس نمودند کہ از برائے دشمنان فرمودند نے بلکہ از برائے آتش عرض کردند کہ چیست سپر ما از آتش
فرمودند سبحان اللہ والحمد للہ تا آخر بگوید

٢٠٤ جوہر حضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند کسے کہ بگوید ہر روز و
شب لا الہ الا اللہ الملک الحق المبین باشد او را امان از فقر وانس از وحشت قبر وکشادہ
شود بروے باب غنا ودر بہشت وبعضے سیفرمایند کہ ہر کہ صد بار بگوید حضرت خداوند تعالے آنرا
نگاہدارد از درویشی کہ در وی مضرت دین باشد

٢٠٥ جوہر سورۃ التحریم برائے قبول توبہ دہ بار بخواند۔

٢٠٦ جوہر ہر کہ وقت صبح ووقت خفتن بسیار گوید ما شاء اللہ لا قوۃ الا باللہ ہر سعادتے
کہ خواہد بیابد۔

٢٠٧ جوہر اگر لفظ طٰہٰ بر قبر بنویسد میت مغفور گردد۔

٢٠٨ جوہر اگر سورۃ النصر بعد نماز فجر پنجاہ بار مداومت نماید ابواب فتوحات اخروی بروے
مفتوح گردد وبمرتبہ اولیا رسد وہر کہ برائے محبت حضرت خداوند تعالے بست وپنج بار مداومت
نماید بمقصود برسد۔

٢٠٩ جوہر فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ہر کارے کہ خداوند
عظمت وشان ست آغاز کردہ نشود بہ بسم اللہ ناقص وقلیل البرکت بود وحضرت امیر المومنین اسد اللہ
الغالب کرم اللہ تعالی وجہہ میفرمایند کہ بسم اللہ کشایندۂ مشکلہاست وآسان کنندۂ دشوارہیا ودور
کنندۂ شرہا وشفا وراحت دلہا وامان رفیقیاست

٢١٠ جوہر ہر کہ یکبار بصدق دل بسم اللہ الرحمن الرحیم گوید حضرت خداوند تعالی ہر حرفی چہار ہزار

نیکی در دفتر اعمال او ثبت فرماید و چہار ہزار بدی از دفتر وی محو کند و بعضے اہل معرفت میفرمایند کہ تسمیہ
نوزده حروف ست و زبانیہ دوزخ نیز نوزده اند پس چون مومن تلفظ بہ تسمیہ کند حضرت خداوند تعالی
دفع کند بہر حرفے یک زبانیہ را و بعضے گفتہ کہ گناه بہ چہار نوع ست در روز یا در شب و ہر یک
پنہان یا آشکارا و کلمات تسمیہ نیز چہار ست پس ہر مومن کہ تلفظ بہ تسمیہ کند از روے اخلاص حضرت
خداوند تعالیٰ بیامرزد ہر چہار نوع گناه او را

جوہر در ہر موضع و کارے کہ تسمیہ گوید شیطان را دران حظے و نصیبے نباشد و در خبر ست کہ چون 211
یکے از شما در خانہ در آید شیطان ہم در آید چون بگوید بسم اللہ الرحمن الرحیم شیطان گوید مرا مدخل
نیست درین خانہ و چون طعام پیش آرند بگوید بسم اللہ الرحمن الرحیم شیطان گوید مرا درین
طعام نصیب نیست و ہمچنین در آب خوردن و اگر بوقت خفتن بگوید بسم اللہ الرحمن الرحیم شیطان
گوید مرا خوابگاه اینجا نیست و اگر تسمیہ ترک آرد شیطان برابر او در خانہ در آید و طعام و آب برابر او
بخورد و اگر در وقت جماع حلال خود تسمیہ نگوید شیطان برابر او جماع کند۔ و ہر کہ بنویسد بسم اللہ
الرحمن الرحیم و ہر سہ میم و ہا کہ در اسم مبارک اللہ است با چشم بنویسد حضرت خداوند تعالی بدہد
ہزار نیکی و محو کند از وے ہزار بدی و بردارد برای او ہزار درجہ در بہشت۔

جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم شش صد بار و بقولے شش صد و چہل بار بنویسد و با خود 212
نگاہدارد ہیبت وے در دلہا مستولی شود و این آیت اول چیزی ست کہ قلم اعلےٰ بر لوح
کتابت نمود و چون این آیت نازل شد جبال بلرزید و ملایکہ مقربین زبانیہ دوزخ گفتند
ہر کہ این آیت بخواند با آتش در نیاید و آن نوزده حروف ست بعدد زبانیہ دوزخ کہ
موکل اند بر دوزخ و ہر کہ مداومت نماید بر قرات آن ہیبت آن در باطن اہل عالم علوی
و سفلی پیدا شود۔

جوہر سبحان ربک رب العزة عما یصفون ج و سلام علی المرسلین ہ والحمد للہ 213
رب العالمین ہ ہر کہ خواہد کہ مزد کار خود بر وجہ صواب بگیرد باید کہ آخر کلام در ہر مجلس این
آیات بخواند۔

جوہر ہر کہ این استغفار دو ماه پے در پے ہر روز چہار صد بار بخواند حضرت خداوند تعالےٰ 214
او را علم نافع عطا فرماید و مال کثیر استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم الرحمن الرحیم
بدیع السموات و الارض من جمیع جرمی و ظلمی و اسرافی علےٰ نفسی و اتوب الیہ

۲۱۵ جوہر از حضرت ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما آمدہ کہ فرمودند حضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ہر کہ لازم گیرد استغفار را بگرداند حضرت خداوند تعالیٰ او را از ہر ہم فرج و از ہر ضیق مخرج و رزق دہد او را از انجا کہ گمان ندارد۔

۲۱۶ جوہر بسم اللہ الرحمٰن الرحیم ربنا انزل علینا مائدۃ من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیۃ منک ج وارزقنا وانت خیر الرازقین بسیار خواندن این آیۃ باعث نزول رحمت و برکت و سبب فراخی رزق ست۔

۲۱۷ جوہر این ہفت آیات را خواص بسیارست خصوصاً ایمنی از بلاہا و حضرت ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ می فرمایند کہ بہتر ازین آیات سبع ہیچ دعاے براے کفایت مہمات دینی و دنیوی نیست ہر روز ہفت بار بخواند بسم اللہ الرحمٰن الرحیم ان تجتنبوا کبائر ما تنہون عنہ نکفر عنکم سیاتکم وندخلکم مدخلا کریماہ ولا تتمنوا ما فضل اللہ بہ بعضکم علی بعض ط للرجال نصیب مما اکتسبوا ط وللنساء نصیب مما اکتسبن ط فاسئلوا اللہ من فضلہ ط ان اللہ کان بکل شئی علیماہ ان اللہ لا یظلم مثقال ذرۃ ج وان تک حسنۃ یضعفہا ویؤت من لدنہ اجرا عظیماہ ان اللہ لا یغفر ان یشرک بہ ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ج ومن یشرک باللہ فقد افتری اثما عظیماہ ولو انہم اذ ظلموا انفسہم جاؤک فاستغفروا اللہ واستغفر لہم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیماہ ومن یعمل سوءا او یظلم نفسہ ثم یستغفر اللہ یجد اللہ غفورا رحیماہ ما یفعل اللہ بعذابکم ان شکرتم وآمنتم ط وکان اللہ شاکرا علیماہ و این بیت برای کفایت مہمات سہ بار گوید
فسہل یا الٰہی کل صعب + بحرمت سید الابرار سہل +

۲۱۸ جوہر سورۂ واقعہ ہزار بار بخواند او را چندان مال شود کہ در حساب نیاید۔

۲۱۹ جوہر یا الٰہنا والٰہ کل شئ الٰہا واحدا لا الٰہ الا انت ہر کہ باین دعا توسل جوید حضرت خداوند تعالیٰ بعز اجابت مقرون گرداند

۲۲۰ جوہر ہر کرا خوفے یا مشکلے پیش آید و تدبیر آن نداند یک ہفتہ متصل ہر صبح و شام ہفتاد و ہفت بار بگوید حسبی اللہ الحسیب و روز پنجشنبہ شروع نماید و بعضے میفرمایند کہ اگر عمل قوی تر خواہد بعدد ملبسوطہ وی کہ یکصد و چہل و سہ است مداومت نماید

۲۲۱ جوہر از حضرت امیر المومنین امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ منقول است کہ

فرمودند کہ از حضرت خداوند تعالے درخواستم کہ تعلیم فرماید مرا آن اسم اعظم کہ چون بوے دعا کنم
مستجاب شود پس در واقعہ دیدم کہ کسی مرا گفت کہ بگوئی اللهم انی اسئلک الله الله الله الذی
لا الہ الا ہو رب العرش العظیم پس ہرگز دعا نکردم باین عبارت الا آنکہ یافتم انچہ خواستم۔

جوہر قُل لَّن یُّصِیْبَنَآ اِلَّا مَا کَتَبَ اللّٰہُ لَنَا ج ہُوَ مَوْلٰنَا ج وَعَلَی اللّٰہِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ۲۲۲
از سورۂ توبہ وَاِنْ یَّمْسَسْکَ اللّٰہُ بِضُرٍّ فَلَا کَاشِفَ لَہٗٓ اِلَّا ہُوَ ج وَاِنْ یُّرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِہٖ ط
یُصِیْبُ بِہٖ مَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِہٖ ط وَہُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ ہ از سورۂ یونس وَمَا مِنْ دَآبَّۃٍ
فِی الْاَرْضِ اِلَّا عَلَی اللّٰہِ رِزْقُہَا وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّہَا وَمُسْتَوْدَعَہَا ط کُلٌّ فِیْ کِتٰبٍ مُّبِیْنٍ از سورۂ ہود اِنِّیْ
تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّٰہِ رَبِّیْ وَرَبِّکُمْ ط مَا مِنْ دَآبَّۃٍ اِلَّا ہُوَ اٰخِذٌ بِنَاصِیَتِہَا ط اِنَّ رَبِّیْ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ہ
از سورۂ ہود وَکَاَیِّنْ مِّنْ دَآبَّۃٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَہَا ق صلے اللّٰہُ یَرْزُقُہَا وَاِیَّاکُمْ صلے وَہُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ
از سورۂ عنکبوت مَا یَفْتَحِ اللّٰہُ لِلنَّاسِ مِنْ رَّحْمَۃٍ فَلَا مُمْسِکَ لَہَا ج وَمَا یُمْسِکْ لا فَلَا
مُرْسِلَ لَہٗ مِنْ بَعْدِہٖ ط وَہُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ ہ از سورۂ فاطر وَلَئِنْ سَاَلْتَہُمْ مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ لَیَقُوْلُنَّ اللّٰہُ ط قُلْ اَفَرَاَیْتُمْ مَّا تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰہِ اِنْ اَرَادَنِیَ اللّٰہُ بِضُرٍّ ہَلْ
ہُنَّ کٰشِفٰتُ ضُرِّہٖٓ اَوْ اَرَادَنِیْ بِرَحْمَۃٍ ہَلْ ہُنَّ مُمْسِکٰتُ رَحْمَتِہٖ ط قُلْ حَسْبِیَ اللّٰہُ ط عَلَیْہِ
یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُوْنَ ہ از سورۂ زمر این ہفت آیہ ست اگر آسمان بر زمین منطبق شود قارے
این محفوظ باشد و در حدیث شریف ست کہ کسی این آیات بخواند یا نوشتہ با خود دارد و اگر بر وے
عذاب مثل کوہ احد نازل شود نجات یابد

جوہر در فوائد الفواد مذکور ست کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالے بسر کتھم ۲۲۳
فرمودند کہ اگر کسے برنجے و بلائے گرفتار شدہ باشد کہ بہیچ علاج دفع نگردد روز آدینہ بعد از نماز
دیگر تا وقت غروب بہیچ چیز مشغول نشود مگر بذکر این سہ اسم و این را یک یک گوید و سہ اسم اینست
یا اللہ یا رحمٰن یا رحیم بالقطع از ان رنج خلاص یابد۔

جوہر حضرت محبوب سبحانی شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی قدسنا اللہ تعالے ۲۲۴
بسرہ العزیز فرمودہ اند ہر کہ در وقت رنج بمن فریاد کند اجابت نمایم و محنت و صعوبت از وی بردارم
و ہر کہ در شدت نام من بخواند از بلا نجات یابد۔

جوہر ہر کہ بخواند آیۃ الکرسی و خواتیم سورۂ بقر نزد کرب فریاد رسی کند او را حضرت خداوند تعالے ۲۲۵
و فرمودند حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالی علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم بیداً اعظم کلمہ اکہ نگوید آنرا مکروب

مگر آنکه کشادہ ہا اور احضرت خداوند تعالے از ان دآن کلمہ برادرم یونس ست کہ ندا کرد در ظلمات لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و نزد ترمذی آمدہ است کہ فرمودند حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم دعا نہ کند بآن مرد مسلمان در ہیچ چیز ہرگز مگر آنکہ استجابت کردہ شود مراو را۔

۲۲۶ جوہر ہر کرا غمے والمے پیش آید بعد از وتر پنجاہ و یکبار سورۂ والضحے بخواند و این از مجربات صحیحہ است۔

۲۲۷ جوہر حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالی علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم نزد کرب می فرمودند لا الہ الا اللہ العظیم الحلیم لا الہ الا اللہ رب العرش العظیم لا الہ الا اللہ رب السموات والارض و رب العرش الکریم

۲۲۸ جوہر الودود اللطیف الواسع الشہید مداومت برین اسما باعث ازالۂ آلام است۔

۲۲۹ جوہر ہر کرا غمے والمے روے نماید در اوروین یا و نیا شب جمعہ طہارت کامل سازد و در خلوتے نشیند. و با ہیچ احدے سخن نگوید تا وقتیکہ نماز خفتن بگزارد و در سجدہ آخر از نماز وتر بگوید یا اللہ یا رحمن یا حے یا قیوم بک استغیث یا اللہ پس از حضرت خداوند تعالی حاجت خواہد و اجتناب کند از انکہ در ہلاک مسلمے و یا مضرت مومنے سعی نماید کہ تاثیر این دعا در خیر و شر عظیم ست و از اسرار اولیاء اللہ است

۲۳۰ جوہر حضرت شیخ کلیم اللہ قدس سرہ در مرقع میفرمایند کہ ہر کہ سی صد و سیزدہ بار آیۃ الکرسی بخواند حاصل شود او را از خیر آنچہ قیاس نتوان کرد و این عدد را عظیم اثر ست. و عدد مرسلین از انبیا و اصحاب تالوت و اہل بدر ہمین ست

۲۳۱ جوہر از حضرت ابن عباس رضی اللہ تعالے عنہما آمدہ کہ فرمودند کسی کہ بسیار شود ہموم وی باید کہ بسیار گوید لاحول ولا قوۃ الا باللہ و در صحیحین آمدہ کہ وے کنزے ست از کنوز بہشت و ترمذی آوردہ کہ وے بابی ست از ابواب جنت و در بعضے آثار آمدہ کہ فرود نمی آید ہیچ فرشتہ از آسمان و بر نمیرود مگر بہ لاحول ولا قوۃ الا باللہ و روایت است از انس بن مالک کہ فرمودند حضرت سید عالم صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم کسے کہ بگوید بسم اللہ الرحمن الرحیم و لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم دہ بار پاک گردانیدہ می شود از گناہان ہمچو روزی کہ زائیدہ است او را مادر و عافیت دادہ می شود از ہفتاد بلا از بلاہاے

دنیا کہ جذام و برص و جنون و ریح از انہا ست و ترمذی از ابوہریرہ آوردہ کہ فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم بسیار گوئید لاحول ولاقوۃ الا باللہ العلی العظیم زیرا کہ کنز جنت ست۔

جو ہر ہر روز بعد از نماز بامداد یا وقت دیگر ہر قدر کہ خواہد از قرآن مجید بخواند بعدہ درود باتسمیہ نیا بتا صد بار یا پنج بار بعدہ سورۂ فاتحہ باتسمیہ یکبار بعدہ آیۃ الکرسی تا خٰلدون باتسمیہ یکبار بعدہ سورۂ اخلاص باتسمیہ سہ بار خواندہ بگوید کہ ثواب این بجناب مستطاب سید الانبیا والمرسلین محمد مصطفے صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ اجمعین و جمیع انبیا و مرسلین و حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق و حضرت امیر المومنین عمر خطاب و حضرت امیر المومنین عثمان رضی اللہ تعالی عنہم و حضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی بن ابی طالب کرم اللہ تعالی وجہہ و حضرت سید الشہدا امیر المومنین امام حسن و حضرت سید الشہدا امیر المومنین امام حسین رضی اللہ تعالے عنہما و جمیع شہدای کربلاء معلا و حضرت خدیجۃ الکبری رضی اللہ تعالی عنہا و حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالے عنہا و حضرت سیدۃ النساء فاطمۃ الزہراء رضی اللہ تعالے عنہا و جمیع ازواج مطہرات و اولاد کرام و اصحاب عظام حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم و حضرت خواجہ اویس قرنی رضی اللہ تعالے عنہ و حضرت خواجہ حسن بصری و حضرت سلطان ابراہیم ادہم بلخی و حضرت شیخ عبد اللہ شبلی و حضرت خواجہ معروف کرخی و حضرت خواجہ بایزید بسطامی و حضرت خواجہ ابو الحسن خرقانی و حضرت شیخ ابو القاسم جنید بغدادی و حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی و والدین الشان و حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی و حضرت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی و شیخ نجم الدین کبرے و حضرت سید جلال الدین بخاری و حضرت مخدوم جہانیان و حضرت شیخ علاء الدولہ سمنانی و حضرت سید علی ہمدانی و حضرت خواجہ خواجگان خواجہ معین الدین حسن سنجری و حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی و حضرت فرید الدین مسعود گنج شکر و حضرت سلطان المشائخ سید نظام الدین محمد دہلوی و والد الیشان و حضرت امیر خسرو دہلوی و حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دہلوی و حضرت سید اشرف جہانگیر سمنانی و حضرت مخدوم علاء الدین احمد صابر و حضرت شیخ عبد الحق ردولوی و حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند و حضرت خواجہ عبید اللہ احرار رضی اللہ تعالے عنہم و جمیع اولیا و علما و شہدا و صدیقین و جمیع مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات گزرانیدم

دہر کرا کہ خواہد از اولیاء کرام و مرشدان عظام یا آباء و اجداد و احباء خود نام ایشان گیرد و بعدہ بحضرت
خداوندی ہرچہ خواہد دعا کند و مداومت این برائے کفایت مہمات دینی و دنیوی اکسیر اعظم و
تریاق مجرب است۔

۲۳۳ جوہر الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس ط
واللہ یحب المحسنین ۰ والذین اذا فعلوا فاحشۃ او ظلموا انفسہم ذکروا اللہ فاستغفروا
لذنوبہم ص ومن یغفر الذنوب الا اللہ قف ص ولم یصروا علی ما فعلوا وہم یعلمون ۰ اولئک
جزاؤہم مغفرۃ من ربہم وجنت تجری من تحتہا الانہار خالدین فیہا ط ونعم اجر العاملین ط
از سورۂ آل عمران در شب جمعہ بعد از نماز خفتن بر کاغذ بنویسد و با خود دارد و صبح نزد یک پادشاہ یا
حاکم رود چون نظر پادشاہ یا حاکم بروی افتد آتش غضب وی فرو نشیند و مہربان گردد

۲۳۴ جوہر لا یحب اللہ الجہر بالسوء من القول الا من ظلم ط وکان اللہ سمیعا علیما ۰
ان تبدوا خیرا او تخفوہ او تعفوا عن سوء فان اللہ کان عفوا قدیرا ۰ از سورۃ النساء ربع رت
کامل بنویسد و جامہ پاک خوشبو بپوشد و این مکتوب را با خود نگاہدارد و نزدیک حاکم جبار رود
از وے ہیچ ضرر نیابد۔

۲۳۵ جوہر سبحن اللہ وتعالی عما یشرکون ۰ وربک یعلم ما تکن صدورہم وما
یعلنون ۰ وہو اللہ لا الہ الا ہو ط لہ الحمد فی الاولی والآخرۃ ز ولہ الحکم والیہ ترجعون ۰
از سورۃ القصص ہفت بار بشرائط وے تلاوت کند و بہ پادشاہ و حاکم در آید و در حالیکہ از غضب وی
ترسان بود پس سہ بار گوید واللہ غالب علی امرہ از شر وے محفوظ ماند و برائے دفع شر
ظالمان نیز مفید است۔

۲۳۶ جوہر ہر کہ وقت در آمدن بر پادشاہ قہار چند بار معوذتین بخواند یا سورۂ تبت از قہر و
شر وے محفوظ ماند۔

۲۳۷ جوہر کسی کہ وقت در آمدن بر پادشاہ ظالم از قہر او ترسان باشد سورۃ الزلزال ہفت بار بخواند
خوف و رعب از دل وی زائل شود و آسیبے بوے لاحق نگردد۔

۲۳۸ جوہر ہر کہ بر پادشاہ قہار یا حاکم ظالم رود و از قہر وے خائف بود یازدہ بار بگوید
یا مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین ہیچ آسیبے بوے نرسد و اگر در سفر قاطع
طریقے و یا سبعے سر راہ گیرد چون بعدد مذکور بخواند مانع از راہ برخیزد و این معنی بکرات و مرات

بجد تجربہ رسیدہ و بصحت پیوستہ

جوہر ہر کہ در وقت در آمدن بر سلطان سورۂ والنازعات بخواند ہراو و سے بر آید و در نظر سلطان بہیبت نماید و اگر کسے این سورہ را بروی دشمن تلاوت کند ہیچ از وی ضرر نیابد ۲۳۹

جوہر حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم چون ماہ نو سے دیدند این دعا میخواندند اللہم اہلہ علینا بالیمن والایمان والسلامۃ والاسلام والتوفیق لما تحب و ترضی ربی و ربک اللہ ۲۴۰

جوہر شب ماہ نو دو رکعت براے استفادہ از شہر و این ماہ جدید بخواند و در رکعت اولے سورۃ الفلق سہ بار و در ثانیہ سورۃ الناس سہ بار و دو رکعت براے استخارہ در رکعت اولے سورۃ الکافرون سہ بار و در ثانیہ سورۂ اخلاص سہ بار و صاحب مرقعہ قدس سرہ میفرمایند کہ مولف این رقعات در شب ماہ صفر ہفت ہفت بار میخواند و در باقی سہ سہ بار۔ ۲۴۱

جوہر شب اول محرم شش رکعت بسہ سلام گزارد و در ہر رکعت سورۂ اخلاص پانزدہ بار و لتوسلے ہفت بار و بعد ہر شفعہ بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکۃ والروح و از حضرت عبد اللہ بن عباس رضی اللہ تعالے عنہ مرویست کہ حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم فرمودند کہ آخر ماہ ذی الحجہ و اول محرم ہر کہ روزہ دارد ختم کردہ باشد سال گزشتہ و شروع کردہ باشد سال آئندہ بروزہ و این روزہ مکفر گناہ پنجاہ سال شود و درین ماہ سہ روز بزرگ ست روزہ باید داشت غرہ و دہم و آخر ۲۴۲

جوہر ہر کہ غرہ محرم دو رکعت بگزارد و بعد از سلام ہفت بار این دعا بخواند اللہم انت اللہ الابد القدیم و ہذہ سنۃ جدیدۃ اسئلک فیہا العصمۃ من الشیطان الرجیم والامان من السلطان الجابر و من شر کل ذی شر و من البلایا والآفات و اسئلک العون والعدل علے ہذہ النفس الامارۃ بالسوء والاشتغال بما یقربنی الیک یا بر یا رؤف یا رحیم یا ذا الجلال والاکرام دو فرشتہ او را تا سال دیگر حافظ باشند۔ ۲۴۳

جوہر ہر کہ زندہ دارد شب عاشورا مثل عبادت اہل ہفت آسمان کردہ باشد و صد رکعت بگزارد و در ہر رکعت سہ بار سورۂ اخلاص بخواند و بعد از فراغ کلمہ تمجید ہفتاد بار یعنے سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و ہفتاد بار استغفر اللہ ربی من کل ذنب و اتوب الیہ ۲۴۴

۲۲۵ جوہر شب عاشورا چہار رکعت بگزارد در ہر رکعت سورۂ اخلاص پنجاہ بار پنجاہ سالہ گناہ گزشتہ و پنجاہ سالہ آیندہ مغفور شود ایضاً ہر کہ دو رکعت گزارد و در ہر رکعت سورۂ اخلاص سہ بار بخواند حضرت حق تعالےٰ تا روز قیامت قبر او روشن دارد ایضاً ہر کہ چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی و سورۂ اخلاص و سورۃ الفلق و سورۃ الناس دہ دہ بار بخواند درجہ عظیم یابد ایضاً و واز دہ رکعت بگزارد و بعد سلام صد بار بخواند سبحان اللہ تا آخر ثواب عظیم یابد ایضاً چہار رکعت بگزارد نزدیک صبح و در ہر رکعت آیۃ الکرسی و سورۂ اخلاص سہ بار بخواند و بعد از سلام سورۂ اخلاص صد بار ایضاً ہشت رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۂ اخلاص پانزدہ بار بخواند و بعد سلام سبحان اللہ تا آخر ہفتاد بار و درود ہفتاد بار

۲۲۶ جوہر شب عاشورا سورہ فاتحہ و آیۃ الکرسی بخواند بعدہ سورۂ اخلاص صد بار بعدہ یا کریم من کل کریم و ارحم من کل رحیم و اجود من کل جواد اعطنی الامان و اغفر منی العصیان—

۲۲۷ جوہر در حدیث شریف ست ہر کہ روز عاشورا وقت طلوع آفتاب دو رکعت بگزارد و در رکعت اولےٰ بعد فاتحہ آیۃ الکرسی و در ثانیہ آخر سورۂ حشر یعنے لایستوی اصحاب النار تا آخر و بعد فراغ درود بخواند و بعدہ این دعا یا اول الاولین و یا آخر الآخرین لا الٰہ الا انت خلقت اوّل ما خلقت فی ہذا الیوم و آخر ما تخلق فی ہذا الیوم اعطنی فیہ خیر ما اعطیت انبیائک و اصفیائک من ثواب البلایا و اسہم لی مثل ما اعطیتہم فیہ من الکرامۃ بحق محمد علیہ السلام جناب خداوند تعالےٰ جمیع گناہان او بہ بخشد ایضاً شش رکعت بگزارد در اول بعد فاتحہ سورۂ و الشمس و در دوم سورۃ القدر و در سوم سورۃ الزلزال و در چہارم سورۂ اخلاص و در پنجم سورۃ الفلق و در ششم سورۃ الناس و بعد سلام سر بسجدہ نہد و ہفت بار سورۃ الکافرون در سجدہ بخواند و حاجت خواہد روا گردد ایضاً چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۂ اخلاص پنجاہ بار بخواند جناب خداوند تعالےٰ گناہ پنجاہ سالہ او بہ بخشد ایضاً چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۃ الزلزال یکبار و سورۃ الکافرون سہ بار بخواند جناب خداوند تعالےٰ بعدد ہر رکعت گناہ پنجاہ سالہ او بخشد و از آتش دوزخ خلاص یابد ایضاً چہار رکعت بگزارد در اول بعد فاتحہ سورۂ اخلاص یکبار و در دوم سورۃ الکافرون سہ بار و سورۂ اخلاص

یازدہ بار ودر سوم سورۃ التکاثر یکبار و سورۂ اخلاص پانزدہ بار ودر چہارم آیۃ الکرسی سہ بار
وسورۂ اخلاص بست وپنج بار این نماز را صلوٰۃ رضاء الخصمان گویند ہر کہ این نماز بخواند جناب
خداوند تعالیٰ دشمنان او را از وے راضی کند ایضاً چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعت آیۃ الکرسی
یکبار و سورۂ اخلاص دہ بار بخواند وبعد سلام مراد خواہد بیشک قبول شود ایضاً چہار رکعت
بگزارد و در ہر رکعت سورۂ اخلاص پانزدہ بار بخواند وثواب این نماز بحضرت امام حسن وحضرت
امام حسین علیہما السلام ہدیہ کند این ہر دو شاہزادہ کونین در روز قیامت شفاعت او کنند و این نماز
منقول ست از حضرت شیخ شبلی قدس سرہ۔

۲۴۸ جوہر اہل مکاشفات می فرمایند ہر کہ دہ روز اول محرم ہر روز دو رکعت بگزارد وبعد سلام
ہزار بار درود بخواند ونیاز حضرت امام حسین علیہ السلام کند اجر عظیم یابد۔

۲۴۹ جوہر بدانکہ روز عاشورا نزدیک جناب خداوند تعالیٰ نہایت بزرگ ست وفرمودند
حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ہر کہ بروز عاشورا دہ سنت بجا آرد گویا
دہ ہزار سال عبادت حضرت خداوند تعالیٰ کرد و این دہ سنت را حضرت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ
وجہہ در نظم آوردہ اند وترجمہ اش این ست روزہ داشتن ونماز خواندن ودست شفقت بر سر
یتیم فرود آوردن وغسل کردن وبا یکدیگر صلح نمودن وبراے عیادت بیمار رفتن ووسعت طعام یعنی
عیال ومسکین ومحتاج وگرسنہ را طعام دادن وزیارت علماء دین کردن واکتحال ودعا خواندن و
لازم ست کہ درین نیت صالح محض اتباع سنت باشد وخیال تزئین نباید زیرا کہ این روز حزن
عظیم ست براے مومنین چنانچہ در لطیفہ ملفوظات حضرت مخدوم شیخ شرف الحق والدین بہاری
قدس سرہ است کہ بروز عاشورا سیدی تشریف آوردند آنحضرت فرمودند کہ امروز یوم الحزن ست
وبراے شما مخصوص ما طفیلے ہستیم۔

۲۵۰ جوہر صاحب مرقعہ در آداب یوم عاشورا می فرمایند فراخ کردن طعام بر عیال وصوم و
صدقہ وسکوت از لغو وفحش وپیوستن رحم وبزیارت قبور رفتن وسلام بر برادر مسلمان گفتن و
مصافحہ کردن وتعطیر (خوشبو کردن ۱۲) ولقمہ حلوا خوراندن وآشتی کردن واکساء عور (برہنہ ۱۲) ومشایعت جنازہ (باکسے یاری کردن وہمراہی نمودن) و
ارواء ظماء وحلق راس وافطار کنانیدن وہدایت ضال وقرآن مجید خواندن وتسبیح گفتن ہفتاد
بار ودست بر سر یتیم فرود آوردن واصلاح ذات البین (آنچہ مقدمہ ومعاملہ کہ میان دو کس باشد یعنی میانجی ۱۲ ع) وفراش مادر وپدر راست کردن و
زیارت علماء دین کردن وگریستن از خوف جناب خداوند تعالیٰ وارضاء الخصماء واکتحال

ودعای روز عاشورا خواندن انتی ودعای روز عاشورا اینست اللهم اجعلنی ممن دعاک فاجبته
وآمن بک فهدیته ورغب الیک فاعطیته وتوکل علیک فکفیته واقترب
منک فآویته اللهم امدد لعیشی مدا واجعل لی فی قلوب المومنین ودا اللهم انی اسئلک
الایمان بک واسئلک الفضل من الرزق واسئلک العافیة فی الدنیا والآخرة
یا ذا الجلال والاکرام

۲۵۱ جوہر ہر کہ روز عاشورا ہفتاد بار این تسبیح بخواند جناب خداوند تعالے او را ببخشد
حسبی اللہ ونعم الوکیل

۲۵۲ جوہر فرمودند حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کہ ہر کہ روز
عاشورا بگوید لا الہ الا اللہ العلی الاعلیٰ لا الہ الا اللہ رب السموات والارض وما
بینہما وما تحت الثریٰ جناب خداوند تعالے آن بندہ را بنظر رحمت بیند واین دعا بخواند اللہم
ارزقنی کمال الحسنیٰ وسعادة العقبیٰ وخیر الآخرة والاولیٰ

۲۵۳ جوہر ہر کہ یوم عاشورا ہفت بار این دعا بخواند دران سال نمیرد سبحان اللہ ملاء المیزان
ومنتہی العلم ومبلغ الرضاء وزنة العرش لا ملجاء ولا منجاء من اللہ الا الیہ سبحان اللہ
عدد الشفع والوتر وعدد کلمات اللہ التامات کلہا واسئلہ السلامة برحمتک یا
ارحم الراحمین لا حول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم وہو حسبی ونعم الوکیل ونعم المولےٰ
ونعم النصیر وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد وآلہ اجمعین

۲۵۴ جوہر ہر کہ در روز عاشورا سہ بار این دعا بخواند دران سال از ہر آفت محفوظ ماند وہر اداو
برآید بسم اللہ الرحمٰن الرحیم الٰہی بحرمت الحسین واخیہ وامہ وابیہ وجدہ وبنیہ
فرج عما انا فیہ وصلی اللہ تعالیٰ علیٰ خیر خلقہ محمد وآلہ اجمعین

۲۵۵ جوہر ہر کہ در روز عاشورا این دعا بخواند ہر مرادے کہ از جناب خداوند تعالیٰ خواہد بیابد
ودران سال از ہر آفت محفوظ ماند بسم اللہ الرحمٰن الرحیم اللہم یا قابل توبة آدم یوم عاشوراء
یا مسکن سفینة نوح علی الجودی یوم عاشوراء یا جامع شمل یعقوب یوم
عاشوراء یا کاشف ضر ایوب یوم عاشوراء یا فارج کربة ذی النون یوم عاشوراء
یا غافر ذنب داؤد یوم عاشوراء یا سامع دعوة موسی وہارون یوم عاشوراء یا
رافع عیسیٰ ابن مریم یوم عاشوراء یا ناصر محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم

یوم عاشورا یا ولی الحسنات یا دافع السیأت یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین وصلی اللہ تعالےٰ علی خیر خلقہ محمدؐ و آلہ و اصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

۲۵۶ جوہر ہر کہ روز عاشورا روزہ دارد ثواب ہزار حج و عمرہ و ہزار شہید یابد و مفرد صوم گرفتن مکروہ است بمشابہت یہود بلکہ تا عاشورا ختم نماید و اگر نہم و دہم و یازدہم روزہ دارد نہایت خوب است و ہر کہ افطار کناند صائم را گویا کہ تمام امت محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام را افطار کنانیدہ باشد۔

۲۵۷ جوہر چون روز عاشورا غسل کند ہنوز خورد ا نہ پوشیدہ باشد آمرزیدہ شود و ہفت بار آب نوگیرد و بر سر مالد و این دعا بخواند حسبی اللہ وکفی سمع اللہ لمن دعا لیس وراء اللہ منتہی من اعتصم بحبل اللہ نجا

۲۵۸ صفر جوہر ہر کہ در شب اول ماہ صفر چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۂ اخلاص پنج بار بخواند جناب خداوند تعالےٰ از ہر بلا محفوظ دارد و بعد ہر بلا کہ در ماہ صفر نازل مے شود بروے رحمت نازل فرماید۔

۲۵۹ جوہر ہر کہ در شب اول و روز اول ماہ صفر چہار رکعت بگزارد و در اول سورۃ الکافرون و در دوم سورۂ اخلاص و در سوم سورۃ الفلق و در چہارم سورۃ الناس پانزدہ پانزدہ بار بخواند و بعد سلام ہفتا دبار بگوید سبحان اللہ والحمد للہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر از ہر بلا و آفت محفوظ ماند و ثواب عظیم یابد

۲۶۰ جوہر ہر کہ بست و نہم ماہ صفر چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعت سورۂ اخلاص پانزدہ بار بخواند عمرش دراز گردد

۲۶۱ جوہر در آخرین چہار شنبہ ماہ صفر قبل طلوع آفتاب غسل کند و بعد طلوع دو رکعت بگزارد و در اول قل اللھم تا بغیر حساب و در دوم قل ادعوا اللہ او ادعوا الرحمن تا آخر سورہ و بعد سلام درود بخواند و بعد این دعا اللھم اصرف عنی شر ہذا الیوم و اعصمنی من شومہ و جنبنی عما اخاف فیہ من نحوساتہ و کرباتہ بفضلک یا دافع الشرور و یا مالک النشور یا ارحم الراحمین

۲۶۲ جوہر روز آخرین چہار شنبہ وقت چاشت چہار رکعت بگزارد و ہم دران روز سورۂ الم نشرح و سورۂ والتین و سورۃ النصر و سورۂ اخلاص ہفتاد ہفتاد بار بخواند جناب خداوند تعالیٰ

اور اصاحب دولت کند۔

۲۶۳ جوہر روز آخرین چہار شنبہ چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعتے ہفدہ بار سورۃ الکوثر و پنج بار سورۂ اخلاص بخواند و بعد از سلام این دعا بخواند اللھم یا شدید القویٰ و یا شدید المحال و یا عزیز ذللت بعزتک جمیع خلقک یا محسن یا مجمل یا مفضل یا منعم یا مکرم یا لا الہ الا انت یا ارحم الراحمین جناب خداوند تعالےٰ اورا از بلاہا تا سال دیگر نگاہدارد۔

۲۶۴ جوہر در سیر الاولیا مذکور ست کہ حضرت سلطان المشایخ قدسنا اللہ تعالےٰ بسرہ العزیز میفرمودند کہ روز چہار شنبہ آخرین ماہ صفر قوی بابرکت ست ہر کہ ہست درین روز آنچہ مے تواند اطعام می کند و چیزے از خود جدا می کند و بفقر امیدہد

طعام دادن ۱۲

۲۶۵ جوہر ہر کہ در اول شب ماہ صفر و شب پانزدہم و شب بست و نہم این دعا بخواند از بلاہا محفوظ ماند اللھم احرص بنفسک عینی و اہلی و مالی و دینی و دنیائی التی ابتلیتنی بصحبتہا بحق الابرار و الاخیار اللھم یا شدید القوی و یا شدید المحال و یا عزیز ذللت بعزتک جمیع خلقک یا محسن یا مجمل یا مفضل یا منعم یا مکرم یا لا الہ الا انت یا ارحم الراحمین

۲۶۶ جوہر بدانکہ در ماہ صفر بسیار بلا نازل میشود پس باید کہ صدقہ ہا دہد۔

۲۶۷ جوہر روز چہار شنبہ آخرین ماہ صفر این ہفت سلام بنویسد و بآب بشوید و بنوشد از بلاہا محفوظ ماند سلام قولاً من رب الرحیم سلام علی نوح فی العالمین سلام علےٰ ابراہیم سلام علی موسیٰ و ہارون سلام علی آل یٰسین سلام علیکم طبتم فادخلوہا خالدین سلام ہی حتیٰ مطلع الفجر

۲۶۸ ربیع الاول
جوہر ہر کہ اول شب و اول روز ربیع الاول چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۂ اخلاص ہفت بار بخواند فائدہ بسیار ست

۲۶۹ جوہر ہر کہ پنجم و شانزدہم و بست و ششم ربیع الاول روزہ دارد ثواب بسیار ست و ہر کہ دوازدہم این ماہ روزہ دارد ثواب ہزار سالہ عبادت یابد و در ماہ ربیع الاول صحابہ بست رکعت بہ ہدیہ جناب سرور عالم صلے اللہ تعالےٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم خواندہ اند و در ہر رکعتی بعد فاتحہ سورۂ اخلاص بست و یکبار بعد از ان صد بار درود و دہ بار سورۂ یٰس بخواند و ثواب آن حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالےٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم بفرستد

جوہر ہر کہ روز اول ربیع الآخر و شب پانزدہم و بست و نہم این ماہ چہار رکعت بگزارد و در ہر ۲۷۰
رکعت بعد فاتحہ سورۂ اخلاص پنج بار بخواند نوشتہ شود براے او ہزار نیکی و محو شود ہزار بدی
و پیدا شود بعدد ہر رکعت حور۔

جوہر ہر کہ در اول شب و اول روز ربیع الآخر چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعتے بعد ۲۷۱
فاتحہ سورۂ اخلاص یگان بار بخواند ثواب بسیار ست و اگر پنج بار سورۂ اخلاص بخواند
ہشتاد نیکی زیادہ کنند و ہشتاد بدی محو نمایند و ہر کہ روزہ دارد دہم و بستم و بست و ششم
این ماہ ثواب بسیار ست۔

جوہر ہر کہ در شب اول و روز اول جمادی الاولےٰ چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد ۲۷۲
فاتحہ یازدہ بار سورۂ اخلاص بخواند جناب خداوند تعالےٰ گناہ نود ہزار سال بہ بخشد و براے
او عبادت نود سال نوشتہ شود۔

جوہر ہر کہ در دوم و دوازدہم و بست و یکم جمادی الاولےٰ روزہ دارد و ثواب بسیار ست۔ ۲۷۳
جوہر ہر کہ در شب اول و اول روز جمادی الاخری چہار رکعت بگزارد و در ہر رکعت ۲۷۴
سیزدہ بار سورۂ اخلاص بخواند براے او نیکی صد ہزار سال نوشتہ شود و محو کردہ شود بدی
صد ہزار سال۔

جوہر در شب اول ماہ رجب دہ رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد فاتحہ آیۃ الکرسی ۲۷۵
سہ بار و سورۂ اخلاص ہفت بار و بعد سلام سورۂ فاتحہ و آیۃ الکرسی و سورۂ اخلاص و
سبحان اللہ العظیم و استغفار و درود دہ دہ بار جناب خداوند تعالےٰ او را بہ بخشد و بعدد ہر
موے بدن او ہزار ہزار نیکی بنویسد و ہزار ہزار بدی از و محو کند و براے او ہزار خانہ در
بہشت بنا فرماید۔

جوہر ہر کہ غسل کند در اول ماہ رجب و در میان و آخر آن بیرون آید گویا کہ دران روز پیدا ۲۷۶
شدہ پس در اول بعد بلند شدن آفتاب غسل کند و در میان بعد دوپہر و در آخر بعد ظہر و بعد غسل
اول دہ رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۃ الکافرون یکبار و سورۂ اخلاص سہ بار
بخواند و بعد سلام این دعا بخواند اللھم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا رادّ لما
قضیت ولا ینفع ذا الجد منک الجد ثواب عظیم یابد

جوہر در ماہ رجب و شعبان و رمضان تا روز عید الفطر بخواند سورۂ فاتحہ و آیۃ الکرسی ۲۷۷

وسورۃ الکافرون وسورۂ اخلاص وسورۃ الفلق وسورۃ الناس وسبحان اللہ وبحمدہ
تا عظیم و درود و اللہم اغفرلی ولوالدی تا اموات

جوہر ہر شب رجب سورۂ اخلاص وسورۂ فاتحہ وسورۃ الفلق وسورۃ الناس ۲۷۸
یکبار بخواند جناب خداوند تعالی بر وی سکرات موت آسان کند ونجات دہد از عذاب قبر و ہر کہ ہر
جمعہ از ماہ رجب سورۂ اخلاص صد بار بخواند نوری باشد او را در روز قیامت کہ در روشنی
آن در بہشت آید۔

جوہر در ماہ رجب استغفار بسیار گوید و فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ ۲۷۹
واصحابہ وسلم ہر کہ در ماہ رجب استغفار گوید صد بار حضرت خداوند تعالی محو فرماید از وی بدی و نویسد
برای او ہزار نیکی و در سہ روز آخر این ماہ نیز استغفار بگوید۔

جوہر در کلام قدسی ست کہ ہر کہ در ماہ رجب ہزار بار بگوید استغفر اللہ ذا الجلال والاکرام ۲۸۰
من جمیع الذنوب والآثام جناب خداوند تعالی او را بخشد

جوہر ہر روز بخواند در ماہ رجب صد بار استغفر اللہ من کل ذنب کلہا سرہا وجہرہا صغیرہا ۲۸۱
وکبیرہا وظاہرہا وباطنہا قدیمہا وجدیدہا اولہا وآخرہا واتوب الیہ اللہم
اغفرلی برحمتک

جوہر صلوۃ لیلۃ الرغائب دوازدہ رکعت ست بہ شش سلام در ہر رکعت بعد فاتحہ ۲۸۲
سورۃ القدر سہ بار وسورۂ اخلاص دوازدہ بار بخواند و بعد از فراغ ہفتاد بار بگوید اللہم
صل علی محمد ن النبی الامی وعلی آلہ واصحابہ وسلم بعدہ سر بسجدہ نہد و در ان ہفتاد بار بگوید
سبوح قدوس ربنا ورب الملائکۃ والروح بعدہ بنشیند و ہفتاد بار بگوید رب اغفر و
ارحم وتجاوز عما تعلم فانک انت العلی العظیم و باز بعدہ سجدہ کند و ہفتاد بار بگوید سبوح
قدوس تا آخر و ہم در سجدہ حاجت خواہد جناب خداوند تعالی ہمہ گناہان او بہ بخشد و حاجتش
بر آرد و این نماز را در اول شب جمعہ ماہ رجب بعد از نماز شام می گزارند و بجماعت نیز
آمدہ و بعضی می فرمایند کہ اول پنجشنبہ کہ درین ماہ آید روزہ دارد و بعد از سنت نماز مغرب
شش رکعت بسہ سلام او این گزارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ سورۂ اخلاص سہ بار
بخواند بعد از ان نماز لیلۃ الرغائب بگزارد و رغائب عطاہای کثیر و چیزہای مرغوب
جمع رغیبہ است و اہل اللہ را درین شب از حق تعالی عطاہاست و در فوائد الفواد مذکورست

کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالی بسرہ المبارک بر لفظ مبارک راندند نمازی کہ در لیلۃ الرغائب آمدہ ہر کہ آنرا بگزارد او دران سال نمیرد

۲۸۳ جوہر در لیلۃ الاستفتاح یعنی شب پانزدہم رجب دہ رکعت بگزارد و در ہر رکعت سہ بار آیۃ الکرسی و پانزدہ بار سورۂ اخلاص بخواند ثواب عظیم یابد ـــ

۲۸۴ جوہر در یوم الاستفتاح یعنی پانزدہم رجب پنجاہ رکعت بگزارد و نیز و یک بلند شدن آفتاب و در ہر رکعت سورۂ اخلاص و سورۃ الفلق و سورۃ الناس یک بار بخواند ثواب عظیم یابد

۲۸۵ جوہر در شب معراج دوازدہ رکعت بیک سلام و شش قعدہ بگزارد و بعد سلام سبحان اللہ والحمد للہ تا آخر و استغفار و درود یک صد بار بخواند دعا کند حاجتش بر آید و شب معراج نزد اکثر شب بست و ہفتم رجب ست و نزد بعضے شب ہفدہم رمضان المبارک وہم دران شب سورۂ معراج بخواند ثواب عظیم یابد۔

۲۸۶ جوہر شب بست و ہفتم رجب شش رکعت بگزارد و در ہر رکعتے بعد فاتحہ سورۂ اخلاص ہفت بار بخواند و بعد از سلام حاجت خواہد یابد و از روے ثواب چنین باشد کہ بست حج گزاردہ باشد سی بردہ آزاد کردہ دکوہ زر صدقہ دادہ و روز قیامت از جملہ رستگاران باشد و این شب رحمت ہست ہر کہ این شب را زندہ دارد و از رحمت و نعمت جناب خداوند تعالے با نصیب باشد ہفتاد ہزار فرشتہ مقرب از آسمان با طبق ہاے نور درین شب فرود آیند و در خانہا روند کسانی کہ امشب زندہ دارند و از معاصی دور طبق ہای نور را بر سر ایشان اثیار کنند۔

۲۸۷ شعبان جوہر شب اول شعبان دوازدہ رکعت بگزارد و در ہر رکعت سورۂ اخلاص پانزدہ بار بخواند ثواب بسیارست

۲۸۸ جوہر چہاردہم شعبان بست رکعت بگزارد و در ہر رکعت آیۃ الکرسی و سورۃ الکافرون یکبار و سورۂ اخلاص ۵ بار و بعد از سلام کلمہ تمجید و درود صد بار بخواند ثواب بسیارست۔

۲۸۹ جوہر در شب برات صد رکعت بگزارد و در ہر رکعت سورۂ اخلاص دہ بار ایضاً سی رکعت بگزارد و در ہر رکعت سورۃ القدر یکبار و سورۂ اخلاص سہ بار و از سلام کلمہ تمجید و درود صد بار بخواند بعدہ سہ بار آیۃ الکرسی خواندہ دعا کند حاجتش بر آید۔

۲۹۰ جوہر در سنت نماز بامداد سورۂ الم نشرح و سورۃ الفیل بخوانند و این برائے دفع بواسیر و دامیل نیز آمده و در چہار سنت نماز پیشین از کافرون تا اخلاص و در دو آیۃ الکرسی تا خالدون و آمن الرسول و در سنت نماز دیگر از سورۃ الزلزال تا سورہ تکاثر یا در اوئے سورۂ والعصر چہار بار پس سہ بار پس دو بار پس یک بار و در سنت نماز شام سورۃ الکافرون و سورۂ اخلاص و در سنت بعد از فرض نماز خفتن آیۃ الکرسی تا خالدون و آمن الرسول و اگر چہار رکعت بخوانند آیۃ الکرسی و آمن الرسول و شہد اللہ و قل اللہم تا بغیر حساب و در چہار سنت چہار گانی اول نیز ہمین قرأت ست و در نماز وتر سورۃ الاعلی یا سورۃ القدر

و کافرون و اخلاص

۲۹۱ جوہر چہار آیۃ ست و در ہر آیتے دہ قاف ست و آنرا آیات حرب گویند و خاصیت آن ظفر و نصرت ست بر اعدا و القائے رعب در قلوب ایشان چون خوانده شود بر روئے دشمن او مغلوب و مقہور گردد و کفایت کند شر ہر ظالم را اول در سورۂ بقر الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل الخ دوم در سورۂ آل عمران لقد سمع اللہ قول الذین قالوا ان اللہ الخ سوم در سورۃ النساء الم ترالے الذین قیل لہم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوۃ و آتوا الزکوۃ الخ چہارم در سورۂ مائدہ واتل علیہم نباء ابنیٔ آدم بالحق ۵ اذ قربا قربانا الخ ہر کہ این آیات را بنویسد و در سر و دستار نہد و نزد پادشاہ غیور و حاکم مغرور رود و یا با خصم قوی ملاقات کند ہیبت وے در دل ایشان استیلا یابد و دشمن زبون شود و چون بر علم لشکر نویسد در ہر سپاہ کہ آن علم را نصب کنند فتح و ظفر در ان جانب بود و بعضے می فرمایند کہ یک آیۂ دیگر باید افزود از سورۂ رعد قل من رب السموات والارض تا القہار و چون این آیات را بر علم نویسد باید کہ در تحت ہر قافے کہ در ضمن کلمات ست علیحدہ یک قاف نویسد و در تحت آن بر قسم ہندسی عدد صد نیز رقم زنند زیرا کہ این حرف و ارقام در حصول مقصود

و مرام دخل تمام دارد

۲۹۲ جوہر سورۂ طہ برائے نصرت بر اعدا السبت و یکبار بخوانند۔

۲۹۳ جوہر ہر کہ سورۂ محمد یا سورۂ فتح در وقت مصاف چہل و یکبار بخواند منصور و مظفر گردد

۲۹۴ جوہر اگر برائے فتح و نصرت یازدہ بار سورۂ یٰس بخواند مراد حاصل شود و بعضے

بست و یکبار می فرمایند

۲۹۵ جوہر چون کسے سورۂ فیل درمیان ہر دو صف لشکر چند بار بخواند خوف بر لشکر مخالف غلبہ کند پشت دہند و روے بہزیمت آرند و اگر وقت تقابل و تعارض دشمن بخواند دشمن مغلوب و مقہور وے شود۔

۲۹۶ جوہر قبضہ خاک از میان میدان محاربہ بگیرد و بخواند بر وے سیہزم الجمع و یولون الدبر ؁ بل الساعۃ موعدہم والساعۃ ادھیٰ و امر ٥ از سورۂ قمر و آن مشت خاک را بطرف دشمنان بریزد و اگر دران محل باد بطرف دشمن رود بغایت مناسب و در حین خاک پاشیدن بجانب دشمن بگوید شاہت الوجوہ آن لشکر بشکند و رعبے بر ایشان گماشتہ شود ہمہ فرار نمایند۔

۲۹۷ جوہر سورۃ النصر براے نصرت بر اعدا شب دوازدہم ماہ رجب ہفتاد و یکبار بخواند بعدہ سجدہ کند دران بست و پنج بار یا فتاح گوید۔

۲۹۸ جوہر اگر در معرکہ جنگ حاضر شود بخواند سورۃ الزلزال را و دو دست خود بر زمین زند و خاک بجانب خصم بیندازد و سر خود را از دست خود مسح کند پس بخواند فاضرب لہم طریقاً فی البحر یبساً لا تخف درکاً ولا تخشی ٥ وجعلنا من بین ایدیہم سدا و من خلفہم سدا فاغشینٰہم فہم لا یبصرون ٥ غالب آید بر دشمن و فیروزی نصیب او شود و این از اسرار است۔

۲۹۹ جوہر سورۃ الفتح براے نصرت بر اعدا و کفایت مہمات تا شش روز بخواند روز اول شش بار و باقی ایام ہفت بار و شروع از شنبہ کند و ہر روز روزہ دارد و ہر روز بعد اتمام درود ہفتاد بار درود بخواند و سورۃ النصر و سورۃ الاخلاص و معوذتین ہر یک سہ بار و سورۂ قریش ہفت بار و آیۃ الکرسی یک بار و وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارہم لما سمعوا الذکر و یقولون انہ لمجنون ٥ وما ہو الا ذکر للعلمین ٥ از سورۂ ن یکبار

۳۰۰ جوہر لن یضروکم الا اذی ط تا یعتدون از سورۂ آل عمران بر شمشیر نقش کند یا بر سنان نیزہ یا بر مغفر در روز دوشنبہ و نزد بعضے در ساعت ہفتم از روز یکشنبہ و نقاش بوقت نقش کردن صائم باشد و طاہر البدن و نظیف اللباس پس ہر کہ با آن آلہ روے بحرب دشمن آرد غالب گردد و شکست و ہزیمت بر خصم افتد

۳۰۱ جوہر ہر کہ بہ نیت ہلاک دشمن سہ شب ہر شب ہزار بار القابض بخواند آن دشمن ہلاک شود یا ازان موضع آوارہ گردد۔

۳۰۲ جوہر معوذتین برای دفع حاسدان وظالمان بعد نماز دیگر سہ بار مواظبت نماید۔

۳۰۳ جوہر ہر کہ بروی دشمن بخواند یا سبوح یا قدوس یا غفور یا ودود دشمن مقہور شود۔

۳۰۴ جوہر سورۃ الہمزہ بجہت دفع بدگویان وحاسدان ہفتاد بار بخواند۔

۳۰۵ جوہر سورۂ والطور بجہت پناہ یافتن از دشمن بر شبہای جمعہ سہ بار بخواند۔

۳۰۶ جوہر ا ب ت ث ط ظ ف ک ل لا ی این صور پانزدہ گانہ را خواص عجیبہ است وبعضے ازان اینست کہ اگر کسے را در عضوے از اعضا دردے پیدا شود مثل رمد وصداع ووجع صدر وبطن وظہر وید ورجل وغیرہ آن از اوجاع ظاہری وباطنی باید کہ حرف اول را از اسم عربی آن بگیرد ودر میان این حروف پانزدہ گانہ درج کند مثلاً رمد است ودر عین دست ظاہر شد باید کہ حرف اول وی را کہ ر است با حروف مذکورہ بیامیزد بدینوجہ ا ع ب ع ت ع ث ع ط ع ظ ع ف ع ک ع ل ع لا ع ی ع وبعد ازان امتزاج مجموع حروف را ترکیب کند بدینوجہ اعبع تعثع طعظع فعکع لعلاعیع انگاہ این نوشتہ را صاحب رمد بیاویزد اگر فائدہ ظاہر شود فبہا والاحرف دوم عین را کہ ی است بر ہمین اسلوب کہ مذکور شد با حروف پانزدہ گانہ در ذیل معمول بیامیزد وصاحب رمد بجمل آن قیام نماید واگر باآن نیز نشود حرف سوم عین را کہ ن است بہمان نوع امتزاج دہد وترکیب کردہ در ذیل این دو نوشتہ رقم زند وباخود نگاہدارد رمد زائل شود ودر سائر امراض واعراض کہ بر بدن وارد شود عمل برین موجب است ودر تحصیل بسیاری از مطالب ومقاصد این اعمال را می توان کرد مثلاً در اعمال محبت اسم طالب ومطلوب را بہمان کیفیت امتزاج دادہ ترکیب نماید بساعت سعد وباخود نگاہدارد یا در موضعے پاکیزہ محفوظ کند ودر اعمال عداوت بملاحظہ ساعات نحس کردہ ترکیب کند بنام دشمن ودر موضع تاریک یا در قبر قدیم دفن کند تا مقصود حاصل شود۔

۳۰۷ جوہر ہر کرا در عضوے از اعضا مرضے عارض شود مثل رمد یا صداع یا غیرہ آن باید کہ حروف اسم عربی آن عضو بگیرد وما بین الف وہا کہ حروف اول وآخر اسم مبارک اللہ است رقم زند مثلاً برائے دفع رمد بگیرد وحروف عین را در میان الف وہا بطریق اتصال یا انفصال رقم زند اول برین وجہ اعہ ایہ انہ دوم برین وجہ اع ھ ای ھ ان ھ

پس نوشته را بیاویزد چنانکه نزدیک بآن عضو بود مرض وے زود زائل شود و طریق دیگر در استخراج آن حروف اینست که حرفی را از حروف آن عضو بعد از الف دو بار قسم زند بطریق اتصال یا انفصال اول برین وجه

اصع اصی اصن دوم برین وجه اعع اعی اعن -

جوہر بر لوح طاہر ریگ طاہر انداز و چوبے در دست گیرد و بنویسد ابجد ہوز حطی و چوب ۳۰۸
بر حرف اول نہد و سخت گیرد و یک بار فاتحه خواند و صاحب درد انگشت بر جاے درد دارد پس بپرسد
که شفا یافتی در درد خود اگر یافت فهو المراد والا نقل کند چوب را بجانب حروف ثانی و بخواند فاتحه
دو بار و سوال کند که شفا حاصل شد اگر حاصل شد فهو المراد والا نقل کند بحرف ثالث
و فاتحه سه بار خواند و سوال کند همین طور و این مجرب ست براے درد دندان و ریاح
و غیر ذلک -

جوہر که بمشک و زعفران و گلاب کتابت کند این حروف را در روز شنبه که معروف ست ۳۰۹
بسبت النور و آن شنبه بود که یکے از ایام بیض افتد که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه است بر ظرف
چینی یا زجاجی پس محو کند و بیاشامد و قدرے از ان در چشم کشد در آن سال از رمد ایمن بود و آن

حروف اینست الم المص المر کهیعص طه طسم طس یس ص حم عسق ق ن

جوہر چهل و یکبار سوره فاتحه بر درد چشم بخواند شفا یابد - ۳۱۰

جوہر الشکوه هر کرا تاریکی چشم بود چهل و یکبار بر آب خوانده بدمد و بخورد و بر چشم مالد شفا یابد ۳۱۱
نزد بعضے بر کف دست خود بدمد و بست در آب نهد و بر چشم بمالد -

جوہر براے روشنی چشم و دفع درد الله لا اله الا ہو الحی القیوم بگوید و بر ناخن انگشت ۳۱۲
بدمد و بر چشمها بمالد باز گوید الم الله لا اله الا ہو الحی القیوم و همچنان کند و باز گوید و عنت الوجوه

للحی القیوم و همچنان کند

جوہر بعد از نماز عشا دو رکعت براے روشنائی چشم بگزارد و در هر رکعتے سوره الکوثر پنج بار ۳۱۳
بخواند و بعد سلام سه بار گوید اللهم متعنی بسمعی و بصری و اجعلهما الوارث منی و بعضے بعد از
نماز شام این نماز کنند و در هر بار که دعا خوانند بر انگشت نر بدمند و بر چشم فرود آرند -

جوہر کهیعص حم عسق سه بار گوید ده حروف ست هر حرفے گوید و عقد بند و بعد در ۳۱۴
چشم فرود آرد صحت یابد

جوہر سوره والعصر بجهت دفع درد چشم هفتاد بار بخواند - ۳۱۵

۳۱۶ جوہر چون چشم بہ پردازد آیۃ قرآن مجید بخواند۔

۳۱۷ جوہر ہر کہ سورۂ اخلاص بخواند و بر چشم بدمد شفا یابد۔

۳۱۸ جوہر اللہ نور السموات والارض ۃ مثل نورہ کمشکوۃ فیہا مصباح ۃ المصباح فی زجاجۃ ۃ الزجاجۃ کانہا کوکب دری یوقد من شجرۃ مبارکۃ زیتونۃ لا شرقیۃ و لا غربیۃ یکاد زیتہا یضیئ ولو لم تمسسہ نار ۃ نور علی نور ۃ یہدی اللہ لنورہ من یشاء ۃ ویضرب اللہ الامثال للناس ۃ واللہ بکل شیئ علیم ۃ ہر روز بامداد پنج بار بخواند و بر چشم بدمد ہر زحمتے کہ در چشم باشد دفع گردد

۳۱۹ جوہر فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید ہ ہر روز بر ہر دو ظفر ابہام ہفت بار بخواند و ہر بار ور دو دعبارہ تفل کند بر ہر دو ابہام و مسح کند با ہر دو ابہام ہر دو چشم را ہر دو چشم او از آفات محفوظ ماند

۳۲۰ جوہر ان اللہ یمسک السموات والارض ان تزولا ج ولئن زالتا ان امسکہما من احد من بعدہ ۃ انہ کان حلیما غفورا ۃ از سورۂ فاطر اگر در چشم سرخ باد یا ناخنہ یا روشنائی کم باشد این آیۃ را بخواند و بر دست بدمد و بر روے فرود آرد و بر آب تازہ بدمد و بخورد و بدان چشم بشوید کہ قطرہ بر زمین نیفتد

۳۲۱ جوہر از اکثر مشائخ منقول ست کہ در دعوت سورہ و آیات قرآن مجید جہت نیست و اداء نصاب و زکوۃ وغیرہ نیز نیست

۳۲۲ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم یا دلیل المتحیرین و یا غیاث المستغیثین و یا مجیب الدعوات المضطرین و یا الہ العلمین و یا خیر الناصرین بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین ہر کہ این دعا بخواند دیو و پری او را ایذا نہ رسانند۔

۳۲۳ جوہر چون سفر کنی سہ بار سورۂ فاتحہ بخوانی و آیۃ الکرسی و سورۂ اخلاص باوے ضم کنی محفوظ باشی۔

۳۲۴ جوہر سورۃ النباء را مداومت نماید از راہزنان و دزدان در امان خداوند تعالی باشد۔

۳۲۵ جوہر سورۃ الغاشیۃ بجہت سلامتی در سفر سہ بار بخواند۔

۳۲۶ جوہر اگر مسافر سورۂ والطور بخواند از ہمہ بدیہاے راہ امین گردد۔

۳۲۷ جوہر طبرانی و ابن عساکر روایت کردہ اند کہ حضرت سید عالم صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ و
اصحابہ وسلم فرمودند چون بہ بینید شما آتش راکہ در گرفتہ است تکبیر بر آرید زیراکہ تکبیر می میراند
آنرا و این عمل از مجربات صحیحہ است

۳۲۸ جوہر ہرکہ سورۃ المعارج یا سورۂ نوح یا سورۃ الطارق وقت خواب بخواند
یا کلمۂ تمجید سہ بار بر سینہ بدمد از احتلام امین بود

۳۲۹ جوہر براے جدائی درمیان دو کس نان ماش را بروغن چرب نمودہ و بالائیش چہل و یکبار
سورۂ مزمل خواندہ پیش سگ سیاہ بدارد

۳۳۰ جوہر بر یکطرف پارچہ کاغذ بنویسد بسم اللہ الرحمٰن الرحیم خیرا من اللہ العزیز الحکیم
ونام خود و نام مادر خود بنویسد و طرف دوم ہمون پارچہ افعل بنویسد و در پارچہ کاغذ دوم نیز آیۃ مذکور
ونام خود و نام مادر خود بنویسد و طرف دوم ان لاتفعل بنویسد انگاہ دو رکعت نماز گزارد و زیر
مصلا ہر دو پارچہ مذکور نہد و بعد سلام ہفتاد بار در سجدہ بخواند اللہم اجعلنی خیرا فی جمیع اموری
کلہا خیرا فی عاقبتی برحمتک یا ارحم الراحمین بعدہ سر از سجدہ بردارد و از گل پاک دو غلولہ
سازد و ہر دو پارچۂ مذکور را درمیان آن ہر دو غلولہ نہادہ در کاسہ آب اندازد و کلمۂ طیبہ
مے خواندہ باشد یک پارچہ کاغذ از غلولہ جدا شدہ برروی آب آید اگر دران افعل نوشتہ باشد
کارکند و اگر لاتفعل نوشتہ باشد نکند و درین میان باکسی سخن نگوید این استخارہ از مجربات
صحیحہ است۔

۳۳۱ جوہر سورۂ تبت براے دفع رہزنان و دزدان و چشم بندی عکاسان ہفت بار بے تسمیہ
خواندہ جانب ایشان بدمد مقہور گردند

۳۳۲ جوہر چون شیر را بیند تکبیر گوید محفوظ ماند۔

۳۳۳ جوہر یا دائم بلا فناء و یا قائم بلا زوال و یا مشیر بلا وزیر نوشتہ با خود دارد
شیر اور از یان نرساند و براے دفع دشمنان ہمیشہ بخواند

۳۳۴ جوہر سورۂ فیل چند بار بخواند از بادہای عنیف[درشت ۱۲] و ریاح عاصفہ[باد سخت ۱۲] تسکین گردد۔

۳۳۵ جوہر وقالوا الحمد للہ الذی اذہب عنا الحزن ط ان ربنا لغفور شکور ہ لا
ہرکہ این آیۃ بسیار خواند ہر غم کہ داشتہ باشد زائل گردد و ہر کس کہ او را بیند دوست دارد

٣٣٦ جوہر اجماع طائفہ از مشائخ ست کہ ہر کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم شش صد و بست و پنج بار نویسد
و با خود دارد در چشم عالمیان بہیبت نماید و احدی بر و دست تصرف نیابد

٣٣٧ جوہر سَرَائِیولِرَ زَعِیْ جَوْسَاً مَنُوْعَاً عَالِماً طَیُوْسُوْنَاً سَلَیْخاً مَلَیْخاً مَلَقُوماً یا قیوماً بحق
کٓہٰیٰعٓصٓ و بحق حٰمٓ عٓسٓقٓ و بحق لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ این دہ اسم را برائے دفع شر جن و
انس و بلیات و آفات خوانند و نیز برائے اخراج جنے کہ در خانہ و منزلے استکانت گزیدہ باشد
دہ بار بخوانند و در ہر جہت دم کنند و مر این اسمار ادر دفع رجعت اثر عظیم ست بر آب
دم کنند و بخورانند۔

٣٣٨ جوہر ہر کہ چہاردہ حروف نورانی را کتابت کردہ درمیان رخت نہد محفوظ ماند از ہر آفت
و حروف اینست ال م ص ر ک ہ ی ع ط س ح ق ن

٣٣٩ جوہر ہر کہ خواہد کہ خزینہ نہد و آن از آفتے محفوظ بود از ابتدار تدفین تا وقت فراغت
سورۂ والعصر لاینقطع بخواند۔

٣٤٠ جوہر ہر کہ سورۃ الجن را بر مجزون خواند از ہر حادثے محفوظ ماند۔

٣٤١ جوہر چون بکشتی نشیند اول سورۃ الفتح بخواند از غرق شدن کشتی ایمن باشد و
خواندن سورۂ یٰس نیز ہمین خاصیت دارد۔

٣٤٢ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم فاللہ خیر حافظا وہو ارحم الراحمین فتبارک اللہ
احسن الخالقین استودع اللہ دینک و مالک و زوجک بر ریگ دریا بخواند و آنرا
گرد خود انداز د ہمہ پشہ و غسق از ان موضع بروند۔

٣٤٣ جوہر ہر کہ آیۃ الکرسی در سفال آب نارسیدہ نویسد و در انبار غلہ نہد کرم در ان
غلہ نیفتد و برکت پیدا شود۔

٣٤٤ جوہر آیات حفظ برائے حفظ ہر چیز نافع ست ولا یؤدہ حفظہما وہو العلی العظیم ٥
اللہ خیر حافظا وہو ارحم الراحمین وحفظا من کل شیطان مارد وحفظا ذلک
تقدیر العزیز العلیم وحفظنا ہا من کل شیطان رجیم ان کل نفس لما علیہا حافظ
بل ہو قرآن مجید فی لوح محفوظ ویرسل علیکم حفظۃ ان ربی علی کل شیئ حفیظ لہ
معقبات من بین یدیہ ومن خلفہ یحفظونہ من امر اللہ انا نحن نزلنا الذکر
وانا لہ لحافظون وکنا لہم حافظین وربک علی کل شیئ حفیظ اللہ حفیظ علیہم

وما انت علیہم بوکیل وعندنا کتاب حفیظ لکل اواب حفیظ وان علیکم لحافظین۔ مربع

٣٢٥ جوہر بسم اللہ الرحمٰن الرحیم ہو الاول والآخر والظاہر والباطن وہو بکل شئی علیم ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم لاحول ولاقوۃ الا باللہ العلی العظیم اللہم اسئلک بان لک الحمد لا الہ الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السمٰوات والارض یا ذا الطول یا ذا الجلال والاکرام اللہم انی اشہد انک اللہ الواحد الاحد الصمد الفرد الوتر الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد یا قدیم الاحسان یا دائم المعروف یا نور السمٰوات والارض ونور الانوار کلہا یا رب الارباب یا الہنا والہ کل شئی الہاً واحداً لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ربنا ربنا ربنا ربنا ربنا ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ وفی الآخرۃ حسنۃ وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب واغفر لنا مغفرۃ من عندک وارحمنا انک انت الغفار واغوثاہ برحمتک استغیث یا مغیث اغثنی بحق الٓمٓ الٓمٓصٓ الٓرٰ الٓمٓرٰ کٓہٰیٰعٓصٓ طٰہٰ طٰسٓمٓ طٰسٓ یٰسٓ صٓ حٰمٓ حٰمٓعٓسٓقٓ قٓ نٓ یا رفیع الدرجات یا مجیب الدعوات یا سمیع الدعاء یا سریع الحساب یا خیر الوارثین یا ارحم الراحمین یا قریب یا لطیف انت حسبی ونعم الوکیل ہر کہ این دعاء العبد د کلمات وی کہ صد و ہشتاد ست بخواند مقصود بہ وجہ احسن میسر شود علماء دین مے فرمایند کہ این مستجمع جمیع اسماست و فوائد و منافع این دعاء زیادہ از انست کہ در حیز تحریر و حیطہ تقریر گنجد لاجرم تفصیل آن اقدام نمیرود و ہر کہ این دعاء را با وجود قرائت کمل آن قیام نماید با طہارت در حصول نتیجہ ابلغ وا دخل باشد و این دعاء را در انجاح مرامات واجابت دعوات مدخل تمام ست

٣٢٦ جوہر ہر کہ ترسان بود از مہری و در ان حال بگوید کٓہٰیٰعٓصٓ حٰمٓعٓسٓقٓ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ العَلِیِّ العَظِیْمِ از الخیہ می ترسد ایمن شود و این معنی بکرات ومرات آزمودہ شدہ ومجرب وصحیح است۔

راہ وجاے گزشتن ومجاز آمدن سبب

٣٢٧ جوہر انی توکلت علی اللہ ربی وربکم ط ما من دابۃ الا ہو آخذ بناصیتہا ط ان ربی علیٰ صراط مستقیم ہ فان تولوا فقد ابلغتکم ما ارسلت بہ الیکم ط ویستخلف ربی قوماً غیرکم ج ولا تضرونہ شیأ ط ان ربی علیٰ کل شئی حفیظ ہ از سورۂ ہود ہر کہ ترسان باشد از چیزے کہ آدمی از ان مے ترسد باید کہ ہر صبح و شام و وقت خواب کردن و بیدار شدن مداومت نماید برین حضرت خداوند تعالےٰ از ہمہ آفات وے را نگاہدارد و چون

کسی برزیلنے رسد کہ ددان ودرندگان آنجا بسیار باشند بسیار خواند وہر کہ سفر دریا کند برین مداومت نماید از ہمہ اہوال ایمن گردد وبسلامت وعافیت باز آید

۳۴۸ جوہر سورۃ الفیل بجہت ہلاکی دشمن ہزار بار بخواند۔

۳۴۹ جوہر برای ہلاکی دشمن بر ہفت خشت خام بر ہر خشتے ہفت بار سورۂ کوثر بخواند و آن خشتہا را درچاہے اندازد کہ آنجا مدخل مردمان نباشد واین را مجرب بلاغایت گفتہ اند واگر این سورہ را پانزدہ بار برخاک خواندہ در خانۂ دشمن اندازد خراب گردد

۳۵۰ جوہر سورۂ انفطرت براے ہلاکی دشمن ہزار بار بخواند۔

۳۵۱ جوہر انّ اللہ لعن الکافرین واعدّلہم سعیراً خالدین فیہا ابداً لا یجدون ولیاً ولا نصیراً یوم تقلّب وجوہہم فی النار یقولون یالیتنا اطعنا اللہ واطعنا الرسولا قدرے آب از چاہ معطل بگیرد واین آیات را بر کاغذ نوشتہ از ان آب بشوید ودر منزل دشمن پاشد وشرط است درین کہ اول کسے را پیش او روانہ نماید وبگوید کہ باز گردد ازین شر وفساد والا ببلای عظیم متوجہ تو خواہد شد وسہ بار باین عمل کند اگر باز ایستد وتوبہ کند فبہا والا این عمل کند۔

۳۵۲ جوہر براے مقہوری اعدا روز یکشنبہ ودوشنبہ وسہ شنبہ روزہ دارد وبمردم اختلاط کم کند وہر شب سی عدد وسی بار سورۃ التکاثر بخواند

۳۵۳ جوہر سورۂ قریش بجہت ہلاکی دشمن تا نود ونہ روز ہر روز نود ونہ بار بخواند ونیز بہ نیت دفع شر اعدا ہر روز بعد نماز فجر یازدہ بار ویا یکصد ویکبار مع تسمیہ بخواند واول وآخر یازدہ بار درود

۳۵۴ جوہر سورۂ رعد براے دفع خصم ہفت بار بخواند۔

۳۵۵ جوہر ہر کہ سورۂ مجادلہ را بر مشت خاک خواندہ طرف دشمن اندازد مقہور گردد واز خواص این سورہ است کہ اگر کسے حق کسے را منکر شود مابین مدعی ومدعا علیہ مصحف نہد وسوگند بخورد کہ بحق آن کسے کہ این سورہ واین کتاب را فرو فرستادہ حق فلان در ذمہ من نیست اگر بدروغ سوگند خورد کور شود یا در ہمان روز ببلا وعقوبت گرفتار گردد مگر آنکہ اقرار نماید وتوبہ کند واین سورہ را بجہت دفع اعدا سہ بار بخواند

۳۵۶ جوہر سورۂ بروج براے دفع دشمنان بست ویکبار بخواند۔

۳۵۷ جوہر سورۃ الزلزال بجہت دفع دشمن چہل ویکبار بخواند یا ہزار بار یا چہل ویک ہزار بار۔

۳۵۸ جوہر سورۂ تغابن برای دفع حاسدان در روز جمعہ چہل ویکبار بخواند۔

۳۵۹ جوہر ہر کہ سورۃ النحل صد و ہشت بار بخواند دشمنان سرکش دوست و مطیع وے شوند دولت و
سعادت وی روز افزون شود۔

۳۶۰ جوہر اگر بر خاک گور کہنہ ہفت بار سورۂ مزمل خوانده در خانہ ظالم اندازد خانہ اش
ویران گردد۔

۳۶۱ جوہر سورۃ الطلاق برائے متفرق شدن دشمنان سہ بار خواند۔

۳۶۲ جوہر سورۂ تحریم برائے قادر شدن بر اعدا السبت و یکبار بخواند

۳۶۳ جوہر سورۂ فاتحہ شفای ہمہ دردہاست غیر موت ہر کہ بر سر بیمار باخلاص بخواند اگر در اجلش تاخیر بود شفا یابد

۳۶۴ جوہر مریض بر معوذتین مداومت نماید زود صحت یابد۔

۳۶۵ جوہر حضرت ام المومنین عائشہ رضی اللہ تعالےٰ عنہا میفرمایند کہ حضرت سید عالم صلی اللہ
تعالیٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم چون در تن مبارک خود رنجے میدیدند معوذتین میخواندند و بر کف دست خود
میدمیدند و بر اندام مبارک خود می مالیدند

۳۶۶ جوہر ہر کہ سورۂ والذاریات نزدیک بیمار بخواند صحت یابد و تلاوت سورۂ واقعہ
نزدیک بیمار نیز موجب راحت بیمار ست و قرائت سورۂ مجادلہ بر سر بیمار ہم سبب تسکین اوست

۳۶۷ جوہر سورۃ المنافقون بجہت شفاے مریض ہفت بار بخواند و سورۃ الغاشیہ بعد و مذکور
نیز ہمین خاصیت دارد۔

۳۶۸ جوہر مریض سورۃ الکافرون ہزار و یکبار بخواند صحت یابد۔

۳۶۹ جوہر اگر درد سر بود یا درد دندان یا درد اعضا دست بران موضع نہد و پنج بار یا ہفت بار
بگوید بسم اللہ الشافی ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم محمد رسول اللہ اسکن
باذن اللہ تعالےٰ ربی و ربک اللہ العزیز الحکیم

۳۷۰ جوہر بنویسد بر رخساری کہ جانب درد ست بسم اللہ الرحمٰن الرحیم قل ہو الذے
انشاکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدۃ ط قلیلا ما تشکرون ہ یا اگر خواہد بنویسد
ولہ ما سکن فے اللیل والنہار ط وہو السمیع العلیم و این مجرب ست ۔

۳۷۱ جوہر صاحب درد شدید روبروے عامل نشیند و از ہر دو دست جاے درد بگیرد و
عامل روبرو استاده سہ بار خواند بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ کا کوٹ الا اللہ کی کھائی
حضرت علی کی چوکی حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم کی دہائی

وازمنتهاے پنج نزانگشت دست چپ تاسرِ خنصر سه بار دم کند بعده دست راست راتا سرِ خود بهم داشته
همه انگشتان بر کف دست چپ بزور سه بار زند بعده مریض راگوید که سر را انگزارد بپرسد که شفا
یافتی اگر شفا یافت فهو المراد والا جائے که درد باشد باز از هردو دست بگیرد و عامل بان
همچنان کند۔

جوہر (شکل) درحلقهٔ اول میخ آهنی زند اگر درد دندان ساکن شود بهتر والا در حلقه دوم ۳۷۲
والا سوم وچهارم واین حلقه در کاغذ باشد

جوہر لو انزلنا هٰذا القرآن علی جبلٍ تا آخر سورة الحشر مسکن همه اوجاع وضربات ست ۳۷۳
هرکه با وضو وطهارت لباس بر عضو دردناک بخواند شفا یابد۔

جوہر ومالنا الا نتوکل علی الله وقد هدٰنا سبلنا ط ولنصبرن علٰی ما اذیتمونا ط ۳۷۴
وعلی الله فلیتوکل المتوکلون ٥ از سورهٔ ابراهیم بنویسد و بهر دو بازو در آویزد درد دستها
زائل گردد۔

جوہر وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو ط وان یمسسک بخیرٍ فهو علٰی ۳۷۵
کل شئی قدیر ٥ وهو القاهر فوق عباده ط وهو الحکیم الخبیر ٥ از سورهٔ انعام وقت سحر بر کاغذ بنویسد
وکسے که درد پهلو ودرد دست دارد به بندد شفا یابد واگر بر بالین غمزده که خفته باشد هفت بار بخواند
چون بیدار شود آن غم زائل شده باشد

جوہر سورة الحجرات بجهت دفع علتهاے شکم هفت بار بخواند۔ ۳۷۶
جوہر در گوش مصروع بخواند بسم الله الرحمٰن الرحیم المص طسم کهیعص یس والقرآن ۳۷۷
الحکیم حم عسق ن والقلم وما یسطرون از ان مرع اثری هرگز پیدا نشود

جوہر سورهٔ لقمان بجهت دفع درد دندان هفت بار بخواند۔ ۳۷۸
جوہر سورة التکاثر بجهت دفع درد شکم نوشته سه روز نهار بخورد و سورهٔ والعصر ۳۷۹
نیز همین حکم دارد۔

جوہر سورهٔ الم نشرح بر سینه ودل بخواند درد دفع شود۔ ۳۸۰
جوہر شب آدینه سه بار سورهٔ والطور بخواند از علت جذام امین گردد۔ ۳۸۱
جوہر صاحب درد اندام ده بار سورهٔ مزمل بر روغن تلخ دم کند و بر اندام بمالد شفا یابد۔ ۳۸۲
جوہر براے دفع نار وا الله الشافی الله الکافی الله المعافی نافع ست۔ ۳۸۳

۳۸۴ جوہر بر سر بالین صاحب غشی و بیہوشی یا سمیع یا البصیر بعدد مجمل یا مفصل بخوانند زود بہوش آید و نزد بعضے ہفصد بار بخوانند

۳۸۵ جوہر ہر کہ سورۃ الطارق بر کاغذ نوشتہ بندد یا بر غذا یا دوا خوانده بخوراند قے بند شود و این مجرب ست۔

۳۸۶ جوہر وقیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل بعدا للقوم الظلمین کسی کہ خون از بینی او بسیار رود بخوانند۔

۳۸۷ جوہر ملکا (قسمے ست از عدس ۱۲) مسور ہفت دانہ بگیرد و بر ہر دانہ سہ بار سورۃ الکافرون خوانده بدمد و در پارچہ بستہ بگلوے طفل بندد از آبلہ یعنے چیچک بروز نکند و اگر دستیاب نشود بر ہفت دانہ نخود سیاہ بدمد و در انہا سوراخ کرده و رشتہ دران انداختہ بگلوی طفل اندازد

۳۸۸ جوہر سورۃ الاعلی بجہت دفع سرخ باد و بادہاے مخالف بست و یکبار بخوانند۔

۳۸۹ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم یا فتاح یا فتاح یا فتاح یا وہاب یا وہاب یا وہاب یا کریم یا کریم یا کریم یا رحیم یا رحیم یا رحیم نوشتہ بر پیشانی صاحب درد نیم سر بندد صحت یابد۔

۳۹۰ جوہر واذ استسقی موسی لقومہ فقلنا اضرب بعصاک الحجر ط فانفجرت منہ اثنتا عشرۃ عینا ط بنویسد و محو کند و بنوشاند کمیز (بوکی ۱۲) بستہ بکشاید۔

۳۹۱ جوہر چون عطسہ آید فاتحہ بخواند و زبان را گرد دیگر دندانہا بگرداند و اگر ہمچنین کند تمام عمر درد دندانہا نباشد

۳۹۲ جوہر در گوشے کہ آواز آید سورۂ اعلیٰ بخوانند نیکو شود۔

۳۹۳ جوہر فلما جاء السحرۃ قال لہم موسیٰ القوا ما انتم ملقون ہ فلما القوا قال موسیٰ ما جئتم بہ السحر ط ان اللہ سیبطلہ ط ان اللہ لا یصلح عمل المفسدین ہ یک سبوے آب از چاہے کہ معطل باشد بروز جمعہ بگیرد و ہفت برگ از ہفت درخت کہ میوۂ آن خوردنی نباشد گرفتہ درین سبو انداختہ باہم مخلوط کند و این آیات را در طاس نوشتہ باین آب بشوید و مسحور را شب بکنار دریا آرد تا پاسے در آب دریا بنہد و این آب را بر سر او ریزد و این عمل بجہت ابطال سحر مجرب ست

۳۹۴ جوہر ہر کرا خوفے از دشمنان بود حسبنا اللہ ونعم الوکیل گوید از شر ایشان نجات یابد و در ادعیہ ماثورہ این کلمہ زیادہ آمده نعم المولی ونعم النصیر۔

۳۹۵ جوہر ہر کہ بوساوس وخواطر ردیہ مبتلا شود و دست خود را بر دل خود نہد و ہفت بار این اسما
بگوید سبحان الملک القدوس الخلاق الفعال و از عقب آن ہر بار این آیہ بخواند ان
یشأ یذہبکم ویأت بخلق جدید وما ذلک علی اللہ بعزیز حضرت حق تعالی دل
وے را از ہر وسوسہ پاک گرداند

۳۹۶ جوہر ہر کہ سورۂ الم نشرح را چند بار بر سینہ خود یا غیر خود بخواند از تنگی سینہ خلاص شود و باطن
وے منشرح گردد۔

۳۹۷ جوہر و اذا قرأت القرآن تا یتوکلون از سورہ نحل و اذا قرأت القران
تا حجابًا مستورًا از سورۂ بنی اسرائیل بر خرقہ صوف کبود بنویسد یا بر کاغذے کہ بآن رنگ
باشد و بر بازوے راست طفل یا غیر وے بندد آن طفل از مرض ام الصبیان و شر دیوان
در امان باشد۔

۳۹۸ جوہر ہر کہ در شب بخواند سلام قولا من رب رحیم ہ حضرت خداوند تعالی او را
از ہمّہا و غمہا خلاص گرداند و ہرچہ خواہد از حضرت خداوندی کرامت فرماید و این آیہ را
قلب القرآن گویند

۳۹۹ جوہر سورۃ الکافرون بجہت دفع بلاہا سہ ہزار بار بخواند یا ہر روز سہ بار۔

۴۰۰ جوہر کسے را کہ پاے از جا رفت علی الفور کسے را کہ دوست دارد یاد کند از آفت در امان
باشد۔ عبد اللہ بن عمر رضی اللہ تعالی عنہ پاے بلغزید گفت یا محمد صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ
وسلم محفوظ از آفت ماند۔

۴۰۱ جوہر ہر صباح و سا ہفت بار بخواند الحمد للہ الذی خلق السموات والارض تا
یعدلون از اول سورۂ انعام و بر کف دست خود نفث کردہ بر ہمہ اعضاے خود مسح کند از
جمیع آفات و اوجاع مامون و محفوظ گردد

۴۰۲ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم ہ بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ رب الارض والسماء
بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیٔ فی الارض ولا فی السماء وہو السمیع
العلیم ہر کہ پیش از طعام خوردن این دعا بخواند آن طعام ہیچ زیان ندارد
اگرچہ زہر باشد

۴۰۳ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ علی نفسی و دینی بسم اللہ علی اہلی

ومالی وولدی بسم الله علیٰ ما اعطانی الله الله ربی لا اشرک بہ شیئا الله اکبر الله اکبر الله اکبر واعز واجل واعظم مما اخاف واحذر عز جارک وجل ثناءک ولا الہ غیرک اللہم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر کل جبار شیطان مرید ومن شر کل جبار عنید فان تولوا فقل حسبی الله لا الہ الا ہو علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم ان ولی الله الذی نزل الکتاب وہو یتولی الصالحین ہر روز بعد نماز صبح ہفت بار بخواند و یک بار سہم آمده قاری این دعا در حفظ و امان حضرت حق سبحانہ وتعالی باشد نہایت کثیر البرکت ست و این دعائے ست کہ آموختہ است آنرا سید عالم صلے الله تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بحضرت انس رضی الله تعالی عنہ

۲۰۴ جوہر ہر کہ آیۃ الکرسی وقت خواب بخواند شیطان نزدیک او نیاید و مداومت بر تلاوت آیۃ الکرسی تا خالدون موجب دفع وساوس شیطانی وہواجس دیوانی ومانع تصرف ایشانست و این از مجربات صحیحہ است۔

۲۰۵ جوہر مردے بحضور سید عالم صلے الله تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بیامد و التماس نمود کہ کدام دعا افضل ست فرمودند کہ از حضرت حق سبحانہ وتعالے بخواہ عفو و عافیت در دنیا و آخرت روز دوم آن مرد بیامد و باز ہمین سوال کرد ہمین جواب فرمودند پس ہم بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللہم انی اسئالک العفو والعافیۃ والمعافات فی الدنیا والآخرۃ۔

۲۰۶ جوہر ہر کہ بامید حاجتے نزد بادشاہ رود اول طہارت کامل کند و جامہ پاک بپوشد و دو رکعت نماز گزارد و بعد از سلام وقل رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا۔ وقل جاء الحق وزہق الباطل ان الباطل کان زہوقا۔ تا وقتیکہ بنظر بادشاہ در آید لاینقطع بخواند۔

۲۰۷ جوہر ہر کہ ہر شب سورۂ واللیل پانزدہ بار وقت رفتن بفراش خواند از خوابہائے پریشان ایمن بود

۲۰۸ جوہر ہر کہ بعد از فریضہ بامداد سورۂ یٰس بخواند تا شام در فرح و سرور بود و ہر کہ شام بخواند تا صباح در فرح و سرور بود

۲۰۹ جوہر ہر کہ سورۂ نوح بسیار بخواند ہر غمے و المے کہ داشتہ باشد زائل شود۔

۲۱۰ جوہر ان لدینا انکالا وجحیما وطعاما تا فعصے فرعون الرسول فاخذناہ اخذا وبیلا بر چند قرص نان بنویسد و جمعے را کہ بر ایشان تہمت دزدی باشد بخوراند آنکس کہ دزد باشد

نان در گلوی او بند شود

211 جوهر اخذ رسعصد اعکل نوحلا هرکه این اسما کتابت کند بست و نهم ماه یا وقت خسوف
یا کسوف بر صحیفه سرب سیاه و آنرا در زیر نگینی وضع کند و با خود دارد آن عقد اللسان باشد که زبان
همه غمازان و حاسدان و مفسدان و بدگویان از غیبت و بهتان و نمیمه نسبت بحامل آن کوتاه کند
و هیچکس را قوت آن نباشد که در حضور و غیبت بگوید و بدی کند

212 جوهر نبه انکه مداومت بر تلاوت معوذتین دافع وساوس شیطانی و مانع هواجس نفسانی ست
هرکه وقت خواب بخواند از جن و از وسوسه ایشان امین ماند و هرکه هر صباح بسیار بخواند از شر هر
ذی شر سالم ماند و چشم زخم و سحر بر وی کار نکند

213 جوهر هرکه بر تلاوت سورة الناس مداومت نماید از همه آفات سالم ماند و این سوره
افسون جمیع دردهاست

214 جوهر هرکه هر روز بست و پنج بار بخواند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم
الذی لا یموت و اتوب الیه در مال و ولد او مکروهی نرسد

215 جوهر سورهٔ تغابن برای حفظ ملک و مال هفت بار بخواند

216 جوهر سورهٔ والیل بجهت محافظت خود و مال خود هشت بار بخواند و سورة الزخرف برای حفظ مال یکبار

217 جوهر بسم الله الرحمن الرحیم ذلک فضل الله یوتیه من یشآء و الله ذو الفضل العظیم بروز آدینه نوشته
در صندوق نهد در میان مال یا در خزینه جناب خداوند تعالی در ان برکت دهد از آفت نگاه دارد

218 جوهر هرکه از کسی خائف باشد این آیت خوانده پیش او رود از دست و زبان او ایمن گردد
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم عسی الله ان یجعل بینکم
و بین الذین عادیتم منهم مودة و الله غفور رحیم نصر من الله و فتح قریب و
بشر المومنین و اگر کسی از دشمن بترسد بخواند بسم الله الرحمن الرحیم لا تخاف درکا و لا
تخشی و بر خود بدمد از شر دشمنان ایمن شود و اگر همین آیه را در میان دو گوش اسب
بر تازیانه بنویسد در مصاف رود هیچ دشمن بگرد او نرسد ـ هرکه وقت سوار شدن کشتی بگوید
بسم الله مجریها و مرسها ان ربی لغفور رحیم و چون از کشتی بیرون آید بگوید
رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین و در بعضی اللهم انزلنا از غرق شدن
در امان باشد

۸۱۹ جوہر روایت کردہ اند بخاری در تاریخ خود از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ تعالے عنہما
کسی کہ بگوید ہنگامیکہ نہادہ شود طعام بسم اللہ خیر الاسماء فی الارض و السماء لا یضر مع
اسمہ داء اللہم اجعل فیہ رحمۃ و شفاء ضرر نکند اور اہیچ چیز

۸۲۰ جوہر ہر کہ سورۂ قریش بخواند بر طعامیکہ بترسد از ان شفا یابد در ان از جملہ دردہا۔

۸۲۱ جوہر برای دفع زہر کژدم عقرب گزیدہ را آیہ کریمہ بلا تسمیہ انہم یکیدون کیدا و اکید
کیدا ہفت مرتبہ بخوانند از جاقو یا شاخ درخت نیب بمقام گزیدہ از بالا فرود آرد و آیہ ملحقہ
آیندہ ہرگز نخوانند یعنے فمہل الکافرین امہلہم رویدا زیرا کہ زہر از خواندن آیہ آیندہ دفع نخواہد شد
تا وقتیکہ زہر دفع نشود آیۃ مذکورہ خواندہ عمل بالا کردہ باشند

۸۲۲ جوہر ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم ہ در روز
جمعہ بر قطعہ صدف نقش کند و در میان مال و متاع خود نہد برکت پیدا شود و از ہمہ آفات
در سفر و حضر محفوظ ماند۔

۸۲۳ جوہر ان ولیی اللہ الذی نزل الکتاب صلے و ہو یتولی الصلحین خ ہ والذین تدعون
من دونہ لا یستطیعون نصرکم و لا انفسہم ینصرون ہ و ان تدعوہم الی الہدے
لا یسمعوا ط و تراہم ینظرون الیک و ہم لا یبصرون ہ خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض
عن الجاہلین ہ و اما ینزغنک من الشیطن نزغ فاستعذ باللہ ط انہ سمیع علیم ہ
از سورۂ اعراف ہر کرا خوف قطاع الطریق باشد برین مداومت نماید۔

۸۲۴ جوہر ہر کہ سورۂ مجادلہ مداومت نماید از ہمہ طوارق و حوادث لیل و نہار و در سفر
محفوظ و مصئون باشد و چون کسے داعیہ سفر کند و سورۂ و الطور تلاوت نماید دران سفر
محروس و محفوظ بود و ہر کہ در ابتداے سفر ہفت بار سورۂ تغابن بخواند مال و متاع وے
از تصرف دزدان سالم ماند۔

۸۲۵ جوہر چون صحابہ اغنیا رضی اللہ تعالے عنہم بر سم تجارت بسفر می رفتند اگر در راہ
دشمنے از قطاع الطریق یا سباع ضارہ پیش می آمد میخواندند اللہم احفظ امۃ محمد صلے اللہ
تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم بالنصر و التائید بالمص و کہیعص و حمعسق و بق
و القرآن المجید و نون و القلم و ما یسطرون ضرر آن دشمن بایشان نمے رسید۔

۸۲۶ جوہر فرمودند حضرت سید عالم صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم کہ امان است

است ما از غرق شدن چون بر کشتی سوار شوند بگویند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم ۰ از سوره هود و ما قدروا الله حق قدره جل جلاله و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویت بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون ۰-

۴۲۷ جوهر انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشینٰهم فهم لا یبصرون ۰ هر که این آیات را نزدیک دو کس که با یکدیگر خصومت کنند بخواند آنکه ظالم بود مخذول گردد-

۴۲۸ جوهر ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون ۰ یحسرة علی العباد چون دشمن را در راه ملاقات کند در پیش روی وی بخواند بعد از ان بگوید الله الغالب الله القاهر و ذل کل جبار عنید ناصر الحق حیث کان به الحول و القوة آن دشمن مبهوت و خوار گردد-

۴۲۹ جوهر سورة الطارق بجهت دفع دیو و پری مقابل آسیب زده سه بار بخواند و دم کند-

۴۳۰ جوهر در خانهٔ که آسیب باشد سورهٔ مزمل در انجا یازده بار بر آب دم نموده در هر چهار گوشه خانه بپندازد-

۴۳۱ جوهر معوذتین بجهت دفع سحر و وسواس خناس بعد نماز دیگر سه بار مواظبت نماید-

۴۳۲ جوهر هر که سورة الناس نویسد و با خود دارد یا هر شب بخواند در خانه ایمن بود از پریان و وسوسه شیطان

۴۳۳ جوهر برای دیو و پری سورة الجن هفت بار بخواند-

۴۳۴ جوهر هر که بر تلاوت سورهٔ مجادله مداومت نماید از شر آدمی و دیو و پری ایمن گردد-

۴۳۵ جوهر سورة الحجرات نویسد و کسی که او را آسیب دیو باشد بر بندد ایمن بود از شر شیطان و دیو نزدیک او نیاید و اگر بدیوار خانه دیو نیاید و ایمن بود از جمله خوفها-

۴۳۶ جوهر هر که سورهٔ جمعه بسیار خواند از وسوسه دیوان و مزاحمت ایشان ایمن گردد و مداومت برین نیز مانع وساوس شیطانی ست

۴۳۷ جوهر سه بار آیة الکرسی بخواند و سه بار چهار قل و چهل و یک بار یا حفیظ تحفظت بالحفظ والحفظ فی حفظ حفظک یا حفیظ و بر سر و کتف و برکف دست نفث زده بر تمام اعضا بمالد این بهترین حصارها ست

۴۳۸ جوہر اعتصمت باللہ ففروا الی اللہ وتوکلت علی اللہ وما النصر الامن عند اللہ وماتوفیقی الاباللہ حسبی اللہ ماشاء اللہ لاقوۃ الاباللہ تحصنت بذی الملک والملکوت واعتصمت بذی العزۃ والجبروت وتوکلت علی الحیّ الذی لایموت دخلت فی حرز اللہ وفی امان اللہ وفی حفظ اللہ من شر البریۃ اجمعین بحق کہیعص وبحق حمعسق ولاحول ولاقوۃ الاباللہ العلی العظیم خواندہ بر ہر دو کتف و بر کف دست نف زدہ بر تمام اعضا بمالدہ این

حصار منقول ست از حضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالی وجہہ ومجربست

۴۳۹ جوہر بدانکہ مراد بمعوذات کہ در حدیث شریف واقع ست کہ حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم میدمیدند بنفس کریم خود را بمعوذات سورۃ الفلق وسورۃ الناس ست وبعضے سورۃ الکافرون وسورۃ اخلاص نیز مراد دارند یا ہر جا کہ در قرآن مجید آیات متضمن استعاذہ واقع شدہ مثل اعوذ بک من ہمزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون

۴۴۰ جوہر حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم وقت خواب سورۃ الاخلاص وسورۃ الفلق وسورۃ الناس میخواندند و در ہر دو دست مبارک خود می دمیدند و مسح میکردند بہر دو دست مبارک تا آنجا کہ می توانستند و دست مبارک می رسید و ابتدا میکردند از سر و رو و

وسینہ مبارک خود۔

۴۴۱ جوہر حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم میفرمایند کسی کہ بگوید بسم اللہ الَّذِی لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِہٖ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَہُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ سہ بار وقت شام نرسد او را ہیچ بلای ناگہانی تا آنکہ صبح کند و کسے کہ بگوید آنرا وقت صبح نرسد او را بلاے ناگہانی تا شام کند و این رقیہ براے ہر درد و بلا از مجربات صحیحہ است۔

افسون ۱۲

۴۴۲ جوہر ال م ص ر ک ہ ی ع ط س ح ق ن ہر کہ این چہاردہ حروف نورانی را بخواند حضرت خداوند تعالے او را در پناہ خود دارد و امین بود از حرق وغرق وسرق

و از ہر بدے۔

۴۴۳ جوہر ہر کہ وقت طلوع فجر سورۃ الفجر را پانزدہ بار بخواند تا طلوع فجر ثانی از آفتہا امین باشد

۴۴۴ جوہر ہر کہ بر سورۃ القارعہ مداومت نماید در امان حضرت خداوند تعالے باشد۔

۴۴۵ جوہر ہر کہ مداومت کند بر تلاوت سورۃ القیمۃ در شب محفوظ باشد از تعرض شیاطین و ہر کہ مواظبت نماید در روز محفوظ باشد از قہر سلاطین۔

۲۴۶ جوہر ہرکہ سورہ بروج را تلاوت کند وقتیکہ بفراش آید آنشب تا صباح در امان حضرت
خداوند تعالےٰ باشد و ہرکہ این سورہ را خصوصًا و اللہ من ورائہم محیط را تا آخر ہر روز سہ بار تلاوت
کند و ہر شب سہ بار و بر اہل و عیال و خانمان و مال بد مد ہمہ از آفات و تاراج محفوظ مانند

۲۴۷ جوہر بسم اللہ الرحمٰن الرحیم بر آب دم کند و صاحب حمیٰ بخورد شفا یابد۔

۲۴۸ جوہر بنویسد بر سہ ورقہ لطیف بسم اللہ فرت بسم اللہ مرت بسم اللہ قلت و ہر روز یک ورقہ
در دہن بیندازد و با آب فرو برد مجرب ست برائے دفع حمیٰ۔

۲۴۹ جوہر سورہ جمعہ برائے دفع تپ میان عصر و مغرب سہ بار بخواند و بدمد۔

۲۵۰ جوہر ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون ہ بر سہ پارہ کاغذ بنویسد و تا سہ روز ناشتا
فرو برد تپ زائل شود۔

۲۵۱ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم فلما تجلی ربہ للجبل جعلہ دکا وخر موسی صعقا صاحب
تپ لرزہ بر نان بنویسد و بخورد یا بر دست راست جبرئیل بنویسد و بر دست میکائیل و بر پیشانی
عزرائیل و بر گردن اسرافیل۔

۲۵۲ جوہر حضرت شیخ ابو المعالے احمد بن مظفر بن یونس بغدادی حنبلی رضی اللہ تعالیٰ عنہم
بخدمت شریف حضرت محبوب سبحانی قدسنا اللہ تعالے بسرہ المبارک عرض کردند یا سیدی
پسر من از پانزدہ ماہ بعارضہ تپ گرفتار ست ہر چند علاج میکنم دفع نمی شود فرمودند در گوش پسر
خود بگوی ای ام ملدم عبد القادر ترا میفرماید کوچ کن از اینجا و بسوی حلہ رو و این پسر را مرا حسم مشو
کیفیت تپ دائمی کہ مادر مرگ است ۱۲
حضرت ایشان ہمان ساعت پیغام آنحضرت بگوش پسر خود گفتند از ان وقت تپ زائل شد و بلدہ
حلہ خبر رسید کہ اکثر مردم بہ آزار تپ گرفتار اند و آنجا آزار حمی محیط گردیدہ۔

۲۵۳ جوہر سورۃ القارعہ بجہت سازواری میان زن و شوی صد و ہفت بار بخواند۔

۲۵۴ جوہر سورۂ جمعہ بجہت اصلاح شدن میان زن و شوی ہفتاد و پنج بار بخواند و نزد
بعضے پنج بار بخواند۔

۲۵۵ جوہر ہرکہ سورۃ القارعہ بخواند نامہ اعمال او را بدست راست دہند و اگر مداومت نماید
در امان حق تعالیٰ باشد و اگر بنویسد و با خود دارد اسباب وصول معیشت بر و آسان باشد و اگر
بر طشتے بنویسد و با آب چاہ بشوید و در خانہ بپاشد ہوام بگریزد

۲۵۶ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علے ملک سلیمان

تا حتے یقولا میبارد ابریشم و ہفت گرہ دہد و بر ہر گرہ ہفت بار بخواند و در گلو بندد و تے بند گردد

۲۵۷ جوہر ہر کہ در شب وقت خواب این آیات بخواند ہر وقت کہ خواہد بیدار شود ان الذین
آمنوا وعملوا الصلحت تا آخر سورۂ کہف

۲۵۸ جوہر ہر کرا امرے عظیم و مہلکہ خطیر پیش آید صد و چہل بار سورۂ مومن بر سبیل
اتصال تلاوت کند و جز بضرورت اکل و شرب و طہارت برنخیزد از ان مہلکہ بسلامت بیرون آید
و ہر کہ بہ نیت خلاص از مہالک سہ بار سورۂ احقاف بخواند بسلامت و عافیت از ان ورطہ بیرون آید

۲۵۹ جوہر سورۂ والعصر بر مال یا بر چیزے کہ دفن کند بخواند حضرت خداوند تعالی آن را از آفت ہا
نگاہ دارد سورۂ والعصر بر مال خواند و پنہان کند محفوظ ماند و اگر بر صاحب [تپ] حمی بخواند شفا یابد
و بجہت خرسندی و دفع علتہائے شکم دہ بار بخواند اگر سورۂ والعصر گناہان او آمرزیدہ شود
و ختم کار او بخیر بود و در روز قیامت با اہل خود باشد

۲۶۰ جوہر الحمد للہ الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمت والنور ط
ثم الذین کفروا بربہم یعدلون ہ از اول سورۂ انعام ہر صباح و مسا ہفت بار بخواند و بر [کف]
دست خود نفث کردہ بر ہمہ اعضائے خود مسح کند از جمیع آفات و اوجاع مامون و محفوظ ماند۔

۲۶۱ [در رسیدن و تقصیر و چیزی از دہان اندا ختہ ۱۲] جوہر سورۂ النور بجہت دفع تہمت نسبت و یکبار بخواند۔

۲۶۲ جوہر محبوس بر تلاوت سورۂ یس یا سورۂ والطور یا سورۂ انفطار مداومت نماید یا سورۂ
اخلاص صد ہزار بار بخواند یا چہار ہزار بار بگوید یا غیاث المستغیثین اغثنی و یا ناصر المظلومین انصرنی

۲۶۳ جوہر سورۂ والذاریات بجہت دفع قحط ہفتاد و پنجبار بخواند بجہت دفع قحط و فراخی عیش
ہشتاد و پنج بار بخواند و اگر نزد بیمارے بخواند شفا یابد و بنویسد و زن حاملہ با خود دارد فرزندش باسانی بزمین آید

۲۶۴ جوہر سورۂ مائدہ برائے طلب باران ہفت بار بخواند۔

۲۶۵ جوہر اگر خواہد کہ در کشتی باران بارد [ہزدہ] یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال
و بنین و یجعل لکم جنت و یجعل لکم انہرا ط بر سفال آب نارسیدہ نوشتہ ببندد۔

۲۶۶ جوہر سورۂ والضحی برائے دفع باران زبان کار باشارہ انگشت بجانب باران بنویسد
و برائے باز آمدن غائب دو ہزار بار بخواند و اگر بعد نماز خفتن بر پہلو راست تکیہ کند و ہفت بار
والضحی و الم نشرح بخواند و بخواب رود در شب اول یا دوم کسے را بخواب ببیند کہ با او بگوید کہ
غائبت کار تو چون است

۸۶۷ جوہر بدانکہ حضرت سید عالم صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بیماررا عیادت میکردند ومی نشستند نزد سروی ودست مبارک می نہادند بر جبہہ وے وگاہے بر جای درد وی وے پرسیدند حال او را که چگونہ است ومیفرمودند بسم اللہ وعیادت بعد از سہ روزست واز فعل آنحضرت ست صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم واحادیث در فضل عیادت بسیارست وترک عیادت در روز شنبہ خلاف سُنت ست و بعضے گفتہ اند کہ عیادت مستحب ست در شتا در شب ودر صیف در روز

۸۶۸ جوہر ولہ ما سکن فی الیل والنہار وہو السمیع العلیم ۝ از سورۂ انعام بجہت تسکین غضب و خشم واضطراب نافع است وقت ظہور این صفات بسیار خوانند آن صفت از وی زائل شود

۸۶۹ جوہر چون عامل معزول شود باید کہ بر تلاوت سورۃ القارعہ مداومت نماید زود بمقصود رسد ومداومت سورۂ یوسف نیز ہمین خاصیت دارد وسورہ اخلاص نیز برای ہمین عدد ہزار بار یا چہل ویک ہزار بار خوانند

۸۷۰ جوہر نَادِ عَلِیًّا مَظْہَرَ الْعَجَائِبِ تَجِدْہُ عَوْنًا لَّکَ فِی النَّوَائِبِ کُلُّ ہَمٍّ وَّغَمٍّ سَیَنْجَلِیْ بِنُبُوَّتِکَ یا محمدؐ بولایتک یا علی یا علی یا علی سبب نزول این کلمات آنست کہ در غزوۂ تبوک چون لشکر اسلام شکستہ شد حضرت سید عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم درمیان کشتگان پنہان گشتند جبرئیل علیہ السلام این کلمات آوردند وحضرت سید عالم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند کل ہم وغم سینجلی بنبوتک یا محمدؐ وبولایتک یا علی یا علی علی ہنوز سہ نوبت نفرمودہ بودند کہ جناب اسد اللہ الغالب حاضر شدند وبا لشکر کفار محاربہ نمودند وبعضے را القتل آوردند وبعضے ہزیمت کردند ولشکر اسلام از کفار غنیمت بسیار گرفتند ودرین کلمات دو روایت ست یکی مظہر العجائب بفتح میم وہا وبرین تقدیر معنی چنین باشد کہ اے محمدؐ بخوان علی کہ اظہار کنندۂ عجائب وغرائب ست وخواص این کلمات بسیارست از انجملہ است کہ اگر کسے درمیان جمعے گرفتار شدہ باشد ہفت بار بر خاک خواند وبجانب ایشان بیاد دہد ہیچ فررے بوے نتواند رسانید واگر کسے را از دشمن خوف باشد ہر روز ہفتاد بار بخواند دشمن مقہور گردد واگر مسحور ہفت بار بر آب چاہ بخواند واز ان غسل کند وقدرے از ان خورد سحر باطل شود ومریض ہفتاد بار بر آب باران بخواند وبخورد شفا یابد اگر کسے مغموم شود ہزار بار بخواند اگر بادشاہ بر کسے قہر کند آن کس ہفت بار بخواند چون در آید سہ بار آہستہ بہ ابرو او بخواند اگر در گوش رسول سہ بار خواند برای مہمے کہ رود زود ساختہ گردد واگر در اول ساعت جمعہ چہل وہشت بار بخواند با ہر کہ سخن کند محب او گردد اگر

کسے متہم شود هر صباح چهل بار بخواند و برای دفع بخوابی قبل از نماز جمعه بست و پنج بار بخواند بخوابی از وی دفع شود و اگر هر بامداد پیش از تکلم نود و یک بار بخواند غنی گردد و برای دولت هر بامداد صد بار بخواند و بجهت انقیاد اعدا هفتاد بار هفتاد روزه هر روز صد بار برای عقد اللسان اعدا ده روز هر روز ده بار و برای تحصیل مرادات هر روز بست و چهار بار و بجهت شفاے امراض مزمنه ده روز هر روز هفتاد بار و برای چشم زخم و عقد اللسان سه روز هر روز بست بار و برای کشف کنوز هر روز هفتاد بار و به جهت رویت حضرت سید عالم صلی الله تعالیٰ علیه و آله و اصحابه وسلم در مقام خود هر شب سه هزار بار بجهت افتتاح ابواب اقبال هر روز پانصد بار و را اسرار بروی بکشاید برای خلاص محبوس هر روز شصت بار بجهت بر آمدن مهمات هر روز پانزده بار بجهت کشف کنوز و اسرار غیب چهل روز هر روز شصت و هفت بار برای قتل اعدا و دفع ایشان هفت روز هر روز هفتاد بار بجهت دفع دشمن و شر او هفت روز هر روز هفتاد و برای تحصیل علوم هر روز بنماز پیشین هفتاد بار برای مزید دولت و نعمت هر روز شانزده بار برای رفعت درجات و قبول سلاطین شش روز هر روز صد بار برای شوکت و وقار نزد خلق هر روز ده بار برای بغض و عداوت میان دو شخص بست بار برای اختلاف و عداوت جمعے سی روز هر روز بست و پنج بار و برای مقهوری اعدا پنج روز صد بار برای شجاعت و دفع خوف بست روز هر روز پنجاه بار برای ذل اعدا شش روز هر روز صد بار برای دفع مکر دشمنان ده روز هر روز هزار بار بخواند

۴۷۱ جوهر هر که سورة الاعلیٰ را بنویسد و با خود دارد ذهن وے صاف شود و قوت حافظه بیفزاید۔

۴۷۲ جوهر هر که سورهٔ فاتحه بمشک خالص بر جام زجاجے بنویسد و بگلاب محو کرده هفت روز متصل بامداد ناشتا بیاشامد ذهن و ذکاوت حافظه وی بیفزاید

۴۷۳ جوهر سورهٔ الم نشرح بنویسد و در آب محو کند و بنوشد در حفظ مدد بیند۔

۴۷۴ جوهر هر که بر کف دست راست خود هفت بار آیة الکرسی بنویسد بزعفران و هر بار آنرا بزبان بلیسد حضرت خداوند تعالےٰ ورا حفظ عطا فرماید که هر چه بشنود هرگز فراموش نکند۔

۴۷۵ جوهر و لا تمدن عینیک تا والعاقبة للتقویٰ از سورهٔ طه بنویسد و با خود دارد فراموشی او زائل شود۔

۲۷۶ جوهر برای زیادت حافظه هر روز سورهٔ مزمل بخواند۔

۲۷۷ جوهر سه چیز حفظ را زیاده میکند و بلغم را کم میکند و غم را از دل می برد اول تلاوت قرآن مجید دوم روزه داشتن سوم مسواک کردن و شستن سر نیز زیادت میکند حفظ را و ناشستن آن و ریم گذاشتن نقصان میکند و پنج چیز فراموشی آرد یکی سوربوش دوم بول کردن مستقبل قبله سوم استاده در آب بول کردن چهارم بول کردن بر خاکستر پنجم حرام خوردن

۲۷۸ جوهر مداومت بر تلاوت لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر از سورهٔ انعام تسکین باد بادهای مخالف دهد چه در بر و چه در بحر

۲۷۹ جوهر در سنت نماز دیگر سورهٔ بروج بخواند از وبل و بار محفوظ ماند۔

۲۸۰ جوهر در اول رکعت سنت بامداد سورهٔ الم نشرح و در دوم سورهٔ الفیل بخواند بواسیر رفع شود۔

۲۸۱ جوهر حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه وسلم بمردی گذشتند که نماز میکرد و میگفت اللهم لک الحمد لا اله الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام فرمودند که پروردگار خود را بآن اسم اعظم یاد کرد که چون بوی دعا کنند اجابت کند و چون سوال کنند عطا دهد

۲۸۲ جوهر یا قدیم یا دائم یا فرد یا وتر یا واحد یا احد یا صمد در هر دعا که این هفت اسما باشند بشرف اجابت مقرون شود و بعضی می فرمایند که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام باین اسما مرده زنده میکردند و بعضی آن اسما اینست یا حی یا قیوم یا دائم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد

۲۸۳ جوهر هر که وقت دعا هفتاد بار بگوید یا بدیع دعای او مستجاب شود۔

۲۸۴ جوهر السمیع البصیر چون باین توسل جوید و دعا کند اجابت شود۔

۲۸۵ جوهر یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام برای اجابت دعوت مقرر است و در هر دعا الله اله احد صمد باشد آن دعا بعز اجابت مقرون گردد

۲۸۶ جوهر بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا قدیم یا دائم یا فرد یا وتر یا واحد یا احد یا صمد یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام هر کرا حاجتی بود بعد از فریضه بامداد و پیش از آنکه از مصلا برخیزد و با کسی سخن گوید صد بار بخواند و دعا کند مستجاب شود و این از مجربات صحیح است

۲۸۷ جوہر ہر کہ ہر روز سورۂ اخلاص باخلاص صد بار بخواند و بر خود بدمد غنی گردد

۲۸۸ جوہر ہر کہ وقت خفتن ہفت بار سورۂ اخلاص خواندہ بمردگان بخشد حضرت خداوند تعالے
او را غنی گرداند۔

۲۸۹ جوہر سورۃ القدر و سورۃ الکافرون و سورۃ الاخلاص ہر واحد دہ بار بخواند و بر
ماء طاہر بدمد و بپاشد بدان آب پارچہ جدید را مادام کہ لابس او باشد در عیش بسیار بود و اگر
تنہا سورۂ قدر راسی و شش بار بر آب بخواند و ازان بر ثوب جدید ریزد وسعت رزق گردد
مادام کہ آن ثوب برو باشد

۲۹۰ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم حتی اذا اتوا علی واد النمل لا قالت نملۃ یا ایہا النمل
ادخلوا مساکنکم ج لا یحطمنکم سلیمن وجنودہ لا وہم لا یشعرون بر آب بخواند و در خانہ مورچہ
بریزد ہمہ ازانجا بروند

۲۹۱ جوہر صاحب فوائد الفواد قدس سرہ میفرمایند کہ یکی بیامد و برائے انتظام احوال خویش استمدادی
کرد حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالے بسرکتہم فرمودند کہ برائے دفع تنگی معیشت ہر شبے سورۂ
جمعہ باید خواند بعد ازان فرمودند کہ وقتے مرا حضرت شیخ الاسلام فرید الدین فرمودند باید
کہ تو و جملہ یاران صد ہزار بار سورۂ فاتحہ بخوانید و این معنی بیاران برسان و موزع کن من
بیاران رسانیدم و بہر کسے توزیع کردم ہر یکے بمقداری قبول کرد یکی پنجہزار بار یکی کمتر یکے بیشتر
پراگندہ کردن و بخشش کردن ۱۲
من دہ ہزار بار خواندم در چند روز شمردہ بقیاس یک ہفتہ یا کم و بیش آن ختم تمام شد بندہ عرضداشت
کرد کہ این ہمہ در حال مرض بود فرمودند کہ خیر بیش ازان بود تا حضرت ایشان را بجناب خداوند تعالے
چہ درخواست بود۔

۲۹۲ جوہر اللہم اکفنی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک برای اداے
دین نہایت مفید۔ اگر بعد نماز جمعہ بخواند اللہم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم
یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک وبطاعتک عن معصیتک واکفنی بفضلک
عمن سواک خواندہ غنی گردد و دین ادا شود

۲۹۳ جوہر در خانہ کہ سورۂ ق را ہر روز تلاوت کند صاحب آن خانہ دائم بدولت سعادت و عزت
و کرامت بود و از نکبت و ذلت محفوظ ماند و بجہت افزونی دولت در ہر شب جمعہ سہ بار خوانند۔
خواری ۱۲
۲۹۴ جوہر ہر کہ آیۃ الکرسی بعد از ہر فرض نماز بخواند غنی گردد و ہر کہ آنرا بنویسد و در خانہ نہد رزق

بروی فراخ گردد وچون از خانه بیرون آید آیة الکرسی بخواند وچون باز گردد در خانه آیة الکرسی بخواند در حفظ
جناب حق سبحانه وتعالیٰ باشد ودر گرد دفقراو

جوہر در حدیث ست کسے که گوید لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم ہر روز صد بار نرسد ۶۹۵
او را فقر ہرگز ونیز آمده است کسے که ورنگ کند بر وے رزق باید که بسیار گوید لاحول ولاقوة
الا بالله العلی العظیم

جوہر روایت ست از ابن عمر رضی الله تعالےٰ عنہم که آمد مردی نزد حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالےٰ ۶۹۶
علیه وآله واصحابه وسلم والتماس نمود که پشت داد وروی گردانید دنیا از من فرمودند که بگو نزد طلوع
فجر سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله صد بار واین را در سلسله کبرویه
میان نماز سنت وفرض فجر می خوانند

جوہر روز سه شنبه وچہار شنبه وپنجشنبه روزه دارد چون صبح جمعه شود در اول وقت نماز گزارد وبعد ۶۹۷
از سلام پیش از انکه بشغلی از اشغال پردازد چه قولے وچه فعلی بذکر یاحی یاقیوم قیام نماید ومتصل بخواند
تا وقتیکه آفتاب طلوع کند وبے آنکه درمیان ساکت شود یا مکثی کند درعقب آن ذکر در اول طلوع
آفتاب بر کاغذ بنویسد یاحی یاقیوم وبر بخور لائق داشته در ہم بپیچد وباخود دارد عجائب مشاہده کند از
برکت وجمعیت ووسعت رزق واین دو اسم را لوحی ست ۶ در ۶ اگر حامل آن شود عمل وے اتم
واکمل بود ودر حمل این لوح خواص بسیار ست چنانکه در تذکار آن مثل دفع قساوت قلب ورفع
احتیاج بابنای جنس وخلاص از فقر وفاقه وغیر آن لوح اینست

لوح

ح ۸	ی ۱۰	ق ۱۰۰	ی ۱۰	و ۶	م ۴۰
و ۶	ی ۱۰	ح ۸	م ۴۰	ق ۱۰۰	ی ۱۰
ق ۱۰۰	م ۴۰	ی ۱۰	و ۶	ح ۸	ی ۱۰
م ۴۰	و ۶	ی ۱۰	ق ۱۰۰	ی ۱۰	ح ۸
ی ۱۰	ح ۸	و ۶	ی ۱۰	م ۴۰	ق ۱۰۰
ی ۱۰	ق ۱۰۰	م ۴۰	ح ۸	ی ۱۰	و ۶

جوہر المغنی ہر که ہر روز یک ہزار وصد بار بخواند یا یک ہزار ودو صد وشست وہفت بار توانگر ۶۹۸

و بے نیاز گردد و این اسم را لوحی ست مربع ہر کہ حامل آن شود و مداومت کند بر این اسم بعدد مجمل یا مفصل زود تر غنی گردد و لوح اینست۔

لوح

وہر کرا از خلق نومیدی باشد تا دہ جمعہ ہر روز دہ ہزار بار بخواند از خلق بے نیاز گردد۔

م ۴۰	غ ۱۰۰۰	ن ۵۰	ی ۱۰
۱۱	۴۹	۳۹	۱۰۰۱
۹۹۸	۳۸	۱۲	۵۲
۵۱	۱۳	۹۹۹	۱۳۷

جوہر شروط دعوت اکل حلال و صدق مقال و حضور قلب و عجز و خضوع و بکا و اخلاص و ۴۹۹
کسوت حلال و رعایت اوقات صالحہ چون وقت افطار و سحر و رقت قلب و بعد ادای فرائض و درمیان سنت فجر و فرض آن و بعد صلوۃ جمعہ تا غروب و روز عرفہ و منتصف شعبان و عیدین و رمضان و بعد تلاوت قرآن مجید و نزد نزول مطر و نزد فرض و مجالس علماء دین و جماعۂ مسلمین و غیبت مدعو لہ و نزد دعاء مظلوم و نزد دعاء والدین و مناسک الحج و مابینھا و بسط ہر دو دست و انفراج انگشتان و رفع ہر دو دست تا ابط ظاہر شود و بازو از دست کشادہ گردد و تہی گاہ از بازو و خفض سر در سجدہ و غیر آن و درک معانی دعا و ابتدا و ختم بر درود و عدم ملال از عدم سرعت اجابت و تکرار دعا بالغا ما بلغ و تجدید توبہ و استغفار نزد دعاء اولے طہارت کاملہ یعنی بہ تثلیث و مسواک و استیعاب و صوم و صلوۃ نفل و تقدیم فعل خیر چون صدقہ و مانند آن و استقبال قبلہ و احتیاط درین کہ ایذا نرساند بے وجہ و ترک حیوانات جمالی و جلالی و ترک اشیاء منہیہ چون بصل و ثوم و کراث و خلوت مظلمہ بعیدہ از اصوات ناس و خلو معدہ از امتلا و محافظت اوقات کہ تعلق بنجوم دارند و ساعات معینہ و بخورات و عدم تجاوز بافراط و تفریط از عدد معین کہ آمدہ و کشف راس وقت دعا و استعمال عطریات و ستر عورات و عدم حضور منکر و عدم شعور شغل بغیر و تہذیب اخلاق ظاہرہ و اشعار ظالم بتصریح یا بکنایہ قبل از دعاء بد بروبہ نیت آنکہ شاید ترک کند و بعد دعا کلمہ یا عجیب سہ بار یا یکبار۔ مرقع۔

جوہر ارباب تحقیق می فرمایند کہ طالب پیش از شغل باعمال ملازمت استاد کامل اختیار کند ۵۰۰
و تبلقین و اجازت وی در اعمال شروع نماید و حسب المقدور بہ ملاحظہ شرائط و رعایت آداب سعی جمیل بتقدیم رساند تا نتیجہ تامہ و فائدہ کاملہ مترتب جبے اجازت و تلقین استاد کامل

شروع نکند تا آنکہ جمیع شرائط و ضوابط را کما ینبغی رعایت کردہ باشد ہیچ خاصیت و منفعت متفرع نہ گردد
از نحیبت گفتہ اند ؎ نخست اُستاد باید انگہی کار۔

جوہر صاحب دعوت را شریعت و شرائط نگاہداشتن واجب ست و اعراض از سفیہان و غمازان ۵۰۱
و دروغگویان و حاسدان و فاسقان و منکران و اسرار دعوت پیش نامحرمان چنانکہ کودکان و زنان و
غلامان و کنیزکان نگوید اگر بیگانہ بر احوال صاحب دعوت مطلع گردد دعوت او مقرون باجابت نشود
و انچہ از سراپردۂ غیب جلوہ گر شود مخفی دارد و الا بیم رجعت و ہلاکت باشد و ہرچند کہ عجائب بنید
ملتفت نشود و از ظاہر شدن اشکال ارواح نترسد اگر آثار عجیب و غریب از صاحب دعوت ظاہر
شوند مغرور نشود و الا بیم رجعت و ہلاکت ست و اعتقاد درست دارد و در دعوت بہ ہواے نفس مشغول
نگردد و از اختلاط و تکلم دنیوی محترز و مجتنب باشد

جوہر عامل در وقت مشغولی باعمال خلوت و عزلت اختیار کند و ترک اختلاط اہل رسم و عادت ۵۰۲
نماید خصوصاً عوام و زنان و اطفال و اصحاب عقول ناقصہ و در خلوت ہمیشہ متوجہ قبلہ نشیند چہ
حضرت سید عالم صلے اللہ تعالےٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم در حین دعا روی بقبلہ مے آوردند و متوجہ کعبہ
می نشستند و دست ہاے مبارک بدعاے برداشتند و چون دعا تمام می کردند ہر دو کف دست
مبارک بروی مقدس فرود می آوردند و در حین توجہ بقبلہ وقتے کہ بطریق کلامی عمل کند مربع نشیند
اکثر علما را این فن بر انند کہ در قرأت دعا و تلاوت قرآن بروضع مربع نشستن در حصول
نتائج انفع است و بعضے دیگر اکابر دو زانو نشستن اختیار کردہ اند و مربع نشستن میان فرضیہ
بامداد و طلوع آفتاب مخصوص شناختہ و بعضے گفتہ کہ صاحب خلوت باید کہ ہمیشہ در حالت جلوس
بہ ہیأت قعود تشہد نشیند و تصور کند کہ حاضر خداوندیست و رسول آنجا حاضر اند

جوہر چون عامل آغاز تلاوت کند دل خود را حاضر گرداند و ہرچہ بزبان گوید معنی آن بدل ۵۰۳
اندیشد و چیزے دیگر بخاطر نہ دہد و این وقتے ست کہ عالم باشد بمعنی انچہ مے خواند و اگر عالم نبود باید
کہ در تلاوت قرآن مجید اندیشہ کند کہ این کلام حضرت خداوند تعالےٰ ست و در تکرار اسماء
جناب الٰہی ملاحظہ نماید کہ ذکر صفات کمال او سبحانہ است و در قرأت دعوات اندیشہ کند کہ مناجات
در رفع حاجات ست در حضرت رفیع الدرجات و اگر زبان وے باسما و آیات جاری بود
و دل از معانی آن غافل ہیچ فائدہ مترتب نشود و اوقات ضایع کردہ باشد بلکہ در بعضے عمل
خوف رجعت بود و بعضے از اکابر قلب قاسی آنرا می فرمایند کہ در اثناء ذکر از مفہوم آن غافل

وذاہل باشد۔

۵۰۴ جوہر وقت قرأت باید کہ ہر حرف وکلمہ کہ بر زبان راند ملاحظہ تجوید آن کند یعنی ہر حرفے را
از مخرج خود ادا کند چہ بسیار بود کہ بواسطہ قرب مخرج در یکے از کلمات حرفے را از غیر مخرج وی ادا کند
وبدان سبب تغیر تمام بمعنی کلمہ راہ یابد عمل بے فائدہ شود بلکہ نتیجہ بعکس دہد۔

۵۰۵ جوہر باید کہ رعایت ترتیل را در تلاوت واجب داند وترتیل آن بود کہ کلمات را حرف بحرف
روشن وظاہر ادا کند بے سرعت تا کلمات والفاظ شکستہ نشود کہ از شکست لفظ شکست بمعنی
راہ یابد وحضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالے وجہہ می فرمایند کہ ترتیل حفظ
وقوف ست واداے حروف

۵۰۶ جوہر عامل را باید کہ در اثناء تلاوت آواز خود را فرود آورد میان نرم خواندن وبلند خواندن
ودر خبر صحیح آمدہ کہ حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم از سفر مراجعت فرمودہ
بمدینۂ منورہ تشریف می آوردند چون نظر صحابہ کرام بر سواد شہر افتاد بآواز بلند تکبیر گفتند آنحضرت
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند کہ ای مردمان شما کسے را میخوانید کہ اصم نیست بلکہ کسے را
میخوانید کہ سمیع ست ونزدیکتر ست بشما از رگ گردن بر شما

۵۰۷ جوہر تلاوت دو قسم ست حصری واطلاقی حصری آنست کہ نصاب قرأت معین کردہ باشند
بعددے خاص تا عدد قرأت بدان نصاب نرسد فائدہ ونتیجہ بران مترتب نگردد واگر از ان نصاب
گزرد ہم خاصیت واثر متفرع نشود چنانکہ کسے را بگنجے نشان دادہ باشند کہ از فلان موضع
مثلاً چہل گام بفلان جانب رود بسر گنجے رسد پس اگر وی تقصیری کردہ سی گام بر دارد یا غلو کردہ
پنجاہ گام برود ہرگز بمقصد نہ رسد وقسم حصری در ایصال منافع از قسم اطلاقے اتم واکمل ست چہ
خواص عدد وآثار منافع آن از تکلف شرح وبیان مستغنی ست وتلاوت اطلاقے آن ست کہ قرأت
بعددی خاص اختصاص نیافتہ باشد بلکہ لا علے التعیین چندانکہ خواہند بخوانند ومخفی نماند
تا آن قسم اطلاقی نیز از روی حقیقت بحصری باز مے گردد زیرا کہ درین قسم نیز دستیکہ اثر عمل
مترتب شود ہر آینہ عدد آن بحدی معین رسیدہ باشد واین حد معین را غیر حضرت خداوند تعالے
کسے نمے داند مگر بہ تعلیم والہام او سبحانہ ودر تلاوت اطلاقے روا بود کہ عند الضرورت
دران اثنا سخن اجنبی گوید بخلاف قسم حصری کہ بہیچ وجہ دران میان سخن گفتن جائز نہ بود نہ بضرورت
ونہ بغیر ضرورت واگر بے اختیار اتفاق افتد آن عمل باطل شود ودر عمل خیر ہیچ اثر

که ترتیب نشو و و در عمل شر رجعت بود

٥٠٨ جوہر قبل از افتتاح عمل خواه در طریق کلامی و خواه در طریق کتابی بخورات مناسب آن عمل بکار برد که برہر عملے روزی از ایام اسابیع و برائے ہر کوکبے از سبعه سیاره بخورے خاص مقرر ست که دران روز که تعلق بدان کوکب دارد باید سوخت و اگرچه اہتمام بلیغ در بخور سوختن مخصوص باعمال تسخیرات جن و کوکب ست اما در جمیع اعمال خیر سوختن عود و عنبر و عطرہائے خوشبو بکار داشتن مناسب ست و در جمیع اعمال شر سوختن کندر و سندروس و داروہائے گران بوی بر آتش نہادن لائق ست و در اعمال کتابی اگر از قبیل لطفیات ست بعد از اتمام بر بخورات خوشبو باید داشت پس در ہم بپیچد و دیگر نباید کشاد و اگر از جنس قہریات ست بعد از اتمام بر بخورات بدبو باید داشت پس در ہم باید پیچید

٥٠٩ جوہر عامل را باید که وقت قرأت ہر حرف و کلمه که بر زبان راند ملاحظه تجوید آن کند یعنی ہر حرفے را از مخرج خود ادا کند و یکی از شرائط عمل در طریق کلامے ترک سجع و تکلف ست در عبارات دعوات و مناجات در مقامے که خشوع و خضوع و تضرع و نیاز مطلوب است تکلف در سجع و عبارت بغایت نامرغوب ست و تضرع منافی تکلف است و عامل ترک تفیہق و تشدق کند تفیہق کنایت از توسعت در کلام بنا بر اظہار فصاحت و دعوئے بلاغت پس عامل در حین مناجات و عرض حاجات دعا و مدعا خود را باندک عبارتے دلاویز ادا نماید و از تطویل کلام و تفصیل مرام اجتناب نماید که بہترین کلام آن بود که الفاظ آن کم باشد و دلالت بر معنی بسیار و تشدق عبارت از لب و دہان کثر و بنایت کردن ست در حین تلاوت و تکلم چنانچه بعضے قرار بجہت مبالغه در تجوید و اہتمام در ادای حروف از مخارج آن بلب و دہان حرکات کنند و آنحضرت متشدقین را مذمت فرموده و عامل بعد اتمام تلاوت حروف و اسما و آیات و سوره و دعوات نفسی نرم در دمد و کیفیتش چنانست که از مخرج ثاء مثلثه باضم شفتین بروجہے که در حین تلفظ حروف واوے باشد نفسے نرم در دمد و از حضرت رسالت برین وجه مرویست و در احادیث صحیحه ثابت شده که آن حضرت صلی اللہ تعالی علیه و آله و اصحابه وسلم حین مرض اہل بیت را نفث میفرمودند بالمعوذات

٥١٠ جوہر بر عامل واجب ست که در حین تلاوت منزوی و منقطع بود از خلق و تا عمل باتمام نرسد قدم از خلوت بیرون ننہد مگر بضرورت اکل و شرب و وضو و طہارت و وسعت خانه آنقدر باشد

که بر پای تواند ایستاد و نماز تواند کرد و زیاده بران نشاید و آن خانه یک در داشته باشد و در وی روزنه دیگر نه بود که باد و راه روشنی در انجا در آید و آنخانه از مردم و غوغاے خلق دور بود و چون قدم در ان خلوت نهد بگوید رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و چون قدم بر مصلی نهد بگوید بسم الله و بالله و الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله اللهم اغفرلی وافتح لی ابواب رحمتک پس دو رکعت نماز گزارد و پیش از شروع در عمل از سر خشوع و خضوع در اول بعد از فاتحه بخواند و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما و در دوم ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر بعد ازان در عمل و تلاوت شروع کند

جوهر عامل در حین کتابت نیک متوجه شود بصورت خطی وهیات رقمی تا خطوط و ارقام و اشکال ۵۱۱
حروف بر طبق وضع اصلی خود واقع شود و نقصان بصورت حروف وهیات ارقام و اشکال راه نیابد یا چیزے بر وضع اصلی نیفزاید که هر دو در حصول نتیجه مضرست و مقصود ازین تاکید و مبالغه توجه نفس ست بشغل کتابت که اثر و خاصیت کلی بران متفرع است۔

جوهر عامل در وقت کتابت بحسب خیال و اندیشه بشغل کتابت و تسطیر خطوط و تحریر ارقام مشغول ۵۱۲
باشد و ازان غافل و ذاهل نگردد و اگر در ان حین اندیشه و خیال وے مصروف امر دیگرست و دست وی حرکت میکند و قلم بطریق عادت جاری میشود لیکن دل ازان خبر ندارد و هر چند چشم بران داشته و نظر بران گماشته هیچ فائده مترتب نشود و در اعمال قهریه خوف رجعت ست۔

جوهر چون کتابت عملی تمام شود اگر از اعمال لطیفه است و شرط وے آنست که آنرا در خانه ۵۱۳
ضبط کنند باید که بعد ازانکه به بخور داشته باشد در شیشه نو سفید پاکیزه یا سبز روشن کنند و اگر از اعمال قهریه است در شیشه نو که رنگ تیره دار د نهد و سر آنرا بموم و کرباس (جامه سپید معروف ۱۲) نو ضبط کرده بر طاقے بلند نهد که دست نسا و اطفال بآن نرسد و اصلا آنرا نگشاید تا مقصود حاصل شود و چون کتابت باتمام رسد و شرط وے آن بود که آنرا در زمین دفن کنند باید که معمول را بعد ازانکه به بخور داشته باشد در کوزه فخار (سفال پخته و گل حسنات ۱۲) نهد و سر آن را محکم بندد و اگر از اعمال لطیفه باشد در موضع پاکیزه روشن چون مساجد معموره و منازل نورانی و حوالی آنهار جاریه و باغات دفن کند و اگر از اعمال قهریه است در مواضع خراب و منازل تاریک مثل مقابر قدیمه و غیر آن از ویرانها مدفون سازد بشرطیکه آن موضع از نجاسات و قاذورات پاک بود و چون بر ظرفے کتابت کند و شرط

آن بود که آنرا بآبے یا روغنے محو کند باید که آن آب اگر آشامید نیست از باران نیسان گیرد و در شیشہ
نو منضبط کرده و اگر میسر نہ باشد آب زلال شیرین از جوے بزرگ جاری گیرد و اگر پاشیدنی است آب
شور پاک نیز جائز ست بلکہ در اعمال قہریہ اولیٰ ست و اگر مکتوب از قبیل حروف و اسماء و آیات
است آنرا جاے بپاشد کہ زمین وے پاک بود رہگذر نبود بلکہ دیوارہا وزاویہ ہاے خانہ باشد
یا بر زمین پاک وطیب و اگر مکتوب بروغن محو کند براے مالیدن بر جبین و جبہہ و سائر اعضا
آنرا در شیشہ سبز نو کہ سر وے تنگ باشد نہد و سر آنرا ہمیشہ بموم و کرپاس نو بستہ دارد و جز
بوقت ضرورت نکشاید.

جوہر چون عمل کتابت بر اوراق و صفائح و خواتیم باتمام رسد اگر شرط وے آن بود کہ باخود ۵۱۴
نگاہدارد اول اوراق و جلو در او انچہ قابل پیچیدنی ست بعد از اتمام کتابت بر بخور لائق و ارند تا
بوے آن معطر و مطیب شود فی الحال درہم پیچید و در میان خرقہ پاک خوشبو نہد پس در موم کافورے پاک
پیچیدہ باز در خرقہ پاکیزہ دوزند و باخود نگاہدارند بران وجہ کہ حمائل کنند یا در طاقیہ یا در گریبان جانب
بیرونی دوزند و دائم بر وضوے کامل باشند و چون بخلاجا روند از گردن جدا کردہ یا طاقیہ و
جامہ را از تن دور ساختہ در آیند و چون بیرون آیند و طہارت کنند باز در گردن کنند و اگر آن
معمول مجرد ارقام ہندسی باشد با آن بخلا رفتن جائز بود و صفائح و خواتیم کہ باخود دارند و در انگشت
کنند ہمین حکم دارد۔

جوہر ہر کہ بر لوح ذہب نقش کنند نہ حرف طا و پنج حرف ہا بعدد مجمل الیشان بدینصورت ۵۱۵
ط ط ط ط ط ط ط ط ط ھ ھ ھ ھ ھ وقتیکہ آفتاب در شرف باشد یا در بیت خود مسعود بوجہے
از وجوہ و این لوح را باخود دارد و بر جبار در آید مقہور شوند و جن و انس مطیع گردند و اگر صاحب صداع
این لوح را باخود نہد و شفا یابد و اگر رمانی این لوح را در میان آب یا شربت نہد و آنرا بیاشامد
باطن وی منشرح گردد و لائق آنست کہ این کتابت در روز نہم کند از ماہ یا ہیزدہم یا بست و ہفتم و
حامل وے از ضرب ہوام و نہش حیات و لدغ عقارب محفوظ و محروس باشد و ہر کہ این لوح را حامل
باشد بے طہارت بدن و لطافت لباس بمرض حمی و قے مبتلا گردد و ہر کہ این حروف را بر ورق پاک نویسد
و در موضعے کہ معیشت میکند جاے پاکیزہ باشد نہد حضرت حق تعالی اسباب معاش وی را میسر گرداند
و اگر در وقت خواب زیر سر خود نہد از خوابہاے پریشان و احلام رویہ ایمن باشد و گاہ حضرت سرور
عالم را صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم در خواب بیند

۵۱۶ جوہر عامل را باید کہ پیش از شروع در عمل وضو کامل سازد و اگر غسل کند اولی بود بآب سرد و یا
بآب گرم و بدن را ہمیشہ از اوساخ و نجاسات پاک دارد و در حین عمل جامہ پاک خوشبوے بپوشد
(جمع وسخ بمعنے چرک وریم ۱۲)
و لباس از وجہ حلال بود و اگر یک رشتہ در ان نہ از وجہ حلال دوختہ باشد دعاء عامل در ان لباس
مستجاب نشود و منزلے کہ دران بعمل شغل گیرد از خس و خاشاک و نجاسات و روائح کریہہ پاک باید و
ہیچ چیز از متاع خانہ و مصالح مطبخ و غیر آن در آنخانہ نشاید و اولے آنکہ در اکثر اوقات خصوصاً در زمان
عمل بخورات مطیب و معطر باشد

۵۱۷ جوہر بدانکہ توجہ تام بشغل اعمال از اعظم شرائط ست عامل را باید کہ در ارتکاب عملے کہ برائے
جر منفعت ست نظر باستحقاق محتاج کند اعم از انکہ محتاج خود بود یا دیگری و در ارتکاب عملے کہ برائے
دفع مضرت ست ملاحظہ حقیقت مظلوم نماید اعم از انکہ مظلوم خود باشد یا دیگرے و اگر دران حق بجانب
مظلوم نباشد ہرچند بحسب ظاہر ظلم نماید دفع آن موجب وبال و نکال عامل خواہد بود

۵۱۸ جوہر ہر اسم را چون عدد گیری و آنرا بیفزاے تا سہ حصہ مجموع مربع شود مثلاً دو دو عدد او بسبت
و بیفزاے سہ حصہ برین نسبت کہ مجموعہ ہشتاد شود و ہر روز ہشتاد بار یا ہشتاد روز با شرائط دیگر بخوانی
البتہ اثر ظاہر شود۔

۵۱۹ جوہر بدانکہ رعایت وتر در ہمہ چیز عادت شریف آنحضرت بود صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم فرمودند
ان اللہ وتر یحب الوتر۔

۵۲۰ جوہر ارباب تحقیق میفرمایند کہ طالب باجازت و تلقین استاد کامل در اعمال شروع نماید
والا ہیچ منفعت متفرع نگردد اگرچہ جمیع شرائط را رعایت کردہ باشد۔

۵۲۱ جوہر عامل را باید کہ در جمیع اعمال کلامے و کتابی افتتاح و اختتام بذکر و تسبیح و صلوۃ کند ہرگاہ
کہ حضرت سید عالم صلے اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم دعامی کردند اول می فرمودند سبحان
ربی العلی الاعلے الوہاب و می فرمودند کہ چون از حضرت خداوند تعالے حاجتے خواہد اول بر من
صلوۃ فرستد و محققین میفرمایند کہ چون از خداوند تعالیٰ سوال کنی ابتدا بصلوۃ کن پس حاجت خود را
عرضہ داری و بعد از ان ختم بر صلوۃ کن کہ حضرت حق تعالیٰ بے شبہہ صلوۃ را قبول میکند و از کرم
جناب خداوندی نسزد کہ سہ حاجت عرضہ کنند اول و آخر را قبول نماید و انچہ درمیان
بود بگزارد۔

۵۲۲ جوہر بدانکہ از شرائط کلیہ در اعمال ارتکاب ریاضات و مجاہدات ست و ریاضت دو قسم ست

یکی ریاضت بحسب ظاہر از تشبث باعمال ظاہری مثل صیام ایام وقیام لیالی وترک فضول کلام وطعام ومنام وعزلت از صحبت خواص وعوام وامثال آن ودیگرے ریاضت بحسب باطن از توسل باعمال باطن مثل نفی خواطر وتصفیہ محل از شواغل وتخلق باخلاق ربانی وتنزہ از صفات نفسانی وشیطانی تا در وقت شغل باعمال لطیفہ بمقتضاے نفس وہوا در معاصی وشہوات شروع نکند ودر زمان مشغولی باعمال قہریہ از روی غضب ونفسانیت در عداوت ودشمنے خلق خوض ننماید بلکہ اعمال قہریہ را مرتکب نشود الا براے دفع ظالمے کہ عامۂ خلائق از دست وزبان او بجان باشند واز قول وفعل او مضطر واگر کسے بخلاف این عمل کند وبہواے نفس ومقتضای طبع در اعمال خیر وشر شروع نماید وبال عظیم ونکال جسیم بران متفرع شود ورجعت کلی نمودہ نفس ومال واہل وعیال وی تلف شوند وزیان زدۂ دنیا وآخرت گردد

۵۲۳ جوہر عامل در خلوت بر زمین بی فرش نشیند واگر فرش باشد مثل بوریا وحصیر وبرا بر قبلہ بہیأت قعود تشہد خصوصاً در وقت فراغت از شغل واگر در حین عمل مربع نشیند اولے بود بمذہب جمعی ودر خلوت غیر وی ہیچکس نبود وہیچ حیوانے کہ منع وی ممکن بود بآنجا نرسد ودر خلوت غیر ذکر ونماز وتلاوت وانچہ در عمل مقرر شدہ امری دیگر از وی صادر نشود واز اقوال وافعال اجنبی کہ در عمل ہیچ دخل ندارد ودر انجا پہلو بر زمین ننہد وخواب نکند مگر بے اختیار در حین غلبہ خواب ودر انجا چیزی نخورد ودنیا نشاید وہمیشہ باوضو بود واگر در حین جلوس از کثرت تکرار ذکر وتلاوت کلالی وملالی عارض شود ویا چشم وی بخواب گرم شود تجدید وضو کند وباز بر سر عمل رود

۵۲۴ جوہر در اجابت دعا ایمعنی را اثر عظیم ست کہ وقت خواندن بخیال گذارد کہ من پیش مالکے حاضرم کہ در برآمد مقصود من او را قدرت تمام است اگر نتواند اینقدر واجب ست کہ مقصود خود را از خاطر رفتن ندہد۔ ہر وظیفہ یا نماز کہ بغرض خاص تا ایام محدود خواندہ شود دران ایام از ترک حیوانات امید اجابت قوی ست ودر ترک حیوانات داخل ست گوشت ماہی شیر دوغ روغن زرد وآن چیزہا کہ اشیاء مسبوقۃ الذکر بدان آمیختہ باشند این ہمہ را از اکل وشرب متروک کند۔ بر عامل لازم ست کہ آن چنان ترک حیوانات نتواند کہ کند لابد ست کہ از گوشت گاو وماہی انگوزہ پیاز خام سیر خام پرہیز کند زیرا کہ از خوردن این چیزہا نقصان در تاثیر او را می آید۔ براے خواندن تعیین وقت ومکان از واجبات ست واختلاف وقت بے عذر جائز نے مگر در اختلاف مکان اینقدر جائز ست کہ بر ہمین یک مصلی خواند

ہر جا کہ اتفاق افتد

۵۲۵ جوہر عامل پیش از شروع و بعد ازان چند روز خود را از لقمہ شبہہ نگاہدارد کہ کدورت وظلمت یک لقمہ بے وجہ تا چہل روز در باطن می ماند وضمیر را مکدر میدارد و با کدورت باطن دعا وتلاوت را ہیچ اثر نخواہد بود و بروایت صحیح ثابت شدہ کہ حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند کہ پاک وطیب گردان خوردنی خود را تا مستجاب شود دعای تو و بصحت پیوستہ کہ دعا فروبستہ می شود از رفتن بآسمان بسبب سوء طعمہ وہرچند کہ لقمہ حلال بود باید کہ در تقلیل اکل آن کوشد چہ بسیار خوردن طعام حواس وادراکات را کلال وملال پیدا میکند وآن موجب کسالت وکدورت وغلبہ خواب می شود پس در روز عمل روزہ دار بود کہ روزہ را در اجابت دعوات وحصول مرادات مدخل تمام ست ودر اخبار وارد شدہ کہ دعاء روزہ دار مردود نمی شود و باید کہ قبل از شروع در عمل تصدق کند کہ آنرا در انجاح مرامات اثر کلی ست

۵۲۶ جوہر چون مرتکب عملی شود از اعمال کلی کہ دران اہتمام بلیغ داشتہ باشد ترک اکل حیوانے کند از لحوم وشحوم وانچہ از حیوانات حاصل شود مثل شیر وروغن وبیضہ وغیر آن واگر بطعام چرب احتیاج افتد بدہن الجل اکتفا کند کہ آنرا با برنج یا ماش وامثال آن بیامیزد ودر اثناء عمل خواہ کلامی وخواہ کتابی خصوصا کلامے [روغن کنجد ۱۲] از تناول سیر وپیاز وگندنا ے خام وہرچہ بوی ناخوش دارد بکلی پرہیز د چہ ملائکہ نہایت ازان متاذی می شوند وارواح علوی وسفلی متنفر وامداد واعانت ایشان بدان واسطہ از عامل منقطع می شود ودر احادیث صحیحہ وارد شدہ کہ حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند چون کسے ازین چیزہا خورد باید کہ آن روز بمسجد حاضر نشود کہ ملائکہ از بوی ناخوش کراہیت دارند واز کسی کہ ازو بوہا آید متنفر ومتوحش می شوند۔

۵۲۷ جوہر ہَبَثْ حَخَدْ رَشَصَنْ طَغَعَثْ قنثی ہر کہ این اسما را روز یکشنبہ وقت طلوع آفتاب بمشک وزعفران وگلاب نویسد ودر زیر سر نائم نہد واین کلمات را بالحاح بگوید یا مکلم یا مکلم یا معجل یا معجل یا مستخبر یا مستخبر یا الدیالابہ یا لابہ یا جابہ وجابہ دیا جابہ وجابہ کلم آن نائم در خواب سخن گفتن آغاز کند وما فی الضمیر خود را بتمام اظہار کند ودر انحال بخبر کہ چہ میگوید

۵۲۸ جوہر عامل این قاعدہ را بداند کہ زیادہ کردن بر عددی کہ مقرر شدہ است اسراف ست ونقصان کردن ازوے اخلال پس نیفزاید ازوی ونہ کاہد—

۵۲۹ جوہر ازمنہ دو قسم ست شرعی وحکمی ازمنہ شرعی دو نوع ست مطلق ومقید ازمنہ مطلقہ مقید

بشهور و ایام و لیالی مخصوصه نیست و نزد صاحب شریعت صلی اللہ تعالیٰ علیه و آله و اصحابه و سلم
برای اجابت دعوات و نیل مرادات مقرر شده مثل وقت سحر و هنگام طلوع فجر و طلوع آفتاب و
وقت نزول باران و میان اذان و اقامت و وقت سجده تلاوت و بعد از ادای صلوٰة مفروضه و
ازمنه مقیده بشهور و ایام و لیالی متبرکه مخصوص ست مثل ماه حرام و رمضان و عیدین و عرفه
و عاشورا و روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه و شب عید فطر و اضحیٰ و برات و قدر و شب جمعه و پنجشنبه
و دوشنبه و رمجموع این اوقات عمل را تاثیری دیگر ست و ازمنه حکمیه عبارت از اختیارات منجمی
ست از ساعات مسعوده و منحوسه و امکنه متبرکه که برای اجابت دعوات مثل میدان جهاد بعد از نفیر
عام و صف اول از جماعت و عرفات و مشعر الحرام و حطیم و مقام ابراهیم و درون خانه کعبه و بام خانه و
مروه و صفا و مسجد اقصیٰ و مسجد حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیه و آله و اصحابه و سلم و سائر مساجد و معابد

530 جوهر اگر اثر ظاهر نشود ملول نگردد و قطع امید نکند چه شاید که بواسطه تقصیر در شرائط تاخیر افتد و
اگر شاهد مقصود بزودی جمال نماید ترک عمل نگیرد و در کتمان عمل از محرم و نامحرم تخصیص زنان و کودکان
و اصحاب عقول ناقصه و ارباب فسق و فجور سعی جمیل بتقدیم رساند که اخفای عمل موجب نیل مقصود
و اخفا از جمله شرائط است۔

531 جوهر اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجماع سه شرط یکے آنکه بکلام خدا و اسما و صفات
وی تعالے باشد بزبان عربی یا دیگر که می دانند معنی آنرا و باعتقاد آنکه موثر حقیقی خدائے تعالی ست
و تاثیر رقیه بتقدیر او ست و هر رقیه که متضمن شرک باشد جائز نیست و همچنین دعوات و اسما بزبان سریانی
و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند مگر بعضے کلمات باشد که از ثقات معلوم شده است
خواندن آن و از مشائخ متواتر آمده است چنانکه در حرز یمانی و مانند آن و در حدیث ابوداؤد و
وابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیه
و آله و اصحابه و سلم فرمود انما و تمایم و توله شرک ست و تمایم جمع تمیمه است و این خرزه یا قلاده
است که در گردن بیاویزند و آنرا در جاهلیت برائے دفع آفات می کردند و توله بکسر مثناة و
فتح واو و لام چیزی ست که زنان برای جلب محبت مردان مکنند و این نوع از سحر ست و دعا
و حزب و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو به بندند بعضے علما
ازان نیز منع می کنند و لیکن آنرا از حدیث عبد اللہ بن عمر سندی هست۔

532 جوهر صاحب مدارج النبوت قدس سره میفرمایند که رقیها از حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالے

علیہ وآلہ واصحابہ وسلم در ہر باب مرویست ودر جمیع امراض وآلام مشروع ومسنون ست

۵۲۳ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم بخط نسخ بنویسد وبران نظر اجمالی دارد ونظر تفصیلی یعنی بر حرف تسمیہ دادل وآخر درود خوانده بعده سورهٔ فاتحہ مع تعوذ وتسمیہ بخواند بعده سورهٔ اخلاص مع تسمیہ بعده نظر بر تسمیہ دارد وتصور معنی وتصور حاجت کند

۵۲۴ جوہر اول درود خواند بعده سورهٔ فاتحہ مع تعوذ وتسمیہ بعده سورهٔ اخلاص مع تسمیہ بعده یکبار نظر اجمالی بر تمام سوره فاتحہ کند بعده نظر تفصیلی بعده فقط بر الحمد للہ رب العالمین نظر تفصیلی دارد وتصور معنی وتصور حاجت کند

۵۲۵ جوہر بدانکہ عقد انامل نوعے از شمار مسنون است وتفصیلش اینست کہ برائے واحد خنصر دست راست فرو گیرد وجہت دو بنصر را وبرائے سہ وسطی را وبرای چہار خنصر را رفع کند وبرائے پنج بنصر را وبرائے شش وسطی را رفع کرده بنصر را فرو گیرد وبرای ہفت بنصر را بر داشتہ خنصر را بر بند دست نہد وبرائے ہشت بنصر را وبرائے نہ وسطی را وبرائے ده سر ناخن سبابۂ دست راست را بر باطن مفصل اول انملۂ ابہام نہد وبرای بست طرف عقده زیرین سبابہ کہ متصل وسطی ست بر ناخن ابہام نہد وبرای سی ابہام را قائم دارد وسر سبابہ بر طرف ناخن ابہام نہد چنانکہ وضع سبابہ با ابہام شبیہ باشد بقوس ووتر وبرای چہل باطن انملہ ابہام را بر ظہر عقده زیرین سبابہ نہد وبرای پنجاه سبابہ را قائم دارد وابہام را خم داده بر کف نہد وبرای شصت ابہام را خم دہد وباطن عقده دوم سبابہ را بر ناخن ابہام نہد چنانکہ در شصت رمات معہود ست وبرای ہفتاد ابہام را قائم دارد وباطن عقده اول یا دوم سبابہ بر طرف ناخن ابہام نہد چنانچہ پشت ناخن ابہام تمام مکشوف باشد وبرای ہشتاد ابہام را منتصب دارد وطرف انملہ سبابہ را بر پشت مفصل انملہ اولی نہد وبرای نود سر ناخن سبابہ را بر مفصل باطن عقده دوم ابہام نہد وباید دانست کہ انچہ در دست راست دلالت بر عقدے از عقود احاد کند از یک تا نہ در دست چپ دلالت بر ہمان عقدی از عقود الوف کند از یک ہزار تا نہ ہزار وہمچنین انچہ در دست راست دلالت بر عقدی از عقود نہگانہ عشرات کند از ده تا نود در دست چپ دلالت بر ہمان عقدی از عقود مات کند از یک صد تا نہ صد پس باصابع ہر دو دست بدان صور ہیزده گانہ مذکورة الصدر از یکی تا نہ ہزار ونہصد ونود ونہ ضبط توان کرد وبرائے عقده ده ہزار حرف انملہ ابہام را متصل باید ساخت بطرف تمام انملہ سبابہ چنانکہ سر ناخن ابہام

برابر باشد وطرفش بطرف او - وبعضی گویند که انچه در دست راست دلالت کند برعقدی ازعقود
در دست چپ دلالت بر همان عقدی ازعقود مات کند نماید وانچه در دست راست دلالت بر
عقدی ازعقود دهگانه عشرات کند ودر دست چپ دلالت بر همان عقدی ازعقود دهگانه الوف کند

جوهر آیة الکرسی ده وقف دارد بر هر وقف انگشت عقد نماید وشروع از خنصر دست راست کند
وختم بر خنصر دست چپ وسوره الم نشرح سه بار وسوره اخلاص سه بار ودرود سه بار خوانده جانب
آسمان دم کند باز بر هر عقد یکبار سوره فاتحه خوانده بر ترتیب عقد بکشاید وچون بکلمه من ذا الذی
یشفع عنده برسد بین العینین نیت خیر بخاطر آرد وچون به یعلم ما بین ایدیهم برسد بین الیمین نیت
ثمر بخاطر آرد مقصود حاصل شود اینست ختم آیة الکرسی

جوهر اصحاب کهف بمعنی صاحبان غار والیشان هفت تن بودند از دوستان جناب مستطاب
حق سبحانه وتعالی که ازخوف دقیانوس نام بادشاه ظالم ازشهر گریخته درغاری پنهان شده
بخفتند وسگی بمحبت الیشان همراه بود بحکم جناب خداوند تعالی بعد صد سال بیدار شده باز بخفتند باز
بقیامت خواهند برخاست ونام الیشان باتفاق اکثر مفسرین اینست اول یملیخا دوم مکسلمینا سوم
کشفوطط چهارم تبیونس پنجم کشافطیونس ششم آذرفطیونس هفتم یوانس بوس ونام سگ الیشان
قطمیر ست اگر دو رکعت نماز بگذارد بعده نامهای اصحاب کهف را بحضرت خداوند تعالی شفیع آرد
حاجت خواهد برآید واگر در سفر وحضر بخواند وباخود دارد از هفتاد بلا محفوظ ماند وچون در کشتی بخواند
وبرخود بدمد ویا باخود دارد از موج دریا امین شود واگر نوشته در خانه نهد از آتش محفوظ ماند واگر
در جامه سفید بنویسد ودر سنگ ریزه بندد ودر آتش اندازد آتش فرونشیند واگر نوشته در رخت
وخزینه نهد از دزدیدن وسوختن وغرق شدن سلامت ماند واگر بر ران بندد هر چند راه برود
مانده نشود واگر بر سر چوبی کند ودر میان کشت نهد ملخ دران زیان نرساند واگر زن صاحب
درد زه بر ران چپ بندد درحال بار نهد -

جوهر طریق ختم حضرت غوث الثقلین اینست که سه روز روزه دارد وابتدا از چهارشنبه کند در روز جمعه دوگانه گذارد
ودر هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار وسوره اخلاص یازده بار بخواند وبعد از سلام مستقبل قبله نشیند وختم
شروع کند اول درود یکصد ویازده بار بخواند بعده کلمه تمجید یکصد ویازده بار بعده یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله
یکصد ویازده بار بعده سوره یٰس یکصد ویازده بار بعد سوره الم نشرح یکهزار ویکصد ویازده بار بعده
درود یکصد ویازده بار بخواند بعده فاتحه خوانده بگوید که ثواب این ختم بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین ابو محمد

سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ گذرانیدم بعدہ حاجت خواہد و حضرت الیشان را بحضرت
خداوند تعالےٰ شفیع آرد و تا سہ روز چنین کند و این ختم کبیر ست و ختم صغیر اینست کہ سورہ یٰس
یکبار و سورہ الم نشرح یکصد و چہل و یکبار بخواند و باقی ترتیب ہمہ بحال خودست اگر بسیار ضرور باشد
ختم کبیر کند و الا از صغیر ہم کارہا آسان شود بعونہ و کرمہ۔

جوہر ترتیب ختم حضرات نقشبندیہ اینست کہ شب دوشنبہ یا شب جمعہ شروع کند و بحسب ضرورت ۵۳۹
ہر شب کہ باشد و ہر روز کہ اتفاق افتد دوگانہ وضو گذارد بعدہ دو رکعت بخواند در ہر رکعت بعد از
سورہ فاتحہ آیۃ الکرسی ہفت بار و ثوابش ہدیہ بارواح مطہرہ حضرات خواجہا گرداند بعدہ دہ بار
این دعا بخواند بسم اللہ الرحمن الرحیم یا مفتح الابواب و یا مسبب الاسباب و یا مقلب القلوب
والابصار و یا دلیل المتحیرین و یا غیاث المستغیثین توکلت علیک یارب و افوض
امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد و یارب لاحول ولاقوۃ الا باللہ العلی العظیم بعدہ
سورہ فاتحہ باتسمیہ ہفت بار بعدہ درود صد بار بعدہ سورہ الم نشرح باتسمیہ ہفتاد و نہ بار بعدہ
سورہ اخلاص باتسمیہ یکہزار و یکبار باز سورہ فاتحہ باتسمیہ ہفت بار بعدہ درود صد بار بعدہ
فاتحہ خواندہ بگوید کہ ثواب این ختم بارواح مطہرہ حضرات خواجہا گذرانیدم و در تعین اسامی این اکابر
اختلاف ست بعدہ از حضرت خداوند تعالیٰ حصول مقصود و امداد و اعانت بواسطہ این حضرات خواہد
و تا حصول مقصود مداومت نماید تنہا یا زیادہ اما رعایت و تر اولیٰ ست

جوہر در سورہ یٰس ذکر لفظ رحمٰن چہار جاست و اسم مبارک اللہ سہ جا و ہمچنین در سورہ ۵۴۰
ملک پس در یٰس بر لفظ رحمٰن ہر جا کہ آید عقد اصبع کند از دست راست و شروع از خنصر نماید
و چون بلفظ مبارک اللہ رسد عقد اصبع از دست چپ کند و در سورہ ملک چون بر لفظ رحمٰن
رسد بکشاید بہمین ترتیب بعد ازان ہر حاجت کہ از حضرت خداوند تعالےٰ خواہد روا شود
و حضرت شیخ کلیم اللہ قدس سرہٗ در مرقع میفرمایند کہ مولف در خاتمہ سورہ ملک سہ بار اللہ رب العالمین
می گوید و دعای عفو و عافیت و معافات مے کند۔

جوہر در فوائد الفواد مذکورست کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ المبارک فرمودند ۵۴۱
کہ امام ناصر الدین را سکتہ افتاد و اقربا پنداشتند کہ بمرد او را در گور کردند چون شب در آمد بہوش آمد
و معلوم کرد کہ مرا در گور کردہ اند یاد آمد کہ ہر کہ در حالت اضطرار چہل بار سورہ یٰس بخواند حضرت
خداوند تعالیٰ او را از تنگی فرجے و مخرجی بخشد پس یٰس خواندن گرفت چون سی و نہ بار خواند اثر کشادگی

پدید آمد و آنچنان بود که نباشی بطمع کفن آمده گور را باز میکرد امام تجس معلوم کرد و آهسته خواند الغرض
چون چهل بار تمام شد امام بیرون آمد نباش چون بدید زهره او ترقید و هلاک شد امام بسیار تاسف خورد
و اندیشید که اگر مرا ناگاه مردم خواهند دید خوف خواهند کرد پس در شب آهسته در شهر می آمد و آواز
میداد که من ناصر الدین ام مرا بسبب سکته در گور کرده بودند و تفسیر بعد ازین واقعه نوشته است۔

جوهر هر کرا غمی پیش آید سوره یٰس بخواند و چون بسلام قولاً من رب الرحیم برسد هفتاد
و دو مرتبه آنرا تکرار کند بعد از ان سوره را تمام کند حضرت حق سبحانه و تعالی آن غم را مرتفع گرداند
و این عمل بکرات و مرات واقع شده و از مجربات صحیحه است۔ ۵۴۲

جوهر هر که به نیت حصول حاجتے سوره الانعام را تلاوت کند و چون رسل الله گوید پیش
از انکه الله اعلم گوید در میان این دو اسم که اسم اعظم کنایت از انست این دعا بخواند اللهم من
ذا الذی استغاثک فلم تغثه و من ذا الذی استعانک فلم تعنه و من ذا الذی دعاک
فلم تجبه و من ذا الذی سالک فلم تعطه و من ذا الذی استجارک فلم تجره و من ذا الذے
توکل علیک فلم تکفه و اغوثاه بک استغیث اغثنی یا مغیث و اشفنی شفاءً عاجلاً
فرج عنی فرجاً قریباً برحمتک یا ارحم الراحمین بعده حاجت عرض کند پس الله اعلم گفته
سوره را تمام کند حاجت وی بر اید و این از جمله مجربات صحیحه است و اگر فرضاً نتیجه ظاهر نشود از
تقصیر عامل ست در رعایت شرائط مقرره۔ ۵۴۳

جوهر هر کرا مهمی پیش آید در گوش راست وی بانگ نماز گوید و گوش چپ وی اقامت حضرت
خداوند تعالے آن مهم کفایت کند۔ ۵۴۴

جوهر هر حاجتے که زود بر نیاید سوره اخلاص هزار و یکبار بخواند زود بر آید مجرب ست۔ ۵۴۵
جوهر بعد از نماز چاشت سوره یٰس سه بار خواند پس هر حاجت که خواهد بر آید۔ ۵۴۶
جوهر هر که در یوم الاحد وقت طلوع آفتاب سوره الکافرون ده بار بخواند و حاجت خواهد بر آید ۵۴۷
جوهر برای جمیع مهمات هر روز هزار بار الله الصمد بخواند۔ ۵۴۸
جوهر سوره و الیل چهل و یکبار بخواند حاجت بر اید۔ ۵۴۹
جوهر هر که وقت ناخن چیدن و موی لب ستدن بگوید بسم الله و علی سنة محمد و آل ۵۵۰
محمد صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم هیچ بیماری مبتلا نشود۔ چون در ریش شانه کند
اول ابروان را شانه کند از بلاها دو باد ر عصمت وار د خداوند تعالی و چون روغن در سر اندازد

اول ابرو ہا را چرب کن از صداع ایمن بود۔

جوہر ولا تمدن عینیک الی ما متعنا بہ ازواجا منہم زہرۃ الحیوۃ الدنیا لنفتنہم فیہ ط ۵۵۱
ورزق ربک خیر وابقی ٥ وامر اہلک بالصلوۃ واصطبر علیہا ط لا نسئلک رزقا ط
نحن نرزقک ط والعاقبۃ للتقوی ٥ از سورہ طٰہٰ ہر کہ این بنویسد و برخود دارد اگر مردے کہ
دیر از ن نباشد و یا زنی کہ دیر اشوی نباشد خداوند تعالے آنرا جفت روزی کند و کسی را کہ فراموشی
بسیار بود یا مریض باشد شفا یابد و اگر فقیر باشد غنی گردد و اگر کسے در کاری و یا در چیزے نقصان
باشد او را در ان کار اجتہاد شود۔

جوہر اگر در وقت خواب جامی پر آب کند و بر بالین نہد و سہ بار سورۃ الزلزال بخواند و ہر بار ۵۵۲
بران بدمد ہر کیک و پشہ کہ دران خوابگاہ بود خود را دران کاسۂ آب اندازد۔

جوہر ہر کہ خواہد کہ خشم خود یا غیر خود فرو نشاند پس وقتیکہ آن صفت را از خود احساس کند ۵۵۳
باید کہ اگر استادہ باشد بنشیند و اگر نشستہ باشد برخیزد و بر تلاوت آیۃ ولہ ما سکن فی اللیل
والنہار وہو السمیع العلیم از سورہ انعام او مداومت نماید آن صفت از وی زائل شود

جوہر ہر کہ سورۃ الکوثر شب جمعہ ہزار بار بخواند بے آنکہ درمیان فعلی و قولے اجنبی ۵۵۴
در آید بعد از ان ہزار بار درود بخواند و با کل حلال و طہارت بدن و نظافت لباس و پاکی
فراش خواب کند آن شب بمشاہدہ جمال جہان آرای حضرت سید عالم صلی اللہ تعالے
علیہ وآلہ واصحابہ وسلم مشرف شود۔

جوہر ہر کہ سورہ آل عمران بخواند از دنیا نرود تا حضرت خداوند تعالی را در خواب بہ بیند ۵۵۵
جوہر ہر کہ سورہ طٰہٰ چہل شب جمعہ پیاپے بخواند حضرت خداوند تعالی را در خواب بہ بیند ۵۵۶
جوہر ہر کہ سورہ مجادلہ بنویسد و درمیان حبوبات نہد از انچہ موجب فساد حبوبات ست سالم ماند ۵۵۷
جوہر ہر کہ سورہ والتین بر مخزن مطعومات خواند حضرت حق سبحانہ وتعالے از انچہ ۵۵۸
سبب تباہ شدن ست نگاہ دارد

جوہر ہر کرا پشہ و مگس زیان رساند بگیرد قدحے از آب و بران ہفت بار بخواند بسم اللہ ۵۵۹
الرحمن الرحیم ومالنا ان لا نتوکل علی اللہ وقد ہدلنا سبلنا ولنصبرن علی ما آذیتمونا وعلی
اللہ فلیتوکل المومنون فان کنتم آمنتم باللہ فکفوا عنا شرکم وآذاکم و برخود ہم
بدمد و آب را گرد خود بزند دران شب از شر ایشان ایمن بود۔

۵۶۰ جوهر اگر سورهٔ بروج بزعفران بنویسد وبطفل بندد گذاشتن شیر او را آسان گردد۔

۵۶۱ جوهر سورهٔ جمعه برای موافقت زن وشوهر پنجبار بخواند۔

۵۶۲ جوهر اگر خواهی که زبان تو بصدق وصواب جاری شود واز کذب وخلاف ساکت گردد
سورة القدر بسیار بخوان

۵۶۳ جوهر هر که سورة الصف را بخواند فرزندان مطیع او شوند۔

۵۶۴ جوهر بجهت دفع گریستن کودک سورهٔ رعد ده بار بخواند یا سورة المطففین هفت بار

۵۶۵ جوهر ویل لکل افاک اثیم ٥ یسمع آیت الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها ج
فبشره بعذاب الیم ٥ واذا علم من آیتنا شیئا اتخذها هزوا ط اولئک لهم عذاب مهین ط
چون بکسی حاجت داشته باشد این آیت را بر کف دست راست خود سه بار بخواند ودست خود بهم
آورد وچون پیش آن شخص رسد در برابر او دست خود را باز کند مقصود حاصل گردد

۵۶۶ جوهر مداومت والقیت علیک محبة منی تا فتونا از سورهٔ طه موجب جذب قلوب
وتوجه نفوس است

۵۶۷ جوهر من یحی العظام وهی رمیم تا توقدون از سوره یٰس بر هفت قطعه نمک (پاره از هر چیز ۱۲)
بخواند وبر هر قطعه یکبار نفث (در دمیدن ۱۲) کند وهر بار بعد از قرأت آیة بگوید فلان بن فلان علی حب فلان بن
فلان پس یکیک قطعه را در آتش اندازد ودر محبت عامل بیقرار شود

۵۶۸ جوهر اگر کسی را درد در بدن باشد جای درد بگیرد وعامل این نقش را بر زمین نوشته برین
نقش جفت بازند درد دفع شود

٣٢ ٢٨

۵۶۹ جوهر اگر سورة النصر بر لوح رصاص نقش کند وبر دام صیاد مرغان بندد مرغ بسیار
بدام افتد واگر بر شبکه ماهی گیران بندد فوج فوج ماهی بدام افتد

۵۷۰ جوهر هر که قطعه رصاص که در دام صیادان می باشد از ان لوح تنک سازد ووقتیکه
قمر در منزل موخر باشد از منازل بست وهشتگانه فلک البروج وبران لوح نقش کند
الله الذی سخر لکم تا تتفکرون از سورهٔ جاثیه ودر هم پیچد وبر شبکه بندد وهرگاه آن شبکه
را بدریا فرو گذارد ماهی بسیار پیرامن شبکه در آیند واگر بر چوب گز نقش کند وبر دام صیاد
مرغان بندد مرغ بسیار بدام افتد۔

۵۷۱ جوهر اگر جامه نو بروز شنبه پوشد زحمت بیند و در یکشنبه زرد (بیمار شود ۱۲) پاره شود لیکن بجوشی دور

دوشنبه سوخته گردد یا در آب غرق شود وسه شنبه درخصومت پاره شود وچهارشنبه جامه بجامه رسد ومال حلال یابد وپنجشنبه عقل افزاید وجمعه عمر دراز گردد۔ روزشنبه جامه نو قطع نمودن مبارک نیست وروز یکشنبه مریض گردد ودوشنبه مبارک وسه شنبه بسوزد وغرق شود وچهارشنبه نعمت افزاید وپنجشنبه علم نافع دهند وجمعه طول حیات

۵۲۲ جوہر اگر بروزشنبه غسل کند بیماری دورشود ویکشنبه بیمار گردد ودوشنبه روزی فراخ گردد وسه شنبه عمر کم شود وچهارشنبه دولت افزاید وپنجشنبه در مال نقصان آید وجمعه مال افزاید ودر احتیاج مضائقه نیست۔ روزشنبه حجامت کند وناخن تراشد غنی گردد ویکشنبه عاقل گردد ودوشنبه حرص دور شود وسه شنبه ساعتی چند شاد نباشد چهارشنبه شیطان احتلام نکند پنجشنبه ملال نباشد

۷۸۶

جوہر									
	بسم الله	رب العالمین	الرحمن	الرحیم	مالک	یوم الدین	ایاک نعبد	وایاک نستعین	
	رب العالمین	الرحمن	الرحیم	مالک	یوم الدین	ایاک نعبد	وایاک نستعین	اهدنا الصراط	
	الرحمن	الرحیم	مالک	یوم الدین	ایاک نعبد	وایاک نستعین	اهدنا الصراط	المستقیم	
	الرحیم	مالک	یوم الدین	ایاک نعبد	وایاک نستعین	اهدنا الصراط	المستقیم	صراط الذین	
	مالک	یوم الدین	ایاک نعبد	وایاک نستعین	اهدنا الصراط	المستقیم	صراط الذین	انعمت علیهم	
	یوم الدین	ایاک نعبد	وایاک نستعین	اهدنا الصراط	المستقیم	صراط الذین	انعمت علیهم	غیر المغضوب	
	ایاک نعبد	وایاک نستعین	اهدنا الصراط	المستقیم	صراط الذین	انعمت علیهم	غیر المغضوب	علیهم	
	وایاک نستعین	اهدنا الصراط	المستقیم	صراط الذین	انعمت علیهم	غیر المغضوب	علیهم	ولا الضالین	

۵۲۳

این تعویذ برای چیچک ست در گلوے طفل بندد

۵۲۴ جوہر اگر در روز جمعه ناخن چیند توانگر گردد وغسل کند ثواب یابد وجامه نو بپوشد دولت یابد وبرتن روغن مالد رنج رسد وجامه بسوزد دبد بود وبعد نماز جامه نو قطع کند از غم نجات یابد واگر بروزشنبه ناخن چیند بیمار شود وغسل کند صحت یابد ور روغن مالد دولت یابد وجامه سوزد صدقه دهد وجامه پوشد بیمار شود وجامه نو قطع کند پریشان گردد واگر بروز یکشنبه جامه نو قطع کند یا بپوشد اندوهگین ماند وجامه سوزد خصومت بود وناخن چیند پریشان شود وغسل کند عمر کم شود روغن مالد رنج شود واگر بروز دوشنبه جامه نو قطع کند یا بپوشد رنج بود وجامه سوزد بهتر بود ور روغن مالد یا ناخن چیند مبارک بود واگر بروز سه شنبه جامه نو قطع کند یا بپوشد رنج بود جامه سوزد زیان بود وغسل کند یا ناخن چیند

یا روغن مالد اندوهگین شود اگر بروز چهارشنبه جامه نو قطع کند یا بپوشد مبارک بود جامه بسوزد و آفت آید و
غسل کند و ناخن چیند و روغن مالد مبارک بود و اگر بروز پنجشنبه جامه نو قطع کند یا بپوشد مبارک بود و جامه
بسوزد و بد بود غسل کند فقیر گردد ناخن چیند بهتر بود روغن مالد بد بود و اگر بروز پنجشنبه و یکشنبه و سه شنبه سر تراشد
بهتر بود و شنبه و دوشنبه و چهارشنبه بد بود و اگر اول ماه سر تراشد عمرش کوتاه شود و دوم بهتر سوم بد چهارم
نیک پنجم نیک ششم بد هفتم نیک هشتم بد نهم نیک دهم نیک یازدهم بد دوازدهم نیک سیزدهم بد چهاردهم
نیک پانزدهم نیک شانزدهم نیک هفتدهم بد نوزدهم نیک بستم بد بست و یکم بد بست و دوم بد بست و
۵۷۵ سوم بد بست و چهارم نیک بست و پنجم بد بست و ششم نیک بست و هفتم بد بست و هشتم نیک بست و نهم نیک سی ام بد

جوهر

الحمد لله ۱۶	رب العالمین ۱۰	الرحمن الرحیم ۳	مالک یوم الدین ۱۳
ایاک نعبد ۱۰	وایاک نستعین ۱۸	اهدنا الصراط ۶	المستقیم ۷
صراط الذین ۶	انعمت ۱۲	علیهم غیر المغضوب ۷	علیهم ۶
ولا الضالین ۱۱	آمین ۴	بسم الله ۷	الرحمن الرحیم ۴

این تعویذ آبله است پیش از انکه علامت ان ظاهر گردد بنویسد و زیر بالین نهد۔

۵۷۶ جوهر ۳۴ آتشی اجبار اجل

۱	۱۴	۱۱	۸
۱۲	۷	۲	۱۳
۶	۹	۱۶	۳
۱۵	۴	۵	۱۰

خاکی اجبار اجل

۱۴	۱	۸	۱۱
۷	۱۲	۱۳	۲
۹	۶	۳	۱۶
۴	۱۵	۱۰	۵

بادی اجبار اجل

۱۱	۸	۱	۱۴
۲	۱۳	۱۲	۷
۱۶	۳	۶	۹
۵	۱۰	۱۵	۴

آبی اجبار اجل

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

باسط					
	١	۵٢	١١	٨	
	١٢	٧	٢	۵١	
	٦	٩	۵۴	٣	
	۵٣	۴	۵	١٠	

۵٧٧ رجال الغیب

جوہر طریق استمداد از رجال الغیب انیست بهر طرف که رجال الغیب باشند هفت قدم بآنجانب رود و بهر دو دست با دب و تعظیم تمام سلام کند بعده هفت بار درود بخواند بعد ازان بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا رِجَالَ الْغَیْبِ وَیَا اَرْوَاحَ الْمُقَدَّسَةِ اَغِیْثُوْنِیْ بِغَوْثَةٍ وَانْظُرُوْنِیْ بِنَظْرَةٍ یَا رُقَبَاءُ وَیَا نُقَبَاءُ وَیَا نُجَبَاءُ وَیَا اَبْدَالُ وَیَا اَوْتَادُ وَیَا غَوْثُ وَیَا قُطْبُ اَعِیْنُوْنِیْ فِیْ هٰذَا الْاَمْرِ سَلَّمَکُمُ اللّٰهُ تَعَالٰی فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ دز زمانے بتوجه تمام بسوے ایشان باشد بعده پشت بطرف ایشان کند و پشت پناه خود داند و بران اعتماد نماید و همچنین صبح و شام ملازمت کند اکابر طریقت مے فرمایند که رجال الغیب را بهر نیتے که شفیع آرد و بهر حاجتے که حضور ایشان در دل گمارد انشاء الله تعالے حاجتش بر آید و در هنگام سفر بمقابله ایشان نرود باید که پس پشت دارد و پشت پناه خود سازد و سیر رجال الغیب ازین شعر معلوم کند شعر کنجغ بامش کنجغ بمش ٭ تجغ بامش کنجغ امش ٭ مراد از ک کنی و ن نیرت و ج جنوب و غ غروب و ب بائب و ا الیسان و م مشرق و ش شمال و کنی درمیان مشرق و جنوب را گویند و نیرت درمیان مغرب و جنوب و بائب درمیان شمال و مغرب و الیسان درمیان مشرق و شمال پس رجال الغیب بتاریخ اول در کنی باشند و دوم در نیرت و سوم در جنوب و چهارم در غروب و پنجم در بائب و ششم در الیسان و هفتم در مشرق و هشتم در شمال و بتاریخ نهم باز در کنی باشند و بتاریخ دهم در نیرت و علی هذا القیاس تا آخر ماه

و روز سعد و نحس از برای سفر ازین ابیات معلوم کند ٥

	بیک شنبه و جمعه مغرب مشو مرو چار شنبه سه شنبه شمال		بدو شنبه و شنبه مشرق مرو جنوب ست در پنجشنبه و بال	
		دیگر		
	شرق در شنبه دو شنبه جمعه یکشنبه غروب		سه چهار آن در شمال و پنجشنبه در جنوب	

دیگر

هفتم و چهاردهم بست دوم بست نهم	جو گنی را سوی مشرق طالب ای صاحب فال
بست هشتم ششم و بست و یکم در البیان	هشتم و پانزدهم بست و سوم سلخ شمال
پنجم و سیزدهم بستم اندر باب	میتوان یافتن ای مکرم فرخنده خصال
زانکهی چارم و اثنا عشر و نوزدهم	بست و هفتم طرف غرب نماید جمال
بست و پنجم دهم و هفدهم دوم نیز	سوی نیرت بود این طائفه را میل خیال
سوم یازدهم و هژدهم و بست و ششم	بجنوب ست گذر کردن ایشان همه حال
بست و چارم نهم و شانزدهم غره ماه	سوی اگنی طالب انیست حساب همه سال

از شرح سیفی عربی ۱۲

۵۷۸ جوهر هر امرے بدون استخاره شروع نکند چه در سفر و چه در حضر بلکه در سفر برای هر منزل استخاره کند واگر فرصت ادای دو رکعت استخاره نیابد بر صرف دعا اکتفا کند و هیچ خواب و رویا در استخاره مسنونه در کار نیست وانچه مشائخ میکنند آن طور دیگر ست و طریق مسنون انیست که اولاً وضو کند و دو رکعت به نیت استخاره بگذارد و در اولے بعد از سورهٔ فاتحه سورة الکافرون و در ثانیه سورهٔ اخلاص بخواند و بعد از سلام این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَخِیْرُکَ بِعِلْمِکَ وَاَسْتَقْدِرُکَ بِقُدْرَتِکَ وَاَسْاَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ الْعَظِیْمِ فَاِنَّکَ تَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا اَعْلَمُ وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ اَللّٰهُمَّ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هٰذَا الْاَمْرَ خَیْرٌ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَمَعَاشِیْ وَعَاقِبَةِ اَمْرِیْ فَاقْدُرْهُ لِیْ وَیَسِّرْهُ لِیْ ثُمَّ بَارِکْ لِیْ فِیْهِ وَاِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هٰذَا الْاَمْرَ شَرٌّ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَمَعَاشِیْ وَعَاقِبَةِ اَمْرِیْ فَاصْرِفْهُ عَنِّیْ وَاصْرِفْنِیْ عَنْهُ وَاقْدِرْ لِیَ الْخَیْرَ حَیْثُ کَانَ ثُمَّ اَرْضِنِیْ بِهٖ بر لفظ هٰذا الامر آن کار را در دل خود دارد۔

۵۷۹ جوهر دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد فاتحه یازده بار سورهٔ اخلاص بخواند و بعد از سلام ده بار سورهٔ اخلاص و ده بار سورة الفلق و ده بار سورة الناس خوانده بر دست راست تف زده دست را زیر سر نهاده بخواب رود و هیچ احدی سخن نکند اگر در خواب کسی چیزے بدهد یقین داند که کار البته خواهد شد دران اقدام نماید و اگر چیزی از و لبتاند بداند که کار نخواهد شد ازان مجتنب و محترز باشد

۵۸۰ جوهر هر که خواهد که در منام خود از خیر و شر کار خود خبر یابد باید که پیش از خواب و بعد از صلوٰة عشا شش رکعت نماز بگذارد در اول بعد از فاتحه سورهٔ والشمس هفت بار بخواند و در دوم سورهٔ

والیل ہفت بار ودرسوم سورۂ والضحی ہفت بار ودرچہارم سورۂ الم نشرح ہفت بار ودرپنجم سورۂ والتین ہفت بار ودرششم سورۃ القدر ہفت بار وبعد از سلام درود بخواند بعدہ این دعا اللہم یارب ابراہیم وموسیٰ ورب اسحٰق ویعقوب ورب جبرئیل ورب میکائیل ورب اسرافیل ورب عزرائیل ویارب منزل الصحف ومنزل التورٰتہ والانجیل والزبور والفرقان ارنی فی منامی ہذہ اللیلۃ من امری انت اعلم بہ واین استخارہ را ہفت شب کند

جوہر در نصف شب بیدار شود ووضو کند وبعد تحیت وضو بخواند سورۂ فاتحہ یازدہ بار وسورۂ ۵۸۱
اخلاص یازدہ بار ودرود یازدہ بار وکلمہ تمجید یازدہ بار ویا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً للہ یازدہ بار بعدہ دو رکعت بگذارد ودر ہر رکعت سورۂ اخلاص بست وپنج بار بخواند وثواب آن بحضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالےٰ عنہ رساند وباز دو رکعت برای قضای حاجت خود بگذارد وچون تحریمہ بندد ہر دو چشم پوشد وخود را نرم دارد وپس شروع کند سورۂ فاتحہ وچون بایاک نعبد وایاک نستعین برسد این ہر دو کلمہ را تکرار کند تا گردن بگردد پس اگر جانب راست گشت کار کند واگر بجانب چپ گردد کار نکند پس تمام کند فاتحہ را وسورۂ اخلاص یازدہ بار ضم کند ورکعت ثانی را ہمچنین گذارد یعنے بعد فاتحہ سورۂ اخلاص یازدہ بار من غیر التکرار۔

جوہر چون خواہد کہ کارے کند اول رو بقبلہ استادہ شود وبخواند یکبار اَعِیْنُوْنِیْ یَا عِبَادَ اللّٰہِ ۵۸۲
المُسلِمِیْنَ واستمداد کند بدل از عبادے کہ دران سمت اند بعد ازان جانب یمین بعد ازان جانب یسار بعد ازان خلف واصغا کند انچہ بزبان کسے بگذرد وبران عمل نماید واین از عالم فال ست ودر شرع شریف آمدہ وفال نیک گرفتن مشروع ومسنون ست۔

جوہر النور الباسط الطاہر ہر کہ ارادہ کند کہ چیزیرا در خواب مشاہدہ کند وچیزی معلوم کند ۵۸۳
از غائبی یا حادثہ از حوادث کونیہ کہ ہنوز اثر آن بظہور نیامدہ باشد باید کہ طہارت کامل سازد وبفراش درآید وبامرے کہ مطلوب اوست بذکر این اسما شغل گیرد وآنقدر کہ تواند بخواند واگر بعدد مجمل این اسما بخواند اتم وابلغ بود وآن ہزار ودویست وسی وچہار ست پس بخواب رود انچہ مطلوب ست ظاہر شود

جوہر شب جمعہ در نصف شب صد بار استغفار کند وصد بار درود بخواند بعد ازان صد بار ۵۸۴
بخواند ومن قدر علیہ رزقہ فلینفق مما آتاہ اللہ لا یکلف اللہ نفسا الا ما آتاہا سیجعل اللہ بعد عسر یسرا ع از سورۂ طلاق بعدہ صد بار درود بخواند پس خواب کند

در خواب کیفیت خلاص از ضیق معیشت بروی ظاہر شود و ابواب رزق بروی مفتوح گردد۔

۵۸۵ جوہر در نصف شب غسل کند یا وضو جدید و بعد ادائے تحیة الوضو دو رکعت بگذارد و در ہر رکعتے بعد فاتحہ سورۂ اخلاص سہ بار بخواند بعد ازان یک ہزار و یکبار آمنت باللہ العلی العظیم و توکلت علی الحی القیوم و روے بقبلہ دست راست زیر سر نہادہ در خواب رود انشاء اللہ تعالی مقصود در خواب بیند

۵۸۶ جوہر طہارت کامل کند و لباس پاک بپوشد و چہل روز پیوستہ روزہ دارد و ہر شب از وجہ حلال روزہ کشاید و ابتدا از روز جمعہ کند و چون وقت خواب آید ہفت بار سورۂ والشمس بخواند و ہفت بار سورۂ واللیل و ہفت بار سورۂ والضحی و ہفت بار الم نشرح و ہفت بار قل اللہم مالک الملک تا بغیر حساب حضرت خداوند تعالے شخصے را مسخر وی گرداند کہ انچہ می طلبد در بیدارے و یا در خواب وی را بآن راہ نماید

۵۸۷ جوہر برای انکشاف حال غائب شب جمعہ غسل نمودہ چہل و یکبار سورۂ مزمل بخواند در خواب حال منکشف گردد

۵۸۸ جوہر بجہت گم شدہ یا گریختہ در شب یا روز ہزار بار بخواند یا جامع الناس لیوم لاریب اردد علی ضالتی و بعد از دہ بار یا بست بار چون این دعا خواندہ باشد نام آن چیز بگوید مجرب ست

۵۸۹ جوہر گم شدہ را سہ بار گوید انا للہ و انا الیہ راجعون پس سورۂ یٰس بخواند۔

۵۹۰ جوہر وقتیکہ گم شود سورۂ والعادیات بخواند۔

۵۹۱ جوہر آیة الکرسی بر قدرے آرد گندم بخواند و ہر کسی را کہ دہد بگوید کہ بآب دہن در کف غلولہ کند آن کس کہ دزدیدہ است آب از دہن او بیرون نیاید و غلولہ نتواند کرد۔

۵۹۲ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ بر جانش محمد رسول اللہ بر زبانش عصاے موسی بر جگرش مہر سلیمان بر دہانش ہفت بار خواندہ بجانب ہر کہ دم کند مہربان شود و زبانش بستہ گردد

۵۹۳ جوہر ہر کہ نزد بادشاہ ظالم و قہار رود یازدہ بار گوید یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین ہیچ آسیبے بد و نرسد و اگر در سفر قاطع طریق یا سبعے بروی سر راہ گیرد چون بعدد مذکور بخواند مانع از راہ برخیزد اینمعنی بکرات و مرات بحد تجربہ رسیدہ۔

۵۹۴ جوہر ان ولی اللہ الذی نزل الکتب و ہو یتولی الصلحین والذین تدعون من دونہ لا یستطیعون نصرکم ولا انفسہم ینصرون و ان تدعوہم الی الہدے

لا یسمعوا ط وتراہم ینظرون الیک وہم لا یبصرون ہ خذ العفو وأمر بالمعروف واعرض عن الجٰہلین ہ واما ینزغنک من الشیطٰن نزغ فاستعذ باللہ ط انہ سمیع علیم ہ

از سورۂ اعراف ہر کرا خوف قطاع الطریق باشد برین مداومت نماید۔

جوہر بسم اللہ الرحمٰن الرحیم انا جعلنا فی اعناقہم اغلالا فہی الی الاذقان فہم مقمحون ہ وجعلنا من بین ایدیہم سدا ومن خلفہم سدا فاغشینٰہم فہم لا یبصرون ہ یا حمید الفعال ذا المن علی جمیع خلقہ بلطفہ برائے رد دعوت در رجعت و در سحر و مقہوری اعدا ظاہری و باطنی چندانکہ میسر آید بخواند۔ ۵۹۵

جوہر از باحو الختلا ہندی قطع و عاو بعضے دعا بذال معجمہ خوانند ہر کہ در سال یکبار بخواند اورا مار نگزد و اگر بگزد خود بمیرد ۵۹۶

جوہر دُرُای واخدا دُاہدا داحضرت شیخ محی الدین ابن عربی دا و بعضے دُردہ داخوانند و ہدا بہ تشدید دال مہملہ است و بعضے بالتخفیف خوانند بخوانند و بر مار گزیدہ بدمد و لعاب دہن خود بدہد کہ برجائے گزیدگی مار بمالد و اگر اجازت دہد روز پنجشنبہ بر شیرینی و آب فاتحہ حضرت شیخ محی الدین ابن عربی قدس سرہ دادہ قدرے ازان خورد و پس خوردہ خود او را بخوراند و بگوید کہ ترا اجازت این عمل دادم ۵۹۷

جوہر سلام علی نوح فی العالمین ہر کہ ہر روز بخواند مار و کژدم او را نگزد۔ ۵۹۸

جوہر برلدغ مار و کژدم ہفت بار سورۂ فاتحہ بخواند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم بر لدغ کژدم آب نمک می مالیدند و سورۃ الکافرون و معوذتین میخواندند و بعضے نمک بمالند و سورۂ اخلاص و معوذتین خوانند ۵۹۹

جوہر قال القہا یموسٰی ہ فالقٰہا فاذا ہی حیۃ تسعٰی ہ قال خذہا ولا تخف سنعیدہا سیرتہا الاولٰی ہ ہفت بار بر نمک خواندہ مار گزیدہ را بخوراند شفا یابد۔ ۶۰۰

جوہر حضرت شیخ عبدالحق محدث قدس سرہ در مدارج النبوت می فرمایند کہ حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم فرمودند العین حق یعنے چشم زخم و کارکردن آن موجود و ثابت ست در نفس الامر و حضرت حق تعالے این خاصیت در بعضے نفوس نہادہ است کہ چون نظر کنند بجانب چیزے بروجہ استحسان ضرر یابد آن چیز چنانکہ ورود فرمودند حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم اگر چیزے می بود کہ پیش دستی بیکرد و غلبہ ۶۰۱

می نمود قضا و قدر را ہر آئینہ سبقت میکرد و آنرا عین و این مبالغہ است در تاثیر عین و جماعت از مبتدع
مثل اہل اعتزال و ہر کہ بر طریقۂ ایشان میرود منکر شدہ اند آنرا و چون مخبر صادق بران خبر دادہ اعتقاد
آن واجب و انکار آن باطل باشد و بعضے از اصحاب طبائع گفتہ اند کہ جواہر لطیفہ غیر مرئیہ منبعث
می شود از عائن و متصل میگردد بمعیون و در می آید درون مسامات جسم وے پس پیدا می کند
حضرت حق تعالےٰ ہلاک را نزد آن چنانکہ پیدا می کند ہلاک را نزد نوشیدن زہر و بعضے کسانیکہ
منسوب بودہ اند بعین می گفتند کہ چون سے بنیم چیزے راکہ خوش سے آید مارا می یابیم حرارتی
کہ بیرون می آید از چشمان ما و بعضے می گویند کہ منبعث میگردد از عائن قوت سمیہ کہ متصل می گردد
بمعیون کہ باعث ہلاک و فساد می گردد مثل زہرے کہ از افعی بلدیغ می رسد و از بعضے افاعی
بوساطت نظر تیز زہر می رسد و بالجملہ بر مثال تیر چیزی از جانب عائن بجانب معیون روانہ میگردد
اگر مانعی کہ حفظ و وقایہ وی کند در میان نبود می رسد و کار گر می افتد و اگر مانعے در میان بود
کہ عبارت از حرز و تعوذ و دعاست و مانند سپر ست وصول و نفوذ نیابد و اگر سپر سخت و قوی
بود تواند کہ ہم بجانب وی برگردد

جوہر اگر عائن بترسد برسیدن ضرر چشم خود اللہم بارک علیہ گوید دفع چشم زخم کند و بزرگ ترین ۶۰۲
رقیہا برائے عین و تمامی بلایا و آفات و امراض قرأت سورۂ فاتحہ و آیۃ الکرسے و
معوذتین ست و ازان جملہ است اعوذ بکلمات اللہ التامات من غضبہ و عقابہ
و شر عبادہ و من ہمزات الشیاطین و ان یحضرون

جوہر چون در عیال و اہل و مال خود چیزے خوش آید شتاب گوید ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ ۶۰۳
از چشم زخم و آفت در امان باشد۔

جوہر ہر کہ از چشم بد متاثر شود سورۃ الہمزہ بر وی بخواند یا سورۃ الجن ہفت بار یا سورۃ القدر ۶۰۴
بست و یکبار یا سورہ والعٰدیٰت سہ بار

جوہر وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارہم لما سمعوا الذکر و یقولون انہ لمجنون ۶۰۵
وَمَا ہُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِیْنَ ٥ از سورۂ ن برای دفع عین نافع است

جوہر بسم اللہ الرحمٰن الرحیم اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر کل شیطان وہامۃ ۶۰۶
و من عین لامۃ حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالےٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم برائے حضرت
امیر المومنین امام حسن و حضرت امیر المومنین امام حسین علیہم السلام فرمودند کہ این تعویذ بنویسند و بر بازو بندند

جوہر برائے محفوظ ماندن از جمیع آفات وبلیات ومکروہات دنیوی سی وسہ آیۃ بعد از نماز ۶۰۷
شام باید خواند چہار آیۃ از اول سورۂ بقر تا مفلحون وسہ آیۃ از آیۃ الکرسی تا خالدون وسہ
آیۃ آخر سورۂ بقر از للہ مافی السموات تا آخر سورۂ وسہ آیۃ از سورۂ اعراف از ان ربکم
اللہ تا المحسنین ودو آیۃ از آخر سورۂ بنی اسرائیل از قل ادعوا اللہ او ادعوا الرحمن تا آخروده
آیۃ از سورۂ والصافات تا لازب وسہ آیۃ از سورۂ رحمن از معشر الجن تا فلا تنتصران وسہ
آیۃ از آخر سورۂ حشر از لو انزلنا ہذا القران تا آخر سورہ ودو آیۃ از اول سورۂ جن از قل
اوحی الیّ تا شططا

جوہر اللہ الذی خلق السموات والارض وانزل من السمآء مآء فاخرج بہ ۶۰۸
من الثمرات رزقا لکم ج وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامرہ ج وسخر لکم الانہار ۃ و
سخر لکم الشمس والقمر دآئبین ج وسخر لکم الیل والنہار ۃ واٰتٰکم من کل ما سألتموہ ط وان
تعدوا نعمۃ اللہ لا تحصوہا ط ان الانسان لظلوم کفار ط از سورۂ ابراہیم ہرکہ
مداومت کند ہر صباح ومسا ودر وقت خواب ودخول بر اہل وعیال وحیوان واخوان از ہمہ
حوادث زمان در امان باشد وہرکہ در ہر سفر خواہ بری خواہ بحری صبح وشام مواظبت نماید از
ہمہ آفات محفوظ باشد

جوہر ہرکہ خواہد کہ اورا حضرت خداوند تعالے فرزندی شایستہ وپارسا کرامت فرماید این ۶۰۹
آیۃ بسیار خواند رب ھب لی من لدنک ذریۃ طیبۃ ج انک سمیع الدعآء ۔

جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم یا ایہا الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدۃ ۶۱۰
وخلق منہا زوجہا وبث منہما رجالا کثیرا ونسآء ج واتقوا اللہ الذی تسآءلون
بہ والارحام ط ان اللہ کان علیکم رقیبا ۃ در شب آدینہ در نیم شب چنانکہ کسے نہ بیند
بگلاب وزعفران بر پارہ شکر بنویسد مرد خود خورد وزن را نیز علیحدہ نوشتہ بدہد وسہ شب
اینچنین کنند زن عقیمہ حاملہ شود وفرزند نرینہ بزاید وشیر زیادہ شود ۔

جوہر اگر سورۂ مزمل دہ بار خواندہ بر آب دم کنند وزن وشوہر ہر دو روزہ بدان ۶۱۱
افطار سازند فرزند نرینہ شود

جوہر ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ این حروف ۶۱۲
ہژدہ را حروف متواخیہ گویند بجہت آنکہ در صورت مشابہ ومماثل یکدیگر اند ہمچون

اخوان وحز مجوو اثبات نقطه ازیک دیگر ممتاز نشوند ہر که این حروف را بمشک وزعفران وشیر زنان بنویسد وزن برجامه بندد وہمیشه باخود دارد خصوصاً وقت مباشرت شوہر پسر زاید واین حروف را در اعمال محبت واخوت بغایت اثر ہست

۶۱۳ جوہر اگر یس را شصت بار بنویسد وبگردن طفل بندد زود بسخن آید ولکنت از زبان برخیزد۔

۶۱۴ جوہر رشتهٔ کلاوه را تاب دہد ویک قفل بسیار خرد مع کلید بیارد ودران قفل کلید انداخته در رشته مذکور میان حلقه قفل انداخته سورهٔ یٰس مع تسمیه تا مبین اول خوانده بران قفل بدمد باز سورهٔ یٰس مع تسمیه تا مبین دوم خوانده بدمد باز یٰس مع تسمیه تا مبین سوم خوانده بر قفل دمیده بند کند تعلیق این قفل مع کلید در رشته مذکور در کمر زیر ناف برائے حفظ حمل مجربات صحیحه است

۶۱۵ جوہر ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ج ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده ط انه کان حلیماً غفوراً ع ۱۲ از سورهٔ فاطر اگر حامله را خوف سقوط حمل باشد بر حمل بندد

۶۱۶ جوہر اگر زن حامله سورهٔ حجرات باخود دارد از خوفها محفوظ ماند۔

۶۱۷ جوہر اذ قالت امرأة عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی تا بغیر حساب از سورهٔ آل عمران بمشک وزعفران بنویسد ودر غلاف این تعویذ کند وبگلوے طفل نبدد از گریستن وترسیدن ایمن بود وباندک شیر مادر سیر شود۔

۶۱۸ جوہر سورة البلد بنویسد وبطفل نوزاده بندد ایمن بود از آفتها۔

۶۱۹ جوہر سورة الناس بنویسد وبطفل بندد ایمن بود از آفات۔

۶۲۰ جوہر برای وسعت رزق سورهٔ مزمل بعد از نماز عشا بست ویکبار بخواند واگر فرصت نباشد ہفت بار واگر اینقدر ہم فرصت نباشد یکبار لیکن چون باین آیه رسد رب المشرق والمغرب لا اله الا ہو فاتخذه وکیلا حسبنا الله ونعم الوکیل بست وپنجبار بخواند بعد ازان سوره را تمام کند وبعضے می فرمایند که برائے مہمی که قابل بر آمدن نباشد روز پنجشنبه غسل کند وبا ہیچکس سخن نگوید وسه کرة سورهٔ مزمل بخواند وبرای دفع نفس پنج کرة ورد سازد تمام عمر از غلبات نفسانی محفوظ ماند وبعضے فرموده که برائے بر آمدن جمله حاجات چہل ویکبار بدین طریق بخواند که بعد نماز فجر ہشت بار وبعد ظہر ہشت بار وبعد عصر ہشت بار وبعد مغرب ہشت بار وبعد عشا نه بار واول وآخر درود وحین خواندن باکسے سخن نگوید وبعضے فرموده که برائے کفایت جمیع مہمات

در مجلس واحد یازدہ بار یا بست و یکبار تا دو روز یا چہل روز یا در یک روز ہزار بار بخواند مقصود رسد و برای وسعت رزق تا چہل روز دہ بار خواند و ہر کہ نوشتہ باخود دارد محتاج نگردد و بہر جا کہ رود مستجاب شود و اگر بعد نماز فریضہ بخواند بدی او بہ نیکی مبدل گردد و اگر خواندہ میان دشمنان رود منقاد گردند و خواندہ سورہ مذکورہ از زہر مار و کژدم و سحر و جملہ بلاہا ایمن گردد و ہر کہ ہر شب مداومت نماید جناب سرور عالم را صلی اللہ تعالےٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم در خواب بیند و بعضی فرمودہ کہ دو رکعت نماز بگذارد و در ہر رکعتی بعد فاتحہ سورۂ مزمل بخواند بخسپد مشرف برویت جناب سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم گردد و اگر کسی را فرزندی شود و نمے زید ریسمان نیلہ چہار تار تا دو ہمچنین دہ رشتہ کردہ و یکجا کردہ تا دہد بران ریسمان چہل و یک گرہ دہد و بر ہر گرہ یکبار سورۂ مزمل بخواند و دم کند و آن ریسمان در گلوے آن کودک بہ بندد عمرش طویل گردد و اگر بر سپاری بست و یکبار خواندہ دم کند و در گلوی کودک اندازد عمرش دراز شود

621 جوہر لا الٰہ الا اللہ الحلیم الکریم سبحان اللہ رب العرش العظیم الحمد للہ رب العالمین کانہم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعۃ من نہار ط کانہم یوم یرونہا لم یلبثوا الا عشیۃ او ضحٰہا ہ در جام سفید یا چیزے لطیف بنویسد و زن بنوشد این رقیہ مجرب ست مرعسر ولادت را۔

622 جوہر اولم یر الذین کفروا ان السمٰوات والارض کانتا رتقا ففتقنٰہما ط وجعلنا من الماء کل شئ حی ط افلا یؤمنون ہ از سورۂ انبیا در محل وضع حمل نسا مکرر خواند و بر شکم آن ہر بار نفث کند یا زیر ناف یا بر ظہر و این مجرب است و بصحت رسیدہ۔

623 جوہر سورۂ انشقت بجہت آسانی درد زہ ہفت بار بر قند یا بر آب خواندہ بخوراند یا سورۂ اخلاص در مکان واحد سہ ہزار بار یا ہفت ہزار بار یا نہ ہزار بار بخواند۔

624 جوہر مراجای دہ کھر مراجای دہ زن وہ قن زرایا مزا تین ڈلی گڑ کی لیوے ہر ڈلی پر سات سات بار پڑھے اور ہر بار دم کرے اول ایک ڈلی کھلاوے اگر مفید ہو بہتر والا بعد ایک گھڑی یا گھنٹہ کے دوسری اور تیسری کھلادے یہ عمل واسطے وضع حمل کے مجرب اور صحیح ہے۔ مراجاو خر مراجا زن دہقان بزایا مزا نوشتہ بندد۔

625 جوہر حروف دو قسم ست نورانی و ظلمانی نورانی کہ آنرا عالیات نیز گویند عبارت ست از حروف مقطعہ قرانی کہ در اوائل سور واقع شدہ است و وجہ تسمیہ انہا بنورانی آنکہ ہیچ اسمے از

از اسماء حسنی بی امتزاج اینها نیست مگر یک اسم که الودود ست و حروف مقطعات قرآنی سی کلمه
و هفتاد و هشت حروف است الم الم المص الر الر المر الر الر کهیعص طه طسم طس
طسم الم الم الم یس ص حم حم حم حم عسق حم حم حم ق ن و این عدد و سے
مسلم ست که حم عسق را دو کلمه اعتبار کنند چنانچه بعضی از علماء این فن کرده اند و اگر آنرا مثل
کهیعص از قبیل خماسیات گیرند چنانچه بعضے بران رفته اند پس عدد کلمات بست و نه باشد و
حروف نورانی بعد از حذف مکررات چهارده است ال م ص ر ک ه ی ع ط س ح
ق ن و مجموع آن علی صراط حق نمسکه و حروف ظلمانی عبارت ست از چهارده حروف دیگر
که غیر حروف مقطعه قرآنی ست یعنی ب ت ث ج خ د ذ ز ش ض ظ غ ف و
و حروف ظلمانی بدانجهت گویند که اصلا ازین حروف اسمی از اسماء جناب حق سبحانه و تعالے
مرکب نشده است بی امتزاج حروف نورانی غیر الودود۔

۶۲۶ جوهر هر که بادی حروف مقطعات قرآنی همراه بود حضرت خداوند تعالے بواسطه حمل این
کلمات و برکات این حروف از همه آفات او را محفوظ دارد و در رزق بروی کشاید و حاجت
اوسے انتظار بعز اجابت رساند و از دشمنان صیانت کند و از گزیدن مار و کژدم و از ضرر سباع
و حشرات نگاهدارد و چون بسفر رود این کلمات را در وقت وداع اهل و اولاد بخواند حضرت
خداوند تعالے او را بالصحت زود بوطن رساند درین هیچ شک و ریب را راه نیست۔

۶۲۷ جوهر هر که مجموع حروف اوائل سوره قرآنی را بر نگین نقره یا عقیق نقش کند بساعت سعید
و تختم نماید مقبول و محبوب قلوب گردد و اگر نقاش روز پنجشنبه و جمعه روزه دارد و در ساعت اول
از روز جمعه آن حروف را نقش کند و در انوقت غسل پاک کرده باشد و جامه پاک پوشیده و
بخور لائق سوخته تاثیر و قوت وے بیشتر شود

۶۲۸ جوهر هر که چهارده حروف نورانی را بر خاتم فضه نقش کند بطالع ثور و قتیکه قمر درو سے بود
و بآن تختم کند جمیع مراد وی ساخته شود و هرگز کیسه وی از زر خالی نبود و هر که در دجله نشیند و این
حروف را بر زبان راند محفوظ ماند از غرق و حرق و سرق و هر که این حروف را نوشته در میان رخت
نهد محفوظ ماند و هر که بخواند از هر آفت محفوظ ماند۔

۶۲۹ جوهر حروف حاره و یابسه مقطعات قرآنی برائے لدغ عقارب عظیم نافع است بر جام
زجاج یا قدح چینی نقش کند و آب شیرین محو ساخته بیاشامد و حروف حاره مقطعات قرآنی

حروف نورانی علی صراط حق نمسکه
حروف ظلمانی
حروف حاره و یابسه مقطعات قرآنی

حروف بارده ورطبه مقطعات قرآنی

باعتبار جمل مشارقه چهار است ام ه ق و باعتبار جمل مغاربه پنج ام ه ق س وحروف
یابسه باعتبار جمل مشارقه سه است ق س ق و باعتبار جمل مغاربه هم سه است ص ک
ق واین حروف حاره و یابسه بعد از حذف مکررات هشت ست ام ه ط س ک ص
ق وانچه معمول به است انیست وحروف بارده ورطبه مقطعات قرآنی برای نیش حیات
بغایت مفید ست چون بهان وتیره عمل کند وحروف بارده مقطعات قرآنی باعتبار جمل مشارقه
سه است ص ی ن و باعتبار جمل مغاربه د ی ن وحروف رطبه باعتبار جمل مشارقه چهارست
ل ر ع ج و باعتبار جمل مغاربه هم همین ست وحروف بارده ورطبه بعد از اسقاط مکررات
هفت ست ص ی ن ل ر ع ج ومعمول به انیست

٦٣٠ جوهر هر که دو حرف نورانی و دو ظلمانی یعنی ع غ س ش بر ناخن ابهام امین
نولیسد ومقابل دشمن شود امن یابد از بدی او۔

٦٣١ جوهر علماء این فن از حروف مقطعات قرآنی دقائق وحقائق وخواص وآثار بسیار
دریافته اند و از اسمائیکه مرکب ازین حروف و اعداد ایشانست فوائد ومنافع بیشمار معلوم
کرده اما انچه ازین حروف مرکب ست مثل الله والرحمٰن والرحیم والحق والعلی والکریم ست
وانچه از اعداد ماخوذ ست مثل اسم الصادق والملک والمانع والجواد والوهاب
ست مثلاً کهیعص بحساب جمل صد و نود و پنج ست و از وی اسم الصادق حاصل شود و از
حماد که نود ست اسم الملک و از المص که صد و شصت و یک ست اسم المانع و از طه که
چهارده است دو اسم الجواد والوهاب وباقی برین قیاس

٦٣٢ جوهر بدانکه هر حرفی را از حروف جمل مشارقه بفلکی نسبت داده اند تا عامل حروف در اثنای
عمل ملاحظه آن فلک ومنزل وکواکب وی کرده شروع نماید پس هر حرفی که بحسب عدد مرتبه اول
دارد از احاد وعشرات ومات والوف یعنی ای ق غ متعلق بفلک الافلاک ست وهر حرفی
که مرتبه دوم دارد از احاد وعشرات ومات یعنی ب ک ر متعلق بفلک البروج است وانچه
مرتبه سوم دارد یعنی ج ل ش متعلق بفلک زحل ست وانچه مرتبه چهارم دارد یعنی
د م ت متعلق بفلک مشتری ست وانچه مرتبه پنجم دارد یعنی ه ن ث متعلق بفلک مریخ
ست وانچه مرتبه ششم دارد یعنی و س خ متعلق بفلک آفتاب ست وانچه مرتبه هفتم
دارد یعنی ز ع ذ متعلق بفلک زهره است وانچه مرتبه هشتم دارد یعنی ح ف ض متعلق

بفلک عطارد ست وآنچه مرتبه نهم دارد یعنی ط ص ظ متعلق بفلک قمر ست

٦٣٣ جوهر از حروف جمل شارقه ا ب ج د تعلق بزحل دارد ه و ز ح تعلق بمشتری ط ی ک
ل تعلق بمریخ م ن س ع تعلق بشمس ف ص ق ر تعلق بزهره ش ت ث خ
تعلق بعطارد ذ ض ظ غ تعلق بقمر۔

٦٣٤ جوهر نون و دال مهمله و خاے معجمه و قاف و کاف و ضاد معجمه و غ معجمه بزحل منسوب ست
و ذای معجمه بمشتری و الف و تاے مثناة فوقانیه و میم و راے مهمله بمریخ منسوب ست و حای
مهمله با و عین مهمله و یاے مثناة تحتانیه لشمس و شین معجمه و واو و طاے مهمله و زا بزهره و باے
موحده و صاد مهمله و ثاے مثلثه و ذال معجمه بعطارد و میم و لام و سین مهمله و فا بقمر باید دانست
که این قسمت حروف بر کواکب سبعه اگرچه از حیثیت شهرت درجه قول اول ندارد لیکن پیش
محققان این فن بغایت معتبر است۔

٦٣٥ جوهر نزد حضرت شیخ اکبر قدس سره حروف رطبه اعطاے سهولت مطلوب می کند و حروف
یابسه بضد آن اثر ظاهر می گرداند و حروف حاره اعطاے سرعت نفوذ می کند و حروف
بارده بضد آن عمل نماید۔

٦٣٦ جوهر هر حرفے از حروف تهجی بحسب مزاج خاص خود عملے خاص دارد مثلا حروف حاره
و اسمائیکه ازان حروف مرکب شوند احداث حرارت کنند و حروف بارده و اسمائیکه ازان
مرکب شوند اطفاء حرارت کنند و ایجاد برودت و اگر اسمی بود که حروف وی مشتمل بر چهار طبع بود
هرکدام که غالب بود حکم وی نافذ باشد و اگر هیچیک را غلبه نبود اثر اعتدال ظاهر شود پس عامل را
باید که در جمیع اعمال کلیه و جزیه ملاحظه طبائع حروف کند و مناسب هر عملی از اعمال ناری و هوائی
و مائی و ترابی حرفے چند را که تعلق بآن عنصر دارد اختیار کند مثلاً در ایقاد نیران و احراق بیوت
بلدان و سائر اعمال آتشکاری حروف ناری را غالب گرداند و در تحریک ریاح و تخریب
دیار ظلمه و عساکر اهل بغی بعواصف و سائر اعمالیکه باد و هوا را دران مدخل ست حروف هوائی
را غالب گرداند و در تحصیل امطار و ازدیاد آب در انهار و اعمالیکه آب را دران مدخل
ست حروف مائی را مستولی گرداند و در اصلاح اراضی و زراعات و عمارات و اخراج
کنوز و دفائن و اعمالیکه زمین را دران مدخل ست حروف ترابی را مستولی گرداند و این
اصل کلی ست در اعمال

جوہر قرأت حروف ناری و اسمائیکه ازان مرکب ست ازالۂ خلط بلغم کند و ہاضم طعام بود و ۶۳۷
مواظبت بران حنجره را پاک سازد و آواز خوش گرداند و دفع رطوبت و برودت کند و جمیع امراض
بلغمی را نافع و کثرت قرأت حروف ہوائی و اسمائیکه ازان ترکیب یافته دافع امراض شش
و قلب ست و مداومت بران البشره را صاف سازد و جمیع اعضا را قوت بخشد و کثرت قرأت
حروف مائی و اسمائیکه ازان ترکیب یافته اطفاء حرارت و عطش کند و حمیات محرقه را زائل گرداند
و مداومت آن اعمار را پاک سازد و در امزجه حاره یابسه احداث رطوبت کند و کثرت قرأت
حروف ترابی و اسمائیکه ازان مرکب ست دفع جمله رطوبت کند از بدن و قوائے دماغی را
تقویت دہد و مداومت آن ہمه اعضا و اعصاب را قوت بخشد۔

جوہر حروف ثمانیه و عشرون بحسب طبائع اربعه اعمال مختلفه دارند بعضے که بریک طبیعت ۶۳۸
اند و حیثیت بساطت در ایشان زیاده است یک اثر و یک قوت مناسب آن طبیعت از
ایشان صادر شود و بعضے که مرکب القوی اند و حیثیت ترکیب در ایشان بیشتر ست قوت
و اثر ایشان زیاده است پس بنا برین قاعده حروف حاره یابسه مقوی حرارت حیاتیه اند که اطبا
آنرا حرارت غریزی گویند و دافع امراض بارده رطبه مثل حمی بلغمیه و فالج و لقوه و غیر آن و حروف
بارده یابسه برائے صاحب طمث و نزف الدم و رعاف و امثال آن لائق ست و حروف
نافع امراض حاره رطبه ۱۲
رطبه برائے حفظ صحت و ازدیاد قوت و تقویت قوائے طبعی و شہوے و حروف بارده رطبه
برای حمیات محرقه و اورام حاره و امثال آن مفید ست

جوہر طبائع حروف غیر معروف اینست حروف ناری ا ب ت ث ج ح خ حروف ۶۳۹
ہوائی د ذ ر ز ط ظ ک حروف مائی ل م ن ص ض ع غ حروف ترابی ف ق س ش
ه و ی و طریق امتزاجات آنست که حروف اول از حروف ہر عنصر گیرد و یکجا رقم زند و این
امتزاج اول ست و حرف دوم از ہر عنصرے اخذ کند و این امتزاج دوم ست ہمچنین تا آخر
پس امتزاج اول "ادل ف" ست و آن نافع است ازدیاد حرارت غریزی را پس این
حروف بر جام زجاجی یا قدح چینی بمشک و زعفران و گلاب نقش کند و بماء العسل محو ساخته بیاشامد
و امتزاج دوم "ب ذ م ق" ست برائے ازالۂ بلغم و دفع رطوبت از معده مفید است این
حروف را بر لوح نقش کند و پیش سینه بیاویزد و محاذی فم معده عاجل النفع بود و امتزاج
سوم "ت ر ن س" برای طرد ہوام و حشرات ست این حروف بر شاخ گوزن بنویسد
پاره سنگ ۱۲ — دور کردن حشرات الارض جمیع ہامه ۱۲

وآنرا بر آتش نهاده بسوزاند هر گزنده که دران حوالی ونواحی بود فرار نماید وامتزاج چهارم ث ز ص
ش برای محبت وقبول قلوب ست این حروف را بر صحیفه نقره نقش کند بطالع جوزا
ووقت عطارد بشرطیکه قمر در سنبله باشد وقوی حال بود ونوشته را با خود دارد بمقصود واصل
شود وامتزاج پنجم ج ط ض ه برای اوجاع وتسکین آلام این حروف را بر ظرفی پاک
نقش کند بقلم پولاد وائم ازان ظرف آب آشامد وازانجا طعام خورد اگر مریض باشد صحت یابد
واگر صحیح بود مریض نشود وامتزاج ششم ح ظ ع و برای جلب رزق ونیل خیرات و
برکات در زراعات بر صحیفه ذهب یا فضه نویسد وقتیکه قمر در دلو بود ودلو طالع باشد وامتزاج
هفتم خ ک غ ی برای خوف واطفاء غضب سلاطین وحکام ظالم بر کف دست راست
خود نویسد واگر بهر دو دست نویسد بهتر بود ودر ساعت مشتری نویسد ونزد بادشاه یا حاکم جبار
یا دشمنی قوی رود وچون نظر بران افتد از قهر نزل کرده بلطف پیش آید
جوهر بدانکه حروف جمل وتهجی نزد علماء مشارقه همین ابجد وابتث ست وقسمت حروف جمل و ۶۷۰
تهجی بر طبائع اربعه که حرارت وبرودت ویبوست ورطوبت ست برین وجه که حرف اول
خواه از جمل وخواه از تهجی حار ست (ناری) وحرف دوم بارد (ترابی) وسوم یابس (هوائی) وچهارم رطب (مائی) باز حرف پنجم
حار ست همچنین تا آخر حروف ونزد علماء مغاربه در تقدم وتاخر بعضی حروف جمل وتهجی تفاوتی واقع
است پس حروف جمل ایشان برین ترتیب ست ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک
ل م ن ص ع ف ض ق ر س ت ث خ ذ ظ غ ش وحروف تهجی
ایشان برین ترتیب ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز ط ظ ک ل م ن ص ض ع غ
ف ق س ش ه و ی وقسمت حروف جمل وتهجی بر طبائع اربعه نزد ایشان نیز
بهمان نوع ست که در قسمت مشارقه گذشت پس بقول علماء مشارقه هفت حروف جمل حاره
اند ا ه ط م ف ش ذ (ناری) وهفت بارده ب و ی ن ص ت ض (مائی) وهفت یابسه ج
ز ک س ق ث ظ (ترابی) وهفت رطبه د ح ل ع ر خ غ (هوائی) وهفت حروف تهجی حاره اند
ا ج ذ ش ظ ق ن (هوائیه) وهفت بارده ب ح ر ض ع ک و (مائیه) وهفت یابسه ت
خ ز ض غ ل ه (ترابی) وهفت رطبه ث د س ط ف م ی ونزد علماء مغاربه هفت حروف
جمل حاره اند ا ه ط م ف س ذ (ناریه) وهفت بارده ب و ی ن ض ت ظ وهفت یابسه
ج ز ک ص ق ث غ وهفت رطبه د ح ل ع ر خ ش (هوائی) (مائیه) وهفت حروف تهجی (ترابیه)

حارہ انداج فظ لن غ شش دہفت بارد ہ سیاح رک ص ف ہ دہفت یابسہ ست ت خ ز ل ض ق و دہفت رطبہ ث وط م ع س ی و اختلاف ست در تقدیم یا بر واو و واو بر یا و اولی تقدیم یاست بر واو زیرا کہ در جفر جامع یا مقدم ست بر واو

جوہر در طبائع مرکبہ حروف دو قول ست اول قول شیخ بونی کہ نزد ایشان حروف ناری جمل مغاربہ یعنی اہطمفشذ مرکب ست از حرارت و یبوست و حروف ترابی نیان یعنی بوین صتضظ مرکب از حرارت و رطوبت و حروف ہوائی ایشان یعنی جزکش قثغ مرکب ست از حرارت و رطوبت و حروف مائی ایشان یعنی دحلع رخ شش مرکب ست از برودت و رطوبت و نزد شیخ اکبر حروف از حروف بست و ہشت گانہ مرکب القوی ست اول ہ دآن ترابی و ہوائی ست و تقدیم ترابی بجہت آنست کہ حیثیت ترابیت در وی اقوی ست دوم ح ہوائی و ترابی ط مائی و ہوائی و ناری ی ناری و مائی ل ناری و ترابی ش مائی و ہوائی ف مائی و ہوائی ق ناری و مائی خ ترابی و ناری ۶۲۱

جوہر حضرت شیخ ابو عبد اللہ مغربی قدس سرہ میفرمایند کہ روحانیت ہر حرفے از حروف ثمانیہ و عشرون مظہر اسمی ست از اسماء جناب الہی و تاثیر و تصرف حروف در عالم بواسطہ قوت آن اسماست پس عامل حروف در اثنائے شغل باعمال متذکر ان اسما باشد تا فائدہ تامہ بر عمل متفرع گردد و اسما بر ترتیب حروف جمل مشارقہ اینست او آنرا پنج اسم ست اللہ آلہ احد اول آخر ب وآنرا نہ اسم ست باری باسط باطن باعث باقی بالغ امرہ بر بدیع بصیر ج راہفت اسم ست جابر جاعل جامع جبار جلیل جمیل جواد د راچہار اسم ست داعی دائم دلیل دیان ہ را دو اسم ست ہو از حیثیت باطن وآن مناسب حال منتہی ست و ہادی از حیثیت ظاہر وآن لائق حال مبتدی ست و بعضے می فرمایند کہ اسم وے در اعمال خیر ہادی ست و در اعمال شر مہلک ست و را دوازدہ اسم ست واجد واحد وارث واسع وافی والی وتر ودود وفی وکیل ولی وہاب ز را یک اسم ست زارع قال اللہ تعالی ام نحن الزارعون و بعضے میفرمایند کہ اسم وی مزکی ست و نزد بعضی زکی و نزد بعضی زامل ح را نہ اسم ست حسیب حفیظ حکیم حاکم حمید حنان حی و بعضے حنان را داخل اسماء وے ندارند پس اسمای وی ہشت ست بعدد جمل وی ط را یک اسم ست مطہر و بعضے غیر ازین سہ اسم دیگر آوردہ وآن طاہر و طالب و طالق ست ی را یک اسم است میسر و بعضی می فرمایند کہ اسم وی مخفی ست از غایت شدت تنزلے کہ ویراست لہذا در نہایت ۶۲۲

قول شیخ اکبر

حروف تهجی افتاده و بعد از حرف لا واقع شده که آن نفی ست بمذهب آنهاکه لا را یکی از حروف داشته
اند و بعضی می فرمایند که حرف یا را اسم اعظم ست بزبان عبرانی که یوه است بفتح یا و فتح واو مشدد
و بنی اسرائیل تاویل وی تا این زمان ندانسته اند ک را چهار اسم ست کافی کریم کبیر کفیل
ل را یک اسم ست لطیف - م را ده اسم ست ماجد مالک الملک مانع مبین مجید
ملک ملیک ممیت منان مهیمن و بعضی می فرمایند که وی را سی و سه اسم ست و هر اسمی که جزو
اول وی حرف میم ست درین داخل ساخته و ده اسم مذکور شد و بست و سه اسم دیگر اینست مبدئ
متعالی متکبر متین مجیب محصی محی مذل مصور معز معطی معید مغنی مقتدر مقدم
مقسط مقیت منتقم منزل منشئ موخر مومن مهلک - ن را چهار اسم ست ناصر نافع
نصیر نور - س را پنج اسم ست ستار سریع سلام سمیع سید و بعضی سبوح را زیاده کرده اند
ع را هشت اسم ست عالی عدل عزیز عظیم عفو علام علی علیم - ف را ده اسم ست فائق
فاتح فارق فاصل فاضل فالق فتاح فرد فعال مفرق - ص را چهار اسم است صادق
صانع صبور صمد ق را دوازده اسم ست قابض قابل التوب قادر قاهر قابل قائم
قدوس قدیر قریب قهار قوی قیوم و بعضی گفته که قائم را برین وجه گویند قائم
علی کل نفس بما کسبت و قدیم اسم دیگر ست برای این حروف ر را ده اسم ست رازق رافع
رب رحیم رحمن رزاق رشید رفیع الدرجات رقیب رؤف - ش را چهار اسم ست
شافی شدید شکور شهید و بعضی گفته که شاهد نیز اسم ست برای این حرف و شدید نگویند بلکه شدید
العقاب گویند و برین قیاس در حرف سین سریع الحساب گویند و در حرف فا فعال لما یرید
گویند - ت را یک اسم ست تواب - ث را یک اسم ست یثبت (مثبت ۱۲) قال الله تعالی یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت و بعضی گفته که اسم وی ثابت الوجود (ثابت ۱۲) ست خ را سه اسم ست
خافض خالق خبیر - ذ را نه اسم ست ذو انتقام ذو البطش ذو الجلال و الاکرام ذو الطول
ذو العرش ذو الفضل ذو القوة المتین ذو المعارج ذو المن - ض را یک اسم است ضار
ظ را یک اسم ست ظاهر و گویند مظهر نیز اسم دیگر ست - غ را هفت اسم ست غافر
غالب غفار غفور غنی غیاث المستغیثین اگرچه بعضی از اسماء مذکوره ازان قبیل است که در
اطلاق شرعیه کمتر مستعمل ست لیکن چون اکابر این فن در کتب معتبره خود ایراد فرموده اند بر
آن اقدام رفته -

۶۲۳ جوہر ارواح حروف از حقیقت اعداد ایشانست وصور حروف ارقام اجساد آن اعداد۔

۶۲۴ جوہر طریق استفاده از حروف و اسماء و آیات قرآنی منحصر در سه طریق ست اول طریقه توجه
بارواح و حقائق حروف و توسل جستن بصورت مثالی ایشان که در عالم برزخ دارند و آنرا طریق
تخیلی خوانند دوم طریق تلاوت حروف و اسما و آیات که آنرا طریق کلامے خوانند سوم طریق کتابت
آن و رقم زدن اشکال حرفی و ہیات رقمی ایشان که آنرا طریق کتابے خوانند۔

۶۲۵ - ا جوہر بدانکه ہر حرف تہجی را جمل خواص ست و متفق علیه انیست ا ہر که بامداد پیش از سخن گفتن
ہزار بار الف گوید یا نوشته با خود دارد و ذوجاه شود و اگر پنجاه و ہفت نوشته با خود دارد عزیز گردد
و اگر مریض بر کاسۂ چینی از زعفران نوشته و شسته بخورد شفا یابد و در وقت نوشتن یا رحمن یا کریم
گوید و اگر بر استر جامه کسی ہفت الف نقش کند آن کس از چشم زخم حاسدان ایمن و سالم بماند و اگر
بر ہر ناخن دست و پای حامله در وقت اثر وضع حمل یک الف رقم زند بعد از انکه وضو ساخته باشد
ب - و دست و پا خشک ساخته بآسانی بار نهد ب مجوس پانصد بار گوید خلاص یابد و بعضے یک ہزار
و پانصد بار گفته اند و اگر چہارشنبه وقت فرو رفتن آفتاب نوشته کودک بخورد حفظ بیفزاید و اگر
چیزے فوت شده باشد نوشته در مصحف نهد باز یابد و اگر نوشته با خود دارد از شر دشمنان ایمن
بود و وقت نوشتن یا قیوم یا واحد گوید و اگر ہر روز ہزار بار گوید صاحب دولت گردد و اگر ہزار
نوشته با خود دارد عزیز شود و اگر روز سه شنبه وقت زوال پانصد و ده نوشته در دیوار خانه
بیا ویزد ثابت قائم گردد و اگر نوشته و شسته زن و شوہر بخورند محبت پیدا آید و در وقت نوشتن
ت - یا دائم یا حمید گوید ت اگر ہر روز به نیت محبت بخواند پیدا آید اگر تا را بعدد مجمل که چہار صد ست نویسد
و با خود دارد در نظر مردم عزیز شود و اگر بعدد مفصل که چہار صد و یک ست بخواند اقبال بروے
ث - کشاده گردد و فتوح یابد ث اگر ہر روز به نیت محبت بخواند پیدا آید و اگر سی صد نوشته زیر سر طفل
نهد نترسد و اگر روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب پنجاه و سه نوشته با خود دارد معاندان مطیع گردند
اگر ثا را ہر روز بعدد مجمل که پانصد ست بر زبان راند برای احداث محبت نظیر ندارد و اگر ہمین عدد
ج - نویسد و زیر گہواره طفل نهد در خواب و بیداری نترسد و پنجشنبه تعلق باین حرف دارد ج اگر
ہفت روز ہر روز نه ہزار بار گوید حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم را در خواب
بیند و اگر رنجور نهصد بر قدح نوشته و شسته بخورد صحت یابد و اگر شب پنجشنبه در افزونی ماه ہزار و
نوشته با خود دارد سحر و چشم زخم بر وی کار نکند و اگر مرد و نو داماد را بسحر لبسته باشند ہزار بار بر طشت پاک نو

یا قلمی داده نولیسد باین صورت ج و بآب شیرین محو کرده بیاشامد قوت بباشرت وی عود کند و اگر
بست وچهار بار بر نبات مصری نولیسند برین صورت ج وصاحب قولنج بخورد شفا یابد و اگر جیم
را بعد و مفصل وے که پنجاه وسه است بر قدحے نولیسد و محو ساخته بیاشامد دفع ہر مرض کند و روز
جمعه تعلق به جیم دارد ح و و لیست بار خواند و بر مشت خاک پاک دمیده بر دشمن افشاند دوست
گردد و حا براے دفع حمیات محرقه و اورام حاره و جمیع امراض که ناشی از حرارت و یبوست
بود بغایت نافع ـ اگر کسے بر نگین خاتم خود ہشت حرف حا نولیسد برین صورت ح وصاحب
تپ آنرا در انگشت کند شفا یابد و اگر آن خاتم را در آب اندازد وصاحب تپ ازان آب
بیاشامد حرارت وی زائل شود و این عمل وقتی کند که قمر ناظر بسعود بود و منصرف از نحوس ودر ساعت
اول یا ہشتم از روز دوشنبه یا جمعه نولیسد و باخود دارد خ بعد از نماز جمعه بالاے بام ہفتصد بار
خوانده بطرف غائب دمد و اگر طرف معلوم نباشد ہفصد بار نوشته زیر سر نهد غائب را در خواب
بیند خا را بعد و مجمل که شش صد ست خوانده بطرف غائب دمد زود خبر یابد و اگر جانب نا معلوم
نباشد نوشته در زیر بالین نهد در خواب بیند و اگر شب چهار شنبه نیم شب بمشک و زعفران
سی و پنج نوشته باخود دارد عزیز گردد و از دین خلاص یابد و وقت نوشتن یا حنان یا منان گوید
د وقت صبح پیش از سخن بالاے بام بمقابله ستارگان ہفتصد بار گوید دشمن از شهر رود و اگر
ہر روز ہزار بار گوید بدولت برسد و اگر به نیت امانت مال در سه شنبه وقت طلوع آفتاب
ہفتصد وسی و یک نوشته در مسجد جامع دفن کند در امان حق باشد وقت نوشتن یا دیان یا خالق
گوید دا اگر دائم گوید با اہل خویش در امان حق باشد و اگر ہفصد نوشته باخود دارد و یا بر شیرنی
خوانده بخورد نزد مردم عزیز گردد و اگر شب دوشنبه دو صد نولیسد و در بلغاره تعویذ کرده باخود دارد
درمیان خلق عزیز گردد و وقت نوشتن یا رحیم یا کریم بخواند ـ ہر که ذال را ورد
خود سازد دولت او را زوال نرسد و عزت و اقبال وی بیفزاید و اگر ہفصد بار بعدد مجملش بخواند
و بر نان و شیرینی نفث کند و بخوردن سگان دهد محبوب قلوب گردد ـ ر اگر دفینه نا معلوم باشد
ہفتصد بار در گوش خروس سفید مراد مرغ که در زبان عرب او را دیک گویند گوید و بدہد ہر جا که
دفینه باشد آنجا قرار گیرد ز اگر پانصد مرتبه گوید از ترس ایمن گردد و اگر ہزار نوشته باخود دارد
مهیب گردد و اگر در روز جمعه صد و بیست نوشته باخود دارد زبان خلق از بد گفتن بسته گردد و وقت نوشتن
یا حلیم یا معید گوید س اگر در ہر روز وقت پیشین ہفتصد مرتبه ورد سازد خلق مطیع وی گردد و اگر نوشته بر گردن

حفظ بند و در سخن آید و اگر بروز چہار شنبہ سی صد و شصت بار در طاس در میان حمام نوشتہ و شستہ برسر
انداز د در نعمت بروی کشادہ گرد و وقت نوشتن یا حمید یا عزیز خواند بدانکہ سین از میان حروف
تہجی باین صفت مخصوص و ممتاز ست کہ زبرا و با بینات او مساوی ست چہ س کہ از قبیل بینات ست
بعدد شصت ست و ی و ن کہ زبر او ست بعدد شصت ست و این از نوادر و غرائب ست اگر س
ش راہر روز وقت پیشین شصت بار بخواند صاحب کرامات گرد و باید کہ س را بپای خطاب بخواند ش اگر دویست
بار خواندہ در خواب رود نر یا مادہ کہ در شکم حاملہ باشد در خواب بیند و اگر برنان نوشتہ خوردن دہد بآسانی زاید و اگر
مردی بستہ باشد در روز جمعہ نود و پنج بار بمشک و زعفران بر کاسۂ چینی نوشتہ و شستہ بخوراند کشادہ گردد و اگر زن
باشد شستہ بر سر اندازد و برای ہر نیتی کہ باشد در مصحف اندازد و وقت نوشتن یا قہار و یا قریب بخواند ہر کہ
ص شین را سی صد بار بعد مجامعت بر طعام یا شیرینی بخواند و وقت وضع حمل حاملہ را بخواند بسہولت بار نہد ص
ض اگر ہفتصد و پنج نوشتہ در مصحف نگاہدارد عزیز گردد و وقت نوشتن یا منزل و یا نور بخواند ض برای دفع
جنون نود بار خواندہ بدمد و نوشتہ بندد و بجہت محبت ہفتصد بار گوید و اگر صد و نوزدہ در شب جمعہ بامشک
زعفران نوشتہ زیر سر نہد حضرت سرور عالم را صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم در خواب بیند و اگر شستہ
بخورد دل او روشن گردد و اگر باخود دارد عزیز گردد و وقت نوشتن یا عالی و یا قدوس گوید ہر کہ
ضاد را ہشتصد بار بر خوردنی خواندہ مجنون را دہد یا کسے کہ ضعف دل دارد یا صاحب خفقان را دہد
ط شفا یابد ط از جہت ترس ظالمی ہر بامداد ہفتصد بار گوید ایمن گردد و اگر در شب پنجشنبہ نہصد
نوشتہ باخود دارد در ہیچ کار درماندہ نشود و در وقت نوشتن یا حی یا قیوم گوید ہر کہ خواہد کہ از
میان اعدا زود بسلامت و عافیت بیرون آید و ضرر بوی نرسد باید کہ بر ہر ناخن خود ہر روز یکبار
حرف طا را بنویسد و دران اثنا دہ بار بعدد مقصد ش بیک نفس بر زبان راند پس قدم بیرون نہد
ظ بسلامت از میان ایشان بگذرد ظ برای محبت ہفتصد بمشک و زعفران نوشتہ باخود دارد و اگر در
روز پنجشنبہ صد و سی نوشتہ باخود دارد مشہور جہان گردد و در وقت نوشتن یا محمود یا کریم بگوید
ہر کہ از ظالمی بترسد ہر بامداد نہصد بار حرف ظا بخواند و بجانب وی و منزل وی نفث کند نزد آن
ظالم دفع شود و اگر ہمبستین عدد بنویسد بر ہر عضو ضرع بندد و شفا یابد در روز چہار شنبہ تعلق باین حرف
ع دارد ع اگر بیست روز ہر روز ہفتصد بار بخواند دشمن ہلاک گردد و اگر روز جمعہ ہزار نوشتہ باخود
دارد ہرگز محتاج کس نشود و در وقت نوشتن یا عظیم یا عجیب گوید ع اگر کسے را محبوب
سرکش بود ہفتصد بار بمشک و زعفران و گلاب بنویسد و باخود دارد محبوب مطیع گردد و اگر بمقدار

نکتہ حرف سین بود [illegible]

حلوا خوانند بہمین عدد و محبوب را بخوراند دوست گردد۔ غ اگر ہر روز ہفتاد بار گفتہ بجانب دشمن دمد
مقہور گردد و اگر در روز چہار شنبہ نود نوشتہ با خود دارد از حبس خلاص یابد و در وقت نوشتن
یا مالک یا مہیمن گوید۔ غین را اگر کسے ہر روز ہزار بار بگوید و بجانب دشمن دمد نیست گردد۔ ف
بجہت بر آمدن حاجات ہر روز چہل بار گوید۔ اگر کسے ہشتاد روز متصل ہر روز ہشتاد بار فا را
بگوید و بجانب دشمن نفث کند نابود شود و روز شنبہ تعلق باین حرف دارد۔ ق اگر ہر روز
بست بار گوید اسرار باطنی بر و منکشف گردد۔ قاف را دویست بار بر کاغذ بنویسد و در زیر
سنگ گران نہد بنام ہر کہ این عمل بکند خواب وے بستہ گردد تا کاغذ بیرون نیارد و نوشتہ را
محو نسازد آنکس را خواب نیاید و آرام نگیرد۔ ک اگر نود و نہ روز جمعہ وقت بر آمدن آفتاب
نوشتہ با خود دارد جملہ حاجات بر آید و اگر نوشتہ در باغ یا کشت بیاویزد موش و ملخ مضرت نرساند
و در وقت نوشتن یا خالق یا محیط گوید۔ ہر کہ کاف را ہر روز دویست بار بخواند اسرار الوہیت
بر دل وی منکشف شود۔ ل اگر کسے طمع داشتہ باشد ہفصد بار بگوید۔ اگر کسے خواہد کہ از چشم
دشمنان پنہان شود باید کہ بوقت حاجت لام را دویست بار بخواند مقصود حاصل شود۔ م اگر
ہفصد بار در شب جمعہ گوید حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم را در خواب
بیند و اگر روز سہ شنبہ سیزدہ نوشتہ در مصحف نہد حاجتش روا گردد و در وقت نوشتن یا شکور
یا حکیم گوید۔ طبع میم حار ست و در وسط وی رطوبتے ست میان دو حرارت و آن حرف
یاست میان دو میم ہر کہ ہر روز چہل بار در شکل میم نظر کند و ہر بار بخواند قل اللہم تا بغیر
حساب حق تعالے اسباب دنیا و آخرت را بر وی آسان گرداند و ہر کہ میم را چہل بار بر جامے
نویسد و بآب پاک محو ساختہ بیاشامد حق تعالے در علم و فہم وی افزاید و زبان وی را بحکمت
ناطق گرداند۔ ن اگر ہژدہ نوشتہ با خود دارد راز نہان آشکارا گردد و در وقت نوشتن
یا عزیز یا جبار گوید ہر کہ نون را پنجاہ بار بنویسد و با خود دارد ہر جانورے از موذیات کہ وی را
بگزد درد نکند۔ و اگر چہار صد بار گوید زبان خلق از بد گفتن بستہ گردد۔ اگر واو را بنام دشمن
دویست بار بر کاغذ بنویسد و از باد روی در آویزد آن دشمن سرگردان شود و اگر کسے را داعیہ
سفر باشد و میسر نشود ہر صباح شصت بار این حرف را بخواند و بدان جانب دمد کہ مقصد اوست
بزودی موانع مرتفع شود و آن سفر دست دہد۔ ہ اگر نہصد نوشتہ با خود دارد خلق مطیع او گردد
ہا حرف نورانے ست و نزد جمعی از ارباب تحقیق اسم اعظم عبارت از وست و گویند بحقیقت

اسم اللہ این حرف ست والف ولام از برائے تعریف و در اصطلاح صوفیہ حرف ہا عبارت از
مرتبہ غیب ہویت ست یعنی ذات مجرد از ملاحظہ اسما و صفات و این مرتبہ فوق مرتبہ الوہیت ست
اگر ہفتاد بار این حرف را بر خاک گورستان قدیم یا خاک وقف خواند و در خانہ دشمن انداز دہلاک
شود و خانہ وے ویران شود۔ حضرت شیخ نجم الدین کبریٰ در بعضے از رسائل خود آوردہ کہ ذکری
کہ جاریست بحسب دوام بر نفوس حیوانات کہ انفاس ضروریہ ایشان ست حرف ہا ازان میکند
بی توسط آلتی از مخارج حروف و این حرف ست کہ اشارت بغیب ہویت است

ی اگر ہفت ہزار بار گوید از خلق بی نیاز گردد و اگر یا را صد بار بنام شخصے بخواند زبان وے از
غیبت و تہمت عامل بستہ شود و اگر کسی دہ بار حرف یا را بعد و مجمل وے بر کاردی نویسد بنام شخصے
و آنرا در زیر خاک دفن کند خواب آن کس بستہ شود۔

۶۲۶ جوہر دہ حروف ست کہ آنرا حروف الجان گویند بجہت آنکہ چہار اسم ازان حروف ترکیب
می یابد کہ آن اسما بر ناصیہ بعضی از جنیان مکتوب ست و آن حروف بعد از اسقاط مکررات
انیست ''د ذ ص ض ف ق ک ل م و'' ازین حروف عشرہ در وقت ترکیب اسما اربعہ سہ
حروف کہ دال و لام و واوست مکرر می شود دال سہ بار و لام سہ بار و واو یکبار و آن اسما
انیست دا ذل صد ضد قفقل مودلس ہر کہ این حروف و اسما را با خود نگاہدارد از مضرت جن و
علت صرع و جنون و خوف و رعب و امثال آن محفوظ گردد و اگر بر طفلے بندند کہ در خواب بسبب
دمی ہراسد آن ترس و ہراس از وے زائل شود و اگر در دل کسی قلق و اضطراب بود چون
این حروف و اسما را با خود نگاہدارد آن دغدغہ برطرف شود

۶۲۷ جوہر الف چہار نوع ست اول قائمہ دوم مسطوحہ سوم مسطورہ چہارم معطوفہ
الف قائمہ برین صورت ست البعضی گفتہ کہ حرف الف در اعمال محبت و سائر اعمال خیر
مستعمل ست و بعضے دیگر گویند کہ مخصوص بمحبت نیست بلکہ در اعمال بغض و عداوت و سائر
اعمال شر نیز جاریست پس وقتی کہ قمر در حمل یا در ثور باشد و ناظر بسعود و ساقط از نحوس
دائرہ کند و در وے نام طالب و مادرش و نام مطلوب و مادرش بنویسد و بر دوران صد و یازدہ
الف بکشد و نزدیک آتشدان بیاویزد اثر عظیم از محبت در دل مطلوب پیدا شود و اگر
وقتے کہ قمر در وبال یا ہبوط باشد و بہ نحوس متصل و از سعود منصرف و منقطع بہ لوح
سرب دائرہ نقش کند و در وی نام دشمن و مادرش بنویسد و بر دوران صد و یازدہ

الف نقش کند و آن لوح را در گورستان قدیم در قبر کہنہ کہ نام صاحبش معلوم کسے نباشد دفن کند آن دشمن بیمار و پریشان روزگار شود و ہر کہ بامداد پیش از آنکہ سخن گوید ہزار بار الف گوید صاحب ثروت شود و اگر بہمین عدد نویسد و باخود دارد ہمین خاصیت دہد و اگر بر سفال آب نارسیدہ بست و یک الف بکشد و آنجا نام دشمن ثبت کند وقتے کہ قمر در سرطان یا عقرب یا حوت بود و آن سفال را سرنگون در آب اندازد زبان آن دشمن بستہ شود و اگر بر استر جامہ کسے ہفت الف نقش کند آنکس از چشم زخم حاسدان ایمن ماند۔ صاحب در مکنونہ بعضے حروف را کہ مشتمل ست بر یک الف و بعضے را کہ مشتمل ست بر دو الف داخل حرف الف داشتہ و آثار بران مترتب ساختہ و بعضے گفتہ کہ الف چہار ست اول قائمہ و ذکر آن گذشت دوم الفات مسطوحہ یعنی گستردہ شدہ و آن شش ست ب ت ث ف ک ی سوم الفات مسطورہ یعنی صف کشیدہ و آن سہ ست ح ط ل و این الفات جامع است میان قائمہ و مسطوحہ چہارم الف معطوفہ یعنی دو تو گشتہ و برگردیدہ و آن یک ست کہ لا ست و این بمذہب جمعی ست از علماے حروف کہ لام الف را علیحدہ حرفے اعتبار نمودہ اند پس الف را یازدہ صورت باشد مشتمل بر چہاردہ الف و آن یازدہ صورت اینست ا ب ت ث ح ط ظ ف ک ل لا ی این جملہ ک ل لا ہر یکے مشتمل بر دو الف باشد باقی ہر یک الف کہ مجموع چہاردہ بود۔

جوہر چون طالب صادق یکی از اعمال حرفے شغل گیرد باید کہ خلوت اختیار کند و پیش ٦٢٨
از شروع و بعد از شروع ہر اسمی و ذکری و آیتی کہ تعلق بآن حرف باشد مداومت نماید تا بزودی بر مقصود فائز گردد و آن اسم و اذکار و آیات اینست ایک اسم ست و آن اللہ است و آیتش الم اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم و سورۂ اخلاص و آنچہ شامل معنی توحید و تقدیس و تنزیہ است ب را یک ذکر ست و آن بدیع ست و آیتش برای مبتدیان بدیع السموات والارض و برای منتہیان بسم اللہ الرحمن الرحیم ج را دو ذکر ست الجلیل و الجمیل و بعضے گفتہ کہ ذکروے الجبار ست و آیتش جاء الحق و زہق الباطل د را یک ذکر است الدائم ست و آیتش شہد اللہ الآیۃ و عندہ مفاتح الغیب الآیہ و ہ را یک ذکر ست و آن ہو ست و آیتش ہو الاول والآخر الآیہ و را سہ ذکر ست الواحد الوالی الولی و آیتش ہو اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم الآیہ اللہ نور السموات والارض الآیہ ز را یک ذکر ست مزکی و بعضے گفتہ کہ زکی ست و آیتش ان الدین عند اللہ الاسلام

و در عمل این حرف صلوات بسیار گوید ح راسه ذکرست الحی الحفیظ الحکیم و آیتش فقل نصر بوه
ببعضها الآیة ط را دو ذکرست سبوح قدوس و آیتش طه ما انزلنا الی قوله الحسنی و یسین
والقرآن الحکیم الی قوله الکریم ی را ذکرے ظاہر نیست و آیتش و ما نتنزل الا بامر ربک الآیة
ک را دو ذکرست الکافی الکفیل و آیتش انما امرنا تا ترجعون ل رایک ذکرست اللطیف
و آیتش الم اللہ لا الہ الا ہو الے قولہ الفرقان م را دو ذکرست مالک الملک المجید و آیتش
قل اللہم مالک الملک تا قدیر ن رایک ذکرست النور و آیتش اللہ نور السموات
الآیة س را ذکرے نیست سبحان اللہ السلام سبحان السمیع العلیم و آیتش سلام قولا
من رب رحیم ع راسه ذکرست العالم العلیم علام الغیوب و آیتش قد احاط بکل شئے
علما و انچہ از آیات مشتمل بر معنی احاطہ علمی ست ف رایک ذکرست الفتاح و بعضے گویند
کہ الفاطر و آیتش نصر من اللہ و فتح قریب و سورۂ اذا جاء نصر اللہ و انا فتحنا ص
رایک ذکرست الصمد و آیتش قل ہو اللہ احد اللہ الصمد ق را دو ذکرست القدیر القیوم و
آیتش و عنت الوجوہ للحی القیوم و آیة و ہو علی کل شئ قدیر ر را دو ذکرست الرحمن الرحیم
و آیتش فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم ش رایک ذکرست الشہید
و بعضے گویند الشکور و آیتش شہد اللہ الآیة در اعمال خیر و کذلک اخذ ربک الے قولہ
تعالے الشدید در اعمال شرت رایک ذکرست التواب و آیتش و الیہ یرجع الامر
کلہ ث رایک ذکر مثبت ست و نزد بعضے الثابت و آیتش ربنا افرغ
علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین خ رایک ذکرست الخیر و نزد
بعضے و یراسه ذکرست الخالق الخافض الخبیر و آیتش انچہ منتہی باسم خبیر باشد ذ رایک ذکرست
و آن اللہ ست و عدد قرآت او ہر بار ہفصد نوبت ست و باید کہ ہر بار کہ عدد با تمام رسد از عقب
آن بگوید اللہم انی ذکرتک بصفة یقتضی فاذکرنی بکمالک فانت خیر الذاکرین و آیتش
انچہ دلالت کند بر معنی آن حیدرض رایک ذکرست الضار و آیتش یضل اللہ الظالمین و یفعل
ما یشاء ظ را ذکرے نیست اللہ معی اللہ ناظری اللہ شاہدی و نزد بعضے ذکر وی الظاہر ست
و آیتش و ہو معکم اینما کنتم غ رایک ذکرست الغنی و آیتش ہو الغنی الحمید و ان اللہ
لغنے عن العالمین لا را نسبت بحال مبتدی ذکر لا آلہ الا اللہ ست و نسبت بحال
منتہی لا آلہ الا ہو —

649 جوهر بدانکه بیست وهشت ملک مقرب بر بیست وهشت حروف جمل موکل اند پس عامل حروف را از دانستن اسماء ایشان چاره نیست تا در عمل هر حرف بملک وی تقرب وتوسل جوید واز وے طلب مدد ومعاونت کند ملک ا- اسرافیل ست وملک ب جبرئیل وملک ج کلکائیل وبقول بعضے عینائیل وملک د اهراطیل وملک ه رو ذیائیل وملک و رقمائیل وملک ز سرفیائیل ونزد بعضے شمسائیل وملک ح تبکائیل وملک ط اسماعیل وملک ی تشر اکیطائیل وملک ک جبدرا وملک ل طاطائیل وملک م رویائیل وملک ن جولالا و ملک س همرائیل وملک ع لوبائیل وملک ف سرحائیل ونزد بعضے حصقیائیل وملک ص اهجکائیل وملک ق عطرائیل وملک ر هواکیل وملک ش هموطائیل ونزد بعضے جبرئیل وملک ت عزرائیل وملک ث میکائیل ونزد بعضے صرقائیل وملک خ سمهکیائیل ونزد بعضے روقیائیل وملک ذ اردائیل وملک ض عطکائیل وملک ظ لوطا ونزد بعضے میکائیل وملک غ لوخائیل وباید دانست که حرف اول هر اسم معتبر ست در تعین موکل

650 جوهر بدانکه بر بروج اثنی عشر دوازده ملک مقرب موکل اند که ممد ومعاون روحانیت آن بروج اند پس عامل حروف چون بعملی شغل گیرد باید که ملاحظه کند که آن حروف بکدام بروج ومنزل منسوب ست پس بملکی که بران بروج موکل ست توسل کند ونام وے بتعظیم تمام برده ازوی استمداد واستعانت جوید بر حصول مقصود که آنرا اثرهاے عظیم ست ودر سرعت اجابت ملک حمل شراحیل ملک ثور عزرائیل ملک جوزا اسرائیل ملک سرطان نهفائیل ملک اسد شراطیل ملک سنبله شهکیل ملک میزان سهرائیل ملک عقرب صرصائیل ملک قوس سرطائیل ملک جدی شمکائیل ملک دلو صمکائیل ملک حوت فقبیائیل وهفت ملک اند که ممد ومعاون ارواح سبعه سیاره اند پس عامل حروف نظر کند که حروف معمول علیه تعلق بکدام کوکب دارد انگاه بملک آن کوکب توجه کند وازوی امداد واعانت جوید از روے خشوع وخضوع اسماء ملائکه سبعه سیاره با اسماء افلاک ایشان ملک زحل قومیائیل وفلک وی عجوبیا ملک مشتری سمخائیل وفلک وی بریقا ملک مریخ کاکائیل وفلک وی رقا ملک شمس صاصائیل وفلک وی افلون ملک زهره شیدائیل وفلک وی ماعون ملک عطارد شخائیل وفلک وی برفیدون ملک قمر اسماعیل وفلک وے برقیقا

جوہر قسمت حروف بر منازل بست وہشت گانہ عامل را باید کہ ملاحظہ نماید کہ ہر حرفی تعلق بکدام منزل دارد از منازل سعد ونحس در اعمال خیر منازل سعد اختیار کند و در اعمال شر منازل نحس و خواجہ نصیر الدین طوسی منازل نحس را در قطعہ منظم آوردہ ہرچہ بغیر آنست سعدست

	از منازل کہ برین چرخ برین دارد راه		انچہ نحس ست ہمین ست کہ گفتم حاشاک	
	شولہ و اجبنہ و نثرہ و طرفہ و بران		بلدہ و ذابح و اکلیل و زبانا و سماک	

دو قسمت حروف بر منازل دو قول ست اول قول شیخ شرف ابن بونی دوم شیخ اکبر و اکثر علما اہل خاصیت در اعمال حروف بقول شیخ بونے عمل کردہ پس فرمودہ کہ حروف اصلیہ بست وہشت ست و منازل فلکیہ نیز بست وہشت ست وہر حرفی تعلقی بمنزلے دارد و قسمت این بدو طریق کردہ اند یکے بطریق جمل مشارقہ کہ جمل مشہور ست دوم بطریق جمل مغاربہ کہ نزد بعضے از علما حروف اعمالی زیادہ از جمل مشارقہ است و آن برین وجہ است کہ ا تعلق بشرطین دارد کہ دو کوکب ست ب تعلق ببطین دارد کہ سہ کوکب ست ج تعلق بثریا دارد کہ شش کوکب ست د تعلق بدبران دارد کہ یک کوکب ست ہ بہقعہ دارد کہ سہ کوکب ست و بہنعہ کہ دو کوکب ست ز بذراع کہ دو کوکب ست ح بنثرہ کہ دو کوکب ست ط بطرفہ کہ دو کوکب ست ی بجبہہ کہ چہار کوکب است ک بزبرہ کہ دو کوکب ست ل بصرفہ کہ یک کوکب ست م بعوا کہ پنج کوکب ست ن بسماک کہ یک کوکب ست ص مہملہ بغفر کہ یک کوکب ست ع بزبانا کہ دو کوکب ست ف باکلیل کہ سہ کوکب ست ض معجمہ بقلب کہ یک کوکب ست ق بشولہ کہ دو کوکب ست ر بنعائم کہ چہار کوکب ست س مہملہ ببلدہ کہ خالی ست از کوکب ت بذابح کہ دو کوکب ست ث ببلع کہ دو کوکب ست خ بسعود کہ دو کوکب ست ذ باخبیہ کہ چہار کوکب ست ظ معجمہ بمقدم کہ دو کوکب ست غ معجمہ بموخر کہ دو کوکب ست ش معجمہ برشا کہ یک کوکب ست شیخ بونی گفت کہ چون قمر بیکے از منازل بست وہشت گانہ حلول کند روحانیت آن حرف کہ تعلق باین منزل دارد از درجات عالیات تجلی کند و تاثیر خود را در مراتب سفلیات ظاہر گرداند و شیخ اکبر فرمود کہ ارواح حروف از ملک منازل در ما تحت خود متصرف اند اما در فوق آن فلک ایشان را تاثیرے نیست و شیخ بونی گفت کہ تصرفات و تاثیرات ایشان بطریق جمل مشارقہ برین وجہ است کہ چون قمر در شرطین بود قہر و غضب احداث کند و چون در بطین بود ب لطف و رحمت ایجاد کند و چون در ثریا آید ج سعادت متوسط بخشد و در دبران د بلا و فتنہ انگیزد و در ہقعہ ہ ممزج بود

میان سعد و نحس و در ربیقه و سعادت و دولت بخشد و در ذراع زهم سعادت احداث کند و در نثره ح
نحوست و شقاوت انگیزد و در طرفه ط بلیت و محنت افزاید و در جبهه ی حرکت متوسط انگیزد و در زبره
ک خیر و برکت زیاده کند و در صرفه ل ممتزج بود میان خیر و شر و در عوا م مد و سفر دریا بود و سماک
ن شور و شر انگیزد و در غفر س سعادت کامله ایجاد کند و در زبانا ع ممتزج بود خیر غالب و در
اکلیل ف نحوست و بلا انگیزد و در قلب ص سعادت بخشد و در شوله ق ممتزجست و شر غالب
و در نعائم ر سعادت عظمی ایجاد کند و در بلده ش نحوست کبری احداث کند و در ذابح ت
ممتزجست و شر غالب و در بلع ث نحوست و فتنه عظیم انگیزد و در سعود خ سعادت معتدله ظاهر
گرداند و در اخبیه ذ هم سعادت پیدا کند و در مقدم ض سعادت نامه نماید و در موخر ظ ممتزج
بود میان خیر و شر و در رشا غ دولت و سعادت افزاید

۶۵۲ جوهر بدانکه بر هر روزی از ایام اسابیع دو فرشته مقرب موکل اند یکی علوی سماوی
و دیگر سفلی ارضی پس عامل حروف را لازم ست که اسما ایشان را تا در هر روزی که بعمل
حرفی شغل گیرد بر زبان راند و از ایشان مدد و استعانت خواهد بر تحصیل مراد یوم الاحد ملک
علوی رقائیل بفا و بعضی بقاف گفته اند و ملک سفلی ابوعبدالله المذهب یوم الاثنین ملک
علوی جبرئیل و ملک سفلی ابوعبدالله الحارث و جبرئیل را خادم ست از ملائکه سماوی اسم
وی شمکائیل که ویرا نیز یاد باید کرد و یوم الثلثا را ملک علوی سلسائیل بسین مهمله و در بعضی نسخها
بصاد آمده و گویند شمسائیل و ملک سفلی الاحمر یوم الاربعا را ملک علوی میکائیل و ملک سفلی
دو نام دارد زوبعه و برقان و میکائیل را خادمیست از ملائکه سماوی نام وی نوائیل
که ویرا نیز یاد باید کرد و یوم الخمیس را ملک علوی صرفیائیل بفا و گویند بقاف و ملک سفلی السید
شمهورش یوم الجمعه را ملک علوی عنیائیل و ملک سفلی السید عبدالرحمن و لقب وی
ابیض یوم السبت را ملک علوی حصفیائیل بفا و گویند بقاف و ملک سفلی ابو
نوح میمون السحابی

۶۵۳ جوهر حروف دو قسم ست علی و دنی و مراد بعلی آن حروف ست که قوام ایشان بالف باشد
و منتهای ایشان همزه و آن یازده حروف ست با تا ثا حا خا را طا ظا فا
ها یا و باقی حروف که آخر ایشان غیر همزه است ایشانرا دنی خوانند و آن هفده است
الف جیم دال ذال زای سین شین صاد ضاد عین غین قاف کاف لام میم نون واو

وحروف زاے از قسم دنی ست نه از قسم علی زیرا که اخرا وحرف یاست نه همزه و آنکه بجای حرف یا همزه
نویسند غلط ست وبعضی علی و دنی را دو صفت ساخته اند اعلی وعلی وادنی و دنی ونزد ایشان
حروف اعلی هفت ست ا ص ع ک ل ن ه وحروف علی نیز هفت ست ح ر س ط ق
م ی وحروف دنی نیز هفت ست ب ت ج د ض و وحروف ادنی نیز هفت ست ث
خ ز ش ظ غ ف اگر اراده اعمال محبت و رفعت وسعادت کند توسل بحروف اعلی وعلی
کند وهرگاه داعیه اعمال بغض وعداوت وذلت وشقاوت کند متوسل بحروف دنی وادنے شود
وهرگاه که حروف علی را با حروف اعلی امتزاج دهد فعل آن در اعمال لطیفه اقوی واکمل بود و
هرگاه حروف دنی را با حروف ادنی بیامیزد اثر آن در اعمال قهریه اشمل وادخل باشد
وهرگاه حروف اعلی را با دنی وعلے را با ادنے مزج کند ازان صورت هیات اعتدال
پیدا شود

جوهر بدانکه حروف باعتبار وجود نقاط وعدم آن منقسم مے شود بدو قسم نواطق یعنے
منطوقه که آنرا حروف معجمه گویند وصوامت یعنی حروف غیر منطوقه که آنرا مهمله گویند وحروف
نواطق پانزده است ب ت ث ج خ ذ ز ش ض ظ غ ف ق ن ی وحرفے که
حجاب او زیاده است واقرب ست بمراتب تنزلات نقطه او زیاده است پس هر حرفے که حجاب
او از حیثیت ظهور وعیان ست مخصوص ست بفوقیت اعجام وحرفے که حجاب او از حیثیت
تنزل وخفاست مخصوص ست بسفلیت اعجام وازین جهت ست که در حروف علیه بمذهب دوم
در علما این فن حروف معجم نمی باشد الا قاف ونون و در حروف دینه بمذهب ثانی حرف مهمل
نمی باشد الا دال و واو وازین حروف پنج اسم مرکب ست ثبتث جخذ زشض ظغف قنی و
حروف صوامت سیزده است واگر لام الف را حرفے علیحده گیرند چهارده باشد ا ح د ر
س ص ط ع ک ل م و ه لا وازین حروف چهار اسم مرکب ست احدر سصط عکل مولا

جوهر بدانکه حروف باعتبار انفصال واتصال ایشان بماقبل ومابعد منقسم مے شوند بدو
قسم اول مفاصلات که آنرا حروف خواتیم نیز گویند ودوم مواصلات وحروف مواصلات شش
شت ا د ذ ر ز و ونزد بعضے که لا را علیحده حرفے داشته اند آن نیز از مفاصلات ست وبست
و دو حرف باقی از قسم مواصلات ست اگر در اول کلمه افتند متصل می شوند بما بعد خود واگر در آخر
افتند متصل می شود ماقبل بایشان پس هر امرے که انفصال دران مطلوب ست توسل

بحروف مفاصلات جویدو اگر اتصال مقصود ست متوسل بحروف مواصلات شود و هر که حروف خواتیم را در چهار دهم ماه بر دیوار خانه رقم زند یا بر کاغذی نویسد و در خانه محفوظ کند آنخانه از سرق و حرق ایمن ماند و اگر بر چوب کشتی نقش کند غرق نشود و اگر بنویسد و در رخت نهد سلامت ماند و اگر بر صندوق نویسد یا بر مدفونے محفوظ ماند و اگر بر خاتم فضه یا ذهب نقش کند از همه امراض سلامت ماند

۶۵۶ جوهر اعداد تسمیه باعتبار الف الرحمٰن هفصد و هشتاد و هفت می شود اگر تسمیه بهمین عدد تا این عدد رساند برائے هر کار بغایت موثر باشد

۶۵۷ جوهر برای هر حاجت دینی و دنیوی خصوصاً برائے شفائے مریض بعد ادائے نماز مغرب در شب چهار شنبه وضو تازه کند و دو رکعت بگذارد در اول بعد فاتحه سورة الکافرون و در دوم سورة الاخلاص بخواند بعده سر برهنه کرده هفت بار درود بگوید بعد بسم الله الرحمن الرحیم هفصد و هشتاد و هفت بار که عداد بسم الله الرحمٰن الرحیم باعتبار الف الرحمٰن ست تنها یا باشتراک جماعت صالحین بخواند بعد ازان یا رب هزار بار گوید بعد ازان هفت بار درود بخواند بعد ازان دعا کند

۶۵۸ جوهر هر کرا مهمی پیش آید سوره فاتحه را با بسم الله الرحمن الرحیم بضم میم بلام الحمد هفصد و هشتاد و هفت بار که عدد تسمیه بحساب جمل ست بخواند و الرحمن و الرحیم را در فاتحه سه بار تکرار کند و در آخر آمین گوید آن مهم بکفایت رسد یا در میان سنت بامداد و فرض آن چهل و یکبار برائے هر مهمی که بخواند بکفایت رسد

۶۵۹ جوهر هر پیغمبرے را کارے پیش آمدے اسم مبارک محمد صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه وسلم بحضرت خداوند تعالی شفیع آوردی

۶۶۰ جوهر مومن را دو غم ست یکے کفایت مهمات و دیگرے کفارت سیآت و این هر دو غرض از درود بر مے آید

۶۶۱ جوهر بعد از نوافل در گوشه رود و بخلوت دست بالا کرده سوے آسمان یا رب صد بار بگوید هر چه از جناب خداوند تعالی خواهد بیابد و اگر هزار بار گوید اولی باشد

۶۶۲ جوهر هر که سوره والشمس و واللیل هر یکی هفت بار و سی بار بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الله رب العالمین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بخواند هر مرادے که

داشتہ باشد بیاید

۶۶۳ جوہر ہر کہ بعد نماز ظہر بر سورہ نوح مداومت نماید ہر مقصود وی زود حاصل شود و ہر کہ بسیار خواند غموم وہموم وے دفع شود۔

۶۶۴ جوہر عند الحاجت یوم الاحد نزدیک طلوع شمس دہ بار سورہ والضحیٰ بخواند وحاجت خواہد برآید

۶۶۵ جوہر بعد فرض بامداد پیش ازان کہ سخن گوید ہفت بار بخواند فسیکفیکہم اللہ وہو السمیع العلیم جناب خداوند تعالیٰ مہمات آن روز کفایت کند واگر آنرا ورد سازد بعد از ہر نماز فریضہ بہیچ چیز محتاج نشود۔

۶۶۶ جوہر بعد فریضہ فجر یکبار سورہ مزمل ورد دارد و در چہار موضع درین سورہ سہ سہ بار تکرار کند اول رب المشرق والمغرب لا الہ الا ہو فاتخذہ وکیلا دوم واللہ یقدر الیل والنہار سوم یبتغون من فضل اللہ چہارم واستغفر اللہ ان اللہ غفور الرحیم چون تمام شود حاجت خواہد برآید۔

۶۶۷ جوہر عند الحاجت ہفتاد بار بگوید یا شفیق یا رفیق نجنی من کل ضیق ۔

۶۶۸ جوہر طریق پر کردن ثلاثی دوبائی انیست کہ کل اعداد اسم را دوازدہ حصہ نماید دوازدہم حصہ شروع کند و در ہر خانہ یک حصہ اضافہ نمودہ تمام سازد چنانکہ باسط ہفتاد و دو عدد دارد دوازدہ بخش کردم حصہ دوازدہم شش آمد از شش شروع نمودم در ہر خانہ شش اضافہ کردہ تمام کردم بدین صورت

۶	۴۸	۱۸
۳۶	۲۴	۱۲
۳۰		۴۲

وموکل باسط جبرئیل ست واین نقش برای وسعت کسب وکشایش رزق بے نظیر است بشرط اداے زکوۃ وزکوۃ ہر شاہت نوشتن آن یک لکہ و بست و پنج ہزار ست وبعضے گویند ہر روز ہفتاد و دو نقش پر کند تا ہفتاد روز عامل گردد ولیکن صحیح اول ست شخصے بعد زکوۃ نقش پر کردہ زیر مصلی می نہاد و ہفتاد و دو مرتبہ یا باسط مے خواند نقش غائب می شد و دو روپیہ مے آمد۔

۶۶۹ جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات اللہ التامات من غضبہ وعقابہ و شر عبادہ ومن ہمزات الشیاطین وان یحضرون برلے دفع وحشت و پریشان خوابی خواندہ بر خود دم کند یا در کاغذ نوشتہ در گلو اندازد۔

٦٧٠ جوهر بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله تعالے علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین

این تعویذ براے دفع هر مرضی در بازو یا در گلو بندد

٦٧١ جوهر هر که بر بادشاه ظالم وقهار رود یازده بار بگوید یا ملک یوم الدین ایاک اعبد وایاک استعین هیچ آسیبے بد و نرسد واگر در سفر قاطع طریق دیا سبعی بروے سر راه گیرد چون بعدد مذکور بخواند مانع از راه برخیزد واین معنی بکرات ومرات بحد تجربه رسیده —

٦٧٢ جوهر دعوت در لغت بمعنی طلب ست ودر اصطلاح ارباب دعوت عبارت است از طلب ظهور آثار اسماء آلیه مع رعایت شرائط مخصوصه معهوده که درمیان اهل دعوت معروف ومشهور ست وشرائط انیست اکل حلال وصدق مقال کما قال النبی صلی الله تعالے علیه وآله واصحابه وسلم للدعاء جناحان اکل الحلال وصدق المقال وقلت طعام وکلام ومنام وحضور قلب در اثناء خواندن دعا ودرود داشتن وخلوت وعزلت نمودن وتعیین کردن روز ووقت آن اعنی تجاوز نکند وقتے را که دران شروع کرده باد ایکه اتمام دعوت کند خواه برای نصاب باشد خواه براے حاجت وتعیین کردن ورد یعنی وقت دعوت جلالی اسم جمالی نخواند ودر وقت جمالی اسم جلالی مگر اسم مشترک با شرائط آن دباید که برای فتح ساعت مشتری ومانند آن اختیار کند وبراے قهر ساعت مریخ ومانند آن واجازت گرفتن از مرشد کامل وتعیین نمودن نیت نصاب با حاجت مشروعه وصادق داشتن اسم الهی واسم مرشد بانمعنی که هر اسمے را که بخواند اعتقاد کند تاثیر داشتن او ورا واعتقاد کند کامل بودن مرشد خود را واختیار نمودن حجره تاریک ومصفا تا اتمام دعوت وتعیین خادم وآزاد نمودن جانوران بغیر خواهش وصدقه چیزے وطهارت ظاهر وباطن اما طهارت ظاهر پس ظاهر ست وطهارت باطن بر سه انواع ست طهارت شریعت وآن عبارت ست از رفع اوصاف ذمیمه مانند فحش وغیبت وکذب ومیل بسوے لهو ولعب وغیر ذلک وطهارت حقیقت نفی ماسوے الله تعالے وترک حیوانات جلالی مثل گوشت وماهی وملخ وبیضه وخوشبو مثل مشک وزباد وغیر آن واستعمال ادیم وترک جماع در وقت اداے نصاب وتسخیر جن وغیره وترک حیوانات بجاے مثل روغن وشیر وجغرات وعسل وشهد وچونه صدف وعنبر ونمک سے جلے

ولمس وبوس وترک محرمات احرامی مثل حلق وحجامت وصید کردن وجامہ دوختہ پوشیدن وترک
انچہ مکروہات ست مثل سیر وپیاز وگندنا وترب وانگوزہ وغیر آن وادائے نصاب وزکوۃ و
عشر وقفل ودور ومدور وبذل وختم مع رعایت تکرار لفظ اول از اسما چنانچہ در چہل ویک اسما
واقع است باین طور یا اللہ المحمود فی کل فعالہ یا اللہ مثلا ۔ وخیال کردن معنی اسم
را در وقت خواندن وروزہ داشتن سہ روز دوشنبہ سہ شنبہ چارشنبہ قبل از شروع دعا و
داخل شدن در حجرہ تاریک در شب پنجشنبہ وگذاردن دو رکعت بہ نیت استخارہ وتوجہ
بطرف حق سبحانہ وتعالے وگذاردن دو رکعت بہ نیت کشف ارواح بعد نماز فجر وبخواند در ہر رکعت
بعد فاتحہ واللہ غالب علی امرہ ولکن اکثر الناس لایعلمون وبعد از سلام ہزار بار
دعاء ملکیہ اعنی آہ آہ وآیۃ بخواند وبعد طلوع آفتاب غسل کند ودوگانہ تحیۃ وضو ادا نمودہ
دو رکعت دیگر بگذارد بخواند در رکعت اول بعد فاتحہ شہد اللہ انہ لا الہ الا ہو والملائکۃ
واولوا العلم قائما بالقسط لا الہ الا ہو العزیز الحکیم ودر ثانی وقال ربکم ادعونی
استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جہنم داخرین
ہفت بار وبعد سلام ہفتاد وہفت بار این آیہ بخواند واذا سألک عبادی عنی
فانی قریب اجیب دعوۃ الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلہم
یرشدون پس تر بخواہد حاجت خود را واین طریق کہ مذکور شد در جمیع دعوات رعایت
آن محفوظ دارد خواہ دعوت سیفی باشد خواہ غیر آن ودر بعضے طرق دعوت اینست کہ قبل
شروع دعوت سہ روز روزہ دارد واز روز شنبہ شروع کند وقتیکہ ارادہ دعوت اسم جلالی
داشتہ باشد واگر ارادہ دعوت جمالی دارد از دوشنبہ شروع نماید واگر ارادہ دعوت اسم
مشترک ست از یکشنبہ شروع کند ودر شب چہارشنبہ وضو سازد ودر گوشہ حجرہ بنشیند ومشتغل
بخواندن استغفار شود ودر آخر شب برخیزد ووضو سازد وبعد تحیہ وضو دو رکعت بہ نیت کشف
ارواح بگذارد ونیت باینطور کند نویت ان اصلی للہ تعالے رکعتی صلوۃ کشف الارواح
متوجہا تا آخر بخواند در ہر رکعت عمل کند انچہ در طریق اول مذکور شدہ بعد از ان دو رکعت برای
ترویح روح حضرت سید المرسلین وشفیع المذنبین وسائر انبیا صلواۃ اللہ وسلامہ علی نبینا
وعلیہم ودو رکعت برائے جمیع صحابہ کرام ودو رکعت برای ترویح روح سید السند غوث الصمدانی
قطب الربانی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سرہ ودو رکعت

برای ترویح روح شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ دو دو رکعت برای ترویح روح
مرشد و مرشدِ مرشد علیحدہ علیحدہ گذارد و طلب مدد ازانہا کند پس تر بگذارد دو رکعت برای
محبت اللہ تعالےٰ بخواند در ہر رکعت بعد فاتحہ اخلاص لبست ویکبار و در بعضے اقوال چہل
ویکبار و بعد سلام ہفتاد بار درود و دہ بار استغفار بخواند و کلمہ تمجید و کلمہ شہادت دہ دہ بار بخواند
اگر ارادہ دعوت برائے قہر ست ساعت مریخ یا زحل و نزول قمر اختیار کند و برائے فتح
و اللطف ساعت مشتری یا زہرہ و عروج قمر و بخواند ہر روز بعد اختتام ورد یا مفتح الابواب
و یا مسبب الاسباب و یا مقلب القلوب والابصار و یا دلیل المتحیرین و یا غیاث المستغیثین
و یا مفرج المحزونین اغثنی اغثنی توکلت علیک یا ربی و فوضت امرے الیک یا
رزاق یا فتاح یا باسط و صلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد و آلہ اجمعین و وقت
دعوت اسم جلالی جمالی را نخواند و در وقت خواندن جمالی جلالی را مگر اسم مشترک با شرائط
ہر دو چنانچہ سابق ہم مذکور شدہ و بنشیند وقت دعوت در دائرہ حصار و طریق دائرہ حصار ایست
کہ بیارد کارد از فولاد و آن اولی ست و گرنہ از ہر آہن کہ باشد پس بخواند درود سہ بار و ہر چہار
قل ہر یک سہ بار و آیۃ الکرسی سہ بار و سورۂ فاتحہ ہفت بار و یا حلیم یا کریم یا حافظ یا حفیظ
یا رقیب یا وکیل یا اللہ یا اللہ یا اللہ بحق کہیعص حمعسق ہفت بار بعد ازان درود بران
کارد دم کند و ازان کارد گرد خود دائرہ بکشد و وقت کشیدن آیۃ الکرسی بخواند و انچہ مذکور
شدہ ہمہ یا خواندہ بر خود دم کند و این حصار مخصوص بدعوت سیفی نیست بلکہ در ہر دعوت
کافی ست و بخورات از عود قماری و زعفران و مشک و صندل و عنبر اشہب و طریق دعوت
کہ مخصوص بجز سیفی ست اینست کہ بعد از غسل و ادائے دوگانہا کہ سابق مذکور شدہ دو رکعت
برائے ترویح روح امام مومنان و امیر مسلمانان حضرت علی ابن ابی طالب کرم اللہ
وجہہ و دو رکعت برائے روح حضرت خواجہ خضر علیہ السلام بہ نیت سلامتی و بطلب
معاونت و امداد ادا کند بعد ازان دو رکعت دیگر بگذارد و بخواند در رکعت اول بعد
فاتحہ سورہ یٰس تا سلام قولا من رب رحیم و در ثانی سورہ مذکور تا آخر
و اگر سورہ مذکور یاد ندارد سورہ اخلاص چہل ویکبار در ہر رکعت بخواند بعد ازان عود و
عنبر بسوزد و سر برہنہ نمودہ بنشیند و بمواجہہ خود خاتم سیفی و آئینہ اگر حاجت دینی باشد
بنہد و اگر حاجت دنیوی باشد شمشیر و کمان نہد و بطرفیکہ رجال الغیب باشند آن

۱۲

طرف برحسب تواریخ متوجہ شدہ بگوید السلام علیکم یا رجال الغیب ویا ارواح المقدسۃ اغیثونی بغوثۃ وانظرونی بنظرۃ یا رقباء ویا نقباء ویا نجباء ویا ابدال ویا اوتاد ویا غوث ویا قطب اعینونی فی ہذا الامر سلمکم اللہ تعالے فی الدنیا والاخرۃ بحق محمد وآلہ بعد ازان حرز سیفی را بہ نیت نصاب اصغر چہل ویکبار و بہ نیت نصاب صغیر چہار صد وچہل وچہار بار و بہ نیت نصاب کبیر یک ہزار ویکبار ہر روز بست و پنج مرتبہ تا سی ونہ روز ودر روز آخر از اربعین بست وشش بار بخواند وگوسفند ذبح کردہ بفقرا دہد۔ این قسم در عدد نصاب کبیر مستقیم مے شود اما در نصاب اصغر ہر روز یکبار ودر روز چہلم دوبار بخواند وبرین تقسیم نصاب صغیر را قیاس کند در بست وپنجبار تا سی ونہ روز ودر روز چہلم بست وشش بار بخواند وبز سرخ یا گاو سرخ ذبح نمودہ بفقرا تصدق کند ووقتیکہ از نصاب فارغ شود برائے حفظ عمل اگر میسر شود ہر روز سہ بار بخواند والا یکبار بخواند وترک نکند ورجال الغیب در کدام جہت اند ازین الفاظ معلوم می گردد ؎ کبخغ یامش کبخغ لشم ٭ کبخغ بامش کبخغ امش ٭ وازین اشعار فارسی نیز مفہوم می شود ؎

ہفتم وچاردہم وبست ودوم بست نہم	جو گنی را سوی مشرق طلب ای صاحب قال
بست وہشتم ششم وبست ویکم در الیسان	ہشتم وپانزدہم بست وسوم سلخ شمال
پنجم وسیزدہم بیستم اندر بائب	می توان یافتن ای مکرم فرخندہ خصال
الگہی چارم واثنا عشر ونوزدہم	بست وہفتم طرف غرب نمایند جمال
بست وپنجم دہم وہفدہم ودویم نیز	سوی نیرت بود این طائفہ را میل خیال
سوم ویازدہم ہیزدہم بست وششم	بجنوب ست گذر کردن ایشان ہمہ حال
بست وچارم نہم وشانزدہم غرہ ماہ	سوی اگنی طلب انیست حساب ہمہ سال

بدانکہ بعضے مشائخ گفتہ اند کہ ہر کس کہ این حرز را سال تمام ہر روز یکبار بخواند بلا فصل کفایت کند اورا حاجت بشرائط دیگر نباشد مثل دوام صوم وترک حیوانات بعدہ بہ نیت حاجت بحضور دل یکبار یا سہ بار یا ہفت بار یا چہل ویکبار بحرمت تمام بخواند ودر وقت خواندن تکلم نکند بلکہ اشارہ ہم نکند بہتر آنست کہ وقت خواندن آواز زن وسگ بگوش قاری نرسد وہم بدانکہ طریق خواندن حرز مختلف ست بحسب اختلاف مطالب پس اگر حاجت

فتح باشد پس اختیار کند برائے آن عدد ایام قرأة از لفظ س ی ف ی با سقاط نه که هفت باقی خواهند ماند و اختیار کند عدد قراة از عدد اسم مطلوب و دو کوکب که متعلق باشند بروز و ساعت پس اخذ کند از هر واحد مدخل صغیر را و جمع نماید مدخل کواکب را و اگر ان مدخل زیاده از تسعه است پس باید که عمل اسقاط تسعه کند پس دران مدخل کواکب ضرب کند مدخل اسم مطلوب را و حاصل ضرب را بلا مرتبه اعتبار کند پس بخواند دعاے سیفی را باین عدد در هفت روزه و اگر حاجت قتل باشد پس اخذ کند براے آن عدد ایام دعوت را از حروف لفظ س ی ف ی و نقاط آن که نه می شوند و عدد قرات را از عدد اسم مطلوب و کوکبین که متعلق بروز و ساعت اند بطریق مذکور یعنے باسقاط التسعه و استخراجها۔ و بخواند دعاء سیفی را در نه روز بآن عدد و مدخل صغیر و اسقاط تسعه و بلا مرتبه الفاظ مترادف اند و مراد باین الفاظ انیست که احاد از عشرات و ما فوق آنها اعتبار کنند مثلاً درین عدد ۱۲۸۳ که یک هزار دو صد و هشتاد و سه است از هزار یک گیرد و از دو صد دو و از هشتاد هشت و از سه که عدد چهارده می شود باز از ده یک و از چهار چهار گیرد پنج می شوند و بران قیاس کند و مثال اول اینست که مثلاً اگر مطلوب رزق باشد بگیرد یوم مشتری و ساعت زهره و جمع کند مدخل مشتری را که پنج است با مدخل زهره که یک ست شش حاصل باشد. باز مدخل رزق که یک ستا درین شش ضرب کند پس بخواند حرز سیفی را بعدد حاصل آن ضرب که شش ست تا هفت روز ازین یوم که یوم مشتری ست و اگر هفت روز متواتر و متواے بخواند هم جائز ست لیکن اول اولے و اقرب بصواب ست و مثال ثانی اینست مثلاً اگر مطلوب قتل اعدا است پس بگیرد ایام مریخ و ساعت زحل را و جمع کند مدخل مریخ را که چهار ست با مدخل زحل که نه است حاصل سیزده گردد و نه باز ازان ساقط کند باقی ماند چهار پس مدخل مطلوب را که چهار ست در مدخل کوکبین که آنهم چهار ست ضرب کند شانزده حاصل شد و آنرا بلا مرتبه اعتبار کند یعنی هفت پس بخواند حرز سیفی را هفت روز از ایام هاے مشتری۔

جوهر اهل دعوت میفرمایند که دعاء سیفی برارنده دوازده هزار حاجات دینی و دنیوی ست و دعوتش افضل و اکمل دعوات ست و معروف ست میان ادعیه ماثوره و مجربة الاجابة والبرکة است و دعاء سیفی بدانجهت گویند که در قطع مهمات و اجابت دعوات مانند شمشیر لیست قاطع اگر قاریش سیف یا قوس یا آئینه را در خواب بیند یقین کند بحصول مرام خود و حرز یمانے بنابر

آنکه سلاطین یمن این دعا را برای قضاء حاجات خود مواظبت داشته اند و حرز الاعظم و حرز البر و و حرز البحر و حرز المرتضوی و حرز الصحابه و حرز المحققین و دعاء قضاء حاجات و سیف اللہ و سہم اللہ و صمصام اللہ و عین اللہ و قدرۃ اللہ و ید اللہ و برہان اللہ نیز گویند و برای این دعا جلائل کثیرہ و فضائل عظیمه ست که از احصاء و بیان آن اذہان قاصر اند لا یعلمہا الا ہو و جناب حق سبحانه و تعالے ہفتاد ہزار فرشته و ہفتاد ہزار جن برای خدمت این دعا و محافظت قارئش مقرر ساخته و نیز مقرر ست نزد اہل دعوت که دعاء سیفی کلام قدسی ست آورده اند او را حضرت جبرئیل علی نبینا و آله و علیه السلام بسوی نبی ما صلی اللہ تعالے علیه و آله و اصحابه وسلم وقتے که عدو شاہ روم از ملکش بیرون کرده پس آن شاہ بحضور سید عالم صلی اللہ تعالے علیه و آله و اصحابه وسلم حاضر شده التماس از حال خود نمود پس جناب مستطاب سید المرسلین صلے اللہ علیه و آله و اصحابه اجمعین این دعا را بحضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہه تعلیم فرمودند و حضرت امیر المومنین برای قضاء حاجت شاہ روم شروع نمود و بعد امضاء پانزده روز عدو آن شاہ ہلاک شد و او بر سریر سلطنت خود مستقر و مطمئن گشت و بعضے گویند که دعای سیفی اگرچه نزد اہل دعوت منسوب است بسوی نبی ما صلے اللہ تعالے علیه و آله و اصحابه وسلم و ترکیب و نظم و اسلوب آن مشابه ترکیب ادعیه ماثوره است لیکن صحت نیست در آن که اسنادش بسوی آن حضرت صلی اللہ تعالے علیه و آله و اصحابه وسلم برسد و دعاء سیفی را بعد از نماز فجر یا عشا می خوانند و بہترین اوقات این دعا در شب وقت تہجد ست و در روز وقت اشراق و در اثناء قراۃ او آواز زن و سگ و خوک در گوش نیفتد پس اولی آنست که در کوہستان یا بر لب دریا بخواند۔

جو ہر کسی که دعای سیفی را پیوسته بخواند راه نیابد بر وی عدو او و سحر و جن و غیر آن دعا ملش ۷۲۴
بین الانام معزز و محترم ماند و برای رویت جناب مستطاب سرور عالم صلے اللہ تعالے علیه و آله و اصحابه وسلم یا نبی از انبیا علی نبینا و آله و علیہم السلام یا ولی از اولیا یا کسے دیگر چہل و یکبار بخواند و برای کفایت مہمی نیم شب جمعه یا روز جمعه غسل پاک کند و جامه پاک بپوشد و دو رکعت نماز گذارد و بعده صد بار درود و بعده سه بار این حرز بخواند و انچه منقول ست از بعضے که حضرت شیخ بایزید بسطامی قدسنا اللہ تعالی بسره المبارک فرمودند که چون مرا حاجتے پیش آمدی روز جمعه بوقت سحر دعاء سیفی می خواندم ظاہرا این ماجرا ابتدائے حالت حضرت ایشان

بوده باشد زیراکه در انتهاے حالت انچه بخاطر شریف حضرت ایشان می گذشت همان زمان همچنان مے شد

جوہر بدانکه محل اشاره که موضع استجابت دعاست دو نوع ست اشاره اصل و اشاره حاجت ۶۷۵
که آنرا اشاره فرع نیز نامند و مراد از اشاره اصل آنست که ہر حاجتے را دران محل مخصوص طلب کند زیراکه اشاره اصل جامع جمیع حاجات ست خواه فتح باشد خواه قتل و اشاره اصل در پنج مواضع است اول لا اله الا انت دوم انما امرک اذا اردت شیا ان تقول له کن فیکون سوم الکبیر المتعال چہارم بالعز و العلآء پنجم من جمیع خلقک پس وقتے که درین مواضع برسد نظر بسوے آسمان کند و دست بدعا بردارد و بگوید اللهم بحق سر ہذه الاسرار و بحق کریک الخفی و بحق اسمک الاعظم ان تقضے حاجتے کن فیکون کن فیکون کن فیکون الهی کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السوال و حاجت خواہد و بعد ازین مناجات در ہر موضع ازین مواضع اگر حاجت فتح باشد دعاء فتح خواند و بعد ازان اسم فتح و اگر حاجت قتل باشد دعاء قتل و بعد ازان اسم قتل دعاء فتح الٰهی بحق سر ہذه الاسرار و بحق کریک الخفی و بحق اسمک الاعظم ان تجعلنی من اہل عنایتک اسألک ان تقضی حاجتی کلها بحق یا من امره اذا اراد شیأ ان یقول له کن فیکون یا الله یا الله یا الله و اسم فتح یا فتاح تفتحت بالفتح و الفتح فی فتح فتحک یا فتاح و دعاء قتل اللهم فرج ہمی و اکشف غمی و اہلک عدوی اللهم شتت شمله و فرق جمعه و زلزل اقدامه و اقطع ارزاقه و اقصم ظهره و قلب تدبیره و بیض عینه و سود وجهه و نکس اعلامه و خیب اماله و خرب بنیانه و بدل احواله و قرب اجاله و شغله ببدنه و خنده اخذ عزیز مقتدر و اہلکه کاہلاک شداد و اغرقه کاغراق فرعون یا جبار یا قہار و اسم قتل یا قہار تقهرت بالقهر و القهر فی قهر قهرک یا قہار و مراد از اشاره حاجت اینکه چون محل حاجت مخصوص برسد ہمان حاجت مخصوص دران محل طلب کند و بعضے ازین نیز حامل جمیع مرادات اند و اشاره حاجت دو نوع ست فتح و قتل و علامت فتح فا ست و علامت قتل قاف و علامت بعض حاجات که مخصوص بمحل اند حرف اول آنست پس علامت صنعت ص ن و سلامت سفر س ل و شفاء مریض ش ا و دفع اعداء د و محبت م و تقرب سلاطین ت و طلب رزق ر و طلب جاه ج و غنا غ و نجات از خوف خ و عقد اللسان

ع ل وتکمیل مهمات ت گ وهندسات که مکتوب بر حروفات علامات اند اشاره بعدد
محل آن حاجات اند پس الف که مکتوب بر صاد و ن و سین و شین ست اشاره است
باین که محل طلب حاجت صنعت و سلامت از سفر و شفاء مریض درین حرز محل واحدست و برین
قیاس کن باقی هندسه را ونیز دیگر بعضے در موضع کل اللهم موضع اشاره است چون قاری
اینجا رسد حاجت طلب کند و صلوة الحاجت درین حرز در چهار مواضع است و علامات آن صلوات
اول در آخر یا شکور یا حلیم یا رحیم دوم در آخر لفکاره متحیرا سوم در آخر ولا یملکون
الا ما ترید چهارم در آخر ما احاطت بقدرتک وقتے که درین مقامات برسد استاده
شود و دو رکعت صلوة الحاجت بگذارد و بخواند در رکعت اول بعد فاتحه قل اللهم
مالک الملک توتی الملک من تشآء وتنزع الملک ممن تشآء وتعز
من تشآء وتذل من تشآء بیدک الخیر انک علے کل شئے قدیر تولج اللیل فی النهار
وتولج النهار فے اللیل وتخرج الحی من المیت وتخرج المیت من الحی وترزق
من تشاء بغیر حساب و در دوم ومن یتق اللہ یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب
ومن یتوکل علی اللہ فهو حسبه ان اللہ بالغ امره وقد جعل اللہ لکل شئے قدرا و بعد
سلام سجده وسه بار بخواند سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح وسه بار درود و سه بار
بسم اللہ الرحمن الرحیم وسه بار یا فتاح و یکبار دعاء فتح بعده حاجت طلب کند و بخواند
دعاء فتح یا فتاح هرچه خواهد وصلوة الحاجت در شرائط لازم نیست اگر حاجت فتح یا قهر باشد
آنزمان لازم داند ووقف در هشت مواضع واقع است و علامات آن طاست اول وللعیوب
ساترا دوم فتکون للاشیاء المختلفة مجانسا سوم فی مجد جبروتک چهارم فے
تصاریف الصفات پنجم واعظم ما وعدتنی به علی شکرک ششم وشماتة کل
کاشح هفتم انت الفاشی فی الخلق هشتم بین العنیین فے قوله ولم تمنع علے دقائق العصم
وقتے که درین مقامات برسد در دل خود حاجت طلب کند و بعضے گفته اند که درین حرز برای
منفعت چهار جا اشاره خفیه است

جوهر طریق سند قرأت حرز یمانی اینست که اول سه بار درود بخواند بعد از ان دعاء
مغنی که بود در دو خواجه اویس قرنی رحمة اللہ تعالے علیه واگر این دعا را قبل سیفے
مواظبت نماید غنی گردد بدرجهٔ کمال رسد واگر مجرد بدون سیفی بعد نماز فجر مواظبت نماید

مداومت ۱۲

عنقریب غنی گردد و بعد از دعاء مغنی اعتصامات بخواند بعد ازان دعاء حرز سیفی بعده حرز امیرین که بود وردِ امیر المومنین حضرت ابو بکر صدیق و امیر المومنین عمر ابن خطاب رضی اللہ تعالٰے عنہما و اگر براے برآمدن حاجت خود چهار رکعت گذارد و از قرآن هرچه خواهد بخواند بعد ازان حرز امیرین را صرف سه بار بخواند قضا کرده شود حاجت او و اگر در شب جمعه چهل بار بخواند سریع الاجابت باشد بعد از حرز امیرین دعاء اختتام بخواند بعد ازان سه مرتبه درود بخواند و در اداے نصاب حاجت باین انضمامات و تکرار قرآة اینها براے حوائج نیست و بعضے مشائخ گفته اند که در ورد سیفی دعاء حرز امیرین را اول و آخر بخواند بعده دعاء مغنی بعده دعاء اعتصام عزمت علیکم یا اصحاب السحر و الوسواس الخ بعده اعتصام ثانی حصنت نفسی بالحیّ القیوم تا آخر بعده دعاے وصل کبیر شیخ شهاب الدین مقتول یا الٰہی و آلٰہ جمیع الموجودات من المعقولات و المحسوسات بعده اعتصام ثالث ماشاء اللہ

تلطفا الی اللہ تا آخر بعده دعاء سیفی بخواند

جوهر بدانکه مداومت و مواظبت دعاء حزب البحر برای کفایت جمیع حاجات دینی و دنیوی ٦٧٧
مجرب ست و دعوت این دعا از همه افضل ست بسبب آنکه رجعت را درین دعا دخل نیست و این دعا را حرز العصریه نیز گویند یعنی هر که بعد از نماز عصر بهر حاجتے که بخواند برآید و بعد نماز

صبح و مغرب نیز می خوانند۔

جوهر حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی قدس سره در اوراد خود می فرمایند که حزب البحر ٦٧٨
کبریت احمر و تریاق اعظم براے سلامتی دنیا و آخرت و فتح ابواب سعادت و کرامات ست حضرت قطب الوقت و امام زمان خود شیخ ابو الحسن شاذلی قدس سره آنرا در وقت رکوب بحر از حضرت نبوت صلی اللہ تعالٰے علیه و آله و اصحابه وسلم تلقین نموده‌اند و شان ورود آن چنانچه مشائخ شاذلیه نوشته اند چنانست که وقتی حضرت شیخ در مغرب زمین که جاے بودن ایشان بود باصحاب خود فرمودند که امسال ما خود را در موقف عرفه مے بینم تهیه سفر حج باید نمود عرضه داشتند که موسم تنگ شده و کشتیها رفته و گنجایش عزیمت این سفر نمانده باشد هرچه فرمایند فرمودند لابد ما را عزیمت این سفر باید کرد و بهر طریق خود را در آنجا باید رسانید پس کشتی یافتند شکسته از ترسائی که بجهت شکستگی آن در مانده بود و بجهت احتیاج خود و سعود ست فرمان امر حضرت شیخ ابا نکرد کشتی را بحکم ایشان دریائی ساخت و شیخ با اصحاب خود در وی نشستند

کشتی بجہت تلاطم امواج وتدافع ریاح در ہوا میرفت وحضرت شیخ راحالی قوی وارد شد واین
دعا از حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فائض گشت وبمنزل مراد رسانید
ودرین حزب رموز واشارات ست کہ اصحاب دعوات بدان کار بندند در وقتی کہ این ضعیف
این حزب از خدمت حضرت شیخ تلقین نمود و پرسید کہ این رموز واشارات کہ درین حزب اثبات کنند
چیست فرمودند کہ اسرار مشائخ ست چیزے خواہد بود اما حزب البحر نام ہمین دعاست آنہا خارج
اند وہر چہ ہست در انجاست شما ہمین را بخوانید زوائد حاجت نیست وشارحان این حزب کہ از
کبار مشائخ این سلسلہ اند نیز تعرض بدان نکردہ اند الا ہمین قدر کہ در حین خواندن سخر لنا
ہذا البحر تصور حاجت خود بکنند واین حزب بس عظیم ست نزد کبار اولیا وسری مکنون وحرزی
مصئون ست در حصول شفاء قلوب وتوسل بمطلوب وسلامت از آفات وحفظ از عاہات
واجابت دعوت وتفریج کربت ورفع قدر وشرح صدر وتسہیل امر وکفایت شر جن وانس
وامن از شر طوارق لیل ونہار وحوادث دہر ووقایہ شر جبابرہ وغناء قلب ودیگر اسرار وانوار
کہ شرح آن دراز ست باید کہ قرأت این حزب کریم در غایت ادب وتعظیم وطہارت ظاہر و
باطن وتصور حقائق ومعانی باشد ووقت خواندن آن بعد نماز صبح وعصر ست انتہیٰ۔
وہر کہ ہر روز نزد طلوع آفتاب بخواند مستجاب کند اللہ تعالے دعوت او واگر کسے این حزب
را بخواند وبر کف ہر دو دست نفث زند دست را بر سر وتمام اعضا فرود آرد از زیان
رسانیدن بادشاہ واعدا محفوظ ماند وفرمودہ اند اگر کسے ہر روز یا ہر شب این حزب را
بخواند ہمیشہ در عصمت حق تعالے باشد وخاتمہ او بخیر شود وبجہت خوف در ندگان نیز باید خواند
کہ سبب امان ست واگر در کارے درماندہ باشد در مقام خالی ومصفا بعد دو رکعت نماز
چہار یا ہفت بار بخواند وبجہت محبت چہل ویکبار بر گلاب خواندہ بدمد ہر گاہ بہ وہب لنا
ریحا رسد ہفتاد بار بگوید یحبونہم کحب اللہ والذین آمنوا اشد حبا للہ بعد ازان بگوید
الٰہی محبت ومودت فلان بن فلان را در دل فلان بن فلان ودر جمیع جوارح واستخوان
او پدید گردان کہ یک لحظہ بے او بودن نتواند بعدہ سہ بار آمین بگوید وبہر آمین کف
دست راست خود بر زمین زند وہمین طریق تا سہ روز بعمل آرد وآن گلاب را در شیشہ
نگاہدارد وہر گاہ مقابل مطلوب رود قدرے ازان گلاب بر کف دست خود مالد ودست
را بر روی خود فرود آرد وبرائے عقد اللسان تا دوازدہ روز ہر روز سی وسہ بار بخواند وچون

به الحمس علے وجوه اعدائنا رسد ہفتاد بار یا قاہر ذا البطش الشدید انت الذے لایطاق انتقامه یا قاہر بعد ازین بگوید الٰہی چشم وگوش وزبان فلان را بسته ساز فقطع وابر القوم الذین ظلموا والحمد للہ رب العالمین وبراے شفاے مریض تا دوازده روز ہر روز دوازده بار بخواند چون به الذے لایضر مع اسمه شئی رسد ہفتاد بار وننزل من القرآن ما ہو شفاء ورحمة للمومنین یا شافی شفا بخش فلان را از جمیع مرضہا بحق بسم اللہ الرحمن الرحیم وبراے تسخیر سلاطین وامرا تا دوازده روز ہر روز ده بار بخواند چون به یا من بیده ملکوت کل شئے رسد ہفتاد بار یا عزیز عزیز گردان مرا در چشم فلان بن فلان گوید وسه بار انا انزلناه بخواند وبعد اتمام دعوت ہرگاه بخانه او رود این حرز یکبار بخواند وبراے ایمنی راه وسلامت سفر پیش از انکه مسافر شود سه روز با صوم ہر روز دوازده بار خواند وچون بخواند که بحول اللہ لا یقدر علینا ہفتاد بار یا حفیظ احفظنی من جمیع البلیات یا ارحم الراحمین گوید ودر وقت روان شدن وفرود آمدن ومحل خوف یکبار خواندن لازم گیرد وپیش از سوارے کشتی سه روز ہر روز ہفتده بار خواند ودر خواندن سخر لنا ہذا البحر ہفتاد بار بگوید خداوندا خود را ومال واسباب خود را بتو امانت می سپارم باخیریت بساحل رسان وتا در کشتی باشد ہر صبح وقت یکبار ورد سازد ودر محل طوفان تا آن زمان بخواند که طوفان فرو نشیند وبجهت تونگری تا سه روز ہر روز بیست بار ونیز وبعضے بست وہفت بار بخواند چون به وانشر علینا من خزائن رحمتک رسد ہفتاد بار یا غنی اغننی وارزقنی رزقا طیبا واسعا بغیر حساب گوید وباید که ہر روز ہفت درویش را نان با شیرینی بوسع خود بدہد تا ابواب فتوح بروے کشاده گردد وبراے انشراح صدر وزیادتی فہم تا سه روز ہر روز یازده بار بر شیرینی بخواند وچون بمحل بل ہو قرآن مجید فی لوح محفوظ رسد ہفتاد بار بگوید رب اشرح لی صدری تا آخر آیت بخواند وبعد اتمام دعوت ہر روز پاره از ان بخورد وبراے سلامت ایمان از غارت شیطان تا سه روز ہر روز ده بار بخواند چون به حسبی اللہ تا عظیم رسد ہفتاد بار گوید اللہم انی اسالک ایمانا صادقا ولقینا کاملا وقل رب اعوذ بک من ہمزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون ویا قاہر ذا البطش الشدید انت الذی لایطاق انتقامه یا قاہر بخواند وبجہت

ادا ر فرض تا دوازده روز ہر روز دو بار بخواند و بروایتی تا سه روز ہر روز پانزده بار بخواند چون
به ارزقنا فانک خیر الرازقین رسد ہفتاد بار اللہم اکفنی بحلالک عن حرامک و اغننی
بفضلک عمن سواک و بطاعتک عن معصیتک و بعد اتمام عمل بحسب مقدور
گاو یا گوسفند یا مرغ ذبح کرده بفقرا تصدق نماید و اجازت این دعا بنا اہل ندہد و بعضے از
اجلہ نوشته اند که کیفیت قرارة حزب البحر بتبدا اولا باول سورة الانعام الی
قوله تمترون و آیة الکرسی الی قوله خالدون و خواتیم سورة الحشر ثم یشرع فی
قرارة حزب البحر اللہ منور القلوب الرحمن کاشف الکروب الرحیم غافر الذنوب
اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یا علی یا علیم الی آخره بعضی از اسما و الفاظ
که از غیر لغت عرب ست و معنی آن معلوم نیست مثل آفونی اصباؤث نباید خواند در مقدمه
اوراد شیخ عبد الحق دہلوی قدس سره از جملہ شروط ذکر آورده که بودن ذکر شرعی یا در معنے آن
بوجہے که صحیح و واضح باشد و ابہامی و اشتباہی نداشته باشد چه ذکر بد انچه موہم تشبیہ و حلول
و مانند آن بود یا معنی آن معلوم نبود جائز نباشد چنانچه بعضے اسما که در غیر لغت معہود بود امام
مالک فرموده باید ریک لعلہا کفر حکایت آورده اند که یکے عزائم مے خواند جماعه
از نصاری بر سروی ایستاده بودند و می خندیدند و گفتند چه شد این مرد را که سب خدا و رسول
خدا می کند انتہی و لفظ اہیا شراہیا را در قاموس بمعنی ذو الجلال و الاکرام نوشته کذا قیل
و فقیر در قاموس در لفظ شره این عبارت دیده که اہیا بکسر الہمزة اسراہیا بفتح
الہمزہ و السین یونانیة ای الازلی الذی لم یزل و لیس ہذا موضعه لکن لان
الناس یغالطون و یقولون اہیا سراہیا و ہو خطاء علی ما یزعمہ احبار الیہود
و رینجا حرفی ست که کم کسے را بران اطلاع ست و آن انیست که لفظ سلام که در کریمه واقع
در سورہ یٰس ست و درین حزب ہم واقع شده در قراءة بفتح سین ست و تلاوت و اعمال
متعلقه باین سوره شریفه که بانواع متعدده کثیره شہیره و غیر شہیره است ہمان قسم که قرات
ماست خوانده می شود الا در اعماسے که باین حزب تعلق دارد که در انہا بضم سین باید خواند ازان
جہت که حضرت شیخ صاحب حزب سین را مضموم خوانده اند زیرا که قرات ایشان ہمبرین
منوال ست و چون ہر دو قرات از قرات متواتره است که نزد ائمه مذاہب اربعه مانا
بہر کدام از انہا که خوانده شود حکم جواز دارد و دران باب مضایقه نتوان کرد و به ترک

بقرات الشان درین مکان مستجلب سرعت در حصول مراد است - شاه خوب الله قدس سره

679 جوهر حزب البحر بدانکه چون خواهد که عمل این بجا آرد باید که روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه دارد هر روز بعد غسل و دو دوگانه صد و بست کرت به نیت اجابت بخوانند و نزدیک بعضی به نیت شرائط تا دوازده روز هر روز سی و پنج بار بخوانند بعده برای برآمدن حاجات در افزونی ماه غسل کند و دوگانه ادا نماید بعد سلام ده بار اوتیت الخ و ده بار درود اوتیت قصودیه نستعین الاکرم منک فارجوه الارحم منک فادعوه اقرب منک فاناجیه السمع منک فانادیه یا کریم یا رحیم یا مجیب اجب دعوتی واقض حاجتی اللهم انی اویت الیک ومن اوی الیک فقد اوی الی رکن شدید و ده بار درود و سه بار اخلاص و یکبار فاتحة الکتاب و آیة الکرسی تا خالدون و سورهٔ انعام و حشر خوانده این حرز شروع نماید تا دوازده روز هر روز سی بار بخواند در روزینه وقت صبح و عصر و بین العشائین یگان یگان بار بخواند چون به وسخر لنا هذا البحر رسد مراد خود در خاطر گذراند - سراج السالکین

680 جوهر در طریق خواندن حزب البحر اول این دو آیت که جامع جمیع حروف تهجی و محصل جمیع حاجات ست با فاتحه بخوانند که بمنزلهٔ اعتصام اند ثم انزل علیکم تا بذات الصدور و محمد رسول الله والذین معه تا اجراً عظیما بعده رب سهل و یسر ولا تعسر علینا بعده حروف تهجی بعده اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بعده حزب البحر تا لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعده یا الله یا نور یا حی تا آمین بعد آن اند مع درود و صلی الله تعالی بعده اعوذ بکلمات الله و صحبه الطاهرین بعده یا حفیظ نهصد و نود و هشت بار بعده این وسیله را بخواند الهی توسلت بهذا الحرز الاعظم ان تقضی لنا جمیع حاجاتی و مرادی وان تدفع شر جمیع اعدائی واحسادی الوحا الوحا الوحا العجل العجل العجل الساعة الساعة بحق احقنا اشراهیا برحمتک یا ارحم الراحمین

یا مجیب یا مجیب یا مجیب سراج السالکین

681 جوهر بدانکه طریق خواندن دعا سیفی کثیر ست و منجمله آن انیست که بروز جمعه بعد ادای صلوة در مسجد جامع یا در مسجد دیگر نه در خانه اول ده بار درود بخواند و بعضی قبل از درود دو رکعت نماز گذراند بعده سوره فاتحه بعده الم ذلک الکتاب تا مفلحون والهکم اله واحد تا یعقلون و آیة الکرسی بعده اعتصام اول اعنی عزمت علیکم یا اصحاب السحر والوسواس الی آخره

واعتصمت بک یا اللہ بحق الخضرؑ والالیاس وبحق طیہج مہیج لعلہیج جوخوخ مرخوخ
مرمخوخ مہجوغ فیجوغ وبحق ایخ زجر صیموغ طفعاج ازر انجاسس وبحق
آدم ونوح واعتصمت بک من شر الجن والانس والاہرمن والشیاطین
والجنود والاتباع ومن کل آفتہ وعاہتہ واعتصمت بک من کل بلاء وبحق دانیال
وبحق ایخ ایخ ذارش دارش ونورش ونورش وبحق اھیا واشراھیا
اھی واشراھی اصبا غوث وبحق عظمتک یا اللہ احفظنی من البلاء والآفتہ
والمعاہتہ وبحق موسےٰ وعیسےٰ وبحق داؤد وزکریا وبحق اسمٰعیل ویحییٰ و
بحق ادریس وشیث وبحق محمد صلی اللہ تعالےٰ علیہ وآلہ وسلم توکلت علی
حی الذی لابدایتہ لہ ولانہایتہ لہ واعتصمت بک من شر الجن والانس لقراۃ
السیفی واستجب دعائی یا غیاث المستغیثین اغثنی یا من لیس کمثلہ
شئی وہو السمیع البصیر وحسبنا اللہ ونعم الوکیل ونعم المولیٰ ونعم النصیر وصلی اللہ
تعالیٰ علیٰ سیدنا محمد وآلہ اجمعین الطیبین الطاہرین والحمد للہ رب العالمین بعدہ
ہر دو درود اول اللھم صل علےٰ محمد وعلےٰ آل محمد بعدد کل معلوم لک و دوم اللھم
صل علےٰ محمد وعلیٰ آل محمد ما اختلف الملوان وتعاقب العصران وتکرر الجدیدان
واستصحب الفرقدان وبلغ روح محمد منا التحیۃ والرضوان برحمتک یا ارحم
الراحمین بعدہ اللھم طہر قلبی عن الشک والشرک والریاء وزین لسانی بالذکر
والشکر والحمد والثناء برحمتک یا ارحم الراحمین بعدہ اعتصام ثانی یعنے حصنت نفسی
بالحی القیوم ورفعت عنی السوء بلاحول ولاقوۃ الا باللہ بعدہ حرز یمانے بعدہ
بعدہ اختتام بعدہ دہ بار درود بعدہ سورۂ اخلاص بعدہ فاللہ خیر حافظا وہو ارحم الراحمین
و در شش جہت فف زند بعدہ ہفت بار سورۂ فاتحہ بعدہ دہ بار اللھم اغثنی یا غفور
بعدہ حرز ایمن بعدہ اگر میسر شود چہل ویک اسما بعدہ آیات سجدہ کہ چہاردہ اند بعدہ سجدہ
کند وحاجت خواہد بعدہ یازدہ بار اسم شریف جناب مستطاب قبلہ ایمان شیخ محی الدین
ابو محمد سید عبد القادر جیلانے رضی اللہ تعالےٰ عنہ بخواند کہ حرز منیع وحصن حصین ست وبرائے
دفع رجعت مجرب بدین عبارت آلہی بحرمت قطب الربانی غوث الصمدانی شیخ محی الدین ابو محمد حضرت
شیخ عبد القادر الجیلی الحسنی الحسینی الشافعی الحنبلی - از شرح عربی وفارسی واز دعوت الحق -

کنز ششم

جوهر در ذکر چهارده خانواده اوّل خانواده زیدیان که منسوب اند بخواجه عبد الواحد بن زید وخواجهٔ مذکور مرید وخلیفه خواجه حسن بصری بودند وبخدمت خواجه کمیل بن زیاد نیز تربیت وخرقهٔ خلافت یافته وزیدیان همیشه در بیابان خلوت داشتند وبعد از سه چهار روز میوه یا گیاه افطار میکردند ودر شهر وقریه نمی رفتند وهیچ جاندار را نمی کشتند وفتوح نمی گرفتند چون وقت خواجه عبد الواحد بن زید رسید خرقه که از خواجه حسن بصری یافته بود بخواجه فضیل بن عیاض داده وخرقه کمیل بن زیاد را به ابو یعقوب البسوی عطا فرمود وهر دو سلسله از ان دو بزرگ جارے گشته دوم خانواده عیاضیان وخواجه فضیل بن عیاض خلیفه خواجه عبد الواحد بن زید بودند هر که بخدمت او ارادت آورد خود منسوب بوی ساخت وعیاضیان همیشه مسافر وتنها ومجرد می بودند وجامهٔ نو نمی پوشیدند جامه افتاده را با خرقه وصل میکردند وباهیچکس سوال روا نمی داشتند هر چه از غیب بی طلب میرسید خرج میکردند واکثر طعام با مهمان میخوردند وبا خلق آمیزش نداشتند سوم خانواده ادهمیان منسوب گشتند بخواجه ابراهیم بن ادهم وخواجهٔ ابراهیم مدتها با خضر صحبت داشت داز دست وی خرقه پوشید بعد از ان بخدمت خواجه فضیل بن عیاض رسید واز وے خرقه خلافت پوشید بعد از ان بخدمت حضرت امام محمد باقر رسید وبدولت خلافت امام فائض گشت وهر که در حلقهٔ ارادت ایشان آمد منسوب بدو گشت وادهمیان مجرد ومسافر باشند وذکر خفی بسیار گویند وهر چه بی سوال از غیب رسد بخورند وآمیزش با اهل دنیا نمیکردند یک شجرهٔ ادهمیان بواسطه امام محمد باقر بحضرت امام حسینؑ منتهی می شود ودوم شجره ایشان بواسطه خواجه فضیل بن عیاض بخواجه حسن البصری میرسد چهارم هبیریان منسوب گشتند بخواجه هبیرة البصری وخواجه مذکور مرید وخلیفه خواجه حذیفه مرعشی بود ووی مرید وخلیفه خواجه ابراهیم بن ادهم وهر که بخدمت وی ارادت آورد هبیریان می گویانند وهبیریان در شهر وقریه مسکن نمیگرفتند وشب در ذبا دضو در بیابان مجرد می بودند ونماز با حضور دل میکردند وبا خلق آمیزش نداشتند وفتوح نمیگرفتند وبعد از سه چهار روز با میوه ویا گیاه خشکی افطار میکردند وهمیشه پاسبان دل می بودند پنجم خانواده چشتیان می پیوندند بخواجه علو دینورے ووی مرید وخلیفه هبیرهٔ بصری ووی مرید وخلیفه خواجه حذیفه مرعشی ووی مرید وخلیفه خواجه ابراهیم ادهم وخواجه ابو احمد رندان چشتی که رئیس واشراف چشت اند مرید خواجه ابو اسحاق چشتی شدند چون وقت

کنز ششم شمار ۱۴ جوهر
تا نهایت صفحه ۲۲۵

خواجه بآخر رسید خرقهٔ خلافت بخواجه احمد ابدال داد و جای نشین خود گردانید و چشت دو اند یکی شهریست در ملک خراسان دوم چشت قریه در هندوستان میان ملتان واچ و این خواجگان از چشت خراسان بودند در لطائف اشرفی میفرمایند هر که دعوی هواداری ولاف ارادت و دوستداری از خاندان قدیم و دودمان کریم اهل چشت کند باید که در وی دو وصف باشد یکی ترک و ایثار دوم عشق و انکسار و هر که را این دو وصف نباشد او را حظی از مذهب چشتیان و نصیبی از مشرب بهشتیان نبود و [6] ششم خانوادهٔ عجمیان که می پیوندد بخواجه حبیب عجمی و خواجهٔ مذکور مرید و خلیفه خواجه حسن بصری اند عجمیان اکثر در کوه ها سکونت داشتند و مجرد بودند و فتوح قبول نمی کردند و جامه بقدر ستر عورت نگاه میداشتند و بعد از هفتم روز بیک خرما دیا به سه خرما افطار می نمودند و وحوش و طیور با ایشان الفت میگرفتند [7] هفتم خانوادهٔ طیفوریان می پیوندد بسلطان العارفین خواجه بایزید بسطامی و نام وی طیفور است [8] هشتم خانوادهٔ کرخیان می پیوندد بخواجهٔ معروف کرخی و بر واسطه خواجه داؤد طائی که مرید و خلیفه خواجه حبیب عجمی بود و او نیز خرقهٔ خلافت بخواجهٔ معروف کرخی داشت و کرخیان اکثر اوقات با ترک و تجرید در خلوت باشند و تلاوت قرآن مجید و ذکر بسیار میکنند و از خوف جناب الٰهی بسیار گریه کنند و خود را از همه کمتر میدانند [9] نهم خانوادهٔ سقطیان می پیوندد بخواجه سری سقطی او مرید و خلیفه خواجهٔ معروف کرخی بودند و سقطیان صائم الدهر و قائم اللیل بودند و فتوح کسی قبول نمی کردند و بعد از سه روز از خلوت بیرون می شدند وقت شام از ده خانه دریوزه گری کرده با یاران افطار می نمودند [10] دهم خانوادهٔ جنیدیان می پیوندد بخواجه جنید بغدادی و او مرید و خلیفه خواجه سری سقطی جنیدیان بر قدم توکل می رفتند و هر چه از غیب بی سبب خلق می رسید از آن افطار می نمودند [11] یازدهم خانوادهٔ گازرونیان می پیوندد بخواجه ابو اسحاق گازرونی مرید و خلیفه خواجه عبد الله خفیف است و او مرید محمد رویم و او مرید خواجه جنید گازرونیان در میان خلائق با حق مشغول باشند و اسماء اعظم و دعاء مائت القدرت بسیار خوانند و [12] دوازدهم خانوادهٔ طوسیان می پیوندد بالشیخ علاء الدین طوسی او از اکابر طوس بود و شیخ نجم الدین کبری هر دو بخدمت شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی رسیده عرض داشت کردند که عمر بسر رسید و کار ما بر نیامد شیخ فرمودند که ما نیز بدین داغ مبتلا ایم بیائید ما و شما مرید شیخ وجیه الدین شویم پس هر سه کس باتفاق بخدمت شیخ وجیه الدین ابو حفص رسیدند شیخ وجیه الدین شیخ علاء الدین و شیخ ابو نجیب ضیاء الدین را مرید کرد و خرقهٔ خلافت داده رخصت کرد و شیخ نجم الدین کبری حوالهٔ الشیخ ابو نجیب ضیاء الدین کرد طوسیان و فردوسیان یک روش داشتند سماع میکردند و مزامیر میشنیدند و رقص و تواجد و ذکر جلی ایشان بسیار بود

وازجاکه چیزی میرسد میخورد وند وچون وچرا نمیکردند وسلسلهٔ طوسیان به شش واسطه منتهی میشود بخواجه جنید سیزدهم خانواده سهروردیان می پیوند و الشیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی وی مرید و خلیفه شیخ وجیه الدین ابوحفص بود و شیخ مذکور بچهارم واسطه بخواجه جنید پیوندد و شیخ ابوالنجیب خرقه خلافت از شیخ احمد غزالی نیز داشت و شیخ مذکور به پنجم واسطه بسید الطائفه خواجه جنید می پیوند و چهاردهم خانواده فردوسیان می پیوند و الشیخ نجم الدین کبری که باشارت شیخ وجیه الدین ابوحفص ارادت بخدمت شیخ ابوالنجیب سهروردی آورد و خرقه خلافت یافت شیخ فرمود که شما مشائخ فردوس هستید و در نفحات مینویسد که شیخ عمار یاسر که از اصحاب شیخ ابوالنجیب ضیاء الدین سهروردیست شیخ نجم الدین کبری از وی تربیت یافت وسلسلهٔ ابوالنجیب بشش واسطه بحضرت جنید بغدادی می پیوند و الغرض فردوسیان و سهروردیان و طوسیان و گازرونیان این چهار خانواده میرسند بخانواده جنیدیان و جنیدیان میرسند بسقطیان و سقطیان میرسند بکرخیان و جمله مشائخ این خانواده می پیوندد بخدمت امام علی رضا۔ مراة الاسرار

۲ جوهر جناب امیرالمومنین را خلیفه حضرت خواجه حسن بصری بود و ایشان را دو خلیفه شیخ حبیب عجمی و شیخ عبدالواحد بن زید و از نجا چهارده خانواده شد و از حضرت امیرالمومنین بحضرت امام حسینؑ از حضرت ایشان به امام زین العابدینؑ علی و از ایشان به امام محمدؑ باقر و از ایشان بحضرت امام جعفر الصادق و از امام جعفر الصادق به امام موسیٰ کاظم و از ایشان با مام علی موسے رضا و از ایشان بخواجه معروف کرخی و نیز خواجه معروف کرخی خلافت از شیخ داؤد طائی و ایشان از شیخ حبیب عجمی و ایشان از خواجه حسن بصری یافتند

۳ جوهر سلاسل که در دیار هند و ایران و توران و ترکستان و بدخشان و بلخ و بخارا و سمرقند و خراسان و فارس و عراق و گیلان و بغداد و روم و ما وراء النهر و عرب ست همه خود را بامیرالمومنین علیؑ میرسانند بعضے بوساطت ائمه و بعضی بوساطت رئیس التابعین شیخ حسن بصرے و بعضے سلاسل دیار یمن خود را بوساطت کمیل بن زیاد نخعی میرسانند و در دیار مغرب و اطراف آن بلاد بعضے سلسلها هستند که نسبت خود را به بعضے خلفاء راشدین میرسانند و سلسلهٔ شیخ ابوالحسن شاذلی بوساطت متعدده بالشیخ فتح السعود میرسد و وی بالشیخ سعید فراوانی و وی بالشیخ ابی جابر و وے بحضرت امام حسینؑ و نیز سلسله مداریه و نقشبندیه هردو به امیر میرسد و نیز بحضرت ابا بکر صدیقؓ۔

۴ جوهر ابتداء برآمدن این تمام سلاسل از حضرت رسالت ست صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم و از ایشان بحضرت ابا بکر صدیقؓ و عمر فاروقؓ و حضرت عثمانؓ و حضرت علیؓ و از حضرت علیؓ بحضرت امام حسینؓ و از ایشان بحضرت خواجه حسن بصری و نیز از حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه

وآلہ و اصحابہ وسلم بشیخ ابوسعید الحبشی رسید وازوی حیدر ازوی امیر عبداللہ پدرش اماوی ازوی شیخ حاجی محمد المجبوشانی ازوی شیخ عماد الدین فضل اللہ ونیز از حضرت رسالت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بہ امام حسینؓ رسیدہ بہ حضرت اویس قرنی ونیز از حضرت ابابکر صدیقؓ بہ سلمان فارسی من اصحاب الصفہ رسید وازوی بہ قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیقؓ ونیز بہ قاسم مذکور از خواجہ حسن بصرے رسید واز خواجہ حسن بہ عبدالواحد بن زید وحبیب عجمی واز شیخ حبیب عجمی بہ داؤد طائی واز ایشان بخواجہ معروف کرخی واز ایشان بہ سرے سقطے۔

٥ جوہر از حضرت علیؓ بہ امام حسنؓ واز ایشان بہ حسن مثنیٰ وازوی شاہ عبداللہ محض وازوے شاہ موسےٰ وازوے سید عبداللہ مورث ازوے سید داؤد وازوے سید محمد مورث ازوے سید یحیی ازوے سید عبداللہ ازوے سید موسےٰ جیلے دوست ازوے سید ابوصالح ازوے سید محی الدین عبدالقادر جیلانی ازوی سید عبدالرزاق ونیز از حضرت امیرؓ بہ امام حسینؓ وازان بہ امام زین العابدین تا امام نقیؓ ونیز از رسالت بہ اویس قرنی وازوی بہ موسی ابن زین راعی ازوے ابراہیم بن ادہم بلخے شاگرد امام اعظم ازوے شقیق بلخی ازوے امام یوسف شاگرد ابوحنیفہ

٦ جوہر خواجہ حسن بصری رضی اللہ تعالی عنہ گروہی کنیتش ابو محمد گفتند وگروہی ابوسعید در اکثر کتب سلوک منقول ست کہ وی خلیفہ مرتضی علی بود کرم اللہ تعالے وجہہ وبا امام حسینؓ بن علیؓ وخواجہ کمیل بن زیاد نیز صحبت داشت در آخر جلد روضۃ الاحباب می نویسد کہ پدر وے درسال یازدہم ہجرت بدست ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ مسلمان شدہ وچون خواجہ حسن متولد گشت ویرا پیش عمر بن الخطاب بردند فرمودند نام این حسن کنید کہ نیکو روی ست ومادرش از موالی ام سلمہؓ حرم محترم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بود روزی مادراو بکار مشغول بود خواجہ بے شیر میگریست ام سلمہ رضی اللہ تعالی عنہا از روی شفقت سینۂ مبارک خود در دہن او نہاد قطرہ چند شیر پدید آمد چندین ہزار برکات وکرامات کہ حق تعالی دروی پیدا کرد ازان شیر بود ام سلمہؓ پیوستہ دعا کردی خداوندا این را مقتداء خلق گردان تا چنان شد کہ صد وبی صحابی را دریافت وفوائد اخذ نمود ودر تذکرۃ الاولیا ودیگر کتب می نویسد کہ چون امیر المومنین علی کرم اللہ تعالی وجہہ در بصرہ آمدند وبخواجہ سوال کردند کہ تو عالمے یا متعلمی عرض کرد کہ من ہیچ نیم ہرچہ از پیغمبر بمن رسیدہ است آنرا بخلق میرسانم مرتضی علی اورا منع نکردند وفرمودند کہ این

جوان شایسته سخن ست از امیر المومنین تربیتها یافت و دل از جمیع مرادات ماسوی الله سرد گشت وی را فضائل بسیار ست و مناقب بیشمار چندان خوف جناب الٰہی برو غالب بود که ہرگز کسے او را خندان ندید غرہ رجب سنه عشر و مائة وفات یافت مدة حیاتش ہشتاد و نه سال بود ـ مرات الاسرار

۷ جوہر حضرت خواجه حسن بصری قدس سره ارادت با امیر المومنین علی کرم الله تعالےٰ وجہہ داشتند و خلافت ہم از حضرت ایشان یافتند و حضرت خواجه تقوی بر کمال داشت مدت ہفتاد سال وضوی حضرت ایشان جز در متوضا باطل نشد و حضرت خواجه چون خرقه جناب امیر المومنین پوشید آن خرقه گلیم بود که حضرت سرور عالم صلے الله تعالےٰ علیه و آله و اصحابه وسلم جناب امیر المومنین علی مرتضی را پوشانیده بودند و نصیحت کرده بودند که ای علیؑ این خرقه فقر و درویشی ست بپوش و فقر و فاقه اختیار کن و چون جناب امیر المومنینؓ این خرقه حضرت خواجه را پوشانید بفقر و فاقه و صبر و شکر نصیحت فرمود و چون حضرت خواجه خرقه خلافت از حضرت امیر المومنین در بر کرده بخانه خود در آمدند ہر چه داشتند ایثار فقرا کردند چنانکه قوت یک وقت ہم در خانه نداشتند بعد از سه روز افطار کردی و گاہی پنج و شش روز ہم گذشتی و حضرت خواجه را خوف جناب خداوند تعالےٰ بسیار بود چندان گریستی که در چشم مغاک افتاد و از بسیاری گریه بصارت کم شد ـ انیس سنابل ـ

۸ جوہر خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره مرید و خلیفه حضرت خواجه حسن بصری اند چہل سال پیش از ارادت مجاہده و ریاضت می کشید علم بر کمال داشتند و مجتہد کلان بودند و شاگرد حضرت امام حسنؑ بن علی مرتضی و خلق و تواضع بے حد داشتند کسے کمتر حضرت ایشان را اول سلام کرده است با ہر که ملاقات شدی خواه خرد و خواه بزرگ نخست شیخ عبد الواحد او را سلام گفتی و پیش مردمان باادب نشستی روزی در راہے می گذشتند دیدند که پیری ضعیف بیمار در میان راه افتاده است و آفتاب گرم شده سایه می خواہد حضرت خواجه فرمودند ای ابر سایه کن فی الحال ابر پیدا شد و بر سر بیمار سایه کرد پیر گفت ای خواجه دعای کن حضرت خواجه کرد و پیر صحت یافت و روزی براہے میگذشتند جماعت فقرا گرسنه نشسته بودند بعد زاری و گریه عرض کردند که ای خواجه دعاے تو مستجاب ست ما ہمه فقیران گرسنه و تشنه ہستیم و زن و فرزند ما بگرسنگی ہلاک مے شوند حضرت خواجه فرمودند بروید که امروز غنی خواہید شد فقرا بخانہاے خود آمده دیدند که زنان ایشان طعامہاے خوب و لذیذ پخته و بر دست ہر یکے دینارہاے زر ست پرسیدند که این طعام از کجا ست و این مال که داد گفتند آینده آمده در حلقه را جنبانید ما رفتیم او یک طبق پر از دینارہاے زر ما را داد

وگفت کہ شما ہر یک برابر قسمت کردہ بستانید چون شوہران شما آیند بگوئید کہ نفرے از دوست
خواجہ عبد الواحد آمدہ مارا این دنیا ہا داد حضرت خواجہ ہمیشہ از خوف جناب خداوند تعالے
گریستی ودائم صائم بودی و دو دو سہ فاقہ کردی و بوقت افطار دو سہ نوالہ طعام خوردے و
حضرت خواجہ چون ارادت آورد ہفت تن غلام داشتند ہمہ را آزاد کردند و ہرچہ درخانہ بود از
مال واسباب ہمہ بدرویشان داد — از سبع سنابل

جوہر در ذکر حضرت حبیب عجمی رضی اللہ تعالی عنہ در ابتدا مالدار بودند روزے سائلے 9
چیزی خواست بروی بانگ زدند کہ انچہ داریم اگر شما را دہیم توانگر نشوید و ما درویش شویم سائل
ناامید شدہ بازگشت زن ایشان خواستند کہ طعام در کاسہ کنند دیدند کہ ہمہ خون سیاہ گشتہ
بود حضرت شیخ چون این حال دیدند چنان آتش در دل افتاد کہ ہرگز فرو نہ نشست فرمود
کہ توبہ کردم روز دیگر بیرون آمدند کودکان بازی میکردند چون حبیب را دیدند فریاد برآوردند
کہ حبیب رباخوار آمد دور شوید تا گرد او بر ما نہ نشیند کہ ہمچو او بدبخت شویم این سخن حضرت شیخ را
بسیار سخت آمد روی بمجلس حضرت خواجہ حسن بصری نہاد از زبان حضرت خواجہ برامد کہ یکبارگے
حبیب را عارف کردند ہوش از ایشان زائل شد توبہ کردند چون از مجلس خواجہ بازگشتند کودکان
بازی میکردند چون حضرت ایشان را دیدند گفتند دور باشید کہ حبیب تائب ہگذرد تا گرد بروے
نرسد کہ عاصی شویم پس فرمودند کہ ہرکرا بحبیب چیزی باید داد بیاید و خط خود بازستاند خلق گرد آمدند
و مالہا خود گرفتند و حضرت ایشان قرآن مجید درست نمی خواندند از نجہت عجمی گفتند زن از
ایشان نفقات خواست ایشان بیرون آمدند چون شب بر زن باز آمدند از ایشان پرسیدند
کہ کجا کار کردے کہ چیزے نیاوردی فرمودند آن کس کہ من کار او می کنم کریم ست از
کرم او شرم می دارم کہ از و چیزے بخواہم چون وقت آید خود بدہد پس ہر روز بیرفتند و عبادت
میکردند بعد دہ روز جوانی با صرہ شش صد درم بدر خانہ حبیب آمدہ در زد و زن بدر آمدہ جوان این
صرہ حوالہ کردہ رفت چون شب در امد حبیب خجل شدہ و غمگین روی بخانہ نہاد چون بخانہ درامد
زن این احوال گفت ایشان روی از دنیا بگردانیدند یک روز زنی بیامد و بگریست و گفت
پسری دارم و دیرگاہ ست کہ از من غائب ست و مرا طاقت فراق او نماندہ پس دعا کردہ
گفت برو کہ پسر تو باز رسد زن ہنوز بدر سرای خود نرسیدہ بود کہ پسرش آمد حضرت حبیب عجمی الحمد را
لحمد میخواندند حضرت خواجہ حسن بصری فرمودند نماز در پی حبیب درست نیست شب حقتعالی را بخواب دید

عرض کردند که خدایا رضا رضای تو چیست فرمود ای حسن رضای من دریافته بودی قدرش ندانستی گفت خدایا آن چه بود فرمود که تو پیش حبیب نماز میکردی رضای مادر یافته بود وے و آن نماز بهتر از تمام عمر تو بود۔

10 جوهر ذکر حضرت مالک دینار رحمة الله علیه مصاحب حضرت خواجه حسن بصری بودند روزے در کشتی نشسته بودند اهل کشتی مزد کشتی طلب کرد حضرت ایشان سوے آسمان نگریستند ماهیان از دریا دینار در دهان گرفته سر برآوردند حضرت ایشان یک دینار گرفته دادند و بنا ستعه برروے آب رفتند و ناپیدا شدند۔ تذکرة الاولیا

11 جوهر ذکر حضرت شیخ محمد واسع رضی الله تعالی عنه مقدم زهاد و معظم عباد بودند و عالم عامل عارف کامل بسیار از تابعین را خدمت کرده و مشائخ متقدم را دریافته۔ تذکرة الاولیا

12 جوهر خواجه عبدالواحد بن زید قدس سره مرید و خلیفه حضرت خواجه حسن بصری بودند و از دست خواجه کمیل بن زیاد نیز خرقه خلافت پوشیده اد را کمالات و خوارق عادات بسیار ست در ریاضات و ترک و تجرید و ذوق و عشق در عهد خود نظیرے نداشت چهل سال نماز فجر بوضو عشا می کرد وفات وے در سنه ست و سبعین و مائة در بصره واقع شده۔ مرآة الاسرار

13 جوهر خواجه ابو یحیی فضیل بن عیاض مرید و خلیفه خواجه عبدالواحد بن زید کنیت ابو علی باصل از کوفه اند و گفته اند که باصل از خراسان بود از ناحیه مرو و گفته اند که بسمرقند زاده است و بجا درا بزرگ شده و کوفی الاصل اند و نیز گفته که بخاری الاصل اند در محرم سنه یکصد و هشتاد و هفت رونق افروز بزم معانی شدند

14 جوهر حضرت سلطان السلاطین خواجه ابراهیم ادهم کنیت وی ابو اسحاق و لقب وے ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور البلخی و خرقه خلافت از دست حضرت خواجه فضیل عیاض پوشید در ترک و تجرید و زهد و ورع نظیر نداشتند از ابناء ملوک بلخ اند بسیار مشائخ کبار را دیده و از امام محمد باقر نیز خرقه خلافت یافته و با امام ابوحنیفه کوفی صحبت داشت حضرت امام اعظم گفته سیدنا ابراهیم ادهم گفتند که وی سیادت بچه یافت گفت که وے دائم در خدمت خداوند مشغول ست و ما بکارهای دیگر مشغولیم و حضرت جنید فرمودند مفاتیح العلوم ابراهیم ادهم خواجه فریدالدین عطار گوید چون وفات وی نزدیک رسید خواجه ابراهیم ناپیدا شد معلوم نیست که خاک پاک او کجا ست و بعضی گویند در بغداد پهلوے امام احمد حنبل و بعضے گویند در شام آنجا که خاک لوط پیغمبر ست و صاحب

نفحات گوید بشام وفات کرد در سنه احدی وستین ومائة وبروایتی در سنه ست وسبعین ومائة وبقولے غرهٔ ماه شوال سنه سبع وثمانین ومائة ـ مرآة الاسرار

۱۵ جوہر در فوائد الفواد مذکورست که حضرت سلطان السلاطین خواجهٔ ابراہیم بن ادہم قدسنا الله تعالی بسرکتهم نه سال در غاری ساکن شده اند و دران غار چشمه ساری بوده حضرت ایشان دران چشمه غسل نموده جناب مستطاب خداوند تعالے را طاعت کردی تا شبے عظیم سرما بود دست مبارک حضرت ایشان به پوستینے افتاد آنرا بالاے خود کشیدند چون روز بلند بر آمد آن پوستین از خود دور کردند چون نیکو نگاه کردند آن اژدها بود چشمها کشاده وسری افراخته در تحرک درآید حضرت ایشان در تحیر بودند که آوازی شنیدند که نجیناک من التالف بالمتلف یعنے ترا از چیزی تلف کننده که آن سرما بود نجات دادیم باژدها که آنهم تلف کننده بوده است

۱۶ جوہر خواجه معروف کرخی کنیت ابو محفوظ ونام پدر او فیروز وبعضے معروف بن علے گفته اند اُستاد سری سقطی وپیشوای اولیا ہفت خانواده بود ومقدم طریقت صاحب نفحات گوید که پدروی مولی امام علی موسی رضا بود وشیخ فرید الدین عطار گوید که مادر وپدر وے ترسا بودند او را بمعلم فرستادند اُستاد گفت باب ماییه گفت نی بل ہو الله احد او را سخت بزد بگریخت مادر وپدرش گفتند کاشکے او بیاید وہر دینے که خواستی با وی موافقت میکردم وی بخدمت امام علی بن موسی رضا رفت وبدست امام مسلمان شد ومدتها در خدمتش بود وتربیتها یافت ولشرف خرقه امام مشرف شد وپیش مادر وپدر آمد کمالات او مشاہده نمودند بدست وی مسلمان شدند بعد ازان بخواجه داؤد طائی صحبت داشت وفات در سنه مائتین مدفن بغداد شریف ـ مرآة الاسرار

۱۷ جوہر خواجه حذیفه مرعشی از کبار مشائخ روزگار خرقه ارادت ازدست حضرت سلطان ابراہیم بن ادہم یافته وفاتش چہار دہم ماه شوال سنه وصالش بنظر نیامده ـ مرآة الاسرار

۱۸ جوہر خواجه ہبیره بصری خرقهٔ ارادت ازدست خواجهٔ حذیفه مرعشی پوشید صاحب خانواده بود مریدانش ہبیریان گویانند وفات بتاریخ ماه شوال سنه وصالش بنظر نیامده ـ مرآة الاسرار

۱۹ جوہر خواجه علو دینوری خرقهٔ ارادت ازدست خواجه ہبیره بصری پوشید در مدت حیات خود در روز چیزی نخورده ودنیا نشامیده چون متولد شد شب شیر مادر نخوردی او را دولت عرفان مادرزاد عطا کرده بودند وفات چہار دہم محرم سنه وفاتش جائی نظر نیامده ـ مرآة الاسرار

۲۰ جوہر خواجه ممشاد الدینوری از اصحاب جنید بغدادی بود اصل وے از دینورست وآن

شہریست از شہرہای کوہستان مغرب کرمان در بغداد نشو و نما یافت وفات سنہ تسع و تسعین و مائتین مرآۃ الاسرار

۲۱ جوہر خواجہ ابو اسحاق چشتی بادشاہ عالم نیاز و سلطان دار الملک راز بود خرقہ ارادت از دست
خواجہ علو دنیوری پوشید بہ نیت ارادت از ولایت شام در بغداد رسید و مرید خواجہ علو دنیوری شد
خواجہ پرسید چہ نام داری گفت ابو اسحاق شامی خواجہ فرمودند از امروز ترا ابو اسحاق چشتی خوانند و ہر کہ
در سلسلہ ارادت تو در آید آنہا را چشتی خوانند بعد از تربیت ایشان را بچشت فرستادند از ان روز
خواجگان چشت پیدا شدند و سر حلقہ ایشان پنج تن بودند اول ابو اسحاق چشتی دوم خواجہ ابو احمد
چشتی سوم خواجہ محمد چشتی چہارم خواجہ یوسف چشتی پنجم خواجہ مودود چشتی و قبر ابو اسحاق در عکا است
از بلد شام چہاردہم ماہ ربیع الآخر ازین عالم نقل فرمود سنہ وفاتش در نظر نیامدہ مرآۃ الاسرار

۲۲ جوہر حضرت ابو سلیمان داؤد بن نصر الطائی قدس سرہ در نفحات الانس مذکور ست کہ حضرت
ایشان از کبرائے مشائخ و سادات اہل تصوف بودند و شاگرد حضرت امام اعظم ابو حنیفہ و مرید حضرت
شیخ حبیب راعی رضی اللہ تعالیٰ عنہما در سنہ یکصد و شصت و پنج زینت بخش عالم معانی شدند

۲۳ جوہر حضرت ابراہیم بن سعد علوی الحسنی قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابو اسحاق ست از قدمای مشائخ
بودند و از اہل بغداد شریف از انجا بشام تشریف بردند و متوطن شدند صاحب کرامات ظاہر بودند
نظیر حضرت ابراہیم ادہم و حضرت ابو الحارث الاولاسی قدس سرہ اسم مبارک حضرت ایشان فیض
بن خضر ست شاگرد حضرت ابراہیم سعد علوی قدس سرہ بودند و حضرت ابراہیم ستبنہ ہروی قدس سرہ
کنیت حضرت ایشان ابو اسحاق صحبت ابراہیم ادہم یافتہ در اصل از کرمان بودند و در ہرات اقامت
فرمودند از ان ہروی گویند و قبر مبارک در قزوین ست و حضرت ابراہیم رباطی قدس سرہ مرید
حضرت ابراہیم ستبنہ بودند و قبر مبارک بر در رباط زنگی زادہ است در ہرات حضرت ابراہیم طرطوس
قدس سرہ از متاخران اند و حضرت ابراہیم صیاد بغدادی کنیت حضرت ایشان ابو اسحاق ست با حضرت
معروف کرخی قدس سرہ صحبت داشتند و حضرت ابراہیم آجری صغیر قدس سرہ کنیت حضرت ایشان
ابو اسحاق ست یہودی از حضرت ایشان گفت کہ مرا چیزے نماے تا از ان شرف اسلام و فضل
آن را بر دین خود بدانم و ایمان آرم حضرت ایشان ردائے وی را در میان ردائے خود پیچیدہ
در آتش انداختند رداے یہودی بسوخت و رداے آن حضرت سلامت ماند یہودی ایمان
آورد و حضرت ابراہیم آجری کبیر قدس سرہ حضرت محمد بن خالد آلا جری قدس سرہ از مشائخ بزرگ
اند و حضرت ابراہیم بن سماس سمرقندی قدس سرہ مدتہا بغداد شریف مقام داشتند و بسمرقند

بازتشریف آوردند وقتے لشکری از کفار بدر سمرقند آمد شبی برخاستند وبانگ بران لشکر زدند جلادہم افتادند ویکدیگر را کشتند وبامداد ہزیمت کردند از نفحات

۲۴ جوہر حضرت خواجہ حذیفۃ المرعشی قدس سرہ از کبار مشائخ روزگار ومقتدار اولیا صاحب اسرار بود در حقائق ومعارف کلمات عالی داشتند وخرقۂ ارادت از دست حضرت خواجہ ابراہیم ابن ادہم پوشیدہ وجمیع مشائخ وقت را دیدہ تاریخ چہار دہم ماہ وفات یافت وسال وفاتش بنظر نیامدہ - مرآۃ الاسرار

۲۵ جوہر حضرت خواجہ ہبیرہ بصری قدس سرہ قدوۃ الاولیا وزبدۃ الاصفیا بودند خرقۂ ارادت از دست حق پرست حضرت خواجہ حذیفہ مرعشی قدس سرہ پوشیدہ صاحب خانوادہ اند در ماہ شوال وفات یافتند ذکر غیر در مجلس شریف حضرت الیشان ہرگز نمی گذشت مرآۃ الاسرار

۲۶ جوہر حضرت ابوہاشم صوفی قدس سرہ وحضرت الیشان بکنیت مشہور اند شیخ بودند بشام ودر اصل کوفی اند معاصر حضرت سفیان ثوری قدس سرہ ووفات حضرت سفیان ثوری در بصرہ است در سنہ یکصد وشصت ویک حضرت اسرافیل قدس سرہ از مغرب بودند حضرت ابوالاسود مکی قدس سرہ وحضرت ابوالاسود راعی قدس سرہ از مشائخ اند حضرت ابویعقوب ہاشمی قدس سرہ معاصر حضرت ذوالنون مصری قدس سرہ حضرت ولید بن عبداللہ سقا قدس سرہ کنیت حضرت الیشان ابواسحاق ست از اصحاب حضرت ذوالنون مصری قدس سرہ بودند حضرت یوسف اسباط قدس سرہ از متقدمان اند حضرت ابوسلیمان دارانی اسم مبارک حضرت الیشان عبدالرحمن بن احمد بن عطیہ وبعضے گفتہ عبدالرحمن بن عطیہ از قدمار مشائخ شام بودند از داراکہ دہی ست از دیہاے دمشق وقبر مبارک نیز در انجاست استاد حضرت احمد بن ابی الحواری قدس سرہ بودند حضرت داؤد بن احمد دارانی قدس سرہ برادر وصحبت دار حضرت سلیمان دارانی قدس سرہ اند نفحات

۲۷ جوہر حضرت خواجہ یوسف بن حسین قدس سرہ کنیت ابویعقوب ست شاہباز کونین بودند از متقدمان مشائخ ری بودند ومقتدای وقت عالم بانواع علوم ظاہر وباطن وصاحب حقائق بلند ومعارف ارجمند ومرید حضرت ذوالنون مصری بودند ومشرب ملامتیہ داشتند در سنہ سہ صد وچہل وسہ وفات یافت - مرآۃ الاسرار-

۲۸ جوہر ذکر حضرت خواجہ ابوعبداللہ محمد بن اسمٰعیل مغربی قدس سرہ از قدمای مشائخ اند استاد اکثر اولیا واعتماد اصفیا در تربیت مریدان آیتی بودند در توکل وتجرید ظاہر وباطن نظیری نداشتند

ہیچ گیاہ بقدر حاجت بخوردی صاحب نفحات گوید کہ عبد اللہ مغربی مرید خواجہ ابو الحسن از ین است و ابو الحسن مرید عبد الواحد بن زید و ایشان مرید خواجہ حسن بصری وفات در سنہ تسع وسبعین و مائتین ۔ مرآۃ الاسرار

۲۹ جوہر حضرت خواجہ یوسف بن حسین قدس سرہ کنیت ابو یعقوب مقتدای مشائخ ری بودند و عالم بانواع علوم ظاہر و باطن بسیار مشائخ را دیدہ و با ابو تراب نخشبی صحبت داشتند و مرید خواجہ ذو النون مصری بودند مشرب ملامتیہ داشتند وفات در سنہ سی صد و چہل و سہ ۔ مرآۃ الاسرار

۳۰ جوہر ذکر حضرت سلطان العارفین و برہان المحققین خلیفہ جناب الٰہی محرم راز نامتناہی خواجہ بایزید بسطامی قدس سرہ اسم مبارک طیفور ست بن عیسی بن آدم بن سروشان جد حضرت ایشان گبرے بودند مسلمان شدہ حضرت سید الطائفہ جنید بغدادی قدس سرہ فرمودند کہ خواجہ بایزید در میان ما چون جبرئیل ست در ملائکہ صد و سیزدہ پیر را خدمت کرد و از ہمہ فائدہ گرفت و در خدمت امام جعفر الصادق افتادہ روزی اسفے انا اللہ لا الہ الا انا فاعبدونی گفت مردم روے از ایشان گردانیدند حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ میفرمایند کہ اینجا بایزید در میان نبود بزبان وی حق تعالی سخن میگفت چنانچہ شجرہ موسیٰ طریقہ ایشان غلبہ و سکر بود ولادت حضرت ایشان در سنہ ستین و مائۃ و مدت حیات ہفتاد و سی سال و بقولے ہفتاد و سہ سال وفات حضرت ایشان در زمان خلافت ابو الفضل جعفر بن معتصم کہ متوکل لقب داشت و خلیفہ دہم از بنی عباس بود بتاریخ بست و ہشتم ماہ شعبان در سنہ اربع و ثلثین و مائتین و بقولے در سنہ احدے وستین و مائتین واقع شدہ در بسطام مدفون گشتند ۔ مرآۃ الاسرار یکے بر در خانہ بایزید رفت و آواز داد گفت کرا می طلبی گفت بایزید را گفت در خانہ جز خدا نیست ہم وی گوید کہ چہل سال دیدہ بان دل بودم چون نگہ کردم بندگی و خداوندگی از حق دیدم و ہم وی گفت سی سال خدا را می طلبیدم چون نگہ کردم او طالب بود و من مطلوب

۳۱ جوہر خواجہ ابراہیم بن شمہ قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابو اسحاق است مصاحب حضرت خواجہ ابراہیم ابن ادہم قدس سرہ بودند و از اقران حضرت خواجہ بایزید قدس سرہ نیز گفتہ اند نقل است کہ روزی حضرت خواجہ بایزید بحضرت ایشان فرمود کہ در خاطر من آمد کہ با ستقبال شما آیم و شما را شفیع گردانم بخدای تعالی در حق خویش در اصل از کرمان ہستند و در ہرات اقامت نمودند از ان حضرت ایشان را ہروی گویند و قبر شریف حضرت ایشان در قزوین ست ۔ مرآۃ الاسرار

۳۲ جوہر خواجہ ابو علی شقیق بن ابراہیم بلخی قدس سرہ یگانہ عہد و شیخ وقت بودند و در زہد

قدمی راسخ داشتند و در انواع علوم کامل بودند و صاحب تصانیف و استاد خواجہ اصم و علم طریقت
و حقیقت بخدمت خواجہ ابراہیم بن ادہم گرفت و سبب توبہ او آن بود کہ بترکستان برای تجارت رفتند
بت پرستی را دیدند کہ بت را می پرستید و میگریست شقیق گفت کہ ترا پروردگاریست زندہ و عالم او را
پرست و شرم دار بت پرست گفت کہ اگر چنین ست کہ میگوئی پس او قادر نیست کہ ترا در شہر روزی دہد
کہ تو اینجا بیائی شقیق ازین سخن بیدار شد و روی ببلخ نہاد و در اصل کار مشغول گشت در بلخ
قحطے عظیم بود غلامے را در بازار خندان دید شقیق گفت این چہ جاے شادے ست گفت مرا چہ باک
خواجہ من چندین غلہ دارد مرا گرسنہ نگذارد شقیق از دست رفت و گفت اے الٰہی این غلام بہ انبار
خواجہ سے نازد من چون تو ملک الملوک دارم اندوہ چرا خوریم پس دل او از جمیع مرادات سرد گشت
و قدم در توکل نہاد و در نفحات مذکور ست کہ در بعضے تواریخ بلخ مذکور ست کہ خواجہ شقیق بن ابراہیم بلخی
در سنہ یک صد و شصت و چہل در ولایت ختلان شہید گردید و قبر مبارک نیز آنجاست
مرآة الاسرار

۳۳ جوہر خواجہ ابو سلیمان دارانی قدس سرہ از قدماے مشائخ شام اند و کنیت عبد الرحمٰن بن
احمد بن عطیۃ العنبسی و بعضے گویند کہ عبد الرحمٰن عطیہ از دارا کہ دہی از دہات دمشق ست و قبر شریف
ہم دران دہ است یگانہ وقت بودند حضرت ایشان را ریحان القلوب گویند پیر حضرت خواجہ حواری
بودند در سنہ دو صد و پانزدہ وفات یافت — مرآة الاسرار

۳۴ جوہر حضرت خواجہ محمد سماک قدس سرہ صاحب کرامات ظاہرہ و خارقات باہرہ بودند کلامے
عالے و بیانے شافی داشتند خواجہ معروف کرخی را کشایش از سخن حضرت ایشان بود — مرآة الاسرار

۳۵ جوہر حضرت خواجہ محمد بن اسلم قدس سرہ صاحب احوال عظیمہ و مقامات جلیلہ بودند حضرت ایشان
را لسان رسول و شحنہ خراسان مے گفتند از برکات نفس حضرت ایشان قریب پنجاہ ہزار کس براہ
راست آمدند و توبہ کردند آنحضرت پیوستہ وام کردے و بدرویشان دادی وقتے جہودے گفت
قرض بر تو دارم فرمود ہیچ ندارم قلم تراشیدہ بود فرمود این را بردار چون برداشت زر شدہ بود
جہودے مسلمان شد — مرآة الاسرار

۳۶ جوہر حضرت حاتم بن اصم قدس سرہ کنیت ابو عبد الرحمٰن ست از قدماے مشائخ خراسان
و از اہل بلخ بودند و مرید حضرت شقیق بلخی قدس سرہ و استاد حضرت احمد خضرویہ روزے در مجلس
فرمودند الٰہی ہر کہ درین مجلس گناہگار ترست بیامرز نباشی حاضر بود چون شب در آمد بہ نباشے رفت

آوازے شنید کہ بازگرد شرم نداری کہ در مجلس حاتم اصم آمرزیدہ شدی آنکس توبہ نمود در سنہ دوصد و
چہار دہ و بقولے دوصد و سے و ہفت رحلت فرمودند مرآۃ الاسرار

٣٧ جوہر حضرت حاتم بن عفوان الاصم قدس سرہ کنیت ابوعبدالرحمٰن از قدمار مشائخ خراسان بودند از اہل بلخ باشقیق بلخے صحبت داشتند و استاد احمد خضرویہ حضرت احمد بن ابے الحوارے قدس سرہ کنیت ابوالحسن از اہل دمشق اند باابوسلیمان دارانے صحبت داشتند حضرت عبداللہ بن خبیق بن سابق الانطاکے قدس سرہ کنیت ابومحمد است اصل وے از کوفہ بود و مقیم انطاکیہ شدند حضرت سہل بن عبداللہ تسترے قدس سرہ کنیت ابومحمد است از کبراے این قوم و علمار این طائفہ اند امام ربانے کہ اقتدا را شاید در احوال قوے بودند شاگرد ذوالنون مصرے و صحبت باخال خود محمد بن سوار داشتند حضرت عباس بن حمزہ نیشاپوری قدس سرہ کنیت ابوالفضل ست از متقدمان بودند با ذوالنون مصری و حضرت بایزید صحبت داشتند و حضرت عباس بن یوسف الشکلے قدس سرہ کنیت ابوالفضل است از مشائخ قدیم بغداد شریف و عباس بن احمد شاعری الازدی قدس سرہ کنیت ابوالفضل یگانہ مشائخ شام بود شاگرد ابوالمظفر کرماشاہی بود و حضرت ابوحمزہ خراسانے قدس سرہ اصل وے از نیشاپور
بود با مشائخ عراق صحبت داشتند از اقران جنید بود۔ از نفحات۔

٣٨ جوہر حضرت خواجہ سہل بن عبداللہ تستری سرہ کنیت ابومحمد ست از محتشمان اہل تصوف و از کبرار این طائفہ بودند و مجتہد و از علمار مشائخ و امام عہد و معتبر و در حقائق و معارف بے نظیر و مرید خواجہ ذوالنون مصرے و در ابتدا از حال خود خواجہ محمد بن سواری نیز تربیت یافتہ و در تذکرۃ الاولیا مذکور ست کہ آنحضرت میفرمودند کہ یاد دارم آنکہ حق تعالے فرمود الست بربکم و من گفتم بلےٰ صاحب مذہب اند و مذہب وے ریاضت و مجاہدہ است مجاہدہ را علت مشاہدہ فرمود بخلاف دیگران کہ مے گویند کہ وصول حق را علت نباشد ہر کہ بحق رسد بفضل وے برسد و فضل را با علت و فعل چہ کار بود پس مجاہدہ تہذیب نفس را است نہ حقیقت قرب را در محرم
سنہ دوصد و ہشتاد و سہ وفات یافت ۔ مرآۃ الاسرار۔

٣٩ جوہر حضرت شیخ ابوبکر بن ہوار بطائحی قدسنا اللہ تعالے بسرہ العزیز از عظمار مشائخ عراق بودند و از اکابر عارفان و مقتدار محققان مصدر کرامات ظاہرہ و مظہر خارقات باہرہ صاحب احوال علیہ و مقامات سنیہ و در کشف الآثار مرولیست از حضرت شیخ ابومحمد شنبکی قدسنا اللہ تعالے

بسرہ المبارک کہ فرمودند کہ شیخ ما شیخ ابو بکر بن ہواز میفرمودند کہ ما با جماعت دزدان در بطالح
راہ میزدیم و سردار قاطعان طریق بودیم شبی آواز زنی بگوشم رسید کہ بہ شوہر خود میگوید کہ ہمین جا باش
و فرود میا مباد اکہ بدست ابن ہواز گرفتار شویم پس گریستیم کہ مردم از من مے ترسند و من از جناب
خداوند تعالی نمی ترسم ہمانوقت توبہ کردم و ہمہ یاران من با من توبہ کردند در منام حضرت سید
عالم صلے اللہ تعالے علیہ و آلہ واصحابہ وسلم را دریافتم کہ حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق را
رضی اللہ تعالے عنہ میفرمایند کہ ہمنام خود را خرقہ بپوشان پس بموجب امر جلیل القدر خرقہ از دست
مبارک آنحضرت پوشیدم و در حالت بیداری آنرا بر بدن خود یافتم شیران و ماران بطالح ہمہ مطیع و
منقاد من بودند و از جناب خداوند تعالی عہد گرفتم کہ ہر کہ داخل مقبرہ من شود آتش او را نسوزد
و انمعنی بتجربہ رسیدہ اگر ماہیے یا گوشت را دران مقبرہ کسے با خود مے برد و بعد ازان می پخت ہرگز پختہ
نمی شد و میفرمودند کسے چہل چہارشنبہ بزیارت من آید در قبر او برائت از نار حاصل شود و میفرمودند
کہ اوتاد عراق ہفت تن اند حضرت معروف کرخی و حضرت احمد بن حنبل و حضرت بشر حافی و حضرت
منصور بن عمار و حضرت سری سقطی و حضرت سہل بن عبد اللہ تستری و حضرت سید عبد القادر
جیلانی قدسنا اللہ تعالے ببرکتہم مریدان عرض کردند کہ سید عبد القادر کیست فرمودند عجمی اند شریف ساکن
بغداد ظہور حضرت ایشان در قرن خامس خواہد شد یکے از اوتاد و افراد و اقطاب زمان خواہند
بود در دزدی زنے التماس نمود کہ یک پسر داشتم در دجلہ غرق شد و آنحضرت را بالا رشتا آورد و آنحضرت
در آب شنا فرمودند و پسر او را بر دوش آوردہ بمادر سپردند عمر شریف دراز یافتند و در بطالح تشریف
فرمای عالم بقا شدند قبر شریف زیارتگاہ خلائق است۔

جوہر حضرت شیخ ابو محمد شنبکی قدسنا اللہ تعالی لبسرہ المبارک از اعیان مشائخ عراق اند و از ۲۰
عظمای مقربان و واصلان صاحب احوال بدیعہ و مقامات رفیعہ در کشف الآثار مذکورست کہ حضرت
شیخ تاج العارفین ابوالوفا قدس سرہ میفرمایند کہ پیر من شیخ ابو محمد شنبکی در بدایت حال با رفقای
خویش قطع طریق میکردند آخر بر دست مبارک حضرت شیخ ابو بکر بن ہواز قدس سرہ توبہ کردند
و حضرت ایشان در سہ روزگار حضرت شیخ ابو محمد شنبکی را تمام کردند و اصل حضرت حق تعالی گردانیدند
روزی مشغول بحق تعالے بودند پرندہا زیادہ از حد گرد اگرد آنحضرت فرود آمدند و بصداہای خویش موجب
تشویش خاطر شریف شدند آنحضرت بطرف آنہا نگاہ کردند ہمہ بمردند فرمودند پروردگارا موت
انہا نمی خواستم پس ہمہ برخاستند و پریدند و آنحضرت از شنبا کہ بودند و آن قبیلہ ایست از کرد در حد ادیہ کہ

وہی ست از بطائح اقامت فرمودند و درآوان کبرسن ہمانجا برحمت حضرت حق تعالے پیوستند

جوہر حضرت خواجہ معروف کرخی قدسنا اللہ تعالی بسرہ العزیز از قدماے مشائخ کبار و مقدم ۴۱
طریقت و مقتدای اولیا اند و ہمدم نسیم وصال و محرم حریم جلال کنیت ابو محفوظ ست و نام پدر
ایشان فیروز و بعضے معروف بن علی گویند و صاحب نفحات قدس سرہ میفرمایند کہ پدر حضرت
ایشان موسے بود دربان حضرت امام علی بن موسے رضا رضی اللہ تعالے عنہما و صاحب تذکرۃ الاولیا
قدس سرہ میفرمایند کہ مادر و پدر حضرت ایشان ترسا بودند حضرت ایشان را بمعلم فرستادند
استاد گفت کہ بگو خدا سہ است فرمودند کہ یک ست پس آنحضرت بگریختند مادر و پدر گفتند کاشکے او بیاید
و ہر دینے کہ خواستے با وے موافقت میکردیم و آنحضرت بخدمت حضرت امام علی بن موسے رضا
رضی اللہ تعالے عنہما رفتند و بدست مبارک آنحضرت مسلمان شدند و مدتہا در خدمت شریف
تربیت یافتند و بشرف خرقہ مشرف گردیدند بعد ازان پیش مادر و پدر آمدند و والدین بدست آنحضرت مسلمان
شدند بعد ازان بحضرت خواجہ داؤد طائی قدس سرہ صحبت داشتند و ریاضتہا کشیدند و چون آنحضرت
وفات یافتند مردم ہمہ ادیان دعوے کردند خادم گفت آنحضرت فرمودہ اند ہر قوم کہ جنازہ مرا
بردارند من ازان قوم باشم پس ہیچ قوم نتوانستند الا اہل اسلام برداشتند و نماز جنازہ گذاردند
و در سنہ دو صد رونق بخش عالم بقا شدند قبر مبارک در بغداد شریف ست و براے اہل حاجت
تریاق مجرب ست ہر حاجتے کہ آنجا دعا کنند مستجاب گردد

جوہر حضرت خواجہ سری بن مغلس السقطی کنیت ابو الحسن ست امام اہل تصوف بودند اول کسے کہ در بغداد ۴۲
سخن حقائق و توحید فرمود حضرت ایشان بودند مرید حضرت معروف کرخی اند و خواجہ حبیب اعجمی
و خواجہ حارث محاسبے و خواجہ بشر حافی را دیدہ و خال حضرت جنید بودند و ہم پیر وے شیخ
فرید الدین عطار فرمود کہ در بدایت حال سقط فروشے میکردند یکبار آتش در بغداد شریف
افتاد از آنحضرت گفتند کہ دوکان تو ہم بسوخت فرمود من نیز فارغ شدم چون نیک نگاہ کردند نسوختہ
بود چون چنان دید ہر چہ داشت بدرویشان داد حضرت جنید گوید کہ ہیچکس را ندیدم در عبارت کامل تر از
خواجہ سری کہ نود و ہشت سال بگذشت کہ پہلو بر زمین نہ نہاد مگر بہ بیماری مرگ بامداد روز شنبہ سوم
ماہ رمضان در سنہ دو صد و پنجاہ و سہ رحلت فرمود آرامگاہ بغداد شریف ـ مرآۃ الاسرار

جوہر خواجہ جنید بغدادی کنیت ابو القاسم و لقب قواریرے و زجاج و خزاز است اصل وی از ۴۳
نہاوند ست و مولد و منشار وے بغداد مذہب ابو ثور داشت کہ شاگرد امام شافعے بود و بقولے

مذہب سفیان ثوری داشت و مرید و خواہرزادہ خواجہ سری سقطی بودند مدت چہل سال
در خلوت نشست سی سال نماز خفتن بکردے و بر پاے استادے تا صبح اللہ اللہ میگفتے
بعد از چہل سال دانست کہ بمقصود رسید ہاتفے آواز داد کہ یا جنید گناہگار شدی عرض
کردند چہ گنہگار شدم باز ندا آمد کہ ہنوز ہستے خود را فراموش نکردہ پس نشست و ہمہ شب
باللہ اللہ مشغول مے بود بعد از ان کار خواجہ بسیار بلند شد گفت سے سال ست کہ خدا تعالے
بزبان جنید با جنید سخن میگوید و جنید در میان نہ و خلق را خبر نہ و گفت اگر فردا خدای تعالی
مرا گوید کہ مرا ببین نہ بینم گویم چشم در دوستی غیر بود در دنیا بے واسطہ چشم میدیدم روزی حضرت
شبلی در مجلس وی اللہ گفت خواجہ فرمود اگر خدا غائب ست ذکر غائب غیبت ست و غیبت حرام
و اگر حاضر ست در مشاہدہ نام بردن ترک حرمت بسم اللہ الرحمن الرحیم گفت و جان بمشاہدہ حق
تسلیم کرد وفات سنہ سبع و تسعین و مائتین مدفن بغداد ـ مرآۃ الاسرار

۲۴ جوہر خواجہ ابوبکر شبلی نام وی جعفر بن یونس وی مصری ست بہ بغداد آمد مرید خواجہ جنید شد
مذہب امام مالک داشت وفات در سنہ اربع و ثلثمائۃ مدفن بغداد ـ مرآۃ الاسرار

۲۵ جوہر حضرت خواجہ ابراہیم ضیا بغدادی قدس سرہ کنیت ابوالحق ست فرد وقت بود مذہب
تجرید داشت و با خواجہ معروف کرخی صحبت داشتند ـ مرآۃ الاسرار

۲۶ جوہر ابوحمزہ بغدادی نام محمد بن ابراہیم ست با بشر حافی صحبت داشت ـ حمزہ بن عبداللہ
العلوی الحسینی کنیت ابوالقاسم ـ ابوسعید خراز نام وے احمد بن عیسے ست و لقب وے
خراز از ائمہ این قوم و از اجلہ مشائخ ست شاگرد محمد بن طوسی ست با ذوالنون مصری و سری و سقطی و
بشر حافی و غیر ایشان صحبت داشتند و پیشین کسے ست کہ در عالم فنا و بقا سخن گفت حضرت حنف الہمدانی از کبار
مشائخ ہمدان بود حضرت ابوشعیب المقنع نام وی صالح ست در روزگار ابوسعید خراز بود ہفتاد حج گزاردہ بود
پیادہ ـ ابوعقال بن علوان المغربی از مشائخ معروف ست با ابوہارون اندلسی صحبت داشت ـ حماد قریشی کنیت
ابوعمر ست بغدادی بودند از بزرگان مشائخ ـ ابوالحسین نوری نام وے احمد بن محمد و گویند محمد بن احمد و احمد
درست تر ست با سری سقطی و محمد علے قصاب و احمد ابوالحوزی صحبت داشت و ذوالنون مصری را دید از اقران
جنید بودند در سنہ دوصد و نود و پنج و در تاریخ یافعی دوصد و ہشتاد و شش بعالم بقا رحلت
فرمودند ـ نفحات ـ

۲۷ جوہر حضرت فتح بن علی الموصلی قدس سرہ از بزرگان و متقدمان مشائخ اند در سنہ دوصد و بست

پیش از ہفت سال از بشر حافی قدس سرہ روز عید الضحی در کوچہا میگذشتند آن قربانہا دیدند کہ سگر ... التماس کردند کہ الٰہی دانی کہ چیزے ندارم کہ برائے تو قربان کنم من این دارم پس انگشت مبارک برگلو نہادند و بیفتادند و جان بجانان تسلیم فرمودند خطے سبز برگلو برآمدہ بود حضرت فتح بن شخرف المروزی قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابونصر ست از قدماء مشائخ خراسان اند حضرت بشر بن حارث بن عبد اللہ الحافی قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابونصرت و گویند کہ اصل حضرت ایشان از بعض دیہای مروست در بغداد شریف مقیم گشتند و آنجا روز چہار شنبہ دہ روز از محرم گذشتہ در سنہ دوصد و بست و ہفت بدار البقار حلت فرمودند حضرت قاسم حربی قدس سرہ و حضرت بشر طرانی قدس سرہ از مقدیان مشائخ طریقہ بودند و صاحب کرامات و حضرت شفیق بن ابراہیم بلخی قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابوعلی ست از قدمای مشائخ بلخ بودند و شاگرد ز فرد استاد حاتم اصم و با حضرت ابراہیم ادہم صحبت داشتند در بعض تواریخ بلخ مذکور است کہ در سنہ دوصد و ہفتاد و چہار در ولایت ختلان بدرجۂ شہادت رسیدند و قبر مبارک نیز آنجاست و حضرت داؤد بلخی قدس سرہ از قدمای مشائخ خراسان بودند حضرت حارث بن اسد المحاسبی قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابوعبد اللہ است از علماء مشائخ و قدماء ایشان اند جامع علوم ظاہر و باطن و صاحب تصانیف و استاد اہل بغداد شریف بودند و باصل از بصرہ اند در بغداد شریف در سنہ دوصد و چہل و سہ بدار القرار رحلت فرمودند — از نفحات —

٢٨ جوہر حضرت خواجہ احمد حواری قدس سرہ کنیت ابو الحسن ست از اہل دمشق بودند و مرید خواجہ سلیمان دارانی و مقتدای وقت حضرت جنید ویرا ریحان شام میفرمودند در سنہ دوصد و سی وفات یافت — مرآۃ اسرار —

٢٩ جوہر سید الطائفہ حضرت جنید بغدادی قدس کنیت ابو القاسم ست و لقب قواریرے و زجاج و خزاز ست قواریری و زجاج ازان گویند کہ پدر وی آبگینہ فروختی و در تاریخ یافعی خزاز بخاء معجمہ و زاء مشددہ مکرر و خزاز ازان گویند کہ کار خزمی کردند اصل از نہاوندست و مولد و منشاء وی بغداد شیخ ابو جعفر حداد گوید اگر عقل مردی بودی بر صورت جنید بودی در دوصد و نود و ہفت بعالم بقا تشریف بردند کذا فی کتاب الطبقات و الرسالۃ قشیرہ و فی تاریخ الیافعی سنہ دوصد نود و ہشت و قبل نود و نہ ابو جعفر بن الکرینی از اجلہ مشائخ بغداد بود عمر بن عثمان المکی الصوفی کنیت ابوعبد اللہ استاد حسین منصور حلاج بود عالم بود بعلوم حقایق اصل وے از یمن ست سخن باریک داشتند شاہ شجاع کرمانی از اولاد ملوک بودند و از رفیقان ابوحفص ویرا کتابی ست

رو بر یحیی معاذ رازی در فضل غنا بر فقر که یحیی کرده و وے آنرا جواب داد و فقر را بر غنا فضل نهاد چنانچه هست شاه چهل سال نخفته بود وقتے در خواب شد حق تعالے را دید بیدار شد پس ازان پیوسته خفتی یا وے را خفته یافتند یا در طلب خواب بودے روزے شاه در مسجد نشسته بود درویشے دو من نان خواست کسے نمے داد شاه گفت کیست که بنجاه حج من بخرد بدو من نان و باین درویش دهد فقیہے آنجا نشسته بود آنرا بشنید گفت ایها الشیخ استخفاف میکنی با شریعت گفت هرگز خود را قیمت ننهادم کرد از خود را چه قیمت نهم - نفحات۔

۵۰ جوہر حضرت سید الطائفہ ابو القاسم جنید بغدادی قدس سرہ منبع اسرار و مرجع انوار سلطان الطریقت و شیخ المشائخ علی الاطلاق امام ائمه جهان در مشاهده آیتے بودند و در مجاهده علامتے سخن حضرت ایشان در طریقت حجت ست۔ سید الطائفہ و لسان القوم و طاؤس علما و سلطان المحققین در شریعت و طریقت و حقیقت اقصے کمال داشتند و در زهد بے بدل و در عشق بے نظیر و مذهب حضرت سفیان ثورے قدس سرہ داشتند خواهر زاده و مرید حضرت شیخ سری قدس سرہ بودند و طریق حضرت ایشان صحو ست در عهد دولت خود مرجع جمله مشائخ کبار بودند و اول کسے که علم اشارت منتشر کرد حضرت ایشان بودند و بسیار مشائخ را دیده بودند گفت بدانکه بیشترین خلق که محجوب اند از غفلت محجوب اند و معنے غفلت آنست که از خطر کار آخرت خبر ندارند و غفلت علتے ست که علاج بدست بیمار نیست و علاج بدست علماست دگروهے اند که از آخرت غافل نه اند۔ گروهے آخرت را منکر اند و اعتقاد کرده اند که آدمے چون بمیرد نیست شود باین سبب خوش مے زیند و پندارند که این که انبیا گفته اند بسبب صلاح خلق گفته اند از حضرت شیخ سری سقطے قدس سرہ پرسیدند که هیچ مرید را درجهٔ برتر از درجهٔ شیخ باشد فرمودند بلے و برهان این ظاهر ست که جنید را درجه بالای درجه منست بعد وصال غسال خواست تا آب بچشم مبارک رساند هاتفے آواز داد که دست از دیده دوست بدار که چشمش بنام ما بسته شد جز بلقاے ما نگشاید۔ چون در توحید سخن فرمودی هر بار بعبارتے دیگر فرمودی که کس رافهم بدان نرسیدی روزی شبلے در مجلس شریف الله گفت فرمودند اگر خدای غائب ست ذکر غائب غیبت ست و اگر حاضر ست در مشاهده نام بردن ترک حرمت ست هفت ساله بودند که حضرت سری همراه خود بحج بردند و در مسجد حرام در میان چهارصد پیر مسئله شکر میرفت و در میان شکر چهارصد قول گفتند حضرت سری روے با وکردند فرمودند تو نیز چیزے بگوی حضرت جنید بغدادی ساعتے سر در پیش افگند و گفت شکر آنست و نعمتے که خداوند تعالے ترا داده است آنرا مائه معصیت نسازی و بدان نعمت در و عاصے نگردے هر چهارصد پیر گفتند احسنت

وہمہ اتفاق کردند کہ بہتر ازین نتوان گفت پس بہ بغداد آمدند وآبگینہ فروشے میکردند وہر روز در دکان پردہ فروگذاشتے وچہار صد رکعت نماز کردے مدتے چنین کردند پس دکان رہا کردند فرمودند حضرت خداوند تعالےٰ سی سال بزبان جنید با خلق سخن گفت وجنید درمیان نہ وخلق را خبر نہ وفرمودند اگر در نمازے مرا اندیشہ دنیا در آمدے آن نماز قضا کردمے واگر اندیشہ بہشت در آمدے سجدہ سہو کردمے وگفت رضا رفع اختیار ست ورضا آنست کہ بلا را نعمتے شمرے وگفت توبہ را سہ معنے بود اول ندامت دوم ترک معاودت سوم خود را پاک کردن از مظالم وخصومت وگفت حقیقت ذکر فانی شدن ذاکر ست در ذکر وذکر در مشاہدہ مذکور۔ وگفت مکر آنست کہ کسے بر آب میرود وبر ہوا می پرد وہمہ او را درین تصدیق کنند وگفت ایمن بودن از مکر از کبائر بود وایمن بودن واصل از مکر کفر بود۔ وگفت سماع محتاج ست بسہ چیز زمان ومکان واخوان۔ وگفت شفقت بر خلق آنست کہ بطوع بایشان دہے آنچہ طلب کنند وبارے بر ایشان ننہے کہ طاقت آن ندارند وبایشان سخنے نگوئے کہ ندانند۔ پرسیدند عزیز ترین خلق کیست گفت درویش راضے۔ بدانکہ اگر درویشان را نعمت نیست ہمت ست واگر دنیا نیست آخرت ست۔

جوہر حضرت خواجہ احمد بن خضرویہ قدس سرہ کنیت ابو حامد بلخی ست واز بزرگان مشائخ خراسان ٥١
اند از بلخ بودند با حضرت ابو تراب نخشبی وباحاتم اصم صحبت داشتند وخواجہ ابراہیم ادہم را دیدہ در سنہ دوصد وچہل وفات یافت قبر شریف در بلخ ست۔ مراۃ الاسرار

جوہر حضرت خواجہ ابو عبد اللہ محمدؐ بن فضل قدس سرہ از کبار مشائخ خراسان بودند ٥٢
بلخی الاصل اند ومرید حضرت خواجہ احمد خضرویہ بودند وبحضرت محمدؐ بن علی حکیم ترمذی صحبت داشتند در سنہ سہ صد ونوزدہ در سمرقند وفات یافتند۔ از حضرت خواجہ ابو عبد اللہ محمدؐ بن فضل قدس سرہ سوال کردند کہ علامت شقاوت چیست فرمودند سہ چیز ست یکے آنکہ حق تعالیٰ او را علم دہد واز عمل محروم گرداند دوم آنکہ عمل دہد واز اخلاص محروم کند سوم آنکہ صحبت صالحان روزے کند واز حرمت ایشان محروم گرداند مشائخ میفرمایند کہ اولیاء اللہ مختلف اند بعضے بے صفت اند وبے نشان وبعضے حقیقت اند وبعضے از صفات ایشان بہرہ مند گشتہ اند اہل معرفت یا اہل معاملہ یا اہل محبت یا اہل توحید اند وکمال حال ونہایت درجات اولیا را در بے صفتے وبے نشانے گفتہ اند وبے نشانے اشارت بکشف ذاتی ست کہ بس مقام بلند ست۔ حضرت خواجہ علی جرجانے

فرماید که وے آن بود که از حال خود فانی شود و بمشاهده حق تعالے باقی ے کی بود خود زخود جدا مانده من و تو رفته و خدا مانده - حضرت بایزید قدس سره میفرمایند که صحو بر تمکین و اعتدال صفت آدمیت صورت گیرد و آن حجاب اعظم بود از حق تعالیٰ و سکر و مستی از کسب آدمی نباشد مگر موهبت جناب الٰہی چنانکه داؤد علیه السلام در حال صحو بود فعلے که از وی بوجود آمد خداوند تعالیٰ فعل او را بدو اضافت کرد و گفت قتل داؤد جالوت و نبی ما در حال سکر بود فعلے که از وی بوجود آمد خداوند تعالیٰ فعل وی را بخود اضافت کرد و فرمود ما رمیت اذ رمیت ولکن اللّٰہ رمٰی و جنیدیان صحو بر سکر فضل نهند و گویند که موسی علیه السلام در حال سکر بود که طاقت ظهور تجلی نداشت از هوش رفت نبی ما در حال صحو بود که از مکه تا قاب قوسین در عین تجلی بود و هر زمان هوشیار تر اینجا سخن بسیار ست هر دو گروه دلائل بسیار دارند و صاحب کشف المحجوب گوید که سکر بر دو گونه است یکے بشرب مودت و دیگر بکاس محبت سکر مودت معلول باشد که تولد آن از رویت نعمت بود و سکر محبتے بے علت بود که تولد آن از رویت منعم بود پس هر که نعمت بیند بر خود بیننده خود را دیده باشد و هر که منعم بیند چون بوی بیند خود را نه دیده باشد اگرچه اندر سکر بود و سکرش صحو باشد و صحو نیز بر دو گونه است یکی صحو بر غفلت و دیگر بر محبت و صحو که بر غفلتے بود آن حجاب اعظم بود و صحوی که بر محبتے بود آن کشف آئین باشد پس آنکه مقرون بغفلت بود اگر صحو باشد سکر بود و آنکه موصول محبت بود اگرچه سکر بود صحو باشد چون اصل متحکم بود صحو چون سکر باشد و سکر چون صحو بے اصل بود هر دو بیفایده بود و فی الجمله صحو و سکر در قدمگاه مردان بعلت اختلاف معلول باشد چون سلطان حقیقت جمال خود نماید صحو و سکر هر دو طفیلے نماید - یکی بر در حضرت بایزید بسطامی رفت و آواز داد گفت کرا مے طلبی گفت بایزید را گفت در خانه جز خدا نیست حضرت بایزید در ابتدا اللّٰہ اللّٰہ بسیار گفتی وقت نزع نیز اللّٰہ گفت و جان بمشاهده تسلیم کرد - خواجه احمد بن خضرویه قدس سره به حضرت ابراهیم ادهم فرمود التوبة هو الرجوع الی اللّٰہ بصفاء السر یعنے توبه بازگشتن ست بجناب خداوند تعالیٰ با دل صافی و خالص از ملاحظه غیر یعنے درین رجوع غیر رضا روی نبود - از حضرت بایزید از نماز پرسیدند فرمودند پیوستن است و پیوستن نباشد مگر بعد از گسستن و پرسیدند راه بخدای تعالے چگونه است فرمودند غائب شدن از راه پیوستن باللّٰہ - مرآة الاسرار

۵۳ جوہر حضرت خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس سره کنیت حضرت ایشان ابو عبد الله است از محتشمان شیوخ و از محترمان اهل ولایت بودند و در جمیع علوم بهره تمام داشتند و حضرت ایشان را

تصانیف بسیارست در بیان حقائق و معارف در وقت خود نظیرے نداشتند استاد حضرت ایشان
خضر علیہ السلام اند تا مدت سہ سال ہر روز ایشان را انواع علوم تعلیم میفرمودند و بعد ازان در ہفتہ یکبار
حضرت ایشان را حکیم الاولیا نیز گویند - مرآۃ الاسرار

جوہر حضرت خواجہ علی جرجانی قدس سرہ اسم مبارک حسن بن علے ست از جوانمردان این طائفہ بودند ۵۴
و مرید حضرت خواجہ محمد بن علی حکیم ترمذی بودند - مرآۃ الاسرار

جوہر حضرت شیخ ابوتراب نخشبی قدس سرہ اسم مبارک عسکر بن الحصین وگفتہ اند عسکر بن ۵۵
محمد الحصین از اجلہ مشائخ خراسان بودند و استاد ابو عبداللہ جلا قدس سرہ چندین سال سر بر بالین
و پہلو بہ بستر ننہاد میفرمودند کہ میان من و حضرت خداوند تعالے عہد ست کہ چون دست بچیزے
دراز کنم کہ دران شبہتی بود مرا ازان باز دارد در بادیہ مروے گفت کہ من تشنہ ام پای مبارک
بر زمین زد چشمہ پدید آمد باز گفت کہ آب بقدح خورم دست مبارک بر زمین زد قدحے برآمد و صاحب
تذکرۃ الاولیا قدس سرہ میفرمایند کہ وفات ایشان در بادیہ بصرہ بود بعد چندین سال جماعتی رسیدند
دیدند برپاے استادہ و روے بقبلہ نمودہ خشک شدہ و کوزہ در سبو نہادہ و عصا در دست
گرفتہ و ہیچ سباعے گرد نا گشتہ بود و صاحب نفحات گوید کہ در بادیہ بنماز مشغول بود باد سموم بزد ہمچنان
خشک شدہ بماند وفاتش در سنہ دوصد و چہل و پنج ست - مرآۃ الاسرار

جوہر حضرت خواجہ یحیے بن معاذ رازی قدس سرہ کنیت ابوزکریا ست لقب یحیے واعظ در لطائف ۵۶
و حقائق مخصوص چون جان بحق تسلیم کرد جنازہ ایشان بر سر کردہ در نیشاپور آوردند آنجا مدفون
گشت وفاتش در سنہ دوصد و پنجاہ و ہشت - مرآۃ الاسرار

جوہر حضرت شاہ شجاع کرمانی قدس اللہ تعالے سرہ العزیز حضرت ایشان از ابناے ملوک بودند ۵۷
و شیخ وقت و مقتدای اہل طریقت و صاحب تصنیف مرآۃ الاحکام از حضرت ایشان ست بسیار
مشائخ را دیدہ بودند و قباے پوشیدند چون بہ نیشاپور تشریف بردند شیخ ابوحفص حداد
باآن عظمت خود چون حضرت ایشان را دیدند برخاستند و پیش حضرت ایشان رفتند و فرمودند
وجدت فی القباء ما طلبت فی العباء یافتم در قبا انچہ مے طلبیدم در گلیم
نقل ست کہ حضرت ایشان چہل سال نخفتند و نمک در چشم مے کردند بعد ازان جناب حق سبحانہ
و تعالے را در خواب دیدند التماس کردند خداوندا ترا بہ بیدارے جستم در خواب دیدم
فرمود مارا در خواب از بیداری یافتی اگر آن بیدارے نبودی این خواب ندیدی بعد ازان ہرجا

تشریف بردی بالش زیر سر نهادی وخفتی وفرمودی بود که دیگر آن خواب باز به بینم وپسری داشتند
که بخط سبز بر سینه ایشان الله نوشته بود در جوانی رباب زدن بیاموخت وآوازی خوش داشتند
ورباب می نواختند ومی گریستند شبی رباب زنان بمحله رسیدند عروسی از کنار شوهر برخاست وبنظاره
ایشان آمد مرد بیدار شد زن را ندید برخاست وحال مشاهده کرد گفت ای پسر هنوز وقت توبه تو
نیست این سخن در دل ایشان کارگر آمد گفت آمد آمد آمد جامه بدرید ورباب بشکست وچهل روز
نخورد وپدر ایشان فرمودند آنچه مارا بچهل سال دادند ورا بچهل روز دادند

۵۸ جوهر حضرت خواجه ابوحفص حداد قدس سره اسم مبارک عمر بن سلمه است از قریات نیشاپور
بودند واز محتشمان این طائفه در سنه دوصد وشصت وچهار وفات یافت وبقول امام عبدالله
یافعی در سنه دوصد وشصت وپنجاه - مرآة الاسرار

۵۹ جوهر از حضرت احمد بن عاصم انطاکی قدس سره از اخلاص پرسیدند فرمود وقتی که عمل صالح
کنی نخواهی که مرا بآن یاد کنند واز برای آن ترا بزرگ دارند وثواب آنرا از غیر حق تعالی
نطلبی وفرمود الصبر من اول الرضا - واز محمد بن منصور طوسی پرسیدند از حقیقت فقر فرمود
السکون عند کل عدم والبذل عند کل وجود شیخ ابوسعید خراز فرمود ریاء العارفین خیر من
اخلاص المریدین جنید گفت تصوف آنست که ساعتی بنشینی بی تیمار شیخ الاسلام گفت که بی تیمار چه بود
یافت بی جستن ودیدار بی نگریستن که بیننده در دیدار علت ست - جنید گفته استغراق الوجد
فی العلم خیر من استغراق العلم فی الوجد

۶۰ جوهر حضرت خواجه ابوبکر وراق قدس سره اسم مبارک محمد بن عمر حکیم ترمذی ست در اصل از
ترمذ بودند وقبر شریف نیز آنجاست ومرید حضرت خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی اند مشائخ حضرت ایشانرا
مؤدب اولیا خوانند - مرآة الاسرار

۶۱ جوهر حضرت شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری قدسنا الله تعالی بسره المبارک مصدر کرامات
ظاهره ومظهر خارقات باهره بودند وصاحب حقائق ومعارف بلند ودقائق ولطائف ارجمند
احوال عظیمه ومقامات جلیله داشتند وافعال خارقه واشارات سنیه ومعانی قدسیه ودر بیان
اسرار یگانه بودند ودر سوز وگداز شمع زمانه سخن حضرت ایشان را تازیانه اهل سلوک گفته اند (روشن وبلند را)
وسبب توبه حضرت ایشان آن بود که روزی درویشی چند بار شیئاً لله گفت آنحضرت متوجه بحال او
نشدند درویش گفت چون خواهی مرد فرمودند چنانکه تو درویش کاسه چوبین که داشت زیر سر نهاد

والله گفت و جان بجانان داد حضرت ایشان را حال متغیر شد دکان بتاراج دادند بر دست حضرت شیخ رکن الدین اکافی توبه کردند و چند سال در حلقهٔ درویشان حضرت شیخ بودند بعد ازان به بیت الحرام رفتند و بسی مردان حضرت حق تعالی را دریافتند آخر خرقه از دست حضرت شیخ مجد الدین بغدادی قدس سره پوشیدند و در بعضے کتب نوشته اند که اویسی بودند و در ملفوظات حضرت مولوی معنوی قدس سره مذکورست که نور حضرت حسین منصور بعد از صد و پنجاه سال بروح حضرت شیخ فرید الدین تجلی کرد و مربی او شد و مولوی معنوی هم بصحبت حضرت ایشان رسیده اند حضرت مولوی معنوی را کتاب اسرار نامه عنایت فرمودند و حضرت مولوی معنوی آنرا با خود میداشتند و در بیان حقائق اقتدا بحضرت ایشان میکردند در سنه شش صد و بست و هفت که عمر شریف یکصد و چهارده سال رسیده شربت شهادت چشیدند و در نفحات ست که قبر شریف در نشاپور ست

خواجه ناصر الدین ابو یوسف چشتی بن محمد سمعان خرقهٔ ارادت از دست خواجه ابو محمد چشتی پوشیده خواهرزاده خواجهٔ ابو محمد بن احمد چشتی ست مدفن چشت مرادات — ۶۲

جوهر خواجهٔ حاجی شریف زندنی خرقهٔ ارادت از دست خواجه قطب الدین مودود چشتی پوشیده وفات سوم ماه رجب مرآة الاسرار ۶۳

جوهر خواجهٔ ابو احمد ابدال چشتی خرقهٔ ارادت از دست خواجه ابو اسحاق چشتی پوشیده در نفحات گوید که ابو احمد ابدال چشتی پسر سلطان فرسنافه است در سنه خمس و خمسین و ثلثمائه وفات کرد در قصبه چشت که سی کروه از هراة است مدفون گشت — مرآة الاسرار ۶۴

جوهر خواجهٔ محمد چشتی خرقهٔ ارادت از دست پدر خود خواجهٔ ابو احمد چشتی پوشیده و بر عالم تحیر بودی سالها پهلوی مبارک بر زمین نرسیده — مرآة الاسرار ۶۵

جوهر حضرت خواجهٔ قطب الدین مودود چشتی قدس سره شانی عظیم و مقامات عالی داشتند و شیخ نامدار و عارف محرم اسرار و سر قوم مقربین و ابرار بودند و جمیع مشائخ وقت بر کمالات علم صوری و معنوی او مقر بودند و حلقه بگوش حضرت ایشان بودند در سن هفت سالگی تمام قرآن مجید با قراءت حفظ کرده لقب شریف حضرت ایشان قطب الدین ست و مرید و خلیفه پدر بزرگوار خود حضرت خواجه ناصر الدین ابو یوسف چشتی قدس سره هستند چون بسن بست و شش سالگی رسیدند والد بزرگوار حضرت ایشان وفات فرمودند بموجب وصیت پدر قائم مقام حضرت ایشان گشتند و بعد از پنج و شش افطار میکردند و هر چه کردی متوجه بخدمت غیب شدی انچه هاتف آواز دادی بران کار کردی و هر که

سه روز در خانقاه شریف حضرت خواجه ماندی یکے از اولیاء حضرت حق تعالے گشتی وہر کہ مرید حضرت خواجہ شدی اول روز حجاب ماسوی اللہ را برانداختی واز عرش تا فرش انوار تجلیات در نظرش آمدی سماع بسیار مے شنیدند وبارہا در سماع غائب شدے وبعد از ساعتے حاضر آمدے ودر حالت سماع چندان گریستی کہ سینہ مبارک تر شدے وگاہ تبسم کردے درویشے سر این دو حالت از حضرت ایشان پرسید فرمودند کہ این از آثار مشاہدہ جلال وجمال ست وپدر بزرگوار حضرت خواجہ اسمے کہ از پیر خود یافتہ بود حضرت خواجہ را عطا فرمودند بمجرد کہ حضرت خواجہ آن اسم را یاد گرفت علم لدنی کشادہ شد ہر علمے کہ در جہان ست حاصل آمد توریت وانجیل وزبور وقرآن مجید را بیان مے فرمود ومدت عمر شریف حضرت ایشان نود وہفت سال بود وبغرہ رجب پانصد وبست وہفت ہجری

وفات فرمودند وبچشت درجوار آبای کرام خود آسودہ اند —

٦٧ جوہر حضرت خواجہ احمد چشتی قدس سرہ بعد از پدر بزرگوار خود خواجہ قطب الدین مودود چشتی بمقام وی نشستند شبے حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم را در واقعہ دیدآنحضرت فرمودند کہ ای احمد اگر تو مشتاق ماہستی ما مشتاق تو ام بامداد بزیارت حرمین شریفین زادہما اللہ تعالے شرفا متوجہ شدند وشش ماہ مجاورت روضہ مقدسہ کردند پس در سنہ پانصد وہفتاد وہفت رحلت

فرمود — مرآة الاسرار

٦٨ جوہر خواجہ عثمان ہارونے قدس سرہ قطب ارشاد امام ارباب طریقت ومقتدائے اہل بصیرت بود واز محتشمان این طائفہ ودائم بمقام مشاہدہ ودر جمیع علوم صوری ومعنوی بہرہ تمام داشتند ودر ریاضات ومجاہدات بے ہمتا بودند ودر کشف وکرامات ودر بیان معنے وحقائق وتوحید نظیرے نداشت خرقہ خلافت از دست خواجہ شریف زندنے پوشیدہ مسکن در ملک خراسان است بقصبہ ہارون کہ در نواحے نیشاپور ست وبقولے آنکہ ہارون در دیار فرغانہ از ملک ماوراء النہر است اکثر اوقات در مسافرت کوشیدی وبغایت تجرید وتفرید بودی وجمیع مشائخ وقت را دریافتہ وصحبتہا داشتہ ودر ہر فن منتہی بودند وتصرفے قوی داشتند — مرآة الاسرار —

٦٩ جوہر جناب مستطاب سر حلقہ اقطاب قبلہ اولیا کعبہ اصفیا سلطان السلاطین قدوة الواصلین زبدة المحققین سید العاشقین سند المعشوقین مرشد الکونین غوث الثقلین محبوب سبحانی محی الدین ابو محمد سید عبد القادر بن ابی صالح جیلانی قدسنا اللہ تعالی بسرہم ونفعنا اللہ تعالی بمحبتہم ورزقنا الاقتداء بسیرتہم محی الدین لقب مبارک ست وابو محمد کنیت وعبد القادر اسم شریف وجیلان بالکسر نام ملکی ست وقریہ ست نزدیک بغداد شریف

وآنرا جیل نیز گویند وآن معرب گیلان ست ومولد شریف آنحضرت ـ حضرت غوث الاعظم در نسب خود سید الطرفین ہستند از طرف والد بزرگوار حسنی ست سلسلہ یکذا سید عبد القادر جیلانی ابن ابو صالح موسے جنگی دوست ابن سید ولی ابو عبد اللہ جیلی ابن سید یحیی زاہد ابن سید محمد بن داؤد ابن سید موسے ابن عبد اللہ بن موسی جون ابن سید مورث ابن سید موسی جون ابن سید عبد اللہ محض ابن سید حسن مثنے ابن سید امام حسن واز طرف والدہ شریفہ حسینی سلسلہ یکذا سید عبد القادر جیلانی ابن سیدہ فاطمہ ثانی نبت ابی عبد اللہ صومعی بن ابی جمال سید محمد بن ابی طاہر بن ابی عطا سید عبد اللہ ابن ابی کمال سید عیسے ابن ابی علاء الدین سید محمد بن سید امام علی العریض ابن امام جعفر الصادق ابن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن امام حسین آنحضرت در جیلان بہ ننہ ابو عبد اللہ صومعی مشہور بود ـ اسم شریف والدہ ماجدہ آنحضرت ام الخیر امۃ الجبار فاطمہ نبت ابو عبد اللہ صومعی ـ لفظ جون بفتح جیم لقب موسے ست بمعنی گندم رنگ وہم بمعنے سرخ رنگ آمدہ لیکن اینجا بمعنے اول ست زیرا کہ آنجناب گندم رنگ بودند لفظ مجل بضم میم وفتح جیم وتشدید لام بمعنے معظم ومکرم کہ در لقب عبد اللہ واقع است بنا بر بزرگی نسب از طرفین ست ـ ولفظ محض بمعنی خالص کہ در لقب عبد اللہ واقع است وجہش آنست کہ پدرش حسن بن علی ست ومادرش فاطمہ نبت حسین بن علی ست پس خالص ونجیب والدہ ماجدہ آنحضرت ام الخیر امۃ الجبار فاطمہ نبت ابو عبد اللہ صومعی قدس سرہ ـ والدۂ ایشان در باب ولایت قدم راسخ داشتند آنحضرت در رمضان شریف ہرگز پستان نمی گرید وشیر نمے خورد مذ روزے ہلال رمضان بسبب ابر غلیظ بر مردم متواری شد مردم نزد من آمدند وگفتند شب گذشتہ ماہ منظر نیامدہ امروز روزہ رمضان ست یا نہ گفتم امروز پسرم شیر نمی خورد وبعد ازان ظاہر شد کہ آن روز روز ہای رمضان بود پس در بلدہ جیل در انوقت مشہور شد کہ دختر عبد اللہ صومعی فرزندی زادہ است کہ در روز شیر نمی خورد مولد شریف حضرت محبوب سبحانی جیلان ست شب ماہ رمضان در سنہ چہار صد وہفتاد ویک متولد شدند ودر سنہ چہار صد وہشتاد وہشت بعمر ہژدہ سالگی در بغداد تشریف ارزانی فرمود وآنحضرت را جیلی گویند نسبت بہ جیل بکسر میم وسکون یا وآخر الحروف وآن بلادی ست متفرقہ در اطراف طبرستان ودر قصبہ آن بلاد مولد حضرت شیخ ست وآنرا جیلان نیز گویند وگیل نیز قریہ است بر کنارۂ دجلہ سر راہ واسطہ یک روزہ راہ از بغداد وآنرا جیل بجیم نیز گویند ولہذا گفتہ می شود گیل العجم وگیل العراق وجیل نیز قریہ است از قریہاے مدائن ودر روایتے آمدہ است کہ جیلانے نسبت بسوی جد شریفش کہ جیلان بود

و ابو عبد الله صومعی از جمله مشائخ و زهاد و روسای کرام جیلان ست صاحب حالات و مقامات
و مصدر خارقات سنیه بود و صحبت بسیاری از مشائخ عجم دریافته - آنحضرت نحیف البدن بود یعنی
فربه نبودند و میانه قد و سینه مبارک پهن داشت و ریش مبارک گرامی پهنا بود باندک طول گندم رنگ
پیوسته ابرو بلند آواز روشن چهره ذی شان و مرتبه و صاحب علم و معرفت در سنه چهار صد و هشتاد
و هشت در بغداد تشریف آورد و کمر اجتهاد در تحصیل علم بر میان جان بست و در طلب فروع و اصول
آن بمسارعت پیوست و صحبت فضلا و علمای اعلام و مشائخ و ائمه ذوی الاحترام اختیار فرمود
و شغل قرآن مجید در پیش نمود و فقه تحصیل کرد و از کثیر محدثین سماع حدیث کرد و علم ادب و فنون
عربیت و آداب عرفا و علم طریقت تحصیل فرمود و خرقه شریفه از دست قاضی ابو سعید مبارک
مخزومی گرفت و در عجم و عراق بصحبت جمیع از اعیان زاهدان و عارفان نشست و اخذ علوم شرعیه
و کسب فنون دینیه نموده که بر جمیع اهل زمان خویش فائق آمد و نسبت به سائر اقران خود ممتاز
شد و صیت فضل و کمال او تمام اقطار عالم را در گرفت بر حتی آنحضرت را به ذو البیانین
و اللسانین لقب کردند زیرا که زبان عرب و عجم داشت و بعضی کریم الجدین و الطرفین وصف
نمود و جماعتی صاحب البرهانین و السلطانین گفتند یعنی برهان ظاهر و باطن و قومی امام الفریقین
و طریقین خواندند یعنی عرب و عجم و فرقه تسمیه شریفش بذو سراجین و منهاجین کردند یعنی چراغ دنیا
و آخرت یا شریعت و حقیقت پس مراتب علم از و بلند گشت و لشکر شرع باو نصرت گرفت - در
کشف الآثار مذکورست که از جناب تقدس مآب محبوب سبحانی سید محی الدین ابو محمد سید
عبد القادر جیلانی قدسنا الله تعالی بسره سوال کردند که وجه لقب شریف بمحی الدین چیست
فرمودند بر شخصی بیمار گذر نمودم گفت بنشان مرا پس بنشاندم یکایک بدن او توانا شد و گفت
مرا می شناسی گفتم نه گفت من دینم هلاک شده بودم اکنون جناب حق سبحانه و تعالی بذات
مقدس تو مرا زنده گردانید تو محی الدینی پس از نزد او برخاستم و همینکه بجامع بغداد در آمدم مردی
باستقبال من آمد و نعلین در پیش پای من گذاشت و گفت ای سید محی الدین و هرگاه از نماز
فارغ شدم مردم بر من هجوم آوردند و دست مرا بوسه میدادند و هر یکی می گفت یا محی الدین -
حسن خلق و سخاء نفس و شفقت دل و ایفاء عهد و پیمان و حفظ محبت محبان در ذات تقدس
سمات آنحضرت بود که با کمال وسعت علم و جلالت قدر و علو منزلت بجهت خاطر طفل صغیر
استاده می شد و کبیر السن را توقیر می نمود و ابتدا بسلام میکرد و با ضعیفان می نشست و بفقران

تواضع میکرد و بر نخاست بجہت تعظیم علما و اعیان و فرود نیامد بدر وزیر و سلطان - برای قوت مبارکش
گندم از وجہ حلال مقرر بود کہ بعض از یاران وی ہر سال آنرا خود می کاشتند و بعض آنہا مے سائیدند
و بعض ایشان می پختند چہار پنج گردہ نان آخر روز پختہ بپیش آنحضرت مے آوردند آنجناب پارہ پارہ
کردہ بحاضران قسمت میکردند و باقے برائے خود نگاہ میداشت و ہدیہ قبول مے فرمود
و نذر قبول میفرمود و ازان میخورد غوث الثقلین میفرمایند کہ بمادر خود گفتم کہ مرا بخدای کریم
تسلیم کن و اذن دہ کہ بجہت تحصیل علم و زیارت صلحا بہ بغداد روم مادرم بگریست و ہشتاد دینار
کہ پدرم میراث گذاشتہ بود بپیش من نہاد پس چہل دینار حصہ برادر گذاشتم و چہل دینار دیگر مادرم
در دلق من زیر بغل بدوخت و وقت رخصت عہد کرد کہ در ہیچ حال بجز صدق بزبان نیارے
و گفت پسرم حسبةً للہ ذمہ ترا از خود فارغ ساختم در روز قیامت ترا خواہم دید پس ہمراہ قافلہ کہ
بہ بغداد میرفت برآمدم وقتی کہ از ہمدان درگذشتم سواران بر قافلہ ریختند و غارت کردند اما ہیچکدام
بحال من متعرض نشد مگر یک سوار از من پرسید ای فقیر با خود چیزی داری گفتم چہل دینار گفت کجا گذاشتہ
گفتم در دلق زیر بغل این سخن باور نکرد و بر استہزا حمل نمود پس سوار دیگر بر من گذشت و باوی نیز
ہمین مقولہ گفتہ شد پس ہر دو سوار این حرف را بسمع سردار خویش رسانیدند سالار کہ بر سر پشتہ
اموال قافلہ را قسمت می نمود مرا نزد خود طلبید و گفت ای فقیر چیزے با خود داری گفتم چہل دینار گفت
کجاست گفتم در دلق من زیر بغل دوختہ شدہ است پس دلق از من برگرفت و بغل آنرا بشگافت ہمان چہل
دینار یافت گفت ای فقیر اعتراف بہر چہ کردی و باعث اقرار چہ بود گفتم با مادر خویش عہد کردہ ام کہ ہیچ
حال جز براستے نگویم پس چگونہ ازان عہد تخلف نمایم مقدم راہزنان باستماع این حروف بگریہ
در آمد و گفت اے عزیز تو از عہد مادر باز نمیگردی مدتہاست کہ ما از عہد پروردگار برگشتہ ام پس بر
دست من توبہ کرد یارانش بدیدن این حال گفتند اے سالار پیش ازین در قطع طریق پیشوائے
ما بودی اکنون در توبہ نیز مقتداے ما باشی پس ہمہ ہا توبہ کردند و آنچہ از قافلہ غارت کردہ بودند ہمہ را
بمالکان باز دادند اول جماعت کہ بر دست من توبہ کردند آن بود - پانصد ہزار از یہود و نصارے
بر دست آنحضرت مسلمان شدند و صد ہزار از عیاران و سرکشان و فساقان بر دست آنحضرت
تائب گشتند و مشائخ زیادہ از صد ہزار - روز جمعہ کہ بمسجد جامع تشریف مے بردند مردم بازارہا ایستادہ
می شدند و بجہت رفع حوائج خود ہا التماس میکردند و ذات شریفش را بحضرت خداوندی وسیلہ می گرفتند
شیخ ابو سعید قیلوی قدس سرہ میفرمایند کہ در مجلس سید عبد القادر رسول خدا را مکرر دیدم و دیگر

انبیارا و وقت وعظ ارواح انبیا میان زمین وآسمان مانند باد جولان می نمودند ودیدم فرشتگان را
که فرقه فرقه آنجا حاضر می شدند وطائفه جنیان ورجال الغیب نیز مشاهده می گشتند وخضر نیز التزام حضور
محفل عالی داشت پس سبب التزام ازو پرسیدم گفت کسی که خواهان فلاح باشد التزام این مجلس نماید
ودر مجالس صلحا وجن نیز ذکر شریف ایشان واقع شد بلکه جماعت از جنیان به بیعت بردست
شریف ایشان اسلام آوردند وتوبه نمودند وآنحضرت را مقام فردیت حاصل شد بجهت
اظهار آن مقام مامور شد بگفتن این کلمه ومقام فردیت اگرچه دیگران را حاصل بود لیکن
مامور نشد باظهار این مرتبه وهمه اولیاے عظام که گردن خود را منحنی ساختند بجهت امر الٰهی
بود مثل سجده فرشتگان مرآدم را وبجانب خلیفه وقت رقعه می نوشت عبد القادر چنین
میفرماید وامرش برتو نافذ ست وفرمانبرداریش برذمه تست واجب واوست پیشواے تو وحجت
الٰهی برذمه تو وچون رقعه شریف بخلیفه میرسید بوسه مے داد ومی گفت انچه حضرت شیخ
نوشته است حق ست۔ در فوائد الفواد مذکور ست که مردے در خانقاه شریف جناب
تجلی مآب سر حلقه اقطاب راس الاولیا تاج الاصفیا محبوب سبحانی شیخ محی الدین ابو محمد سید
عبد القادر جیلانی نفعنا الله تعالے به بحبهم ورزقنا الاقتداء لسیرتهم درآمد یکی را دید بردر خانقاه
افتاده ودست وپای او شکسته آنمرد پیش آنحضرت رفت وحکایت آن افتاده التماس نمود فرمود
که او یکے از ابدالان ست دوش باد و یار دیگر بحکم طیرانی که ایشانرا است درهوا می پریدند چون برسر
خانقاه ما رسیدند یک یار او از خانقاه منحرف شد وبرطریق ادب جانب راست شده گذشت
ویار دیگر او نیز از خانقاه جانب چپ شده گذشت این خواست که بے ادب وار از بالای خانقاه بگذرد

بیفتاد۔

۷۰ جوهر شیخ نور الدین علی بن یوسف بن جریر معضاد بن فضل شافعی لغوی نحوی مجاور حرمین الشریفین که از
مریدان مرید شیخ ابن فائده اوانی بوده در کتاب بهجت الاسرار باسناد مشائخ عظام میفرماید که شیخ
(حسن وہابہ ۱۲)
ابوبکر بن هوار در مجلسے که حضور یاران خود ذکر احوال اولیاے نمود فرمود در عراق مردے از عجم
ظاهر خواهد شد عالی مرتبه نزد خدا وخلق ونام مبارک وے عبد القادر است مسکنش بغداد
متکلم شود باین کلام قدمی هذه علے رقبة کل ولی الله وهمه اولیاے عصرش منقاد وے
شوند او یگانه وقت خواهد شد ومیفرماید که شیخ ابو محمد عبد الله بن علے بن موسے جونی ملقب
بنجفی قدس سره میفرمود شاهدی میدهم برانمعنے که در زمین عجم پیدا خواهد شد مردی صاحب کرامات

عظیمه و قبول تام نزد کافه انام خواهد گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و جمیع اولیای وقت
گردنهای خود را زیر پای مبارکش نهند و زمانه بوجود شریفش مشرف گردد و بینندگان جمال باکمالش
بانواع انتفاع بهره مند شوند و میفرمایند که چون شیخ عبدالقادر وقت شباب در شهر بغداد
در قلیمنانه بخدمت تاج العارفین شیخ ابو الوفا تشریف می آوردند بمجرد دیدنش برمیخاست
و به حضار مجلس خطاب میکرد برخیزید برای ولی خدا وگاه بجهت استقبال او قدمی چند پیرفت
و ملاقات می نمود و همواره تاکید می فرمود بجهت تعظیم وی رضی الله عنه مر کسی را که تقصیر می کرد
در تعظیم وی هرگاه اینهمه اهتمام بشان شریفش بر مردم ظاهر شد یاران تاج العارفین از وجه
آن سوال کردند گفت مر این جوان را عروجی ست مقرری هرگاه وقت آن رسد همه خاص و
عام محتاج او شوند و گویا که می بینیم او را میفرماید در شهر بغداد علی رؤس الاشهاد قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله پس اولیای زمانه گردنهای خود زیر پای او میگذارند زیرا که وی قطب همه خواهد بود
پس هرکه دریابد آنوقت را لازم گیرد خدمتش را و میفرمایند که سوال کرده شد از شیخ عقیل که
قطب این وقت کدام ست فرمود که قطب این زمان در مکه مختفی ست کسی وی را نمی شناسد مگر اولیای
کمل و نزدیک ست که مردی عجمی شریف النسب در عراق ظهور کند و مردم بسیار از وی مستفید شوند
در بغداد و کرامات او آشکارا شود بر خاص و عام و آن قطب وقت خود باشد متکلم شود باین کلام
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله پس اولیای زمانه گردنهای خود ها زیر قدمش نهند و اگر در یابم
من آن زمانه را من نیز چنان کنم و آن مرد لیست هرکه کرامات او را تصدیق خواهد کرد نفع عظیم خواهد برداشت
و میفرمایند که روزی از جماعت درویشان بخدمت علی بن وهب قدس سره رسیدند شیخ پرسید از کجا
می آئید درویشان گفتند از عجم فرمودند از کدام شهر عرض کردند از جیلان فرمودند مقرر کرده است
خدایتعالی که روشن گرداند خدایتعالی عالم را بظهور شخصی از شما قرب منزلت داشته باشد بوی عز اسمه
نامش عبدالقادر خواهد بود مولدش عراق متکلم خواهد شد در بغداد باین قول قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله و همه اولیای زمانه اعتراف نمایند بفضل وی رضی الله عنه و میفرمایند که شیخ ابو النجیب
عبدالقاهر سهروردی قدس سره فرمود که شیخ عبدالقادر روزی در صحبت شیخ حماد دباس قدس
سره بدو زانوی ادب نشسته بودند بعد برخاستن شنیدم شیخ حماد را که میفرمود مر این عجمی را قدمی
خواهد بود که بالای گردن اولیای زمانه او نهاده شود و مامور شود از جناب حق سبحانه و تعالی
که بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و بمجرد گفتن این قول رقاب اولیای عصر

در زیر اقدامش گذاشته آید و میفرمایند که فرمود شیخ ابو العلاء بن عبد الوہاب و شیخ ابو الفتح نصر بن رضوان
بن مردان دارانی فردوسی حنبلی مقرسی که خبر داد مرا ابو سعید عبد الله بن محمد بن ہبیة الله بن
علی بن مطہر بن ابی عصرون تمیمی شافعی باینکه در عنفوان شباب بشہر بغداد جہت طلب علم
در آمدم و در اشتغال علوم و زیارت صلحا ابن سقا را رفیق خود داشتم دران زمان عزیزی بود
ملقب بغوث بعض اوقات از نظر مردم مختفی می شد و بازا حیان ظاہر می گشت پس من و ابن
سقا و شیخ عبد القادر جیلی قصد زیارت آن غوث نمودیم و در اثنای راه ابن سقا گفت از غوث
مسئلہ ای می پرسم که از جواب آن عاجز آید این مستمند بر زبان راند که از وی مسئلہ می پرسم
ببینم که چه میفرماید شیخ عبد القادر گفت پناه میخواہم خدا را از ینکه سوء ادب نمایم و در پیشگاه قدس
وی بسوالات پیش آیم بلکه انتظار برکات انفاس شریفش دارم و ہرگاه ما ہر سه در مکان آن غوث رسیدیم
ایشان را نیافتیم ساعتی انتظار نمودیم ناگاه دیدیم که بمکان خود نشسته اند بطرف ابن سقا نگاه
غضب آلود کرده فرمودند که افسوس ست مر ترا ای ابن سقا از من سوال خواہی کرد
مسئلہ که از جواب آن عاجز آیم مسئلہ که در خاطر داری اینست و جوابش چنین حیف که نار کفر در تو
شعله میزند پس ازان بمن خطاب کرد ای عبد الله از من سوال میکنی مسئلہ و میخواہی که جواب آن از
من شنوی مسئلہ مخطوره تو اینست و جوابش چنین جزا سوء ادب تو ہمین است که ترا
غرق دنیای دنی ساختم پس بر توجه شیخ عبد القادر نمود و اکرام کرد و نزد خود نشاند و گفت
بحسن ادب تو خدا و رسول از تو راضی شد و چنانستی که می بینم ترا در بغداد بالای کرسی بر ملا متکلم
این کلام قدمی ہذه علی رقبة کل ولی الله و گویا می بینم که ہمه اولیا گردنهای خود را زیر
قدم تو نهاده اند پس آن غوث از نظرہا غائب شد من بعد ہیچکس او را ندید و انچه خبر داده بود
ہمچنان بظہور آمد امارات قطبیت شیخ عبد القادر آناً فآناً افزودن شد بحدیکه خاص و عام بفضل
وی مقر گشتند و بکلام مذکور متکلم گردید و ابن سقا بفضیلت علوم ظاہری شہرهٔ آفاق گشت و
بحسن تقریر و قوت تحریر بر علمای زمانه غالب آمد ہیچکس در ہیچ علم در مناظره با او برابر نشد خلیفهٔ وقت
او را طلب داشته ایلچی خود کرده بطرف ملک روم فرستاد بادشاه روم بفصاحت
و بلاغت و جامعیت او متعجب شده ہمه علمای نصاری را حاضر گردانید و مناظره با او درمیان
آورد و عاقبت ہمه را ساکت گردانید درین اثنا بحکم قضا دختر زیبا ازان ملک روم بنظر ابن سقا
درآمد عاشق او شد و در پیشگاه ملک خطبه نکاح او نمود بادشاه گفت اگر دین نصارا قبول کنی

ونصرانی مثنوی چنان کنم این سقادین نصاری قبول کرد و دختر بادشاہ را در نکاح خود در آورد
پس یاد کرد کلام غوث را ودانست کہ بلای ہمان سوء ادب ست و بندہ مستمند بدمشق در ایام
سلطان نورالدین شہید بزبردستی مرا متولی اوقاف گردانید ودنیا بمرتبہ کمال بمن رو آورد
قول غوث را در حق خود مطابق یافتم - ومخفی نماند کہ صاحب بہجت الاسرار بسند متصل میفرماید
کہ بسیاری از مشائخ عراق در مجلس قول شریف حاضر بودند مانند شیخ علی بن ہیتی وشیخ بقا بن بطو
وابوسعید قیلوی وشیخ موسے بن ماہین زدنے وشیخ ابوالنجیب عبدالقاہر بن عبداللہ
سہروردی وشیخ ابوالکرم وشیخ ابوالعباس احمد بن علی جوسقی صرصرے وشیخ ماجد کردی
وشیخ ابوالحکم ابراہیم بن دینار نہروانے وشیخ ابوعمر عثمان بن مرزوق قرشے وشیخ مکارم
اکبر وشیخ مطر وشیخ جاکر وشیخ خلیفہ بن موسے اکبر وشیخ صدقہ بن محمد بغدادی وشیخ یحیے
بن محمد دوری مرتعش وشیخ ضیاء الدین ابراہیم بن ابوعبداللہ بن علے جونی وشیخ ابوعبداللہ
بن محمد دربانی قزوینی کہ اینہمہ بزرگان ہمان روز در بغداد تشریف آوردند وشیخ ابوعمر عثمان
بن مرزوہ بطائحے وشیخ قضیب البان موصلے وشیخ ابوالعباس احمد بقلے مشہور بیمانے
وشیخ ابوالعباس احمد بن علی مغربے وشیخ عبداللہ محمد بن احمد مشہور بخاص وشیخ ابوعمرو عثمان بن
احمد عراقے مشہور لبشکوسے کہ ایشان را از رجال الغیب مے شمردند وشیخ سلطان بن احمد
مزین وشیخ ابوبکر بن عبدالحمید سمنانی مشہور بختیارے وشیخ ابوالعباس احمد بن استاد
شیخ ابومحمد بن عسعسی مشہور بکوسج وشیخ مبارک بن علے جمیلے وشیخ ابوالبرکات بن معدان عراقے
وشیخ عبدالقادر بن حسن بغدادے وشیخ ابوالمسعود احمد بن ابوبکر خریمے عطارے وشیخ
ابوعبداللہ محمد بن ابوالمعالی بن فائدہ اوانی وشیخ ابوالقاسم عمر بن مسعود بزار وشیخ
شہاب الدین عمر بن محمد سہروردی وشیخ ابوالثنا محمود بن عثمان نقال وشیخ ابوحفص عمر
بن ابونصر غزال وشیخ ابومحمد حسن فارسے لبستر بغدادی وشیخ ابومحمد علی بن ادریس یعقوبے
وشیخ ابوحفص عمر کیمانی وشیخ عیاد بواب وشیخ مظفر جمال وشیخ ابوبکر حمامی مشہور مزین وشیخ جمیل
وشیخ ابوعمر عثمان وشیخ ابوالحسن جوسقے مشہور بابے عرجا وشیخ ابومحمد عبدالحق حریمی
وقاضی ابویعلی محمد بن محمد فراء وغیر آنہا رضے اللہ تعالے عنہم حضرت شیخ عبدالقادر بتوجہ
قلب از راہ صحونہ از راہ گذر غفلت بحضور جماعت مذکورین میفرمود قدمی ہذہ علے
رقبۃ کل ولی اللہ پس شیخ علے بن ہیتی بر زینہ کرسی برفت وقدم شریفش بر گردن خود نہاد

وهم حضار مجلس چنین کردند ـ وهم بسند متصل مذکورست هرگاه که این مقوله شریفه از زبان گوهرفشان
صادر شد درانوقت تجلی خاص پروردگار بردل مبارک ایشان ظهور داشت واز جناب مقدس
حضرت رسالتؐ خلعتی خاص بردست ملائکه مقربین بجهت ایشان رسید وپوشانیدند خلعت مذکور
بحضور جمیع اولیاء متقدمین ومتاخرین بعضی بارواح وجمعی باجساد وهمه فرشتگان ورجال الغیب صف
کشیده بودند ودرهوا بحدیکه ستر کردند افق را ووسلے برروی زمین نماند مگر منحنی ساخت گردن خود را
جواهر در کشف الآثار مذکورست بسند متصل که حضرت محبوب سبحانی میفرمودند که درحالت سیاحی ٧١
برقدم تجرید بست وپنج سال درصحراها وویرانهای عراق بعبادت مشغول بودم وچهل سال نماز صبح را
بوضوء عشا گذاردم وبست وپنج سال بعد فراغ از نماز عشا بریکپا استادم ودست خود را در میخی که
درون دیوار محکم ساخته بودم مے آویختم تا خواب غلبه نکند وشروع تلاوت قرآن مجید مے نمودم
تا وقت صبح ختم کلام الله میکردم ودرزمین حرم مکبندی پانزده سال اقامت نمودم بنابرآن آن
برج به برج عجمی ملقب گردید آنجا باجناب خداوند تعالی عهد کردم که چیزی نخورم تاآنکه خورانده نشوم ونیاشامم
تاآنکه آشامیده نشوم پس چهل روز برمن گذشت که هیچ نخوردم ونیاشامیدم بعدازاین مردی باخود طعام آورد
وپیش من بگذاشت وازنظر غائب شد ازسینهٔ خود آوازی شنیدم که کسی فریاد از گرسنگی میکند التفات نه نمودم
درین اثنا شیخ ابوسعید مخزومی آواز مذکور شنیده برمی آمد پرسید یاعبدالقادر چه آواز یست گفتم این اضطراب
نفس ست لیکن روح باطمینان ووقار بامولی خودست شیخ گفت بیا همراه من ورفتند بدل گفتم ازینجا بیرون نمی آیم
برنمی آیم درین حال خضر در رسید وگفت برخیز وبخانهٔ ابوسعید مخزومی درآ روانه گشتم دیدم شیخ ابوسعید بر سر دروازه
خود استاده انتظار من میکشید مرا درخانه برد آنجا طعام مهیا داشت بدست خود مرا سیر خورانید وخرقه بمن
پوشانید وچندی بخدمتش مشغول ماندم وپیش ازین واقعه درحالت سیاحی شخصے برمن نازل شد و
گفت آیا رغبت صحبت داری گفتم آری گفت اینجا بنشین تاکه معاودت کنم پس یک سال غائب بود
بعدازان تشریف آورد وساعتی بامن نشست وباز وقت رفتن فرمود که اینجا رانگذاری تامن بیایم
پس سال دیگر گذشت ودرهمان مکان پیش من آمد ولحظه صحبت داشت ووداع شد وگفت
زنهار ازینجا نخواهی رفت پس بعد سال تمام معاودت فرمود وقرص نان وقدح شیر باخود آورد
وگفت من خضرام بموجب حکم جناب الٰهی همراه تو میخورم پس باهم تناول کردیم بعدازان گفت برخیزد
در بغداد درآ پس همراه خضر داخل بغداد شدم مردم ازان حضرت پرسیدند که تاسه سال وجه
قوت مبارک ازکجا بود فرمودند آنچه مردم ناکاره دانسته برزمین می انداختند آنرا برداشته قوت میکردم

۷۲ جوهر جناب مستطاب متصرف فی الکونین غوث الثقلین همیشه نماز صبح را بوضوء عشا میگذاردے
وهرگاه وضوی شکست همان ساعت راست میکرد و دو رکعت نفل می نمود وبعد از فراغ عشا بخلوت
می نشست وهیچکدام را مجال آن نبود که آنجا رود واول شب نماز کم میخواند وتا گذشتن ثلث اول شب
ذکر این اسامی نمود المحیط العالم الرب الشهید الحسیب الفعال الخلاق الخالق الباری
المصور ودر اثنا ذکر گاهے لاغر مے گشت وگاهے فربه وبرخے درهوا می پرید بحدیکه از نظر غائب می شد
بعد ازان بر دو پا می استاد ونماز می گذارد وتلاوت قرآن مے نمود تا ثلث دوم تمام مے شد
وبود آنحضرت که طول میکرد در سجده وسے چسپانید روی خود را بزمین پس متوجه بقبله مے نشست و
مراقبه ومشاهده مے نمود تا نزدیک طلوع صبح صادق لیپتر بدعا وزاری وتذلل مشغول مے ماند
ودرین حال نور حضرت ذوالجلال سر وپای او در میگرفت بحدی که از نظر غائب مے گشت ودیدها
از دیدنش خیرگی مے نمود وآواز میرسید کسی میگوید السلام علیکم وآنحضرت می گفت وعلیکم السلام
بعد ازان بجهت نماز صبح بیرون تشریف مے آوردند چنین مذکورست در بهجة الاسرار۔ بعد از
نماز عشا شب شنبه هشتم یا نهم ماه ربیع الآخر سنه پانصد وشصت ویک هجری وفات یافت پس
مدت عمر شریف بنابر اختلاف در سن ولادت یا نود سال وهفت ماه ونه روز یا هشتاد ونه سال و
هفت ماه ونه روزست وبعضے یازدهم ربیع الآخر ولقولے سیزدهم وبروایتے هفدهم گفته چنانچه در بغداد
شریف روز عرس شریف هفدهم ربیع الثانے ودر هندوستان یازدهم ماه مذکورست۔
جناب حق سبحانه وتعالے با آنحضرت وعده کرده است هرکه به بغداد درآید وزیارتش نکند مسلوب الحال
گردد از آنحضرت پرسیدند از سال مولد شریف فرمودند که بتحقیق یاد ندارم لیکن در بغداد سنه وفات
رزق الله تمیمی داخل شدم وعمرم دران آوان هژده سال بود ووفات ابومحمد رزق الله تمیمی
بن عبدالوهاب بن عبدالعزیز بن حارث بن اسد در سنه چهارصد وهشتاد وهشت ست پس
سال تولد آنجناب باین حساب چهارصد وهفتاد میشود ـ کشف الآثار

۷۳ جوهر در بهجة الاسرار مذکورست که حضرت غوث الثقلین در مدرسه شریفه مشغول بوعظ بودند که
باران شدید اقطار عالم را محیط شد وبر اهل مجلس تفرقه رو نمود آنحضرت رو بآسمان کرد وگفت
من جمع میکنم وتو پراگنده می سازی بمجرد فرمودن باران از سر مجلس وعظ منقطع گردید وهمه جا می بارید
ودر بعض سالها آب دجله طغیانی نمود بحدے که نزدیک بود که بغداد غرق شود پس ساکنان
شهر در پیشگاه اقدس حضرت شیخ محی الدین استغاثه نمودند پس آنجناب نیزه بدست مبارک خود

گرفته بر سر دجله تشریف آوردو بر کنارهٔ آن بر منتهاے آب نیزه بزد و فرمود تاهمین جا باش پس همانوقت آب کم شد و بر حالت اصلی عود نمود۔ هر گاه جملهٔ اطبا در علاج مریضے بعجز و قصور اعتراف مے نمودند آنرا در پیشگاه مقدس آنحضرت حاضر میکردند آنجناب دست مبارک بر بدنش می مالیدو دعا میکرد فی الفور بیمار بصحت بدن از پیشگاه بعافیت بخانهٔ خویش مراجعت مے نمود فرشتگان آسمان با آنحضرت در مقام ادب آنحضرت عهد گرفته از اولیاء عصر خود که بے اذن شریف او تصرف در باطن و ظاهر هیچکس ننمایند آنحضرت کسے ست که مراو راست کلام در حضرت قدس باذن الله تعالےٰ او آنجناب از جملهٔ آنست که تصرف می کنند در اکوان بعد موت چنانچه مے نمودند در اعیان پیش از موت خود۔ بدانکه حضرت محبوب سبحانی قدسنا الله تعالےٰ بسره العزیز کفیل گشته اند براے مریدان خویش تا روز قیامت که هیچکدام سے یکے از ایشان نمیرد مگر بر توبه و از جناب عزت در حق آنحضرت بشارت است که مریدان ایشان و مریدان مریدان ایشان تا هفت واسطه داخل بهشت شوند مقصود آنست که مریدان ایشان بلا واسطه و بواسطه تا روز قیامت داخل شوند و حضرت محبوب سبحانی میفرمایند که من کفیل و ضامنم براے مریدان خود تا هفت واسطه اگر بحال مرید من نقصانی در مشرق راه یابد من در مغرب جبر نقصان او کنم و از جانب پروردگار خود مامورم بانکه مریدان خود را از روی حال و مرتبه نگاهبانے مے کنم و حافظ باشم پس خوشی باد مر کسی را که دیده است مرا یا دیده است کسے را که او دیده است مرا یا دیده است کسے را که دیده است آن کس را که دیده است بینندهٔ مرا و افسوس بر کسے که نه دیده است مرا۔ و فرمودند محبوب سبحانی که نامهٔ طویل بقدر مد نظر بمن عطا شد و دران نامه نامهاى مریدان و منتسبان من تا روز قیامت ثبت کرده بودند و فرمان آمد که همه را بواسطهٔ تو بخشیدم و مالک که دربان دوزخ ست ازو پرسیدم هیچ یکے از یاران من اینجا داخل ست گفت قسم بعزت خداوند که دست من بمریدان تو هرگز نمے رسد و میان من و مریدانت بُعد زمین و آسمانست اگر مرید من جید نباشد من جیدم قسم بخداوندی خدا که هرگز از پیشگاه عزت جدا نشوم تا آنکه مرا با همه مریدان به بهشت نفرستند۔ و فرمودند هر که بمن منتسب شود حق تعالےٰ قبول فرماید توبه او را هر چند بر سبیل مکروه باشد از جملهٔ اصحاب من ست حق تعالےٰ وعده کرده است که اصحاب ترا و محبان ترا و اهل مذهب ترا داخل بهشت گردانم و فرمودند هر مسلمان که بر مدرسه من عبور نماید روز قیامت در عذابش تخفیف کرده شود۔

جوهر در کشف الآثار منقول ست از شیخ محمد بن ابو الفتح هروی سیاح که فرمود روزے در خدمت شریف حضرت محبوب سبحانی استاده بودم که حاجت تف زدن بر من غلبه کرد آب دهن

برزمین انداختم و ازین حرکت نہایت خجلت کشیدم حضرت محبوب سبحانی فرمودند اے محمد ترا باک نیست من بعد این حاجت بشری از تو مندفع گردید پس ہشتاد و سہ سال گذشت کہ حاجت تفت زدن یا بینی فشردن بمن عارض نگشت و اول کسے کہ خلعت خادمیت آنجناب در بر پوشیدہ آنحضرت بود۔

۷۵ جوہر در کشف الآثار ست روزے زنے بجناب محبوب سبحانی پسر خود را ہمراہ آوردہ عرض نمود کہ این پسر را سخت تعلق و نہایت شیفتگے با آنجناب ست آنجناب پسر را بمجاہدہ و سلوک طریق سلف مشغول نمود بعد چندے مادرش براے دیدن پسر آمد دید کہ نان جوے خورد و نہایت لاغر شدہ پس بآنجناب آمد دید ہمین زمان از تناول طعام فارغ شدند و استخوانہای ماکیان بر طبق موجود دست زن فریاد برآورد آنجناب دست مبارک بر استخوانہا نہاد و فرمود برخیز پس ماکیان برخاست و آواز کرد پس زن را فرمود ہرگاہ پسر تو باین مرتبہ رسد ہرچہ خورد مضایقہ نیست و روزے غلیواز بالاے مجلس شریف می پرید و بآواز سخت فریادے نمود چنانچہ موجب تشویش جمیع حاضران مجلس عالی گردید فرمود ای باد سر این غلیواز جدا کن پس سرش در گوشۂ مجلس بفتاد و بدنش در گوشۂ دیگر پس آنجناب از کرسی فرود آمدند و غلیواز مردہ را بدست مبارک گرفت و گفت بسم اللہ الرحمن الرحیم غلیواز زندہ گشت۔

۷۶ جوہر حضرت باعظمت خواجہ خواجگان وارث الانبیا والمرسلین نائب رسول اللہ فی الہند خواجہ معین الحق والشرع والدین حسن سنجری قدسنا اللہ تعالے بسرکتہم حضرت سلطان المشائخ می فرمودند چون حضرت خواجہ در اجمیر شریف تشریف آوردند پتھورا مالک ملک ہند در اجمیر شریف بود چون حضرت خواجہ در اجمیر شریف سکونت ساخت پتھورا و مقربان او را دشوار آمد و چون عظمت و کرامت حضرت خواجہ معائنہ کردند مجال دم زدن نبود مسلمانے بود از پیوستگان حضرت خواجہ پتھورا آن مسلمان را بسبی مضرت رسانیدن گرفت آن مسلمان بخدمت حضرت خواجہ التجا کرد حضرت خواجہ در باب او بر پتھورا الشفاعت سخنے گفت پتھورا فرمان حضرت خواجہ قبول نکرد چون این سخن بسمع مبارک حضرت خواجہ رسانیدند بر لفظ مبارک رفت کہ پتھورا زندہ گرفتیم و دادیم بلشکر اسلام ہمدران ایام لشکر سلطان معزالدین سام از غزنین رسیدہ پتھورا مقابل لشکر اسلام شد و بدست سلطان زندہ افتاد در مملکت ہندوستان ہمہ کافران دعوی انا ربکم الاعلی میکردند بوصول قدم مبارک حضرت خواجہ ظلمت این دیار بنور اسلام روشن و منور گشت آنجا کہ بود نعرہ و فریاد مشرکان اکنون خروش نعرہ اللہ اکبر است دران شب کہ حضرت خواجہ نقل خواہند فرمود چند بزرگ حضرت سید عالم

صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم را در خواب دید که میفرمودند دوست خدا تعالی معین سنجری
خواهد آمد باستقبال او آمده ام وچون حضرت خواجه نقل فرمودند در پیشانی مبارک نبشته پیدا شد
حبیب الله مات فی حب الله ونقل حضرت خواجه در روضه متبرکه در اجمیر شریف ست
وخاک پاک مزار حضرت خواجه دوای دل دردمندان ست حضرت خواجه خواجگان معین
الحق والدین حسن سنجری قدسنا الله تعالی بسرهم می فرمودند که علامت شناختن حقتعالی
گریختن از خلق است وخاموش بودن در معرفت وی فرمودند که چون ما از پوست
بیرون آمدیم ونگاه کردیم عاشق ومعشوق وعشق یکی دیدیم یعنی در عالم همه یکیست ومیفرمودند
که حاجیان بقالب گرد خانه کعبه طواف کنند فاما عارفان بقلوب گرد عرش وحجاز عظمت طواف
کنند ولقا خواهند ومیفرمودند مدتی گرد خانه کعبه طواف کردم فاما این زمان خانه کعبه گرد من طواف
می کند ومیفرمودند که مرید مستحق اسم فقر وقتی گردد که در عالم فانی باقی بماند پرسیدند که مرید تایب
کی گردد فرمودند آن زمان که فرشته زلت بیست سال بر وی هیچ گناهی ننویسد ومیفرمودند که نشان
اهل محبت آنکه مطیع باشی وترسی که نباید که برانند ومیفرمودند که علامت شقاوت آنکه معصیت کنی وامید
داری که مقبول خواهم شد ومیفرمودند در هر که این سه خصلت باشد در حقیقت بدان که خدا تعالی
او را دوست میدارد اول سخاوتی چون سخاوت دریا دوم شفقتی چون شفقت آفتاب سوم
تواضعی چون تواضع زمین ومیفرمودند که متوکل بحقیقت آنست که رنج ومحنت خود را از خلق برگرداند

جواهر حضرت شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره محبوب ترین خلفاء حضرت شیخ نجم الدین کبری
بودند اکثر بسماع مشغول بودی صاحب نفحات قدس سره فرمود که حضرت ایشان بعد تحصیل وتکمیل
علوم بخدمت شیخ نجم الدین کبری آمده تربیت یافت ودر اوائل حضرت شیخ ایشان را بخلوت
می نشاند در اربعین دوم بر در خلوت وی آمد وازانگشت مبارک خود در خلوت وی را بزد وآواز داد
که ای سیف الدین منم عاشق مرا غم ساز وارست تو معشوقی ترا با غم چه کارست برخیز و بیرون آی نگاه
دست وی را گرفت واز خلوت بیرون آورد ولطرف بخارا روانه گردانید وی صاحب ولایت آن دیار بود
امام عبد الله یافعی گفت که روزی حضرت شیخ با اصحاب بسماع مشغول بود که قاضی صدر الشریعت
قاضی شهر بخارا که بر سماع شیخ انکار داشت چوب در دست گرفته بمنزل شیخ درآمد شیخ بقوالان اشارت
فرمود همه ساکت شدند لیکن آلات سماع چون دف ونی نغمات بی مدد مغنی از انها پیدا شد قاضی با
اصحاب خود بدست شیخ توبه کردند پاسی از شب گذشته بود که بزرگی صوفی پوشیده وسبب ست گرفته

بیا مد روی بر زمین آورد و سیب بدست شیخ داد و او آنرا بو کرد و جان بجانان تسلیم نمود ہ در کوی تو
عاشقان چنان جان بدہند * کانجا ملک الموت نگنجد ہرگز * آرامگاہ بخاراست مرآة الاسرار

جوہر خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس اللہ سرہ ابن کمال الدین احمد بن موسے قدس اللہ سرہ - اوش قصبہ ایست در ماوراء النہر و بعضے گویند کہ اوش در دیار فرغانہ است و القاب وی کاکی و بختیار بود وی مرید و اعظم خلیفہ خواجہ بزرگ معین الحق والدین چشتی ست رحمۃ اللہ علیہ وی قطب عالم و پیشواے بنی آدم بود در مقام ترک و تجرید قدمے راسخ داشت و در ریاضات و مجاہدات بے نظیر وقت بود و در بیان نکات حقائق و توحید ہمتا نداشت و در استغراق فناے احدیت میان مشائخ کبار ممتاز بود و در سیر العارفین مے آرد کہ خواجہ قطب الاسلام در قصبہ اوش متولد گشت یکنیم سالہ بود کہ پدرش خواجہ کمال الدین احمد از سر در گذشت او ر مادرے صالحہ پاک دامن داشت کہ پرورش مے نمود چون قریب بپنج سالگی رسید برابر ہمسایہ پیش معلمے فرستاد در میان راہ پیری نورانی بادی الحق گشت و از کمال شفقت و مہربانی دست خواجہ قطب الاسلام بگرفت و پیش شیخ ابا حفص معلم برد کہ وے بکمالات انسانی آراستہ بود و باوے گفت کہ این کودک را نیک تعلیم کن کہ یکے از اولیاے کبار گردد و در زمرۂ مشائخ نامدار مشہور شود شیخ ابا حفص بدل و جان قبول نمود چون آن پیر رفت معلم مذکور با خواجہ پرسید کہ این پیرامی شناسی گفت نے فرمود این خضر علیہ السلام است کہ تعلیم ترا بمن حوالہ نمود شیخ نصیر الدین محمود اودھی قدس سرہ در خیر المجالس میفرمایند کہ از برکت صحبت مولانا ابا حفص رحمۃ اللہ علیہ خواجہ قطب الدین را بسبب تہذیب اخلاق ظاہر و باطن و آداب شریعت و طریقت بحصول انجامید و بہ معاملات دینی و حالات یقینی ظاہر و باطن او آراستہ گشت چنانکہ یک ساعت از ریاضات و مجاہدات نیاسودی و شبانروزی دولبست و پنجاہ رکعت نماز با نیاز میگذاردے و پیوستہ بحق تعالے مشغول بودے بعد ازان در شہر بغداد بمسجد امام ابو اللیث سمرقندی حضور شیخ شہاب الدین سہروردے و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ برہان الدین چشتی و شیخ محمد اصفہانی بشرف ارادت خواجہ بزرگ معین الحق والدین چشتی قدس سرہ فائز گردیدہ و بسبب کمال مہربانی و لطف خواجہ بزرگ در اندک ایام سیر و سلوک را تمام کردہ بمقام ارشاد رسید و از شرف خرقہ خلافت خواجۂ بزرگ بہرہ مند گشت چنانچہ در اکثر کتب این سلسلہ ذکر افتادہ است کہ خواجہ قطب الاسلام ہژدہ سالہ بود کہ بشرف ارادت خواجہ بزرگ در آمد و درسن بست سالگی مریدان

صادق الاخلاص را تربیت کما ینبغی می نمود و در سیر الاولیا از سلطان المشائخ نقل میکند که خواجه
قطب الاسلام وقت خفتن هر شب سه هزار بار صلوة گفتی بعد ازان خواب کردے چون در اواخر
متاہل گشت بسبب تزویج سه شب صلوة نگفت یکے از مریدان وے احمد رئیس نام حضرت رسالت
پناه صلے اللہ تعالیٰ علیه وآله واصحابه وسلم را بخواب دید فرمود سلام من به بختیار کاکی برسان وبگو که
هر شب تحفه که بر من میفرستادی میرسیدی سه شب ست که نمی رسد چون وے از خواب بیدار شد
پیغام بخواجه رسانید خواجه قطب الاسلام همان شب و زمان زنے که خواسته بود پیش طلبیده و
مہر او بدو تسلیم کرده او را گذاشت بعد ازان متوجه جانب ہندوستان گشت چون در ملتان رسید
شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره را بخدمت وی محبتی وافر واقع شده و شیخ جلال الدین تبریزی
قدس سره نیز دران ایام در ملتان تشریف داشت میان هر سه بزرگ صحبت گرم باراحت واقع می شد
در سیر الاولیا از سلطان المشائخ نقل میکند که وقتے خواجه قطب الاسلام و شیخ بهاء الدین زکریا و
شیخ جلال الدین تبریزی باہم در ملتان بودند که لشکر کفار زیر پاے حصار ملتان رسید چنانچه قباچه بیگ
والی ملتان بجهت دفع ملاعین بخدمت این بزرگان درخواست نمود خواجه قطب الاسلام
تیرے بدست قباچه داد و فرمود این تیر جانب لشکر کفار بیندازد همچنان کرد چون روز
شد هیچکس از کفار نمانده بود و حضرت گنج شکر اول مرتبه در ملتان بخدمت خواجه قطب الاسلام
بهره مند گشته است چنانچه مفصل در ذکر حضرت گنج شکر نوشته است پس خواجه قطب الاسلام بعد
از چند روز از ملتان متوجه حضرت دہلی گشت چون در شهر دہلے رسید سلطان شمس الدین مقدم
او را سعادتمندی خود دانسته از کمال اخلاص و ارادت صادق بخدمتش پیوست و در هفته یکبار برای
زیارت می آمد و شیخ جمال الدین محمد بسطامی که دران ایام شیخ الاسلام دہلے بود چنانکه کمالات
وی را سلطان المشائخ در کتاب فوائد الفواد ذکر کرده است او را تمام اخلاص و اعتقاد
بخدمت خواجه پدید آمد و حضرت شیخ محمد عطار المعروف بقاضی حمید الدین ناگوری را در خطه
بغداد بخدمت خواجه قطب الاسلام اتحاد و اعتقاد وافر بود درینجا صد چندان بظهور پیوسته
و قاضی حمید الدین ناگوری بکمال صدق و صفا اکثر اوقات و اغلب ساعات در صحبت خواجه
می بود و بعضے اوقات هر دو بزرگ باہم مسافرت نیز میکردند چنانچه از خواجه قطب الاسلام در سیر الاولیا
منقول ست که وقتے من و قاضی حمید الدین ناگوری مسافر بودیم چون بکرانه دریا رسیدیم گرسنگی در ما
اثر کرد ناگاه گوسفندی از عالم غیب دو نان جوین در دهن گرفته پیدا شد و نان را پیش ما نهاده

بازگشت ما آنرا تناول کردیم درا ثناء این حال کژدمی کلان نزدیک دریا رسید وخود را در آب انداخت
گذارا شد ما در تامل شدیم که درین حکمتی خواهد بود ما نیز دنبال وی گردیم پس دست بدعا بردیم بفرمان
حق سبحانه و تعالی دریا دوشق شد و زمین خشک پیدا آمد چون آنروی دریا رفتم زیر درختی مردی را
خفته دیدم و ماری قریب رسیده بود که او را هلاک گرداند آن کژدم از جای برجست و مار را هلاک کرد
و از پیش ما نا پیدا شد ما نزدیک شدیم که آن مرد را دریابیم که بزرگ کسی خواهد بود دیدیم که مستی
خراب قی کرده افتاده بود ما شرمنده شدیم که این مرد چنین بی فرمانی میکند و حق تعالی چنین نگاهبانی
می نماید هاتفی آواز داد که ای عزیزان اگر ما همین صالحان و پارسایان را نگاه بداریم مفسدان و
گناهگاران را که نگاه دارد همدرین بودیم که آن مرد بیدار شد کیفیت حال با وے گفتم شرمنده
گشت و از ان فعل توبه کرد و یکے از واصلان حق شد انگاه خواجه قطب الاسلام بر لفظ مبارک
راند که ای درویش چون وقت درآید و نسیم لطف وزیدن گیرد صد هزار خراباتے را صاحب
سجده گرداند و اگر صبا د نسیم قهاری وزد صد هزار سجاده نشین را براند و بخرابات افگند و هم در
سیر الاولیاء و در سیر العارفین می نویسد که چون خواجه قطب الاسلام در دہلی متوطن گشت تمام
اکابر و اشراف و جمیع خلائق بیکبارگی عاشق و فریفته روش و سیرت او گشتند و همدران ایام
شیخ بدر الدین غزنوی بشرف بیعت و خرقه او مشرف گشت و عمر عزیز در خدمتش گذرانید چنانکه
بیشتر نوشته آید من بعد خواجه قطب الاسلام عریضه متضمن به اشتیاق و از کمال حراق بخدمت
سلطان الآفاق خواجهٔ بزرگ معین الحق والدین قدس سره بجانب حضرت اجمیر ارسال داشت
که اگر به بشارت اشارت مسرور فرمایند شرف قدمبوس که سعادتمندی دارین ست حاصل نموده آید
خواجه بزرگ در جواب نوشت المرء مع من احب معتبر ست قرب جانی را بعد مکانے مانع نیست
خود بسلامت همانجا باشد انشاءالله تعالی بعد از چندگاه بارادت حضرت آله همدران طرف توجه
نموده خواهد شد پس ناچار باشارت آن پیر بزرگوار متوجه بدان دیار نه گشت و همدران آن
شیخ الاسلام جمال الدین بسطامی وفات یافت سلطان شمس الدین خواست که شیخ الاسلامے
شهر و دیار دہلی بحضرت خواجه قطب الاسلام تفویض نماید حضرت ایشان اصلا ملتفت نگشتند
بعد ازان شیخ نجم الدین صغری را شیخ الاسلام گردانید او پیش از منصب شیخ الاسلامی روشے
نیک و اخلاقے پسندیده داشت بعد ازانکه دنیا رو دون برو اقبال نموده از تنگی حوصله بحال خود
نماند و سلطان شمس الدین را که مع جمیع اکابر و اشراف بخدمت قطب الاسلام

حلقه بگوش اعتقاد و دید رگ حسد تجنبش آورد و اتفاقاً ہمان ایام خواجه بزرگ معین الحق والدین از
اجمیر بدہلی تشریف آورد و در منزل خواجه قطب الاسلام نزول فرمود و برا دولت عظیم روے نمود دوگانه
شکرانه حضرت صمدیت ادا فرمود خواست که سلطان شمس الدین را خبر کند خواجه بزرگ منع فرمودند که
من محض برای دیدن تو آمده ام از دو سه روز بیش نخواهم ماند ولیکن جمیع خلائق شهر دہلی و اطراف
آمده بشرف خدمت خواجه بزرگ بهره مند شدند مگر شیخ نجم الدین صغرے بدیدن خواجه
بزرگ نیامده باوجودیکه پیش ازان در دیار خراسان بخدمت خواجه بزرگ اعتقاد بسیار داشت
ازانجا که کمال اخلاق و فروتنے شیوهٔ بزرگان این خاندان ست خواجه بزرگ خود بخانه
شیخ نجم الدین صغرے رفت او در ساختن عمارت بے بنیاد مشغول بود بخدمت خواجه بزرگ
نیک سرگرم ملازمت نبود آنگاه خواجه بزرگ فرمود که ای نجم الدین ترا چه پیش آمد مگر این شیخ الاسلامی
ترا متغیر ساخته است وی سر از شرمندگی فرو کرده گفت که من ہمان مخلص و معتقد ولیکن شما
مریدے را در شهر گذاشته اید که شیخ الاسلامی مرا ہیچ نمی پرسد خواجه بزرگ ازین کلمه تبسم کرده
فرمود که خاطر جمع دار من این مرتبه باباقطب الدین را ہمراه خود برم پس خواجه ازانجا برخاست
و بمنزل خواجه قطب الاسلام آمده بعد از چند روز شیخ نجم الدین صغری از شیخ الاسلامے برافتاده
ہلاک شد چنانچه تفصیل این ماجرا در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی نوشته خواهد شد و ہم آنجا نقل می کند
حضرت شیخ فرید گنج شکر که اندران ایام بخدمت خواجه قطب الاسلام بود و بشرف خدمت
خواجه بزرگ نیز بهره مند گشت خواجه بزرگ از کمال مهربانے مکرر در باب گنج شکر بر زبان راند
که باباقطب الدین شاہبازے عظیم را بقید آورده که جز بسدرة المنتهی آشیانه نگیرد و این فرید
شمعیست که خانوادهٔ درویشان منور سازد چنانچه خواجه بزرگ را باز خواجه قطب الاسلام مرید و خلیفه
نه بود ہمچنان ویرا به از گنج شکر مریدے و خلیفه نه بود الغرض خواجه بزرگ بعد از چند روز از دہلے
متوجه اجمیر گشت و خواجه قطب الاسلام را نیز ہمراه گرفت چون خواجه قطب الاسلام بر کاب
خواجه بزرگ از شهر دہلے بر آمد در ہر منزلے از شهر غوغا شد و ماتمے عظیم روے داد و تمام خلائق
شهر خاص و عام مع سلطان شمس الدین دنبال بر آمدند و ہر جا خواجه قطب الاسلام قدم
میگذاشت مردمان از کمال صدق خاک آن زمین را به تبرک بر میداشتند و بر روے
می مالیدند چون خواجه بزرگ این حال مشاهده کرد بفرمود که باباقطب الدین ہمدرین مقام
بباش که خلائق از بیرون آمدن تو در اضطراب و خراب اند روا ندارم که چندین دلها خراب کباب

باشند برواین شہر را در پناه تو گذاشتیم پس خواجه قطب الاسلام را رخصت فرموده خود متوجه اجمیر گشت
و خواجه بزرگ بعد از مدت یک مرتبه باز در دہلی تشریف آورده بود بجهت درست کنانیدن
فرمان موضع ماند و بواسطه فرزندان چنانچه سابق در ذکر خواجه بزرگ نوشته شده است
وہم در سیر العارفین مے آرد که سلطان شمس الدین التمش را از مدتی آرزو بود که قریب شهر
حوض بسازد تا خلق خدا را آسایش شود اتفاقاً حضرت رسالت مآب صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ وسلم
را بخواب دید که در جائے سوار ایستاده است ومیفرماید که اے شمس الدین اگر میخواہے که حوض
بسازی تا خلق فیض گیرد پس ہمین جا بساز که من ایستاده ام چون شمس الدین سلطان بیدار
شده آنجای که آنحضرت صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ایستاده بودند در خاطرش نماند حیران
شد و خواص را بخدمت خواجه قطب الاسلام فرستاد که شب خوابے دیده ام اگر فرمان باشد
حضور آمده معروض دارم خواجه فرمود آری من میدانم که حضرت رسالت پناه صلے اللہ تعالیٰ علیہ
وآلہ واصحابہ وسلم برای ساختن حوض بسلطان اشارت فرموده است من ہمانجا میروم که آنحضرت
صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بر اسپ سوار ایستاده بودند سلطان را بگو که زود بسرعت
ہمانجا برسد پس خواجه قطب الاسلام در ہمان محل رفته بدوگانه مشغول شد سلطان نیز بخدمتش پیوست
وانجای را که فراموش کرده بود بشناخت ونشانه از سم اسپ حضرت رسالت پناه صلے اللہ تعالے
علیہ وآلہ واصحابہ وسلم دران زمین برآمده بود و دران نشانه سم اسپ اثر آبی پیدا شده بود
پس در انجا حوض ساختند و بالای آن نشان سم اسپ آنحضرت صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ
وسلم گنبدی برآوردند سبحان اللہ عجیب جای پر فیض واقع شده است که چندین اولیاے حق
در انجا خفته اند اکثر اوقات خواجه قطب الاسلام و قاضی حمید الدین ناگوری آنجا مشغول می بودند
و با خضر علیہ السلام و دیگر مردان غیب صحبت میداشتند بزرگے خوش گفته است ؎ بر زمینے که
نشان کف پای تو بود ؞ سالها سجده صاحب نظران خواہد بود ؞ و در سیر العارفین مے آرد که آخر وقت
خواجه قطب الاسلام در دہلی متاہل شدند و دو پسر بوجود آمدند یکے شیخ احمد که قبر وی در پہلوی
خواجه است صاحب جذبات عظیم بود او را ذات عزیمه داشت و او را خلیفه احمد تنہا ہم
نیز میگفتند رحمة اللہ علیہ و او بعد از انتقال خواجه تا زمان سلطان المشائخ در قید حیات
بود و دوم شیخ محمد نام داشت که در ایام طفلے رحلت نمود در خانه ایشان ہمیشه تنگے معیشت بود
از سلطان المشائخ منقول ست که خواجه بزرگ تا پانصد درم ایشان را اجازت فرمود که اگر ضرورت

باشد وام گرفته خرج نمایند اگر دو سه فاقه متواتر گذاشتی آنزمان حرم خواجه قطب الاسلام از شرف الدین
بقال که همسایه ایشان بود مقدار آرد وام گرفتی وخرج متعلقان نمودی روزی زن شرف الدین
بقال گفت که اگر من در همسایه نبودمی حال ایشان چه میشد این سخن حرم خواجه بخدمتش معروض
داشت خواجه فرمود که از امروز هرگز وام نستانی در حجرهٔ وی طاقی بود بدان طاق اشارت کرد
که هرچه ترا درکار شود بسم الله گفته دست در طاق انداز بمطلوب خود خواهی رسید حرم خواجه
هر وقت که دست دران طاق می انداخت کاکها گرم برمے آمدند قوت خود ومتعلقان مے نمود
ازانوقت خواجه راکاکی خطاب شد وخواجه بزرگ اورا از راه مهربانے اکثر قطب الدین بختیار
گفتے ازانجهت ویرا لقب شد واز سلطان المشائخ منقول ست که خواجه قطب الاسلام را استغراق
بسیار بود اگر کسے برای زیارت وی آمدی بعد از دیری خبر شدی ویک دو سخن بجهت خاطر آینده
فرموده زود رخصت کردی که مرا معذور دارید وبجدی درخیال احدیت مستغرق بود که بسپر وفات
یافت واورا ازان واقعه خبر نشد وهم در سیر الاولیا از سلطان المشائخ نقل میکند که روز عید بود خواجه
قطب الاسلام از نمازگاه بازگشت آنجا آمد که این زمان روضه متبرک اوست آنجا زمین صحرا
افتاده بود آنوقت هیچ قبری وگنبدی بنانشده بود پس خواجه بر سر آن زمین بایستاد ودر تامل
شد عزیزان که همراه بودند همه عرض کردند که امروز عیدست وخلق منتظر ملازمت خواهد بود بهترست
که متوجه خانه شوند فرمود که مارا ازین زمین بوے دلها مے آید در ساعت خاوند آن زمین را
طلبیده برای مدفن خود زمین خرید نمود سلطان المشائخ برین سخن چشم پرآب میکرد که خواجه
فرموده بود که ازین زمین بوی دلها سے سبحان الله کدام کدام بزرگان دران زمین آسوده
اند والی الآن فیض بخلق میرسانند واز کتاب دلیل العارفین معلوم مے شود که آخر وقت یک
مرتبه خواجه قطب الاسلام درحیات خواجه بزرگ باجمیر رفته است وازانجا رخصت شده
در دهلی آمد که بعد از بیست روز خواجه بعالم بقا خرامید وخواجه قطب الاسلام چند مدت
دیگر در قید حیات مانده نقل فرموده است حضرت گنج شکر در فواید السالکین مے نویسد که وقتی
دولت پای بوس خواجه قطب الاسلام حاصل شد قاضی حمید الدین ناگورے ومولانا
علاء الدین کرمانی وسید نور الدین مبارک وشیخ شرف الدین وشیخ محمود موئنه دوز
ومولانا فقیه خداداد که پیش نظر هر یکے از ایشان از عرش تا فرش حجاب نبوده در مجلس
حاضر بودند سخن در حج افتاد خواجه قطب الاسلام بر لفظ مبارک راند که حق تعالی را بندگانند

که در مقام خرابه خود باشند خانه کعبه را فرمان شود تا آنجا بیاید و گرد ایشان طواف کند عزیزان که حاضر
بودند برخاسته و استاده شدند همه در عالم تحیر مستغرق گشتند چنانکه از خود خبر نداشتند و دعاگوی نیز
در عالم شوق مستغرق گشته خواجه و این عزیزان و دعاگوی رقت تکبیر برداشتیم چنانچه در طواف
کعبه تکبیر میگویند انگاه که بخود باز آمدم کعبه را پیش خود معائنه کردم بعد ازان هر یکی انچه شرائط
طواف کعبه بود بجا آوردیم پس هاتف غیب آواز داد که اے عزیزان حج و نماز شما قبول کردیم
بعد ازان هر یکے بجاے خود بنشستند دعاگوے برخاست که روے برزمین آورد که بجانب
قصبه هانسی روان شود چون نظر خواجه قطب الاسلام بر دعاگوے افتاد چشم پرآب
کرد و پیش ازان که من بگویم فرمود بابا فرید روان خواهے شد باز روے برزمین نهادم که هرچه
فرمان شود فرمود برو تقدیر چنین رفته است که وقت نقل خواجه بزرگ معین الحق والدین قدس سره
من حاضر نه بودم تو نیز در وقت سفر آخرت من بر من حاضر نه باشے انگاه روے سوی جمیع
یاران کرد که براے مزید نعمت دین و دنیاوی و فقر برین درویش یعنی گنج شکر فاتحه اخلاص خوانید
هر همه خواندند بعد ازان مصلے و عصا به دعاگوے عطا فرمود و گفت دوگانه بگذار بگذاردیم پس فرمود من
امانت ترا یعنی سجاده و خرقه و نعلین بقاضی حمید الدین ناگورے خواهم سپرد که آنرا بعد از
نقل من چهارم یا پنجم روز بتو خواهد داد آنرا اگر دارے مقام ما مقام تست چون خواجه این سخن
بگفت نعره از مجلس برخاست انگاه فرمود که مرید را باید که بر سنت پیران خود برود و ذره ازان
تجاوز نکند تا فردا از روے ایشان شرمنده نگردد بعد ازان رو بسوے دعاگوے کرد
و گفت اے فرید تو مراد در دنیا و آخرت یارے ده باش اما بشنو غافل نه باشے که اهل سلوک
میفرمایند که راه طریقت راهے مخوف است هر کسے که درین راه قدم نهاده در منزلگاه
نه رسیده است مگر بدین طریق که اهل این فرموده اند که چون مردم بر در حق بمانند تا دست
بلا این در نکوبند هرگز گشاده نگردد و تا بر زبان ندامت اندوه نخورند هرگز بار نیابند و تا بقدم
دل نه روند هرگز بمنزلگاه عزت نه رسند انگاه فرمود که سی سال آن بود که همه از زبانها بار خواستم
ندادند و همه دستهای آن در بگرفتم نگشادند و همه قدمهاے راه او رفتم بمنزلگاه عزت نه رسیدم
ولیکن چون بدست بلا بگرفتم و بر زبان اندوه بار خواستم بمقامے رسیدم خواجه این فوائد تمام
کرد همه عزیزان سر برزمین آورده رخصت شدند چون نوبت بمن رسید مرا در کنار گرفت
فرمودند هذا فراق بینی و بینک انگاه فرمود بخدا سپردم و بمقامے رسانیدم پس دعاگوی

ر د بر زمین آورده متوجه هانسی شد در سیر العارفین از سلطان المشائخ نقل میکند در خانقاه شیخ علی سجزی
قدس الله سره مجلس سماع بود درویشان صاحب حال و اهل کمال حاضر بودند خواجه قطب الاسلام
نیز تشریف داشت قوالان این قصیده شیخ احمد جام قدس سره مے گفتند ؎ کشتگان خنجر تسلیم را +
هر زمان از غیب جان دیگرست + خواجه قطب الاسلام را حال پدید آمد که مطلق از هوش برفت شیخ
محمد عطا عرف قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی خواجه را بخانه آوردند و
قوالان نیز بخدمت آمدند تا سه شبانه روز خواجه در همان حال مستغرق بود و قوالان را همون
بیت میفرمودند و تواجد مے نمود چنانچه استخوانها مبارک بجائے نمانده بودند سوم روز احوال
استغراق بسیار غلبه کرد قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی التماس کردند که از خلفای خویش کرا
اشارت میفرمائید که بجاے شما باشد فرمود که دستار و خرقه و مصلا و نعلین چوبی که از خواجه بزرگ معین الحق
و الدین مرا رسیده است بشیخ فرید الدین مسعود رسانند که جانشین ما اوست این بگفت و جان بمشاهده
حق تسلیم کرد و شیخ بدر الدین غزنوی میگوید که شب وفات خواجه اندک غنودگی مرا رو نمود دران دیدم که
خواجه جانب بالا میرود و میفرماید که ای بدر الدین دوستان حق را مرگ نباشد چون بیدار شدم دیدم
که خواجه نقل کرده است وفاتش روز دوشنبه بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الاول در سن ثلث و ثلثین
و ستمائة در زمان سلطنت شمس الدین محمد التمش واقع شده و پنجاه ساله عمر داشت و بقولے
پنجاه و دو سال در دهلی قریب حوض شمسی مدفون گشت رحمة الله علیه

جوهر حضرت خواجه فرید الدین گنجشکر مسعود اجودهنی قدس سره مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الاسلام
بختیار اوشی اند صاحب سیر الاولیا سید محمد کرمانی میفرمایند که سلسلهٔ نسب شریف حضرت ایشان بفرخ شاه
عادل که بادشاه کابل بود میرسد جد حضرت ایشان حضرت قاضی شعیب از سبب حوادث در لاهور رسیدند
و نام پدر ایشان قاضی جمال الدین سلیمان ست و مادر حضرت ایشان دختر مولانا وجیه الدین خجندے
بودند و در سیر العارفین ست که حضرت گنج شکر در باب مجاهده بحضرت خواجه معروض داشت فرمودند که روزه
طے نگاه دار و بعد از سه روز هرچه از غیب برسد بدان افطار کنی سوم روز مردی چند نان آورد بدان
افطار فرمودند بعد از ساعتی آن نانها را بیرون انداخت و همینی بحضور حضرت خواجه گذرانید فرمودند
سه روز دیگر طے کن روز سوم چون ضعف غلبه کرد دست بر زمین زد و چند سنگ ریزه برداشت
چون بدهن مبارک رسید شکر شد آنرا از دهن انداخت هر وقت که ضعف غلبه میکرد سنگریزه بدهن مبارک
میرسانید و آن شکر مے شد آخر در خاطر عاطر آورد آنکه حضرت خواجه فرموده بودند که هرچه از غیب برسد

بدان افطار کن پس چند سنگریزه بخوردند آن شکر شدند ع سنگ در دست تو گوہر گردد + زہر در کام تو شکر گردد ++ بحضور حضرت خواجه باز نمود فرمودند نیکو کردی ہمچو شکر شیرین خواہی بود چون از انجا برآمدند ہر که بدید گنج شکر میگفت وصاحب سیر العارفین گفت که روزی بخدمت حضرت خواجه می آمدند از ضعف ریاضت بر زمین افتادند پارهٔ گل بدہن مبارک رسید و شکر شد از انوقت گنج شکر گویند وصاحب اخبار الاخیار گوید که سوداگری بود چندین گاو شکر بار کرده میرفت آنحضرت از وی شکر طلبید او گفت که این نمک ست آنحضرت فرمود که نمک باشد سوداگر چون بارہا کشاد تمام نمک برآمد بخدمت شریف رسید وعجز اظہار نمود فرمودند که شکر باشد چون نگاه کردند تمام نمک شکر شده وحضرت ایشان را صوم دوام بود واکثر افطار بشربت میفرمودند چون شب ماه محرم زحمت غلبه کرد نماز خفتن بجماعت گذاردند بعد ازان بیہوش شد چون بہوش آمدند پرسیدند که نماز عشا گذارده ام گفتند بلے فرمود یکبار دیگر بگذارم ہمچنین سه کرت نماز ادا کرد بعد ازان یا حی یا قیوم گویان جان بحق تسلیم فرمود در روز سه شنبه بود و پنجم ماه محرم المکرم سنه ثمان وستین وستمائة وبقولے در سنه تسع وستین وستمائة وعمر شریف به نود و پنج سال رسیده بود آرامگاه قصبه پتن عرف اجودھن صوبه پنجاب - مرآة الاسرار -

٨٠ جوہر در فوائد الفواد مذکورست که حضرت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی قدس سره بخدمت حضرت شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سره پیوستند و در خدمت حضرت ایشان ہفده روز بیش نبودند و در ہفده روز حضرت شیخ شہاب الدین نعمت بر حضرت ایشان ایثار کردند و در ہفده روز آن نعمت ہا یافتند که یاران دیگر در سالہا نیافته بودند تا چنانکه بعضے یاران قدیم مزاج متغیر کردند که ما چندین سال خدمت کردیم ما را چندان نعمت نرسید ہندوستانی بیامد و در مدت اندک شیخی یافت و نعمت فراوان این سخن بسمع حضرت شیخ الشیوخ رسید فرمودند که شما یان ہیزم تر آورده اید و ہیزم تر کے بزودی آتش در گیرد اما زکریا ہیزم خشک آورده بود بیک نفخ در گرفت

٨١ جوہر حضرت خواجه حسن افغان قدس سره در فوائد الفواد است که حضرت سلطان المشائخ قدسنا الله تعالی بسره المبارک فرمودند که خواجه حسن مرید حضرت شیخ بہاء الدین زکریا قدس سره بودند وصاحب ولایت و در غایت بزرگے چنانکه شیخ بہاء الدین میفرمودند که اگر فردائے قیامت مرا گویند بدرگاه ما چه آوردے گویم حسن افغان را آورده ام وقتے این حسن افغان در کوے میگذشتند بمسجدے رسیدند موذن تکبیر گفت و امام پیش رفت و خلقے بجماعت پیوست خواجه حسن نیز درآمدند و اقتدا کردند چون نماز تمام شد و خلق بازگشت خواجه حسن آہسته نزدیک امام رفته فرمودند ای خواجه تو نماز شروع کردی من بتو پیوستم تو ازینجا بدہلی رفتی و بردگان خریدی و بازگشتی و آن بردگان را

بملتان بردی و فروختی و باز از ملتان اینجا آمدی و من در دنبال تو سرگشته شده می گشتم آخر این چه نماز ست فرمودند گر وقتی در موضعی مسجدی بنا میکردند خواجه حسن آنجا رسیدند اهل عمارت را فرمودند که محراب همچنین ست دانشمندی حاضر بود نزاع آورد و گفت سمت قبله طرف دیگر ست خواجه حسن دانشمند را فرمودند که روی آنطرف کن که من میگویم و ببین دانشمند از روی آنطرف کرد کعبه را معاینه دید و میفرمودند که خواجه حسن امی بودند و هیچ نخوانده خلقی می آمدند و کاغذی و لوحی پیش ایشان مینهادند چند سطر دران نوشته بعضی نظم و بعضی نثر و بعضی عربی و بعضی پارسی و درمیان آن سطرها یک سطر از آیت قرآن مجید هم می نوشتند آنگاه از ایشان می پرسیدند که درین میان آیت قرآن مجید کدام ست حضرت ایشان اشاره آیه قرآن شریف کردی بخدمت ایشان التماس مے نمودند که شما قرآن مجید را نخوانده چه دانید که این آیت ست میفرمودند نوری که درین سطر می بینیم در سطرهاے دیگر نمے بینیم

جوهر در سیر الاولیا مذکور ست که آبا و اجداد حضرت سلطان المشائخ از شهر بخارا بودند و جد پدرین حضرت ۸۲
ایشان حضرت خواجه علے بخارے اند و جد مادرین خواجه عرب و این هردو بزرگ در لاهور آمدند و از لاهور در بدایون آمده سکونت ساختند و خواجه عرب مال و بندگان بسیار داشتند و خواجه عرب دختر خود را بخواجه احمد بن علے تسلیم کرد حق تعالے از ان صدف پاک این درکان کرامت یعنی سلطان المشائخ را پیدا آورد و آن رابعه عصر بے بے زلیخا که خاک پاک روضه متبرکه او امروز در شهر دهلے درمان اهل درد و کعبه حاجات درماندگان ست حضرت سلطان المشائخ در عالم صغر بودند که پدر سلطان المشائخ خواجه احمد علے الحسین بخاری را رحمت شد شبے والده حضرت سلطان المشائخ خواب دید که او را میگویند از دو کس یکے را اختیار کن یا خواجه را یا پسران را آن پاکدامن سلطان المشائخ را اختیار کرد بعد چندگاه خواجه احمد برحمت حق پیوست چون سلطان المشائخ قدرے بزرگ شدند والده در مکتب فرستاد چون کتابے بزرگ نزدیک بود که تمام کند استاد گفت که تو کتابے معتبر تمام میکنے ترا دستار دانشمندے بر سر مبارک باید بست حضرت سلطان المشائخ بوالده ماجده خود گفت آن مخدومه جهان بدست مبارک خود ریسمانی برشت و دستاری از ان ساخت چون سلطان المشائخ آن کتاب تمام کرد والده ترتیب طعامے نمود و چند نفر از بزرگواران دین و علمای اهل یقین را طلب کرد و دران مجلس خواجه علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی بود چون طعام خرج شد حضرت خواجه علے یک سر دستار بدست مبارک خود کرد و دوم سر دستار بدست سلطان المشائخ داد و سلطان المشائخ آن دستار کرامت بر سر بست اول سر در قدم خواجه آورد و حضرت دعا کرد که حق تعالے ترا از علمای دین گرداناد بعده سر در قدم اهل مجلس آوردند میفرمودند که بست ساله بودم که مشرف به بیعت شدم

در سیر الاولیا مذکورست که حضرت سلطان المشائخ میفرمودند که در اثنای تعلم آرزوی پایبوس حضرت
شیخ کبیر خواجه فرید الحق والدین قدس سره غالب شد در اجودهن رفتم چهارشنبه بود که سعادت پایبوس
حاصل کردم نخستین سخن که حضرت شیخ شنیدم این بود ؎ ای آتش فراقت دلها کباب کرده ٭ سیلاب اشتیاقت
جانها خراب کرده ٭ خواستم که شرح اشتیاق خدمت ایشان باز رانم دهشت حضور حضرت شیخ غلبه کرد همین قدر
گفتم که اشتیاق پایبوس عظیم غالب بود همدرین روز بیعت کردم فاما نیت حلق نداشتم دوم روز یکی
بخدمت حضرت کبیر ارادت آورد و مولانا بدر الدین اسحاق او را حلق کرد دیدم که درو نوری پیدا شد
بخدمت مولانا گفتم که من میخواهم که حلق کنم مولانا بخدمت حضرت شیخ کبیر عرضداشت من گذرانیدند
همان زمان فرمان شد که حلق بکن فی الحال حلق کردم بعده حضرت شیخ کبیر فرمودند که بجهت این متعلم
غریب در جماعت خانه کهت راست کنید چون در جماعت خانه کهت راست کردند من با خود
گفتم باری هرگز بر کهت نخواهم خفت زیرا چندین مسافران عزیزان و حافظان و عاشقان درگاه
رحمانی برخاک می غلطند من چگونه در کهت بغلطم این خبر بمولانا بدر الدین اسحاق رسانیدند مولانا
فرمودند که او را بگویید که تو گفته خویش خواهی کرد یا فرمان شیخ بجا خواهی آورد گفتم فرمان شیخ گفت
برو و بر کهت بخسپ بعد ازان بخدمت حضرت شیخ عرضداشت کردم که فرمان شیخ چیست ترک
تعلم گیرم و باوراد و نوافل مشغول شوم فرمودند که من کسی را از تعلم منع نکنم آنهم کن اینهم کن تا غالب که آید
درویش را قدری علم باید و میفرمودند سه کرت بخدمت شیخ الشیوخ عالم رفته ام هر سال یکبار و بعد
ازان که نقل فرمود هفت بار دیگر رفته شده است یا شش بار اما غالب گمان اینست که هفت بار رفته ام
چنانکه در خاطر همچنین مقررست که در حیات و ممات ده بار رفته شده است و بعد ازان فرمودند که شیخ
جمال الدین هانسوی هفت بار رفته است از هانسی و شیخ نجیب الدین متوکل نوزده بار
۸۳ جوهر در فوائد الفواد مذکورست که حضرت سلطان المشائخ قدسنا الله تعالی بسره فرمودند
که پیش ازین مدت مردی بود لیس بزرگ چند بار مرا ملاقی شده است و سخنها گفته مرا از فرط شکوه نام
و لقب او پرسیده نشد هر وقت که مرا او را دیدی پیش آمدی یک حکایت گفتی اول که مرا پیش آمد گفت
انشاء الله تعالی تو همچنان شوی که اعتقاد خلق در حق تست حضرت سلطان المشائخ بعد از تقریر
این حکایت برین سخن بسیار استحسان میفرمودند و میفرمودند که تمام سخن ست این بعد ازان
فرمودند که آن مرد بار دیگر مرا ملاقی شد حکایت کرد که در لهاور مردی بود که او را شیخ زاده دل گفتندی
عظیم بزرگ بود در روز عید خلق از نماز گشته بودند آن شیخ روی بآسمان کرد و گفت امروز روز عیدست

ہر بندہ از خواجہ خود عیدی بیابند مرا ہم عیدی بدہ چون این سخن بگفت خربزہ پارہ از آسمان فرود آمد
بدان نبشتہ کہ ما نفس ترا از آتش دوزخ خلاص کردیم چون خلق آن حال معائنہ کردند بہ تبرک دست
و پای او بوسیدن گرفتند و اعزاز و اکرام بسیار نمودند درین میان دوستی از دوستان آن شیخ
بیامد و گفت تو خود از حضرت عزت عیدی بیافتی مرا تو عیدی بدہ آن شیخ چون این سخن بشنید از آن
خربزہ پارہ بدو داد و گفت بر و این عیدی تو باشد فردا من دانم و دوزخ۔

٨۴ جوہر حضرت شیخ جمال الدین ہانسوی قدس سرہ از کمال علم و تقوی آراستہ بودند و درمیان
مشائخ کبار بجمیع کمالات ممتاز صاحب لطائف اشرفی گوید کہ سلسلہ نسب او بہ امام اعظم ابوحنیفہ
کوفی میرسد و آنحضرت مرید و خلیفہ حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر بودند و صاحب سیر الاولیا گوید کہ
حضرت گنج شکر دوازدہ سال بصحبت او در ہانسی ساکن بودند و در باب او کرات فرمودی کہ
جمال جمال ماست و گاہے میفرمودند کہ جمال ہیچ اہم کہ گرد سر تو بگردم و این دلیل واضح ست
بر کمال قرب و منزلت او و ہر گرا خلافت نامہ عطا میفرمودند او را وصیت میفرمودند کہ جمال مارا بنمائی
روز عرس شریف دوازدہم شعبان ست۔ مرآۃ الاسرار۔

٨۵ جوہر حضرت امیر خسرو بن سیف الدین قدس سرہ از جمیع کمالات صوری و معنوی نظیر نداشتند و
محبوب ترین مریدان حضرت سلطان المشائخ بودند در خلا و ملا بخدمت آنحضرت محرمیت تمام داشتند
روزی کہ حضرت امیر خسرو متولد شدند امیر سیف الدین والد حضرت ایشان کہ از اتراک قوم
لاچین بودند حضرت ایشان را در جامہ پیچیدہ بخدمت دیوانہ صاحب نعمت بردند فرمود آوردی کسی را
کہ دو قدم از خاقانی پیش خواہد بود ولادت ایشان در قصبہ مومنان با دعرف پٹیالی کہ در کنار گنگ
است واقع شدہ صاحب سیر العارفین قدس سرہ میفرمایند کہ حضرت امیر خسرو دران زمان ہشت سالہ بودند
کہ پدر ایشان با سہ پسر یکے اعز الدین علی شاہ دوم حسام الدین احمد سوم ابوالحسن خسرو از پٹیالے
در شہر دہلی آمدند آنوقت ابتدای ظہور سلطان المشائخ بود امیر سیف الدین با ہر سہ پسران مذکور
مرید آنحضرت شدند و در ہشتاد و سالگی شربت شہادت چشیدند بعد از پدر اعز الدین علی شاہ پیش
بادشاہان دہلی بسیار رشد گرفتند و از منظوران و محبوبان حضرت سلطان المشائخ بودند و فضائل
بسیار داشتند حضرت امیر خسرو ہر شعر کہ میگفتند اول بنظر مشکل پسند ایشان میگذرانیدند
بعد ازان حضرت امیر خسرو در خدمت آنحضرت چندان رشد گرفت کہ تمام عالم محتاج ایشان گشت
در ہر فن ثانی خود نداشتند در علم موسیقی بے نظیر بودند حضرت سلطان المشائخ میفرمودند کہ از وجود

خود بر نجم اما از ترک الله تر نجم و مراد از ترک الله حضرت امیر خسرو اند حضرت سلطان المشائخ در جمیع امور مشورت بایشان کردی و هر وقت که حضرت امیر خسرو خواستی پیش حضرت ایشان رفتی هیچ وقت منع نبودی و هر شعری که گفتی پیش آنحضرت گذرانیدی تا روزی حضرت سلطان المشائخ فرمودند که بطرز صفاهانیان بگوی یعنی عشق انگیز روزی شعری در مدح حضرت سلطان المشائخ گفته بخدمت آنحضرت گذرانید فرمان شد که چه میخواهی شیرینی سخن خواستند فرمان شد که طاس شکر بیار و بر سر خود نثار کن و قدری ازان بخور حضرت امیر خسرو همچنان کردند پس شیرینی سخن ایشان از شرق تا غرب عالم را گرفت و فخر شعرای سلف و خلف شدند اما تمام عمر ازین درخواست پشیمانی خوردی که چرا آنوقت بهتر ازین چیزی نخواستم هر شب وقت نماز تهجد هفت پاره کلام الله خواندی روزی حضرت سلطان المشائخ پرسیدند که ترک حال مشغولیها چیست عرض داشتند که بوقت آخر شب گریه مستولی می شود آنحضرت فرمودند الحمد لله که اندکی ظاهر شدن گرفت و قتی آنحضرت با حضرت امیر خسرو فرمودند که مراد عا کن که بقای تو موقوف ست بر بقای من ترا قریب من دفن کنند و گاهی میفرمودند که اگر یک قبر دو کس را بودی من و خسرو می ماندم و آنحضرت با امیر خسرو عهد کرده بودند که هرگاه در بهشت بخرامم خسرو را برابر خود برم روزی میفرمودند که شب برای تو نعمتی از حق تعالی خواستم میدانم که دعا مستجاب شده است در تو آن حال پیدا خواهد شد و فرمودند که اکثر در سر دعا گو خوانند که خسرو نام درویشان نیست خسرو را نام محمد کاسه لیس خوانند و وصیت فرمودند که کلمات مشائخ بسیار در نظر دار و این دو بیت در حق ایشان فرمودند

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست	ملکی ست که ملک سخن آن خسرو راست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست	زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

القصه حضرت امیر خسرو همراه سلطان تغلق شاه در لکهنوتی بود که حضرت سلطان المشائخ بجوار رحمت حق تعالی پیوستند چون حضرت امیر خسرو ازان سفر باز آمدند روی خود سیاه کرده و پیراهن پاره در میان خاک غلطان پیش حظیرهٔ حضرت سلطان المشائخ افتاد و شش ماه بزیستند و بقولی سه ماه پس روز چهارشنبه در سنه هفتصد و پنجاه و پنج برحمت حق تعالی پیوستند و در پایان روضه مدفون گشتند۔ مرآة الاسرار

۸۶ جوهر حضرت امیر حسن علاء سنجری قدس سره از جمیع فضائل انسانی آراسته بودند و از مصاحبان و مریدان حضرت سلطان المشائخ بودند و سبب توبه ایشان صاحب سیر العارفین میفرمایند که روزی حضرت سلطان المشائخ از زیارت خواجه قطب الاسلام بختیار اوشی قدس سره بهره مند گشته بر لب حوض شمسی رسیدند ناگاه دیدند که خواجه حسن علاء سنجری با جمیع یاران خود در کنار حوض مذکور شراب میخوردند

چون او را در ابتدای حال در قصبه بداؤن بحضرت سلطان المشائخ آشنائی و صحبت گرم بود
بپیش آمد و این رباعی بخواند ؎

سالها باشد که با هم صحبتیم زهد تان فسق از دل ما کم نکرد		گر ز صحبتها اثر بودے کجاست عشق ما ال بهتر از زهد شماست	

چون آنحضرت این ابیات از وشنیدند فرمودند از صحبت اثرهاست این سخن چنان در وی اثر کرد که
فی الحال سر برهنه ساخت و خود را بر پای آنحضرت انداخت و توبه کرد حق تعالی از نظر مرحمت حضرت
سلطان المشائخ امیر حسن را در جمیع امور قبولیتی تمام بخشیده بود از ملفوظات سلطان المشائخ فوائد
می نوشت و درین تقریر آنحضرت را بقدر امکان رعایت کرد حضرت امیر خسرو بارها گفته کاشکے تمامی کتب
که عمر در ان صرف کرده ام برادرم امیر حسن را بودے و ملفوظات حضرت سلطان المشائخ مرا بعد
از نقل حضرت سلطان المشائخ بطرف دیوگیر رفت و همانجا وفات یافتند و در دیوگیر عرف دولت آباد
در جوار مرقد شیخ برهان غریب مدفون گشتند هیچکس بر سر قبر وے نے تواند ماند و اگر کسے چهل شب
می ماند صورت شیر در نظر او ظاهر می شود ۔ مرآة الاسرار

جوهر حضرت مولانا فخر الملة والدین زرادی قدس سره عالم ربانی و عاشق سبحانی بودند و بوفور ۸۷
علم و لطافت طبع و شدت مجاهده و ذوق مشاهده و ترک و تجرید و کثرت گریه میان یاران اعلیٰ مشهور
و مذکور بودند مرید و خلیفه حضرت سلطان المشائخ سریع البکا بودند یکے از واصلان حضرت خداوندی و در
سلک بندگان سلطان المشائخ منسلک شدند و در غیاث پور ساکن شدند تا غایت حضرت
سلطان المشائخ در قید حیات بودند سر از آستانه دور نکردند و چون حضرت ایشان بعد رحلت خرامیدند
خدمت مولانا را آرام و قرار نماند بیشتر حال در سفر بودی بزیارت آستانه خواجه بنده نواز بحضرت
اجمیر حضرت اجودهن تشریف بردند و در صحراها و کوهها و غارها عبادت کردند چنانکه کسے بران مطلع نشود
عمر عزیز بصحبت پیر گذرانیده و از برکت نظر کیمیا اثر حضرت سلطان المشائخ قبولے عظیم
یافت هر گاه نظر بر روی مبارک حضرت ایشان افتادی سر بر زمین نهادی و اسیر محبت ایشان
شدی و بعد نقل حضرت سلطان المشائخ صوم دوام برگرفت تا بقید حیات بودند در روز افطار
نکردند حضرت مخدوم عالم میفرمایند آنچه مارا در ترقے مقامات در یکماه و دو ماه دست دادی بخدمت
مولانا را در یک ساعت بدست آمدی مولانا کمال الدین سامانی که از مشاهیر علمای شهر بودند میفرمودند
که در آنچه بحث سماع و محضر سماع تقریر افتاد در ان محضر مولانا فخر الدین زرادی در اثنای بحث رو

بجانب علماء شہر کرد و فرمود کہ شما از دہ جنبہ یک جنبہ گیرند اگر جنبہ حرمت گیرید حلّ ثابت کنم و اگر جنبہ حل گیرید حرمت
ثابت کنیم خدمت مولانا کمال الدین این حکایت میفرمودند و می گفت زہی وفور علم وے فرمودند کہ او از
آنہا بود کہ بقوت علم خود مدعا خود ثابت کند و عجب خاصیتے بود کہ خدمت مولانا فخر الدین در بحث
ومباحثت نکردی اگرچہ علماء ہمہ علامہ عصر بودی تا او را ملزم نکردی باز نماندی و در رسالہ در اباحت
سماع بتقریر خاص نوشتہ است و مقدمات اباحت آن بر قواعد اصول فقہ تمام کردہ کمال علم و تبحر
ایشان از انجا تحقیق می شود و فضائل دیگر از گریہ جگر سوز و ذوق و کمالات ظاہر و باطن چند السنہ
کہ قلم از رقم آن عاجز آید زیارت خانہ کرد و حج گذارد از انجا عزیمت بغداد کرد علما و مشائخ بغداد استقبال
کردند و قدوم حضرت ایشان را سعادتی دانستند و از انجا بقصد دہلی شریف در جہاز سوار شدند
و آن جہاز غرق شد حضرت مولانا نیز بر مصلا مستقبل قبلہ نشستہ شدہ غرق شدند و بمرتبہ
شہادت رسیدند۔ سیر الاولیا۔

٨٨ جوہر حضرت مولانا علاء الدین نیلی قدس سرہ عالم علوم ربانی و حافظ کلام رحمانی جامع کمالات
صوری و معنوی بودند و خلیفہ حضرت سلطان المشائخ اگرچہ حضرت ایشان از حضرت سلطان المشائخ
مجاز مطلق بودند معہذا ایک مرید ہم نگرفت در آخر عمر فوائد الفواد بخط مبارک خود نوشت و ہمیشہ
حال در نظر خود میداشت و مطالعہ میکرد و اوراد خود ہمان ساختہ بود پرسیدند کہ چندین
کتب معتبرہ از ہر علم کہ بخدمت ست ہیچ دران رغبتے نمے نمایید مگر در ملفوظات حضرت
سلطان المشائخ میفرمودند ای غافلان جہانی از کتب سلوک بجز آن نیست فاما ملفوظات روح
افزای مخدوم خود کہ نجات من بدانست کجا یابم آخر الامر چند روز ذات مبارک را زحمت شد
و بجوار رحمت حق پیوست و در حظیرہ سلطان المشائخ در گنبد دہلیز درونی چبوترہ است متصل مقابر
یاران کہ در حیات خود خدمت مولانا عمارت کنانیدہ بود ہمدران چبوترہ مدفن یافت۔ سیر الاولیا۔

٨٩ جوہر حضرت خواجہ ضیاء الدین برنی قدس سرہ صاحب تاریخ فیروز شاہی اند و مرید حضرت
سلطان المشائخ قدس سرہ بعنایت و قرب آنحضرت مخصوص بود آرامگاہ در جوار روضہ مقدسہ
حضرت سلطان المشائخ در پایان والدہ خود ۔ اخبار الاخیار

٩٠ جوہر حضرت خواجہ شمس الدین قدس سرہ در اخبار الاخیار ست کہ حضرت ایشان خواہرزادہ
حضرت سلطان العاشقین امیر خسرو دہلوی قدس سرہ بودند و از افاضل روزگار و غایت محبت
بحضرت سلطان المشائخ داشتند و در وقت تحریمہ بستن نماز تا جمال جہان آرائے حضرت سلطان المشائخ

ندیدی تحریمه نه بستی و از صف جماعت سر بیرون آوردی و روی مبارک دیدی انگاه تحریمه بستی چون رحلت
فرمود حضرت سلطان المشائخ فرمودند الحمد لله که دوست بدوست رسید آرامگاه و پایان قبر شریف
حضرت امیر خسرو دهلوی قدس سره است

جوہر حضرت شیخ علاء الحق والدین بن اسعد لاہوری بنگالی قدس سره در اخبار الاصفیا مذکور ست 91
که حضرت ایشان عالم عامل و عارف کامل بودند و در ابتدا از مستی باده علم مشائخ وقت را بچشم
استخفاف نگریستی و از اطوار و کردار آنها که عبارت از وجد و سماع ست تنفر بودے روزے
از روے امتحان بعبادتگاه حضرت شیخ اخی سراج رفتند بمجرد دیدن آنحضرت کلاه بزرگی بر زمین افگند
و طیلسان خدمت بر دوش کشیدند شرف خلافت بر گرفتند و ہمواره دیگ طعام گرم بر سر گرفته ہمراه
حضرت شیخ میگشتند چنانچه موی در سر مبارک نمانده بود و این اثر از نفس حضرت سلطان المشائخ است
که چون بحضرت شیخ اخی سراج خلافت عطا نموده رخصت وطن فرمودند حضرت شیخ التماس نمودند که
در انجا شیخ علاء الحق کوس دانشوری و طبل دولتمندی میزند اقامت خود دشوار مے بینم فرمودند نگرانی
بخود راه مده که از خادمان تست ہمچنان شد آرامگاه پنڈوه

جوہر حضرت شیخ نور الحق والدین مشہور بشیخ نور قطب عالم قدس سره فرزند و مرید و خلیفه حضرت 92
شیخ علاء الحق قدس سره اند و از مشاہیر اولیاء ہندوستان صاحب عشق و محبت و ذوق و شوق
و تصرف و کرامت آرامگاه پنڈوه - اخبار الاخیار

جوہر حضرت مخدوم جہانیان در آخر عمر از حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی خرقه پوشیده 93
چنانچه شیخ محمد البنی شطاری در رساله چہار دہ خانواده میگوید که سبب رسیدن بخدمت حضرت شیخ
آن بود که در مدینه منوره زادها الله شرفاً و کرامةً شبی از شبہا در واقعه در مجلس سرور انبیا علیه السلام
باریافته و اتفاقاً حضرت شیخ دست بپہلوی یکدیگر واقع شدند و حضرت سید متوجع ایستاده بودند که پشت
سید بجانب حضرت شیخ بود سرور عالم فرمودند سید جلال ہوشیار باش و بملاحظه باایست که برادرم شیخ محمود استاده
است و حضرت علی فرمودند یا رسول الله اگر شیخ محمود را سید شناخت چندین سرگردان نمی شد
چون صباح شد خدمت سید السادات احرام زیارت حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دہلی بسته قصد کرده
که طواف شیخ کند و آب وضو شیخ بخورد سر و پاے برہنه متوجه حضرت دہلی شد چون سلطان فیروز
مرید حضرت سید بود ہرگاه که حضرت سید از اچه باین صوب تشریف مے آورد سلطان فیروز مدد منزل
باستقبال میرفت درین مرتبه بسلطان خبر رسید که حضرت مخدوم جہانیان تشریف مے آرند باستقبال

رفت چون حضرت سید را باین وضع دید عرض کرد که حضرت این چه وضع است فرمودند که قصد احرام زیارت حضرت
شیخ محمود بسته ام سلطان اضطرار بسیار کرد که ما هرگز شیخ محمود را شیخ تصور نکرده ام حضرت چه میفرمایند
حضرت فرمودند که حضرت شیخ محمود را از فرمودهٔ سرور عالم شناختم تو از کجا آن سلطان ممالک معرفت
را شناسے بیش ازین حرف مکن توبه کن و بهمان صورت بخدمت ایشان رسید و آنوقت نماز پیشین
بود حضرت شیخ آب براے وضو طلبید و فرمودند که کاسه بیار که سید زاده میر سید واو نذر کرده است
که آب وضو بخورد حضرت شیخ در کاسه آب وضو نگاه داشته و در شستن پای توقف کردند خدمت مخدوم
بدولت ملازمت رسید و طواف کرد و بعد از طواف آب وضو را طلب کرد دید که حضرت شیخ پا ناشسته
عرض کرد که یا حضرت فقیر نذر کرده که آب وضو خورد و بی شستن پای وضو تمام نمی شود هر چند که عذر
پیش آوردند خدمت مخدوم مبالغه نمودند بعد از مبالغه بسیار پا شستند بمجرد نوشیدن آب وضو خدمت
سید را حالت دگرگون شد و خدمت سید بعد از صحبت واستفاده خرقهٔ چشتیه از حضرت پوشیدند محبوب السالکین
٩٢ جواهر حضرت شیخ سعد الدین قدس سره در شرح رساله مکیه میفرمایند که حضرت شاه مینا قدس سره
میفرمودند که روزی ترابی نام قلندر در حجرهٔ خاص حضرت مخدوم عالم خواجه نصیر الدین محمود بن یحیی قدسنا
الله تعالی بسره العزیز درآمد حضرت بعد نماز ظهر در عین مشغولی بودند که آن قلندر بر حضرت ایشان کارد
گرفت و یازده زخم زد در استغراق بودند تجاوز نفرمودند خون مبارک از ناودان بیرون آمد بعضی مریدان
آنرا دیده اندرون آمدند خواستند که آنرا ایذاے رسانند حضرت مخدوم عالم نگذاشت که او را
کسے مزاحم شود و بست تنگه او را انعام فرمودند که شاید در دقت کار وزدن آزارے بدست وے
رسیده باشد بعد ازین معامله سه سال در حیات بودند هژدهم ماه رمضان المبارک شب
جمعه خواستند که طائر روح را از قفس پرواز دهند حضرت مولانا زین الدین علی قدس سره عرض
نمودند که بیشتری مریدان اهل کمال اند از انجمله یکے را بشارت شود که بجاے حضور نشیند فرمودند بر
درویشان که حسن ظن داشته باشی نوشته بیار حضرت مولانا سه دفعه تذکره مرقوم داشت اعلی
و اوسط و ادنے بعد مطالعه فرمودند مولانا زین الدین ایشان را بگو که غم ایمان خود بخورند چه جای
آنکه بار دیگرے بردارند بعد ازان وصیت فرمودند که در دفن خرقهٔ پیراهن بر سینهٔ من ببندید از ید و عصاے
پیر من برابر من در لحد بخوابانید و تسبیح پیر بانگشت شهادت من بپیچید و کاسهٔ چوبین بجاے خشت
در زیر سر من نهید و نعلین چوبی نیز در آغوش من نهید حاضران آن وقت بوصیت حضرت
ایشان عمل نمودند و حضرت سید محمد گیسو دراز قدس سره غسل دادند و ریسمان بافتهٔ آن کهٹ

که بر و آب بر تن مبارک ریخته بودند کشیده بگردن خود انداختند و فرمودند خرقه ما همین بس ست۔

۹۵ جوہر حضرت قاضی عبد المقتدر بن قاضی رکن الدین السدیحی الکندی رضی الله تعالی عنهما از علماء فحول مرید و خلیفه حضرت مخدوم عالم خواجه نصیر الدین محمود چراغ دہلی رضی الله تعالی عنه اند صاحب کرامات ظاہره و خارقات باہره و انفاس قدسیه و اشارات علیه و مقامات سنیه داشتند اکثر اوقات بفقر و فاقه بسر می بردند بتاریخ بست و ششم ماه محرم المکرم در سنه ہفصد و نود و یک و بقولی ہفصد و ہشتاد و ہشت بعالم قدسی خرامیدند قبر شریف در دہلی ست مرقد متبرک او و قبر پدر او در مقام خواجه قطب الدین بختیار اوشی ست جانب جنوب حوض شمسی که آنرا خانقاه شیخ عبد الصمد گویند و شیخ عبد الصمد از فرزندان شیخ ابو الفتح جونپوری ست که از اکابر عهد سلطان سکندر لودی بود از جونپور بدہلی آمده مقبره اجداد خود عمارت کرد۔ استاد قاضی شهاب الدین دولت آبادی ست بغایت فصیح و بلیغ یکی از مریدان معتقدان ایشان کتابی نوشته است مسمی بمناقب الصدیقین مشتمل بر احوال جمیع مشائخ چشت در اینجا از احوال و کرامات او بسیار نوشته۔ اخبار الاخیار

۹۶ جوہر حضرت شمس الدین محمد حافظ شیرازی قدس سره در نفحات الانس مذکور ست که حضرت ایشان لسان الغیب ترجمان الاسرار اند بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده و ہر چند معلوم نیست که دست ارادت بپیری گرفته و در تصوف بیکی ازین طائفه علیه نسبت درست کرده اما سخنان حضرت ایشان چنان بر مشرب این طائفه علیه واقع شده است که ہیچکس را آن اتفاق نیفتاده در سنه اثنین و تسعین و سبعمائة بعالم قدسی خرامیدند

۹۷ جوہر حضرت شیخ صدر الدین طبیب الها قدس سره از اکابر مشائخ و صدور عارفان و ائمه محققان بودند و صاحب حقائق و معارف بلند و دقائق و لطائف ارجمند و مرید و خلیفه حضرت مخدوم عالم خواجه نصیر الدین محمود چراغ دہلی اند در اخبار الاخیار ست که پدر حضرت ایشان سوداگر بودند و نسبت ارادت بجناب فیض مآب سلطان المشائخ قدسنا الله تعالی بسرهم داشتند و بغایت کبر سن رسیده و ہیچ فرزندی نصیب نشده و اکثر احوال آرزوی داشتند روزی بحضور حضرت محبوب الہی آمدند حضرت قبله اولیا پشت مبارک خود به پشت ایشان مالیدند و بفرزندی بشارت فرمودند چون حضرت شیخ صدر الدین متولد شدند بحضور محبوب الہی آوردند جناب الاحضرت ایشان را در کنار گرفتند تا آنکه در کنار بودند نظر بر جمال ولایت حضرت محبوب الہی داشتند بنوعی که اثر شعور از آن نظر ظاہر می شد و حاضران مجلس انجمنی را معاینه می نمودند پس آنحضرت از جبه خود پاره جدا کرده

وبرای حضرت ایشان بدست مبارک خود خرقه بدوخت وحضرت ایشان را بحضرت مخدوم عالم خواجه نصیر الدین چراغ دہلوی قدس سره سپرد وبعلو شان حضرت ایشان اطلاع فرمود پس چون حضرت شیخ صدر الدین بسن تمیز رسیدند بحضرت مخدوم عالم ارادت آوردند وتربیت یافتند وبمرتبهٔ تکمیل وارشاد رسیدند وچونکه آنحضرت دوای دل سالکان بوجه احسن دانسته ازانجهت حضرت ایشان را شیخ صدر الدین طبیب دلها گویند۔ مرآة الاسرار۔

98 جوہر حضرت سید علاء الدین قدس سره مرید حضرت مخدوم عالم خواجه نصیر الدین محمود چراغ دہلی اند وصاحب احوال عظیمه ومقامات جلیله حضرت مخدوم عالم حضرت ایشان را بعد از تربیت بجانب سندیله رخصت فرمودند وسی صد بیگهه زمین در سواد قصبهٔ مذکور بجهت خرج خانقاه عالم پناه بدست حق پرست خود بر پارهٔ سفال نوشته دادند آرامگاه سندیله۔ مرآة الاسرار

99 جوہر خواجه اختیار الدین عمر ایرچی قدس سره آبا واجداد حضرت ایشان از کرای خطهٔ ایرچ بودند وبمنصب عمده داری متعین ومنسوب آخر الامر او را جذبه دست داد وبکلی ترک حطام دنیاوی نمود ودر طلب علم وطریقه زہد قدم صدق نهاد وبحضور قاضی محمد سادی قدس سره که از اساتذه عهد خود بودند ومرید وخلیفه حضرت مخدوم خواجه نصیر الدین محمود قدس سره تحصیل علم کرد وبه نعمت خلافت مشرف گشتند دہم محرم مکرم سنه ہشت صد ونه وفات یافت آرامگاه ایرچ۔ اخبار الاخیار۔

100 جوہر حضرت شیخ یوسف مده ایرچی قدس سره آبای کرام وی از خوارزم بوسائط بعضی حوادث روزگار در ممالک ہندوستان آمده در خطهٔ ایرچ متوطن گشتند وآنحضرت شاگرد ومرید وخلیفه خواجه اختیار الدین اند واز خدمت سید جلال بخاری وشیخ راجو قتال نیز به نعمت وخلافت مشرف گشته وتالیفات دارند مثل ترجمهٔ منهاج العابدین امام غزالی وصاحب تاریخ محمدی مرید اوست چنین می نویسد که روزی در خانقاه عالم پناه سماع میکردند ہمدران حالت جان بحق تسلیم فرمود در سنه ہشت صد وسی وچهار۔ آرامگاه صحن خانقاه۔ اخبار الاخیار

101 جوہر حضرت مولانا خواجگی قدس سره در اخبار الاخیار ست که حضرت ایشان مرید وخلیفه حضرت مخدوم عالم خواجه نصیر الدین محمود چراغ دہلی رضی الله تعالی عنه اند وشاگرد مولانا معین الدین عمرانی واستاد قاضی شهاب الدین جونپوری آرامگاه بیرون شهر کالپی۔ مرآة الاسرار۔

102 جوہر حضرت مولانا احمد تھانیسری قدس سره مرید حضرت مخدوم عالم خواجه نصیر الدین محمود چراغ دہلی رضی الله تعالی عنه اند در فضائل علوم ظاہری وباطنی ممتاز بود آرامگاه کالپی اندرون قلعه مرآة الاسرار

۱۰۳ جوہر حضرت قاضی محمد سادی قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی بودند اول تحصیل علوم نمود و استاد عہد خود بود بعد ازان ارشاد یافت و بمرتبہ تکمیل رسید چہار دہم ماہ محرم در سنہ ہشت صد و نہ رحلت فرمود آرامگاہ ایرج ۔ مرآۃ الاسرار۔

۱۰۴ جوہر حضرت مخدوم شیخ سلیمان ردولوی قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی قدس سرہ بودند شانے عظیم و مقامات عالی داشتند جامع بودند میان علم ظاہر و باطن و صاحب کرامات ظاہرہ و خارقات باہرہ و سلسلۂ نسب او بخالد بن ولید ملقب بہ سیف اللہ منتہی می شود آرامگاہ رُدولی ۔ مرآۃ الاسرار۔

۱۰۵ جوہر حضرت شیخ زین الدین قدس سرہ خواہر زادہ و خلیفہ حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی اند قبر شریف پایان گنبد شریف حضرت مخدوم عالم ست در صحن حظیرہ ۔ اخبار الاخیار

۱۰۶ جوہر حضرت شیخ محمد متوکل کنتوری قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی قدس سرہ اند مقتدار وقت خود بود و جامع علوم صوری و معنوی صاحب کرامات ظاہرہ و خارقات باہرہ ۔ آرامگاہ کنتور ۔ مرآۃ الاسرار

۱۰۷ جوہر حضرت شیخ علاء الدین قریشی مشہور بگوالیاری زیرا کہ اول وطن شریف گوالیار بود مرید و خلیفہ حضرت شاہ بندہ نواز سید محمد گیسو دراز اند تا آخر عمر شریف از خلق منزوی بودند شانی عظیم و حالے رفیع داشتند و حضرت ایشان راکمالات از ہر قسم بیش بود آرامگاہ کالپی ۔ مرآۃ الاسرار۔

۱۰۸ جوہر حضرت شیخ ابوالفتح علاء قریشی قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت شاہ بندہ نواز سید محمود گیسو دراز قدس سرہ اند صاحب کمالات صوری و معنوی بودند و حضرت ایشان را مصنفات بسیارست آرامگاہ کالپی و مزار فائز الانوار حاجت روائے خلق ست ۔ مرآۃ الاسرار۔

۱۰۹ جوہر حضرت سید شمس الدین طاہر قدس سرہ در اخیار الاصفیا مذکورست کہ حضرت ایشان اگرچہ مرید حضرت شیخ نور قطب عالم قدس سرہ اند اما خود را از فدویان حضرت خواجۂ خواجگان خواجہ معین الدین حسن سنجری قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ العزیز میگفتند و ہرگز باجمیر شریف سنے وضو در نیامدند و خاک کوچہاش را بجوی بیالودند و ہموارہ بر در شہر سکونت داشتند عمر گرامی حضرت ایشان بصد و پنجاہ سال رسیدہ بود کہ آہنگ سفر عالم قدسے فرمود

۱۱۰ جوہر حضرت خواجۂ عثمان حرب آبادی قدس سرہ در فوائد الفواد مذکورست کہ حضرت ایشان مدتے از خلق قطع کردہ بودند بعد ازان درمیان خلق آمدند حضرت ایشان را از عالم

غیب فرمان شد که خلق را دعوت کن اما بشرطیکه هزار بار تحمل کنے بعد ازان حضرت ایشان در راهی روان می شدند یکے آمده دستی و رفقا فرو دے آورد و دیگرے دیگر فرو دے آورد حضرت ایشان همه را می شمردند و عقد میکردند چون هزار تمام شد در حضرت ایشان فرود خواندند که بر منبر برآ و خلق را دعوت کن عرض کردند که خداوندا من علم نخوانده ام و کمالی ندارم خلق را چگویم فرمان آمد که پای بر منبر نهادن از تو و عنایت از ما۔

111 جوهر در فوائد الفواد مذکورست که حضرت سلطان المشائخ قدسنا الله تعالے بسر کتهم بر لفظ مبارک راندند که شیخ حسین زنجانی و خواجہ علے ہجویرے هر دو مرید یک پیر بودند و آن پیر قطب عهد بوده است حسین زنجانے از دیرباز ساکن لهاور بوده است بعد از چند گاه خواجہ علی ہجویرے را پیر وی فرمود که در لهاور رو و ساکن شو بر پیر خود عرضه داشت کرد که حسین زنجانی آنجا ست پیر فرمود تو برو چون علی ہجویری بحکم اشارت در لهاور آمد شب بود بامداد جنازه حسین زنجانے را بیرون آوردند۔

112 جوهر حضرت مولانا کیتلی قدس سره در فوائد الفواد مذکورست که حضرت سلطان المشائخ قدسنا الله تعالے بسر کتهم فرمودند که مولانا کیتلی پیری بس با برکت بود اگرچه باکسے پیوندی نداشت اما صحبت بسیاری از مردان جناب خداوند تعالے دریافته بود و در تقریر او و در هیئت او معلوم شدی که یکے از واصلان ست چیزے در خاطر بود از وی پرسیدم جواب داد که آنرا این آید و آن اینچنین باشد حضرت سلطان المشائخ چشم پرآب کرده فرمودند که اگر آن مشکل از صد دانشمند مجتهد پرسیدی حل نشدی۔

113 جوهر در فوائد الفواد مذکورست که حضرت سلطان المشائخ قدسنا الله تعالے بسر کتهم در بزرگے حضرت امیر عالم ولوالجی قدس سره بسیار سخن فرمودند و در اثنائے محامد ایشان بر لفظ مبارک راندند که بزرگے بود صاحب نعمت که او بخشش از خواجہ اجل شیرازی قدس سره یافته بود وقتے آن بزرگ بر سر منبر برآمده و خلق بانبوه حاضر بود و امیر عالم ولوالجی نیز بعد ازان آن بزرگ بربالای منبر آغاز کرد که ای مسلمانان بدانید و آگاه باشید که من نعمتے از خواجہ اجل شیرازی یافته بودم امشب میخواستم که آن نعمت به پسر خود بخشم فرمان شد امیر عالم ولوالجی را ده بعد ازان امیر عالم را بالای منبر طلبید و آب دهان مبارک خود در دهان ایشان کرد۔

114 جوهر حضرت شیخ جمال الدین بسطامی قدس سره در فوائد الفواد ست که حضرت سلطان المشائخ

قدسنا اللہ تعالے بر کتہم بر لفظ مبارک راندند کہ شیخ جمال الدین بسطامی شیخ الاسلام حضرت دہلی مراسم
اہل صُفّہ و آداب ایشان نیکو دانستے —

جوہر حضرت خواجہ کریم قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ المبارک یکی از مقدسان درگاہ خداوندی و از جملہ ١١٥
مقربان بارگاہ ایزدی بودند و حالات عظیمہ و مقامات فخیمہ و ہمم علیہ و انفاس قدسیہ و اشارات سامیہ
داشتند و در فوائد الفواد مذکورست کہ حضرت سلطان المشائخ نفعنا اللہ تعالیٰ بمحبتہم میفرمودند کہ خواجہ کریم
در اول حال نویسندہ بودند و در آخر روی از اشتغال دنیا بگردانیدند و یکی از واصلان شدند و بعد از انکہ
روی بجناب کبریا آوردند ہرگز ہمہ عمر شریف خود درم و دینار بدست مبارک خود نگرفتند و حال حضور نماز حضرت
خواجہ بیان میفرمودند کہ وقت نماز شام پیش دروازہ کمال بنماز مشغول بودندی در انوقت نتوانستی برون
آمد و یاران آواز میدادند کہ زود تر درون شہر در یائی و در بان نیز غلبہ میکرد خواجہ کریم نماز خود بحضور تمام
بگذارد و انگاہ از انجا بازگشت گفتند کہ آواز ما نشنیدی فرمودند نے گفتند عجب با چندین غلبہا کردیم و نشنیدی
فرمودند عجب از کسے کہ او در نماز باشد و غلبہ کس شنود و میفرمودند کہ خواجہ کریم بارہا فرمودی کہ گور من
در دہلی ست ہیچ کافری برو استیلا نیابد

جوہر حضرت شیخ لقمان سرخسی قدس سرہ در فوائد الفواد مذکورست کہ حضرت ایشان را مناقب بسیارست ١١٦
می آرند کہ جمعہ از حضرت شیخ فوت شد باشغارے از ظواہر شرع واللہ تعالیٰ اعلم ائمہ آن شہر با حتساب برون
(حاشیہ بین السطور: شہریست عظیم در خراسان ۱۲ — اوصاف حمیدہ ۱۲)
آمدند بحضرت شیخ گفتند کہ ائمہ شہر مے آیند تا با شما بحث کنند فرمودند کہ سوار یا پیادہ گفتند سوار آن زمان حضرت
شیخ بر دیوار نشستہ بودند فرمودند کہ بفرمان جناب خداوند تعالیٰ روان شو دیوار در حال روان شد

جوہر حضرت حیدر زاویہ قدس سرہ صاحب احوال بدیعہ و انفاس نفیسہ بودند و صاحب فوائد الفواد ١١٧
قدس سرہ میفرمایند کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ بر کتہم فرمودند کہ حیدر زاویہ ترک بچہ بودند
و درویشی صاحب حال و در انچہ خروج چنگیز خان شد و کفار روی بجانب ہندوستان نہادند در ان ایام
روی سوی یاران کرد و گفت از مغول بگریزید کہ ایشان غالب خواہند آمد پرسیدند کہ چگونہ گفت کہ
ایشان درویشے را برابر خود می آرند و خود را در پناہ آن درویش ساختہ اند من در سربان درویش کشتی
گرفتہ ام او مرا بر زمین زد اکنون متحقق ست کہ ایشان غالب خواہند آمد شما یان بگریزید بعد از ان خود در غارے
رفت و ناپیدا شد عاقبت ہمچنان شد کہ او گفتہ بود بعد از تقریر این حکایت بندہ عرضہ داشت کرد کہ این طوق
و دست کلہ آہنین کہ در دست و گردن میکنند متابعت اوست فرمودند آری ولیکن او را حالی پیدا شدہ بود
در ان حال آہن گرم تافتہ میگرفت و بدست خود گاہ طوق مے ساختہ و گاہ دست کلہ میکرد آہن بر دست او

چون موم شده بود این طائفه که هستند طوق و دست گاه می سازند اما آن حال کجاست

118 جوهر حضرت شیخ عثمان خیرآبادی قدس سره صاحب حالات عظیمه و هم فخیمه بودند و انفاس قدسیه و اشارات سامیه داشتند و در فوائد الفواد مذکورست که حضرت سلطان المشائخ قدسنا الله تعالی بسره فرمودند که شیخ عثمان بس بزرگ کسی بود او را لقب سیت بعد ازان فرمودند که ساکن غزنین بود سبزی پختی و فروختی از شلغم و چقندر و مانند این و در بیابان خفتی واگر کسے بیامدی و درم قلب بدو دادی از انچه او پخته بودی بخریدی او آن درم بستدی اگرچه بدانستی که قلب ست و بهای سره بدو دادی تا خلق را چنان معلوم شد که او درم سره و قلب را فرق نمیکند بیشتری می آمدند و درم قلب می دادند و او بجاے سره می گرفت تا وقت نقل او شد روی سوی آسمان کرده گفت خداوندا تو دانائی که خلق مرا درم قلب دادند و من بجاے سره قبول کردم و برروے ایشان رد نکردم اگر از من طاعت قلب در وجود آمده است بکرم خود برروی من رد مکن بعد ازان فرمودند که وقتی درویشی صاحبدلی برو آمد و طعام از دیگ او طلب نمود شیخ عثمان کفچه در دیگ کرد چون برآورد همه دُرّ مروارید بود آن درویش گفت من این را چه کنم باز کفچه در دیگ کرد همه زر سُرخ برآورد آن درویش گفت آن سنگریزه بود و این سنگ ست چیزی بکش که من بخورم بار سوم کفچه در دیگ کرد و برآورد همان سبزی که پخته بود بیرون آمد آن درویش چون این حال بدید شیخ را گفت اکنون ترا اینجا نمی باید بود همدران چند روز شیخ عثمان از دنیا نقل کرد۔

119 جوهر حضرت سید تاج الدین شیر سوار نارنولی قدس سره مرید حضرت شیخ قطب الدین منور هانسوی قدس سره اند و در اخبار الاخیار ست که چون میخواستند که بدریافت سعادت زیارت پیر خود بجانب هانسی متوجه شوند شیر نر را از بیشه میگرفتند و برو سوار می شدند و مار بدست میگرفتند و چون نزدیک هانسی میرسیدند شیر و مار را رها می کردند و پیاده می آمدند روزی حضرت شیخ قطب الدین منور بر دیواری نشسته بودند و سید تاج الدین در حالت سکر و بیخودی همچنان بر پشت شیر سوار پیش حضرت شیخ در آمدند چون نظر حضرت شیخ بر حضرت ایشان افتاد فرمودند ای سید این حیوان جان دار ست مردان جناب حق سبحانه و تعالے اگر بر دیوار حکم کنند که جا و ست برفتار آید دیوار جنبیدن گرفت فرمودند ای دیوار من سخن بر سبیل فرض میگفتم تو بجای خود باش پس سید تاج الدین را حالی دگر پیش آمد و لفنای توحید مستغرق گشتند آرامگاه بیرون نارنول نزدیک شهر ست ۔ مرآة الاسرار و اخبار الاخیار۔

120 جوهر خواجه احمد محمد معشوق طوسی قدسنا الله تعالی بسره العزیز از محبوبان و مقبولان حضرت خداوندی بودند و در نفحات الانس مذکورست که اسم مبارک حضرت ایشان محمد ست در شهر طوس بودند و بسر مبارک

ہم آنجاست حضرت عین القضات ہمدانی قدس سرہ در بعضی از رسائل خود نوشتہ اند کہ حضرت محمد معشوق نماز نکردی از حضرت خواجہ محمد حمویہ و حضرت امام احمد غزالی رضی اللہ تعالی عنہما شنودم کہ روز قیامت صدیقان راہمہ این تمنا بود کہ کاشکے خاکی بودندی کہ روزے حضرت محمد معشوق قدم بران خاک نہادہ بودی یک روز در جامع طوس تشریف آوردند و حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سرہ مجلس میداشتند حضرت خواجہ نعرہ ی بر قبا زدند و حضرت شیخ را خاموش کردند بان حضرت شیخ بہ بست چون ساعتی برآمد حضرت شیخ فرمودند ای سلطان عصر و ای سرور وجود بند و اکشائے کہ بند بر ہفت آسمان و زمین نہادی و در فوائد الفواد ست کہ از حضرت سلطان المشائخ رضی اللہ تعالے عنہ پرسیدہ آمد کہ حضرت ایشان را محمد معشوق گویند یا احمد معشوق کہ از بیشتر خلق شنیدہ شدہ است کہ محمد معشوق گویند فرمودند کہ احمد محمد معشوق نام حضرت ایشان احمد ست و نام پدر حضرت ایشان محمد و فرمودند کہ وقتے حضرت ایشان در عین چلہ سرما در آب روان قرار گرفتند و التماس نمودند الٰہی من از اینجا بیرون نیایم تا نفرمائی کہ من کیستم آوازی شنیدند کہ تو آنی کہ فردائے قیامت چندین کسان از شفاعت تو از دوزخ خلاصی خواہند یافت عرض کردند کہ برین بسند نکنم آوازی شنیدند کہ تو آنی کہ فردائے قیامت چند کس بعنایت تو در بہشت روند عرض کردند برین ہم بسند نکنم مرا می باید کہ بدانم کہ من کیستم انگاہ آوازی شنیدند کہ ما حکم کردیم کہ درویشان و عارفان عاشق ما باشند و تو معشوق ما باشی انگاہ حضرت خواجہ ازان مقام بیرون آمدند ہر کہ پیش می آمد میگفت السلام علیک یا خواجہ احمد معشوق و چون حضرت ایشان را جہد کردند و گفتند کہ چرا نماز نگذاری فرمودند بگذارم الا فاتحہ نخوانم گفتند این چہ نماز باشد کہ فاتحہ نخوانند چون الحاح بسیار کردند فرمودند فاتحہ خوانم ایاک نعبد و ایاک نستعین نخوانم گفتند این آیۃ نیز بخوان القصہ بعد از گفتگوی بسیار در نماز استادند و فاتحہ خواندن گرفتند چون اینجا رسیدند کہ ایاک نعبد و ایاک نستعین بر اعضای مبارک از زیر بن ہر موی خون روان شد انگاہ روی سوی حاضران کردند و فرمودند من زن حائضم بر من نماز نیست ۔

۱۲۱ جوہر سید صدر الدین راجو قتال قدس سرہ ارادت و خلافت از پدر خود سید احمد کبیر داشتند و از برادر خود مخدوم جہانیان سید جلال بخاری نیز دارند حضرت مخدوم جہانیان بارہا بر زبان مبارک میراند کہ حق تعالی ما را بخلق مشغول داشت و شیخ راجو را بخودی پیوستہ در عالم استغراق بودی آرامگاہ اچہ ۔ اخبار الاخیار ۔

۱۲۲ جوہر حضرت شیخ سعد الدین قدس سرہ در شرح رسالہ مکیہ میفرمایند کہ مثال و اجازت نامہ

بندگی شیخ صدر الدین راجو بخاری قدس سره بجانب بندگی زائر الحرمین الشریفین حضرت شیخ سارنگ پیر پیران فقیر فرستاده بودند در ان مذکور بود و یلبس خرقة المشائخ الچشت و السهروردی رضی الله تعالی عنهم اما بندگی شیخ اکثر و اغلب کلاه چشت میدادند و چون کسی مزاحم می شد و کلاه سهروردی طلبید میدادند و در وقت کلاه دادن سهروردی تکمه را دور میکردند و می فرمودند که فرق میان کلاه سهروردی و چشت همین است،

جوهر حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق ردولوی قدس سره سلسله نسب شریف حضرت ایشان بچند ۱۲۳

واسطه بحضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میرسد و اسم مبارک پدر آن حضرت عمر ست و جد آنحضرت شیخ داؤد از بلخ بملک هندوستان تشریف آورده در قصبهٔ ردولی سکونت اختیار فرمودند و آنحضرت مرید و خلیفه حضرت شیخ جلال الحق و الدین پانی پتی قدس سره اند و مصدر کشف و کرامات ظاهره و مظهر حالات و خارقات باهره و صاحب احوال عظیمه و مقامات جلیله بود و افعال خارقه و انفاس قاطع داشتند و در ریاضات و مجاهدات وحید عصر بودند و در تجرید و تفرید فرید زمانه و از جانب حضرت خداوندی مخاطب بخطاب عبد الحق گشته و چشم حق بین نمی کشودند الا وقت صلوٰة خمسه و تجدید و تربیت طالبان و دیدن محبان و آنچنان بود که خادم سه کرة حق حق حق می گفت و آن حضرت بدست حق پرست خود قبر راست کرده و خادمان موافق وصیت آن حضرت را دفن کردند پس دران مشغول ماند بعد شش ماه قبر خود بشگافت رمقی از جان و جسمی موهوم مانده بود خادمان در لحافها پیچیده بیرون آوردند و چون مردم نان از روغن چرب کرده و پاره شکر بران گذاشته بطریق نذر پیش آنحضرت می آوردند اول اندکی ازان تناول میفرمودند بعد ازان حاضران را قسمت میکردند و بلسان ترجمان الٰهی میراندند هر که توشهٔ من بی اجازت من بخورد از جان سیر آمده باشد پس بی اجازت فرزندان و مریدان آنحضرت نان توشه نمیخورند و برای مشغولی آنحضرت دو حجره بود یکی جلالی و دوم جمالی جلالی بر بام خانه بود و جمالی در ته آن هر گاه جلال منجلی میگشت بر بام خانه تشریف می بردند درین وقت اضطرابی میان فرزندان و مریدان پدید می آمد زیرا که از قهر و لطف هر چه در خیال میگذشت در ساعت بظهور می آمد مغضوب هلاک میگشت و بمجرد نظر لطف هر کس بعلو درجات فائز می شد و باندک نظر قهر معدوم مطلق میگشت و آنحضرت را سه پسر و چهار دختر بودند هر پسری که متولد میشد بمجرد زادن حق حق حق میگفت آنحضرت می فرمودند که احمد شور اختیار نکرد و این بچه میخواهد که در عالم شور اندازد آن پسر در چند روز وفات می یافت و بعد از چند مدت حضرت شیخ عارف متولد گشتند و حق حق نگفتند فرمودند که این پسر لائق نگاهداشتن ست و هر گاه مریدان و طالبان آنحضرت را سفر آخرت پیش

می آید بخدمت آن حضرت درخواست می نمود اگر اجازت می یافتند ازین عالم انتقال میفرمودند دالانه
چنانچه حضرت شیخ عبدالقدوس قدس سره دراحوالات آنحضرت نوشته اند که مریدآنحضرت بود مخلص نام
که بمرتبه تکمیل وارشاد رسیده بود درین عالم اورا خوش نمی آمد روزی بخدمت آنحضرت التماس نمود که اگر
اجازت شود ازین عالم فانی انتقال کنم فرمودند چند روز صبر کن پس مخلص دریافت که آنحضرت رخصت
نخواهند داد پسر خود را گفت که من میخواهم که ازین عالم انتقال کنم باید که بعد از وفات زود مدفون سازی
بعدازان بخدمت مخدوم خبر رسانی واین وصیت فراموش نسازی پس حضرت مخلص ردا بر سر کشید
وجان بجانان داد پسر سراسیمه پدر راهمچنان مرده گذاشته بخدمت حضرت مخدومی عرض حال کرد آنحضرت
فرمودند که مخلص بے رضای من رفت چه معنی دارد پس آنحضرت ردا از روی او برداشت وبرابر گوش
او بآواز بلند مخلص مخلص گفتن گرفت قریب چهل وپنجاه بار مخلص مخلص فرمود حضرت مخلص برخاست و
سر در قدم نهاد آنحضرت بخانقاه عالم پناه خود تشریف بردند حضرت مخلص رو بفرزندان آورد وملامت نمود
بر وصیت من عمل نکردید الحال تو بحضور پیر دستگیر برو وبهر قسم از راه عاجزی درخواست نموده اجازت
حاصل کن بهرام بخدمت حضرت مخدوم رسید مطلوب بعرض رسانید فرمودند با پدر خود بگو که چند روز دیگر باش
بهرام پیش پدر رفته پیغام رسانید حضرت مخلص فرمود باز بخدمت شریف برو والتماس کن که آمدن ورفتن
راجای نیست مگر انتقال از مقامی بمقامی واز جامه کهنه بجامه نو چون بهرام این مقدمه بعرض رسانید
آنحضرت اجازت دادند پس حضرت مخلص خوش حال شده ردای شریف بر سر کشید وبا دوست یکرنگ
شد پانزدهم جمادی الثانی در سنه سبع وثلثین وثمانمائة در عالم بقا خرامید آرامگاه روولی مزار فائض الانوار
حاجت روای خلق است - شیخ اسمٰعیل پدر شیخ عبدالقدوس بچه بود وبجهت دیدن حضرت مخدوم العالم
صاحب الکشف والکمالات والکرامات شیخ عبدالحق رفتند حضرت مخدوم عالم شیخ اسمٰعیل
راطلبیدند وبر پشت شان بوسه دادند وفرمودند که در پشت این بچه پسرے می بینم که قطب وقت
شود ورجوع عالم بسوی وی باشد وتمامی رجوع وی بسوی ما باشد ویکے از خلفاء ما باشد ونعمت
ما بوے رسد عاقبة الامر تمامی رجوع حضرت عبدالقدوس بروح حضرت شیخ احمد عبدالحق شد
تا بدو فیض روحی وپرورش باطنی از روح حضرت احمد عبدالحق بحضرت شیخ عبدالقدوس میرسید
واین تکمیل فیض روحی را اویسی می گویند چنانکه حضرت سید المرسلین بفیض روحی وتکمیل باطنی حضرت
اویس قرنی را پرورده بودند - از لطائف قدسے ملفوظ حضرت عبدالقدوس -
جوهر حضرت شیخ عبدالله شطاری قدس سره سیاح بیدای طریقت وغواص دریای حقیقت بودند ۱۲۴

ودر تلقین اذکار و اشغال وحید عصر و فرید زمانه منادی میکردند که طالبی ست تا اورا بحق تعالی رسانم واز
حضرت ایشان رساله است در طریق شطاریه که در آغاز آن نسب خود بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
درست کرده وسلسله ارادت بهیچ واسطه بشیخ نجم الدین کبری رسانید آرامگاه قلعه هندون اخبار الاصفیا

جوهر حضرت شیخ ابوعبدالله صومعی رضی الله تعالی عنه در نفحات الانس مذکورست که حضرت ۱۲۵
ایشان از اکابر مشائخ گیلان ورؤساء زهاد ایشان بودند بهرچه که پیش از وقوع آن خبر کردی همچنان
واقع شدی ووقتیکه در غضب شدی جناب حق سبحانه وتعالی از برای حضرت ایشان زود انتقام کشیدی
وهرچه خواستی جناب حق سبحانه وتعالی همچنان کردی جماعتے از اصحاب حضرت ایشان بقصد
تجارت بسمرقند رفته بودند نزدیک بسمرقند سواران بغارت ایشان آمدند ایشان آنحضرت را
آواز دادند دیدند که آنحضرت استاده اند ومیفرمایند سبوح قدوس ربنا الله دور شوید اے
سواران از میان ما همه سواران متفرق شدند بعضے بکوهها در افتادند وبعضی بوادیها۔

جوهر حضرت شیخ عبدالرحمن چشتی بن عبدالرسول بن قاسم بن شاه عباسی العلوی رضوان الله تعالی ۱۲۶
حضرت ایشان در مرآة الاسرار می فرمایند هرچند که این فقیر از اکثر سلاسل متعدده بهره یافته اما
بنده پروردہ واز خاک برآوردهٔ خاندان چشت ودودمان اهل بهشت ست ومیفرمایند که بحسب ظاهر
مذهب ومشرب صوفیه ناجیه از خدمت قطب الوقت حضرت شیخ حمید قدس سره ووی از پدر خود شیخ
قطب الدین ووی از پدر خود حضرت شیخ پیر ووی از پدر خود شیخ بده ووی از پدر خود حضرت شیخ
عارف ووی از پدر خود شیخ احمد عبدالحق ووی از حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی ووی از شیخ شمس الدین
ترک پانی پتی ووی از شیخ علاء الدین علی احمد صابر وبحسب باطن این نیازمند اویسی است
که از ابتدای سلوک تا این زمان از آداب وتربیت ونوازش ونظر قبول بفرزندی از روحانیت
خواجه بزرگ معین الحق والدین حسن سنجری یافته

جوهر حضرت شیخ امان الله پانی پتی قدس سره اسم مبارک عبدالملک ست ولقب شریف ۱۲۷
امان الله از علماء صوفیه موحده اند واز تابعان شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره در علم
این طائفه علیه مرتبه بلند وپایه ارجمند داشتند ودر تقریر مسئله توحید بیانی شافی وتقریری وافی
حضرت ایشان را در علم تصوف وتوحید کتب ورسائل بسیارست وآثار تحقیق از تقریر او لائح ورساله
دارند مسمی باثبات الاحدیة که بیان اطلاق حق واحاطه او بحقائق کونیه باحفظ درایته او درعین عینیت
با عالم مطابق اذواق کمل وکلمات محققین اهل توحید کرده وبر لوائح مولانا عبدالرحمن جامی

قدس سره شرحی نوشته در غایت بسط وتطویل شبها بیدار بودی وهر بار برخاستی ووضو کردی وتواجد کردی ونعره ها زدی ومرید شیخ محمد حسن اند وشاگرد محمد مودود لاری با کثر سلاسل ارتباط داشت ودر شرب قلندریه واسطه بشاه نعمت الله ولی میرسد وتعلق بسلسلهٔ علیه قادریه غالب تر ومحکم تر بود دوازدهم

ربیع الآخر در سنه نهصد وپنجاه وهفت رحلت فرمود. اخبار الاخیار

۱۲۸ جوهر حضرت شیخ سراج الدین عالم بن قوام الدین ملتانی قدس سره از اصحاب وخلفاء شیخ زین الدین خوافی اند عالم بودند بعلوم صوری ومعنوی باصل از ملتان بودند ودر هراة نشو ونما یافته چون شیخ زین الدین از دار فنا رحلت فرمود شیخ سراج الدین را باجازت شیخ بجاے حضرت

ایشان نصب کردند آرامگاه نهرواله که از بلاد گجرات ست. اخبار الاخیار

۱۲۹ جوهر در روز وتاریخ وفات وماه وفات وسنه وفات وجای مزار مبارک واختلاف وفات حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم روز دوشنبه دوازدهم وبقول محدثین دوم ربیع الاولی سنه ۱۱ه هجری ج مدینه منوره حجره حضرت عائشه صدیقه. ابوبکر صدیق شب سه شنبه ۲۲ جمادی الاخری سنه ۱۳ه وبقوے آخر روز دوشنبه وبقوے بست وسوم ج روضه آنحضرت علیه السلام. سلمان فارسی دهم رجب شنبه سنه ۳۳ه هجری ج مداین. امام قاسم بن محمد بن ابی بکر بست چهارم جمادی الاولی سنه ۱۰۱ه هجری وبقوے سنه ۱۰۸ه هجری. امام جعفر الصادق دوشنبه پانزدهم رجب بقولی شانزدهم شوال سنه ۱۴۸ه هجری ج جنة البقیع در مقبره امام حسن. بایزید بسطامی چهاردهم شعبان سنه ۲۶۱ه وبقوے پانزدهم وهفتدهم ج بسطام. خواجه ابو الحسن خرقانی پانزدهم رمضان سنه ۴۲۵ه هجری وبقوے دهم محرم سنه ۴۲۴ه هجری ج خرقان. خواجه ابو علی فارمدی چهارم ربیع الاولی سنه ۴۷۷ه هجری ج طوس. خواجه یوسف همدانی بست هفتم رجب وبقولی غره صفر سنه ۵۳۵ه هجری ج مرو. خواجه عبد الخالق غجدوانی ۱۲ ربیع الاول سنه ۵۷۵ه هجری ج غجدوان. حضرت خواجه عارف ریوگری غرة شوال ج ریوگر. خواجه محمود الخیر فغنوی ۱۷ ربیع الاول ج وابکنی. خواجه عزیزان علی رامیتنی ۲۷ رمضان سنه ۷۱۵ه وبقوے ۲۸ ذیقعده سنه ۷۲۱ه هجری ج خوارزم. خواجه محمد بابا سماسی ۱۰ جمادی الاخر قریه سماسے. سید امیر کلال پانزدهم وبنزد بعض هشتم جمادی الاخری سنه ۷۷۲ه هجری وبقوے هشتم جمادی الاولی ج دیه سوخار. خواجه بهاؤ الدین محمد نقشبند سوم شب دوشنبه ربیع الاولے سنه ۷۹۱ه هجری ج بخارا. خواجه علاء الدین عطار شب چهارشنبه بعد از نماز خفتن ۲۰ رجب سنه ۸۰۲ه ج دیه خفانیان. خواجه یعقوب چرخی ۵ صفر ج ملفتون. خواجه عبد الله احرار شب شنبه ۲۹ ربیع الاولی سنه ۸۹۵ه ج سمرقند

مولانا محمد زاہد غرہ ربیع الاول مولانا درویش محمد ١٩ محرم خواجہ محمد امکنکی ٢٢ شعبان خواجہ عبد الباقی
باقی باللہ ٢٥ جمادی الآخری سنہ ١٠١٢ ج بیرون شہر شاہ جہان آباد۔ حضرت امیر علی کرم اللہ تعالی وجہہ
شب دوشنبہ ١٩ او بقولی ٢١ رمضان سنہ ٤٠ ج نجف اشرف۔ حضرت امام حسینؑ جمعہ ١٠ محرم سنہ ٦١ ج
کربلا و نزد بعض سنہ ٦٠ امام زین العابدین ١٨ محرم سنہ ٩٤ جنۃ البقیع و نزد بعض سنہ ٩٥ امام محمد باقر دوشنبہ
٧ ذیحجہ سنہ ١١٤ و نزد بعض سنہ ١٢٥ ج جنۃ البقیع حضرت امام موسی کاظم جمعہ ٥ رجب سنہ ١٨٣ و نزد بعض
١٥ او بقولے ٢٥ ج بغداد شریف حضرت علی بن موسی رضا جمعہ ١٢ و نزد بعض ٩ رمضان سنہ ٢٠٣
و نزد بعض ٩ صفر سنہ ٢٠٨ ج مشہد مقدس حضرت معروف کرخی ٢ محرم سنہ ٢٠٠ و نزد بعض ١٠ او بقولی ٢
ج بغداد شریف حضرت سری سقطی بابداد سہ شنبہ ٣ رمضان سنہ ٢٥٣ و نزد بعض ٢٩ و سلخ رجب
سنہ ٢٥٠ ج بغداد حضرت جنید روز شنبہ ٦ و اصح ٢٧ رجب سنہ ٢٩٨ و نزد بعض سنہ ٢٩٧ و نزد بعض سنہ ٣٠٢
ج بغداد حضرت ابوبکر شبلی دہم و نزد بعض ٢٧ ذیحجہ اصح سنہ ٣٣٤ و نزد بعض سنہ ٣٣٢ ج بغداد شریف
ابو القاسم نصیر آبادی ١١ شوال سنہ ٣٦٢ و نزد بعض ششم محرم سنہ ٣٦٧ ج مکہ معظمہ ابو علی دقاق ٥ ذیقعدہ
و بقولے بستم شوال سنہ ٤٠٥ ج نیشاپور حضرت ابو القاسم قشیری ١٦ ربیع الآخر سنہ ٤٦٥ ابو علی
رودباری ٢ شوال سنہ ٣٢١ و نزد بعض سنہ ٣٢٢ ج مصر ابو علی کاتب ١١ شعبان سنہ ٣٤٦ و نزد بعض
سنہ ٦٥٦ ج مصر ابو عثمان مغربی ٩ شوال سنہ ٣٧٣ و نزد بعض ١١ رجب ج نیشاپور حضرت ابو القاسم
گرگانی ٢٣ صفر و نزد بعض ١٥ جمادی الاول و نزد بعض ١٠ رجب حضرت امام حسن غرہ و اصح ٥ ربیع الاولی
سنہ ٤٤٩ و نزد بعضے سنہ ٥٠ و نزد بعضے ٢٩ صفر و سلخ و نزد بعض ٢٨ حضرت سید ابی صالح ٢٧ رجب حضرت محبوب
سبحانی شب شنبہ ٩ بعد نماز عشا ربیع الآخر سنہ ٥٦١ و بقولے در بغداد بتاریخ ١٧ ج بغداد شریف بعض
فرمودہ تاریخ وفات حضرت محبوب سبحانی نہم ربیع الآخر ست لیکن چون فاتحہ آنحضرت علیہ السلام
بتاریخ یازدہم ہر ماہ می نمود لہذا عرس آنجناب در ہندوستان بتاریخ یازدہم شہر مذکور اشتہار یافت

جواہر السلسلۃ للمشائخ الچشتیۃ حضرت خواجہ حسن بصری ٤ و نزد بعض ٤ ١ محرم
سنہ ١١٠ و نزد بعض غرہ رجب و نزد بعض ٥ ج بصرہ عبد الواحد بن زید ٢٧ صفر سنہ ١٧٦ و نزد بعض سنہ ١٧٧
ج بصرہ خواجہ فضیل بن عیاض ٣ ربیع الاولی سنہ ١٨٧ و نزد بعض ٧ و ٢٧ محرم ج مکہ معظمہ حضرت ابراہیم
بن ادہم ٢٦ جمادی الاولی سنہ ١٦٢ و نزد بعض ١٦ و نزد بعض سنہ ١٦١ حضرت حذیفہ مرعشی ١٤ شوال
سنہ ٢٥٢ و نزد بعض ١٤ و نزد بعض ٢٤ ج شام قریب مزار حضرت لوطؑ حضرت ہبیرہ بصری ٧ شوال
و نزد بعض غرہ و در سفینہ ١ اج بصرہ حضرت ممشاد علو دینوری ١٤ محرم سنہ ٢٩٩ و نزد بعض ٢٤ خواجہ ابی اسحاق شامی

چشتی ۴ ربیع الآخر ج عکه از بلاد شام خواجه ابی احمد چشتی غرۂ جمادی الاخری سنه ۳۵۵ھ ونزد بعض ۱۰ ج
چشت که از خراسان ست خواجه ابی محمد چشتی غره ونزد بعض ۹ جمادی الآخر سنه ۴۱۱ھ ونزد بعض سنه ۴۱۵ھ
ونزد بعض غره رجب سنه ۴۲۱ھ ج چشت خواجه ابی یوسف چشتی ۲۶ ودر سفینة الاولیاء ۴ ربیع الآخر
سنه ۴۵۹ھ ونزد بعض ۳ رجب ج چشت خواجه مودود چشتی غره رجب سنه ۵۲۷ھ ج چشت حاجی شریف زندنی
۱۳ رجب ونزد بعض ۲۳ و ۹ ج زندنه که بلده ایست در بخارا خواجه عثمان ۵ شوال سنه ۶۰۳ھ ونزد بعض ۶ و ۱۲ ج
مکه معظمه حضرت خواجه معین الحق ۶ دوشنبه رجب سنه ۶۳۳ھ وبقولے شب یکشنبه سنه ۶۳۲ھ ج اجمیر شریف خواجه قطب الدین
بختیار کاکی دوشنبه ۱۴ ربیع الاولی سنه ۶۳۳ھ ج دہلی قریب حوض شمسی حضرت خواجه فرید الدین شکر گنج سه شنبه
۵ محرم سنه ۶۶۴ھ ج پاک پٹن حضرت علاء الدین بن احمد صابر ۱۳ ربیع الاولے سنه ۶۹۰ھ ج کلیر سرکار
سہارن پور بوریه حضرت شمس الدین ترک ۱۵ جمادی الاخری ونزد بعضے ۱۰ ج پانی پت
جلال الدین پانی پتی ۱۳ ربیع الاولی سنه ۷۶۵ھ ج پانی پت حضرت شیخ عبد الحق ردولوی ۱۵ جمادی الاخرے
سنه ۸۳۷ھ ج ردولی شیخ احمد عارف ۱۲ شوال ردولی شیخ محمد بن عارف ۲۶ ربیع الآخر ردولی شیخ
عبد القدوس گنگوہی ۲۲ ونزد بعض ۲۳ جمادی الاخری سنه ۹۴۴ھ ونزد بعض سنه ۹۴۵ھ ج قصبه گنگوہ حضرت
سلطان المشائخ چہارشنبه ۱۸ ربیع الآخر سنه ۷۲۵ھ ج قریب دہلی کہنه موضع غیاث پور خواجه نصیر الدین چراغ
دہلی جمعه ۱۸ رمضان سنه ۷۵۷ھ ج قریب دہلی کہنه حضرت جلال الدین مخدوم جہانیان جہان گشت ۱۰ چہارشنبه
وقت غروب آفتاب ذیحجه سنه ۷۸۵ھ ج اُچه ملتان حضرت حبیب عجمی ۳ ربیع الآخر سنه ۱۵۶ھ وبقولے ۹
رمضان سنه ۱۳۱ھ ج بصره حضرت داؤد طائی ۲۸ ربیع الاولی سنه ۱۶۵ھ وبقولی ۲۸ ربیع الآخر ج بغداد
حضرت ممشاد دینوری ۴ محرم سنه ۲۹۹ھ نزد بعض ۲۴ شیخ احمد دینوری ذیحجه سنه ۳۶۷ھ شیخ ضیاء الدین
ابو النجیب سہروردی شب شنبه ۱۲ جمادی الآخر سنه ۵۶۳ھ ونزد بعض شب پنجشنبه ۱۰ رجب سنه ۵۶۰ھ
ونزد بعض ۱۰ رمضان ج بغداد شیخ شهاب الدین عمر سہروردی جمعه غرۂ محرم سنه ۶۳۲ھ ج بغداد خواجه
بہاء الدین زکریا ملتانی پنجشنبه بعد نماز ظہر صفر سنه ۶۶۱ھ ونزد بعض سنه ۶۶۶ھ ج ملتان شیخ صدر الدین
سه شنبه مابین ظہر وعصر ۲۳ ذیحجه سنه ۶۸۴ھ ملتان حضرت رکن الدین شاه رکن عالم شب جمعه ۹ جمادی الاولے
سنه ۷۳۵ھ وبقولے ۱۶ رجب یوم پنجشنبه بعد نماز مغرب ج ملتان سید جلال الدین بخاری ۱۹ جمادی الاخری
اُچه شیخ احمد غزالی ۷ محرم سنه ۵۱۷ھ ج قزوین حضرت عمار یاسر ۶ ربیع الآخر حضرت نجم الدین کبری شنبه
۱۰ جمادی الاولی سنه ۶۱۸ھ در بعض شنبه ۹ رمضان و ۲۹ ذیحجه حضرت شیخ عبد الواحد بن عبد العزیز تمیمی
جمادی اخری سنه ۴۲۳ھ ج مقبره حضرت امام احمد حنبل حضرت ابو الفرح طرطوسی ۴ شعبان ابو الحسن علی الہکار ے

محرم سنه ۸۶ھ حضرت ابو سعید مخزومی ۷- شعبان سنه ۱۳ھ حضرت محبوب سبحانی ۹- شب شنبه بعد عشا ربیع الآخر سنه ۵۶۱ھ ج بغداد شریف امام عبدالله علم بردار ۵- رجب حضرت طیفور شامی ۶- رجب حضرت بدیع الدین مدار شب جمعه ۱۸- جمادی الاولی سنه ۸۴۰ھ ع مکن پور از توابع قنوج ونزد بعض سنه ۹۱۷ هجری

131 جوهر حضرت خواجه محمد باقی بالله را اجازت طریقه نقشبندیه از حضرت مولانا خواجگی محمد امکنگی ست والیشان از والد خود حضرت مولانا درویش محمد والیشان را از خال خود حضرت مولانا محمد زاهد والیشان را از حضرت خواجه عبیدالله احرار والیشانرا از حضرت خواجه یعقوب چرخی والیشانرا از خواجه بهاءالدین محمد نقشبند ودانستنی ست که حضرت خواجه یعقوب چرخی بعد حضرت خواجه نقشبند در صحبت حضرت خواجه علاءالدین عطار فیوضها برداشته تکمیل نسبت در خدمت ایشان نمودند لهذا گاهی وساطت حضرت خواجه علاءالدین در شجره نوشته میشود

132 جوهر حضرت خواجه بهاءالدین محمد نقشبند را اجازت این طریقه از حضرت سید امیر کلال ست والیشان را از حضرت خواجه محمد بابا سماسی والیشان را از حضرت خواجه عزیزان علی رامیتنی والیشان را از حضرت خواجه محمود ابوالخیر فغنوی والیشان را از حضرت محمد عارف ریوگری والیشانرا از حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی والیشانرا از حضرت خواجه یوسف همدانی والیشان را از حضرت خواجه ابوعلی فارمدی والیشان را در تصوف انتساب بدو طرف ست یکی الشیخ ابوالقاسم کرگانی والیشان را الشیخ ابوعثمان مغربی والیشان را الشیخ ابوعلی کاتب والیشان را الشیخ بوعلی رودباری والیشان را بحضرت جنید بغدادی ودیگر نسبت حضرت خواجه بوعلی فارمدی را از حضرت خواجه ابوالحسن خرقانی ست والیشان را از حضرت خواجه بایزید بسطامی والیشان را از روح حضرت امام جعفر صادق والیشان را از دو جانب رسیده یکی از جانب آبائے کرام خود حضرت امام باقر وحضرت امام زین العابدین وحضرت سید الشهدا امام حسین رضی الله تعالی عنهم اجمعین وحضرت علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه والیشان را از جناب مستطاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم ودوم از جد مادری ایشان حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق والیشان را از حضرت سلمان فارسی والیشان را باوصف شرف صحبت رسول علیه السلام از حضرت صدیق اکبر والیشان را از رسول مقبول صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم

133 جوهر حضرت سید جلال الدین مخدوم جهانیان را اجازت طریقه نظامیه از مخدوم خواجه نصیرالدین چراغ دهلی ست واجازت طریقه سهروردیه از جد خود حضرت سید جلال الدین

بخاری والیشان راازرکن الدین شاہ رکن عالم والیشان راازپدرخود شیخ صدرالدین والیشان راازپدرخود شیخ بہاء الحق والدین زکریا ملتانے والیشان راازشیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی والیشان راازشیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقاہر سہروردے والیشان راازپدرخود شیخ ابومحمد بن شیخ عبداللہ معروف بعمویہ والیشان راازشیخ احمد دینوری والیشان راازشیخ ممشاد دینوری والیشان راازابوالقاسم جنید بغدادی۔ حضرت شیخ نجم الدین کبری رااجازت این طریقہ ازحضرت عماریاسرست وہوعن شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی وہوعن شیخ احمد غزالی وہوعن ابوبکر نساج وہوعن شیخ ابوالقاسم گرگانی وہوعن ابوعثمان مغربی وہوعن شیخ ابوعلی کاتب وہوعن ابوعلے رودباری وہوعن سیدالطائفہ ہندہ زمرہ فادخلے فی عبادی شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی۔ وحضرت جنید راازخال خود سری سقطی والیشان راازمعروف کرخی والیشان رانیزانتساب درعلوم باطنی دوطرف ست یکے باامام علی موسے رضا وامام موسے کاظم وامام جعفرصادق تاپیغمبرخدای تعالے صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم وطریقہ ایشان طریقہ ائمہ اہل بیت ست این طریقہ راازراہ نفاست سلسلۃ الذہب مے نامند دوم معروف کرخی را ازداؤد طائی والیشان راازحبیب عجمی والیشانرا ازخیرالتابعین خواجہ حسن بصری والیشانرا ازامیرالمومنین علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ والیشانرا ازجناب رسالت مآب علی صاحبہا الصلوۃ والسلام۔ ونیز حضرت غوث الثقلین رااجازت ازحضرت شیخ ابوسعید مخزومی است وہوعن شیخ ابوالحسن علی الکاری وہوعن شیخ ابوالفرح طرطوسی وہوعن شیخ عبدالواحد بن عبدالعزیز تمیمی وہوعن ابی بکر عبداللہ شبلی وہوعن شیخ جنید بغدادی۔ حضرت سید عبدالقادر جیلانی رااجازت این طریقہ ازپدرخود سیدالسادات السید ابی صالح وہوعن ابیہ وشیخہ موسیٰ جنگی دوست وہوعن ابیہ وشیخہ السید عبداللہ وہوعن ابیہ وشیخہ السید یحیے الزاہد وہوعن شیخہ وابیہ السید موسے مورث وہوعن شیخہ وابیہ السید داؤد المورث وہوعن شیخہ وابیہ السید موسی الجون وہوعن شیخہ وابیہ السید عبداللہ المحض وہوعن ابیہ سیدالسادات جامع البرکات الحسن المثنیٰ وہوعن ابیہ امام المومنین قدوۃ الثقلین الامام الحسن رضی اللہ تعالے عنہم اجمعین۔ وہوعن ابیہ امام الہدی امیرالمومنین علی المرتضی کرم اللہ تعالے وجہہ وعن امہ سیدۃ النساء حضرت فاطمۃ الزہراء رضی اللہ تعالی عنہا وعن شیخہ وابیہ سیدالمرسلین خاتم النبیین شفیع المذنبین احمد مجتبیٰ محمد مصطفے صلے اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم۔ حضرت شاہ بدیع الدین مدار رااجازت این طریقہ ازطیفور شامی ست والیشان راازعین الدین شامی والیشانرا ازیمین الدین شامی

والشان را از امام عبداللہ علم بردار والشان را از امیر المومنین ابی بکرؓ الصدیق ونیز الشان را از امیر المومنین علی المرتضیٰؑ ۔ حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوی الغزنوی الحنفی مذہباً ونسباً را اجازت این طریقہ از شیخ محمد ن العارف ہست وھو عن ابیہ الشیخ احمد عارف وھو عن شیخہ وابیہ شیخ عبدالحق روولوسے وھو عن شیخہ الشیخ جلال الدین پانی پتی وھو عن شیخہ الشیخ شمس الدین الترک وھو عن شیخہ الشیخ علاء الدین احمد صابر وھو عن امام الاولیا شیخ فرید الحق والدین مسعود المشہور لشکر گنج وھو عن قدوۃ الواصلین حضرت خواجہ قطب الدین بختیار الاوشی الکاکی دہلوی وھو عن زبدۃ العارفین خواجہ معین الدین حسن سنجری الچشتی اجمیری وھو عن الشیخ عثمان الہارونی وھو عن شیخہ حاجی شریف زندنی وھو عن شیخہ الشیخ مودود چشتی وھو عن شیخہ ابی یوسف چشتی وھو عن الشیخ ابی محمدن الچشتی وھو عن شیخہ ابی احمد الچشتی وھو عن الشیخ ابی اسحاق چشتی الشامے وھو عن الشیخ علو الدنیوری وھو عن الشیخ ہبیرۃ البصری وھو عن الشیخ حذیفۃ المرعشی وھو عن السلطان ابراھیم بن ادہم وھو عن جمال الدین فضیل بن عیاض وھو عن الشیخ عبدالواحد بن زید وھو عن امام التابعین الحسن البصری وھو عن امیر المومنین علی المرتضی کرم اللہ تعالےٰ وجہہ وھو عن سید المرسلین حبیب رب العالمین النبی المصطفےٰ والرسول المجتبیٰ علیہ وعلی آلہ واصحابہ الصلوۃ والبرکات العلی ۔

جوہر سلسلہ قادریہ می پیوندد بحضرت شیخ الجن والانس غوث الثقلین شیخ محی الدین ابو محمد سید عبدالقادر بن ابی صالح بن عبداللہ الجیلی قدس اسرارہم از شاخ جنیدیہ اند وطریقہ قادریہ ذکر نفی واثبات کہ مسمی ست بآورد وبرد وبدعوت اسماء عظام کہ چہل اسم گویند ودعای سیفی ودعای فرشتہ ودعاے لشیغ ۔ وسلسلہ مداریہ بحضرت صدیق اکبر می رسد بدین طرق حضرت شیخ بدیع الدین عرف شاہ مدار از حضرت شیخ طیفور شامی ووی از شیخ امین الدین شامی ووی از شیخ عبداللہ مکی علم بردار رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ووی از ابو بکر صدیق واول کسی کہ در ہند کتاب عوارف وفصوص الحکم درس گفتہ شاہ مدار اند ۔ دوم خلیفہ حضرت خواجہ حسن بصری عبدالواحد بن زید پنج خانوادہ بود میرسد اول زیدیان دوم عیاضیان سوم ادہمیان چہارم ہبیریان پنجم چشتیان سلسلہ زیدیان می پیوندد بخواجہ عبدالواحد بن زید وایشان از آن بودند ابنای عبدالرحمن بن عوف دوم خانوادہ عیاضیان وشیخ فضیل عیاض مرید شیخ عبدالواحد بن زید ست مریدان ایشان خود را عیاضیان گویانند سوم خانوادہ ادہمیان وآن می پیوندد بسلطان ابراہیم ادہم وایشان خرقہ از فضیل عیاض پوشند چہارم ہبیریان وآن می پیوندد بشیخ ہبیرہ بصری وایشان مرید وخلیفہ حضرت حذیفہ مرعشی وایشان بحضرت سلطان پنجم خانوادہ چشتیان وآن می پیوندد بشیخ ابو اسحاق چشتی کہ او از چشت آمدہ در بغداد مرید شیخ [illegible]

خاتمہ

الحمد لله که کتاب برکات نصاب جواهر غیبی بتائید ایزدی پیرایهٔ اختتام پوشید و آنچه از ذخیره مدیه حضرت با عظمت اللهی رحمه الله بود همه اش در شش کنز تقسیم یافته با ترتیب تمام هر کنزی بجای خود قرار گرفت فرض وقت ست که اکنون آن وعده که در دیباچه رفت وفا کرده آید و لختی از احوال سعادت اشتمال حضرت اللهی قدس سره العزیز و فرزندان او و یاران او برطبق اظهار نهاده آید و چون این احوال شرح مبسوط جداگانه مثل رسالهٔ مستقل خواهد بود بنا برعایه آنرا بنام تذکرهٔ اللهی موسوم گردانید و الحمد لله علی ذلک

بهین کنوز حقائق جواهر غیبی — که پر جواهر غیب ست چون همین نامش
درون خاتم طبع آمد و بخاطر رفت — بهین جواهر غیبی سنین اتمامش

تقریظ با تاریخ از شهسوار عرصهٔ سخندانی سید محمد مرتضی یزدانی رئیس شهر میرٹھ ۱۳۰۴

بشری که درین زمانهٔ تنگ — آمد ز غرر فراچنگ
یکتای جهان ز مه به ماهی — اللهی خاصهٔ الهی
نبدار کنوز آنجهانی — آگاه رموز آسمانی
صدر محفلگه حقیقت — بدر منزلگه طریقت
یک حلقه سعید در سجودش — یک دسته جنید در جنودش
از خانه تنه برون نبرده — واندر ملکوت نزل خورده
روسوی علا چو مهر برده — گوی سبق از سپهر برده
صد کیسه جواهر نهفته — از نوک زبان خامه سفته
از تحفگه جلال اکبر — شد بهره ور ذوالجلال اکبر
من بعد رسیده از سروشش — آوازهٔ ارجعی بگوشش
اصغر علی آن ولی عهدش — هم یوسف و هم مسیح مهدش
کس را که جمال روی بنمود — یا کف ببرید یا بسم سود
همتاش ندیده چشم آفاق — در حلم و حیا و جود و اخلاق
یارب این شمع بزم اوتاد — خورشید منازل جهان باد

فار التنور و خاست طوفان — از کشتیبان بحر عرفان
اندر جسد زمانه روحے — واندر طوفان فتنه نوحے
وخشور جهان کشای عرفان — دستور سخن سرای عرفان
تا حسن رخش نظاره کرده — خرقانی خرقه پاره کرده
در معرکه جهاد اکبر — منصور بر آمد و مظفر
چون سیاح نگاه ناظر — هم خواجه مقیم و هم مسافر
صد فیض نهان ز حق رسیدش — گنجینه دل و زبان کلیدش
قلبش ز خدای اکبرآباد — قالب بفضای اکبرآباد
با حجله نشین هفت پرده — هفتاد و دو سال صرف کرده
دو روز ز رحلت خود پیش — بنشاند پسر خلیفهٔ خویش
یوسف پی دیدنش ار بجوید — الا ملک کریم گوید
از دانش و علم آسمانی — پیر است بعالم جوانی
این جلوه بهار انجمن باد — فیض گل او چمن چمن باد
من نیز بشوق او ز رم حبیب — از عالم یؤمنون بالغیب

رجوع بمطلب

در گنج دلی که در بغل داشت — گوهر ز محیط عز و جل داشت
از کنز خفی ساتر العیب — در کیسهٔ او جواهر الغیب ۔

از دُرّ که درست کرده دفتر	در تار نظر کشیده گوهر	این نسخه زبور معرفت خوان	دُرّ منثور معرفت دان
قانونچه سازهای ناسوت	آئینهٔ رازهای لاهوت	از پردهٔ وحدت ارغنونی	وز پرده به پرده رهنمونی
بنمود بو اهر بکرم	علامه ابوالحسن منظم	استاد افادهٔ معارف	صهبائی بادهٔ معارف
آری ز ابوالحسن نگهبان	آسان شده مشکلات عرفان	شد چاپ نمودنش ضروری	در کارگه نول کشوری
از نامهٔ هر فنی که شورست	خود نامزد نولکشور ست	در کشور طبع نامه افروز	شد کار نولکشور فیروز
تا بدل جواهر نهان کرد	اکلیل سعادتش توان کرد	نوبت بوصال حق رسیدش	حق داده مراد هر مریدش
اینک دم مرید او درین شهر	بردوند همتش لبی بهر	اول منشی محمد اعظم	هم صفوت و هم صفا مجسم
بخشش که محمد خلیل ست	کامروز بعبده جلیل ست	در پایه نگر بلندیش را	در معرفت ارجمندیش را
آن عبد علی مهر سیما	با راه جبل نموده ایما	خود گرچه بود بابِ این کار	یزدانی ناستوده کردار
هوش از آزار یاده گشته	اندوه جهان علاوه گشته	باری از بهر خاطرش را	آری از بهر خاطرش را
این نامه چند برکشیدم	دُردانهٔ نظم در کشیدم	خیزم چون گرد رهگزاری	دنبال سمند هر سواری
تا گوشهٔ دامنش گزینم	برگ از گل دامنش بچینم	در بحر فیض حق مد آمد	دُرّ منشور به سر مد آمد ۱۳۰۴ھ
تاریخ دگر خوشش ست خوب	کاین رکان جواهر غیب ست ۱۳۰۴ھ	یارب از بنده دوده آه	بپذیر بحق مرد راه

قطعهٔ تاریخ از منشی محمد خلیل صاحب

شد مرتب جواهر غیبی	گوهری از محیط لاریب	بهر تاریخ طبع هاتف گفت	سال کنز جواهر غیب است ۱۳۰۴ھ

قطعهٔ تاریخ از سید عبد العلی جعفری قادری چشتی اکبرآبادی مرید حضرت اللهی قدس الله سره العزیز

می وحدت برای عارفانست	رموز این جواهر غیبی هر دم	خوشا عبد العلی تاریخ طبعش	سروش غیب گفته ساغر جم ۱۳۰۴ھ

قطعهٔ تاریخ من نتائج طبع مولوی محمد رعایت الحق صاحب رئیس سهارنپور

از همت حضرت اللهی وز حسن ضمیر خواجه حسن	گوهر عرفان داد جهان را گنج کتاب جواهر غیبی
غوطه زدم در بحر تفکر از پی سال طبع جمیلش	گفت سروش غیب بگوشم - لب لباب جواهر غیبی ۱۳۰۴ھ

قطعهٔ تاریخ از نتائج طبع شیخ احمد حسن صاحب زاهدی المتخلص قیصری وعاصی

بیا ای سالک راه طریقت	بمستان جهان لطف وکرم کن
به پهلویم نشین در کوی جلوت	دمی نظارهٔ باغ ارم کن
ببین از دیدهٔ دل جلوهٔ حق	نظر بر حالت دیر و حرم کن

در آید در نظر تا چیست اسرار … پس آنگہ گردن تسلیم خم کن
منزہ و مبرا ہست ذاتش … بہر دم سورۂ اخلاص ضم کن
شریعت در حقیقت معرفت ہست … بجو راہ طریقت بحث کم کن
بخوان قرآن و ہم قرآن ناطق … چہ فرمودست ور وشن و میدم کن
بجو ر جامے ز آب حوض کوثر … نظر ہرگز نہ سوے جام جم کن
پے تشنہ لبان چون چاہ شد آن … جواہر غیبی اللّٰہی رقم کن

۱۳۱۲ھ

قطعات تاریخ از نتائج طبع محمد اشارت علیخان صاحب کمبوہ تخلص صدق رئیس شہر میرٹھ

زہے شان جواہر غیبی … نور جان جواہر غیبی
بے سر داد صدق تاریخش … گفت کان جواہر غیبی

۱۳۱۴ھ

ولہ

زہی این نسخۂ اسرار غیبی … بہر حرفش ہویدا معنی دین
ز اجمالش گل صد برگ غنچہ … ز تفصیلش شگوفہ باغ رنگین
ز تحریرش قلم بر خویش نازید … گرفتہ طبع زو صد زیب و تزئین
بہر جائے کہ او حمد خدا کرد … پے تحسین زبان بکشاد تحسین
اگر آمد ثناے ایزد پاک … بر وصل علی برخواند یاسین
بصد اصرار چون عبد العلی گفت … پے تاریخ ادای صدق گلچین
ندایم از لب اللّٰہی آمد … بگو۔ در کوزہ بحر معرفت این

۱۳۱۴ھ

ولہ

نشست اللّٰہی روزے دیدہ بر ہم … رسید آنجا کہ راہش ناپدید ست
نمیدانم چہ در گوشش دمیدہ … کز و واقف نہ این گفت و شنید ست
بدست آمد گہر از گنج اسرار … کہ این نسخہ برائے او کلید ست
قلم از بہر تحریرش گرفتہ … ببین گوہر چہ در رشتہ کشید ست
بہار عمر او تا گل فشان بود … گلی از گلشن او کس نچید است
کنون از طبع آن صورت گرفتہ … کہ مثلش در تصوف کس ندید است
از و پس بوالحسن ترتیب او کرد … خدا اجرش دہد او را مرید است

پے تاریخ او عبد العلی گفت — بمن ای صدق کان از بس سعید است
سر از افکار بر کرده بگفتم — زہے در پردہ قرآن مجید است
۱۳۰۴ھ

قطعہ تاریخ از نتائج طبع مولوی ابو محمد صادق علی صاحب مداح رئیس قصبہ گڈھ مکٹیسر ضلع میرٹھ تلمیذ حضرت غالب جنت مکان کہ چندی بمقام اکبر آباد در ۱۲۶۱ھ ع بخدمت فیضدرجت جناب حضرت باعظمت اللّٰہی قدس سرہ العزیز بسر بردہ و از نہال ریاض فیضش برخوردہ دید انچہ دید و شنید انچہ شنید

نسخہ از شاہ مولانا مظفر باعلی — رہنمائے جادہ پیمائے طریق معرفت
طبع گشت و طبع مداح از پئی تاریخ طبع — گفت۔ زیبا موج دریای عمیق معرفت
۱۳۰۴ھ

ایضاً

فخر فقرا شاہ مظفر بعلی کرد — توثیق شریعت مع تطبیق حقیقت
شد طبع از و نسخہ و مداح رقم زد — تاریخ کہ۔ اندازۂ تحقیق حقیقت
۱۳۰۴ھ

قطعہ تاریخ از نتائج طبع حافظ امداد حسین صاحب تخلص ظہور رئیس شہر میرٹھ

بارک اللہ جواہر غیبی — ہست خمخانۂ شراب کمال
کیف او کیف محو استغراق — لذتش لذت وصول و وصال
لفظ لفظش نجوم تابندہ — معنیش معنی ادائے جمال
طور اسرار و از سراپایش — جلوہ افشان فروغ مہر جلال
وصف پاک جناب اللّٰہی — برترین از قیاس وہم و خیال
پے تاریخ طبع دوش ظہور — داشت فکری برنگ سحر حلال
ساغر پاک بے بہا گفتم — گلشن فیض واہب آمد سال
۱۳۰۴ھ — ۱۳۰۴ھ

ایضاً در نثر

جواہر آبدار سالکان طریقت — دریائے کرامت وحدت
۱۳۰۴ھ — ۱۳۰۴ھ

قطعہ تاریخ از نتائج طبع حکیم محمد مقرب حسین خانصاحب غنی رئیس شہر میرٹھ

چو اللّٰہی این نسخۂ بے بدل — ز القائے غیبی علم ساختہ
پئے یاد تاریخ طبعش غنی — زہے سر غیبی۔ رقم ساختہ
۱۳۰۴ھ

قطعه تاریخ از حافظ هدایت علی صاحب رئیس قصبه کٹهور ضلع میرٹهه

پیر و مرشد اولیاء الله ارباب کمال | قطب عالم حضرت اللهی ست تا | ده چه تصنیفی که از هر نکته پید علم و | از جواهر غیبی تو مناشعت شد
تا بهر تاریخش چو کردم فکر از راه خفی | ملهم غیبی بگفتا جام عشق معرفت

قطعه تاریخ از مولوی کفایت علی صاحب رئیس قصبه کٹهور ضلع میرٹهه برادر خرد حافظ هدایت علی صاحب

همه رین رونهای فرخنده | طبع چون شد جواهر غیبی | ای کفایت برای تاریخش | گو محیط جواهر غیبی

قطعه تاریخ از شیخ عزیز بخش صاحب عزیز پسر اکبر شیخ قادر بخش صاحب رئیس لعلکورتی میرٹهه
و تلمیذ محمد اشارت علی خانصاحب صدق رئیس شهر میرٹهه

طبع شد ای عزیز این نسخه | گل شگفته در روزه آگاهی | آمد آواز از سر اسرار | چه بهار ریاض الله

قطعه تاریخ شیخ غلام غوث صاحب غوث پور اوسط شیخ صاحب ممدوح و تلمیذ صدق صاحب موصوف

زهی این نسخه که مشتمل ست | گوهر گشت کان آگاهی | بگوای غوث بهر تاریخش | عجب اسرار خاص الهی

قطعه تاریخ از شیخ غلام احمد جیلانی صاحب جیلانی پسر خرد شیخ صاحب ممدوح و تلمیذ صدق صاحب موصوف

زهی این نسخه رموز نهان | نکته نکته در روز سر عجیب | گفت جیلانی از سر انصاف | بهر تاریخ او عجیب و غریب

تاریخ طبع از سید مومن حسین صاحب صفی متوطن امروهه نائب محافظ دفتر کلکٹری آگره -

تا چه تالیفات خاص حضرت اللهی ست | گشت نمایان شعاع این غیبی جواهر طبع | حق پژوهان فیض یابند از شیوع این کتاب | نعمت حق مر کسی را کو نمود انتخاب طبع
خوش بخوان مصرع سال انطباعش ای صفی | حالیا کان جواهر گشت گویا سنگ طبع

تاریخ طبع از محمد ذاکر علی صاحب متوطن شاه پور ضلع فتح پور محافظ دفتر کمشنری آگره -

فدا جانم برین فرخ کتابی | که مشتاقش و دیده چشم اهل دین گم | دُر نایاب یکتا مومنان را | برای صوفیان اکسیر اعظم
دلم میداشت فکر سال طبعش | که آواز سر دش آمد بگوشم | بگو این مصرعه تاریخ ذاکر | شعاع نیر اسرار عالم

تاریخ طبع از شیخ صادق علی صاحب صادق اکبر آبادی

این کتابست ابن وسیله من | کاره را آمده دم بخشش | کرد صادق چو فکر سال طبع | گفت هاتف بن نعیم بخشش

تاریخ طبع از سید محمد حسن صاحب قمر متوطن داعی پور ضلع فرخ آباد امین کلکٹری آگره

بنگر بدار چشم باطن صوفیان صاف دل | روشن ست از معنی نور این اشیا حق | سال طبع این صحیفه بحث کامل قمر | دُرّ درج آرزو معدن عرفان حق

تاریخ طبع از منشی فقیر محمد خانصاحب انور اکبر آبادی

چه بی بها ست کتاب جواهر غیبی | که در دفینه اسرار غیب پنهان بود | ز حسن فیض و افاضت جناب اللهی | بی افادت پاکان این رقم فرمود
تمت | خجسته مصرع تاریخ طبع گفت انور | ز مخزن دل سالک جواهر مقصود | بالخیر

ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا

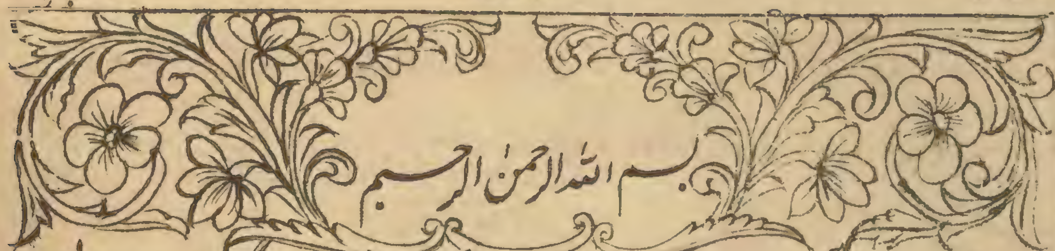
حمد و سپاس مر خدای تقدس و تعالی را که این رساله مشتمل بر احوال خیریت اشتمال حضرت با عظمت سید مظفر علی شاه اللهی قدس الله سره العزیز و یاران طریق خاندان قادریه چشتیه المسمی به

تذکرة الهی

۱۸۹۸ع

تصنیف سوانح نگار حقایق احوال و خدمتگذار ترتیب جواهر غیبی محمد ابو الحسن فریدآبادی دهلوی با مناجات و کلام معجز نظام حضرت با برکت و یاران طریقت او که جامع حمد و نعت و مناقب و غزلیاتست

در مطبع نامی گرامی مشهور نزدیک و دور کارخانه منشی نولکشور زیب انطباع یافت



بعد حمد وثنای جناب الٰهی جل شانه ونعت حضرت رسالت پناهی علیه السلام بر بانه میگذارد- بنده ابوالحسن بن محمد حسن غفر الله لهما که این اوراق چند مشتمل ست بر احوال کرامت اشتمال حضرت مرشدی هادی سید مظفر علی شاه الٰهی قدس سره العزیز ویاران طریق او وکلام برکات التیام او ومریدان او تا خوانندگان کتاب مستطاب جواهر غیبی را اطلاع بران دست دهد وطالبان را رشد بیفزاید وبه تذکرة الٰهی موسوم شد سید السادات متمکن بکرامات حاضر اسرار طریقت آشنای معرفت وحقیقت عاشق الله حضرت سید مظفر علی شاه قدسنا الله بسره العزیز مولود مسعودش بتاریخ بست ویکم جمادی اول سنه یکهزار دو صد وبست وهفت هجری در دار الخلافت اکبراباد حویلی خواجه نور بخش عالم ظهور گردید ونسب نامه آبای حضرت با عظمتش اینست حضرت سید مظفر علی شاه وهو ولد سید منور علی شاه وهو ولد سید امجد علی شاه وهو ولد مولوی سید احمد الله الجعفری وهو ولد مولوی سید الهام الله الحسنی الجعفری وهو ولد سید خلیل الله وهو ولد مولوی سید فتح محمد وهو ولد سید ابراهیم قطب المدنی وهو ولد مولوی سید حسن المدنی وهو ولد سید حسین الطائفی وهو ولد مولوی سید عبد الله المکی وهو ولد مولوی سید معصوم التیانی وهو ولد سید حسن المدنی وهو ولد مولوی سید عبد الله النجفی وهو ولد مولوی سید حسن المدنی وهو ولد مولانا سید جعفر المکی وهو ولد مولانا سید مرتضی الیمنی وهو ولد سید مصطفی الحمید المکی وهو ولد سید عبد القادر المکی وهو ولد سید عبد الصمد الکاظم المدنی وهو ولد سید عبد الرحیم المدنی الطائفی وهو ولد سید مسعود الیمنی وهو ولد سید محمود الیمنی وهو ولد سید احمد المدنی وهو ولد سید محمد العراقی المشهور برضا وهو ولد سید عبد الله العراقی وهو ولد سید محمد النجفی وهو ولد سید حسین العسقلانی وهو ولد سید علی الکحل الجوانی وهو ولد سید عبد الرحیم الیمنی وهو ولد سید محمود السعد الطائفی وهو ولد سید احمد سعد الله الطائفی وهو ولد سید مقصود الکربلائی وهو ولد سید عبد الحلیم الهمدانی وهو ولد سید رضا الهمدانی وهو ولد سید جعفر الگیلانی وهو ولد سید ابو طالب النجفی وهو ولد سید حمزة النجفی وهو ولد سید عبد الکمل الکربلائی وهو ولد سید تقی المکی وهو ولد سید علی المدنی وهو ولد سید محمد اسد الله المکی وهو ولد سید محمد یوسف المکی وهو ولد سید یعقوب المکی وهو ولد سید اسحاق المدنی وهو ولد سید امام جعفر الصادق المدنی وهو ولد سید امام باقر وهو ولد سید امام زین العابدین وهو ولد سید الشهدا امام حسین وهو ولد حضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی مرتضی کرم الله وجهه وهو ابن عم النبی صلی الله تعالی علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین

جد امجد حضرت عارف کامل عالم عامل مولانا سید امجد علی شاہ رحمۃ اللہ علیہ شیخ وقت خود بوده اند و در علم ظاہر و باطن مشہور و معروف سلسلہ قادریہ داشتند و بسیاری از مردم شہر و دیار را نسبت ارادت و عقیدت با وشان درست بود گویند که از حضرت مقتدای عالم عمدة الاولاد غوث اعظم سید عبد الله بغدادی قدس الله سرہما خرقہ تبرک یافت باجملہ فضائل علمی شعر گفتندی دیوان فارسی دارد و از آنحضرت یادگار ست در سنہ یکہزار و دو صد و سی و دو متوجہ عالم بقا شدند و در صحن مدرسہ عادل مشہور آسوده تاریخ کنده بالین مزار ہست

عارف کامل ولی ابن ولی قطب دین — عالم علم نبی کاشف راز علی
چونکہ بجنت رسید جملہ ملایک بگفت — واقف راز خدا سید امجد علی

و والد ماجد حضرت سید منور علی شاه را قبولیت تمام بحضرت باعظمت متصرف فی الکونین جناب غوث الثقلین قدس الله سره العزیز بود یک علم خاص روضہ مقدسہ بغداد از دست جناب سید عبد الله بغدادی یافتہ بودند که بانی آنچنین علم ریاست گوالیار ست و برکت آن قبول ہمہ عمر با جذب گذرانید و در شہر اکبرآباد خاص میوه کٹره عمارتی بنام متصرف فی الکونین حضرت غوث الثقلین قدس الله سره بنا کرد و ہر سال بتاریخ یازدہم شہر ربیع الثانی مجلس بزرگ ترتیب می یابد و وجوه آن از محاصل موضع بود لہ است که از سرکار سیندھیہ بطور معافی دوام پیشکش سید نا گردیده و تا حال بحال و برقرار ست۔ حضرت بدولت سلسلہ آبائی داشتند و محتشمانہ زیست میکردند در سنہ یکہزار و دو صد و سی و پنج ہجری رو بہ نقاب بطون نہفت تاریخ وصال اینست

سید عالی نسب شاه منور علی — نور نبی و علی قدوهٔ اہل یقین
چون که ز باغ جہان رفت خزان شد بہار — بلبل قدسی بگفت۔ سرو بہشت برین

در نہ سالگی این ابر نیسان از سر آن گوہر شاہوار در گذشت و مانند در یتیم در ترقی نور و بہا درخشیدن گرفت اندک مدتی در اکبرآباد بکسب علوم گذرانید در سیزده سالگی سید فضل علی برادر حکیم سید اسد علی که جد مادری حضرت ایشان بوده اند و در جماعت مقربان دولت راو سیندھیا اختصاص داشتند حضرت را در لشکر گوالیار زیر ظل عاطفت خود آورده تعلیم و تربیت ہا نمودند و با دختر خود پیوند دادند حضرت باعظمت ہشت سال در آنجا اکتساب علم حقائق و تصوف فرمودند که ناگہان حضرت مخدرات محمل حیات بسوی منزل آخرت راندند ہمین که سلسلہ تعلق انقطاع یافت حضرت الہی را دل از آنجا برگرفت ہر چند بزرگان آن دیار التجا آوردند که چندی دیگر این خطہ را برکات قیام ارزانی دارند بشرف قبول نرسید و از آنجا ترک تعلقات نموده و دست از ہمہ افشانده تنہا پیاده پا برخاستند و در باطن پاک دریای شوق موج میزد که ہم امروز وصول بحق میسر شود و دران زمان ریاضت بحدی کشیده بود که ہر شب شانزده ہزار ضرب میزدند و استغراق تام داشتند و کیفیت بغایتی متعدی بود که چون

تبسم برلب حضرت اللهی مے آمد حضار مجلس همه بخنده می آمدند و چون گریه در چشم روی می آورد همگنان بیخود
میگریستند درین عالم مستی آزادانه قدم برگرفتند و رو بجانب اجمیر شریف نهادند شامگاهان بمقامی که نزول
دولت میفرمودند اهل آن دیه و قریه جمع می آمدند و گرد راه و غبار سفر از دست و پای مبارک حضرت اللهی برمی افشاندند
و آب برده می شستند و ما حضر ترتیب داده پیش مے آوردند حضرت ایشان نیز التفات بسد رمق میفرمودند
و در ترویح دلهای شان پای کم نمی آوردند ازانجا که پیش ازین گاهی اتفاق سفر نیفتاده بود و از راه و منزل
اجنبیت محض بود اتفاقاً جانب قادر گنج گذر افتاد که مسکن حضرت ریتا شاه مجذوب بود و این سلطان وقت
ثانی شیخ بوعلی قلندر معروف بود و عادتی داشت که هر بامداد برخاستے و در بیابانها مرور کرده سوختنی ها گرد آوردے
و چون گاه برداشت شدی هر کسے را که دیدی امر فرمودی و تصرف حضرت او آنچنان بود که اگر او هر چند صاحب
لواء علم می بود از سرباری آن تن نزدیدی و پشتاره بسر همراه شدی گویند که یک روزی دریای طغیان نمود
و کلبه حضرتش در ربود خشم در گرفت و بحالت جذب عصا بر سر آب زدن گرفت و دریای گنگ از بالا نشیب
میرفت تا آنکه بجای خود قرار یافت و حضرت نشیمن خود برلب آب ساخت دگر آب دریا ازان مقام تجاوز نکرد
فی الجمله حضرت اللهی بر سر کلبه چمپان چمپان قدم زدند خدمتیان حضرت که درانجا حاضر بود گفتند که لختی توقف
فرمائید مقاصد که در دل باشد همه برآید حضرت اللهی را که طلب غیر حق پیش نهاد خاطر عاطر نبود گفتن این مرد
گران آمد همانزمان خدمت ریتا شاه با دو تن دیگر از مسافران بار خس و خار بر سر فرا رسیدند حضرت اللهی سنت
سلام بتقدیم رسانیدند خدمت آن شاه بے تخت و کلاه جواب داد که ٹهرو میان یعنی خواجه توقف کنید حضرت اللهی
مکث فرمودند چون آن برداشت را نوبت فرو داشت رسید خدمت ریتا شاه یک سلطان وقت می نمود
و این دو تن همراهی مزدوران بنظر مے آمدند و همچنان راه خود ها گرفتند ازان بعد خدمت با کرامت دریا
رفتند و غسل کرده باز آمدند و بجای خود نشستند و قلیان کشیدن آغاز نهادند درین حالت خدمت ریتا شاه
نظری بر حضرت اللهی انداختند که حضرت با عظمت گم شدند ازان بعد نظر دیگر گماشتند چنانکه حضرت اللهی از
سرتا پا از خود رفتند و این عزیمت در دل راه یافت که همین جا رخت اقامت باید انداخت درین اثنا شراب
مردم پیش خدمت ریتا شاه آوردند آنوقت حضرت اللهی را بخاطر گذشت که اگر خدمت ایشان شراب بمن دادند
و از شراب ابا کنم این حضرت مجذوب سر از بیخ و بن براندازند من نیت اجمیر شریف دارم چگونه بود بمجرد اشراف
بران خاطر خدمت ریتا شاه دست بر داشتند و گفتند که همین سمت راسته اجمیر شریف پس پنج تا دانه انب بهر دو
دست گرفتند و برسم تعظیم نیم خم برخاسته حضرت اللهی را دادند و اعاده فرمودند که همین سمت راسته اجمیر
شریف حضرت اللهی شرط ادب بجا آوردند و آن دانه های انبه را از غایت نیازمندی بهر دو دست ستیده

که خدمت ریا شاه اشارت بدان کرده بودند راه اجمیر شریف گرفتند در اثنای این سفر وسیلة الظفر بهر منزلے و مقامے که حضرت الٰهی فرو کش مے شدند مردم آبادی گرد آمدندی تواضع و نیازمندی نموده همه یکزبان گفتندی که بندگان حضور شاهزاده هستید یا خواجهٔ بزرگ چنان مے نماید که حضرت شما از دولتخانه بیدماغ شده تن بسفر در داده اید وچگونه است که بدینسان جریده دل بر غربت نهاده اید بارے ازین واقعه اندکے شرح باید داد که این هیئت کذائے دیده دل ما مردم بدرد مے آید تا کاین دو مصرع را داد معنی میدادند ؎ اگر شاهی ترا آخر چه نامست ، وگر راهی ترا منزل کدامست ، آنچه از سامان و ساز و برگ سفر بایست بود مهیا کنیم تا این کربت غربت آسان شود حضرت الٰهی غیر ازین برلب نمی آوردند که ما را هیچ نباید اجمیر شریف منزل مقصود ماست الغرض حضرت الٰهی هر منزلی و هر مقامی همبرین نسق طے سفر مودند هر کجا که شب آمدی همانجا آسودندی چون بامداد شدی طریق خود سپردندی تا آنکه بعد از قطع بوادی و مراحل باجمیر شریف فائز شدند ؎ تشنه کامی لب فرات رسید ، کام جان آنچه بود آنجا دید ، بالجمله حضرت الٰهی خود را بر آستان دولت خواجه خواجگان شهنشاه دو جهان حضرت خواجه معین الدین چشتی غریب نواز انداخته شرف التثام عتبه علیه دریافتند و حضرت شاهنشاهی آنقدر از نعمتهای باطنے و مواهب لدنے که حوصله دیگرے آنرا بر نتابد بحضرت الٰهی ارزانی داشتند حضرت با عظمت الٰهی همین که خلعت قبول در بر و کلاه دولت بر سر کردند یک شبے دران بارگاه عالی حاضر مانده صباح آن مراجعت باکبرآباد نمودند استغراق تمام در وجود با جود حضرت الٰهی راه یافته بجز از ملک هستی میگذراندند چندے بر این حالت بر آمده بودند که بحکم احدی الروایتین رو بجانب بانس بریلی نهادند و بر دست مبارک سلطان معرفت و توحید شهنشاه حقیقت و تفرید حضور پرنور شاه نظام الدین حسین دام ظلال کماله علی روس الطالبین خلف الصدق و سجاده نشین قطب عالم مدار اعظم اعلےٰ حضرت شاه نیاز احمد قدس الله سره العزیز بیعت کردند که ملک هندوستان و ماحتیش از صیت کمالات و آوازه کرامات حضرت ایشان مملوست و خاندان قادریه و چشتیه نظامیه از شمع ذوات شان روشن و مدتی حاضر خانقاه ملائک انتباه بوده باذکار و اشغال چنانکه تلقین یافته بودند اشتغال داشتند از انجا که استعداد باطن حضرت الٰهی بر کمال بود در اندک فرصتے جمیع مراتب سلوک را طے نموده بدرجه کمال و تکمیل فائز شدند و خرقه خلافت و اجازت بسلسلهٔ خاندان قادریه و چشتیه نظامیه از حضرت با هدایت یافته رجعت قهقرے باکبرآباد فرمودند و تا مدت سی سال همانجا در عالم تجرید قیام ورزیده ابواب هدایت و ارشاد بر روے طالبان حق مفتوح ساختند در روز و شب تعلیم و تلقین هر یکے را بقدر استعدادش میکردند در آن زمان گروه گروه مردم چه از میان شهر و چه از احوال و اطراف شهر گرد آمده دست به بیعت میدادند و از ان بجز ...

معرفت بہرہ وافی برمیداشتند۔ حضرت ایشان را معتاد بود کہ بعد ادای صلوٰۃ مغرب در مجلس خانہ کہ بہ کمرۂ کلان معروف بود تا ساعت یازدہ و دوازدہ می نشستند و آن مکانی مربع وسیع و نفیس ست مصفا و نورانی کہ سپیدۂ صبح در برابرش سپید نمی توانست شد ہر طرف فانوسہای سپید روشن و از کثرت روشنی شب روز می نمود و یک جانب فتیلہ اگر مثل عود می سوخت و لخلخۂ دودش دماغ جانہا را معطر ساخت و راحتے بجان اہل مجلس میرسانید فرش سپید بودی و در موسم سرما قالین ہای نشیمن بران افزودی احیاناً اگر مردی اجنبی حاضر آمدی و فرش سفید از پای او داغدار شدی علی الحال خادم و ملازم پاکش میکردند بالجملہ ارباب ارادت و اصحاب سعادت ہر روز بعد از نماز شام حاضر آمدندی و ہمگنان پہلوے یکدیگر دو زانو نشستندی در مجلس خانہ حضرت الٰہی قبلہ رو جلوس میفرمودند و مردم در صف یمین و یسار و چندے در محاذ صف پائین جای گرفتندی دران بارگاہ از مولے و خدم و آقا و نوکر ہر کہ داخل شدی ہر کجا کہ جائے خالی یافتی نشستے و ہر کس را اجازت نشستن بود نہ آنکہ مولے و آقا بنشیند و خادم و نوکر برپا ایستادہ ماند این ادب درویشانہ پیوستہ مرعی بود چون مجلس بدین صفت مرتب می شد عجب نوری و برکتی نمودار می گشت کہ ہرگز دل برخاستن راضی نبود آنگاہ حقائق و معارف و مسائل فقر و سلوک و تذکرہ بزرگان سلف از زبان فیض ترجمان با عذوبت و لطافت تمام مثل دُر و گوہر بریختند و تشنہ لبان طلب را از زلال بیان شافی حضرت الٰہی تسکین حاصل مے شد و گاہ بودی کہ از تاثیر تقریر صاحب استعداد ان حاضر وقت شدہ ہر یکے بمقام و حال خود آمدندی و بعضے را کیفیت مثل سماع روی دادی عجب مجلسی بود و شگرف صحبتے کہ دران جزو زمان کمتر ازین نوع نشان میدادند و جمعے کہ طالب حق بودند آنہا را اجازت ارزانی داشتہ اند کہ در خانقاہ بیک طرفے دور از منظر مردم نشستہ بذکر خفی مشغول مے بودہ اند دو سہ ساعت دران مصروف می ماندند چون برمی خاستند صورت حال شان دیدنی بود سرشار چشم نیم باز و دل بیدار تو گوئی ہم ایدون از خلوت یار با حسرت ہمکنار بیرون خرامیدہ اند چیزے میخواستند و چیزے دیگر از زبان میرفت یاد دارم کہ شبے این جماعہ بر کنار بالاخانہ کہ موسم تابستان بود مشغول بودند و اہتاب طبقہاے نور بر سر شان نثار میکرد ناگہان یکے را از انمیان آسیبی بہ پشت رسید و یکبارگی غریو از نہادش برآمد معاً از ہمگنان نعرہ ہای بیخواست بلند شد چنانکہ اہل خانقاہ و سکنہ محلت را دل از دست رفت حضرت الٰہی قدس سرہ کس فرستاد تا دریابد کہ معاملہ چیست چون تفحص رفت ہویدا گشت کہ میمونے از کنار بام گذشت و تن اولین را گذر را جنبش داد چون این ماجرا بسمع حضرت ایشان رسید فرمودند کہ لاحول ولا قوۃ الا باللہ آنوقت راقم این حروف شریک آن جماعہ بود۔ در ماہ صیام کہ بعد افطار

مشغولی میسر نمی شد یکسال موسم تابستان افتاده مقرر شد که بعد نماز پیشین حضرت ایشان بنفس نفیس چشم بند کرده نشست میفرمودند و تنی چند از مخصوصان بارگاه حاضر آمده اشتغال بذکر می نمودند چون وقت نماز دیگر می شد ادای صلوٰة کرده رخصت می گشتند یک روزی که راقم اینحروف هم شریک جلسه میبود صدای افتادن خاست همه را افاقت دست داد دیدیم که مجی حافظ عبد الصمد مرحوم ازان حلقه افتاده اند شاید که از شاغل هم پهلو صدمه رسیده باشد اما آنقدر استغراق خدمت حافظ مارا دریافته بود که با وصف سقوط شعور میسر نیامد و همچنان افتاده ماندند یکی خواست که ازان حالت بیرون آرد حضرت ایشان منع فرمودند بعد از دیر خدمت حافظ ازان غیبت بخود آمدند و باز سلسلهٔ اشتغال همچنان جاری ماند و جلسه بوقت معهود برخاست یاد دارم در یک زمان معدودی از یاران خاص مشورت کردند و قرار دادند که یکشنبه روز تعطیل ست بیائید تا شب یکشنبه که روز تعطیل ست بمشغولی سحر کنیم جمله رضا دادند چنانکه همیران قرار داد هر آن شب را زنده میداشتند و حضرت ایشان نیز بذات خاص شریک این جلسه می شده اند راقم این حروف نیز داخل آن حلقه بود عرض دارد که ببرکت حضرت ایشان شب معهود در چشم ما کار سرمه می نمود و نماز بامداد گذارده هر یک بخانه خود ها رخصت می شدیم روزی حضرت الٰهی را السمع رسید که یکی از شب زنده داران کشف این نموده است بر خاطر نازک گران آمد و دیگر این سعادت میسر نشد ازین ماجرا قلقی که بیاران شبینه رسید عظیم بود تلقین را وقتی معین نبود هر جا و هر گاه که خوش آمد فرمودند و گاه گاه مصلحتی بوده باشد که متواتر تعلیم را التزام می نمودند و بعضی از یاران اعلیٰ را اجازت میداده اند که طالبان مبتدی را تلقین کنند هر چند که تلقین یکی از دیگری مخفی بود چه در خلوت و تنهائی معمول میداشته اند فاما هر قدر که ازان بوجه صحبت و قربت آگهی دست داد مستنبط گردید که هر طالبی را تلقین جداگانه بود و یک شغلی را طریق تعلیم دیگر چنان می نمود که مردم در استعداد مختلف و قابلیت باطن شان بانواع متعدد بود لاجرم افکار و اشغال نیز بمناسبت طبائع میفرمودند درین زمان که سال هجری به یکهزار و سه صد و چار رسیده و بحکم خبر صحیح خیر القرون قرنی ثم الذین یلیهم ثم الذین یلیهم الی آخره مردم خداطلبی را ترک داده مدارس و خانقاه از تدریس و تعلیم خالی افتاده اینهمه مشغولی و تعلیم و تلقین از عجائب و غرائب بنظر می آمد و حضرت الٰهی را که شغف تام درین کار بود یک آیتی از آیات رحمانی تصور توان نمود بنابرآن کمتر از باریافتگان بوده باشند که دامن دولت گرفته بشرف تعلیم و دولت تلقین نارسیده مخصوص همین بارگاه و مقصود همین خانقاه توان گفتن که پیوند ارادت مشتمل بر ثمره سلوک و طلب بود محض اسم و رسم ازین ست که اهل این خانقاه عالی صاحب احوال و مالک مراتب و مقام بوده اند چنانکه کشف بعضی ازو او دید مجالس سماع و واقعات و معاملات برای العین مشاهده میرفت بعضی ازین عزیزان زهبت

استیلا داشت کہ در مجلس حاضر اند و بجز تا اگر نامش گرفتندے و خطاب باو کردندی قرع سماع او را مقرعہ شدے و ازان حالت بر آمدی یکی را کیفیت در گرفتی و دیگری بخود آمدہ متوجہ متکلم گشتی و جواب سخن دادی و این جملہ منحصر بر خواص تعین بود انشاء اللہ تعالیٰ بعد ازین تذکرہ ہر یکے ازین طبقہ بجای خود آید۔ از زبان یاران سابق و ملازمان حاضر بالاتفاق مسموع شد کہ در عنفوان عہد کہ عین وقت شباب این صحبت بود حضرت ایشان را بسماع رغبت تمام بود تا بحدیکہ آلات نغمہ را نوبت بہ غلاف نمی رسید و سماع وقتی معین نداشت سبب ظاہر آنکہ ذوق بدرجہ کمال در طبیعت حضرت ایشان مضمر بود و لطافت و نفاست بران فزید تا نا کہ شغف تمام بآن داشتند و ہیچ تقریب نبود کہ مجلس از سماع خالے بودی تا آنکہ مدت دہ سال اندی کم در خدمت حضرت ایشان راقم این حروف راگذشت اما حق گواہ ہست و کفی باللہ شہیدا کہ در ہیچ مجلس سماع ندیدہ ام کہ حضرت ایشان در عالم وجد قیام برپا فرمودہ باشند و نہ از ہیچ کسی شنودہ غایت آن بود کہ در حالت غلبہ ذوق نعرۂ اللہ اکبر بخود از زبان بلند می شد یا در وجود اقدس جنبشی سہل بے اختیار پیدا گردد و اگر ذوق استیلا یافت گاہی یک دست مبارک و گاہی ہر دو دست بجنبش مے آمد و ہر کہ در انچنین مجلس و وقت حاضر بود نیکو داند کہ چہ قدر تاثیرش بر ارباب مجلس مے افتاد حق اینکہ ہیچ از عام و خاص نبودی کہ او ذوق نگرفتی آنگاہ مجلس گرم می بود و از اصحاب سلوک ہر یکے را حظے کافی نصیب مے شد۔ خوشا بخت کسانے کہ در مجالس سماع حضرت ایشان حاضر بودہ و عیش صافی و بہرہ وافی ازان یافتہ باشد بخدای یکتا کہ جان من در قبضہ اوست آنچہ در تعلیم و تلقین و سماع و احوال دران بارگاہ عالیجاہ بود ہمہ اش صحیح و صادق یافتم و ہیچ چیزے ازان دست زدہ وہم و گمان نبود۔ یکی از مریدان جوان عمر را در سماع تصورات از قبیل وساوس پیرامون خاطر میگشت او را حضرت ایشان ترک سماع امر فرمودند ازان بار دیگر بہ مجلس سماع بار نیافت۔ در یک ماہ دو مجلس معمول بودندی یکی بتاریخ ہفتدہم و آن بتقریب فاتحہ جناب سلطان المشائخ محبوب الٰہی حضرت سید نظام الدین دہلوی قدس اللہ سرہ العزیز و دوم غرہ ہر ماہ بتقریب فاتحہ جمیع مرشدان عظام خاندان قادریہ و چشتیہ در مجلس ہفتدہم سفرہ پر الوان نعمت بودی و در فاتحہ غرہ نان و گوشت با دال نخود دیختہ شدی خواص و عوام درین تقریب ہا جمع آمدندی و عجب تر آنکہ منعمان و مترفہان شہر آگرہ در فاتحہ ہا بہ تمنای آن طعام درویشانہ ہجوم می آوردند و منصبداران عدالت صدر ازین دند انش میخوردند چون اخلاق حضرت ایشان را بسط تمام بود یکی از ایشان یاد دارم کہ التماس نسخہ ترکیب طعام نمود و بر زبان مبارک رفت کہ نسخہ اش عسر ندارد لیکن این لذت خاص کہ در طعام خانقاہ می یابند سبب آنست کہ ذاکران و شاغلان باوضو و طہارت تمام آنرا ترتیب مے دہند۔ وقتے بود کہ راقم الحروف محلہ راجہ منڈی نزدیک مدرسہ شاہی

کہ مرا بدان تعلق بود سکونت داشتم واز خانقاه شریف فی الجمله مسافتے داشت اندکے از وقت معهود دیر
رسیدم ہمین که پیش نظر کیمیا اثر شدم بر سفره طعام چیده بود این ناچیز را دیدند فرمودند بلطف وتبسم ع دیر آمده
زراه دور آمده ٭ ذوق آنوقت در کام جان دارم وامید که تا دم واپسین از دل نخواهد رفت۔ در مجلس ہفتہ ہم
جناب سلطان المشائخ قدس سره اہتمام بلیغ بودی از غایت صفائی مکان وکثرت فانوس وچراغان بارش
نور در دیده می نمود اہل مجلس آراسته ہمه باطہارت دو زانو نشسته وقوالان غزلہای نیکوے سرودند بعد از آن
کہ دور جای مجلسیان را چه از عوام وچه خواص سیراب میکرد عجبے احتی وشگرف منحتی دران مجلس بود که بہا لہاے
حاضرین میرسید آن عیش صافی وآن حظ دلخواه که طالبیان خدا آگاه وسالکان مرتاض را نصیب
می شد می توان گفت که غیر از جنت الفردوس میسر نشود۔ وقتی که گویندگان غزلیات قدما مملو از مضامین
توحید وعشق گفتندی وولہا را جنبش آوردندی نسبت حضرت باعظمت جمله اصحاب مجلس را محیط گشتی
وہر کسی بقدر استعداد خود با بہره ازان گرفتی۔ انچه از آثار واخبار صاحب سیر الاولیا ودیگر حضرات
در ملفوظات نسبت مجالس سماع بعہد دولت جناب سلطان المشائخ محبوب الٰہی قدس الله سره العزیز
نوشته اند برای العین در مجلس حضرت ایشان مشاہده می رفتند تو گوئی نقشبندان قضا وقدر درین زمان
شبیه آن صحبت بید قدرت کشیده اند بسکه حضرت ایشان را التفات بجد جانب یاران عزیز بود که بازاکے
آن اقارب نسبے طرف مقابل نموده اند در موسم تابستان وہم فصل باران گاه بودی که به تاج روضه
لب دریای جمن با اعتماد الدوله وگاہی باغ سکندره یا معافی بود له تفریحاً با اصحاب طریق توجه میفرمودند
وگاہی بزیارت حضرت سید ابو العلا قدس سره یا شیخ علاء الدین مجذوب تیر گاہ میرفتند ودر اینجا ہاے
پر نزہت وبرکت مشغولیہا داشتندی وخوانندگان ویاران خوش الحان طرح مجلس سماع افگندیے
کمتر اتفاق بودی که مجلس از وجد وحظ خالی رفتی یاد دارم که وقتی سید امیر علی شاه مرحوم برادر علا
حضرت ایشان التماس دعوت وسماع بمقام سکندره که مقبره محمد جلال الدین اکبر شاه دو کروہے از
اکبر آباد ست نمودند چون حضرت ایشان قبول فرمودند خود با جہیز بالیسته سکندره رفتند واز ہر جنس
سامان فراہم کرده صباح آنجا آغاز بخت شد ودر خانقاه یاران به تہیه روانگی جمع آمدند موسم برشگال بود
باران باریدن گرفت وآنقدر که حساب ازان نتوان گرفت واز دیدن ابر محیط وبارش شدید ہیچگونه
قیاس نمی توانست شد که امروز آب از ریزش باز ماند یاران مشوش شدند وحسرتہا میخوردند که درینوقت
چگونه شود وچندی از خاصان بارگاه یکدل شده حضوری حضرت ایشان دریافتند راقم انیحروف نیز
ہمراه بود ہمگنان نشستند واز ہر دری سخن پیوستند آخر الامر بعرض رسانیدند که باران بیوقت آمد وہر لحظه سے افزاید

وسکندره ازینجا دو کروه بیش ست از یاران چه راکب و چه پیاده هر یکی بجای خود متامل ست حضرت ایشان بمغز سخن رسیده فرمودند که سید امیر علی شاه را وعده کرده ایم وفای آن واجب ست ما خود میرویم دیگران را اختیارست گفتن همان بود و رفتن همان علی الحال سوار شده درعین شدت باران تشریف بردند یاران که این معامله دیدند بی آنکه انتظار چیزی کنند چه سوار و چه پیاده راه سکندره گرفتند راقم این حروف نیز شریک حال بود نمیتواند که ازان کیفیت دم زند و شرح آن دهد ؎ سلطان خوبان میرود سرو هجوم عاشقان ؛ چابک سواران یکطرف مسکین گدا ها یکطرف ✢ دیدم که هر یکی درراه بقدم سعی قطره زن بود آنانکه سوار بودند جلوریز عقب حضرت ایشان نگذاشتند و آنانکه پیاده بودند پای افزار در دست میدویدند و بزبان حال العجل العجل می گفتند ومطایای شوق آنهمه را بمنزل مقصود رسانیدند الغرض چون همگنان بمیقات معهود فائز شدند و از نفس سوز هیا بیاسودند مجلس سماع ترتیب یافت و ابر همچنان آب از دیده میریخت و رعد نعره ها میزد قوالان و خوانندگان که از پیشتر حاضر بودند گفتن آغاز کردند همین که شنیدی چند از حمد و نعت برخواندند سید امیر علی شاه بزبان این غزل را فرمایش کردند

مگذار تا بگریم چون ابر در بهاران	کز سنگ گریه خیزد روز وداع یاران
با ساربان بگوئید احوال آب چشمم	تا بر شتر نه بندد محمل بروز باران

دلها گرم بودند و وقت موافق فیض باطن حضرت ایشان چون ابر مطیر باریدن گرفت اهل مجلس را شورشی پیدا شد که در بیان راست نیاید کیفیت گریه همگنان را در گرفت و نعره های جگر شگاف از دلها بلند شد هیچ متنفسی دران صحبت نبود که بحال خود مانده باشد یکی دست فراز میکرد و دیگری پای بر زمین میکوفت یکی برخود میلرزید دیگری بیهوش شده میخروشید ؎ یکی غائب از خود یکی نیم مست ✢ یکی شعر گویان برافشانده دست ✢ حظی که دران مجلس حاصل شد امروز نقش بر دل ست این مجلس تا دیر برقرار ماند و زحمت راه مبدل براحت گردید الحمد لله علیٰ ذلک همچنین درموضع معانی بود که آنجا قدم رسول زیارتگاه عام و خاص است بارها اتفاق صحبت شد و سید امیر علی شاه مرحوم متکلف و مستدعی آن می شده اند یکبار که منشی سید حسین وکیل راجستان معتقد حضرت ایشان حاضر بوده این دو غزل متاع هوش مجلسیان بتاراج برد ؎

بناز بر شکن چون نیاز مند توام	ترحمی که اسیر خم کمند توام
متاز اسپ جفا بر من ای شه خوبان	که رو نهاده بخاک سم سمند توام

؎

چهره را صیقلی ز آتش می ساخته	خبر از خویش نداری که چه پرداخته

نیست یک سرو درین باغ برعنائی تو	بسکه گردن بتماشاے خود افراخته
برسرکوی تو چندانکه نظر کار کند	دل و دین ست که بر یکدیگر انداخته

وہمدران مقام جنت نشان که مشهور به باغ بود یکبار این غزل با اہل مجلس کرد انچه گردس

آمدم تا مست حیرانت کنم	ہمچو زلف خود پریشانت کنم
علم بخشم تا که معلومت شود	از سر معلوم نادانت کنم
گر تو افلاطون و لقمانے بعلم	من بیک تعلیم نادانت کنم
شمس تبریزے بمولانا بگو	واقف اسرار یزدانت کنم

واین غزل س

ہواے سیر گل دیدن ندارم	چو گل بیہوده خندیدن ندارم
نگه آسا رم براوج افلاک	زجای خویش جنبیدن ندارم
بگرد خویش میگردم چو گردون	برون از خود خرامیدن ندارم

ویکبار ہمدران باغ اتفاق مبیت چنین افتاد که سید امیر علی شاه مولوی جعفر علی میر منشے راجستان خلیفهٔ حضرت مولوی محمد ظریف رحمة الله علیه ہم خرقه حضرت الیشان را در باغ مهمان کردند وجمله یاران طریقت را نیز خوانده بعد از نماز عشا مجلس ترتیب یافت از قوالان متعدد چوکی حاضر بودند یکے بعد دیگری غزلها میگفت گویندگان از گفتن بس نکردند وشنوندگان از شنودن علی الرغم روزگار ما درین کار بودیم که از مسجد بانگ نماز بامداد برخاست ومؤذن کوس الله اکبر بگوش شنیدند داران فرد کوفت انگاه مجلسیان آگاه شدند که سحر پدید آمد وندانستند که شب کجا رفت راقم اینحروف نیز شریک بود اگر راست خواہی حق انیست که انہمه حریص سماع وموبع وجد گرد آمده بودند واز ہمه بالاتر مهمان عزیز واله سماع بود واین صحبت را بسیار دوست میداشت بحکم ضرورت ہمه از جا برخاستند و از طهارت وسنت فراغ کرده بجماعت ایستادند امام فی الجمله خوش گلو بود چون الله اکبر گفت جماعه مقتدیان که در سماع شب را بروز آورده بودند ودلهای شان از صحبت شبینه گرم بود وسینه پرجوش بیخود نعره ها برآوردند وہیجا باخروشی وہای ہوی در مسجد افگندند وبسمل وار از ان الله اکبر طپیدن آغاز کردند العظمة لله آن تماشا دیدنی میخواست اما ہر یکے بحال خود گرفتار بود این دیوانگان اسلئے را فتوے تعزیر که دہد فی الجمله بعد از توقف افاقت میسر آمد وہمگنان مستغفر شده بکر بتحریمه بستند وفرض وقت ادا کردند چون از نماز فارغ شدیم یافتیم که دیگها سرد شده بود وطعام را حلاوت باقی نمانده

ہرچند استغناء تام در خاطر اقدس حضرت ایشان بود و بہیچ تقریبے و حیلتے شریک ابنای زمان نمی گشتند
و نہ بخانہ ہیچ یکے از یگانہ و بیگانہ میرفتند اما باخاطر آزاد دار الحزن یاران طریقت را آبادی ساختند و از راہ
دلداری غریبان دلدادہ را بقدوم ہمایون مے نواختند۔ روزی بعادت مالوف خانہ مولانا بدر الحسن
رحمة اللہ علیہ را کہ از یاران اعلیٰ بودند رونق بخشیدند جماعہ از مریدان مخلص ہمراہ شدند مولانا مجلس
سماع را طرح انداختند و قوالان مناسب وقت غزلہا بنغمات دلکش سرودن گرفتند چون این غزل را
گفتند ؎ بردہ خیال روی تو از دیدہ خواب را + برداشت از میان من و تو حجاب را + جنبشے در دلہا پیدا
شد و ہرگاہ بہ این بیت رسیدند ؎ آباد ساخت درد تو ویرانہ دلم + تعمیر کرد عشق بنای خراب را + تو گویی
آتشی بیفروخت از سوز دلہا و التفات حضرت ایشان دامن بر و بیرد اہل مجلس در وجد آمدند و برادر
بزرگ شیخ منصب علی را کہ امیر خسرو ثانی در نیوقت بودند کیفیت بالا گرفت و از فرط ذوق برخاستند و برقص
در آمدند و دران حالت شعلہ جوالہ مے نمودند و ہر دم و ہر لحظہ ترقے در ذوق بود اہل مجلس بادب برپا شدند
و حضرت ایشان نیز موافقت نمودند آخر دران بیخودی و بیتابی عنان ادب از دست شان رفت و
بے اختیار با حضرت ایشان در آمیختند و حضرت ایشان نیز در کنارش گرفتند تو گوئے دو محب و محبوب
بی مزاحمت اغیار در لذت وصال بودند و تا دیر ہمچنان سینہ بسینہ ماندند درین مجلس احدی از شوق و
وجد خالی نبود و شور و غلغلہ از نہاد مجلسیان بر آمدہ بوالعجب وقتی و شگرف حالتی روی داد کہ چشم فلک
مثل این در زمان سلف دیدہ باشد۔ یاد دارم کہ روزی در موسم برشگال نزہتگاہ تاج روضہ را زینت
تشریف بخشیدند و در برجی پہلوی مسجد کہ بر کنار دریای جمن واقع است با یاران طریق جلوس فرمودند
باران آمد و گویندگان از نغمہ ہای غریب و غزلیات عجیب جلسہ شاہانہ را خوشنود کرد ہوای خوشگوار
و ترانہ ہای جان نواز دران وقت روح تازہ در قالب اہل مجلس میدمید ذوق تمام و حظ ما لا کلام حاصل
گردید۔ گاہ بودی کہ باغ فرزانہ بپاس خاطر احمد علی خان مرحوم تشریف می بردند آن جای پر فضا روان آسا
بود و گاہے این مسکین راقم الحروف را دران زمان کہ قریب مدرسہ سرکاری راجہ منڈی سکونت داشتم
سر فراز میفرمودند و وقتہا برادران طریق دران مقام کہ کنار شارع عام و
از آبادی بر کنار و ہواگیر لطیف بود فراہم آمدہ داد سماع میدادند آری احتراز حضرت ایشان از اغنیا
و دنیا بود و بر ہیچ چیزے از اینہا مائل نبودند اگر کسے حاضر آمدی روی از ان نمی تافتند و با خلاق کریمانہ
خاطرش نگاہ میداشتند لیکن با اینہمہ بارہا مشاہدہ رفت کہ حضرت ایشان بنظر استکراہ مے نگریستند
و کنارہ میفرمودند ؎ برنگ شمع شورم آشنای عالم کثرت + کہ رو در محفل و جز رفتن از محفل نمیدانند +

بتقریب این سخن یادم آمد که از وکلای و عمال عدالت صدر دیوانی یکے درخواه کرده بود که بس مشتاق
حضوری در مجلس حضرت ایشان بوده ام اگر از راه کرم بروز مجلس اطلاع یابم زهی سعادت باشد که بهره
ازان بردارم حضرت ایشان قبول فرمودند۔ طبقهٔ اصحاب صدر را که اکثری متنعم و مترف بودند هر سال
در موسم برشکال قرار داده بود که دو سه روز کشتیهای همدیگر بسته و آراسته بر آب دریاے جمن بصحبت و
عشرت میگذرانند قضارا یک تقریب مجلس عرس در اثنای آن سه ایام معینه واقع شد حضرت ایشان
پیام فرستاده واکتفا نه بر اطلاع رسمی فرمودند بلکه مولانا بدر الحسن را که هم سلسلهٔ شان در عدالت صدر
بودند و از یاران ممتاز برسم رسالت فرستادند که مجلس فاتحه امروز هست اصرار شما بود که شریک مجلس شویم
تشریف آرند آن مرد دنیا حریص هوا و هوس نیارست که صحبت معهود را خیر باد گفته حاضر آید عذرها خواست
و لطائف الحیل در گذرانید درین عرض مدت که پیام رفت و جواب آمد راقم این حروف حاضر بودم و دیدم
که حضرت ایشان تبسم میفرمودند و بسیار ناخوشنود بودند که خاطرش نگاه داشته آمد و خودش نیامد۔
بسکه لطافت و نفاست بر کمال بود حضرت ایشان باوصف متانت و رزانت گاهی مزاح روا
داشتندی شبے بعبادت معهود حضرت ایشان با جمعے از یاران در جماعت خانه رونق افروز بودند شیخ محمد جعفر مرحوم علاقه بند
که از مریدان حاضر باش بود غنودگی برو غالب آمد مظنه آنکه غذای شام بکار برده است حضرت ایشان
را نظر برو افتاد فرمودند که شیخ محمد جعفر خواب بر شما استیلا دارد جواب داد که خیر باز همان حالت
پیدا شد حضرت ایشان اندکے توقف کردند و فرمودند که شیخ محمد جعفر پس ترک باشید او پنداشت
که بر وفق حدیث سوّوا صفوفکم حکم کرده اند و گذشته از خاطرش رفت اندکے از جاے خود جانب
پس جنبش کرد و متمکن گشت که دیوار گرہ پشت او را تکیه شد و نفیر خواب ازو بلند شد آنگاه تبسم میفرمودند
و بسوی ما همه بندگان میدیدند۔ حضرت ایشان را عادت معهود بود که نام هیچکس از یاران طریق بی انضمام
القاب بر زبان نیاوردندی اگرچه فروترین پایه می بود گاه بودی که با نام لفظ صاحب و غیر آن فزودندی
و این افزایش وقتی تفریحاً بودی چنانکه با احمد علیخان لفظ بهادر شامل کردندے حقا که حسن معاشرت
بر ذات قدسی صفات حضرت ایشان نازش میکرد هیچکس در صحبت نبودے که در قول و در فعل
مدارا با وی نفرمودندی اگر شکایتے یا زحمتی میدیدند دلداری و تشفّی میدادند اگر هرج در کار کسی
پیش آمدی در رفع آن بذل توجه رفتی ۔ یاد دارم که وقتے راقم این حروف را آواز گرفته شد
و نمی توانستم سخن گفت با اینهمه شامگاه حاضر بخانقاه حسب عادت شدم و باادب نشستم حضرت ایشان
پرسش کردند و غمخواری نمودند با آنکه آواز بر نمے آمد و طاقت سخن نداشتم اما حضرت ایشان مکالمت

یا بنده علی التواتر فرمودند هر چند در گذارش تکلف مے شد لیکن از جواب بر عایت مداف نداشتند
دانستم که اینهمه برای آنست تا محرومے از شرف مخاطبت موجب شکستهٔ دلی این بیچاره نشود و حضرت
ایشان آنقدر رمز شناس باریک بین دقیقه سنج و نکته آفرین بودند که حیرت پیدامی شد پروای آن نبود که حالت
دیگر چه باشد۔ شبی از شبها با یاران طریق حاضر خدمت بودم قضارا تسبیحے که بالفاق در دست داندیک
دانه اش بر دانه دیگر برخورده آوازے نرم داد چون محل قربت لفرط عنایت داشتم باوجود نزاکت تا سمع
مبارک رسید خطاب شد که چیست عرض کردم که تسبیح۔ بمجرد آنرا خواستند و در دست مبارک آورده
ملاحظه فرمودند اتفاقاً رشته دران تسبیح کهنه بود سیکے از مریدان علاقه سندرا که حاضر وقت بود آن تسبیح حوالہ
کردند که این تسبیح را با رشته ریشمین و شمسهٔ زرین مرتب کند و بیارد و بنده را اینقدر حیا آمد و انفعال
دست داد که از شرم نمے توانستم سر بردارم تا دیر انچه از ینحالت بر من گذشت شرح آن دشوار
است و عجب شکلے صورت نمود که نه مجال معذرت بود و نه یارای گفتن که این دانه تسبیح نه تجربه
من غمازے کرد و نه مرا انچه از نزاکت خیال دریافت بخاطر بود از نیست که خاصان بارگاه و
مقربان با اخلاص پر حد زرے بوده اند و در هر کاری و هر مقامے احتیاط بلیغ می داشتند حضرت الٰهی
و مولائی قدسنا الله بسره العزیز را جمال ظاهری با کمال باطنی از بارگاه خداوندی عطا شده بود صبیح
گشاده پیشانی خوش ابرو نیکو چشم وسیع الصدر معتدل القامت مرسل الشعر مرتفع الکتف قوی العضد
عریض الساعد فسیح الکف حسن الانامل مستقیم الرجلین احسن المنظر طلیق اللسان فصیح البیان بپوسته
دو زانو باادب تشهد نشستندی و سخن را با صوت معتدل گفتندی غیر از تبسم شیرین کمتر ضحک بر دهان
آمدی راقم حروف را مدت ده سال در صحبت گذشت هیچ گاه قهقهه در خلا و ملا مشاهده نیفتاد امری غیر مرضی را
اگر کسے مصدر شد جز چین بجبین نیاوردندی شدت در غیظ نبود و سخنان لطیف همچو گوهر آبدار از درج دهن
ریختندی حسن ادا و خوبی گفتار خداداد بود گاهی غمزه و اشارت یا جنبش چشم یا ابرو نفرمودندی غایت ادب
و نهایت تهذیب در ذات مقدس منطوی بود چنانکه از برکت صحبت تمامی حاضران مجلس بکمال اخلاق حسنه
آراسته می نمودند در تکلم پاس تمام بود که حرفے فضول یا سخنی لاطائل از زبان برآید که من حسن اسلام المرء
ترک مالایعنیه و اگر لغزشے مثنے بسبب قصد برآمدی در تصحیح آن کوشیدندی و تمهید معذرت کردندے
صادق القول صادق الوعد کریم النفس مرضی الشمائل بودند دست از همه ابنار زمان اقربا و اخوان پاک
افشانده و با یاران طریق و طالبان رفیق شبانه روز حرف موانست رانده خاطر پاک را اگر پروا
بهمین دمسازان و دل بر ستغفار اگر میلے بود بهمین مسکینان دیگرے در عالم تجرید و تفرید گذر نداشت

واز جملہ عالم فارغ و برکنار۔ روزی خلاف معہود ساعت سہ ناگاہ حاضر شدم دیدم کہ خود بدولت در صحن مجلس
خانہ تنہا میخرامیدند و این بیت را بآواز معتدل سکرانہ میخواندند ع دنیا و دین ہین یار و آباد ہین تو ہم ہین ہ
تعمیر دو جہان کی بنیاد ہین تو ہم ہین + مائل رضیہ کہ در ذات مقدس حضرت ایشان جمع بودہ اند
لختے ازان برادر طریق سید اکبر زمان در مکتوب خود نوشتہ و راقم این حروف را بران اتفاق ست در اینجا
نقل کردہ ے آید ے نویسند کہ حضرت ایشان صاحب ادب بودند و اہل ادب را پسند میفرمودند بسے از امرا
و عمائد دیدم و صحبت شان ورزیدم اما ادب از مجلس حضرت ایشان آموختم حضرت ایشان
صاحب تمکین و وقار بودہ اند و صاحب حیا و بس غیور۔ حمیت اسلامی گویا تشریفی بود کہ بر قامت حضرت
ایشان دوختہ اند۔ و حضرت ایشان قانع و گوشہ نشین بودہ ہیچگاہ بدیدن امیرے یا وزیرے قدم نہ زدہ
و نہ در ہیچ تقریب دنیاوی قرابت و ریاست را ملحوظ داشتہ اند حضرت ایشان صاحب مال و منال نبودند لیکن سیر چشم
و غنی۔ گاہ گاہ یاران طریقت خود را بر سفرہ خواندندی و بمزید شفقت انچہ از طعام خوش و لذیذ یافتندی
ایشان را ارزانی داشتندی و خوشنود و شادمان گشتندی۔ حضرت ایشان صاحب شریعت بودند و در
مسائل فقر و سلوک کلامے منافی شرع از انحضرت مسموع نشدہ حضرت ایشان را ہیچ یکے از امور دنیاوی
التفات نبود و نہ رغبت چیزی داشتند و نہ ذکر معاملات دنیا را در مجلس خود می پسندیدند۔ حضرت ایشان را مزاج
نفیس بود ہر نفیس طبع باادب و سلیقہ شعار بشرف خطاب برگزیدندی و انچہ موزون و نیکو وضع و خوش
ظاہر و باطن بودی پذیرفتندی بلکہ از خود چیزہا ایجاد فرمودندی کہ در نظر ہمگنان پسندیدہ و مستحسن نمودے
حضرت ایشان صدیق بودند و صادق الوعد بودند با کسے انچہ میفرمودند وفائیش قبل از وقت موعود کردندی
حضرت ایشان صافی باطن و پاک طینت بودند اگر احدی از معاملات دنیا سخنے پیچیدہ پیش حضرت ایشان
بعرض رسانیدی او را در کلام او راست باور کردندی و اگر دیگرے نقض یا تکذیب او بعد ازان کردی حضرت
ایشان ناخوش گشتندی کہ شما برادر خود را غیبت میکنید۔ حضرت ایشان را در مسائل علم سلوک آن
القدر معلومات و قدرت بیان بودہ است کہ اہل منطق را در مسائل فن خود حاصل نبود آنانکہ بہرہ
ازین علم نداشتندی و عامیانہ در اثنا ر بیان حقائق ایراد میکردند حضرت ایشان بقوت بیانے و
طلاقت لسانی معنے مقصود را ہر گونہ لباس دادہ خاطر نشین مخاطب خود کردندی کہ بعد ازان ہیچ شکے
و شبہے او را نمے ماند و تسکین خاطر و تشفی باطن روی میداد۔ حضرت ایشان کتب حدیث و فقہ و تصوف
علی الدوام پیش نظر میداشتند و انچہ میخواستند بتلخیص میفرمودند صحبت حضرت ایشان را خاصیتے بود کہ ہر کہ
شرف حضوری می یافت ہواجس نفسانی و خیالات دنیاوی بر دلش گذر نمیکرد بلکہ یکسوئے و فراغ خاطر

وذوق شوق الٰہی غلبہ می نمود حضرت ایشان ہر یکی را از وابستگان دامن دولت آنچنان زیر نظر تربیت
می داشتند چنانکه والدین اطفال خود را دارند ہیکل عنصری حضرت ایشان را ہر چند از ریاضت شاقہ و
لطافت مستلزمہ نزاکت تمام دریافتہ اما ہیچگاہ بالای بستر و بالش نرم نیاسودندی و در موسم سرما جامہ خشن
مثل کمل بکار آوردندی۔ حکایت سفر اجمیر شریف و زیارت مجذوب ربتا شاہ از زبان مبارک استماع افتاد
و گاہ گاہ بغرض ترغیب حضرت ایشان از مجاہدات و ریاضات خود سخن راندندے که سالہا بر برگ و بار
اشجار قانع بودہ ایم و در یک شب دوازدہ ہزار ضرب و ظیفہ خود نمودہ تا آنکه خون از سینہ برآمدن گرفت
انتہی کلامہ۔ حضرت الٰہی و مولائے را خوارق و تصرفات عظیم بود با آنکه توجہ بصرف ہمت کمتر داشتند
چنانکه ہر یکے از یاران طریق بالانفراد و بالاتفاق روایت کردہ نقلے و حکایتے ازان برزبان دارد
ہر چند ذات مقدس حضرت ایشان مستغنی تر از انست که حرفے ازان برنگاشتہ آید لیکن اگر خاطر
یاران طریق و رفیقان راہ توفیق بذکر بعضے ازان نگاہداشتہ آید ہمانا از جادہ اقتضای مقام انحراف
نباشد وقتی شیخ بندہ علی مختار راج ڈمراؤن که از مریدان با اخلاص بود مبتلا بعارضہ ضیق شد علاج
از حد گذشت و زر خطیر صرف شد سودی نداشت لاجرم بخدمت حضرت الٰہی قدس سرہ گذارش رفت
حضرت ایشان بعضے را از اہل سلوک اشارت فرمودند که ہر شامگاہ بخانہ اش رفتہ مشغول بطریقے
باشند که تلقین بود چندی برین برآمد آن یار بیمار دیگر بار پیام ادب فرستاد که زحمت از من دست
برنداشت ساعتی نہ راقم الحروف نیز بعادت مالوف حاضر مجلس بود حضرت ایشان تفحص کردند
و از یکان یکان پرسیدند بالآخر ہویدا شد جماعہ که مامور بودند التزام خدمت بوجہ تمام نکردہ اند موانع و عوائق
دنیاوی سد راہ شان گشتہ است حضرت ایشان را تنغص بمزاج راہ یافت و ہمانوقت از جماعت خانہ برخاست
فرمودند و مجلسیان را قبل از وقت معہود رخصت دادہ خود بہ نفس نفیس داخل حجرہ خاص گشتند بوقوع
این معنی جملہ حاضران علی الخصوص مسترشدین مامورین مشوش و خائف بخانہ خود ہا رفتند ہمین که
صبح برآمد یاران از ہر طرف جوش کردہ بخانہ مریض خود ہجوم آوردند بندہ درگاہ نیز از انمیان بود
دیدیم که شیخ بندہ علی صحیح و سالم نشستہ و بمشاغل معمولی در پیوستہ است ہیچ اثری از مرض در بشرہ
او پیدا نبود نشستیم و پرسیدیم که چگونہ ہستید و چہ حال دارید گفت الحمد للہ که مرض از من دور شد و اکنون بسلامت
ہستم ہمگنان را حیرت در گرفت و تعجب ہا میکردند که شب را چنین حالت بود و صباح را چنان
جمیع یاران حاضر و مریض صحت یافتہ اقرار کردند که اینہمہ تصرف قوی مرحضرت ایشان راست۔ یاران لختی
توقف کردہ شادان و فرحان بخانہ خود ہا مراجعت کردند۔ دیگر در اکبرآباد میوہ کٹرہ محاط دولتخانہ

آستانہ شریف ست کہ عمارتی بلند برآوردہ جناب جلالت قباب سید منور علی شاہ والد ماجد حضرت ایشان ست و از تبرکات خاص آستانہ شریف جناب غوث اعظم قدس سرہ العزیز یک علم عطیہ حضرت بابرکت سید عبد اللہ بغدادی قدس اللہ سرہ العزیز پیر سلسلہ قادریہ دران مودع و مشہور بآستانہ شریف ست در انمقام پاک ہر سال مجلس یازدہم شریف بماہ ربیع الاول می بودہ مہین برادر علاتی حضرت ایشان قدس سرہ سید امیر علی شاہ مرحوم بصرف منافع دیہ معافی دوامی کہ نذر گذراندہ مہاراجہ گوالیار برای آستانہ شریف و مجلس یازدہم منیف بپیشکش حضرت سید منور علی شاہ علیہ الرحمۃ است اہتمام و انتظام آن میداشتند خیمہ و خرگاہ با آلات روشنی در صحن آستانہ می افراشتہ و فرشہای مکلف گستردہ جملہ عمائد شہر و روسا و اہل مناصب شریک این مجلس می بودہ اند و حضرت ایشان در سایۂ علم رونق می بخشیدہ اند قوالان و گویندگان شہر و بیرون شہر جمع آمدہ مجلس را گرم می ساختند و سماع آن ارباب قلوب را از جا می بردہ و بکشادہ پیشانی اہل مجلس و مردم انبوہ را تقسیم شیرینی و تبرک میکردید یکبارہ سید صاحب بتقریبی مجلس در آستانہ شریف ترتیب دادند و از کثرت روشنی فانوس و شیشہ آلات ہانڈی و جہار شب جلوۂ روز می نمود و مردم در مجلس آمدن آغاز کردند حضرت ایشان در جماعت خانہ با چند مریدان تشریف میداشتند راقم این حروف نیز حاضر بود کہ ناگاہ باد صرصر برخاست و آنقدر شدت در ہوا بود کہ حواس مردم بجا نماند قریب بود کہ جملہ آلات و ادوات روشنی از ہانڈی و جہاڑ و فانوس برہم خوردہ بشکنند و بریزد بمجرد معائنہ این حال سید مرحوم بخدمت بابرکت حضرت ایشان التجا آوردند و از آسیب باد و تصادم آلات و انطفاء روشنی و برہمی مجلس امان خواستند حضرت ایشان بنفس نفیس بالای بام جماعت خانہ قدم رنجہ فرمودند و آن ہمہ خرابی و خستہ حالی کہ پیش نظر بود ملاحظہ نمودند ہمت صرف کردند و طناب سایبان مجلس آستانہ شریف را کہ بکنگرۂ جماعت خانہ مربوط بود بدست مبارک خود گرفتند و نگذاشتندش تا آنکہ باد صرصر رو بکمی نہاد آنگاہ کہ طوفان باد فرو نشست از مجلس خبر آمد کہ ہیچ نقصان بسامان تجمل نرسید و جملہ آلات روشنی ہمچنان برجا ماند تماشائیان را حیرت فرو گرفتہ بود و نظارگیان را انگشت بدندان ماند۔ دیگر زیر دیوار جماعت خانہ حویلی بود مولنا محمد عسکری کہ از مریدان حضرت ایشان و خویشان سید میر علی شاہ و نائب سررشتہ دار عدالت فوجداری ضلع بودند دران حویلی می ماندند یکبار حسب عادت کاغذات کچہری بخانہ آوردند تا بروز یکشنبہ کہ تعطیل انگریزی بود بکار منصبی پردازند یکشنبہ بعد ساعت چار نائب سررشتہ دار در خانہ نبود بوزنہ آمد بستۂ کاغذات کچہری گرفتہ با خود برد شور و غوغا برخاست راقم این حروف نیز حاضر بود حضرت ایشان خادم خاص فرستادند کہ معاملہ چیست رفت و باز آمد و حقیقت حال عرض داشت حضرت ایشان برخاستند و بعجلت بالای بام

جانب بازار رفتند بنده درگاه همراه بود دیدند که بوزنه آن بقچه را پیش خود گرفته بر سقف دکانی نشسته است
و نزدیک نیست که آن بسته را بگشاید آنوقت حضرت ایشان را دیدم که نگاه بر وی گماشته اند لحظه بران نرفته بود
که یک بوزنه کلان و قوی از جانب جنوب پیدا شد و از بامهای دکانات ملحقه جوشان و خروشان جست
کرده در رسید و حمله آور گشت بوزنه سابق از هیبت او دست و پا گم کرده بقچه همانجا گذاشت و جانب
شمال بی تحاشا گریخت و بوزنه دوم در عقبش گرم همچنان می دوید چون بقچه تنها ماند آدم بحکم اشارت رفته
و آنرا بدست آورده دیدمش که هیچ آسیبی بدان نرسیده بود و جمله کاغذات بسلامت ماندند دیگر روایت
از برادر بزرگ سیدنا میر تراب علی که روزی دیارام هندوئے بخدمت حضرت ایشان حاضر آمد و مجلس
معمور بود گفت که اینده م در مجلس خدائی می بینم و از خود رفته ام مرا مسلمان فرمائید حضرت ایشان بر
لفظ مبارک راندند که مسجد رفته مسلمان باید شد باز عرضداشت که بدرگاه حضرت خواجه بنده نواز اجمیر شریف
عزیمت دارم ارشاد شد که همانجا مسلمان شو چون معاودت کنی به بیعت گیریم روز دوم متوجه اجمیر شریف شد
بعد چندی مسلمان شده از اجمیر شریف باز آمد و بخدمت بابرکت بیعت نمود و به خواجه بخش موسوم شد
یک روز رسالداری شرف خدمت دریافت و عرض نمود که برادر من در ملک پنجاب مبتلای بلا بجرمی
ماخوذ ست که در پاداش آن خطر جانست امید که خلاص شود حضرت ایشان ساکت بودند رسالدار
حاضر ماند بعد از ساعتی التماس بیعت نمود حضرت ایشان فرمودند که هرگاه برادر شما رهائی یابد. رسالدار
گوهر این لفظ را آویزهٔ گوش کرده مرخص شد مدت یک ماه براین بر آمد که رسالدار اطلاع فرستاد که برادر
من خلاص یافت و دیگر مولوی احمد حسن تحصیلدار که مرید حضرت ایشان بودند از خورجه باکبرآباد رسیده
دولت حضوری داشتند خبر رسید که اسپ سواری شان از دروازه یله شد مولوی را تشویش پیش آمد
بنام کوتوال شهر رقعه نبشت که مگر اسپ را بدست آورد و سپس متامل شد و آن رقعه را چاک نمود حضرت
ایشان فرمودند که این چه بود مولوی دست بسته عرضداشت که مرکب زین پیش در دولت رفته است
بسر خود پس باز آید حضرت ایشان این لفظ بزبان مبارک آوردند که آنچه کردید و آنچه گفتید اینهمه را خوش اعتقادی
شما باعث ست ساعتی گذشته باشد که آن مرکب بجای خود باز آمد- و دیگر میر محمد علی نام مرید حضرت ایشان بود
نوکری پیشه وقتی تعطل داشت پریشانی در و اثر کرده و سراسیمه بدرگاه حضرت سیدنا امیر ابوالعلا رحمة الله
علیه حاضر شد و وظیفه خواندن آغاز نهاد چون اربعینش را وقت اختتام رسید حضرت با مکرمت در خوابش
نمودند و فرمودند که همانجا برو و مقصود از ان خدمت حضرت ایشان بود میر بخدمت شتافت و آنچه
گذشته بود بعرض رسانید حضرت ایشان تعریض کردند که آیا شما باجازت ما رفته بودید میر این

حرف شنوده بگریست و معذرت خواست و التجا آورد که تقصیر کردم عفو میخواهم حضرت ایشان از خطای
او درگذشتند سه یا چهار روز بسر آمده بودند که مهیر بر سر کار شد و بخدمت حضرت ایشان حاضر آمد و از کامیابی
خود خبر داد حضرت ایشان فرمودند که این عنایت حضرت سیدنا امیر ابو العلاست قدس الله سره العزیز
امروز که هژدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۳۲۱ هجری ست و راقم به تسوید اینحروف اشتغال داشت مولنا محمد حسن
وکیل ضلع مین پوری با برادر خود مولوی محمد احسن صدر اعلی بر سر وقتم رسیدند و ازین باب سخن راندند
که روزی در اکبر آباد قصد خدمت حضرت ایشان کردم چون داخل در دولت شدم در دل خود گرفتم که
چه خوش بود اگر حضرت ایشان شربت چای بمن دهند بعد از ان که مشرف بخدمت شدم حضرت ایشان
مشرف بر خاطر من شدند و فرمودند که عادت چای خوردن دارید گفتم هر روز که خیر لیکن اکثر اوقات
بکار برم شیخ منصب علی را خواندند درینمیان خطرهٔ دیگر گذشت که تحریک نزله دارم اگر شیر در چای نباشد
خوب ست شیخ منصب علی حاضر آمدند حضرت ایشان امر آوردن چای کردند و فرمودند که شیر و چای
جداگانه آرید تا انچه مرغوب خاطر باشد بدان میل کنند شیخ حکیم الله بیگی از مریدان نبشته که من مدت
چل سال ملازم خدمت حضرت ایشان بوده ام در اکثر از اوقات حضرت ایشان بطلب یکی فرستادند
رونده باز آمد و عرض داشت که در تلاش جهد کردم نیافتم لختی سکوت ورزیدند بعد از ان فرمودند که
فلان مقام برو و بیار قاصد آنجا رفت و همراه خود آن کس را آورد حال آنکه کرت اول آنمقام ازو
خالی بود و دیگر حضرت ایشان که تا ساعت دوازده مجلس میداشتند یک شبی ساعت ده همین که از استنجا
فارغ شدند و من بخدمت ایستاده بودم خلاف معمول مرا ارشاد رفت که الحال خانه برو من خانه رفتم دیدم
که نفیر گریه و زاری بلندست از انکه دختر هفت ساله ام اینجهان را پدرود کرده بود و دیگر آنکه در سفر
گدھ ملکٹیسر مامور بوده ام که رخت از پالکی فرود می آوردم چون بمنزل می رسیدند و باز آنرا به پالکی
می نهادم چون روان می شدند صندوقچه که همراه بود بار نداشت و از همان صندوقچه آنقدر خرج می شد
که مثلش اگر چار تا صندوقچه خالی گشتی عجب نبود و دیگر یکبار حضرت ایشان را مرض شدید در یافت و
خدمتگاران نیز ناخواسته موافقت کردند من خسته تنها بر خدمت قیام کردم و شب و روز حاضر می ماندم
وقتی در کیسه خرچ پنج فلوس بیش نبود درین میان آهن ساز سرپوش آفتابه و اگردان نو ساخته آورد
حضرت ایشان اشارت کردند که اجرتش حواله کنید عرض کردم که اینقدر نقد در کیسه موجود نیست فرمودند
که بروید و کیسه را دریابید اندرون رفتم و دیدم که کیسه پر از فلوس ست و دیگر آنکه حضرت ایشان چون
متوجه عالم معنی شدند و مدت یک سال و شش ماه بر آن گذشته بود مرا ضرورت استفسار در شغل

پیدا شد و بیاد آن هادی گم کرده راهان دلم بگرفت و آه حسرت از دل پر درد بر می آوردم که بجا روم و از که پرسم و کجا یابم و سه روز همین کیفیت بر من طاری ماند آخر الامر شبی گریان گریان بخواب رفتم دیدم که حضرت ایشان با همون صورت و شان بر سر این خسته جان جلوه کردند و بکمال شفقت و دلجوئی طرب اللسان گشتند باین لفظ که گوش کن هرچه بتو سپرده ام یاد گیر و هوش دار ذکر آنست که نه بزبان تعلق دارد و نه بقلب و نه بنفس دمی خود را گم کن تا پیدا شوی و بس اینقدر ترا بس ست انتهی - از برادر سید عبدالعلی روایت ست که حضرت ایشان چون از بانس بریلی وارد میرٹھ شدند و بخانه منشی محمد اعظم سررشته دار فرود آمدند شاهزاده سید اصغر علی شاه را که اکنون صاحب سجاده حضرت ایشانند تپ محرق دامن گرفت و حضرت ایشان را با عث تشفی متنغص گردید در ظاهر رجوع باطبای شهر قرار دادند و حضرت ایشان در باطن بجانب حضرت سلطان المشائخ محبوب الٰهی قدس الله سره العزیز متوجه شدند و این بیت القا شد و بزبان مبارک رفت ؎ یا نظام الاولیا والدین صدر اصفیا ٭ قرة العین نبی شان علی مرتضیٰ + از همانوقت صاحبزاده را خفت در مرض راه یافت و بتدریج آن گرانی سر بفرو نهاد حضرت ایشان بشاهزاده مخاطب شدند که دهلی رفتن دل می خواهد عرضداشتند که بلی درین میان منشی محراب علی سررشته دار جج حاضر آمد پسری داشت بیمار جان بلب حالت اورا بگذارد و التماس قدم رنجه نمود حضرت ایشان معذرت کردند و شربت آب میوه ارزانی داشتند بمجرد آنکه خنکک بیمار فرو خورد چشم بکشاد و شیر از پستان مکیدن گرفت و به شد - برادر بزرگ غلام عبدالقادر الدنی که بار طریق اجازت یافته حضرت ایشانند کتابت کرده اند که برادر بزرگ مولانا بدرالحسن موهانی بتهمتی از قبیل ارتشا در ابتلا افتادند و از حضرت ایشان مامور صبر و رضا بقضا شده مدتی معدود بمرادآباد زندان را آباد داشتند مرافعه ها را کار بستند اما از کار بسته گره نکشود چون از هر طرف یاس رو نمود روی نیاز بسوی حضرت ایشان آوردند و عرضداشتی مشتمل بر احوال پریشانی و بیکسی و ناامیدی مرتب کرده به پیشگاه حضرت ایشان ابلاغ نمودند شرف برادران شیخ منصب علی که مقرب بساط دولت بودند آنرا با دب پیش کردند و بعد حصول اجازت کشود و خواندن گرفت عنوان عرضداشت این بیت بود ؎ مکن تغافل ازین بیشتر که می ترسم ٭ گمان برند که این بنده بی خداوند ست ٭ حضرت ایشان اول این بیت که خوانده شد چشم برهم نهادند شیخ منصب علی ساکت ماندند و لحظه توقف شد حضرت ایشان چشم مبارک وا کرده بر شیخ منصب علی خطاب کردند که چه نوشته است شیخ من همان بیت را با دب باز خواند حضرت ایشان باز چشم بند کردند بعد لمحه ارشاد شد که چه نوشته است شیخ همان بیت انشاد کرد و حضرت ایشان استماع نمودند کرت چهارم که این معامله رفت دریای رحمت بجوش آمد و بی آنکه عرضداشت تمام شود فرمودند که بروید و ببرید روز دوم علی الصباح

شیخ منصب علی حسب عادت و قاعدهٔ خود حاضر آمدند و کورنش بجا آوردند حضرت ایشان ارشاد فرمودند که برید و برادر خود مولوی بدر الحسن را همراه خود آرید چون صادق العقیده و کامل الیقین بودند همانوقت عازم کول عرف علی گڈھ شدند و بمنزل مقصود رسیدند هماندم مولانا را از محبس خلاص میکردند همه حاضران اقرار بریں یا بیت کردند ع اولیا را هست قدرت از اله تیر جسته باز گرداند ز راه و حکایت دیگر نیز آورده اند که سبق ذکر یافت از ترتیب مجلس در صحن آستانه شریف و برخاستن باد صرصر تند و محفوظ ماندن شیشه آلات جھاڑ و هانڈی و فانوس که در شامیانه آویز بودند - و دیگر مولوی احمد حسین تحصیلدار که در جوار خانقاه حضرت ایشان مقیم بودند زن برادرش احمد حسن آسیب زده شد دران ایام که آبستن بود و نوبت بدان رسید که جان از دست خلل بیرون بردن دشوار می نمود چون وضع حمل کرد مضغه بیش ننمود همه شاهد این واقعه حیرت روی نمود و جمله اهل خانمان را هیبت تمام درگرفت آنگاه رجوع بخدمت بابرکت حضرت ایشان آوردند آنحضرت خذف ریزه چند خط کشیده دادند که از ان مرض صعب دور شد و مریضه شفا یافت - دیگر حکایت یله شدن اسپ سواری تحصیلدار از پیش دروازه خانقاه شریف و باز آمدنش بسر خود نبشته اند که پیش ازین مفصل بتحریر آمد - دیگر وقتی فرحت علی برادر شیخ منصب علی مهتم مهام خانقاه را زحمتی پیدا شد از آسیب پری یا جنون که از هر پنج انگشتانش خون روان می شد و بحالت بیخودی گوناگون درد و الم او را مضطرب میداشت شیخ خاکستری از ان گردان جماعت خانه گرفته فرستاد و آن بیچاره از ان رنج باز رست و بیارمید - و حکایتی دیگر بقلم آورده اند که یکبار پیرزنی بخدمت حضرت ایشان حاضر شد و التجا نمود که فرزند من از من جدا شده و بطرفی سر نهاده و تا ایندم خبرش باز نیامده است مترصدم که از ان بیاگهم حضرت ایشان فرمودند که بدربار حضرت خواجه بزرگ غریب نواز قدس الله سره العزیز حاضر شو ترا از انتقام آگهی حاصل گردد - پیرزن اتکا بر ارشاد نموده روان شد و باجمیر شریف خود را افگند و پیش بلند دروازه بخواب رفت بشارت دادند آن پسر گم کرده را که فرزند تو در شتر خانهٔ والی ٹونک است برو با خود آر - چون بیدار شد راه ٹونک گرفت و چون پرسید فرزند خود را نیافت لاجرم از انجا برگشت و بدرگاه عالیجاه اجمیر شریف حاضر آمد و بمقام بشارت خیز دیگر بخواب رفت کرت دوم بگوشش در دادند که پسرت از ٹونک غیر حاضر بود اکنون بجای خود باز آمده است و ترا خواهد پیوست پیرزن از ٹونک پسر را همراه خود گرفته باکبرآباد سالما و غانما رسید و شکر بجا آورد که همین توجه حضرت ایشان فرزند من بمن پیوست و این قصه سر آن نسبت خصوص را کشف می کند که حضرت ایشان را با خدمت حضرت خواجه بزرگ قدس سره العزیز بود دیگر واقعهٔ شیخ خورشید علی کوتوال بلندشهر نگاشت که در زمان بغاوت عام هند ۱۸۵۷ع مجرم قرار یافته

بمحبس مرادآباد افتاد و از منصب شحنگی معزول گردید همین پسرش که کرامت علی نام داشت بعلت بغاوت بر مواخذه
آمد و بنوعی از انجا در گریخت وخود را به بریلی که قرارگاه جمله بغات بود افگند و در هنگامهٔ شورش بیاسا رسید.
خورشید علی که از روزگار اینچنین چشم زخم دید و از تهیدستی و بی جمعیتی کارش باستخوانش رسیده بود با مولوی
احمد حسین گڈھ مکتیسری تحصیلدار اترولی طرح مراودت انداخت از انکه هر دو مرید حضرت ایشان و یار طریقت
بودند درانوقت که بخت کوتوال بر سر مساعدت بود از مشیت الهی اتفاق چنان افتاد که حضرت ایشان را
جانب دهلی بزیارت آستانهای متبرکه سفر پیش آمد چون مهمانسرای قصبهٔ کول بورود همایون شرف یافت تحصیلدار
بضرورت کار حاکم در انجا رسیده بودند و باسیدی میر تراب علی که خاص ملتزم رکاب سعادت بودند برخوردند و ازین
آمد دولت عز آگاهی یافتند بخدمت باعظمت حضرت ایشان فخراندوز حضوری گشتند و کوتوال معزول یار طریقت
خود را نیز برخواندند کوتوال باحال زار افتان وخیزان حاضر شد و چون نظرش بر جمال مبارک افتاد دلش بهم
برآمد و بی اختیار بهای های گریست و یاد مصائب زمانه و سرگذشت دردآلود برو هجوم آورد و عنان اختیار
از دست او ربود حضرت ایشان را بدیدن این حال رحمت آمد چیزی از وظیفه ارزانی فرمودند وخود بدولت
دهلی روان شدند هفته بیش نگذشته که خواجه احمد حسن سهارنپوری سپرنڈنٹ پولیس در مقدمه سید مهربان علی که بیش
از یک لک روپیه مال و نقدش بدزدی رفته بود پیش حاکم درخواه نصب خورشید علی کوتوال معزول کردند تا مگر
بهمدستی و پشتی او کار تحقیق سرقه و گرفتاری دزدان بانجام رساند کوتوال بمنصب تهانه داری کلاوٹی از پیشگاه
حاکم وقت بشرط اتمام این خدمت نامزد گردید خورشید علی چون این معامله بوقلمون دید عرایض نیاز یکی بعد دیگری
متوالی فرستاد تا این مهم آسان شود و ازین کار بسته گره بکشاید از پیشگاه حضرت ایشان ارشاد شد که
خورشید علی را هوس ست معزول نخواهد گشت اعلام کنید و همچنان بظهور آمد که شیخ خورشید علی تا دم واپسین بر
همان منصب کوتوالی بلندشهر قائم و کامران ماندند. و همرنگ این قصه قضیه مولوی احمد حسین تحصیلدار
مسبوق الذکر ست که تحصیلدار دو ماه قبل از بروز بغاوت فوج رخصت حسب قاعده حاصل کردند
و با عیال و اطفال بوطن مامن خود اقامت گزیدند و در آنزمان پرآشوب از تمام مکاره و حوادث
محفوظ و مصئون ماندند چون هنگامهٔ بغاوت فرونشست و امن و امان پیدا آمد تحصیلدار باجازت
حضرت ایشان درصدد حصول معاش شدند و بر منصب خود که تحصیلداری اترولی بود فائز گشتند
باآنکه هیچ قاعده و قانون مقتضی نبود که نوکری تا دو سال از کار خود باز ایستد و دیگر بار تشریف همان
منصب گیرد جمله ارباب قانون و ضوابط بران اتفاق کردند که ما هیچ معامله نظیرش نیافته ایم و
بیرون از دیدن و شنیدن ست و این نیست مگر از تصرفات حضرت ایشان قدس الله سره

مولوی غلام عبدالقادر الدنی زیدی این هم نبشته اند که روزی حضرت ایشان حسب عادت با جماعت طالبان حق حقایق و معارف و تذکره بزرگان سلف از زبان گهربار میفرمودند و من نیز حاضر مجلس بودم زنی ازان فرقه که بطوایف موسوم ست نیز در انجا سماعت می نمود گریستن آغاز نهاد و عرض داشت که من از پیشهٔ خود توبه میکنیم و زندگی خود چنانکه باشد بسر نمایم بمعائنهٔ اینحال عبرتی تمام بر خاطر حاضرین رو بیقین پیوست که اینهمه برای نصیحت گرفتن حضارست ما همگنان متاثر ازان شده دست بدعا شدیم که حق سبحانه و تعالی مارا از مناهی و ملاهی برکنار داشته در ظل عاطفت حضرت ایشان دارد۔ محمد عبدالله خان جلبیری مرید حضرت اللهی قدس سره نبشته اند که شبی بحالت شدت مرض مرا زیارت جناب امام حسین سید الشهدا علیه السلام و حضرت اللهی در عالم رویا نصیب شد ارشاد فرمودند که بشدی بامداد آن از مرض وارستم چون این واقعه بخدمت با عظمت پیر و مرشد عرض کردم فرمودند که دیگران هم مرا بمعیت حضرت سید الشهدا رضی الله عنه دیده اند غالبا وصال من بشهادت انجامد و همچنین بوقوع آمد که در آخر وقت مرض اسهال لاحق شد و متوجه عالم قدس گشتند۔ مولوی طفیل احمد مرید حضرت اللهی قدس سره بقلم آورده اند که در زمان بغاوت هند مرا تا چهل روز تپ لرزه نگذاشت روز آخر بعد لرزه و ظهور تپ حالت غشی طاری شد دیدم که حضور اقدس عصا در دست تشریف آوردند و آثار مسرت بر چهرهٔ مبارک عیان بود همین که افاقت ازان حالت دست داد از بستر شادان برخاسته این واقعه بخدمت والده ماجده گذاردم که حضرت بابرکت بقدوم میمنت مرا از مرض خلاص کردند و همچنان شد و بعد ازان مرا لرزه نگرفت۔ دیگر بتقریب مکتب شاهزادهٔ عالی گوهر سید اصغر علی شاه سلمه الله تعالی حاضر آمده تا آخر رمضان ملازمت کردم یک روزی بعد نماز مغرب شرف حضوری یافتم حضور اقدس را دیدم که تنها در کمرهٔ خورد تشریف داشتند مخاطب بمن شده فرمودند که این وقت طاهر شاه مندراسی را که در عرس حضرت خواجه سلیم چشتی قدس الله سره العزیز به فتحپور سیکری رفته است معاملهٔ پیش آمد و روی جانب مغرب فرمودند که آن سمت فتحپور سیکری است کرت دوم متوجه بمن گشتند و بزبان مبارک راندند که این وقت طاهر شاه مبتلا به بلائی گردید امروز چه تاریخ ست عرض کردم که شب بست و هفتم ماه رمضان شریف ست بر لفظ مبارک رفت امشب شب قدرست یاد دارید چون طاهر شاه از فتحپور سیکری باز آمدند از احوال عرس شریف پرسیدم گفتند که انجا مشغول بودم ناگاه مادرم از مندراس رسیده دستم بگرفت و گفت که تو در غیبت من قصد اینجا کردی اکنون با خودت مندراس برم بمعائنهٔ این معامله اضطراب تمام روی داد حضور اقدس را یاد کردم آن صورت از چشم من غائب شد و من همچنان مشغول ماندم مرتبه دوم مادر با یک درویشی

سر برہنہ موی دراز باز آمد و آن درویش دستم بگرفت و گفت برخیز تا بمندر است برم من تاب این درشتی
نیاوردہ بار حضور اقدس را یاد کردم یا سید مظفر علی شاہ خبر گیرید۔ بمجرد این لفظ آن اشکال ناپدید گشتند
تعالی اللہ ذات برکات حضرت الٰہی قدس اللہ سرہ العزیز چہ قدر مشکل کشا بود۔ دیگر وقتی علت زکام و
حرارت بر من استیلا کرد چنانکہ فرض و سنن نماز شام ادا نمودم و دیگر تاب وظایف معمولی نیاوردہ اندرون
خانہ شدم و لحاف بر سر کشیدم دیدم کہ حضور اقدس عصا در دست تشریف ارزانی داشتند علی الفور حرارت
و زکام فرو شد صحت رو نمود و بیرون از خانہ آمدہ وظایف معمولی خواندم دیگر یکبار دخترم را در دپہلو
برخاست کہ از شدت آن ہوش در باخت سبحہ عطیہ حضور اقدس در آب بر آوردہ قطرات چند در
دہانش انداختم ہماندم بہوش آمد و گفت کہ حضور اقدس تشریف آوردند و دست شفا بر سینہ ام فرود آوردند کہ
از ان صحت یافتم۔ دیگر مولوی غلام سبطین وکیل سرکار در اکبرآباد بجرم تغلب باخود و سپرد عدالت سشن جج شد
و مقدمہ اش بدو سال کشید وکیل از ین ماجرا بہ تنگ آمدہ التجا بحضور اقدس آورد آنوقت کہ تاریخ اختتام
مقدمہ و حکم تعزیر نزدیک بود بر زبان الہام ترجمان رفت کہ بروید و نظر بخداوند تعالی دارید نیکو خواہد کرد
چون تاریخ معہود در رسید حاکم عدالت وکیل را اجازت بکرسی نشستن داد و بجانب جنٹ کہ منصب داد فوجداری بود
رو آورد و گفت کہ این مقدمہ حساب فہمی ست رجوع بعدالت دیوانی بایستی کرد نہ بہ فوجداری و شما کہ
در عدالت زیرین ترتیب این مقدمہ کردہ اید و مقدمہ را سپرد بعدالت سشن نمودہ پس آمدن شما درین
عدالت بغرض تقویت و اثبات مقدمہ خارج از ضابطہ قانون ست باز گردید و کار عدالت خود کنید و
بو کلاء مولوی غلام سبطین گفت من از شما خورسندم کہ شما طریق ہمدردی با برادر ہم پیشہ خود سپردہ اید و دست
از اجرت شستہ شما را احتیاج بگفتگو نیست بعد از ان دو سہ شہادت از جانب مدعی گرفتہ مولوی
غلام سبطین را رہا کرد و بکار وکالتش مشغول داشت این سرگذشت عدالت بود و اینجا حضور
اقدس از حجرۂ شریف بر آمدند و با من مخاطب شدند کہ امروز مقدمہ غلام سبطین پیش گردید دیر نبود
کہ مولوی غلام سبطین حاضر آمدند و انچہ بر سرش گذشتہ بود بعرض رسانید دیگر سالی کہ بملک اودھ
حضور اقدس را اتفاق سفر افتاد و رود میمنت بمقام رودلی بزیارت باعظمت شیخ عبد الحق
قدس اللہ سرہ العزیز شد شاہ مسعود احمد کہ از اولاد شیخ و مہتمم درگاہ شیخ قدس سرہ بودند این خبر
جان بخش را یافتہ در مطبخ حکم فرستادند کہ قیمہ با تیچی ساگ ہم بر خوان باشد و آن مرغوب خاطر حضور اقدس
بودہ است چون بندگان حضور نزول فرمودند از زیارت شیخ قدس سرہ بیاسودند و نوبت بطعام رسید
صاحبزادۂ درگاہ شاہ التفات احمد کہ سجادہ نشین حضرت شیخ قدس سرہ اند آنرا پیش حضور اقدس

بدست خود کشیدند ہمان وقت اشک گوہر نثار از چشم مبارک جاری شد و بار بار این کلمہ بر زبان فیض ترجمان
میرفت مہمانداری چنین باید کہ حضرت شیخ قدس سرہ فرمودہ ماند روز دوم سجادہ نشین بس بس خواستند
کہ امروز ہم قیام شود لیکن حضور اقدس معذرت کردند باین لفظ کہ ہر کرا مہمان بودم رخصت نمود دیگر
توقف نتوان کرد۔ دیگر در اثناء سفر با ظفر ملک اودھ ہرگاہ کہ حضور اقدس بمقام نوباوان درگاہ
فروکش بودند روزی سید سجاد حسین بہرائچی از سادات بارہہ کہ تھانہ دار ضلع گونڈہ بود بزیارت
حضور اقدس حاضر شدند و ساعتی چند اکتساب شرف حضوری کردند چون از انجا برخاستند عرق آلود
از بالای بام فرود آمدند و اشک از دیدہ می ریختند و میگفتند کہ دنیا بہ برکت اینچنین اہل اللہ قائم ست ورنہ عمال را
مہلت یک روزہ نمیداد۔ دیگر روزی از زبان مبارک حضور اقدس سرہ سماعت کردم فرمودند کہ از حقیقت
تعالی شانہ اجازت بیعت گرفتن ہر سلسلہ کہ بتاریخ دوم جمادی الثانی ۱۲۹۳ھ ہجری قدسی الہام شد
باین لفظ ست ہر کرا دستگیر شوی این بیعت ست مانند بیعت دیگران۔ دیگر مرزا اکبر بیگ اثنا عشری
کبیر السن بحضور آمد نشست و گفتن آغاز نہاد کہ ما از دوستان والد بزرگوار شما جناب سید منور علی شاہ
رضی اللہ تعالی عنہ ہستم و بندگان حضور را در کنار پروردہ و حضرت اللّٰہی قدس اللہ سرہ کہ علم آن داشتند
تختی سکوت ورزیدند و متوجہ گشتند دیر نبود کہ مرزا را کیفیتی بگرفت و از پای برخاست و خود را بر قدم
حضرت با عظمت انداخت کہ بہ بیعت مراد دستگیر شوید حضور پر نور این لفظ بر زبان آوردند کہ حضرت مرزا
این چہ خیال ست ما کنار پروردہ بقول شما ہستم نیکو باشد کہ بدست پیری سالخوردہ بیعت کنید مرزا بگریہ
وزاری درآمد و عرض نمود کہ من بر دست حضور توبہ کنم حضرت با عظمت تعلل میفرمودند و مرزا را قلق و
اضطراب می افزود چون اصرار مرزا از حد گذشت التماس او پذیرائی یافت خود مرید شد و جملہ عیال
خود را حلقہ ارادت حضور پر نور آورد مرزا از ینجہان درگذشت خدا ایش بیامرزد فرزندش نواب جان
نام لباس گوناگون در بر کردہ از شہری بشہری و از ملکی بملکی آمدن و رفتن دارد۔

منامات حضرت اللّٰہی قدس اللہ سرہ العزیز کہ از زبان مبارک بسماعت رسید

قال مولانا و مرشدنا قد خطر ببالی مرۃً ان المصائب التی وقعت علی امام الکونین
حسین بن علی رضی اللہ تعالی عنہ فی دشت کربلا ما فعل بوالدیہ و جدہ المصطفی صلوٰۃ اللہ
علیہم اجمعین فاذا انا بنائم فرایت فی المنام کہ جناب علی مرتضی کرم اللہ وجہہ تشریف میدارند
من از خدمت ایشان استفسار کردم حضرت ایشان اشارت بجناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

کردند چون بحضور اقدس عرض کردم فرمودند از سیدہ عالم باید پرسید بموجب ارشاد حاضر بجناب خاتون جنت سلام اللہ علیہا شدم از سوگواری و الم آنچہ در بندگی ایشان مشاہدہ کردم در گفتن نیاید گریہ در من افتاد و سخت بی اختیار گریستم چنانکہ چشم من بکشاد بعد ازان در دل گذشت کہ چون حال چنین ست خود بر حضرت امام حسین علیہ السلام چہ رفتہ باشد ہم در خواب دیدم کہ خدمت امام ہدی صاحب تسلیم و رضا یعنی جناب امام حسین ابن علی مرتضی سلام اللہ علیہما با خاطری آسودہ در جائی متمکن ہستند بمشاہدہ جمال با کمال حضرت ایشان آنہمہ اندوہ من فرونشست و تسکین تمام حاصل گردید الحمد للہ علی ذلک

قال مولانا و مخدومنا رایت فی المنام مرة کہ من طوف روضۂ مقدسہ جناب سید الانام علیہ و آلہ الصلوة والسلام بکمال ذوق و شوق میکنم و چیزی بر زبان من جاریست چون نیکو تامل کردم این دو بیت بودند ؎

بلغ العلی بکمالہ	کشف الدجی بجمالہ
حسنت جمیع خصالہ	صلوا علیہ و آلہ

قال سیدنا و مولانا رایت فی المنام مرة کہ من اندرون روضہ مقدسہ نزدیک مرقد معلی جناب سید الشہدا حسین ابن علی مرتضی علیہما التحیة والسلام گریان ایستادہ ام چون نظر بیک جانبی افتاد دیدم کہ جناب سید المرسلین علیہ الصلوة والتسلیم تنہا بنفس نفیس رونق افروز ہستند آنسو روان شدم خواجۂ دو عالم صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم بسرعتی کہ در بیان راست نیاید متوجہ بمن شدند و ہر دو بازوی من بدست مبارک گرفتہ مرا بجائی خود نشاندند و خود بذات اقدس از نظر من پنہان گشتند

الحمد للہ علی ذلک

قال سیدنا و مولانا رایت فی المنام کہ از ہر شئی آواز انی انا اللہ بگوش خود می شنیدم و آنوقت عجب عالمی طاری بود کہ در بیان نیاید الحمد للہ علی ذلک

قال سیدنا و مولانا رایت فی المنام مرة کہ من بجائی رفتہ ام حضرت قدوة الاصفیا سید ابو العلا رحمة اللہ علیہ را دیدم کہ در لحدی آرمیدہ اند و چادری برنگ گلابی بر سر کشیدہ نزدیک تر رفتم و انگشت پای حضرت ایشان گرفتم بیک ناگاہ از جای خود برخاستند و نشستند و روی مبارک بجانب من کردند و این لفظ بر زبان مبارک راندند ہمنے دین بھی دیا اور کچھ دنیا بھی دی –

الحمد للہ علی ذلک

کلام سراپا الہام حضرت بابرکت سید مظفر علی شاہ مدون کتاب مستطاب جواہر غیبی متخلص بالٰہی قدس اللہ سرہ العزیز

متضمن حمد و نعت و مناجات و مناقب ست با تقریظ منثور و منظوم از محمد ابو الحسن متخلص به حسن فرید آبادی و تقریظ منثور دیگر از منشی محمد عمر دراز خان منصبدار سررشته مراکب دخانی اکبرآباد غفر الله ذنوبهما وستر عیوبهما

تقریظ محمد ابو الحسن متخلص به حسن رحمه الله و غفر له

درین آوان که دامن تعلق از همه برچیده با دل فارغ صحبت داشتم و نقوش کثرت از لوح خاطر فروشسته خویشتن را از زحمت این و آن فراتر می پنداشتم - نه از تنعم پیشین اثری بود و نه از تذلل آخرین خطری روزها بکسب مالا بد میگذراندم و شبها به تیغی نفس میراندم - نه رفیقی بود دمساز که با او دل خوش کردمی و نه جلیسی همراز که صحبت او را غنیمت شمردمی - وردر غبت گاه گاه ناحق بدل فرو می برد اما موافقت بقضا و قدر آنهمه را از سینه می سترد - طایفه گمان برند که بباطل پایه ها برخود می چیند و گروهی در شک افتادند که به نگاه استغنا در همه کس می بیند اگر صاحب نیاست پس از صحبت ابنای جنس نفور چراست و اگر از حلقهٔ فقر است باری عزلتش کجاست اما چون در باطن خود نظر می کردم ذوقها ازین ابیات می بردم ؎

آنکه مست بادهٔ یکتائی است — بی نیاز از ساغر مینائی است
دوستان دارید از من دست خویش — عافیت در گوشهٔ تنهائی است
تو ز خود غافل غلام هر خسی — شهریاری در خودی دارائی است
از نظر غائب مشو کین هیچ نیست — چشم پوشیدن ز خود عنقائی است
عشق مولی دان صراط مستقیم — کفر و دین خود ملت آبائی است
هر سر و سودای او دیگر حسن — طالب اللّٰهی و مولائی است

آگاه دلان نیکو دانند که بسی بر نیامد که تغیر تام در وضع روزگار راه یافت و طرز تمدن و حسن معاشرت کسوت دیگر بر قامت خود بافت آن السنه قدیم و آن علوم مشرقی که پیش ازین روز بازار داشت خود را چون جنس هیچ میرز در گوذهول انباشت و نوبت کار تا باینجا رسید که لفظ مولوی با نام هیچمنی ملصق گردید مقام ملال است و تاسف نه جای تعصب و تقشف درین وقت اگر دانندهٔ از صحبت کنار گیرد معذورست و اگر شناسائی در گلیم حسرت بمیرد مجبور - حالتی چنین بود که این کس فرا نمود درین میان آینده ڈاک کاغذی بمن داد چون نیکو نظر کردم یافتم که جوهر شناس قدردان محمد عمر دراز خان که سلسلهٔ عمرش دراز باد و دولت خوانی را چشم بر دلش باز چندی از اشعار در رشتار

فراهم آورده و نبذی از منشور خود دران تعبیه کرده علی الحال سر بگریبان فرو بردم واین دو بیت را ترجمان حال خود شمردم ؎

فلو قبل مبکاها بکیت صبابة	بسعدی شفیت النفس قبل التندم
ولکن بکت قبلی فهیج لی البکا	بکاها فقلت الفضل للمتقدم

نثرش نثری رفعت بود و فقراتش جوزا منزلت سخندان معنی شناس رمز آشنا حقیقت اساس ترسیت از فحوای کلامش آشکارا بود وادب از سیاق مرامش نمودار باینهمه دماغ جانش از روایح ارادت لبریز وسویدای دلش از نور صداقت موج خیز۔ صاحب دلی ست در زی ارباب دنیا و آزاد طبعی ست بی ریب وریا شگفتها دارم واز غرائب های شمارم که درین زمان هیچو صاحبدل وصاحب زبان در عرصهٔ وجوداند که هم در دنیا مسعوداند وهم در عقبی محمود۔ بعد از نثر چندین از اشعار جواهر نثار که برصفحهٔ قرطاس رقم بودند متواتم که از مدیحش دم زنم چندی بصورت غزل داند کی بلباس نعت ومنقبت اما اگر بنظر امعان مشاهده رود فی الحقیقت دفتری بود از حقایق ومعارف هر بیتی ازان ابیات معانی یک کتاب در بر داشت وخط نسخ بر نسخ نو وکهن می نگاشت عذوبت کلامش لسان الغیب را چاشنی تازه می بخشید وشیرینی زبانش مثنوی معنوی را شکر برشکر می پاشید عطار را دماغ جان از بوی دلاویزش معطر بود وروح سنائی از نور جان فزائیش منور۔ هر بیتش خزینه ایست از اسرار آلهی وهر شعرش کنز یست از رموز آگاهی۔ حقایق بلند از شرح مبینش صورت تصویر بسته ومعارف ارجمند از آب تبیانش گرد خفا از رو شسته۔ غزالان معانی اطلاق در کمند ترکیب الفاظش بند وآهوان اشارات غیب هویت در سلسله امواج تعینش مستمند گاهی تفسیر کنت کنزا مخفیا را ادکما حقه دار ا و وقتی سر لولاک را بر منصهٔ شهود نهاد اگر جای خمخانهٔ توحید را در کشود تشنگان بادیه طلب را سیراب نمود وچون در مقامی آتش عشق ومحبت افروخت مشتاقان جمال را پروانه صفت پاک بسوخت نیاز دست بگریبان ناز انداخته وسوز درد محبت با ساز باخته تلوین با کام دل هم آغوش وتمکین را بهم منزلت از دل فراموش بیرنگی را از معانیش ناز بر ناز بود واطلاق با مضامین اوده از دمساز وحدت از پردهٔ کثرت رو نما وکثرت در نقطهٔ وحدت چهره کشا اجمالش کنه حقیقت را وا می نمود وتفصیلش مراتب سته را گره از کار می کشود غیبت از بادهٔ مفهومش مخمور وشهود از وضاحت مصداقش سراپا ظهور۔ بالاتر آنکه تلقین در فیض بر روی طالبان کشوده وتعلیم از سرادق الفاظش رو نمود وسکر ار روش مستانه در کار وصحو را از بیانش گرم بازار۔ درحقیقت ا

این نه اشعار اند که برسم معهود ترکیب ز الفاظ مانوس یافته و معانی آبدار مثل گوهر شاهوار ازان تافته بلکه آئینهٔ حقیقت اند و مرآت معارف و دقایق که عارفان حقیقت آگاه صورت مقصود دران مشاهده میفرمایند و واقفان اسرار معرفت چشم تمنا بر روی او میکشایند و چرا نبود که این کلام دُرر نظام تراویدهٔ لب و زبان حق ترجمان شاهنشاهی ست که امروز در دار الملک فقر بر تخت کامرانی جلوس میمنت دارد و منبر خلافت و نیابت از خطبهٔ هدایتش جلوهٔ سعادت یعنی قطب ارشاد قبلهٔ ابدال و اوتاد آفتاب حقیقت رهنمای طریقت بحر عرفان لاهوت گوهر عمان هاهوت مقرب درگاه الٰهی مظهر انوار نامتناهی حامیِ دین مبین حافظ ارکان شرع متین جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول صاحب هدایت و ارشاد مالک مقامات واجتهاد درة التاج سیادت قرة العین نجابت امام طبقات انام مقتدای هر خاص و عام گوهر درج نبوت اختر برج فتوت مولی العرب و العجم سلطان الموالی و الخادم سید السادات مفخر الکائنات حضرت ظل الله سید مظفر علی شاه لا زال شمس هدایته طالعه ؎

در خاندان فقر که شمع منوری … در ملک باطن آمده شاه مظفری
علم سلوک را تویی استاد باهنر … در طبقهٔ مشائخ دین شیخ اکبری
بر آسمان فقر و فنای چو آفتاب … در معدن شریعت و ناموس گوهری
نازد بذات پاک تو بس شجرهٔ نسب … نور دو چشم حیدر و روح پیمبری
از صلب آدم آمده فی چون تو در وجود … شد سالها که دور کند چرخ چنبری
خواهد شرف ز نسبت پای تو تخت ماه … کسب سعادت از تو کند بخت مشتری
دلها ز فیض تربیت یافت رنگ و بو … مانا که چون سهیل درخشنده اختری
هر کس که در ازل ز حقیقت نصیب یافت … بخشش کند بسوی جناب تو رهبری
زانگونه نسبت تو بلند ست کز علو … ختم ست بر تو سلسلهٔ چشت و قادری
آنرا که بهرهٔ ز رشادت نهاده اند … آموز د از حضور تو آئین سروری
ذات تو چونکه مظهر نور نبوت ست … تعمیر شد برای تو این قصر ششدری
چون قامت تو بهر عبادت گرفته خم … بگذاشت سرو در چمن دهر سرسری
گر دست من بود ته خورشید وارسد … بر پای تو نثار کنم زر ششتری
مدح چو تو شاه فلک جاه گشته ام … در زیر خاک می طپد از رشک انوری

مطلع ثانی

آدم گذاشت بہر تو تشریف مہتری
حوا گرفت از پی تو مہر مادری

انوار حق ز روی تو رخشان سزد اگر
نور از تو اقتباس کند مہر خاوری

تا خطبہ را بنام تو خوانند قدسیان
طوبی شگفت نیست رود گر بمنبری

فرزند مرتضای و صاحب ولایتی
فخر منست گر نہم سر بقنبری

مانا بقلب تست از آن رو بسطح باغ
شکل عروس یافتہ شکل صنوبری

سازی مہندسانہ نظر پیش تو فلک
خود را کرہ صفت فگند از مدوری

ادراک کی شود خط سرّ ترا مماس
مرکز کجا رسد بمحیط از فراتری

تفریق کی رسد بمقامی کہ جمع تست
هان قسمت دویست بضرب مکسری

جبر است و نی مقابلہ لیکن معادلہ است
در مجلست کہ نفی ز اثبات شد بری

شد خط استوا ز طریقت طریق شمس
خط مقوس آمدہ در کار محوری

جوزا بود ز نعرهٔ توحید تو دو نیم
میزان کند ز عدل تو قصد برابری

ای مصدر حقایق و ای عارف رفیع
معروف را تو آمر و ناهی ز منکری

جمع ست و جمع جمع مرادم ز لطف تو
مجهول و علیل بنظر فہم چہ بنگری

نحوی برفع جاہ نصب گشت عین من
کان شد بناء کسر بہ ترکیب عنصری

مشغول سفسطہ شدہ تصدیق میکنم
نوعی نماند یاد ز جنس تصوری

فصل بعید سلب سلوک از دلم نمود
محصور جزئیات شدم در توانگری

موضوع علم من نبود جز وجود تو
محمول باد حدّ دگر رسم آزری

امروز جزء لایتجزی ز جود تو
با من همان کند کہ باعراض جوهری

صورت دگر ندیدہ هیولای جسم را
بر اصل مطلق آیم اگر نیک بنگری

باب السلام من حرم خانقاه تست
شوق طواف و بستہ ام احرام اکبری

شوطی زنم بفرق و مناسک ادا کنم
بر کوہ رحمت آیم و لبیک را حری

نص اصول دین متشابہ نشد بمن
امر تو محکم ست و مفصل ز برتری

از استعارهٔ کرمت بخت من بکام
تشبیہ در بیان چہ دهم از سخنوری

تعقید نیست و ز غرابت تنافر است
در شعر من کہ نظم فصیح ست از دری

مطلع ثالث

صدر هدی و بحر همم طور سروری — بدر الدجی و ابر کرم نور مشتری
پای مبارک تو دوتا تاج فتح باد — زاثار انتقاد و ترادف به نگذری
بر ناخنت اگر سر مشکل رود حلست — مشکل کشاست اسم تو گر نیک بنگری
ظرف دلست مهر زده از سوی مقال — آن به که در سکوت باسم تو پی بری
تنصیص اسم در همه شرط ادب نبود — بر دم بکار تعمیه زان سحر سامری
دیگر کنایه هست بلیغ از صراحتی — داند کسی که یافت مذاق هنروری
هر چند عروض و قافیه داند طبع من — نی خاطرم پسند کند نام شاعری
سالم ز حشو و هم ز زحافات نادرست — هر بیت من که هست نمونه ز عنصری
ارکان اوست بسته باوتاد معرفت — اسباب اوست فاصله دار از مزوری
بحر طویل شد سخنم قصه مختصر — قصر ملال و حذف خلل به که داوری
لبیک میزند بدعای توام لبید — احسنت میکند به ثنای تو بهتری

آبای علوی را نظر شفقت بر زمین که هیچ خلف الصدق از بطن او بوجود آمد و امهات سفلی را فرق نازش بر آسمان که همچنین فرزند رشید از صلب او بشهود۔ اجرام سماوی چشم حیرت دوخته که هیچ صاحبدلی مثل او ندیده و اجسام طبعی از تهنیت مایه ها اندوخته که در خانواده اش چنین صاحب حشمتی نیا فریده۔ آفتاب چندین جواهر شاهوار از معدن بر آورد اما تاج شاهیش نظر قبول برو نینداخت و دریا بسی لالی آبدار از صدف بیرون داد خرقهٔ قناعتش دست رغبت بسوی او نیفراخت استغنا در جبین مبینش مانند نور از ماه پیدا و حیا در دیدهٔ شرمگینش چون آب از گوهر رونما صبر در خلوتگاه دلش آرمیده و سکون از دامن ضمیرش گاه بیرون نه دویده رخسار از سیرابی کلامش آب در رجو تسلیم لینت مقالش را در جستجو اخلاق در صورتش موج خیز و تواضع را از سیرتش جام لبریز ابروی اشارتش آبروی بشارت و پیشانی کشاده اش آئینه صدارت چشم حق بینش را نور معرفت سرمه سا و دل حقیقت آگاهش را نقطهٔ وحدت سوید البّ معجز بیانش دلهای مرده را حیات تازه بخشید و زبان حقایق ترجمانش نکتهٔ توحید در لوح خاطرها نقش گردانید۔ صفای سینه اش مظهر آئینه و جلای قلبش را مهر در گنجینه دست سخایش باران کرم و کف همتش مستغنی از دینار و درم پای قناعت در گوشهٔ عزلت کشیده و پایه توکل باوج کیوان رسانیده ترک در چین جنبش مثل رنگ در گل آشکار و تجرید در طی کلامش

مانند نگہت در نسیم بہار کہ او منعم در مجلس او بپہلوی ہمہ گرنشستہ وحسن معاشرتش گرد غم از خاطر کہ و مہ فرو شستہ یاران طریقت را شریک رنج و راحت و ارباب سلوک را زنگ زدای کلفت شبہا در شغل طالبان حق بروز آورده و روزہا در تلقین صاحب ارادتان شام کرده القای پُر تاثیرش مشغولان حق را از عالم کثرت بمقام وحدت می رباید و فیضان نسبتش طالبان خدا را نقش ہستی از لوح خاطر می زداید اوستادی ست در مکتب الہی و آموزگاریست در رموز آگاہی طبیب دلہاست و راہبر منزلہا صورتش در معنی برزخ کبری ست و صحبتش در حقیقت بہتر از کیمیا سُلّم عروجش را اولین پایہ عالم مثال و حریم مقصودش را تتق عزت مرتبہ اجمال نظر بلندش مقام روح را جلوۀ شہادت داد و ہمت ارجمندش چشم مرا د جز بشہود مرتبہ اطلاق نگشاد غلبہ مقام احدیت ہر تعین کونی و آلہی را از نظر پاکش بر داشت و خاصیۀ غیب ہویت سایۀ حیرت بر سراپای وجودش گماشت عجب نبود کہ از قید تعین وا رستی و سلسلۀ تعلق را از ہم گسستی اما از انجا کہ در دیوان مشیت انجاح بسی از مہام حکمۃً بنام او نبشتہ اند و اعلان مہمہ عام مصلحتاً بطینت پاک و سرشتہ لاجرم کارکنان قضا و قدر سبب ہا انگیختند و لقای بنیۀ عنصری او را رنگہا ریختند ازین ست کہ آن عارف کامل اکثری از اوقات در مطالعہ صحایف تصوف و دیگر علوم حقیقی دل بی آرام را مشغول میداشت و در بعضی از احیان در نزہت آباد تاج روضہ و باغ سکندرہ با یاران طریق و اصحاب سلوک توجہ بسماع و احتظاظ می گماشت یاد دارم کہ وقتی مسئلۀ توحید یا تجدد امثال بیان میرفت و بوجہ بدایت سلوک و اجنبیت از معارف شبہات دلم را میگرفت حجت ہا انگیختم و ایراد ہای خصمانہ بدامن تقریرش ریختم و تا سہ چہار روز این بحث در میان ماند شرح عوارف المعارف و شروح مثنوی معنوی پیش بودند اما آن کوه حلم و وقار چین در جبین نیاورد و بہر لباس کہ امکان بود در تفہیم آن میکوشید و گاہ میدیدم کہ دست از کتاب باز داشتی و از استدلال ظاہر چشم پوشیده و چنین در عالم باطن در آمده توقف کردی و جواب صاف ترگفتی تا آنکہ بعد از دقت تمام طمانیت میسر آمد آنگاه صفحہ از شرح بحر العلوم بکشاد و پیش من بنہاد و دیده و دیده نگاه من بر این جملہ افتاد کہ اعتراض را بر مرشدان کردن حرامست آنگاه آنچہ از خجالت کشیدم نیارم گفت و ہنوز اثرش در باطنم باقیست دیگر از قبیل ہمان سببہاست کہ از حمد و نعت و از مناقب و غزل شعرہا موزون می سازد و نبذی از ان منظوم ست کہ بمن رسید حقیقت اینکہ ذوق این اشعار آن کسی تواند دریافت کہ ہم ظاہر و ہم باطن وی آراستہ باشد- و در دہلی کہ درسگاه من ست گاه گاه بہ تکلیف احباب چیزی میگفتم چہ فن شاعری متہم ست سیما درین زمان کہ ہر یکی شاعر و اوستاد شعر ست پس دماغ را پراگندن خویشتن را

درین طبقه شمردن خود را از منزلت خود فرود آوردنست زحمتی ست بی منفعت بل مضرتی با حسرت بنا علیه ترکش گفتستم و در سلک بلید طبعان منسلک گشتم ده سال بیش در آگره بصحبت این حق آگاه ملازمت کردم باین فن کمتر کی پرداختم لیکن مرا اعترافست که اکنون اگر گفتهٔ من ذوق دهد برکت همان صحبت ست و حاصل همان ملازمت - تقریبًا درین مقام چندی از ابیات خود بر میگذارم ؎

مقام راحت جان گوشهٔ خراباتست — که هیچ و بیست درونی ریانه طاماتست
غلام همت آن رند می کشم که مدام — بی سلامت او شیخ در مناجاتست
بهوش خدمت رندان کن و شراب بنوش — که این وسیله تلافی جمله آفاتست
میوش چشم بصیرت در بنجهان غافل — که ذره ذره بی هوشیار آیاتست
اگر خدا طلبی از خودی خود بگذر — که از خودی بخدائی رسی منافاتست

حسن سپاس خداوند نعمت خود کن — که در کلام تو از لطف خاص برکاتست

ای داور داور ان پناهی — خسته جگرم بمن نگاهی
سلطان نکند گذر بدرویش — آری چه بود که گاه گاهی
تا چند نظر دریغ داری — زین بندهٔ خستهٔ تباهی
کس دید چو من گدای قلاش — نی مثل تو شاه کجکلاهی
فریاد ز دست هجر فریاد — با کوه کند چه برگ کاهی

تا کی پرسی که این فغان چیست ؞ — مسکین حسن ست دادخواهی

پارسال که بدیدن جشن قیصری دهلی رفتم و در راه به آگره مرا عید قربان شد این ابیات بحضور لقش ره آورد ساختم خوش کردند و تحسین بلیغ فرمودند ؎

عید ست جان و دل بسر ساقی فدا کنم — پیمانه ها کشم پی مستان دعا کنم
خود را زنم بحلقهٔ رندان پاکباز — وز درد دل ترانهٔ دلکش ادا کنم
خود میروم بکوی خرابات پای کوب — هر چه پاس منت باد صبا کنم
عمریست کز خمار مرا درد سر گرفت — خمهای می ز پیر مغان التجا کنم
عزم زیارتست و عجب نیست کز طرب — در پیرهن نگنجم و جامه قبا کنم

دیدار تست حاصلم از عمر انچه هست
دولتسرای پیر مغان جای راحتست

کافر شوم اگر بطریقت ریا کنم
سر بر درش نهاده نه دیگر جدا کنم

دانی حسن که از مدد بخت سازگار
در بارگاه گر برسم من چها کنم

چون حال درین ابیات اشتمال داشت اثری تمام در حضار مجلس پیدا گرد و من در پیراهن خود نمی گنجیدم روزی چند بران گذشت که یکی از یاران طریق بمن نوشت که حضور عالی در بعضی از اوقات این ابیات میگویانند و خوشوقت می شوند الحمد لله علی ذلک آمدم برین که مجلس سماعش دیدم خدا ایش نصیب هر طالبی فرماید اهل مجلس همه دو زانو بادب نشسته و لب از سخن فروبسته چشم بناره و گوش بر آواز قوالان مقام شناس غزلهای نیکو چه از شمس تبریز و مولانای روم و چه از واقف و حافظ شیراز می خوانند و بتکرار الفاظ شایسته و ادای بایسته هوش مستمعان می ربایند یکی را از مسرت وصل قهقهه کبک دری برلب و دیگری را از سوز هجر دست بر سینه و جگر در تاب و تب یکی از بادهٔ وحدت سرمست و مدهوش و دیگری را شاهد مراد در آغوش یکی پروانه صفت خود را باتش داده و دیگری مثل بلبل زبان بنالهای زار کشاده چنان می نمود که ملائک از آسمان طبقهای نور بر فرق مجلسیان می ریزند و مقدسان ملاء اعلی تعظیم این حق پرستان را بر میخیزند لسوگند گویم که در مجلس سماعش هیچ کسی را ندیدم که جامه بر تن دریده یا طپانچه بر سر و زانو رسانیده باشد جوانی در حلقهٔ مریدانش بود که در سماع او را احتظاظ نفسانی رو می نمود چون شیخ بران مشرف شد او را از سماع منع فرمود - در یک مجلسی مرا یاد ست که این بیت در سماع هنگامه قیامت برپا کرده بود

آباد ساخت درد تو ویرانه دلم ٭ تعمیر کرد عشق بنای خراب را ٭ و در دیگری این اشعار

برسر کوی تو چندانکه نظر کار کند
نیست یک سرو درین باغ برعنائی تو

دل و دین ست که بر یکدگر انداختهٔ
بسکه گردن بتماشای خود افراختهٔ

روزی در موضع معافی میر منشی میوار را که نسبت باین سلسله درست میداشت مدعو و بعد از عشا یاران سماع کردند تا آنکه موذن بانگ صبح برداشت ندانستند که شب کجا رفت و چون بنماز برخاستند و امام الله اکبر گفت خروش از نهاد مقتدیان برآمد دلها گرم بودند و سینه ها پر از آتش - یکی بیخود نعرهٔ الله اکبر میزد و دیگری از قیام بر زمین افتاد حالتی عجیب بود که در بیان راست نیاید چون افاقه دست داد مکرر تحریمه بستند و ادای فریضه خواستند از ینگونه ماجراها بچشم دیدم که در

سلف از اکابر قدما مشہور اند۔ دیگر از ہمان عالم ست کہ آن عارف ربانی بہ تکلیف برادر علاتی کہ در شہر آگرہ رئیس اعظم و معافیدار ست متاہل شدہ و خداوند کریم فرزندی عطا فرمود کہ در صغر سن آثار رشد و سعادت از دیدار پر انوارش تابان ہستند و محبت و اخلاق در طبیعت آن پاک نژاد نمایان خوشخو و نیک زبان نیک خو و شیرین لبکہ در ظل عاطفت خاص پرورده و تربیت خاص درو اثر کردہ در معقول و منقول از کتب درسیہ متوسط بالا گذشت و امید واثق ست کہ از تحصیل علوم ظاہر فراغ حاصل کند و بعلوم حقیقی موروثی متواصل شود خداوند بزرگ عمرش دراز کناد و بر مقاصد کونین کامیاب بحق النبی و آلہ الامجاد

تقریظ منشی محمد عمر دراز خان

چونکہ طبیعت حق طویت این عقیدت کیش ہموارہ مقتضی آن می باشد کہ خاک قدوم میمنت لزوم درویشان سرمۂ چشم عبودیت گرداند و بہ ہمین ملازمت کیمیا خاصیت ایشان سعادت دارین دریابد روزی برہبری بخت و بیاوری طالع بملازمت بہرہ اندوز ان ملائک نشان سیدی احمدی جناب مولوی سید مظفر علی شاہ صاحب شرف اندوز شدم دیدم کہ آثار کمال بر جبینش پیدا و انوار اجلال بر پیشانیش ہویدا کشف اسرار غیبی واسطہ تنگ بیانی او و صراحت حقایق لاریبی شعار لینت لسانی او پیشقدمان معرکۂ معرفت درماندگان کوی رسائیش و فروماندگان کوی تحقیق برہنمائی او مقتدای مراحل الوہیتش تصوف و ورع پیشہ در اشارات ابروان معرفتش و معرفت تصوف کیش از ایمای چین بر جبین عرفان طرازیش دلش مورد ملائکان باطنش مصدر کروبیان رسائی وہمش رمز شناس وحدانیت و صفای عقلش دقایق شناس حقیقت زہی پاکذاتی کہ شب بہ بندگی میگذارد و فرخی خورشید صفاتی کہ روز بمصلا پردازی می برآرد دمی نیست کہ دم از یاد الہی نزند و نفسی نیست کہ یک نفس از بندگی ایزد تعالی بسر نبرد گم گشتگان طریق ضلالت از پیراستگی او پیرایہ راستی در بر و سیہ مستان خواب غفلت از آراستگی او کلہ بیدار بختی بر سر باریافتگان زیارت بتاثیر صحبتش از دل خود فراموش و فیض یابان دیدار فیض آثارش سماع وجدان وحدت در رہ گوش صحبتش مقناطیس قلوب احباست شیرین کلامیش ہمنشینان را اثر کیمیا حبذا حامی دین و کاشف شرع متین ناظم سررشتہ نظم و نثر مقتدای فاضل عصر زبانم را چہ یارا کہ لفظی از توصیف ذات و صفاتش بگوید و خامہ ام را چہ توانا کہ حرفی از توصیفش برطراز د وجودش از خاندان قادریہ نظامیہ چشتی ست و تخلصش در تصانیف کلام حق اللہی ظہور کلام معجز نظام باعرفان دمساز و مقصود التیام قال بحقایق قرآن ہمراز بے فہم

رسائی نیست کہ تا در بحر حقیقت غوطہ زند گوہر پر معنی مضامینش از صدف فہمید بدست نیارد ونہ عقل آرائیست کہ تا شہپر دل در ہوای معرفت نپرد فہم از ادراک تصنیف معانیش بال و پر نگشاید اگر درین زمان ظهوری می بود تا از ادراک کلامش داد ظهور می داد و اگر انوری می بود تا از مضامین متینش نوری بر می افشاند- ابیاتی چند کہ من تصنیف خود زبان الہام بیان فرمودہ اند بفیض رسانی ہر خاص و عام بجلوہ تشہیر می آرم و نشیدہای چند کہ از تہ دل صفا منزل بمنصۂ ظہور رسیدہ بموقف اعلان بہ بہرہ اندوزی عوام الناس بحیطۂ تسطیر میدہم

کلام فیض نظام خاص حضرت اللّٰهی قدس سرہ العزیز

قل الحمد للہ نعم المعین   غفور رحیم ارحم الراحمین
منزہ ازان ہرچہ دانم ترا   مقدس ازان ہرچہ خوانم ترا
محالست باخود ترا یافتن   معلیست ذاتت ز دریافتن
بری ذاتش از تہمت ماسوا   لہ الحمد و المجد و الکبریا
وجود بلندی و پستی توئی   بخود ہستی و ہست ہستی توئی
وجودست اصل حدوث و قدم   کہ غیر وجودست بیشک عدم
بہر رنگ و بو جلوہ فرما توئی   ہمہ خوبی و حسن زیبا توئی
تو معبود و مسجود عالم توئی   تو محبوب و مقصود عالم توئی
شہنشاہ اعلی و ادنے توئی   خداوند ادنی و اعلی توئی
گدارا کنی بادشاہ جہان   دہی عزت و دولت جاودان
چہ عذری بدرگاہت ای بادشاہ   کہ ہست عذر من بدترین از گناہ
بدرگاہ سلطان چہ آرد فقیر   کہ جز فقر چیزی ندارد فقیر
من از معصیت سخت شرمندہ ام   تو بندہ نوازی و من بندہ ام
خداوند و پروردگارم توئی   گنہگارم آمرزگارم توئی
گدای دعاگوی درگاہ تو   سر افگندہ افتادہ در راہ تو
کسی نیست جز تو مرا دستگیر   خداوند و مولای من دستگیر
کرامت ز تو ہم عنایت ز تو   دعا از من ست و اجابت ز تو
بہ اللّٰهی آمد ندای قبول   طفیل نبی است و آل رسول

وله

من ندانم جز تو دیگر داوری ❊ جز تو مولائی ندارم دیگری
ظاہر و باطن ندارم غیر تو ❊ غیر ظاہر من نہ بینم منظری
از تو میخواہم صراط مستقیم ❊ نفس دارم سرکشی غارتگری
من نمیخواہم خلاص از بند تو ❊ زانکہ سودای تو دارم در سری
حسن تو پیداست در ہر ذرۂ ❊ گر ببیند چشم عالی منظرے
نیست جز تو در وجود و در شہود ❊ جز تو اے الٰہی ندارد دیگری

صلوٰۃ وسلام

الصلوٰۃ ای رحمۃ للعالمین ❊ والسلام ای مقتدای مرسلین
الصلوٰۃ ای بوستاه انبیا ❊ والسلام ای رہنمای اصفیا
الصلوٰۃ ای سید خیر الانام ❊ والسلام ای سرور عالی مقام
الصلوٰۃ ای صاحب ام الکتاب ❊ والسلام ای شافع یوم الحساب
الصلوٰۃ ای گوہر درج صفا ❊ والسلام ای ماہ برج اصطفا
الصلوٰۃ ای قبلۂ ارباب دین ❊ والسلام ای کعبۂ اہل یقین
الصلوٰۃ ای آفتاب رہبری ❊ والسلام ای حجت پیغمبری
الصلوٰۃ ای فرش تو عرش برین ❊ والسلام ای چاکرت روح الامین
الصلوٰۃ ای معدن فضل و کرم ❊ والسلام ای مخزن جود اتم
الصلوٰۃ ای جلوہ حسن ازل ❊ والسلام ای نور ذات لم یزل
الصلوٰۃ ای اسم اعظم اسم تو ❊ والسلام ای جان عالم جسم تو
الصلوٰۃ ای قبلۂ جانم توئے ❊ والسلام ای نور ایمانم توئی
الصلوٰۃ ای مقصد و محبوب ما ❊ والسلام ای مطلب و محبوب ما
الصلوٰۃ ای سر اللٰہی توئی ❊ والسلام ای شان مولائی توئی

نعت

حسن ازل جمال کمال محمدست ❊ نور ابد کمال جمال محمدست

وحدت عبارتست ز نور محمدی
قرب خدا از قرب اتصال محمد ست

ذاتی کہ عقل و وہم نیابد ازو نشان
آن ذات چیست معنی حال محمد ست

احسان فضل و رحمت حق ذات مصطفیٰ ست
لا تقنطوا بیان خصال محمد ست

ایضاً

خیر الوری صدر التقی نجم الہدی نور العلی
شمس الضحی بدر الدجی یعنی محمد مصطفیٰ

آن کاروان سالار دین وان رحمۃ للعالمین
آن مقتدای مرسلین وان پیشوای انبیا

جنت نشان کوی تو والشمس ایماسوی تو
واللیل وصف موی تو خوبی رویت والضحی

اسم تو اسم اعظمی جسم تو جان عالمی
ذات تو فخر آدمی شان تو شان کبریا

در ولایت را صدف برج نبوت را شرف
ایجاد عالم را سبب مقصود و محبوب خدا

آن سرور عالی ہمم وان صاحب سیف و قلم
عز العرب فخر العجم بحر کرم کان سخا

ذکر تو در ہر منزلی چون شمع اندر محفلی
ذوق تو اندر ہر دلی چون مشعل ظلمت ربا

مدعو و ہم داعی توئی ہادی و مولائی توئی
مقصود الٰہی توئی یا مصطفیٰ یا مجتبیٰ

ایضاً

رشک حور و ملکی حسرت مہر و ماہی
رونق یثربی و زینت بیت اللٰہی

جلوۂ نور قدم باعث خلق آدم
سرور عالمی و سید عالی جاہی

عارفان را بود از ذات تو وحدت مقصود
نیست غیر از تو خدا دانی و حق آگاہی

دستگیر ہمہ بندہ نواز اشاہا
مرشد شان خداوندی و شاہنشاہی

ذکر محبوبیت از ملک بود تا ملکوت
فکر مطلوبیت از ماہ بود تا ماہی

غیر امداد تو ام طی مراحل مشکل
وقت آنست کہ لطف تو کند ہمراہی

ذات والای تو واللہ درین ملک وجود
محض فضل ست و تمامی کرم اللٰہی

ایضاً

یا رسول اللہ کریمی سیدی
انت مولائی حبیبی مرشدی

یا جمال اللہ یا نور الہدی
یا حبیب اللہ یا خیر الوری

مشفقی یا رحمة للعالمین — یا شفیع الاولین والآخرین
یا محمد مصطفی یا مجتبی — مقصد والشمس نور والضحی
ای محیط فضل واحسان وکرم — ای شه عز العرب فخر العجم
یا ملاذی یا معاذی یا مجیب — مستغیثم مستغیثم مستغیث
لطف فرما شان رحمانی توئی — دستگیر ای فضل ربانی توئی

ای ز درگاهت مسیحائی دهند
قرب اللّهی ومولائی دهند

ایضاً

قبلهٔ حاجت خود روی شمامی بینم — اندرین آئینه من ذات خدامی بینم
دین وایمان ودلم گشته فدای راهت — جان خود سوی تو چون قبله نمامی بینم
کثرت آئینهٔ وحدت شد ووحدت کثرت — این عطائیست که از لطف شمامی بینم
مرشد وهادی ومولای دو عالم هستی — در گهت قبلهٔ ومحراب دعامی بینم
مستغیثم بدر دولت شاهنشاهی — روزگاریست که از چرخ جفامی بینم
دستگیرم بخدا جز تو مددگارم نیست — مظهر ذات خدا ذات ترا می بینم

قرب اللّهی ومولائی وشاهنشاهی
در گدایان تو این فضل وعطامی بینم

ایضاً

دلا طریق حق اینست بی ریامی باش — بگیر مختصر از هرچه با خدامی باش
اگر تو دولت جاوید آرزو داری — گدای درگه والای مصطفی می باش
اگر ز دوست جفامیرسد وفامی کن — ترا نصیب همین ست در رضامی باش

بیا بیا که تماشای حسن اللّهی
ببین در آئینهٔ خویش وخود نمامی باش

منقبت حضرت امیر علیه السّلام

بنده ام از بندگانت یا علی مرتضیٰ — از غلامانت غلامم یا وصی مصطفی
من چه گویم در ثنایت یا امیر المومنین — صاحب طٰه ویٰسین ست مداح شما

حیدر کرار و صفدر حامیٔ دین متین شاہ مردان شیر یزدان و امیر لافتیٰ
لافتیٰ الا علی لا سیف الا ذوالفقار سبکہ ورد زبان تا فخ گرد دہر بلا
سرور عالی ہمم مولای قدر فضل و کرم در شریعت پیشوا اندر طریقت مقتدا
مرشد و مولای من اندر طریق حق پسند ہست کامل رہنما مخصوص ذات حق نما
کامیاب از آستانت یا امام المسلمین ہر گدا و بادشاہ و اولیا و اصفیا
دست گیرم از برای رحمۃ للعالمین رحم فرما بر من از بہر شہید کربلا

وردِ اللّٰہی ست یا مولا علی مولا علی ؛
یا علیؓ مشکل کشا مولا علی مشکل کشا ؛

الیضاً

من نہ از غیر تو واللہ تمنا دارم چشم امید کرم سوی تو شاہا دارم
حلقۂ شاہ ولایت ز ازل در گوش ست خواجۂ ہر دو سرا مرشد و مولا دارم
زاہدا از چہ کنم توبہ کہ از روز ازل ساقی ماہ وش و ساغر و مینا دارم

در شان حضرت امام حسین علیہ السّلام

قرۃ العین مصطفیٰ مدد ے راحت القلب مرتضیٰ مدد ی
قبلۂ جان اولیا مدد ے نور ایمان اصفیا مدد ی
محرم راز کبریا مدد ے صاحب سر مصطفیٰ مدد ی
رونق بزم مصطفیٰ مدد ے زینت خانۂ خدا مدد ی
قوت بازوی امام حسنؓ ہمت شاہ لافتیٰ مدد ی
روح زہرا و نور چشم علیؑ ای دل و جان مصطفیٰ مدد ی
چشمۂ فیض فضل رحمت حق ہادی خلق رہنما مدد ے

لطف فرمائے حال اللّٰہی
ای مددگار دو سرا مدد ے

در ثنای حضرت غوث پاک رضی اللہ عنہ

غوث اعظم مدد ے یا شہ جیلان مدد ی شاہ شاہان مدد ے مرشد پاکان مدد ے
شاہ والا حسبی سید عالی نسبی راز دار ازلی کاشف پنہان مدد ے

گوہر درج صفا شمع شبستان ہدے　　　معدن لطف و عطا چشمۂ احسان مددے
قبلۂ اہل کرم کعبۂ ارباب ہمم ہے　　　صاحب جود اتم نائب رحمان مددی
بادشاہ دو جہان قبلۂ اہل عرفان　　　نور یزدان مددی مہر درخشان مددی
چشم امید کرم سوی تو دارم شاہا　　　از گدایان توام فضل نمایان مددی

مرشد و ہادی الٰہی و مولا ہستی
لطف فرمای سوی حال مریدان مددی

در منقبت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ

ای تاج بخش شاہ و گدا ہر گدای تو　　　آئینۂ جمال الٰہی لقای تو
مشکل کشا و قبلۂ حاجات عالم است　　　مخصوص آستانۂ دولتسرای تو
مولا و مرشدی و خداوند نعمتی　　　دیگر شفیق حال ندارم سوای تو
از یمن ہمت تو رسیدیم بکام دل　　　شد دستگیر دست کرامت نمای تو
ای مظہر جمال و کمال محمدی ہے　　　ایمان اسیر تو دل و جانم فدای تو

الٰہی ست حاضر حضرت بصد نیاز
مشتاق لطف منت و جود عطای تو

در منقبت حضرت محبوب الٰہی رضی اللہ عنہ

یا نظام الاولیا والدین و صدر اصفیا　　　قرۃ العین نبی شان علی مرتضی
حجت حق ست سوی خلق ذات پاک تو　　　ای امیر کشور فقر و امام اولیا
آستانت قبلہ و حاجت روای عالم است　　　رحمت عام تو مبذول ست بر خلق خدا
ہست سلطان المشایخ مرشد و مولای من　　　آنکہ محبوب الٰہی ہست ذاتش حق نما

کمترین از بندگانت بندۂ الٰہی ست
یا نظام الاولیا والدین و صدر اصفیا

در توحید

در پردہ عیان ہستی و بی پردہ نہانی　　　ہم نام و نشان داری و بی نام و نشانی
گہ شاہ جہانی و گہی شکل گدائی　　　از کون مبرائی و ہم کون و مکانی
گہ عشوہ نمائی و گہی ناز و کرشمہ　　　گہ فتنہ و آشوب گہی راحت جانی

مولای دو عالم شده در شکل محمدؐ
جانان جهان هستی و هم جان جهانی

گه عابد و گه زاهد و گه عارف کامل
در صورت اللّٰهی و هم سیرت آنی

نقاب از روی خود بردار و بنمای روی زیبا را
مکن پنهان باسما و صفات خود مسمّی را

ز اسم و رسم خود بگذر نظر سوی مسمّی کن
بجز آبی نه بینی قطرهٔ و امواج دریا را

ز صورت سوی معنی شو ز معنی سوی صورت آ
که بعد از رفت و آمد میتوان دانستن اشیا را

ز خود رستن بحق پیوستن ست این رمز صفا کن
خلاص از بند هستی شو ها کن این معمّا را

من از حبّ تو مستم من از عشق تو مدهوشم
ندارم کار با ساقی نخواهم جام و مینا را

خبر از خود نمیدارد بحر عشقی نمیداند
ز اللّٰهی مپرس احوال دنیا را و عقبی را

از برای حلّ مشکل یاد کن الله را
حرز جان خود کنی نام رسول الله را

نسبت هستی بخود هرگز مکن گر طالبی
تا بدانی سرّ لا موجود الا الله را

راه سوی حق نمود محض از فضل و کرم
بر صراط مستقیم آورد این گمراه را

ای جمال با کمالت هست نور لم یزل ✤
عکس حسن روی تو نور یست مهر و ماه را

عزم سفر چرا تو سوی بحر و بر کنی
خود را بحق رسانی و از خود سفر کنی

حسن ازل بصورت و معنی ست جلوه گر
غیرش کجا که دیده بسوی دگر کنی

آئینهٔ حقایق و مرآت حق توئی
خود را بخود نمائی و بر خود نظر کنی

چون رویت حق ست بحق معنی شهود
حق را بحق به بینی و با حق بسر کنی

غافل مشو ز یاد حق اندر طریق حق
اسمش بگیر تا بمسمّی گذر کنی

نسیان غیر گر کنی از یاد حق مکن
خود را بدین طریق یقین بهره ور کنی

اللّٰهی عرض حال تو با هیچکس مکن ✤
ور می کنی بحضرت خیر البشر کنی

نام خدا بحسن و جمالی رسیدهٔ
در گلشن وجود گل نو دمیدهٔ

ای نو بهار گلشن هستی جمال تست
خود را ببین چرا تو بهر سو دویدهٔ

دانی که هست قرب خدا محض موهبت
اندر طلب اگرچه تو محنت کشیدهٔ

محتاج شرح نیست که گویم نسال دل
ای شمع خود تو حالت پروانه دیدهٔ

ای گل کجا ز نالهٔ بلبل ترا اثر
گرچه هزار ناله ز بلبل شنیدهٔ

اللهی عرض حال خود از ما مکن دریغ
روی که دیدهٔ که تو از خود رمیدهٔ

ز کوی دوست مرو دل ترا شفا اینجاست
که درد تو هم از اینجاست هم دوا اینجاست

بخاک پاک در دوست می نشینم و بس
که عز و جاه من اینست و فخر ما اینجاست

عبادتی که در و ذوق بندگی نبود
هزار حیله درین ست و صد ریا اینجاست

نه اعتماد برین چرخ سفله پرور کن
که جور و ظلم و ستم مکر و هم جفا اینجاست

رضا بحق بدهی گر رضای حق خواهی
مدار کار برین ست و مدعا اینجاست

جناب پیر مغان جای فیض و ارشاد است
هزار مکرمت و رحمت خدا اینجاست

ببین در آئینهٔ خویش حسن اللهی
بیا بمیکده جام جهان نما اینجاست

جان را فدای دلبر جانانه کرده ام
این کار دولتست که مردانه کرده ام

زاهد برو که کار تقوی و زهد نیست
خود را حواله ساقی و پیمانه کرده ام

دارم کلاه خسروی اندر لباس فقر
این حاصل از گدائی میخانه کرده ام

نه حق حجاب خلق و نه خلق ست حجاب حق
من سیر جمع و تفرقه شاهانه کرده ام

اللهی آنچه دوست بگوید قبول کن
من این ترا نصیحت شاهانه کرده ام

محصول عمر خود بخرابات داده ایم
در بندگی پیر مغان ایستاده ایم

ما ترک زهد و خرقهٔ سالوس کرده ایم
روی نیاز بر در ساقی نهاده ایم

ساقی بیا که شاهد ما در کنار ماست
زاهد برو که در طلب جام و باده ایم

سکر محبت ست که هرگز نمیرود
سرمست و بیخودیم که از عشق زاده ایم

بیرنگیست اصل همه رنگهای ما
ما یک حقیقتیم که بیرنگ و ساده ایم

اللهی ایم و بندهٔ درگاه دولتیم
بر آستان سرور دین اوفتاده ایم

گوهرم لیکن زنیسان نیستم محض نورم مهر تابان نیستم
چشم واکن سوی من تا بنگری ظاهرم در خلق پنهان نیستم
حق نمایم میدهم از حق نشان من خدا گویم غزلخوان نیستم
سرّ من حق ست و سرّ حق منم راز دارم رازجویان نیستم
هستی من صرف شد در ذات حق بیخودم گریان و خندان نیستم
گرچه من پیدا و پنهانم و لے مطلقم در بند عرفان نیستم
نی بهار و نی خزانم در جهان گلستان و گل بدامان نیستم
مستیم از حبّ مولای منست همنشین می پرستان نیستم
درد من حق ست و درمانم حق ست غیر حق خواهان درمان نیستم
چشم من سوی خداوند من ست گرد خلق و سوی شاهان نیستم

صورت اسـ‌ـللهی و مولائی ام ❊
من نیم درویش و سلطان نیستم

طالبان را دین و هم ایمان منم عاشقان را درد و هم درمان منم
عالم علوی و هم سفلی منم صورت و هم معنی قرآن منم
نیست جز من در وجود و در شهود هم قدیم و محدث و امکان منم
حسن عالم پر تو حسن من ست عالمی را جان و جان را جان منم
چیست عالم مظهر اسمای من کاندرو هم ظاهر و پنهان منم
او منم یا من ویم یا من منم هرچه گوئی بالیقین فران آن منم
ذکر و هم مذکور و هم ذاکر منم عارف و معروف و هم عرفان منم

ظاهر و هم باطن اللهیم ❊
صورت و هم سیرت پاکان منم

هستیم چون حباب می بینم این نمایش سراب می بینم
من که مشتاق دیدن آبم عین دریا حباب می بینم
عین دریاست قطرهٔ و امواج جمله آب ست و آب می بینم
نسخهٔ نامهٔ اسـ‌ـله ام ذات خود را کتاب می بینم

بیخودی هست قرب اللهی
خود نمائی حجاب مے بینم ❊ ❊

در حجاب آن جمال می بینم
بے نقابش محال می بینم

گاه پیدا و گاه پنهانم
هر دمی طرفه حال مے بینم

نیست مهجور از حقیقت خود
جمله اندر وصال مے بینم

صورت حق نماست اللهی
در جمالش کمال مے بینم

تاریخ طبع اول از نتائج طبع شاعر فصیح زبان منشی غلام محمد خان رہا اکبر آبادی

رہا گفت تاریخ طبعش چنان
که دیدم غزلهای معجز بیان
۱۲۹۹

قطعه و رباعی از مولوی محمد یحیی عظیم آبادی که مشتمل بر تاریخ طبع اول ست و حضرت اللهی و مولائی سفارش بالحاق آن نبشته بودند ضمیمه این کلام در نظام میگردد و از مطالعش قیاس توان کرد که حضرت اللهی را در حسن اخلاق وسعت تا چه غایت بود راقم الحروف حسن را حسن ادب بر آن آورد که نقل عبارت مکتوب مرسله تکمله آن کند

باسمه العلی الاعلی

گو تیغ که تا فرق فلک را بشگافیم
تا چند مرا از توحید اد اشته باشد

بحضور پر نور حضرت شاه صاحب قدوهٔ ارباب توحید اسوهٔ اصحاب تفرید موصل اهل تقلید بسر منزل تحقیق سر دفتر سیاحان مراحل تدقیق ملاذ المتصوفین عمدة الموحدین لا زالت شموس کمالاتهم بارقة و اقمار افاداتهم شارقة

تسلیمات نیازمندانه رسانیده نقاب کش خفا از وجهه شاهد مدعا می شوم که دیروز اشعار آبدار بذریعه مشفقی حافظ محمد جان صاحب سامعه افروز و باصره نواز این ذره بمیقدار گردید الحق که بمنطوق کلام السادة سادة الکلام چه قدر موافق مذاق جرعه کشان خمخانه توحید و بمطابق ذائقه سرمستان باده تفرید افتاد هر بیتش دفتر معرفت و هر مصراعش کاشف رموز حقیقت ؎ راست میگویم و یزدان نه پسندد جز راست ؛ لسان الغیب حافظ شیراز یا از زبان حقیقت ترجمان و ارادت خود میگوید و بسرود نغمات درد انگیز مستمعان را بوجد می آرد بنده که مخلص دیرینه و نظر بخصوصیتی که آن عالی جناب را با حضرت سیدنا و مولانا امیر ابو العلا سلام الله علیه

وعلی آبائہ الطاہرین حاصل ست نر دارادت می بازد یک قطعه و یک رباعی مشتمل بر مادهٔ تاریخ گفته بر قرطاس پاره نوشته بنوز د این نمیقة الضراعة میفرستد امید که بقبولش افتخار بخشند گاه گاه بعنایت کلام محققانه سرفراز فرمایند و اگر در آگره اخبار این ابیات فقیر مطبوع شود جا دارد و بعد ملاحظه خدمت حافظ صاحب ممدوح فرستاده آید تا بمعائنه اش خوشوقت شوند و همین که موسم شکال برار می آید برای زیارت مزار پر انوار مولای خود حاضر می شوم زیاده نیاز ست و ادب صاحبزاده والاتبار سلام و دعا قبول فرمایند۔ الحقیر محمد یحیی ابو العلائی از عظیم آباد پٹنه محله املی اسحاق

قطعه

شبی کز نسبت پیران پیر دستگیر ما	رسانده طالبان حق تعالی را بمنزلها
درین عالم عبور بحر وحدت آن یکی گردت	جهانی خشک لب مردند بر اطراف ساحلها
بود کامل ترین اہل تحقیق اندرین دوران	اگرچه در جهان بسیار افراد ند کاملها
نمود آسان بزور همت مردانه خویشش	براه طالب تحقیق اگر افتاد مشکلها
فرستاد از کرم سویم غزلها آن ولی حق	بیان فرمود سر وحدت خالص بمحفلها
کلامش دیدم و سنجیدم و از جان پسندیدم	زهی قول و زهی قائل همه حق ضد باطلها
ز مستانه سخنهایش شدم مست و همی گفتم	الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها
صبا در خدمت آن پیر کامل خوان همین مصراع	کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها
یکی همچون دوئی باشد یکی بگذار و تاریخش	مذاق اہل وحدت کن رقم بر لوح دلها

۱۲۹۴ھ

رباعی

از شاه مظفر علی اسرار بجو	توحید باشعار چه خوش گفت نکو
تاریخ چو بنگری غزلهای او	والله سخن اہل حق این باشد گو

۱۲۹۴ھ

قصیده در مدح عالم اسرار الٰهی و مفتی مسند شاهی قاضی ایوان معرفت حاکم دیوان حقیقت خلاصه خاندان مصطفوی و نقاوه دودمان مرتضوی سیدی سندی حضرت مولانا سید مظفر علی شاه صاحب اللهی قدس سره العزیز که راقم بحسن ظن خویش زانوی ادب بخدمت آن برگزیدهٔ حق ته کرده بود۔

قصیده

راقم میرزا خادم حسین المتخلص برئیس ولد میرزا زین العابدین مرحوم رئیس اکبرآباد۔

ای ز نور کشف تو روشن زمین و آسمان	رهبر و راه شریعت رهنمای گمرهان

ای زلمع نور تو روشن چراغ آفتاب ای فروغ حسن تو شمع شبستان جهان
مظهر زهد و عبادت مصدر فیض و کرم مرکز کاف کرامت قدوهٔ کون و مکان
خالق ارض و سما چون ذات پاکت آفرید گنج اسرار حقیقت بر همه گشته عیان
بیعت دست تو بیعت هست از دست نبی ظل پاکت سایهٔ شیر خدای دوجهان
چون همای اوج کشفت کرد پرواز بلند طائر سدره بسیر عرش بردش میهمان
کج نظر کی باریاب بارگاهش میشود دیده بکشا از خم محراب درکن امتحان
در علو مرتبت مرغ تصور پرشکست چرخ هفتم زیر پایت ای شهنشاه جهان
گوهر الفاظ تو مردم بدامن می‌کشند ماهی بحر لطافت در دهن داری زبان
از بهار بوستان روی تو گیرد سبق بلبل سدره سرآید در گلستان جنان
ای سپهر مهتری مهر فلک را افسری منبر عرش معلی ای مسیحای زمان
سینهٔ پرنور تو گنجینهٔ اسرار غیب راز علم معرفت گوئی عیان را چه بیان
خضر رهٔ گم گشتگان را تشنگان را سلسبیل دامن صبر و رضا تسلیم حق را پاسبان
سایهٔ دامان چشم فیض تو بر سر کشید می نگنجد از تکلف در قبا جسم جان
خاک پایت چشم اعمی را شود کحل البصر کیمیا را گرد سازد این غبار آستان
ورد مدح شکر تو هردم زبان شکر را در ثنا حسن فیضت فیض گشته سبحه خوان
بلبل گلزار معنی نغمه سنجم ای رئیس شاعر نازک خیالم طوطی هندوستان

ذکر بعض اسفار حضرت الٰهی قدس الله سره العزیز

یار محرم جلیس همدم سید تراب علی اکبرآبادی سلمه الله تعالی که از وقت ارادت خود تا دم واپسین ملازم بارگاه و حاضر خدمت بابرکت بوده اند روایت کنند که چون حضرت الٰهی قدس سره العزیز از بریلی تشریف تشریف خلافت از پیشگاه قبلهٔ دین و دنیا مقتدای اولیا و اتقیا شهنشاه ملک فقر و فنا مالک رقاب اهل تمکین و بقا قطب معرفت آفتاب حقیقت مسند طریقت را زیب و زین حضرت شاه نظام الدین حسین دام ظل هدایتهم علی رؤس الطالبین حاصل کرده مراجعت باکبرآباد فرمودند مدت بست و پنج سال اندکی کم وزیادی بعالم تجرید و تفرید گذرانیدند و سلسلهٔ حضرت باعظمت پیر و مرشد خود در اکبرآباد رواج میدادند و درین عرض مدت یکبار متوجه دهلی شدند و بزیارت بزرگان عظام خاندان چشتیه و نظامیه دل خود را آرامش بخشیدند و دامن دامن فیض باطنی ذخیرهٔ جیب و کنار گردانیدند بعد ازان در فریدآباد مسکن این

مسکین راقم حروف را بورود ہمایون سعادت ابدی ارزانی داشتہ معاودت باگرہ نمودند مسرتے و مفاخرے
کہ دران نزول اجلال بنسبت این ذرہ بیمقدار شرح دادہ اند حق بجانب سید من است چون مدتی برین
بگذشت ناگاہ برزبان مبارک رفت کہ زیارت آستانہ حضرت خواجہ غریب نواز قدس اللہ سرہ العزیز کنیم و
بی توقف عزم مصمم شد دران سفر سید امیر علی شاہ مرحوم ہمین برادر حضرت بابرکت نیز رفیق طریق گشتند و باندازہ
پانزدہ شانزدہ کسان از خدام حاضر باش خانقاہ سعادت ہمرکابی دریافتند اعنی سیدی میر تراب علی
و احمد علی خان بہادر و شیخ غلام محی الدین و حکیم رحمت علی فرزند حکیم رجب علی و کریم خان و امیر بخش
و شیخ محمد جعفر و خادم خاص شیخ الٰہی بخش وغیرہم بودند چون بمنزل مقصود یعنی اجمیر شریف فائز شدند
دو منزل خانہ قریب لنگر خانہ درگاہ عالم پناہ لغرض قیام کرایہ گرفتند یکی ازان مختص بذات بابرکات
حضرت الٰہی قدس اللہ سرہ العزیز شد و بخانہ دیگر ہمراہیان دولت بیار میدند بعد ازان چون حضرت
الٰہی بنیت آستان بوسی حاضر درگاہ ملائک آرامگاہ شدند نوبت خانہ حضرت خواجہ غریب نواز بنواختن
و مروحہ طاؤسی بر فرق مبارک بجنبیدن در آمد در آنوقت انچہ از عنایات خاص حضرت خواجہ ہند الولی
و کیفیت نیازمندی حضرت سیدی الٰہی ظاہر بود در بیان راست نیاید و تا قیام بود در روزانہ سہ و چار
کرت حاضری درگاہ عرش اشتباہ میسر می شد - روزی شامگاہ چھوٹی طوائف کہ دوازدہ ماہ ساعت دو از شب
بدرگاہ شریف حاضر آمدہ می سرائید و در اجمیر شریف و قرب و جوار آن دیار شہرت تمام داشت حاضر آمد
و بصد منت و الحاح التجا نمود کہ دعوت این کنیز شرف قبول یابد بندگان حضور توقف نمودند چون
اصرار او از حد گذشت و کار بگریہ و زاری کشید شکستگی او را دریافتہ باجابت مقرون کردند او رخصت شد
و حضرت ایشان رو بہمراہیان دولت نمودہ فرمودند کہ این دعوت دعوت خاندان چشت ست اگر
داعیہ عرض سماع کرد مقبول و گرنہ ہمچو دیگر دعوتہا بحساب آید بامداد طعام دعوت حاضر آورد بعد
از فراغ اولش برداشت و برفت چون نماز پیشین گذاردند بار دیگر آمد و گفت میخواہم کہ چیزی را
بسرایم حضرت ایشان فرمودند کہ بدرگاہ عالم پناہ سماع کنیم آنوقت کہ معین و معمول اوست =
آن بیچارہ بگریہ در آمد و ہر دو دست جانب زینہ درگاہ شریف بر آوردہ قسم خورد کہ مرا از جانب خواجہ
بندہ نواز حکم و اشارت ست کہ ہمین جا بخوانم حضرت ایشان خاموش ماندند پس مجلس سماع ترتیب یافت
و حظ تمام اہل مجلس را حاصل شد این معاملہ در اجمیر شریف شہرت گرفت کہ فلان مجرائی درگاہ شریف
کہ ہیچ گاہی مجلس دیگر نمیرفت امروز بمنزل حضرت الٰہی سرائید چون تاریخ عرس شریف نزدیک آمد و
قریب بود کہ زائرین از ہر طرف جوق جوق برسند و بعرف ہند آنرا میدنی گویند حضرت مولائی و الٰہی

قدس اللہ سرہم باستقبال آن گروہ سعادت پژوہ از اجمیر شریف بیرون آمدند اہل میدے نے حضور پر نور را دیدہ باہمدیگر مے گفتند کہ ہم ایشان ہستند نبیرہ حضرت خواجہ و ازین قبیل انچہ بخاطر شان فرو مے آمد برزبان مے آوردند و مثل این دیگر معاملات نیز پیش آمدند۔ چون عرس شریف اختتام یافت خاطر حضرت اللّٰهی نمے خواست کہ از درگاہ شہنشاہے مفارقت گزینند بلکہ حاضری در دولت روز و شب مکنون خاطر بود۔ یک شبے از شبہا ساعت سہ حضور لامع النور حضوری آستانہ ملک آشیانہ دریافتند و بعد تقبیل عتبہ علیہ تختی بپاسو دند دیر نبود کہ فرمودند رخصت ارزانی شد۔ سرے درین خواہد بود و چیزے دیگر پدید از خواہد آید بمجرد وقوع این معاملہ حضرت با عظمت از انجا متوجہ آگرہ گشتند و ہمانجا رخت اقامت انداختند۔ مدت بست و چہار سال بسر آمد۔ و آنزمان سن شریف بہ پنجاہ و دو رسیدہ باشد کہ سید امیر علی شاہ مہین برادر علاتے حضرت ایشان را زحمت نکاح ثانے دادند تمنا را اولاد کہ خود ش نداشتند چون مشیت ایزدے مقتضی شد حضرت با برکت قدس سرہ العزیز رضا دادند و بعد دو سال از نکاح یوم چہار شنبہ پاس سوم بست و ششم شہر محرم سنہ ہزار و دو صد و ہشتاد و دو ہجرے سید اصغر علی شاہ طال عمرہ کہ امروز سجادہ نشین ہموست ولادت باسعادت یافتند و شیخ محمد زمان رسالدار اکبر آبادی مادہ تاریخ افتخار یافت ۱۲۸۲ھ موزون نمود۔ و بتاریخ ہفتم شوال سنہ یکہزار و دو صد و ہشتاد و پنج ہجرے فرزند دوم سید فراست علی بوجود آمدہ سے و ہشت روز زندہ ماند و بتاریخ چاردہم ذیقعد ۱۲۸۵ھ رجوع بعالم معنے نمود از ان بعد بست و سوم جمادے الثانی ۱۲۸۹ھ ہزار دو صد و ہشتاد و نہ ہجرے یوم چہار شنبہ وقت شب ساعت دختر نیک اختر کنیز فاطمہ طالع رہا کہ بے بے عرف ست خانہ دولت را نورانے ساخت سپس بست و دوم ذیقعد ۱۲۹۱ھ ہزار و دو صد و نود و یک ہجرے دختر دوم سعید بیگم متولد شدہ بعد چندی مہد عدم را آرامگاہ خود ساخت و این دو واقعہ ناگزیر حضرت مخدرات را بتقاضائے بشرے متالم ساخت و ہمانا در اصل صورت بشرے بود قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم لایموت لاحد من المسلمین ثلثۃ من الولد فیحتسبہم الا کانوا لہ جنۃ من النار قالت امرءۃ عند رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم او اثنان قال او اثنان۔ و حق سبحانہ و تعالے بقدرت خویش نعم البدل عطا فرمود کہ بتاریخ بست و چہارم شہر ذیقعد ۱۲۹۴ھ ہزار و دو صد و نود و چہار ہجرے یوم جمعہ وقت نماز صبح سید عبد الاعلے طال عمرہ تولد مسعود یافت از انروز کہ حضرت با عظمت ایشان سنت نکاح را بر گرفتند بحکم ہن لباس لکم و انتم لباس لہن

سکون وسکونت بہ محلسرا اختیار فرمودند چون آیندہ می آمد بیرون از کاشانہ دولت تشریف آوردندی وہیچکس را محروم از نیل مقصود نگذاشتندے وعادت آن شد کہ صبح و شام بالمرہ از محلسرا در کمرہ بیرونے نشست می نمودند حقائق ومعارف از زبان گوہر افشان مے تراوید وحاضران مجلس را تمامی فیض وبرکت می بخشیدند چنانچہ برین عادت مدت دراز بسر آمد وباب افادہ واستفادہ مفتوح بود وسلسلہ بیعت وارادت وطریق ارشاد وہدایت دراز - از برادر طریق سید عبد العلی جعفرے حاضر باش وملازم بساط دولت روایت ست کہ یک سال در آخر زمان بایام عرس اجمیر شریف این مقطع بحالت کیفیت از زبان فیض ترجمان برآمدہ الٰہی است حاضر حضرت بصد نیاز ؎ مشتاق لطف ومنت وجود وعطاے تو ؛ برزبان الہام بنیان رفت کہ برآستانہ دولت حضرت خواجہ غریب نواز قدس سرہ العزیز رفتن ناگزیر ست چہ از زمان دراز گذشت کہ این مناقب ذو مطلع ؎ اے تاج بخش شاہ گدا ہر گدائے تو ؛ آئینہ جمال الٰہی لقاے تو ؛ بدون مقطع ہدیۂ بارگاہ دولت شدہ بود وبعد از مرور سال وماہ امروز مقطعش موزون شد اسرارے دران خواہد بود این بفرمود وعزم زیارت اجمیر شریف مصمم نمود وتصرفے سخت پیدا آمدہ بود کہ ہر کہ خبر این تہیہ شنود بے اختیار آمادہ این سفر میمنت اثر گردید واجازت ہمراہے حاصل نمود وآخر بقدر چہل کس ہمرکاب دولت روانہ اجمیر شریف گشتند سید اصغر علی شاہ فرزند جانشین حضرت ایشان ما سید کرامت علی شاہ خال خود سید تراب علی خلیفہ عبد القادر الدنے حافظ محمد جان - خواجہ وزیر شاہ - سید وزیر علی - مرزا وزیر بیگ - ومرزا منیر بیگ ومحمد عبد اللہ خان وعبد الرسول خان مختار و منشے محمد عمر دراز خان صاحب تقریظ کلام حضور وڈاکٹر امام الدین وشیخ غلام محی الدین مع فرزند ومنشی خورشید علی ورادے سید عبد العلے وغیرہم منسلک یاران ہم سفر بودند وانتظام مرکب وخانے ہمہ بر دست ڈاکٹر امام الدین بود در اثنار راہ یک شب بمقام جے پور آسودند میر قربان علی کہ رکن مجلس ریاست جے پور وصاحب بخت وسعادت ست حاضر آمدہ التماس دعوت نمود محول بر مراجعت شد چون مرکب وخانے اجمیر شریف رسید سید امام الدین صاحبزادہ درگاہ عالم پناہ کہ سلسلۂ ارادت با حضرت بابرکت درست دارد وچند عزیزان با مراکب بر ریلوے اسٹیشن حاضر بودند جملہ مردم این کاروان سعادت را بر سوار یہا ہمراہ بردہ بمکانے مناسب فرود آوردند وبہ سامان بایستہ دعوت نمودند درین میان حضرت متولی درگاہ عالی بارگاہ واقف شدہ تنے چند فرستادند کہ مکان مشہور کہ گھرے خواجہ صاحب قدس سرہ مکان حضرت ست کرم کنند و

ہمین جا اقامت نمائید حضرت الٰہی قدس سرہ العزیز خاطر شان نگاہداشتند وبہ کچہری نزدل دولت
فرمودند وبسے از بزرگان آنجا بر سر وقت رسیدہ بدیدار ہمدیگر مسرور ومحظوظ گشتند وقتے کہ حضرت
مولائے والٰہی قدسنا اللہ بسرہ العزیز بہمراہے ہمراہیان سعادت براے استیلام عتبہ پر رفعت
حاضر درگاہ شریف شدند حافظ محمد جان ومرزا منیر بیگ کہ مریدان خوش آواز بودند این مناقب
خواجہ خواجگان بآواز بلند خواندن گرفتند ؎ اے تاج بخش شاہ وگدا ہر گدا اے تو بہ تا آخر
وہر یکے بہ کیفیتے گرفتار بود چون مقطع را نوبت خواندن رسید چہرۂ نورانے حضرت باعظمت چون
دانہ انار احمراز دریافت وگریہ ہاجم بشدت بر حضرت الٰہی افتاد چنان کہ نتوان بعبارتش آورد و
کیفیت بجائے تاثیر داشت کہ ہر کہ مے دید بے اختیار میگریست بعد از ختم اندکے حضور پرنور دست بستہ
چشم بند ایستادہ ماندند و ما مردم نیز شرط متابعت بجا آوردند پس حضرت ایشان مرخص شدہ بقیامگاہ
متمکن شدند وروزانہ حاضرے درگاہ شریف تا قیام آن مقام دستور معمول ماند شبے در مجلس سماع
شریک گشتند صاحب سجادہ ومتولے درگاہ شریف حضور بدولت را باعزاز تمام صدر نشین نمودند
ہر چند خود دل آن نبود کہ ادب بجد غایت مرعے بود وازین ست کہ حضرت الٰہی گاہے در ہیچ درگاہی
بالاے چبوترہ رفتن جرات نفرمودہ اند لیکن درانوقت المامور معذور بحکم ضرورت واشارت
وقبول فرمان صدور بارگاہ عالم پناہ در صدر نشینے ادب شمردند لختے توقف فرمودند ومعاودت
نمودند بار دیگر در مجلس قل شریف حاضر شدند وبطریق اول اندکے تقاعد نمودہ بآستانہ
فیض حضرت خواجہ غریب نواز رجوع آوردند وآنوقت استغراق تام روے نمود وآنچنان
تصرفے کامل وعنایتے شامل بود کہ ہر کہ حاضرے شد قدمبوس حضرت الٰہی میگردید
بعد ازان سید امام الدین صاحبزادہ ووکیل ومرید حضرت ایشان منجانب حضرت خواجہ خواجگان
قدس اللہ سرہ العزیز دستار تبرک درگاہ شریف برسم مشائخ عظام بر فرق مبارک حضرت
ایشان وفرزند دلبند سید اصغر علے شاہ نہادہ علے الاعلان بآواز بلند ندا کرد کہ مرا از جانب
حضرت خواجہ غریب نواز براے سید اصغر علی شاہ خطاب چشتی کے دولھا القا شدہ است
باستماع این سخن جملہ حضار درگاہ شہنشاہے رسم تہنیت بجا آوردند واظہار مسرت نمودند
وآندم حضور پرنور را استغراق تمام شدہ بود ودل از جا رفتہ کہ بگفتن در نیاید بعد از ساعتے
کہ افاقت دست داد بزبان مبارک فرمودند کہ این ہمہ بندہ نوازے وغایت عنایت وکرم
حضرت خواجہ غریب نواز ست ومرا اشارت شد کہ ہمان مناقب را دیگر بخوانید چنانچہ آنرا

بخواندم وحالتے رفت کہ جوشش وغلبہ وجد را پایان نبود و بعد از ختم لحنی توقف کردند و رخصت شدہ بمقام خود آمدند وارشاد نمودند باظہار مسرت نسبت بفرزند ارجمند سید اصغر علی شاہ سلمہ اللہ تعالے کہ این چنین خطاب تا امروز ہیچ کسے را نصیب نبودہ است واین دولت بیدار بنام این فرخندہ نجبہ بود انجملہ بندہ نوازے حضرت خواجہ ونشان قبول بارگاہ جناب ایشانست واکنون کشف اسرار حاضرے گردید کہ ہمین ست راقم حروف عرض دارد کہ تصدیق وتائید این حکایت از فرمان وتخط خاص حضرت اللّٰہی قدس سرہ العزیزے شود کہ بنام این غلام درآنزمان ورود یافت ونقل آن گذاردہ مے شود۔

سعید وارجمند ازے سلمہ اللہ تعالیٰ۔ تاریخ بست ونہم جمادی الآخر ازینجا روانہ شدہ و درجے پوریک مقام کردہ تاریخ دوم رجب مع ہمراہیان کہ قریب چہل کس از یاران طریق بودند حاضر حضرت خواجہ بندہ نواز شدم وچند ابیات کہ نذر حضور والا کردہ بودم حافظ محمد جان ومرزا منیر بیگ وسید عبد العلی بحضور والا سرائیدند آنوقت مجمع کثیر بود واز ہر زبان بلکہ از ہر در و دیوار صدا مرحبا و جذا بر خاست وشور قیامت بپا شد ابیات انیست سہ۔

اے تاج بخش شاہ وگدا ہر گدائے تو	آئینۂ جمال الٰہی لقائے تو
مشکل کشا وقبلۂ حاجات عالمست	مخصوص آستانۂ دولتسرائے تو
مولا ومرشدے وخداوند نعمتے	دیگر شفیق حال ندارم سوائے تو
از یمن ہمت تو رسیدم بکام دل	شد دستگیر دست کرامت نمائے تو
اے مظہر جمال وکمال محمدے	ایمان اسیر تو دل وجانم فدائے تو

اللّٰہی ست حاضر خدمت بصد نیاز
مشتاق لطف ومنت وجود وعطائے تو

بعد ازان عرض کردم کہ این بندگان و وابستۂ دامن دولت مشتاق احسان وکرم حضرت خداوند اند روز دیگر سید ترابعلے را بحضور مزار شریف خطاب مقبول خواجہ برائے میان شد وسید امام الدین راکہ وکیل ومرید فقیر اند خطاب چشت کا دولھا عطا شد ہزار جان گرامی نثار این لفظ مبارک چشت با دومخصوص باین ترکیب کہ عطا شد۔ تاریخ ششم رجب بعد ختم مجلس حاضر حضور والا شدم سید امام الدین بحضور مزار شریف بآواز بلند گفتند کہ از خواجہ غریب نواز صاحبزادہ را خطاب چشت کا دولھا عطا شد خدام کہ دران ہنگام حاضر بودند ہمہ

مبارکباد دادند و دستار بر سرش بستند و آستان بوس کنانیدند در انوقت میان را دیدم که رنگش زرد بود و چشمش
مست اثر فیضان چشت از سر تا پای او متعدے بود و اثر آن ہنوز از چشمانش ہویداست ؎
شیر مادر تھا یا شراب کہن ؛ جسکا ہی یہ خمار آنکھون مین ؛ و حال فقیر انیست ؎

تا سایهٔ مبارکت افتاد بر سرم ‌ — ‌ دولت غلام من شد و اقبال چاکرم
دردِ مرا طبیب نداند دوا که من ‌ — ‌ بی دوست خسته خاطر با دوست خوشترم
هر کس غلام شاهی و مملوک صاحب است ‌ — ‌ حافظ کمینه بندهٔ سلطان کشورم

تاریخ ہفتم در جے پور رسیدم و دو مقام کردم خلقے گرد آمد بالضرورت تاریخ دہم باکبرآباد رسیدم صدمہ
جدائے آستانہ شریف و عنایت بنہایت حضرت خواجہ بندہ نواز مرا نہ گذاشت ؎ اکنون از من
طمع صبر و دل و ہوش مدار ؛ کان تحمل که تو دیدے ہمہ بر باد آمد ؛ خط ہذا بالضرورت ببعد مشکل نوشتہ ام
نمے توانم که جدا جدا نویسم نقل ہذا بشیخ عنایت احمد و شیخ منصب علی و مولوے بدر الحسن ارسال
دارند و از خیر و عافیت شیخ منصب علی نیز مسرور الوقت نمایند ـ انتہے کلامہ بعد اختتام عرس
شریف یک روز دیگر قیام کرده از درگاه شریف رخصت و بدرگاه جناب مولانا ضیاء الدین قدس سرہٗ
به جے پور فائز شدند و فاتحہ خواندند میر قربان علے شرط خدمت بجا آوردند و ہمانروز مراجعت
به آگره فرمودند چون مدت ہفتہ یا عشره بسر آمد طعام عظیم ترتیب داده بعد فاتحہ جناب خواجہ
بندہ نواز بردم یگانہ و بیگانہ دادند ـ و اظہار مسرت و شادیانے تمام نمودند والحمد لله علے ذلک

مدح شاہزاده عالم سید اصغر علی شاه از راقم الحروف حسن غفرله

دیدار تو جلوهٔ الٰہی ‌ — ‌ ظاہر شده مرآت حق کماہے
خورشید نزول بر زمین کرد ‌ — ‌ شور بیست ز ماه تا بماہے
ای ذات مقدس تو در شخص ‌ — ‌ لا تیناہے ست در تناہے
بر فرق مبارک تو زیبد ‌ — ‌ تاج فقر و کلاه شاہے
اللّٰہی را تو سر مکتوم ‌ — ‌ روح شمسے و نور ماہے
ہم خواجه و خواجه راست مقبول ‌ — ‌ ذات پاکت دگر چه خواہے

عمر تو دراز باد یا رب
چند انکه حساب سال و ماہے

در تہنیت عطای خطاب بشاہزادہ عالم سید اصغر علی شاہ از فکر بلند جناب منشی عبد الحیّ صاحب عرشی رئیس کاکوری سلمہ اللہ تعالے

ساقی نامہ

بیا ساقیا ساقیا ہان بیا ... باند از ابر بہاران بیا
بدہ آب چون آتش مشتعل ... کہ باغ بن آذر برویدز دل
صبا چون عروس سبا در رسید ... چمن شد بصرح ممرّد ندید
ہلہ پایچہ سرو بالا زدہ ... سلیمان گل خندہ صد ہا زدہ
بیاو پرے ریز در ساتگین ... ز لبط قطرۂ چون زماہی نگین
کہ گویم بہ دیو خرد خیر باد ... زند ہوش من تخت بر دوش باد
زمین پر طاؤس بین از شفیق ... چو منقار طوطے بیاور رحیق
کہ خون کبوتر شلائین شود ... پیالہ از و چشم شاہین شود
کنند زور مے خود چمانیگرے ... چمانہ چمد ہمچو کبک درے
خرامان رسد تا فراچنگ من ... ہمائے کند طائر رنگ من
بہ گلگون[1] گلبن کہ ہرا بہ بست ... نوائے عنادل نکیسائی است
تامل بہ دریا دلے یاوہ گیر ... بنا شدے خسروی جوی شیر
کزان قوت مریم بہ پیمانہ در ... بہ بنیم مہ ارمنے در شمر
صراحے شود گردن حور ازو ... بزم گشود شمع کافور ازو
در اید قدح مہر مانا بہ سیر ... فروزد جہان چون ز قندیل دیر
ز سر جوش پر جوش دہ کام کام ... کہ بیرون جہد چون شرر از مسام
عمد فہا لاے سبد ہا سمن ... چمنہا ریاحین فلکہا پرن
سرت گردم اے سرو محشر خرام ... بکین مجمر از نار زردشت جام
بکین[2] سیاوش دہ آن خون ناب ... کہ گیتی بہ چو چشم تو گردد خراب
شفق گون فلک پہنۂ دشت کین ... جگر گاہ سہراب روے زمین
خود این طارم سبز تا کے کند ... شجاع ستارہ ستا کے کند
ز صاف عصیر رزان نجسم ... صبوحے زند دہر ہر صبحدم

[1] گلگون نام اسپ شیرین ۱۲
[2] بکین سیاوش نام [illegible] ۱۲

تو پیر مغانے به ترویج جم
مے کہنه تر ده ازین خرقه ام

بخون ریز زہدم نه زیبد دریغ
زموج مے وجام کن طشت وتیغ

چه پیچی بدین عیب دستار ودلق
خود ازدامنم خشک تر ہست خلق

دل ودین گرد گان بده می بده
ہلا ہان بده ہین بده ہے بده

باندازبیشین اگر دل نہے
تو داود وہش کن فریدون توئی

زخم خونبہاے فلاطون بیار
زره کاسهٔ راس مجنون بیار

بیاتاہم دوستگانے زنیم
زعقل وجنون دم عیانے زنیم

که برگشت اوراق این انجمن
نخواند کسے خط ساغر چو من

بیاساقی انداز انعام کن
خرابات بفشار ودر جام کن

خم خمکده رابپالا ہم
بنجشاے برقطرهٔ یم کشم

لبقبانے چشم کار آز ماے
طلسم مے ومیکده برکشاے

مغنے بیاگل بدستار زن
بیا درمیان زخم برتار زن

بے خرقه ہارانمازی کنان
گریبان چون من درازی کنان

بیائید دربزم نوشاه چشت
که درخور مے گوے بروازبہشت

بقبول خواجه نیاز آورید
نویدے زبنده نواز آورید

بدلہا رسد زان پس آگاہے
کز اللّٰہی آمد انا اللّٰہے

حضرت عرشی حیف که آخر رمضان ۲۸ سنه ۱۰۳۱ ہجری ازین خاکدان ظلمانے بعالم نورانے متوجه شدند انا للّٰه وانا الیه راجعون درین دیار عدیل خود درسخن پارسے نداشت وصفات عالیه ظاہر وباطن در ذات ہمایونش جمع بود راقم حروف راباو سرے خوش بود ازانوقته که مجتے حضرت حافظ عبد الصمد یوسفے یعنی برادرش مفارقت جاودانے گزید ہمین یگانه وقت مونس خاطرم بود کل من علیہا فان ویبقیٰ وجه ربک ذو الجلال والاکرام . خدمت حافظ مرحوم تا زمانے که دراکبرآباد مقیم بودند خدمت حضرت الٰہی قدس سره العزیز از دست نمیدادند وعقیدت تام وموانست واحترام داشتند حضرت عرشے مرحوم رانیز تبع دانسته ابود الله تعالے فرزندان کامگار آن برادران فرخنده کردار رابمراتب علیا رساند۔

و نیز مرویست از سید عبد العلی جعفری کہ مدت ہشت یا نہ سال گذشت بندہ از حسن اتفاق وارد لشکر گوالیار
بودم کہ حضور پر نور حضرت اللّٰہی قدس سرہ العزیز بدیدن والدہ حکیم سید اکبر علی رضی اللہ عنہ کہ علالت
داشتند بگوالیار تشریف ارزانی داشتند و بندہ بسفر درستے آگرہ واپس آمد و بعد چندے خود بدولت
نیز مراجعت نمودند و قصہ حاضرے مہاراجہ گوالیار و تفرج پھول باغ و ترتیب مجلس یازدہم
شریف از زبان بندگان عالی مقام مسموع گشت دو سال بر آن گذشت کہ حضرت ایشان عزم بریلی
شریف فرمودند و ہمرکاب دولت شاہزادہ سید اصغر علی شاہ و نیازمند و یک دو خادم دیگر بودند چون
بخانقاہ عالم پناہ فائز شدند شرف زیارت و قدمبوس حضرت باعظمت و قبلہ ادام اللہ ظلہم العالی
میسر آمد و شیرینے بر مزار فائض الانوار جناب شاہ نیاز بے نیاز قدس اللہ سرہ العزیز پیش کردہ
فاتحہ خواندہ آمد بعد ازان بحکم اشارت این ابیات حضرت اللّٰہی قدس اللہ سرہ خواندم ؎
در پردہ عیان ہستے و بے پردہ نہانے ٭ ہم نام و نشان دارے و بے نام و نشانے ٭ ہر گاہ
کہ ابیات باسرہا گفتہ شدند حضرت باعظمت قبلہ دام ظلال کمالہم مسرور شدند و جانب حضرت
ایشان مخاطب گشتہ داد تحسین دادند و تختی باہم مکالمت روح افزا درمیان ماند بعد ازان حضرت
ایشان مرخص شدہ بقیامگاہ خاص تشریف آوردند و بیاسودند و بامداد حضرت باعظمت قبلہ دین
و ایمان بفرط اخلاق و رسم مہمان نوازے بفرودگاہ حضرت ایشان برکات نا متناہے ارزانی
داشتند و شاہزادہ عالم حضرت معین احمد سلمہ اللہ تعالے سجادہ نشین خود طلب نمودند و تا دیر دران
صحبت فیض موہبت سلسلۂ سخن جارے ماند بعد ازان حضرت باعظمت قبلہ دام ظلہم العالے
بخانقاہ معاودت نمودند و روز دوم حضرت بابرکت اللّٰہی قدس سرہ العزیز از پیشگاہ بندگان عالے
اعزاز رخصت یافتہ بمرکب دخانے میرٹھ رسیدند و بخانہ یاران طریق حضرت منشی محمد اعظم سررشتہ دار
دیوانے و منشے محمد خلیل خلف شان سررشتہ دار کلکٹرے فروکش شدند کہ از مدت دراز تمناے
قدوم میمنت لزوم داشتند میزبانان جان نثار را جان تازہ بقالب آمد و بدرجہ کمال شادمانیہا
کردند چہار یا پنج روز قیام بود کہ شاہزادہ سید اصغر علے شاہ تپ کردند و حضرت ایشان را تشویش
پیرامون خاطر گردید چنانچہ این حکایت پیش ازین گذشت و از انجا سوار مرکب دخانے شدہ بدہلی
خانہ سید اکبر زمان کہ مرید حضرت اند نزول دولت نمودند علے الصباح شاہ کمال الدین صاحبزادہ
و امام مسجد درگاہ جہان پناہ جناب محبوب الٰہے قدس اللہ سرہ العزیز کہ مرید حضرت نیز بودند
حاضر خدمت شدند و حضرت باشوق و محبت از دہلے بآستانہ ملائک آشیانہ حضرت

سلطان المشائخ محبوب الٰہی سید نظام الدین زرے زر بخش رحمۃ اللہ علیہ رسیدہ زیارت عتبہ علیہ
نمودند و مناقب حضرت محبوب الٰہی قدس سرہ العزیز کہ در میرٹھ القا شدہ بود بحکم اشارت خواندم
و حظ وافر و لطف کامل حاصل شد بعد ازان حضرت ایشان مراتب بایستہ آنجا ادا فرمودہ بدرگاہ
عرش اشتباہ حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشے حاضر آمدند و حسب قاعدہ مراسم زیارت
وادب مودے نمودہ بدار الخلافہ اکبر آباد تشریف ارزانی داشتند و خود را در تعلیم
و تلقین انداختند راقم حروف گوید کہ شاہد این روایت فرمان حضرت الٰہی قدس اللہ سرہ العزیز ست
کہ بنام این غلام صادر شدہ بود و اینجا ایراد مے یابد۔ بسم اللہ الرحمٰن الرحیم عزیزے سعید ارجمند
ازے سلمہ اللہ تعالیٰ حقیقت حالم اینست کہ دل من درینجا نمے آساید و چگونہ چسپد یاران کہ باعث
ماندنم درینجا ایشان بودند بعضے از ایشان دور افتادند و بعضے مسافر ملک معنے شدند این شعر
در بیان حقیقت حال این غریب ست ے کدھر کو چھوڑ گئے مجکو ہمرہان تنہا ٭ پھرون ہون دشت
مین جون گرد کاروان تنہا ٭ مضطرب الحال بہ بریلی رسیدم حضرت قبلہ مدظلہم عنایت بمرتبہ کمال
مبذول حال این نیاز مال داشتند و بسے اصرار در قیام من فرمودند غرضکہ بعد دو سہ روز رخصت
شدہ بمیرٹھ رسیدم زیرا کہ منشی محمد خلیل سررشتہ دار و والد شان منشی محمد اعظم سررشتہ دار
صدر الصدور ہمہ داخل طریقت ہستند و ہمیشہ در ایام تعطیل مے آمدند دو روز بمکان شان
مقیم شدم میان کہ ہمراہ بودند مبتلاء تب و لرزہ شدند و نوبت سرسام رسید و حال غیر شد ہمان وقت
چند شعر در شان حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ بسرہم بے اختیار از زبان من بر آمد اشعار
گفتن ہمان بود کہ صحت یافتن ہمان گویا کہ مبتلاء ہیچ عارضہ نبودند و این واردات باعث حیرت
تمام حاضرین شدہ غرض معلوم شد کہ این نیازمند را بآستانہ خود حاضر کردن منظور ست و اینہمہ سفر
وغیرہ بہانہ بود پس میان را ہمراہ گرفتہ حاضر آستانہ مولاے خود شدم و یکے از ہمراہیان کہ خوش
آواز بودند این اشعار بحضور خدام عالے مقام خواندند حال عنایت و شفقت قدیمانہ و شکر آنرا
بکدام زبان ادا سازم و قبل از یک روز عید الفطر باکبر آباد رسیدم و مبتلاء عارضہ تپ و لرزہ شدم
و بعد افاقہ بضرورت گوالیار رفتم و بعد دو شب و یک روز باز باکبر آباد آمدم نمیدانم کہ در اکبر آباد
چہ کار دارم با وجود آنکہ ازین شہر نفرت تام دارم و ترک آن نیز خواہم زیادہ ازین افسانہا ست
و ہموارہ سے ست کہ شش یا ہفت سال گذشت کہ ابو الحسن تحصیلدار ضلع ہر دوئی ممالک اودھ
بعضے راقم حروف عرائض چند بحضور فیض معمور ارسال داشت و ملتجی گردید کہ آپ وہ اسے

این مقام ہر دو لی خوش ست اگرچندے مشرف شوم موجب افتخار ہاست چون اصرار و الحاح بہ کشید و جذب باطن کارکرد بندگان حضرت اللّٰہی قدس اللہ سرہ جانب ہردوئے التفات کردند و آقا شاہزادہ سید اصغر علی شاہ سجادہ نشین و سیدے میر تراب علی و حاجے محمد علی و شاہ عنایت احمد و حاجی نگینہ خاتم خدمتگار شاہزادہ و من بندہ عبد اللّٰہی بسعادت ہمرکابے مخصوص گشتند و روانہ لکھنؤ شدند۔ راقم الحروف عرضداشت کہ بہ پذیرائے این التماس دستخط بدین الفاظ در یک فرمانے شد۔ تمناء دیدار و شوق مجالست آنعزیز محرک قلب مے ماند اگر در روانگی گلبرگہ توقف زیادہ شد انشاءاللہ تعالےٰ نزد عزیزے رسیم آنعزیز بسبب کار ضرورے دنیوے از سفر معذور اند لیکن فقیر معذور نیست زیراکہ درینجا کارے ندارم کہ مانع سفر وغیرہ شود انتہی۔ بعد ازان بسبب شدت سرما توقف پیش آمد اما مزاحم سفر نشد و کاغذ از برادر طریق رفیق شاہ عنایت احمد رسید کہ البتہ حضور پرنور تشریف ارزانے خواہند فرمود تشویش نکنند و خاطر مطمئن سازند جواب آن کہ بتاریخ ۱۱۔ جنوری ۱۸۹۸ء نبشتہ آمد اینست ؎۔

اے برادر بر تو لطف احمدیست — زان سبب نامت عنایت احمدیست
نامہ است کہ مخزن اسرار بود — نفحۂ از طبلۂ عطار بود
بوئے جانے سوئے جانم میرسد — بوئے یار مہربانم مے رسد
چارۂ درد دل بیمار کرد — جز تو کہ تاند چنین تیمار کرد
شکر تان اے محرمان بارگاہ — وہ دہے زر کردہ مس را از نگاہ
بعد نومیدے بسے امید ہاست — از پس ظلمت بسے خورشید ہاست
سردے وسرما غریبان را نحست — بر سر آمد آفتاب آنرا شکست
گرچہ سرما در سفر با ناخوش ست — لیک با خورشید نیکو دلکش ست
گرمئ خورشید و سردے زمین — مے دہد فصل بہاران را تزین
تا بود گرمے و سردے را قیام — خوش خوش و فرخندہ باشید السلام

انتہیٰ۔ راوے نویسد کہ چون بکوکبۂ دولت بہ لکھنؤ رسید خدمت منشی عبد الحی عرف شیخ رئیس کاکوری با فرزند سعادتمند عبد القیوم و عزیزان دیگر حاضر ریلوے اسٹیشن براے استقبال بودند بمجرد نزول اقبال از مرکب دخانے ہمراہ بودہ در قیصر باغ فرودکش کنانیدند و یک شب و روز دران مقام پر فضا آثار برکات نمایان بود اہتمام بلیغ براے دعوت بکار بردند و نیز مشاہدۂ مقامات

شور از امام باڑۂ آصف الدولہ و حسین آباد و محمد علی شاہ و زیارت مزار مبارک حضرت شاہ مینا
قطب لکھنؤ قدس اللہ سرہ العزیز نمودند بعد ازین ہمہ استدعا توجہ جانب کاکوری کردند از انجا کہ
حضرت الٰہی قدس اللہ سرہ العزیز را خیال انتظار تحصیلدار ابوالحسن یعنے راقم الحروف و در رفتن
جانب ہردوئی عجلت بود لاجرم درخواست شان بحالت باز آمدن از ہردوئے مقرون باجابت
شد و ازینجا بندگان حضور ایشان مع ہمراہیان سعادت متوجہ ہردوئے و شاہ عنایت احمد روانہ
وطن شدند و بہ اسٹیشن ہردوئی رسیدہ آمد عرض دارد اینجا راقم حروف کہ این بندہ بارگاہ عزت
باساز و سامان بایستہ بمقام ریلوے اسٹیشن براے استقبال حاضر و چشم انتظار بر شاہ راہ کشادہ بود
کہ کوکبۂ دولت مثل خورشید از جانب مشرق نمودار گردیدہ آن وقت انچہ از مسرت و اعزاز و نازش
و اہتزاز بخاطرم بود نتوانم کہ بر زبان آرم چہ از مدت سی سال کہ راقم درین ملک اودھ بتقریب
تعلق سرکار انگریزے اقامت دارد گاہے بندگان عالے حضرت الٰہی قدس اللہ سرہ عزیمت
این طرف نفرمودہ بودند بسے از ارادتمندان با اخلاص و دولتخواہان صاحب اختصاص خواستند
کہ زحمت قدم بدین دیار دہند اما استغنائے خداداد و بے تعلقیہاے از حد زیادہ گاہے رخصت
نداد و خود بدولت از مرکب و خانے نزول اجلال فرمودند سعادت قدمبوس دریافتہ کوٹھے
خود را کہ بہ سامان بایستہ آراستہ بود منزل سعادت ازلے نمود لختے گذشت کہ برادر بجان برابر
سید عبد العلے جعفرے کہ مقام شناس مجلس بود این غزل راقم الحروف را بالحان خوش
گفتند ؎ عید ست جان و دل بسر ساقے فدا کنم ۂ پیمانہا کشم پے مستان دعا کنم ۂ حال من
متغیر گشت و نتوانستم خود را نگاہ داشت گریہ بر من افتاد و شور از نہادم برخاست ہژدہ روز
بقیام پر برکات خانۂ محزونم را رشک جنت الفردوس داشتند حالتے بود کہ بجز وقت کچہرے
حاضر خدمت مے ماندم روزانہ یا روزے درمیان یک غزلے موزون مے شد و پیش میگردید
بلطف ملاحظہ میفرمودند و صحبتے کہ بعد از نماز شام مقرر بود برادر سید عبد العلے آنرا با دیگر غزلہا
مے خواندند و حظہاے بحساب حاصل میشد عجب صحبت صافے و عیش بغش دران روزہا میسر بود
کہ صحبتہاے قدیم و یاران گذشتہ علے الخصوص حضرت شیخ منصب علی و میر امداد حسین رحمۃ اللہ علیہما
یاد مے آمدند و بہ زخمہاے یاد آمد این مجلسیان محبوب و محرمان جان نثاران جشن طرب و سور پیرو در
نقش شیون خانۂ غم و ماتمکدۂ الم میگرفت چنانکہ یک شبے غزل راقم حروف ؎ عزم مصمم است
کہ از خود سفر کنم ۂ خواندہ میشد چون این بیت عرض شد ؎ عمر عزیز و صحبت اغیار اے دریغ ہوشد

در از یاد که در خود نظر کنم ؛ چندان گریه با حضور پر نور در آمیخت که در بیان نیاید و اثر آن کیفیت مجلسیان را از جا ها بر داشت بعد از دیر بسیار افاقه شد بر پاے ادب ایستاده بر گذاردم که این بیت فرموده‌اند که خیره اکثرے از ایام قیام هر دوئی بندگان حضور التماس راقم بابت تفریح و هوا گرفتن شامگاه قبول فرموده‌اند و گاه بود که وقت فرصت شاهزاده عالم را سلمه الله تعالے برون هر دوئی همراه خود لشکار طیور بردے و خاطر عاطر شان شگفته در یان از و مے شد مرا در تمامی مدت عمر خود اینچنین وقت خوش شدے و کامرانے یاد دارم که گاهے حاصل نشده است و حضرت بدولت اللّٰهی و مولائے قدس الله سره العزیز بغایت فارغ البال و آسوده خاطر با همراهیان بوده اند چون شر ده روز بر آمد عزم جانب شرق نمودند بامرور انیقدر ایام که هرگز امید قیام مرا نبود تشریف بردے ملازمان حضور سخت ناگوار بود و همین دلخواه بود که چند روز دیگر درینجا بیاسایند که مقام خوش و موسم دلکش هواے لطیف و صحبت عزیز بود و مردم آنجا از دکلا ر و عمال سعادت حضورے و فوائدے اندوختند و هر آنوقت که حضور پر نور بر شوارع گردشے نمودندے هر که از آیند و روند دیدے همانجا توقف کردے بے شائبه تکلف و بے مبالغه تمام رفتار حضرت با عظمت با وصف وقار روش سکران داشت و بنیندگان را دل از دست مے ربود شاهزاده عالم را التماس داشتم که مختصر کتب خانه ام که هست آنچه از کتب معقول و منقول پسند آید برگیرید که مصرفے به ازین نباشد از شرم سر فرو نیاوردند شکایت اینمعنے بحضور مولائے بردم حضرت با عظمت شاهزاده عالم را پیش خود خواندند و المارئے کتب را گشاده بکمال خوشی و خرمے انتخاب کتب از صحیح بخارے و تاریخ یمنے دغیره وغیره کرده پانزده جدا نمودند تا دلم بیاسود و سعادتم افزود بامداد که روز الوداع بود شب را ابیات ذیل موزون کردم اما ادب رخصت نه داد وقتیکه حضور پر نور بخوابگاه خویش که همانجا شب زنده میداشتند تشریف بردند برادر عبد العلے را در کمره خوابگاه شاهزاده آن ابیات حواله نمودم آن برادر بجان برابر ابیات را با آهنگ خوش خواندن گرفت ؎

بلبل بچمن هست فرو بسته دهان را — آیا که رسیدش خبر از فصل خزان را
قمرے نزند نغمهٔ کوکو عجبے نیست — نشگفت که جنبش نبود سرو روان را
وامانده ز حسرت نگران دیدهٔ نرگس — سوسن نگشاید ز سر طیش زبان را
آسیمه سر ست از سر غم کاکل سنبل — تسکین ندهد قلب صنوبر خفقان را
جاف طرب از دردی غم گشت مبدل — صد زخمهٔ حسرت بزند دوروان را
بگذار که از سوز نهم در جگر آتش — وز دیده پر گریه دهم سیل روان را

نتوانم گذارد که این ابیات چه هنگامهٔ شیون بپا کرد و کیفیت گریه بجا آنقدر هجوم آورد که تا دیر دلها از دست رفته بودند و چشمان سیل هاے سرشک پی در پی بردن میدادند۔ آخر مجلسیان بر تخت خود ها اقتناع نمود بر بستر خواب غلطیدند هر چند این قصه بپایان آمد دل نمیخواهد که از سخنان آن زمان بس کند بارها ساعت یک و ساعت دو و سه چشم بکشاد و آواز سماع از آرامگاه خاص بگوش خورد بے تحاشا میرفتم و شریک صحبت میگشتم نازم بآن شفقت مرشدانه که هیچگاه از رفتن بیگاه من نیاز روند شبے از آن شبها حسب عادت ساعت دو از بستر خود برخاسته رفتم و بیرون در وازهٔ آرامگاه که کشاده می بود ایستادم حضور پرنور محو سماع بودند نظر بسوی بنده نیفتاد و من نتوانستم که بے اجازت اندرون داخل شوم بعد از افاقت اجازت شد و داخل شدم۔ دران ایام خجسته چه قدر از یاران غیر حاضر یاد می آمد و تاسف از جدائی شان میخوردیم که بگفتن در نیاید برادرم شاه عنایت احمد از آگره همرکاب سعادت تا لکنو ماندند چون همرودی عزم شد خانه خود شتافتند سیدی میر امداد حسین را از نوکری مهلت نشد یاران میرٹھ خود برسر کار دور بودند۔ ملازمان و نوکران من مرا میگفتند که حضور پرنور خواب نمیکنند گفتم چگونه گفتند که ما از روزن در گاه و بیگاه در وقت شب می بینیم گاه بر زمین و گاه بر بستر پلنگ نشسته و مشغول مے یابیم هرگز خواب در چشم حضرت نمیگردد۔ و فی الحقیقت حضور پرنور روز دل را باین و آن مشغول میداشتند و شب چون صحبت برخاست داخل کمرهٔ خاص شده با حق مشغول مے بودند که از ان مشغولی افاقه نبود و در حالت سکر و محویت و فنا مستغرق مے بودند و هیچ ساعت از ان باز نمے ماندند۔ چنانکه دل دادگان مجاز بے تصور دلارام نمے آسایند۔ هر دو وقت دور چاے گردش میکرد و ارباب جلسه و همراهیان سیر شده میخوردند اگر چه خود بدولت کم رغبت میفرمودند دو سه چمچه گرفتند و باین بنده پیاله از راه نے میداشتند ما در نوشانیدن چاے بهمراهیان و اهل جلسه مبالغه میفرمودند و میگفتند که غنیمت شمرید آه۔ و بنده هم درین ایام حسرت هاے دل از مآکل و مشارب و سماع و تلقین تمام برآوردم و کوتاهی دران راه نیافت برادران هم سفر شریک این ذوق و لذت بوده اند خداے شان سلامت دارد که از ان صحبت باقے هستند الغرض بامداد که روز قرار داد بود برمرکب دخانے این قافلهٔ دولت سوار شد چون باسٹیشن کاکوری رسید۔ راوی من درین سفر برادر عبد العلی می نویسد که به اسٹیشن منشی عبد الحی صاحب مع سامان سوارے موجود بودند و از اسٹیشن بر کوٹھی عظیم الشان خود برده فروکش ساختند و بدرجهٔ غایت حسن ادب را نگاه داشته به نیازمندی تمام پیش آمدند و فی البدیهه این ابیات گفته پیش حضور پرنور بخواندن دادند ؎

شمع بزم مہوشان آمد ہمے ‏ ‏ دلربائے دلبران آمد ہمے
خلق نشناسد وگر دست از ترنج ‏ ‏ یوسف کنعان جان آمد ہمے
انجمن را داوے ایمن نمود ‏ ‏ چون تجلی ناگہان آمد ہمے
ہرکہ اندر بزم بود از خویش رفت ‏ ‏ کس چہ داند تا چہ سان آمد ہمے
آفتاب آسا نگہ را خیرہ کرد ‏ ‏ چون عیان آمد نہان آمد ہمے
الصلاائے مے پرستان الصلا ‏ ‏ ساقی دُردی کشان آمد ہمے
نجت مستان را جوانی مفت وقت ‏ ‏ ہان وہان پیر مغان آمد ہمے
آنکہ بر جائے ست آمد از کجا ‏ ‏ آمد و شد در گمان آمد ہمے

باہمہ اطلاق عرشے نام شد
لامکانے در مکان آمد ہمے

برادرم سید عبد العلٰے نوشتہ اند کہ من آنرا بالحان خوش خواندم وحظ عظیم دست واد اکثر از روسار کاکوری بادب حاضرمے آمدند و نذرہا پیش مے کشیدند اما خدام غیور بندگان حضور بجز آنکہ حسب دستور دست رضا بر نہادند نذر ہیچ یکے نہ پذیرفتند و دو روز در انجا مقام شد ومیزبان مہربان بکمال احتشام خوان دعوت بیاراستند و طعامہائے گوناگون پیش کردند۔ یک روزے در انمقام حضور پر نور مزار حضرت شاہ تراب رحمۃ اللہ علیہ رفتند و فاتحہ بران و مزارات دیگر برخواندند پس صاحب سجادہ مولانا محمد اکبر سلمہ اللہ تعالے را دیدند مولانا تبرک ویک جانماز قالین ولایتی کہ بس عمدہ بود بنظر حضور گذرانیدند ازان بعد حضرت الٰہی قدس سرہ بانشے عبد الحے مرخص شدہ واپس آمدند از خدمت منشے عبد الحے مرا مسموع ست کہ حضرت باعظمت نخستین از قبول تبرک وجانماز توقف نمودند وبعد ازان این سخن فرمودہ کہ از حضرت شاہ تراب قدس سرہ اشارت ست قبول کردند راقم را انجا طرے آمد کہ این توقف و قبول بر تقاضا ر ادب بودہ است پس دیر نبود کہ بندگان حضور از انجا رخصت شدہ براہ راست بسوارے ریل اسٹیشن ردولی رسیدند آنجا شاہ عنایت احمد حاضر بودند استقبال نمودہ باخود در دولے بردند وحضرت باعظمت زیارت شاہ عبد الحق قدس اللہ سرہ العزیز حاصل نمودند وبعد ازان شاہ مسعود احمد غفر اللہ لہ وحضرت شاہ التفات احمد سجادہ نشین سلمہ اللہ تعالے را دیدند داین حضرات باکمال اخلاق ومحبت ومہمان نوازی درویشانہ بہ نیازمندے پیش آمدند کہ مزیدے بران نباشد ویک شبانہ روز درانجائے پاک

قیام شدو ہر یکے از مزارات متبرکہ آنجا را زیارت فرمودند حضرت جانشین سلمہ اللہ بار بار اعادۂ ہمین نفظ می نمودند کہ حضور والا ہمان حضرت شیخ عبدالحق قدس اللہ سرہ ہستند ما را وران چیست روز دیگر حضرت اللّٰہی قدس اللہ سرہ از انجا مرخص شدند و شاہ التفات احمد سجادہ نشین مشایعت تا اسٹیشن ردولی نمودند از انجا کاروان دولت سوار شدہ گذر بر فیض آباد کنان بمقام گونڈہ خاص فائز گردید شب را انجا گذرانند بامداد بمقام نوباوان درگاہ مولد و موطن برادر شاہ عنایت احمد تشریف ارزانے فرمودند آنروز توگوئی کہ خانہ شان روز عید بود و ماہ ربیع الاول بود و ہم درین ماہ زیارت دستار مبارک جناب رسول مقبول صلی اللہ تعالے علیہ وآلہ واصحابہ وسلم تاریخ دوازدہم ربیع الاول از مدت دراز معمول بودہ است وآنرا بطور مستند شہرت ست بتاریخ مذکورہ اول حضرت بارفعت باہمراہیان زیارت آن فرمودند پس تبرکاً آن دستار مبارک بر فرق فرقدان سای حضرت اللّٰہی قدس اللہ سرہ وجملہ ہمراہیان گذاشتہ آمد و قریب پانزدہ روز دائرۂ دولت درہمان مقام نزہت ماند درین مدت متواتر غزلہاے فلان یعنی راقم الحروف مالامال از حسرت و فراق رسیدند ومن آنہمہ را بحضور پرنور دست بستہ عرض می نمودم درینجا بتقاضاے موقع گذاردہ مے آید

سرو من دامن کشان وامیروے
تا بجا دیدے کہ از ما میروے

از خدا با صد دعایت خواستم
تو کجا از من خدا را میروے

بر کہ نالم من زبخت بے اثر
ناشکیبم تو شکیبا میروے

دیدۂ اہل نظر فرش رہ اند
نرگسستانیست کانجا میروے

عالم جا مہنا نثار مقدمت
دور چشم بد کہ زیبا میروے

تا کہ گوید با تو از من این پیام
دیر مے آئے و زود امیروے

خانۂ ویران دگر آباد کن
ہمچو دل کز از بر ما میروے

میروے ومیروے تا کے حسن
رفتہ کے آید ہمانا میروے

ایضاً

شہ طناز ملک ناز گردے
زخوبان جہان ممتاز گردے

درآید آب رفتہ باز در جوے
اگر روزے بسویم باز گردے

مرا باقیست بس افسانۂ ہجر
چہ باشد گر شبے دمساز گردے

ورونم خلوتے خالیست از غیر   سرت گردم اگر ہمراز گردے
الا اے طالع برگشتۂ من   خوشستے گر بکامم باز گردے
مرداے بوے سوز از سینہ بیرون   کہ ترسم عشق را غماز گردے

بدنیسان گر حسن رانے سخن را
عجب نے بلبل شیراز گردے

ولہ

وے گنجینۂ آگاہے آمد   کہ اندر ظل شاہنشاہے آمد
زبان کے یافت نور بی غش او   اگر یونس ببطن ماہے آمد
حضوری ہست فرض مدت العمر   سجود سہو اگر دل ساہے آمد
بزر سرخ خورشیدش خریدار   کہ رنگ چہرۂ او کاہے آمد
غلام صورت آن رند فردم   کہ مست سر لاتیناہے آمد
مرا گلبانگ نوشانوش ساقے   حدیث دولت جم جاہے آمد
الا عبد العلے یار طریقم   بگو بارے کہ دیگر خواہے آمد

خوشا بخت حسن ثانے کہ نظمش
قبول حضرت الٰہی آمد

ولہ

حضور عشق دیدم اوستادے   کہ او را میرسد ہر اجتہادے
مقام وحدت آمد جاے راحت   حلولے نے ورو نے اتحادے
رفیق راہ من درد محبت   ترا اے صبر از من خیر بادے
برو از پیش من عقل زیانکار   کہ از تو ہیچ دل دیدم نہ شادے
حرام آمد برو اسم فسرا سئے   کہ از تو جز تو نخواہد مرادے
بگیتی ہر چہ از مفہوم و محسوس   بجز عشق تو افسانہ ست و بادے

بیا و خوش ببین دیگر حسن را
کزین پس زو نیابے جز (خاکستر) بادے

حضرت الٰہی قدس سرہ العزیز را اینہمہ کلام بسیار پسند مے آمد تا آنکہ یکبار در غزلے نبشتہ آمد

الا عبد اسعلی یا رطب نقیم … بگو بارے کہ دیگر خواہی آمد

شنیدن ہمان بود کہ دریاے رحمت بجوش آمد و حضرت با مرحمت قدس سرہ العزیز فرمودند کہ بہرائچ رفتن دیگر خواہد شد ازانجاکہ بہرائچ شریف از قیامگاہ نزدیک بود و زیارت حضرت سید سالار مسعود غازی رحمۃ اللہ علیہ واجب لاجرم بہرائچ رسیدہ و دولت آستان بوسی بدست آوردہ شد و زیارت جبۂ شریف نیز میسر آمد چنان سے نمود کہ حضرت سید سالار قدس سرہ را غایت عنایت و رعایت برین طبقۂ زائرین بود و آن مقام پاک مظہر ہیبت حق سے نمود انتظام صفائے نیکو و عمدہ بنظر آمد یک روز اتفاق مبیت افتاد بامدادان حضور مولائے قدس سرہ العزیز ازانجا سوار شدہ براہ راست روانہ ہردوئے شدند و ظل دولت بر سر فلان یعنی این مسکین کاتب الحروف انگندند و برادر شاہ عنایت احمد با خاطر رنجیدہ گریہ کنان مراجعت بخانہ نمودند۔ انتہی۔

عرض دارد بندہ ابو الحسن کاتب الحروف کہ چون مژدۂ دلنواز مراجعت بندگان مقدس حضرت مولائے والاتے قدس سرہ بمن رسید این چند ابیات موزون شد و ہماندم ہدیۂ بکوکبۂ دولت نمودم ؎

بوے یار دلستان آید ہمے … در تن افسردہ جان آید ہمے
روزگار محنت و سختی برفت … این صدا از آسمان آید ہمے
من فداے آنکہ از لطف و کرم … خوش بکام دوستان آید ہمے
ساقیا برخیز و پر کن جام را … کان حریف مہربان آید ہمے
خیمہ زد در صحن باغستان بہار … خندہ بر رغم خزان آید ہمے
حبذا الجنت سعید آن چمن … کاندرو سرو چمان آید ہمے
بے نیاز ست از ہمہ آن نازنین … شکر کن صد شکر کان آید ہمے
گر ندیدستے تماشا کن حسن … ماہ بر فرش کتان آید ہمے

وازآنروز وقت در انتظار میگذشت تا آنکہ تار برقے بشارت جان بخش رسایند و بوقت معین حاضر اسٹیشن ہردوئے باسامان بایستہ براے استقبال شدم و شادان و فرحان آن دولت دوجہان را باکمال ادب و احترام و عظمت و اکرام بخانۂ خود آوردم و بے اختیار از ہر در و دیوار این بیت بگوش دل میرسید ؎ امروز شاہ شاہان مہمان شدست مارا۔

جبرئیل با ملائک دربان شده ست ما را؛ و دیگر بار همان مجلس عیش و ناز ترتیب یافت غزلهاے تازه موزون میشد و شام بعد نماز مغرب بخواندن مے آمد و حظها ے وافر نصیب روزگار بندگان میگر دید این مرتبه دوازده روز داد کامرانے داده آمد و وقت خوش گذشت که تا آخر عمر آنچنان میسر آمدن محال ست همین که فاتحه دوازدهم شریف ربیع الثانی فرا آمد به نیکو روشی سرانجام یافت حضرت الٰهی و مولائے قدس الله سره العزیز بدولت و اقبال از هر دوئی با کاروان خود عزم اکبرآباد فرمودند و این مسکین حزین با دل اندوهگین واپس خانه آمد و نتوانم عرض کرد که ازین روانگی چه برسر گذشت چگونه دل با سوز و ساز بر داختے

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد
روے گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد

ذکر وصال حضرت الٰهی قدس سره العزیز

از برادر عبد العلی سلمه الله روایت ست که چون حضرت با عظمت الٰهی قدس الله سره العزیز از سفر شرقی باکبرآباد رسیدند تندرست و باعتدال مزاج مقرون بودند و هیچ گونه تفاوت در صحت نبود اما ازین عالم فانی برداشته خاطرے بوده اند مدت شش ماه گذشته بود که بتاریخ چهارم یا پنجم ماه شوال سنه ۱۲۹۰ هجرے اولاً تپ لرزه آمدن گرفت و روز بروز شدت در آن تپ لرزه پدید آمد بنده و دیگر اصحاب حاضر حضور مے بوده اند اما هیچ یکے هیچ وقتے جسم اطهر را با اینهمه شدت متحرک ندیده بود سے تحمل چنین صد چند ان تحمل؛ روزے چند همبرین نسق گذشت و هیچ معالجه نخواست چون این مدت هم بسر آمد حضرت حکیم سید مهر علی و حکیم سید اولاد علی سلمهما الله تعالیٰ که قرابت قریبه با حضرت با عظمت دارند و مرجع ظاهرے و باطنے اهل آگره اند براے رفع حجت معالجت آغاز کردند و هر گونه دوا و علاج بیکار بردند تا آنکه افاقت از بخار دست داد لیکن مرض پیچش لاحق گردید و همان طور معالجه هم تبدیل یافت بعد چندے ازان مرض هم خلاص حاصل شد برادر بجان برابر سید عبد العلی مے نویسد که در مدت تمام مرض غزلیات این کاتب حروف علی الاتصال میگو یانیدند که بجد غایت پسند خاطر بودند و من بالحان خوش و لهجه دلکش ادا مے کردم و حضرت الٰهی قدس سره العزیز را حظ وافر و وجد کمال پیدا مے شد و تصرف عظیم بر حاضرین وقت جارے مے گردید و از جمله غزلهاے این سه بیت بنهایت مرغوب بود و سماع میفرمودند سے

بهارست و چمن پرجوش ساقی رو بستان کن
تبسم زیر لب فرما و تاراج گلستان کن

بیاور و سے زیبای تو لبشکستند جام جم | لب بام آتماشا ہای وہوی می پرستان کن

حسن را گردش آیام فرقت خوش نمے آید
ترحم اے فلک بہر خدا برزیر دستان کن

وز مان زمان این مصرع برزبان مبارک جارے بود ے اثر عشق ہے یہ گردش ایام نہیں ؂
دران حالت نیز اگر احدے بزیارت حاضر مے شد بے آنکہ لب کشاید خود بدولت متوجہ مے گشتند
و دلداریش مے نمودند و آئیندہ رارقت پیدا مے شد و حاضرین را دل بہ درد مے آمد و سخت متاثر
مے شدند بسے از مردم دیار و دور دست بدیدن حضرت باعظمت مے آمدند چنانکہ منشی محمد اعظم پنشندار
پیشین سررشتہ دار سلمہ اللہ کہ مرید سابق و رفیق و سے ہستند از میرٹھ حاضر آمدند و دران صحبت سفارش
گزین فرزند خود منشی محمد خلیل سررشتہ دار کلکٹرے کردند بر لفظ مبارک رفت کہ شمارا خبرے ہست
منشی محمد خلیل را سپرد حضرت خواجہ بندہ نواز نمودہ ایم بعد ازان منشی محمد اعظم را با بدرقۂ خواجہ
وزیر بزیارت آستان خواجہ خواجگان قدس اللہ سرہ العزیز متوجہ اجمیر شریف کردند واین ہر دو
دفادار شرط خدمت و زیارت بجا آوردہ باز آمدند و باین تقریب فاتحہ حضرت خواجہ غریب نواز
بعمل آمد و درین فرصت حضور پر نور را افاقتے حاصل شد و منشی محمد اعظم روانہ و منشی محمد خلیل
حاضر آمدند و شرف زیارت دریافتند و بازگشتند روزکے چند برین بسر آمد کہ دیگر بار مرض اسہال
دریافت و از غذا نفرت کلے شد ہر چند معالجت رفت اما فائدہ بران مترتب نشد مرض شدت گرفت
و طاقت راز وال بود عاقبۃ الامر رجوع بہ ڈاکٹر مکند لال آوردند کہ در فن طبابت انگریزے
معروف و مشار الیہ بودند ڈاکٹر روزانہ مے آمدند و از ہر گونہ دوا ہاے انگریزے بکار بردند
کہ ازان نحتے بیاسودند و از زحمت اسہال قدرے برات روے نمود درین فرصت حضرت
سید مہر علے سلمہ اللہ تعالے مشورت دادند و حضرت باکرامت قبول کردند کہ مہین فرزند ارجمند
سید اصغر علے را جانشین خود فرمایند بنا بر آن شرفا و مشائخ آگرہ را آگاہے دادند کہ ہفتم ماہ
ربیع الاول سنہ ۱۲۹۹ روز جمعہ بعد از زوال مجلس سجادہ نشینے ترتیب یابد چنانچہ عمل بران رفت
انبوہ کثیر از یار و اغیار جمع آمد آنگاہ حضرت باعظمت قدس اللہ سرہ العزیز بنشستند و سید اصغر علی را
پیش خود نشاندند و حضرت حکیم سید مہر علی ممدوح و سید کرامت علے خال سید اصغر علے را
نزد خود جا دادند و نیز حکیم سید اولاد علے و سید اولاد حسین و سید قدرت علے و سید اختر زمان و
سید عاشق علے و سید معصوم علے و سید تصور علے و سید برکت علے اعزہ خاندان را با حکیم رجب علی

و رحمت علی و سید احمد خان صوفی و سید اکبر زمان در ترتیب خود نشانده انچه از کلمات تعلیم و تلقین طریقۂ خاندان قادریه و چشتیه نظامیه و صابریه و سهروردیه و نقشبندیه که مشائخ سلف بجانشینان گفته اند سید اصغر علی جانشین خود را ارشاد فرمودند و تا دیر از نصائح دلپذیر و مواعظ ناگزیر بسیار جانشین خود دادند آن زمان چهرۂ نورانی سجاده نشین راستین سرخ تمام گردید و کیفیتی طاری گشت و گریۂ رقت بر وافتاد که اثرش بر اہل مجلس متعدی بود و تصرف قوی احاطه کرد و از مجلسیان هیچ یکی ازان کیفیت خالی نبود و بعد ازان خوانهای شیرینی پیش کشیدند و حضرت اعلی قدس الله سره العزیز دست مبارک بر داشته فاتحه خواندند و اوشان خود بدین سجاده نشین نهادند و هار در گلو انداختند و دستار سجاده نشینی بر سرش بسته در خاندان قادریه و چشتیه و سهروردیه و نقشبندیه سجاده نشین خود گردانیدند و اجازت هر چهار خاندان ارزانی داشتند و مبارکباد فرمودند بجرد این معامله از هر جانب صدای مبارکباد برخاست و از طرف مریدان و معتقدان سلسله نذرها پیش شدند چون این رسم بعمل آمد حضور پر نور قدس الله سره العزیز حضرت سید مهر علی سلمه الله تعالی را مخاطب کرده فرمودند که من این را اشارت بجانشین کردند بشمای سپارم پس شیرینی تقسیم یافت و مجلس برخاست مولوی محمد اکبر ابو العلائی رئیس دانا پوری باین تقریب بیتی چند موزون کردند که

ان اینست

شاه اصغر علی ستوده صفات	باد با فیض او درین دنیا
راز دار رموز فقر شده	یعنا یاست و نسبت آیا
باد میمون خلافت پدرش	بطفیل رسول هر دو سرا
در ربیع نخست و هفتم و جمعه	شد بجای پدر قیام ورا
پدرش کو علی مظفر شاه	قادری چشتی ست او بخدا
متقی ابن متقی باشد	آن مه آسمان فقر و فنا

سالش از روی اصطفا اکبر
گفت حقا خلافت اولا

گوییم در نقل تاریخ سهو رفته است ـ بعد اختتام مجلس جانشینی بار دیگر مرض اسهال عود نمود تا آنکه در یک روزی پنجاه و شصت بار اجابت می شد ضعف استیلا یافت و قوت مسلوب گشت و غذا با طبیعت موافقت نمیکرد و هیچ علاج موثر نمی آمد دران حالت سماع می نمودند و این مصرعه

وروزبان بود اثر عشق ہی بہ گردش ایام نہین - درین مہلت درضمن سخنان وصیت جملۂ امور
ازتجہیز وتکفین وغسل ونماز وقبر وغیرہ برزبان مے آوردند وشوق وصال وتمنا رلقا از کلمات عالیات
مے تراوید گویا کہ ترجمہ اللہم بالرفیق الاعلیٰ بود کہ قول رسول مقبول علیہ الصلوۃ والسلام بوقت
آخر برزبان معجز ترجمان جارے بود باانیہمہ حضرت باعظمت قدس اللہ سرہ العزیز میفرمودند کہ من نمیرم
تعین رہا شود دیک دو روز قبل از وقوع واقعہ ناگزیر کل من علیہا فان ویبقیٰ وجہ ربک
ذوالجلال والاکرام انیہم برزبان میرفت کہ روزیکشنبہ کے شود ودوشنبہ کے آید بالآخر وقت
نصف شب دوشنبہ نہم ربیع الاول ۱۲۹۹ھ بود کہ حضرت الٰہی قدس اللہ سرہ العزیز خادم خاص را
کہ بشیر ومبشر وقت ست ارشاد نمودواو بجاآوردش وخواندن گرفت ے یارسول اللہ کرے سیدی
وحضرت بابرکت سماع فرمودند ودرحالت ذوق اللہ اللہ برزبان جارے شد درین یکبارگی ہردودست
آنچنان دراز کردند کہ گوئی باکسے معانقہ را دست برآرند ونوبت آخر بآواز بلند اللہ گفتہ جان بجانان
سپردند انا للہ وانا الیہ راجعون درانوقت نتوان گذارد کہ چہ قدر صدا رگریہ وزارے بلند بود چون
سحر آمد در شہر آگرہ قیامتے قائم بود واز ہرطرف صداے ماتم وآہ ونالہ ہنگامہ عظیم برپا کردہ بود خدمت
غسل تجہیز وتکفین ونماز جنازہ وقبر حسب وصیت بجاآوردند وہیچ دقیقہ نامرعے نگذاشتند مولانا فیض احمد
مدرس مدرسہ اسلامیہ وامام مسجد اکبرے خدمت غسل بجاآوردند وتبرکاً جملہ اہل خاندان شریک گشتند چون
غسل برآوردہ شد من بندۂ عبدالعلی از تخت فرود آوردم جسد اطہر ہمچو گل بود ہرگاہ کہ جنازہ روان شد
ہزارہا بندگان خدا چہ از مسلمان وچہ از ہنود وانگریزان ہرکرا باحضور پرنور نسبت نیازمندے درست
بود معیت جنازہ نمود گریہ وزارے بحد کشید کہ بعضے ازان جم غفیر بیہوش شدہ برزمین افتادند وحالتے
برشہریان طارے شد کہ بگفتن درنیاید ہرطرف کہ جنازہ بران گذارہ شد دکان داران از دکانہا فرود آمدہ
برپا ایستادہ ماندند وبسے از راہیان وروندگان کہ کیف ما اتفق پیش آمدند بے آنکہ تہیہ کنند ہمراہ جنازہ
شدند ودر افواہ عوام افتاد کہ اکنون خیر وبرکت از اکبرآباد برخاست قطب آگرہ رحلت نمود باید دید
کہ چہ مے شود الغرض تاریخ دہم شہر ربیع اول ۱۲۹۹ ہجرے روز دوشنبہ ساخت نہ یا دہ درمحلہ
مدرسہ شاہے کہ مسجد عظیم ومزار ومرقد اہل خاندان حضرت الٰہے قدس اللہ سرہ العزیز دران واقع
شدہ جنازہ مقدس را بآئین نیکو بردند وہمانجا مولوے فیض احمد موصوف نماز جنازہ کردند وہمراہیان
اقتدا ایش نمودند بعد از نماز مابین مرقد شریف حضرت سید امجد علے شاہ جد امجد وحضرت سید منور علی شاہ
والد ماجد رضے اللہ عنہما دفن نمودند دو قطعہ تاریخ کہ انتخاب بودہ بہ سنگ بالین کندہ شدہ نیست

از راقم این حروف ے

شاه مظفر نصف شب از عاشر اول ربیع — آسوده در قرب اله اهلاً و سهلاً و مرحبا
سال وصالش از سر الله اکبر اے حسن — شمس الهدے بدر الدجے نجم اعلے نور العبا
۱۲۹۹ھ

از شیخ محمد زمان رسالدار رئیس آگره

مظفر علی شاه عالی جناب — پیمبر صفت رحمة العالمین
دُر احمدے گوهر مصطفےٰ — ز سادات اکرم نگهبان دین
سراپا بزرگ از بزرگانه فخر — سر اولین امجد آخرین
بصد عزت و شان بصد افتخار — نشستند بر صدر خلد برین
بدان از سرهوش سال وفات — منور شد از نور پاکش زمین
۱۲۹۹ھ

چون قریب چهل روز برین بگذشت بتقریب چهلم عرس ترتیب دادند بروز معین جمله اعیان شهر وارا کین اهل مهر حاضر آمدند مجلسی عظیم ترتیب یافت مریدان و عقیدتمندان از هر اطراف وجوانب هجوم آوردند قوالان وگویندگان جمع آمدند و یک روز و یک شب جمعیت کثیر دران مقام بود چادر از کمخواب که از پیشگاه درگاه حضرت خواجه غریب نواز قدس سره العزیز مقام اجمیر شریف عطا شده بود آنرا باعزاز تمام سید امام الدین صاحب زاده درگاه شریف باکبرآباد آوردند و در مقامے محفوظ فرود آمدند شامگاه که آغاز شب عرس شریف بود گروهے بزرگ از منتسبان حضرت وارادتمندان باعقیدت رسم استقبالش بجا آورده صاحبزاده را با چادر شریف با خود آوردند وهمراه این گروه سعادت پژوه قوالان خوش الحان غزلهاے مناسب دروانگیز میگفتند راقم حروف همراه و شریک این آورد بود چون بمدرسه مقام مقصود رسیدند باحتیاط تمام و اعزاز واعظام فرود آورده بر مزار شریف نهادند و سماع آغاز شد حالتے که دران وقت رفت از گفتن بیرونست نعرهاے جگر شگاف از هر طرف بلند بود و هنگامه وجد مجلسیان را در گرفته سید اصغر علے شاه سلمه الله را از شدت بکا و رقت دل از جا رفته بود و هیچگونه افاقت روئے نمود و هر قدر که مردم شهر گروه پیشکش نیکها با سامان شایسته آوردند و نذر کردند شمار آن نتوان نمود بعد ازان شب را فاتحه و بامداد و قرآن خوانے بعمل آمده این تقریب باختتام رسید مهمانان را از هرگونه سامان آسایش کرده آمد و سید حکیم اکبر علے برادر خاله زاد حضرت باعظمت قدس الله سره صاحبزاده موصوف را بکمال اعزاز و تعظیم مرخص نمودند و بعد ازان

مہمانان را بلطف تمام شرف رخصت ارزانی داشتند ازان بعد ہر سال شب وہم ربیع اول یا ور روز و تاریخ مذکور عرس حضرت باعظمت بکمال احتشام و رونق تمام سرانجام مے یابد واز حضرت خداوند تعالے عزاسمہ توقع عظیم ست کہ این تقریب علے الدوام سرانجام نیکو یابد بمنہ وکرمہ۔

ذکر حضرت سید اصغر علی شاہ سجادہ نشین سلمہ اللہ تعالے

ہمین شاہزادہ کامگار سید اصغر علے شاہ با حداثت سن از علوم ظاہر عربیہ معقول و منقول حظے وافی بر داشتہ واز نسبت باطن چشم بد دور بہرہ عظیم دریافتہ وچرا چنین نبود کہ حضرت باعظمت الٰہی قدس سرہ العزیز تربیت کامل فرمودہ اند ہم در ظاہر وہم در باطن۔ باانیہمہ اخلاق پسندیدہ و اوصاف حمیدہ در ذات والا ایش فراہم آمدہ با آنکہ بعد از وصال حضرت الٰہی قدس سرہ العزیز مکارہ دنیاوی کمود اما باستقلال تمام تحمل فرمود حق تعالی حضرت مخدومات دام ظلہما را بر فرق ہمایونش سلامت دارد

تذکرہ بعض یاران طریق حضرت الٰہی و مولائی قدس سرہ

غریق دریاے وحدت و حریق آتش محبت صاحب مقامات علیہ مالک احوال سنیہ مقبول بارگاہ کردگار حضرت حیدر خان عطار اکبرآبادی اول کسی کہ سعادت ابدی و دولت سرمدی از شرف بعیت حضرت الٰہی دریافت ہمین بختیار کامگار سعید بخت بیدار بود دران زمان کہ حضرت باعظمت الٰہی و مولائی قدسنا اللہ بسرہ العزیز تکمیل مراتب وجود تحصیل دولت کشف وشہود نمودہ باکمالات ظاہر و باطن خرقۂ خلافت و فرمان اجازت یافتہ از بانس بریلے معاودت باکبرآباد نمودند شب و روز از ذکر الٰہی نمے آسودند وآنقدر غلبہ مقام تجرید و تفرید بود کہ ہرچند برارشاد و تلقین مامور بودہ اند لیکن باوجود التجا والحاح التفات بہ بعیت و ارادت خلق نمے فرمودند واین کار را مثل خار در راہ خود فہمیدہ مدام خود را ازین کار و بار برکنار مے داشتہ اند اما ازانجا کہ در مشیت ازلی ہدایت بسی از بندگان خدا و تکملہ نفوس بے منتہا از دست بابرکت مقدر بود لاجرم باطن مقدس را میل این طرف پدید آمد وسرچشمہ فیض آن دریاے خاموش رو بجانب این طالب یگانہ نہاد و دست بعیت او گرفت بسکہ آنزمان عنفوان شباب این طریق بود و سحاب ہدرار طبیعت بلند برسر جوش در اندک فرصت آنچنان تعلیم و تربیت اثر کرد کہ غبار کثرت از فضاے خاطرش برخاست و صفاے وحدت در سراپایش نشست کیفیت این برگزیدہ درگاہ خدا و مقبول حضرت کبریا در سماع آنقدر بلند بود

کہ نظارگیان را دیدنش دل از دست مے ربود۔ حضور عالی حضرت اللّٰہی و مولائی شبی در معاملہ دیدند که آن مقدمة الجیش یاران طریق را جماعۂ سواران با خود ہمراہ مے برند بادشاہ ملک معنی یعنی حضرت اللّٰہی و مولائے امتناع ازان نمودند که با این جماعہ رفاقت مکن اما آن رہرو سبک سیر التجا آورد کہ ہمراہ رفتن دہید حضرت باکرامت سکوت ورزیدند و او بار فتار خود راہ گرفت چون بامداد شد حضرت باعظمت قبل ازانکہ خبرے بسمع ہمایون رسد حاضرین وقت را خطاب فرمودند که حیدر خان نخواہد ماند ازین جہان خواہد رفت کہ شب این واردات گذشتہ است دیر نبود کہ خبر انتقال آن مسافر ملک معنے رسید حضرت اللّٰہی و مولائے را وقوع این واقعہ گران آمد و رنج مفارقتش دامن خاطر کشید چنانکہ خود بہ نفس نفیس جنازہ اش را مشایعت فرمودند درین میان منشی سراج الدین لکھنوی پیشکار صدر دیوانے کہ سوارہ میرفتند جنازہ را دیدہ از پالکی فرود آمدند و گفتند کہ با این جنازہ جبروتے غریب ست ہمراہ شدند چون بر حضور اللّٰہی نظر افتاد عرض داشت کہ این جنازہ را دیدم ہیبتی بر من زد و بیخود از مرکب فرود آمدم ارشاد شد کہ این جنازہ حیدر خانست و بزمین کربلائش سپردند۔ بعد چندروز مقتدائے اہل اللہ حضرت مولانا عبید اللہ قدس سرہ العزیز کہ خلیفہ جناب مستطاب شاہ نیاز احمد قدس اللہ سرہ العزیز و مہتمم خانقاہ شریف حضرت شاہ نیاز بے نیاز بودند از حسن اتفاق وارد اکبر آباد شدند و بزیارت حضرت سیدنا امیر العلا رحمۃ اللہ علیہ حاضر آستانہ دولت گشتند ساعتے دران مقام راحت بخش چشم بستہ گذرانیدند چون افاقت دست داد دست کربلا و سخت برداشتہ بہ شیخ منصب علے و سید تراب علے خواص حضرت اللّٰہی فرمودند این طرف زیارت کیست کہ کشش تمام دارد و ایشان برگذاردند کہ خیر الا یکے از یاران ما درین طرف خفتہ است حیدر خان نام داشت حضرت مولانا فرمودند کہ برخیزید این کشش ہم او دارد پس برخاستند و بر قبر فاتحہ خواندند و بنشستند بعد ازان فرمودند کہ این شخص را عجب آتش عشق ست کہ شعلہ اش از زمین تا آسمان بلند میرود پس معاودت ازان مقام نمودہ تحسین بلیغ در حق آن سوختہ آتش محبت بحضرت اللّٰہی و مولائے فرمودند مخفے مباد کہ این حضرت مولانا عبید اللہ قدس اللہ سرہ ہمان ہستند کہ جناب شاہ نیاز قدس اللہ سرہ العزیز وقتے فرمودہ بودند کہ عبید اللہ اگر تو فقیر نباشے فقیر نباشم۔ انیست انچہ از یاران خاص ثقات مسموع شد و این روایت نیز از یاران خاص حاضر وقت بگوش رسید کہ وقت وفات این یگانہ عہد را کیفیت مسرت غلبہ داشت بعد ازان کہ تعین رہا کرد و اثر تبسم بر لب او عیان بود و دریغ کہ من او را ندیدم لیکن برادرش مجھو خان مشہور کہ برادر طریقت باسینہ گرم صاحب کیفیت است یادگار او باقے است۔ ۲۰

شہباز ہواے عشق عنقاے قاف توحید واقف رموز طریقت شاہد اسرار حقیقت سرآمد یاران طریق
مونس طالبان صاحب توفیق مصدر عنایات حضرت الٰہی منبع معرفت و آگاہے ستودہ یار و اخیار
شیخ منصب علی مختار مولدش قصبہ یوسف پور در ضلع غازیپور ز میان ست تعلق معاش وجذبہ
آب ودانہ اش در بلدۂ اکبرآباد مسکن ساخت بعد ازانکہ در سنہ ۱۲۶۰ ہجرے ارادت بحضرت الٰہی آورد
در روز بروز شوق طلب تقاضا کرد رخت اقامت در خانقاہ انداخت از سرتاپا مایۂ عشق ومحبت بود
وعقیدت تمام با حضور پرنور الٰہی پیر دستگیر خود میداشت و در اطاعت ورضاجوئے دقیقہ از دقائق
فرو نمیگذاشت لاجرم حضرت باعظمت الٰہی ومولائے را نظر شفقت وتربیت در حق شان بدرجۂ غایت بود
وقتیکہ لطف باطن جوش میکرد حضرت الٰہی بلفظ شیخ منصب علے صاحب خطاب فرمودندی سعادتے
وقبولیتے کہ در ذات آن گزیدہ صفات مجتمع بود اندازہ اش نتوان کرد از بندگان درگاہ وطالبان مقام
خانقاہ در زمان خود احدے را باین صفت کمتر یافتم کہ کیفیت عشق وتوحید درو برابر باشد ہمانا
این خاصہ ہمین عزیز بود- یاد دارم کہ در اکثر مجالس سماع کہ مملو از ہر دم خاص وعام ومشحون از پختہ
وخام مے شد قوالان را فرمایش کردندے ع سرود آنکہ دم زنم من زکمال کبریائے ؂ کہ سواے
حق ندیدم بوجود فے قبائے ؂ ودیگر ابیات شیخ شمس تبریز وحضرت احمد جام کہ قرین معنے این بیت بودے
باآنکہ یاران طریق وگاہے خود حضور پرنور فرمودندے کہ در چنین مجالس عام پرغوغا باژدحام فرمایش
ہمچو ابیات را ملاحظہ دارند اما آن سرشار بادۂ توحید در وقت خود بے اختیار بودے ودر ابیات
عاشقانہ واشعار محبت خیز شورش و ولولہ بدرجۂ اقصے میرسید چنانکہ ذکر کیفیت خدمت او در مجلس سماع
مولانا بدر الحسن برین بیت ع آباد ساخت در دتو ویرانۂ دلم ؂ تعمیر کرد عشق بناے خراب را ؂
گذشت در طبقہ یاران طریق مثل او سماع دوست کمتر بود ودیگرے را در وجد نوبت رقص در برابرش
کم رسیدے واز نسبت کہ اکثر اوقات از کیفیت دیگران متاثر میگشت ہمین کہ احدے را حال وارد شدہ
دردم اثرش مے افتاد وگرفتار کیفیتش میگردید یا آنکہ سخنے از زبان مبارک حضرت پیر ومرشد خود شنید
تغیر در وپیدا مے شد ونعرہ ہاے جگر شگاف مے زد دران زمان کہ حضور الٰہی قدس سرہ را شغف تام
بسماع بود ودر جماعت خانہ کہ مجلس گاہ بالاے چھتہ بود وکمرہ کلان او را گفتندے ہر شبے کہ مجلس
سماع ترتیب مے یافت وتا ساعت دہ میکشید از شورش این عزیز دلہا ویاران ہم صفیرش خواب
ازچشم وقرار از دل ہمسایگان وباشندگان میوہ کٹرہ میگریخت چون حضورے ومنزلت او فراتر از
ہمہ بود یاران دیگر بدو توسل کردندے واد برادرانہ شریک رنج وراحت ومستود سفارش وانجاح

مرام یاران گشتے از بسکہ محبت و عقیدت شیخ درولش جاگرفتہ بود بی شائبہ ریب مرتبہ فنا فی الشیخ
اورا حاصل بود و کار بجدی رسیدہ کہ غالب اوقات ہر گرا در راہ برمیخورد محروم از یار و اغیار خدمت اورا
حضور الالٰہی پنداشتہ تعظیم و ادب بجا آوردندی ہمانا امیر خسرو عہد خود بود ہر گاہ کہ طریق سلوک بقدم ریاضت
طے نمود از پیشگاہ حضرت الالٰہی شرف اجازت بیعت و ہدایت خلق عطا شد و بقیام غازیپور زمینان کہ
وطن مالوف او بود مامور شد و رخصت ارزانے داشت بسی از خلائق آن دیار دست بہ بیعت او دادند
و سلسلۂ خاندان حضرت الالٰہی جارے شد و ثمرۂ اینہمہ کار و بار آن یافت کہ عاقبۃ الامر دران نواح
بحضور اقدس ملقب و مشہور شد ند مدت شانزدہ سال منقضی شد کہ روزے حضرت الالٰہی در معاملہ دیدند
کہ شیخ منصب علی بلباس شاہانہ جلوس بر تخت دارند حاضرین آنوقت را ازان واقعہ خبر دادہ فرمودند
کہ خیر باد چنان مے نماید کہ شیخ منصب علے از نیجہان پدرود شد ند روز دوم از غازی پور نوشتہ آمد
کہ شیخ موصوف متوجہ عالم معنی شد ند حضرت الالٰہی و مولائے را باستماع آن رنج عظیم روے داد و یاران
طریق را ملالت تمام دامن گرفت۔ دران ایام فرمانے کہ بنام این راقم حروف از جانب حضور الالٰہی
و مولائے قدس سرہ صدور یافت عبارت مشعر این واقعہ ازان نقل مے شود و ہو ہذا۔ خط شیخ لیاقت علے
مختار مقام یوسف پور پرگنہ محمد آباد سے آیا تھا اُس سے معلوم ہوا کہ شیخ منصب علے تاریخ ہفدہم
ماہ جمادے الاخرے روز چہارشنبہ بعد نماز ظہر ۱۲۹۵ھ ہجری مسافر ملک معنے ہوے اور لکھا تھا
کہ وقت انتقال غلبۂ محبت حضرت سلطان المشائخ بدرجۂ اتم تھا اور اُنپر ایک حال عجیب و غریب
وارد تھا اور عجب کیفیت پیدا تھی اور آثار قبولیت اسقدر نمایان تھے کہ دیکھنے والون کو تمنا تھی کہ
ایسی موت ہمکو نصیب ہو اور بہت کچھ لکھا تھا مین مختصر کہتا ہون اور مین نے بھی خواب مین دیکھا کہ
مزار حضرت سلطان المشائخ اکبرآباد مین ہے اور مین حاضر ہون پھر دیکھا کہ شیخ منصب علی غسل کیے ہوے
اور لباس سفید نہایت عمدہ پہنے ہوے میرے پاس آئے اور نذر کی اور کہا کہ حضور اقدس کی عنایت
اور کرم سے مجکو صحت کلی ہو گئی اب مین آستانہ حضور کبھی نہین چھوڑونگا اور یہین رہونگا اور چند بار
دیکھا غرضکہ دنیا مین خوش رہے اور خوش گئے اور خوش رہینگے چند عزیز اسی طرح سفر کر گئے مین فقط
بے لطف زندہ ہون اور اُنکے رنج مفارقت مین پراگندہ اور پریشان رہتا ہون انتہی۔ از خلیفہ غلام
عبد القادر الہ آبادی زاہدی یار طریق منقولست کہ روزی قاضی حمید الدین میرٹھی و شیخ صادق علے
مداح گڈہ مکتیسری کہ ہر دو نسبت مصاہرت با مولوی احمد حسین تحصیلدار خورجہ داشتند وارد مقام
آگرہ و مہمان شیخ منصب علی شد ند ازان ہر دو قاضی مردے طالبعلم و مقلد مولوی محمد اسمعیل کہ

در عهد خود شهرت تمام در مخالفت طبقهٔ صوفیه داشت واز باطن بے بهره ومنکر وجد وسماع بود درین اثنا قوال بچهٔ از در در آمد دف بدست شیخ او داد گفت که امروز برادرم راکه اشارت بقاضی بود واز الحان خود مست وبیخود گردان قاضی گفت که ازین چه خیزد اگر صاحب کمالی توجه بر گمارد عجب نیست شیخ باکمال فرمود که امروز شمارا همین گوینده مست خواهد کرد بیان که آن قوال بچه سرود آغاز نهاد قاضی را سماع در گرفت وآن قدر وجد بر سراپایش غلبه نمود که قاضی از خود رفت وسراز پای نشناخت آنگاه قاضی اعتراف آورد که آرے این معنی اصل دارد وحق بجانب اوست انتهی. خدمت شیخ با راقم حروف لطف بسیار داشت شام هر شنبه که از عدالت صدر برخاستے بجا مستقیم در مسکن این مسکین در راجه منڈی تشریف بردے وازانجاے هر دو بحضور حضرت اللهی قدس الله سره شرف قدمبوس حاصل نمودندے یکشنبه در خانقاه بفراغ بال مے گذشت با مداوش راقم باز بمقام خود باز مے آمد وخدمت شیخ بمقام خود مے پرداخت ودر انزمان که راقم الحروف قیام راجه منڈے داشت بارها خدمت شیخ با یاران دیگر قدم رنجه میکرد وقوالان شاه گنج حسب قرار داد حاضر بودندے مجلس سماع ترتیب مے یافت وکیفیت وجد یاران را غایت نبود تا آنکه ولها از استماع نغمات نئے آسودند آن عیش صافے وآن صحبت یاران موافق هرگز از دل نرفته است ونخواهد رفت۔

سباق میدان ارادت سباح دریای ریاضت سرمست رحیق فنا مربع نشین مقام بقا حضرت سید تراب علی اکبرآبادی سلمه الله تعالیٰ۔ در عنفوان شباب با سید امیر علی شاه مرحوم رابطهٔ مودت داشت در سنه یکهزار ودوصد وشصت هجرے بحلقه ارادت حضرت اللهی قدس الله سره در آمد ازان باز دیگر از حضورے تقاعد نکرد نماز شام آمدن ووقت رخصت رفتن معمول ماند ظلمت شب تیره وتار وبارش ابر مدرار وشدت گرما وحدت سرما هیچ یکے راهزن این ملازم درگاه نبودے از شام تا نیم شب لحظهٔ از خدمت نیاسودے چون لحنے پسندیده وبهره از علم موسیقے داشت گاه گاه حضرت اللهی قدس سره را بگفتن ابیات وقت خوش نمودے حضرت با عظمت را کمال رافت ونظر شفقت بود واعتماد تمام بروے داشتند وهمواره در سفر وحضر رفیق طریق بوده بالجمله از یاران طریق بارها نظر به تربیت مورد عتاب حضرت باکرامت مے شده اند لیکن خدمت سید را اکثر درین حالت مبتلا یافتهٔ ام از نیست که خدمت سید صاحب کشف وشهود ومالک همت وکشو ومسلم است از ابتدا تا انتها هیچگاه از خدمت شان قوے وفعلے خلاف مرضے حضور پرنور بوقوع نیاید ومدام عمل برین قول نمود۔ اگر شه روز را گوید شب ست این ÷ بباید گفت اینک ماه وپروین ÷ خوشا بخت مند

سعادت پژوه که قبلۂ همت او رضاے مولیٰ باشد چون جماعت یاران طریق عظیم بود لاجرم معاملات کثیر پیش آمدے و ضرورت سفارش بحضور حضرت الٰہی لاحق گشتے یاران خدمت سیدی را نیز خواستندے که با ایشان شریک باشد اما آن دلداده رضاء مولے ازان برکنار بودے واگر کسے دران استبداد کردے خدمت سیدے گفتے که (یہ میان کی زبان ہون) ازانجا که سید موصوف در باطن مرتبہ بلند داشت از نارضامندے حضور پرنور سخت لرزان و خائف بوده است بارہا دران تقریب که براے سپارش ترتیب یبافت خدمت سیدے نیز حاضر بوده انچه از حضور پرنور حرف رد یا قبول شنودے ہمون را تائید کردے وہمزبان حضرت بابرکت گشتے آنوقت دل یاران سفارش اندیش بهم برامدے وغیر ازانکه در صورت آن سید اصحاب نظر کنند چاره دیگر نبود چون معامله راست میشد ہمگنان انصاف داده سید موصوف را معذور میداشتند۔ ہمین سید عزیز دلہاست که ہرگاه کسے درخواه انجاح مرام درواے حاجت می نمود حضرت الٰہی و مولائے او را مامور بصرف همت میفرمودند ہیچکس را محرم بارگاه ورفیق گاه وبیگاه چه در سفر وچه در حضر مثل سیدے در حضرت الٰہی ندیده ام شب اگر کسے را بار خاص در حضور پرنور بوده ہمین مقبول برگزیده است۔ در سماع گاہے نیافتم که سیدے را غیر از کیفیت وصل وقہقہه ومسرت باشد مانا که مقامے خاص عطا شده است و باآنکه اُمّی محبت ست اما ابیات پارسے زبان را ہمچو دانندگان فہم میکند روزے بحضور پرنور حسب منشاء خود گذارش کردم که سید مارا اگرچه علم وہبے ست فرمودند که خیر مزاولت استماع ملکه فہم داده است از وسعت اخلاق احدے را ندیدم که از سیدے رنجه یا خسته باشد بعد ازانکه حضرت الٰہی تعین رہا فرمودند و در بساط قرب الٰہی بیاسودند تقریب عرس شریف از چہلم قرار یافت راقم حروف نیز حاضر شدم دیدم که سید مہجور را عجب حالتے روے داده بود که در بیان راست نیاید وتا اینده بر ہمان طریق ثابت قدم یافتم که شامگاه حاضر خانقاه وبعد برخاست جناب شاہزاده مراد دل ودیده سلمه الله تعالے معاودت بخانه میکند درین زمان که قافله یاران گذشت وبساط صحبت در نوردید وجود خدمت ایشان غنیمت ست وراقم حروف را اگر دلاویزے در آگره است با خدمت سید موصوف ست الله تعالے برکت در عمر شریفش فرماید۔

مستغرق بحر شهود مستہلک وحدت وجود عالم باعمل برگزیده سادات مبجل طبیب دلہا حبیب فقرا مقبول بارگاه سبحانے مولانا سید بدر الحسن موہانے صورت مقدس او یاد از صحابه کرام مے داد وسیرت پاکش غنچه خاطرہا را مے کشاد تہذیب اخلاق جامه بود که بر قامتش بریدند وحسن آداب

تشریفی بود که بر سراپایش پسندید ند قصبه موہان مولدش از مضافات لکھنوست جد امجدش خلیفۂ حضرت سید حسن رسول نما دہلوی بوده نخستین در حلقه ارادت مولانا عبد الوالی لکھنوی بسلسلۂ خاندان حضرت شیخ عبد الرزاق قادری بانسوی در آمدند چون تعلق صدر دیوانی بمنصب مسلخوانی در آگره انداخت هر روز بمجلس حضرت اللّٰهی و مولائی مراودت می نمود از سید تراب علی محرام اسرار خفی و جلی استماع رفت که روزی مولانا را در مجلس با برکت کیفیتی طاری شد و مولانا را بران آورد که التماس بیعت بحضرت باعظمت کردند و روایت دیگر انیست که والد مولانا در رویا اشارت باین ارادت فرمودند بر زبان حضرت اللّٰهی و مولائی قدس سره یافت که عجلت چیست چون اصرار مولانا از حد گذشت مشرف به بیعت نمودند وانچه از تلقین بود تعلیم کردند از انروز مولانا در خانقاه با جماعت یاران طریق مشغولی ورزیدند در حق مولانا قول سید تراب علی سلمه الله تعالی انیست که مولانا بغایت پاکیزه صورت و نیک سیرت فرشته خصلت صاحب علم و عقل و خوش عقیدت بودند و حضرت اللّٰهی قدس الله سره العزیز هم شفقت و عنایت اتم مبذول حال شان داشتند در هنگامی که حاکم فوجداری مراد آباد به ۱۲۶۸ یک هزار دو صد و شصت و هشت هجری مولانا را با دیگر عمال و وکلاء عدالت صدر ماخوذ کرده مراد آباد برد قبل از روانگی مولانا بخدمت حضور پر نور قدس الله سره العزیز حاضر آمدند و دست بسته عرض داشتند که مراد آباد می برند حضرت اللّٰهی لختی سکوت نموده فرمودند که برید من با شما هستم و بطفیل شما انهمه مردم ماخوذ رها خواهند شد بالجمله بعد تحقیقات آنهمه محبوس گشتند باستماع این واقعه حضرت اللّٰهی را بغایت ملال روی داد دران مقام پر آلام همگنان التماس بیعت بخدمت مولانا کردند اما قبول نیافت بعد چندی مولانا با رفقا از ان کوره ابتلا همچو زر ناب بیرون آمدند و در اکبر آباد مثل ماهی بدریا رسیده آرمیدند و پیش از وصال حضور پر نور بزبان حال طرق واگویان راه عالم معنی گرفتند

رضی الله تعالی عنه

سید با صدق و صفا یادگار آل مجتبیٰ غواص بحر محبت غرقاب لجۂ عقیدت صاحب فقر و فنا سالک طریق بقا فارغ از رنج و شادی سید امداد حسین شکوه آبادی ابتدا از طریق شیعه داشت اکثر حاضر حضور پر نور شدی روزی بتصرف حضرت اللّٰهی قدس الله سره العزیز روی دل از مذهب قدیم تافت و توفیق بیعت حضرت مولائی دریافت سید زمانی دراز تعلیم و تلقین از پیشگاه حضرت باعظمت حاصل نمود بعد ازان ولولۂ شوق و محبتش باجمیر شریف رسانید و مدتی دران مقام پاک قدم مجاهده و ریاضت بفشرد چون از تصفیه و تزکیه پرداخت مراجعت باگره نمود و بدرگاه

حضرت اللّٰهی قدس اللہ سره شرف حضوری دریافت چند روز برآمده بود که حضور پرنور سید موصوف را صاحب اجازت فرمود وارشاد بنوکری نمود بفرخ آباد شتافت وتعلق نوکرے را ذریعه تعمیل امر ساخت امابفرط عقیدت ومحبت پیوسته حاضر بارگاه می گشتی تاآنکه حضرت اللهی رامرض موت لاحق شد. سید پاک راهم مرض موت رو نمود ودرهمان حالت شوق قدمبوس غلبه کرد وباکبرآباد وحاضر خدمت شد چون حضرت اللهی یافتند که مرض شان بر شدت است بفرخ آباد رخصت نمودند وسید مجد باصد گریه وزارے وداع یافته فرخ آباد رسیده دوازده روز قبل از وصال حضرت اللهی ومولاے راهے ملک معنی شد رضی اللہ تعالیٰ عنه سید ما عزیز دلهاے یاران بود ودر اخلاق کریمه ومواانست همتا نداشت تا در خانقاه مے بود خدمت حضور پرنور ویاران طریق راگرمی لبست وآستین جهد برسے چیداز کار وبار همنشینان ننگ وعار نداشت گوئی که برین بیت راقم عمل می نمود

بهوش خدمت رندان کن وشراب بنوش | که این وسیله تلافے جمله ما فات ست

مست بادهٔ محبت مخمور نشهٔ عقیدت محو رضاے حضور اللهی مورد انظار الٰهی مقدم مریدان نیکو کردار مولوے احمد حسین تحصیلدار گڈھ مکتیسر ے مدت چل سال شد که بتقریب تعلق نوکرے قیام بآگره میداشت ودر مجلس حضرت اللهی ومولائی می نشستند تاآنکه روزے توفیق یار شد ودست به بیعت داد تحصیلدار بفرط محبت وعقیدت که باحضور پرنور داشت پیوسته شرف حضورے کسب مے کرد تاآنکه از اکبرآباد بمقام خورجه رخت اقامت افگند وبمنصب تحصیلدارے فائز شد حکایت باز آمدن شان بشهر اکبرآباد وباز یافت اسپ یاده شده سابق ذکر یافت وهمین تحصیلدار نامدار است که درهنگام بغاوت معزول از منصب خود شده بعد چند سال بران مقرر شد یکبار بندگان حضور را بتقریبے خانه خود برد ورغبت تمام بشیرینے داشت وقتے چند خوان شیرینے پیش حضور پرنور نهاده آمد چون فاتحه خواندند همه اش بجاے خود نگاهداشت مردمان گفتند که مولانا این چه کرد دید شیرینے فاتحه حق همه بود گفتند ازین شیرینے پاره ندهم دیگر از بازار خرید کرده تقسیم نمود حاضرین راعجب آمد واز فرط عقیدت ومحبتش معذور داشتند چون اجل مسمے دررسید بروضهٔ رضوان خرامید رضے اللہ تعالیٰ عنه خلیفه غلام عبد القادر الدنے مے نویسند که تحصیلدار در اکبرآباد بجوار خانقاه سکونت داشت وعقیدتش ازان پیدا شد که در خانه خلل آسیب پدید آمد وبتصرف حضرت اللهی رفع گردید چون در دهلی منصب اسسٹنٹ پرمٹ یافت خواستگار بیعت شد لیکن حضرت اللهی آنوقت بیعت رابمصلحتے قبول نفرمودند وگاه رخصت اینقدر بر لفظ مبارک رفت ـــ دست پیر از غائبان کوتاه نیست ؛ دامن

بزیارت درگاه حضرت دہلی نمودند از تحصیلداری منقول ست که مرا در مجالس آن عتبات عالیه قبل از حصول بیعت همچنان کیفیت روے میداد که ارباب سلوک و طریقت را و بمقام خورجه بپایه تحصیلداری رسید بعد ازان که داخل سلسله شده اند و درانزمان که حضرت اللهی قدس سره العزیز بزیارت خواجه قطب الاقطاب قدس الله سره العزیز عزیمت دہلی فرمودند در مقام خورجه خانه تحصیلدار نزول نمودند همدران جا خورشید کوتوال بلندشهر و شیخ محمد اعظم ناظر کلکٹرے و شیخ رحیم الدین جمعدار و دیگر مردم داخل سلسله عالیه گشتند انتهی۔ راقم حروف نیز مولوے احمد حسین را در اکبرآباد بخانقاه شریف دیده است ادب و اہلیت عقیدت و محبت او با حضور پرنور همچنان یافت که یاران قدیمش ذکر کرده اند بنده دران وقت حاضر بودم که از پیشگاه خدمت حضور پرنور رخصت گرفته روان شدند درین اثنا بار بار در عقب می نگریستند و با هر یکے از یاران التجا میکردند که مرا بیاد حضور پرنور خواهم که آورده باشید و سلب حواس از بشره آن محب صادق مے نمود رحمه الله تعالے۔

مقبول صاحب صدق و صفا مستغرق گریه و بکا دلداده محبت واسطة العقد عقیدت واقف رموز آگاہے مورد الطاف حضرت اللهی یار معظم منشے محمد اعظم سلمه الله تعالے از قدیم یاران طریق اند در اکبرآباد ۱۸۳۹ء بواسطه یکجائے مولوے احمد حسین و شیخ منصب علی بار در مجلس عالے یافته در ۱۸۴۵ء که حضور پرنور راگذر در بلندشهر مسکن شان افتاد شرط مهمانداری بجا آوردند و در حلقه ارادت آمدند و همواره در ایام تعطیل آخر سال انگریزے حاضرے اکبرآباد وظیفه شان بود چنانکه در فرمانے از فراین معلے است بندگان حضور در آخر زمان که از بانس بریلی علیگڈھ واپس تشریف آوردند ازانجا بدیدن آن یار طریق متوجه میرٹھ شدند و بار دوم مهمان آن عزیز گشتند در مرض الموت که تعطیل سالانه رسید حسب عادت حاضر خدمت گردیدند حکم زیارت حضرت خواجه غریب نواز قدس الله سره ارزانے داشتند و آداب و مناسک آن روضه مقدسه تعلیم کرده با خواجه محمد وزیر سلمه الله تعالے رخصت فرمودند بعد احراز این دولت عظمی که آگره حاضر شدند منشے محمد خلیل فرزند سعید آن یار وفادار را یاد کرده فرمودند که او را بحضرت خواجه غریب نواز قدس الله سره العزیز سپرده ایم اگر خدا تعالے خواست از عمر و اقتدار تمتع خواهند یافت منشے محمد اعظم که این حکایت کردند میفرمایند که خود مرخص شده بمیرٹھ باز آمدم و منشی محمد خلیل را بخدمت علیا روانه کردم که بعد حصول قدمبوس واپس آمدند بعد چندے از اکبرآباد نبشته آمد که حضرت با عظمت متوجه عالم معنے شدند انا لله و انا الیه راجعون انتهے۔

گوهر دریاے نجابت یادگار خاندان ولایت جرعه کش جام سرمدے خلیفه غلام عبد القادر الدنی زاهد

نبیرهٔ حضرت مخدوم فخرالدین شاه زاهد شاه ولایت میرٹھی سلمه الله تعالے چنانکه نبشته اند بوساطت مولوی
احمد حسین و شیخ منصب علی دولت قدمبوس حضرت اللهی دریافتند روزے چند نقش عقیدت درست
نداشتند روزے بعالم رویا دیدند که دریاے عظیم بر سر طغیانست و از مردم بعضے آب ازان دریا میخورند
و بعضے ماہے خورد و بعضے بزرگ میگیرند دران حال خود را دام بدوش یافتند و با مردم گفتند که طالب
ماہے کلان هستم و سبقت بر آنها نموده اندرون دریا ماهیان بزرگ بزرگ بدام آوردند چون تعبیر این
خواب اززبان فیض ترجمان حضرت اللهی قدس سره العزیز شنودند عقیدت راسخ شد با آنکه از پیشتر
نسبت بسلسله چشتیه داشتند بنظر استفاده در سلسله عالیه قادریه شرف طلب بر دست حضرت اللهی
و مولائی قدس سره العزیز حاصل نمودند و بمقاصد دلی فائز گشتند حضرت اللهی و مولائی قدس الله سره
اجازت بیعت بهر دو سلسله عالیه ارزانی داشتند و هرانگاه که طواف کعبه مکرمه و زیارت مدینه طیبه در عالم رویا
نصیب میشد در تعبیر آن خواب دولت قدمبوس حضرت اللهی قدس سره العزیز میسر مے آمد و یکبار در
ترکیب عقد انامل بدعار حزب البحر در مانده بودند بالقار فیض انتما حل مشکل شد و بارها در عالم رویا تحیّره
یافتند حضرت خلیفه معامله ابتلار مولانا بدرالحسن رضے الله عنه و واقعهٔ محفل سید امیر علی شاه مرحوم و وزیدن
باد صرصر که سابق مذکور شده اند هر دو را از عالم خوارق عادات رقم نموده و در مدح سر حلقه یاران شیخ
منصب علے رضے الله عنه حکایتے در ارادت آوردن منکرے نگاشته ذات حضرت خلیفه مغتنم است
الله تعالے سلامتش دارد

پیر باطن و ظاهر طریق سلوک را ماهر سرتاب از دنیا پاے بند رضاے مولے رند پاکباز دست افشان
از شره و آز و آزاد از هر پست و بلند خواجه وزیر علاقه بند اکبرآبادے عمرش بصد سالگی رسیده از چل سال
بخدمت با عظمت آرمیده وارسته مزاج در ابتدا بود چون پنجه سال بر آمد میل بطائفه فقرا نمود اما سر بکسے
فرو نمے آورد و سواے چند داشت که مدار عقیدت بر جوابش بود شیخ حسین شمشیر ساز رهنمونے کرد
و در حضرت اللهی روے نیاز آورد و کام دل یافت و بیعت نمود بعد ازان صحبت یافت و اذکار و اشغال
را تلقے کرد تا آنکه صاحب اجازت گردید و مردم را جانب حق داعے گشت خواجه را مقولاتست هرگاه که
یاد میکنم حضرت با کرامت را در مے یابم و من هر شب بر دشنے خود مے خوابم - یاران خواجه را عزیز
دارند و حضرت اللهی را قدس سره العزیز التفات تمام بسوے خواجه بود اکنون خواجه را معمولے ست
که در شب دهم ربیع اوّل به عرس شریف چاے شیرین سبیل میکند و خلقے انبوه ازان سیراب میگردند
برکت در عمرش باد

گوہر درج عقیدت اختر برج محبت سرمست بادۂ ذوق سرآمد اصحاب شوق مورد عنایات حضرت الٰہی جامع رموز طریقت و آگاہے مقبول بارگاہ صمد شاہ عنایت احمد سلمہ اللہ تعالے مولدش نوباوان ضلع گونڈہ از مضافات صوبہ اودھ است عم بزرگوارش شیخ امام بخش در اکبرآباد پیشۂ وکالت بصدر دیوانے داشت و در میوہ کٹرہ مقیم بود بوجہ قرب مسکن در بارگاہ حضرت الٰہی قربتے پیدا کرد و حاضر حضور مے بود روزے درخواہ بیعت کرد و چون شیخ معمر بود بر لفظ مبارک رفت کہ شما صحبت فقرا بر داشتہ اید و گرم و سرد روزگار آزمودہ از ماچہ دیدہ اید کہ میل بہ بیعت دارید شیخ گفت کہ آرے لیکن این چنین نفاست و استغنا در طبیعت ہیچ یکے ندیدہ ام از نیست کہ بیعت میکنم خدمت حضور قدس سرہ را این سخن سادہ خوش آمد دست بہ بیعت داد و تلقین فرمود یاد دارم کہ چون اجلش فرا رسید روز جمعہ بود حسب عادت در مسجد نماز آدینہ گزارد و باز آمد چون نماز دیگر رسید بنماز پرداخت و در سجدہ جان بجان آفرین سپرد رضی اللہ عنہ راقم حروف دیدہ است صورت بزرگانہ و وضع قدیمانہ داشت در ظل عاطفت این بزرگ صورے و معنوے شاہ عنایت احمد سلمہ اللہ تعالے تربیت مے یافت و چون صغیر السن بود بتعلم علم ظاہرے مے پرداخت درین میان با عم بزرگوار خود آمد و رفت خانقاہ گرفت و منظور نظر حضرت با عظمت گردید و یک ماہ بعد از بیعت عم خود مشرف بہ بیعت گشت حضرت مولائے را نظر خاص با او بود در ابتدا از صحبت تعلیم بکار او برد در نوباوان خانہ اش زیارت موی شریف ست بنام آن موضع نوباوان درگاہ شہرت یافتہ حضرت الٰہی قدس سرہ العزیز در سفر شرقے چندے مہمان او بودہ اند و زیارت موے شریف فرمودہ برکات موفور ارزانی داشتہ اند و ہم حضرت بابرکت اوشان را اجازت بیعت بخشیدہ اکنون صاحب سجادہ آن درگاہ ذات حمیدہ صفات اوشانست و مردم آن دیار برکت انفاس او استفادہ کنند اللہ تعالے بعمر طبیعی رساند و ترقی مراتب نصیب روزگارش گرداند۔

سیاح فیافے شوق شہرۂ شہرستان ذوق جاذب قلوب خاص و عام طالب مرضات انام واقف منازل سوز و ساز حافظ محمد جان زنگار ساز سلمہ اللہ تعالے در عنفوان شباب مشرب رندانہ داشت چون طالع شہ یار بود برہنموئے خال بزرگوار شیخ محمد جعفر شرف بیعت مولائے قدس اللہ سرہ العزیز یافت و در یکسال بقول خودش حفظ قرآن نمودہ تشریف حفاظ بر قامت خود یافت در اوائل شوق میلاد خوانے در دماغش پیچید یاران طریق در خانقاہ شریف مشغول ذکر بودندے و حافظ مادر اکثر اوقات با ادائے شوقے و غیرہ لی سیما بماہ ربیع الاول سفر کردے کہ اے الآن معمول و معتاد ست بسکہ حنجرۂ مناسب و الحان خوش از واہب بے منت عطا شدہ و طرز خوانندگے میلاد شریف دلکش افتادہ

چنانکہ گویند از مولانا غلام امام شہید یادگرفتہ خلقی در مجلس او ہجوم آوردندے و دلہا اسیر اوا ے او گشتے چون حافظ خوش الحان وخوانندۂ میلاد حبیب رحمٰن بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستمعان از دل از دست رفتے لاجرم مردم ہر شہر و دیار رجوع آوردند ودست بہ بعیت دادند حضرت الّلہی قدس سرہ العزیز مستکرہ بودند عاقبۃ الامر چون مدتے برین برآمد یاران بشفاعت برخاستند حضور پرنور نیز اجازت بعیت ارزانی داشتند ویکبارہ مجلس میلاد شریف راحکم ترتیب دادند وبوجود باجود خود زینت افزودند از حافظ مارواتیست کہ بست سال ست مرا اجازت بعیت ست وہزار در ہزار مردم بحلقہ بعیت در آمدند ونیز مروسیت کہ یکبار اجازت رفتن بگوالیار شد وقتیکہ بست وہفت روز دران مقام برمن گذشت مرا کیفیتے پیدا شد کہ دران حالت بدان غایت خندیدم وگریستم کہ در مدت العمر ہیچگاہ خندہ وگریہ نکردم وتاثیر متعدی بود ہر کہ خندان دید خندان شد وہرکہ گریان دید بگریہ در آمد - انتہی پنج سال ست کہ حضرت الّلہی ومولائے قدس اللہ سرہ العزیز متوجہ عالم معنی شدند امسال حافظ موصوف را شریک عرس شریف دیدم وبدیدار خجستہ او مسرت اندوختم برکت درعمرش باد

صاحب ایمان ویقین متشبث دین متین معتقد خاص ومقبول حضرت الّلہی جرعہ کش جام وحدت وآگاہے محور رضاے حضور مرشد وہادے احمد علے خان بہادر اکبرآبادے او خلہ اللہ بجوبۃ جنانہ در نزاد یکدش بود بیرون شہر مسکن داشت کہ نامزد ببلغ فرزانہ بود وبعد ازانکہ بشرف اسلام وبعیت حضور قدس اللہ سرہ مشرف شد ہر چند اہل ملت قدیم بخویش خواندند واطماع بلیغ درکارش کردند از جادۂ مستقیم خود برنگشت وبرمال ودولت دنیاوے پشت پاے خود زد روزانہ شامگاہ حاضر خانقاہ بودے وباہمہ شہریان رخصت یافتہ بخانہ معاودت نمودے باآنکہ چند میل درمیان بعد مسافت بود حضرت الّلہی قدس سرہ العزیز را وقت خوش مے بود خطاب بہ احمد علے خان بہادر فرمودندے واین مخاطبت باتبسم شیرین بنغایت نیکو ومستحسن نمودے حضرت مولائے گاہ گاہ بیت الحزن آن ستودہ منش را بقدم ہمایون افتخارے بخشیدند ودران مقام بعضے از مسیحیان بزیارت مے آمدند واز ہر درے سخن میراندند مردے مرتاض قناعت کیش وفا شعار بود وصاحب کیفیت بارہا درسماع حظ برداشتے ووجد صحیح اورا دریافتے عزیز یاران بود وخوشخوے مہربان درسال سنہ ۱۳۰۴ ہجرے رحلت نمود رضی اللہ تعالے عنہ۔

واثق الاعتقاد والمحبۃ مرزا وزیر بیگ علاقہ بند اکبرآبادے سلمہ اللہ تعالے درریعان شباب آواز خوش داشت بعضے از ہورے وٹھمری خوب میخواند حضرت الّلہی را بدان رغبت بود وذوق نیکو نصیب اوست

من غیر از کیفیت مسرت دیگر از و کمتر دیدم ہموار با یاران مشغول ذکر ماند ہ خدمت بندگان حضور قدس اللہ سرہ نصب العین او فے الجملہ مقبول بارگاہ حضرت الٰہی قدس اللہ سرہ است مرا بدیدار او وقت خوش میشود برکت در عمر و قبولیتش روز افزون باد۔

محب متانت پیوند شیخ غلام محی الدین علاقہ بند اکبر آبادے مرید نیکو سیرت صاحب ذوق بود خدمت پخت چاے و طعام خانقاہ شریف تعلق باو داشت تمیز و سلیقہ در کار او نمودار بود حضرت الٰہی قدس سرہ العزیز را نظر التفات بر وز گارش بود پیوستہ حاضر خدمت و شریک کار و بار خانقاہ ماند سالی چند شد کہ ازین عالم فانی درگذشت غفر اللہ لہ۔

دستار بند خواجہ پیکر شیخ محمد جعفر علاقہ بند اکبر آبادے مرید حضرت باعظمت بود مردے باوضع مردم آمیز گاہ بودے کہ حضرت الٰہی قدس سرہ العزیز باو طیبت فرمودندے او در ہر جلسہ خود را شریک میداشت لاجرم یاران طریق را نیز باو سر خوش بود وقتے یاران خانقاہ گفتندش شیخ محمد جعفر ما دیہ خلان چای بکن اگر خداتعالے فرزندت نصیب کند و باو شرط کردند کہ بحضور پر نور اطلاع نکند آن یار قبول کرد و در خانقاہ بحویلی زیرین این تقریب قرار یافت جملہ سامان مہیا کرد و چاے برسم معہود پختہ شد بعضے از یاران این ماجرا بعرض حضور پر نور رسانیدند دران شب قبل از معمول رخصت خواستند پذیرائے یافت جملہ یاران بحویلی جمع آمدند و در چاے جارے شد راقم این حروف شریک این صحبت بود و چون از چاے نوشیدن فراغ یافتند ہمگنان دست بدعا بر داشتند کہ فرزند نصیب محمد جعفر شود لطف آن صحبت نتوانم کہ بر گذارم پس از ہمدیگر رخصت شدند و خانہ ہا رفتند روز دیگر بوقت معہود یاران حاضر خدمت شدند حضرت الٰہی و مولائے قدس اللہ سرہ بشیخ محمد جعفر غفر لہ فرمودند کہ شب در حویلی خانقاہ چہ تقریب بود حالتے کہ بر شیخ محمد جعفر رفت در بیان راست نیاید یاران مجلس اگرچہ ساکت بودند اما نفس در سینہ شان نے گنجید شیخ قصۂ خود باز گفت و معذرتہا خواست حضور پر نور تبسم فرمودند حق تعالے آن عزیز را بیامرزد۔

پاک اعتقاد نیک نہاد سید وزیر علے ساکن اکبر آباد سلمہ اللہ تعالے شبے حضرت بابرکت را در خواب دید و با ڈاکٹر امام الدین کہ مرید صاحب عقیدت وار او تست شرف حضورے یافت و بسفارش مولوی یعقوب خان داخل سلسلہ گردید و ملازم خدمت ماند چون حضرت باعظمت را مرض الموت دریافت پیش طبیب مراودت مے نمود بعد ازان شریک غسل و تدفین شدہ سعادت دارین یافت۔

خلف دودمان سیادت سر آمد اہل رشادت صاحب دانش و تمیز عقیدت سرشار محبت خیر مقبول

بارگاہ یزدان سید اکبر زمان اکبرآبادے سلمہ اللہ تعالے درزمان غدر بعلت بغاوت در جزیرۂ انڈمان مدتے دراز گذرانید ازان بعد کہ میعاد معین سپرے شد بوطن مالوف بازگشت و بخدمت حضرت الٰہی قدس سرہ العزیز درپیوست چندے صحبت یافت و مورد الطاف و منظور نظر گردید ازانجا کہ کار و بار تجارت در ممالک شرقیہ بحالت جلاوطنی پیدا کردہ بود اکثرے از اوقات ہمانجا میگذراند و ہمدران خورسند برنائی صاحب رشد و صلاح دلدادۂ استصواب و فلاح موتمن ارادت ولی سید عبد العلی اکبرآبادی سلمہ اللہ تعالیٰ از ایام خُردی با پدر خو گرفتہ حضوری شد بعد از رحلتش بحلقۂ ارادت درآمد و حاضر باش روزانہ گردید در اکثرے از اسفار برکاب سعادت ماندہ آواز خوش و حنجرہ موزون دارد بنابرآن غزلہای نیکو چہ در سفر و چہ در حضر بحضور پرنور میخواند درجہ قبولیت بحضرت باعظمت داشت و ہموار بخدمت کمربستہ می بود در آن سال کہ حضرت الٰہی و مولائے قدس سرہ العزیز توجہ بسفر شرقے فرمودند این عزیز نیز ہمراہ بود بمقام ہردوئی کہ بندگان عالے مقام مسکن این مسکین را شرف افتخار بخشیدند غزلہاے روان آسامی گفت و حاضران را حظ عظیم رو میداد و بے تکلف درانوقت مجالس زمان گذشتہ بیاد و مے آمد باوصف قلت استعداد کلام موزون برمے آرد و با جامع این اوراق مانوس ہر قدر کہ از گفتۂ من یافت در بیاضے با خود دارد و داد نش ضنت میکند و در یک غزلے کہ این بیت در ایام سفر شرقے بحضور پرنور فرستادم خیلے محظوظ و مفتخر شدہ الا عبد العلے یار طریقیم ؛ بگو بارے کہ دیگر خواہے آمد ؛ خدایش خوش دارد و پیش حضرت الٰہی قدس سرہ العزیز خود رانگاہ میداشت بعد ازانکہ حضرت باعظمت در مہمانخانہ قرب و وصال آسودند باطنش سمت ظہور یافت و اکنون در مجلس سماع کیفیتش متجاوز الحد ست با جامع این اوراق در جمیع احوال یاران از زبان سیدی میر تراب علے سلمہ اللہ ہم آہنگ شدہ و از مرہٹے بسے از قطعات و تواریخ خاتمہ این کتاب مستطاب فرستاد خدایش در عمر و سعادت ترقے بخشد۔

خاکپاے یاران طریقت پس ماندۂ کاروان دولت خدمت گذار جواہر غیبی ابو الحسن بن محمد حسن فرخ آبادی غفر اللہ ذنوبہ و ستر اللہ عیوبہ در حضرت دہلے از علوم رسمے پرداختہ بخاک پاک اکبرآباد افتادم و مبدر این جنبش مشیت ازلے بود کہ بصورت تعلق بمدرسہ سرکار انگریزے بروز کرد و بشرف ارادت و بیعت ظل الٰہی حضرت باعظمت الٰہی قدس اللہ سرہ العزیز درپیوست الحمد للہ علے ذلک روزان بفس بکسب معاش میرفتم و شبان در خدمت پیر دستگیر خود میگذرانم مدت دہ سال بیش ہمبرین نسق گذشت بعد ازان در اضلاع ملک اودہ بسر بردہ اکنون بوظیفہ پنشن و تعلق بہ نولکشور پریس انفاس باقی ماندہ را می شمرم می توانم گفت کہ مرا با یاران طریق جز این نسبتے نیست کہ در سلک این طائفہ علیا منسلک ہستم حضرت باعظمت الٰہی

قدس سرہ العزیز در مظاہر و مجالی و عیان یک آیت الٰہی بودند و کامل و مکمل و رہنمائے حق و او ستاد طریقت
واز نیست کہ تربیت یافتگان این بارگاہ عالم پناہ صاحب احوال و مقامات بودہ و بمرتبہ ہدایت و ارشاد
رسیدہ اند و شہادت انیمعنی از سوانح و آثار این تذکرہ پیداست اما ہر یکے را نصیبے و قسمتے ازلی ست کہ دیگر را
بآن شرکت نیست و ندانم از یاران گذشتہ کہ بسے ازین طائفہ سفر عالم معنی نمودہ در خلوتخانۂ لقا آرمیدہ اند
چہ قدر معاملات و اسرار را ناگفتہ با خود بردہ اند و انچہ از قلیل افراد موجود اند دم ازان کشیدہ اند و فی الواقع
لب باظہار آن کشودن کشف عورات نمودن ست و از نیست کہ درین تذکرہ راقم ازان مہر
سکوت بر دہان ماندہ اما ازین واقعہ نتوان تصور کرد کہ انچہ از احوال و معاملات درینجا مذکور شد
ورائے آن بر منصۂ شہود نیامدہ باشد حاشا و کلا یکے از یاران طریق کہ ہمدم و ہم سر من بودہ گوید کہ
درانوقت کہ در ظل ہمایون پرورش مے یافتم و مشغولیہا سر فرو بردہ حالتے داشتم کہ قبل ازانکہ یکے از
در در آید مثالش بخاطرم مے گذشت و باآنکہ ریاضتے مزید نبود شبے در خواب بودم کہ این بیت از
مثنوی مولانا روم برزبانم جارے شد و ذوق مرا در گرفت گریہ در من افتاد و اشک از دیدہ جوش
میزد تا آنکہ چشم من باز شد و اثر آن ہنوز در دل باقی ست ۔ غرق عشقے ام کہ غرق ست اندرین ؛ عشقہائے
اولین و آخرین ؛ دیگر یک روزے بمکان شیخ بندہ علے مختار کہ از یاران ممتاز بود صلائے سماع در داد
و یاران طریق گرد آمدہ گویندہ این غزل میگفت ۔ لائے اُس بت کو التجا کر کے ؛ کفر توڑا خدا خدا
کر کے ؛ ذوق غلبہ کرد و در حالت وجد این بیت وارد شد ۔ نرگس مست دیکھتی ہی رہی ؛ جب چمن
مین چلے حیا کر کے ؛ خوانندہ آن بیت بر داشت و حظ وافر و یداد ؛ دیگر بست ہفتم ماہ ربیع اول
سنہ ۱۲۹۸ ہجری بخواب بودم این بیت وارد گشت و برزبان جارے گردید ۔ در ازل وقتے ظہور
ما و او ہر دو نگاشت ؛ سجدۂ ما بر زمین و سجدہ او بر عرش داشت ؛ و ذوق تمام مرا در یافتہ بود کہ
چشم باز شد و این بیت بیاد ماند و وقتے در خواب این مصراع برزبان میرفت ذوقہا ازان میرانید
تا آنکہ بیدار شدم و اشک ہمچنان از چشم جارے بود ع درامد از کجا غار تگر دل ؛ دیگر شبے بخواب
بودم بیرون شہر کہ جامے سپید از بالا فرود آمد معلق و آن پُر از شیر سرد شیرین و خوشبو بود آنرا نوشیدم
اندکے ازان باقے بود کہ بیکے از برادران خود حوالت نمودم ہرگز آن ذائقہ را فراموش نکنم ۔ دیگر
یکبارہ خود را بحرم محترم مکہ معظمہ یافتم بصورت مسجدے و در صحن آن مسجد نماز برگزاردم و بحالت
سجود آن ذوق پیدا شد و گریہ تمام استیلا یافت و بار دیگر کہ در خواب حاضر حرم کعبہ شریفہ شدم
ہر طرف میرفتم و نظارہ میکردم چون بر لب زمزم آمدم چیزے دیدم کہ ہیچ گاہ نشنیدہ بودم مرا بایک

حضرت حاجی غفر الله له موانست بود این قصه برخواندم او تصدیق کرد که همچنانست - دیگر یک شبے بر جهاز سوار بمکه معظمه رسیدم و از جهاز فرود آمدم چند قطعات مکتوب از طرف مادر و دیگر عزیزان آنجا یافتم و خواندم از انجمله انچه بیاد مانده بحضور پرنور نوشته روان کردم تعبیرش که بقلم همایون آمده انیست - بسم الله الرحمن الرحیم دولت دارین فلاے کنا وخیریت نامه رسید مشعر بر واردات عظیم پس فضل و احسان حضرت خداوندیرا یاد کردم و دران حال انچه بر من گذشت گذشت زبان و قلم در بیان آن محض بیکار ست اکنون انچه بخاطر فقیر میرسد مختصر میگوییم که خواب شما در روز جمعه بعد زوال واردا تے ست بس عظیم و این واردات در صورت خواب در ظاهر هم منزلتے عالے دارد چه ظاهر ست که اینچنین سعادت عظمی و عطیه کبرا نصیب هر کس نیست الا ما شاء الله تعالے و درین اخبار غیبی و اسرار لاریبے ست شما هم درین فکر کنید و من هم مختصر میگوییم که مراد از کعبه دل باشد و رسیدن بآن مراد از قرب حق تعالے و نشستن دران مراد از مرتبه تمکین و مراد از پیش شدن صحائف از ارباب وطن انکشاف حقائق و مراد از وطن وطن اصلی یعنے حقیقة الحائق و مراد ازین قول که از مفارقت شما هیچ ملالتے نیست بلکه نهایت خوش هستم که شما سفر کعبه کرده مبارکباد آنست یعنے مفارقت شما از مادر که اصل ست چند روزه بود الکنون که بکعبه یعنے بمقام دل رسیده مبارکباد غرضکه این مبارکباد و فقرات تهنیت از مادر که اصلست بشارتے ست از حق تعالے که اصل همه کائنات ست و ظاهرا این وعده ایست واثق و بشارتے ست باصل خود رسیدن خداوند تعالے راست آرد انتهی - دیگر شبے از شبهاے عشرهٔ محرم محترم در خواب این لفظ بر زبانم جاری شد که مجھے نفرت ہے اور بہت نفرت ہے فلانے صحابه یعنی معاویه سے حیرتم زد که این نه لفظ من ست و نه گاهی لب آشناے اینچنین حرف گشته که ناگاه بر دلم ریختند که جناب امیر المومنین حضرت علی مرتضے بودند کرم الله وجهه که قائل این قول بودند چون بیدار شدم ازین معامله جز این نه برداشتم که امیر معاویه از صحابه بودند و حضرت شاه ولایت امیر المومنین علی مرتضے کرم الله وجهه را نفرت کلی بوده است - دیگر یک شبے بخواب دیدم که بحر لیست زخار ناپیدا کنار و در قعر آن دریا یافتم که من و چند یاران دیگر بجماعت مشغول بنماز هستیم و حضور پر نور حضرت اللهی قدس الله سره العزیز امام آن جماعت هستند - و شبے از شبها در عالم رویا خود را در یک باغے یافتم که بنهایت سر سبز و شادابی بود و من در میان آن باغ خرابان میرفتم و خود بودم انچه بودم انتهے آمدم بر انیکه از یاران من ببرکت تعلیم و تربیت حضرت با عظمت اللهی قدس الله سره العزیز هر یکی صاحب وقت و صاحب دولت بوده اند و انیهمه نه از عصبیت و عقیدت باشد بلکه در واقع و حقیقت بوده است شبے در خدمت حضرت اللهی قدس الله سره با جماعه یاران حاضر بودم حقائق و معارف بر زبان مبارک میرفتند

ناگہان نعرۂ ہنجو وازمن برآمد چنانکہ تا بجائے رسید کہ برادر بزرگ شیخ منصب علی رحمۃ اللہ علیہ بالای کمرہ خود بودند چون مجلس برخاست بعضے خانہا رفتند ومن ودیگر بعضے باشیخ محتشم صحبت کردم یکے از امنیان گفت کہ درین صحبت خاص نعرہ بلند از کہ سرزد فرمودند کہ از منصب علی ثانے این قول مرا موجب افتخار است ومباہات شیخ منصب علی معظم یاران وسرحلقۂ حاضران بودہ اند شبے از خدمت حضرت الٰہی قدس سرہ العزیز رخصت یافتہ روان شدیم مولنا بدرالحسن رحمۃ اللہ علیہ فرمودند کہ بیایید تا شیخ منصب علے را ببینیم شب زیادہ رفتہ بود ومرا ہدایت درحاضرے بود از زبانم بے اختیار برآمد کہ آیا شیخ منصب علے مرشد ہستند. مولنا فرمودند کہ بلے شیخ منصب علی مرشد خورد ہستند من از گفتۂ خود پشیمان شدم و با مولنا شریک صحبت گردیدم سرگروہے یاران اورا مسلم بود با ہمہ رفق ومدارا ورزیدندے وشریک رنج وراحت گردیدندی ضلع فازے پور با اطراف وحوالے آن پر آوازۂ صیت کمال اوست ومردم بیشمار از مائدۂ فیضش بہرہ یاب گشتہ اللہ تعالے در روضۃ الفردوس قربش جاے دہاد بندگان حضور پر نور الٰہی را قدس سرہ العزیز انچہ از التفات مبذول این شکستہ بود بیارم کہ دم از بیانش زنم باکم استعدادی وبے ریاضتی نظر لطف بر من بود کہ اداے شکرش را زبان ندارم حیف کہ آن صورت از نظر نہان شد وآن صحبت ومعاشرت از دست رفت آہ ازان صحبت گذشتہ ویاران رفتہ کہ یکے بعد دیگرے ہمچو دانہاے مروارید کہ رشتہ نظامش از ہم گسستہ باشد از ہمدگر جدا شدند وآن کاروان با کاروان سالار ازین آشوب گاہ کوس رحلت زدہ بمنزل مقصود ومقام راحت بیاسودند چون آنہمہ یاران ہمدم وہم قدم حضرت باعظمت الٰہی بودند قدس اللہ اسرارہم ظن من آنست کہ دران عالم برمثل این عالم صحبت ہم داشتہ محظوظ بودہ باشند وبمناسبت روحانے وصول یکے با دیگرے میسر آمدہ شبے بعد از وصال حضرت الٰہی ومولائے قدس اللہ سرہ العزیز در عالم رویا دیدم کہ سرابستانے ہست کہ مردم انبوہ حوالے آن گرد آمدہ اما احدے را دران بار نیست من بیجا با اندرون رفتم حضور پر نور وحضرات مخدرہ را در صحن خانہ جلوہ افروز یافتم ہمین کہ فرا رفتم حضرت باعظمت قدس اللہ سرہ العزیز مرا بسینۂ خود آمیختند بشفقتے تمام کہ پدر را با پسر باشد چون ازان معانقہ جدا شدم حضرات مخدرہ سلمہا اللہ تعالے درکنارم گرفتند با مہرے والفتے کہ مادرانرا با فرزند بود چشمم باز شد وقلق آن ہنوز در دل دارم در خبرست کہ کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون صاحب ترجمہ عوارف در فصل دہم آداب تقیدات نفس آوردہ کہ وقتے امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ امیر المومنین عمر را رضی اللہ عنہ گفت ان اردت ان تلقی صاحبک فرقع قمیصک وقصر املک وکل دون الشبع در مشکوٰۃ المصابیح باب مناقب حضرت ابی بکر وعمر

رضی اللہ عنہما از صحیحین آوردہ و عن ابن عباس قال انی لواقف فی یوم فدعوا اللہ لعمر وقد وضع علی سریرہ اذا رجل من خلفی قد وضع مرفقہ علی منکبی یقول یرحمک اللہ انی لارجو ان یجعلک اللہ مع صاحبیک لانی کثیرا ما کنت اسمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کنت وابوبکر وعمر وفعلت وابوبکر وعمر وانطلقت وابوبکر وعمر ودخلت وابوبکر وعمر وخرجت وابوبکر وعمر فالتفت فاذا علی ابن ابی طالب متفق علیہ۔ اکنون تنے چند از یاران قدیم باقے ہستند کہ دیدار شان بس غنیمت ست و یادگار آن صحبت عزیز اند خدائے شان سلامت دارد و از لطف آلہی و کرم نامتناہے حق عزوجل امیدوارم کہ بعد رہائے ازین تعین شریک صحبت دران عالم شوم و مرا در حلقہ یاران من جا دہند و دیدہ نادیدہ را از جمال باکمال حضرت الٰہی قدس اللہ سرہ العزیز منور گردانند۔

قال عزوجل وتعالٰے انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی ما یشاء۔ این معنے بے غایۃ نعمتے ست کہ حضرت باعظمت الٰہی و مولائے را رضی اللہ عنہ و عنا با این غلام التفات خاص بود و لطفہا فرمودندے و مراعات ہا نمودندے یاد دارم کہ شبے از شبہا ساعت دہ حسب معہود با یاران از خدمت مرخص شدم وقتیکہ از بالا فرود آمدم خادم خاص از بالا آوازم داد باز گشتم و مشرف بحضور شدم و باادب نشستم فرمودند کہ بنگرید این بیت را کہ گویندہ چہ نیکو گفتہ است و آن این بود ؎ ماندہ ام از یار دور زندہ ام ؛ زین گنہ تا زندہ ام شرمندہ ام ؛ آہ آن بیت را اکنون مصداق بودہ ام حیف کہ ہیچ یکے را از یاران توفیق جمع ملفوظات و مکتوبات و منامات نصیب نشد ورنہ امروز یک دفترے از ہدایت و ارشاد پیش ما مے بود فرامینے چند کہ با خود دارم بعضے ازان نقل کنم بسم اللہ الرحمن الرحیم دولت ابدے و سعادت سرمدے نصیب باد نامہ خیریت مشحون پیرامون مسرت گردانید الحمد للہ علٰی ذلک در تعبیر مختصر مے گویم - از آبے کہ در راہ بود بر سفینہ نشستہ مع الخیر بگذشتم یعنے در کشتے بساحل رسیدم و از گرداب بلا نجات یافتم و از تفرقہ بواسطہ سفینہ یعنے مرشد بمرتبہ جمع رسیدم و جمع مشاہدہ حق ست بے خلق و باز از انسو باین طرف آمدم یعنے بمقام جمع الجمع رسیدم و جمع الجمع شہود خلق ست قائم بحق و این بقا باللہ ہست این مقام را فرق بعد الجمع و فرق ثانے و صحو بعد المحو گویند از ین اعلٰے تر مقام کامل را نیست و شراب خوردم یعنے بمقام جمع رسیدم و از قیامگاہ طیار ہراسے رفتن بمسکن مالوف خود شدہ ام یعنے از برکات صحبت پیر طریقت مستعد تجلی حق شدہ ام و آنوقت دل را فارغ از غم و مملو شادمانے یافتم یعنے از عنایت و ہدایت پیر طریقت ؎۔

از غم ہستی مو ہوم فارغ شدم و مملو شادمانی یافتم یعنی کامیاب شدم و ہنگام رخصت نماز در مسجد گذاردم یعنی از دنیا ایمان بسلامت بردم و مشاہدہ حق درین عالم نمودم و بزرگی دستار بر سرم نہاد یعنی پیر طریقت اجازت ہدایت خلق ای الحق عطا فرمود و عزیز دیگر تبرکا تسبیح بدستار گذاشت یعنی اجازت ہدایت بحضرت خداوندی مقبول شد و فرمان سبحان اللہ گفتن رسید یعنی شکر این نعمت بحضرت خداوندی بجا آر و متنزہ شو یعنی رجوع بہ تنزیہ کن و خلق را ہدایت بسوی حق نما نیست مجمل پاکباز شیراز قدس سرہ بیفرمایند ؎ ای خوش آندم کہ خراب از می گلگون باشی — بی زر و گنج بصد حشمت قارون باشی + واین سرمست خمخانہ الست چنین می سراید ؎ ای خوش آندم کہ دمی بیخود و با حق باشی + بی ہمہ شو کہ خلاص از غم مطلق باشی + شکر و منت سابقی ازل آنچہ کہ در صحبت با نصیب باطن شما شدہ برای ہدایت خلق کافیست بزرگی را از درگاہ خداوندی فرمان رسید کہ خلق را بسوی حق ہدایت کن عرض کرد کہ من خود را لائق ہدایت نمی دانم حکم شد کہ ہدایت از تو و عنایت از ما ازینجاست کہ حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس سرہ حضرت خواجہ یعقوب چرخی را پیش از کمال اجازت ہدایت دادند۔ انسان تمام روز در کار نفس خود می ماند اگر دو ساعت برای خداوند خود دہد چہ نقصان بلکہ این سعادتی ست عظمیٰ و عطیہ ایست کبری و ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم یاد دارید کہ شما را اجازت ہدایت دادہ ام و اکنون از غیب حکم تعمیل آن رسید پس در تعمیل آن حتی الامکان قصوری نروند و در مشغولی فتوری و ما علینا الا البلاغ والسلام

بسم اللہ الرحمن الرحیم نخل مراد تا یوم التناد سرسبز باد۔ خیریت نامہ رسیدہ خیلی مسرور گردانید خواب ایشان خبر نیک ہداز ترقی دارین شماست ؎ دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار + کین کرامت سبب حشمت و تمکین من ست + اطلاع حال ظاہر و باطن خود ناگزیر دانند و حال ما انیست کہ علاوہ مصائب دیگر گاہ بیمار می شویم و گاہ شفا می یابیم بہر حال شکر گذاریم ؎ مرا گدای تو بودن ز سلطنت خوشتر + کہ ذل جور و جفای تو عز و جاہ من ست + مگر بہ تیغ اجل خیمہ بر کنم ورنہ + رمیدن از در دولت نہ رسم و راہ من ست + از ان زمان کہ بر ان آستان نہادم روی + فراز مسند خورشید تکیہ گاہ من ست

نہ از حیرانی خود شکایت ست و نہ از پریشانی یاران حکایت ؎

ارباب حاجتیم و زبان سوال نیست
در حضرت کریم تمنا چہ حاجت است
جام جہان نماست ضمیر منیر دوست
اظہار احتیاج خود اینجا چہ حاجت است

از جمیع محبان سلام باشوق تمام خوانند

بسم الله الرحمن الرحیم عافیت وجمعیت قرین حال فرخنده مآل باد - خیریت نامہ رسیده خیلی مسرور گردانید الحمد لله علیٰ ذلک - خواب عزیز دار واقعی ست که خبر میدهد از ترقی دارین ؎ دیدم بخواب خوش که بدستم پیاله بود + تعبیر رفت کار بدولت حواله بود + باید که از ذکر غافل نباشند که این دولتی ست ابدی ومنزلتی ست سرمدی والله المستعان بشرط فرصت از حقائق بلند ومعارف ارجمند خبر میدهم ازین رهگذر خاطر جمع دارید که فقیر را از عالم خداوندی از سر وجود وعدم کماهی خبر داده اند واین تصدق حضرت سید عالم صلی الله تعالیٰ علیه وآله واصحابه وسلم ست ؎

ما از ازل بخانهٔ خمار آمدیم / دُردی کشان میکدهٔ یار آمدیم
در خلوت عدم می هستی ز جام دوست / گردیم نوش ومست ببازار آمدیم

خرد وکلان سلام ودعا میرسانند خصوصاً سید تراب علی بعد شوق سلام ونیاز عرض میکنند -

بسم الله الرحمن الرحیم عنایت ازلی وهدایت لم یزلی مبذول حال فرخنده مآل باد ودوام آگاهی بران مستزاد - ورود نامہ خیریت آمود باعث مزید نشاط وانبساط گردید الحمد لله علیٰ ذلک خوابها که درین روزها دیده نهایت خوب ومناسب حال ومشغولی شماست ونزد فقیر این کمال عنایت وهدایت ست که از عالم خداوندی بشما ارزانی داشتند بیانش بسبب ضیق فرصت در معرض التوا ست مگر حرفی چند حوالہ قلم ست ؎

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت / درده قدح که موسم ناموس ونام رفت
وقتی عزیز رفت بیا تا قضا کنیم / عمری که بی حضور صراحی وجام رفت
مستم کن آنچنانکه ندانم ز بیخودی / در عرصهٔ خیال که آمد کدام رفت

مراد از دیدن کعبه ورسیدن بآن سوای حصول سعادت وشرافت وارین دیدن مرد کامل است ورسیدن بخدمت آن ومستفیض شدن ازان یا مشاهده حق ست بصورت کعبه وآینده بشارت از وصول بحق ست ؎

روزه یکسو شد وعید آمد ودلها برخاست / می بمیخانه بجوش آمد ومی باید خواست
نوبت زهد فروشان گرانجان بگذشت / وقت شادی وطرب کردن رندان برخاست

از جمیع محبان سلام شوق خوانند خصوصاً از سید تراب علی

بسم الله الرحمن الرحیم ارجمند ازلی سلمه الله تعالیٰ بعد دعای عافیت دارین واضح باد که خیریت نامہ رسید سابق ازین انچه که نفس الامر برای تشفی نوشته ام زیاده ازین چه نویسیم لیکن چهار وپنج روز شد

کہ وقت سحر در فکر اینچنین امور متوجہ حضرت خداوندی شدم خود را بر کنار دریاے عظیم استادہ یافتم و آنوقت
گریہ بر من مستولے ست و ہر دو دست را بسوی آسمان کشادہ ام و درخواست شفاعت میکنم بحضرت شفیع الاولین
والآخرین صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کہ از آسمان دو دست پیدا شد و ہر دو دست مرا گرفت من دستہا را
ندیدم لیکن دانستم کہ این خداوند من ست کہ دستگیر من شدہ است چون ازین واردات افاقہ شد حالے
بر من طارے شد کہ خارج از بیان ست و ہر وقت کہ این عنایت و فضل خداوندم یاد مے آید حال
دگر پیدا مے شود اظہارش موقوف بر وقت ست این قدر بس ست کہ ازینجا حال ما و وابستگان ما
قیاس باید کرد والسلام

بسم اللہ الرحمن الرحیم سعادت ابدے و دولت سرمدے نصیب باد۔ نہفتہ مباد کہ حضرت مولوے معنوے
و حضرت احمد جام و حضرت مغربے و حضرت شیخ فریدالدین عطار و حضرت نظامے و حضرت سعدی
و حضرت حافظ شیراز و حضرت امیر خسرو دہلوے و حضرت شیخ حسن اعلاے سنجرے و حضرت
شیخ فخرالدین عراقے و صاحب گلشن راز و دیگر اکابر طریقت در بیان حقایق و معارف شانے عظیم و
مرتبہ عالے داشتند و ہر یکے در عہد دولت خود یگانۂ عصر بودند و کلام ایشان در حسن و جمال و خوبے
و کمال بمرتبہ رسیدہ است کہ بیانش متجاوز از التحریر و التقریر ست و فہم معنے آن بجز اہل کمال متعذر است
کہ ظاہر آن بعلم آراستہ باشد و باطن بمعرفت حق پیراستہ لیکن طرز بیان ہر یکے علحدہ است در اکثر
و در بعضے موافق یکدیگر مگر انداز پاکباز شیراز در الفاظ و معانے رنگے دیگر دارد و لہذا حضرت ایشان را
لسان الغیب میگویند و من بدینجہت اول براے شما چند اشعار بطرز حضرت شیراز بتعلیم آوردم میخواہم
کہ کلام شما را اول بدین طرز بیاراییم بعد ازان باز از دیگر اکابر و اکنون بملاحظہ اشعار شما معلوم شد
کہ بعض اشعار شما مثل حضرت حافظ جلوہ میدہد و انشاء اللہ تعالے بعد چندے در ہر شعر شما و حضرت
ایشان امتیاز نخواہد ماند و امر اختیارے خواہد شد عرصۂ یک ماہ یا زیادہ ازان گذشتہ کہ بے بینم
ما و شما یکجا ایستادہ ایم و شما رخسار راست خود را بر رخسار راست من سہ بار مالیدید و آن رخسار شما
پر از موے ست مثل خط نو دمیدہ بکمال حسن و خوبے بود از افاقہ بخاطرم رسید کہ طرف راست
مقام روح ست و آن مرتبۂ استقامت ست و طرف چپ مقام قلب و این مرتبۂ تلوین و قلب
ست و از موے شعر تعبیر نمودم حاصل اینکہ باطن شما از مرتبۂ تقلب و تلوین گذشتہ و مناسبت
بروح من پیدا کردہ فیض مے گیرد زیادہ ازین فکر نکردم شما نیز فکر کنید و ازان اطلاع
دہید والسلام۔

بسم اللّٰہ الرحمٰن الرحیم خاصہ سعیدان رشادت آئین وزبدۂ رشیدان سعادت قرین سلمہ اللّٰہ تعالےٰ بورود نامہ خیریت آمود خیلے مسرت بر داشتم حکایت اشتیاق لقار مسرت انتما از تحریر افزون است وشکوۂ فراق از تقریر بیرون سہ دل اگر کام روا از بر طوبے گردد کی بجز جلوۂ قد تو تسلے گردد۔ اکنون بدریافت رخصت روز ہاشمردن ورومن ست ہر چند کہ کشایش ہر عقدہ موقوف بر وقت ست وظہور ہر وقتے بہ ارادہ جناب الٰہی لیکن تمنار وسے مقتضئے آنست کہ گوہر مراد از گنجیۂ حضرت خداوندے زود تر بکنار انتظار آید۔ ہنگامے رایاد میکنم کہ باب معانے بر ما و شما مفتوح بود و مضامین تازہ درآئینۂ ظہور جلوہ مے نمود لیکن فلک راپسند نیامد آنرا بگردش داد و کار برہم افتاد انشاء اللّٰہ المستعان و علیہ الاعتماد والتکلان سہ من وساقے بہم سازیم وبنیادش بر اندازیم۔ خط شیخ منصب علی و شیخ عنایت احمد نیز آمدہ بود ہر دو صاحبان را از من دعا نویسند وقبل از دو سہ روز روانگے خود ہم خبر دہند والسلام۔

عبارت بقلم خاص حضرت الٰہی و مولائے قدس سرہ ظہر غزلے کہ بعد ملاحظہ واپس آمد۔ چون عرض کردم سہ غوث اعظم مددے یا شہ جیلان مددے۔ شاہ شاہان مددے مرشد پاکان مددے بخاطرم رسید کہ بالفاظ دیگر عرض کنم از قبول آن سرفراز فرمودند وامتیاز بخشیدند کورنش وتسلیم بتقدیم رسانیدم وعرض کردم سہ ہر عیب کہ سلطان بہ پسند دہنر ست۔ سہ غرض ز دنیا وعقبیٰ قبول حضرت نست۔ زر وغیرچہ باکست گر پسند توام۔ نگہ آفرین بر خوبے استعداد وحسن مناسبت شما کہ کشف این سرغیبے بر شما ارزانے داشتند کہ زبان شما باین الفاظ مترجم شد کہ این مطلع بہانۂ حسین ست ودل مرا بس عزیز سہ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید۔ دیگران ہم بکنند انچہ مسیحا میکرد۔ بے غائلہ ریب عنایت مرشدان عظام مبذول حال شماست واین سخن از شائبہ کذب ومداہنت پاک۔ ہر دو خواب شما بر ترقے دارین دلالت دارند خاطر جمع باید۔ پیر مغان بگوش دلم الخ وشعر دیگر سہ رائے صواب نیست کہ ازمی حذر کنم۔ پس معنی بلند دارند مرا از خودی ہر این ہر دو شعر از وار دات من ست از زبان خود میدانم یا از زبان پاکیا زشیراز وزبان شما نیز زبان نست نوشتہ بفرستند۔

حضرت باعظمت اللٰہی را قدس سرہ العزیز رغبت تام جانب کلام منظوم من بود وقدر از حد بیش میفرمودند چنانکہ دران باب نقل مکتوب ایرادے یابد۔ بسم اللّٰہ الرحمٰن الرحیم سعید وارجمند ازسے سلمہ اللّٰہ تعالےٰ خیریت نامہ رسیدہ خیلے مسرور گردانید اکثر مردم مشتاق شر شما ہستند ومنتظر اند

و تقاضا سے کنند و من مشتاق نظم شما ہستم درین صورت نظر التفات بہر دو جانب باید۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم منظور نظر اہل نظر مقبول دل حق منظر سلمہ اللہ القادر المقتدر۔ دعا رحسن عاقبت و خیریت دنیا و آخرت از فقیر مطالعہ نمایند ہنوز در انتظار جواب خطی کہ مشعر احوال لشکر گوالیار بود اتفاق تحریر دیگر نیفتاد و جوابش نیز الی یومنا ہذا نرسیدہ مانعش بجز شادمانے مباد۔ چہار دہم ربیع الآخر باکبر آباد رسیدم و انوار التہذیب نیز از گوالیار باکبر آباد رسید از مطالعہ آن بسیار مسرور شدم معرف شما کلام شما ست حسن ثانے یعنے حسن دہلوی حسن اعلا سنجرے صاحب فوائد الفواد آنعزیز را امید انم و حسن قبول و لطف سخن از عالم خداوندے نصیب شما کردہ اند بیان حقائق و معارف کہ موجب ترقے مراتب ظاہری و باطنے شما ست از عالم حقیقۃ الحقائق مبذول حال شما باد عمر دراز خان کہ شیفتہ کلام شما اند نظم و نثر شما نقل کردہ اند و بران موافق حوصلہ خود خواہند نوشت و در مطبع خواہند داد و انوار التہذیب نیز برائے نقل گرفتہ اند۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم مقدم سعیدان و مکرم رشیدان سلمہ اللہ الکریم المنان۔ بعد دعا رخیریت دنیا و آخرت مطالعہ نمایند کہ رقیمہ عافیت کام رواگر دید۔ روزے مجمع کثیر از ہر قسم مردمان بود و گویندہ غزلہائے فقیر مے گفت اگرچہ جنس فقیر کم بہا بود لیکن پسند خاطر ہار قدر دانان و سخن سنجان آنرا بہار دیگر بخشید۔ منشے عمر دراز خان کہ یکے از افسران محکمۂ ریل ہستند بسبب عقیدہ خود آن غزلہا را بمنت از من گرفتند و موافق عقیدہ خود نثر بران افزودند و در مطبع دادند و آن پارچہائے مطبوعہ را جا بجا تقسیم کردند و در شہرہا روانہ نمودند چنانچہ مولوے محمد یحیے صاحب خطے بنام فقیر فرستادند و قطعہ در تعریف غزلہا و یک تاریخ۔ نقل آن لف ہذا است و درینجا نیز بعضے سخن سنجان نظم و نثر بران مے نویسند بعد حصول فرستادہ خواہند شد و از بعضے شنیدہ ام کہ میگویند مولوے ابوالحسن صاحب نثر و نظم بران نوشتہ باشند و یقین داریم کہ نظم و نثر ایشان فوق ہمہ خواہد بود لہذا اطلاع میدہم کہ آنعزیز نیز موافق لیاقت خود نثرے بران نویسند و باید کہ گاہ گاہے غزل نیز نوشتہ باشند چنان نشود کہ آن مضمون غیبے کہ از عنایت لاریبے بذہن شما رسیدہ است از یاد رود۔ وعید ست جان و دل الخ کلام تمام ست و از اول تا آخر نہایت پسند خاطر فقیر شدہ و مقبول خاص و عام گر دیدہ ہر کہ مے شنود بے اختیار از زبان او بر مے آید کہ این لسان الغیب ست و کلام حافظ شیراز۔ حق سبحانہ و تعالے در دنیا و دین بمرتبہ اعلی رساند۔ آمین۔ و باید کہ این قطعہ و تاریخ ایشان در نثر خود شامل کنند۔ فقط فرائین کہ مشتمل بر تلقین و اسرار خاص بودند در نقل آن معذوریست اکنون با یراد چندین از اشعار خود اختتام این تذکرہ می نماید و بس۔

فی الحمد

حمد آن خلاق اکبر راکه ذاتش از ازل
هست بے شبهه و بمنون هم در ابد او بے بدل

نے ازل از ابتدا اے ذات او وار و خبر
نے ابد راعقدهٔ از انتهایش گشته حل

چه ازل استغفر الله شد درو آزال گم
چه ابد حاشا که گشته اندرو آباد اغل

هست ازل یک نقطهٔ از گردش پرکار او
هست ابد یک سقطهٔ از چرخ دوار عمل

نقطه کے گردد محیطے گردش پرکار را
سقطه چون دائر شود بر دور چرخ اندر وحل

شد زمین سکته زده در انتظار اوز من
آسمان سرگشته اندر جستجویش گشته شل

سفلیان را در هواے اوست آهنگ فلک
علویان بهر لقایش چشم بر وادو جبل

تو چهٔ الله اکبر ذات پاکت بے نشان
تو کجائے و چیک اے قائم بذات و بی محل

اصطلاح ماست تنزیه و ورا ر ماورا
ورنه ذات بیچگون پاکست از ینجمله حیر

زانکه بامفهوم و معنے میر شد ادراک و عقل
غیر مفهومے که اسم ذات دار و سفے المثل

لبسط این اسرار میخواهم الٰهے چون کنم
مے بر واز خود مرا این ذوق توحیدت بدل

عقل وادراکست آله عالم حکمت کشا
لیک تحقیق آنکه اندر عالم قدرت عطل

ذات هر شے اصل باشد دیگر اعراضش فروع
اصل مے باشد مقدم چون فروعش بر ظلل

هیچ ذاتے را از اعیانے کرد عالم پرست
عقدهٔ کنه حقیقت رانکرده عقل حل

فلسفه حیوان ناطق حدّ انسان گفته اند
زین معانے ترجمانے هین چه خیزد جز خلل

فلسفے چون کنه ذات خویش نشناسد که چیست
ذات خلّاق جهان راکے بداند آن اضل

آنکه در صنعت نداند بافتن یک بوریا
کے سزد کو باشد اندر بافت دیبا مشتغل

ماعرفناکست قول سید ابرار لیک
من عرف بانفسه هم گفت ما قل و دل

یعرفون مقصود باشد در قران از یعبدون
هان رجوع اندر تفاسیرے که باشد بے مزل

کنت کنزا مخفیا یارب حجاب و حجلهات
شوق احببت فگنده آن حجاب و آن حجل

حبّ تو آورد ناگه بحر هستے را بجوش
تافت خورشید شهود و زد باعیان من عجل

امتیاز آمد میان انگه زدے صوت الست
خاسته شور بلے و الوحدة الان ار تحز

گنبد نیلے فلک شد پر صدا از حرف کن
غلغل چون و چرا افتاده بر کوه و طلل

آسمان تاریک شد بخشیدے از انجم فروغ .
شد زمین لرزان سکون دادی ز اوتاد جبل ؛

لوائح جامی

بسم الله الرحمن الرحیم
آنجا که کمال کبریاے تو بود
عالم نمے از بحر عطاے تو بود
ما را چه حد حمد و ثناے تو بود
هم حمد و ثناے تو سزاے تو بود

لوائح جامی

من کیستم اندر چه شمارم چه کسم
تا همسری سگانش باشد هوسم
در قافله کو دوست دائم نرسم
این بس که رسد ز دور بانگ جرسم

لوائح

یارب دل پاک و جان آگاهم ده
آه شب و گریهٔ سحرگاهم ده
در راه خود اول ز خودم بیخود کن
وانگه بخود از خود بخود راهم ده

لوائح

یارب همه خلق را به من بدخو کن
وز جمله جهانیان مرا یکسو کن
روی دل من صرف کن از هر جهتے
در عشق خودم یکجهت و یکرو کن

لوائح

ز امتثال امر تو بخشد سعادت مشتری
بر نفاذ امر تو ریزد نحوست را زحل

از رهٔ حکمت مزاج فصل وی شد منحرف
وز کمال قدرتت طبع بهاران معتدل

داد آدم را ید لطف تو تشریف قبول
یافت طوق لعنت از قهر تو شیطان دغل

در قلوب عارفان بخشیدهٔ روح شفا
در دماغ فلسفه آمیختی رنج خلل

مومنت را از ازل رو تازگی مانند گل
منکرت را تا ابد پژمردگی مثل جعل

اختر منحوس اعدا هست دائم در هبوط
آفتاب طالع احباب در برج حمل

چون تقاضای تعین شد موثر لاجرم
شرک و طغیان را ز اقرار بلی کرده بدل

کفر را از صولت اسلام تو شد سینه شق
شرک را از سطوت توحید تو مامن اجل

ختم شد بروی رسالت خاص در آخر زمان
چون شده ختم الوهیت بذاتت در ازل

نقطهٔ گردش نمود و کرد پیدا دائره
آخرش پیوست با اول چه زاید زین خلل

کل شئ راجع تو لے مسلم در جهان
باز هم انا الیه راجعون نص اجل

انچه از ناز و مسرت بندگانت را رسید
بے تکلف بے ادب گشتند بے خودی محل

آن ز سبحانی سرا ید این انا الحق میزنند
بو العجب اسرارشان پیداست خالی از غلل

قطره قطره از نم تو بحر عمان در کنار
ذره ذره از نمودت مهر تابان در بغل

قطره قطره ذره ذره از وجودت مستفیض
رب انی فی العطش لو لم یکن وابل فطل

ملک الملک زمینی و خداوند سمائی
تو مقدس تو منزه همه از چون و چرائی

شه لاهوت و شهنشاه ملائی ورائی
ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی

نزدم من بجز آن ره که تو آن راه نمائی

در جنت که کشوده شود از لطف بر دیم
نه گلشن چنیم آلهی نه تفش دیده بمویم

دم دوزخ که شود گرم و کند قصد بسویم
همه درگاه تو جویم همه در راه تو پویم

همه توحید تو گویم که به توحید سزائی

نه اثر شمس و قمر را که دهد طالع یاری
همه محتاج تو هستند تو جباری و باری

نه قدر لات و هبل را که کند کار برآری
تو خداوند زمینی تو خداوند یساری

تو خداوند زمینی تو خداوند سمائی

همه جویای زن و جفت خود از ماه بماهے تو برے از همه علت که شه خلق پناهے	همه خواهان خور و جفت ز در و یزه و شاہے تو زن و جفت بجوئی تو خور و جفت نخواهے
احدا بے زن و جفتے ملکا کامروائے	
ملکی خود نه ترا تخت ضرورست نه تاجت همه را خلق تو کردے تو کنی با که سماجت	نه نگین ملک ترا باید و نی سکه رواجت نه نیازت بولادت نه بفرزند تو حاجت
تو جلیل الجبروتے تو امیر الامرائے	
گنهم بحد و ترسم که اگر تنگ بگیرے مگر از لطف تو امید که عذرم بپذیرے	نتوانم که خلاصم بود از بند اسیرے تو کریمے تو رحیمے تو سمیعے تو بصیرے
تو منزّے تو منزّے ملک العرش بجائے	
تو شهنشاه معظم که تو خلّاق جهانے همه لطفی همه جودے همه فضلی همه شانے	همه دانے و نگیرے همه بینے و نهانے همه را عیب تو پوشے همه را عیب تو دانے
همه را رزق رسانے که تو با جود و عطائے	
تو قدیمے که هیولے و صور جمله تراشے غنے از بود و نبود همه غیر تحاشے	نه عرض ره تبو دارد نه جواهر ز تلاشی نبودے خلق تو بودی نبود خلق تو باشی
نه تو جزءے نه نشیبے نه تو کاهے نه فزائے	
نه بلندے که بکنه تو رسد علم حقائق غرض آنی که تو بر علوی و سفلی شده فائق	نه قریبے که بود لمس با دراک تو شائق نه سپهرے نه کواکب بروجی نه دقائق
نه مقامے نه منازل نه نشیبے نه بیائے	
برون از فهم و ذکائی برون از نقش و طرازے برون از هر چه ستاید تجبے مردم و تازے	برون از شکل و شمائل برون از عشوه و نازے برے از چون و چرائے برے از عجز و نیازے
برے از صورت رنگین بری از عیب و خطائے	
احدا ره نتوانم بسوے ذات تو بردن همه جمعند برین قول ستائے که تو فردا	صمدا حد بشر نیست صفات تو شمردن برے از خوردن و خفتن برے از تهمت مردن
برے از بیم و امیدے برے از رنج و بلائے	
الهٰکا تا بیم از جرم و خطائے که تو گیرے	بپذیر عذر من و جلوه ده تنان نذیره

سفینه ما از بس که چو روشن خوان
در ترجمه حدیث عالی سندان
باشند زمین هیچمدان معتمدان
این تحفه رسانند بشاه همدان

لوایح

اے آنکه بقبله بتان روست ترا
بر مغز خرد حجاب شد پوست ترا
دل در پی این و آن نیکوست ترا
یک دل داری بس است یکدوست ترا

لوایح

ای در دل تو هزار مشکل همه
مشکل شود آسوده ترا دل ز همه
چون تفرقه دل است حاصل ز همه
دل را بیکی سپار و بگسل ز همه

لوایح

ما دام که در تفرقه و نسناسی
در مذهب اهل جمع نسناسی
وانگه که نه ناس ز نسناس شناسی
نشناسے خود ز جهل می‌نشناسی

لوایح

بکه نالم بکه فریاد کنم گر نه پذیرے	تو علیمے تو حکیمے تو خبیرے تو بصیرے
تو نماینده فضلے تو سزاوار خدائے	
نبود هیچ عدیل تو و هم صاحب عدے	نبود هیچ شریک تو و نه خطره جدے
متفرد بوجودی همه جودی همه بذلی	احد لیس کمثلی صمد لیس ککفضلے
لمن الملک تو گوئے تو سزاوار خدائے	
همه کس ششدر و حیران که درین داو پیچی	نه نشان تو کسی یافت نه بر چرخ برنجی
نتوان گفت چه لیک تو مخفی شده گنجے	نتوان وصف تو گفتن که تو در وصف نه گنجی
نتوان شرح تو گفتن که تو در شرح نیائے	
ملک و انس ز تهلیل تو افروخته رو بند	فلک و ارض ز تکبیر تو لرزند و بپویند
نه دل و جان حسن مغفرت خود ز تو جویند	لب و دندان سنائے همه توحید تو گویند
مگر از آتش دوزخ بودش زود رهائے	

فی التوحید

دران خلوت که معمور از صفا بود	حدیث غیر لب نا آشنا بود	دوئی خاصیت حرف غلط داشت	ز یکتائی کتاب ناز وا بود
بعلم خویشتن فرزانهٔ عصر	نه محتاج کتاب و دستا بود	نظر در کار و نی پروای چشمش	نه در دید نگاهش منتها بود
سخن میگفت یا و ر لب نه دندان	نه پیدا صوت و ورنه صدا بود	کلام خویش را خود بود شنوا	مخاطب غیر در خلوت کجا بود
نه وحدت کامران بود از وجودش	که بیرنگی بذاتش خود نما بود	تجلی بر تجلی ذات او داشت	نقابی گر برخ بودش حیا بود
ز محبوبی بخویشش ناز بر ناز	که خوبی را جمالش انتها بود	لطافت در ادایش موج در موج	صرافت را ضیا اندر ضیا بود
غنی از رنگ و بو پاک از خط و خال	که حسن ساده اش بس دلربا بود	لقای او قیامت وعده میداد	که بر دیدار او چشم وفا بود
ز بی جهتی نظر هر سو همی کرد	نگه غیر وجود او کجا بود	نبود و بود جنبش در تقاضا	نمود آخر که رمز مدعا بود
بکرد از دست خود آئینهٔ راز	که نور چل صباحش در صفا بود	نبود آئینهٔ هم صورت خویش	هما نا یک تجلی را ضیا بود
چو شد عرض امانت امتحان را	هم آئینه پذیرفت و سزا بود	بصورت نازک و برداشت یک	که بیرون از حد ارض و سما بود
خوش افتادش در آئینه تماشا	که هم خود بود و هم از وی جدا بود	ندید و دید اگر هم صورت خویش	نبود و بود اگر ناز و حیا بود
برون آمد ز خلوتخانهٔ خاص	که چشم آئینه را از دیر وا بود	بهر جانب که از جلوه نظر کرد	ظهور افگنده شوری از انا بود
برفت از چشم اعیان خواب شیرین	که مهد صمم را آن اقتضا بود	ز وحدت گشت این کثرت هویدا	نگه در حد ذات خود جدا بود
تعالی شانه الله اکبر	خدا اسکے بنده بنده کی خدا بود	چو زد بانگ الست اسرار وحدت	ز هر سو خاسته شور بلی بود

ای سالک [illegible] سخن [illegible]
جز راه وصول رب ارباب [illegible]
چون علت فقر و [illegible] احتیاج [illegible]
جمعیت [illegible]
لوائح
ای دل طلب کمال و در مدرسه چند
تکمیل اصول حکمت و هندسه چند
هر فکر که جز ذکر خدا وسوسه است
شرمی ز خدا بدار این وسوسه چند
لوائح
آمد سحر [illegible]
[illegible]
لوائح
تا چند بره عشق [illegible]
[illegible]
لوائح

این راز دار و مظهر خاص
الا ای چشم بینا نور خود بین
همین عرفان ز خوابت کرد بیدار
ترا نزدیک تر از وی دگر نیست
احد اصلست و فرعش هست آحاد
تعین صفر باشد در مراتب
وجود اصل تمامی کائناتست
تعین را وجود هر دم مدد کرد
عصای موسوی گردید ثعبان
قمر پرتو کسی دارد که گاهی
حجاب اکبرست این علم تر زی
ترا هم نور و هم حدقه حجابست
ز نور آن نور مقصودست اینجا
تعین را تو نتوانی زدودن
تصوف چیست تصحیح خیالات
نه ذکر غیر را محکم کنی تر
دگر باشد مراد از نفی اثبات
تو موجودی خود استثنا چه باید
حقیقت دان که شد معروف نکره
به نشناسی که ناگه آیدت پیش
دگر خود ادعا باشد چه باکست
نتابد هیچ در دنیا جفا را
پی اکبر مجو با حیملک را
شهید راه حق هرگز نمیرد
و گر گوئی مسلم گشته ممنوع

همان آئینه بود و خوش نما بود
که آن در تست و کی از تو جدا بود
بر و شکری ادا کن گر قضا بود
تو باشی دور از وی کی روا بود
ز یک شمعی مکانها صد ضیا بود
گر و یک ده شد اما خود خلا بود
عدم باشد تعین کان سوا بود
دگر نه خود تعین در فنا بود
بهر صورت وجود اندر بقا بود
هالی بود یا بدر و چه بود
که صاحب علم را و در ثنا بود
مپندار این ضلالت آنچنی بود
که هم از نور و هم ظلمت ورا بود
ز دو دیگر بجای یک دو تا بود
نه حکمت کاندرو چون و چرا بود
اگر چه نفی او حل آشنا بود
نه الا استثنا و از حرف لا بود
که نفی غیر درج اثبات را بود
نه پنداری که اثبات ادعا بود
مگر آنگه که اثبات و ندا بود
خجل آنکس که دعوایش خطا بود
برای کار دین لعب و غزا بود
که فتحت ضم بکسر این دعا بود
گر او زنده است و از حقش غذا بود
درین برهان نه ثابت مدعا بود

شده در چشم او چون نور پنهان
حیات و کار و بارت هست از نور
مباش اعمی که هستی عین عرفان
تو دانی خویشتن را حادث او
حبابی خاسته از جنبش باد
فراتر شو ازین تحقیق و تمثیل
تعین هر کجا بینی حدوثست
وجود هرگز عدم گردد محالست
تغیر در وجود آید نه هرگز
رسد تا علم تو هست آن تعین
برو علم تعین راست بردار
مگر دان نور تابان مقصد خویش
نتابد نور وحدت این و آنرا
چو بشکستی دو تا را چار تا شد
فزاید در تصور غیر را نفی
زهی مشکل گره افتاد در تو
مگر تائید بخشد فیض تلقین
تو حاضر باش تا غیرت نیاید
عزیزی را که از وی دور باشی
اگر گوئی منم من ادعا نیست
نه بینی غضب حق کرد اندا غیار
حدیثست از نبی نحن رجعنا
شهادت مدعی را فتح بابست
بقا خواهی فنا شو در ره حق
ز من بشنو که معروف از بیان نیست

مگر ظلمات را آب بقا بود
گرش نشناختی عین عمی بود
مزن گر هفت پرده در خفا بود
که دارد پرده و نورش ز رو بود
که سری در قبهٔ او غیر ما بود
گر پنهانی یکی عقده کشا بود
بر سر آنکه از تعین خود خدا بود
رود گر یک تعین او بجا بود
تو اسی در صور گرچه قضا بود
مقام لاتعین ز آن فرا بود
که نورت را اگر بود این خطا بود
اگر چه نور خود ظلمت زدا بود
که ضد و ند صفات ما سوی بود
مرض افزود و مطلب از شفا بود
نه یاد کاروان بانگ درا بود
که اظهار است مهما اختفا بود
که اثبات آمد و این عقده وا بود
همین اصلست و بس غیبت خطا بود
اگر چه از دل و جانت آشنا بود
سبب صادق ترا از قولت جدا بود
رسد دعوی اگر جانی جفا بود
جداو صغر و اکبر جدا نبود
فنا شو کین فنا باب بقا بود
که حق حقست و باطل را فنا بود
نعم در فعلش از دیگر جدا بود

هر صورت دلکش که ترا روی نمود
خواهد فلکش زود ز چشم تو ربود
رو دل بکسی ده که در اطوار وجود
بوده است همیشه با تو و خواهد بود

لوایح

رفت آنکه بقبلهٔ بتان رو آرم
حرف غم شان بلوح دل بنگارم
آهنگ جمال جاودانی دارم
حسنی که نه جاودان از آن بیزارم

لوایح

چیزیکه نه روی در بقا باشی ازو
آخر هدف تیر بلا باشی ازو
از هر چه بمردگی جدا خواهی شد
آن به که بزندگی جدا باشی ازو

لوایح

ای خواجه اگر مال و گر فرزند است
پیداست که مدت بقایش چند است
خوش آنکه دلش بدلبری در بند است
کش با دل و جان اهل دل پیوند است

لوایح

رفتم بتماشای گل آن شمع طراز
چون دید میان گلشنم گفت بناز

ز من هرگز شنیدم در همه عمر
الا آئینه واگو سر گذشتے
نبودے راز دار و محرم خاص
سروشی نشنوی کز سر وحدت
گسستے از من و آمیختی غیر
تو بودی چشم من من نور دیده
نبودے و ترا آوردم از غیب
نه من هستم تو و تو نیستے من
حجاب ناز کست اندیشه نایاب
خودے در خلوت من نیست محرم
مرا خواهے فدا کن خویشتن را
علیمم حے و قیومم بصیرم
لطیفم از قدر و درست شانم
احدم هستم شریک خود ندارم
قضا نامست چیزیرا که خواهم
بهشت از لطف من باشد نمونه
همه از من منم مستغنے از غیر
وجودم را همه ذرات دائر
نه جنبد بے رضایم برگ کاهی
همه علمم بود علم حضورے
حکیم حاکم ملک وجودم
نفس در سینه آئینه شناست
توئے در هر دو عالم هر چه هستے
رشیدے منعمے ستار ماسے
بخواب نیستے آسوده بودم
که حکم شاه در دست گدا بود
که چون هستی چسبانت ما جزا بود
نه چشمت بر رخش هر لحظه وا بود
بیا ما پے از پے تو در ندا بود
همانا این نه نخواے صفا بود
ز دیده نور کے هرگز جدا بود
ز من غیبت ترا هرگز روا بود
چرا با هستے من این انا بود
که گر قلبش کنی رویش قفا بود
که خود غیرست و بارش کم بها بود
که غیر خود مرا کم رو نما بود
سمیعم قادرم حقم ثنا بود
تقدس پرده ام عظمت ردا بود
سلامم مومنم نورم بپاے نور بود
قدر اندازهٔ من در قضا بود
جهنم قهر را صورت نما بود
همه محتاج و ذاتم را غنا بود
نظام شمس بر اصلش بها بود
نه بے اذنم سکون در کوه را بود
حصول مر حوادث را سزا بود
عزیزم شان من از کبریا بود
نظر پرواز عرض در فنا بود
توئے ظاهر توئی باطن ابد بود
حفیظے مثل تو جز تو کجا بود
ز رنج و راحت گیتی فرا بود
نه ظلمت را بود تا بندگی نور
کجا گم کردهٔ آن یوسف خویش
چه صبرست اینکه داری بے لقایش
بیا آئینه و مساز دیرین
جدا از تو نبودم روز نی شب
من از مهر توام چون جان تن را
نه خسپ من ربود از چشم خواب
برو در هستیم گم کن انا را
قفا ایش هم انف باشد پے غیر
ز خود بردار بیشک دهٔ خویش
من آن هستم که هستم انچه هستم
قدیمم نیست عادت عمر ابد راه
مپرس از من که بیچون بیچگونم
بری ملکم ز آسیب و الست
بیک حرفم دو عالم شد پدیدار
جهات سته را من منتهایم
منم اصل همه اشیا رکونے
سکون و وارم نه جنبش لیک ذرات
بدان هژده هزار عالم چو شخصم
تامل سے مرا فکر و تدبر
حیات و موت عالم دست من
چگویم ربنا انا ظلمنا
مجیبے واسعے ربے رؤفے
ضعیفم من جهولم هم ظلومم
نه چرخ چنبرے بوده ست گربا
نه حبل ادراک راهم اقتضا بود
که رویش چشم اعمی را ضیا بود
مگر حیرت پے درد دوا بود
کجا بودے نه این عهد وفا بود
نه یابی گر مرا نیست خطا بود
ترا از غیر فرصت خود کجا بود
نه چشمت بر رخ اغیار وا بود
که حاجب در من و تو این انا بود
از آنم چون ادا فهمی ابا بود
که بیخود در حریم من رسا بود
ترا چون نیستے و مهلت فنا بود
وجودم کے به ممکن آشنا بود
مگو از من که نے در من چرا بود
برون جاه من از قید حصا بود
نه حرف من با نگشت آشنا بود
ز من سبعه سموات ابتدا بود
منم باقے و آن جمله فنا بود
بهم جنبان و هم ساکن بما بود
که ذاتش اندرون فرمانروا بود
روان حکمم چو جان در سر بود
نه جبارم بمن شرکت کرا بود
خسارت گر نبخشیدے مرا بود
غفورے بر و توابے ترا بود
عجولم تا چه کار من بجا بود
نه این نطع زمین گیرے بپا بود

من احبلمه و گلهاے چمن فرمنست
از اصل الفر میسانی

لوائح

از لطف قدو صباحت خد چکنی
و ز سلسله زلف مجعد چکنی
از هر طرف جمال مطلق تابان
اے بیخبر از حسن مقید چکنی

لوائح

گر در دل تو گل گذرد گل باشی
و ر بلبل بیقرار بلبل باشی
تو جزوی و حق کلست اگر روزے چند
اندیشهٔ کل پیشه کنی کل باشی

لوائح

تا امیزش جان و تن تو ای مقصودم
و ز مردن و زیستن تو ای مقصودم
تو دیر بزی که من بر فتم ز میان
گر من گویم ز من تو ای مقصودم

لوائح

کے باشد کے لباس هستی شده شق
تابان گشته جمال وجه مطلق
دل در سطوات نور او مستغرق
جان در غلبات شوق او مستغرق

لوائح

نه زنجیر عناصر کشمکش داشت
ظهورت غلغلے در عالم افگند
کنون هستیم درین بازار هستی
ز درد غم تهم بیخواب و آرام
دم گرمم اگر سوزد دو عالم
درین عالم نه بینم محرم خویش

نه قید شش جهت وحشت فزا بود
که شور محشرش کمتر صدا بود
که از چون و چرا صد ماجرا بود
خوش آن وقتی کزین در دم شفا بود
عجب نے سینهٔ پر درد را بود
که دیدم هر کرا غیر آشنا بود

فراغ خاطر از تثلیث و تربیع
رمیدا ز دیده ام آنخواب راحت
کجا دورا وفتادم از وطن آه
نیارم دم زدن در درد و برا
نخواهم راز دل از لب برانم
الا صبح وطن برکش علم را

قمر در عقرب اندر شکل لا بود
که چشم خفتگان سراسر سها بود
که نے محرم درونی آشنا بود
که آهنگش شکیب از دل ربا بود
کر ترسم گوش اغیار از قفا بود
رخت شام غریبان را ...

هر چند در مظاهر ظاهر بهر شیونے
حرفے من از دلبرے گویم اگر نگیرے
نادیده میر بابے در پرده می نمائے
نیرنگ تست ظاهر شد هر که دید کافر
موجود بے نشانے پیدا و هم نهانے
ظاهر توئی و باطن هستی توئے ولیکن
بی رنگ و بی نگاری در صورت آشکارے

بیچون و بیچگونے بے شبه و بی نمونی
در حسن بی نظیری در عشق رهنمونی
بیمثل در خدائی یکتاے ذوفنونی
ناید چنین ز ساحری سحر و نی فسونی
هم صورت عیانے هم سر بطونی
غیر تو نیست ممکن بیرون هم درونے
همرنگ و هم نگاری لیکن برون ز چونے

در شان او چه گوئے هر سو حسن چه پوئے
بیرون ز خود چه جوئے بنگر که تو هوئے

فی المناجات

درد مار انیست درمان یا الهی استغیث
ای خدای دو جهان و ای پناه بیکسیان
کوس رحلت میزند هر دم تجلی بطون
نفس را هم میزند شیطان بسوی خود کشش
انچه از طاعت بظاهر کرده باشم اندرو
بر سر بازار عقبی هر کسے دارد هوس
تو کریمے تو رحیمے تو عزیزے تو قوے
دولت جمع ست مقصودم خدایا کن عطا
تفرقه ظلمت نماید جمع آب زندگے

مانده ام در کار حیران یا الهی استغیث
غرقه ام در بحر عصیان یا الهی استغیث
چون سفر را نیست سامان یا الهی استغیث
الامان از نفس و شیطان یا الهی استغیث
بود کید نفس پنهان یا الهی استغیث
با تهیدستیم و حرمان یا الهی استغیث
من ز جرم خود پشیمان یا الهی استغیث
تفرقه دارد پریشان یا الهی استغیث
ده ز ظلمت آبحیوان یا الهی استغیث

رخ هر چه می نمایم سال بسال
حاشا که بود مهر تو ایشم زوال
دارم همه جا همه کس و همه حال
در دل ز تو آرزو و در دیده خیال

لوائح
یارب مددے کز خودی خود برهم
از بیم و ز نیستی خود برهم
در هستی خودم از خود بیخودم کن
تا از خودی و بیخودی خود برهم

لوائح
آنرا که فنا شیوه و فقر آئین ست
نے کشف و یقین نه معرفت نه دین ست
رفت او ز میان همی خدا ماند خدا
الفقر اذا تم هو الله این ست

لوائح
زینسان که بقای خویشتن میخواهی
از خرمن هستیت جوے کم کاهی
گر بگسیر موز خویشتن آگاهی
گردم زنی از راه فنا گمراهی

لوائح
توحید بعرف صوفی الصاحب سیر
تخلیص دل از توجهه او ست بغیر

تفرقه عادت فتاده نے طبیعت تو مرا — برطبیعت باز گردان یا الهی استغیث
طفل چون باگرگ باشد عادتش بروی زند — طفل را از گرگ برهان یا الهی استغیث
خود منم من لیک نتوانم که من خود من شوم — این چه مشکل گشت آسان یا الهی استغیث
علم شے برانچه باشد عین حکمت گفته اند — گنج حکمت برمن افشان یا الهی استغیث
گر مرا در خانهٔ خود ره نباشد وین عجب — چون شوم با خواجه مهمان یا الهی استغیث
آبرو دارد کسے کو خانهٔ خواجه رود — آبرو یم رفت پنهان یا الهی استغیث
آب دار دگوهر غلطان و در تابش نهند — گوهرم بے آب و غلطان یا الهی استغیث
غلطم و صد بار غلطم گر مرا آبے دهند — گوهرم روشن بگردان یا الهی استغیث
اے صدف واگو که نیسان را نسیم قطرهٔ — چون یتیم کیست آبان یا الهی استغیث
گوهر من بود نور چشم روشن را عزیز — اشک شد برخاک ریزان یا الهی استغیث
کیست مرافتادگان را دستگیر اے دستگیر — بیکسان را کیست پرسان یا الهی استغیث
مستمندم بے سرو پا ناتوانم بیوطن — اے مغیث دردمندان یا الهی استغیث
المدد شمس حقیقت برفگن از رخ نقاب — الکرم اے مهر رخشان یا الهی استغیث
شبنم تر دامنم افتاده در خاک خجل — الغیاث اے مهر تابان یا الهی استغیث
یک نظر فرمائے اے شاهنشه ملک وجود — مانده ام سوئے تو نگران یا الهی استغیث
هان سرت گردم بده رخصت شعاع شمس را — تاکند جذبم بخویش آن یا الهی استغیث
قطرهٔ شبنم اگر گردد فنائے آفتاب — شان اورا نیست نقصان یا الهی استغیث
اے خوشا وقتے که برخیزد من و تو از میان — بُعد عین قرب گردان یا الهی استغیث
نیکوان خود نیک باشند ای کریم دارے رحیم — بابدان دحق غفران یا الهی استغیث
ایمن از دوزخ کن و فارغ ز جنت و زکرم — محو ذات خویش گردان یا الهی استغیث
نعمتے خوشتر ز دیدارت نباشد در بهشت — گرهمه روح ست و ریحان یا الهی استغیث
باب فیضان تو مفتوح ست و در دنیا هنوز — هم صفات تست تابان یا الهی استغیث
بنده ام من بندهٔ درگاه تو اے ذوالجلال — لطف فرما لطف شاهان یا الهی استغیث

بے نیازے ذات تو از طاعت ما بے نیاز
ما همه محتاج و ترسان یا الهی استغیث

فی الخطاب مع القلب

دل من چه حالتست این که بخویشتن نیائی — چه فسون دمید نفست که مژه نمی‌گشائی

همه های و هوی مستان چکد از لبت پریشان — همه شور خود پرستان که ز وجد می‌سرائی

قدمی زمی کشیدی که ز خویشتن رمیدی — تو ز بیخودی چه دیدی که بهوش در نیائی

نشود ز نشه‌ات کم مگرت گزید ارقم — چه هلاهل ست در سم که افاقه را نشائی

مرهمی نه بنیت خود که ترا مگر پری زد — که گذشت علاج از حد نه بخواهش شفائی

تو گذرگه جلیلی بن کعبه خلیلی — تو سبیل سلسبیلی گهری نه کهربائی

تو بخانه شبچراغی ز فروغ در فراغی — چه شدت که سوز داغی تو باین صفت چرائی

سر راحت جهانی که تو سر جسم و جانی — تو وانیست سرگرانی که امیدگاه مائی

غم دو جهان و شادی همه را تو ولی مبادی — تو معاش و هم معادی تو مرا خجسته رائی

منم از پیت مشوش بکش از من بروی خوش — بر هانم از کشاکش که بکار من سزائی

غم غیر نی و خلوت دم فرصتی غنیمت — نفسی نشین براحت که تو خسته می‌نمائی

گره از جبین و خاطر بگشا چو یار شاطر — که نباشد از تو نادر ره و رسم بیریائی

سخنم بگوش گیری که بگویم از دلیری — چه بود اگر پذیری سر تو که لب نخائی

بجهان تو ذره تا بشب داج را سراجی — تو چو شمع در زجاجی که دهنده ضیائی

همه کار و بار انسان ز تو یافت ساز و سامان — تو مدبری چو لقمان تو بحکمت آشنائی

ز مجاری خزینه ز حقایقی دفینه — که نی ز تست سینه ز تو تافته صفائی

تو لطیفهٔ الهی تو منزهی کماهی — تو نه فلسفی الهی رش نور کبریائی

بچنین صفات انور که بعالم ست برتر — چه جنون تراست در سر چه شدت که در بلائی

ره عقل و دین زنی پی دام و دو گرفتی — تو ز زیر دام افتی که بزیرکی همائی

همه روز بند شهوت همه شب بخواب غفلت — ز خدای باد شرمت که چه سخت بیحیائی

نگهت بمال و دنیا ز نظر فتاده عقبی — اسفا علیک آها ز چه از چو تو جدائی

نه نمازی و سجودی نه قیام نه قعودی — نه ترحمی نه جودی مگر ایمن از خدائی

نه خلوص در عبادت نه خلاص از بطالت — چه تفاوت از شقاوت که ورا تو منتهائی

حذرت ز نفس باید که بد است صحبت بد — تو خراب گشتی از حد و بدت خدا رهائی

هستی بعیان عقل ارباب قیود
جز عارض اعیان حقایق ننمود
لیکن بمکاشفات اصحاب شهود
اعیان همه عارض‌اند و معروض وجود

لوایح

ای در همه شان ذات تو پاک از همه شین
نی در حق تو کیف توان گفت نه این
از روی تعقل همه غیراند صفات
با ذات تو از روی تحقق همه عین

لوایح

با گلرخ تو لیش گفتم ای غنچه دهان
هر لحظه مپوش چهره چون عشوه دهان
زد خنده که من بعکس خوبان جهان
در پرده عیان باشم و بی پرده نهان

لوایح

رخسار تو بی نقاب دیدن نتوان
دیدار تو بی حجاب دیدن نتوان
ما دام که در کمال اشراق بود
سرچشمهٔ آفتاب دیدن نتوان

لوایح

خورشید چو بر فلک زند رایت نور
در پرتو او خیره شود دیده ز دور

بگذار شرک و عصیان که ترا ز دست نقدمان   ببر انچه هست فرمان که ترا بود رهائی
بقضای حق رضا ده که هر انچه کرد آن به   قدم از حدش برون نه چو تو منکر رضائی
مکن اضطراب چندان پی بسط رزق نادان   تو ز فتنه باش ترسان پس ازان که بر سر آئی
وگرت نه نفس دشمن بگذار و عطف دامن   بطلب ز عقل روشن مددی ز رهنمائی
بنگر چه نفس بدخواه که به ظلمتت برد راه   سزد عقل با تو آگاه که دهد ز روشنائی
همزات نفس و شیطان همه غفلت است و عصیان   تو ز دین و عقل بستان ره طاعت ار رهائی
ز فریب نفس غافل مشو ار تو هستی عاقل   ته آب اوست آن گل که گر افتی بر نیائی
حذر از مکائد او بخدا پناه از وجو   که عدو تست و برو بنماید آشنائی
تو مراد نفس را بین که چگونه دادش آزین   هله خیره عیب او بین که بکام خود در وائی
لعب تو بتو فروهل ز رخش که بینی ابدل   کف مار پر هلاهل نه مهرهٔ خطائی
ز خطاست مهرهٔ او ز عراق مهر برو   مه مهر و ز هر در بو بفسونش تا نیائی
عرقی که بر تو ریزد به جگر چه درد خیزد   ز کفش پناه ایزد ز دمش بگیر پائی
عجب او فتاده مشکل شده عقل پای در گل   که عدوست نفس مائل هم از دو غرض روائی
فطری با عتدالش گه فعل و انفعالش   بگمار کز کمالش متمتع اندر آئی
وگرت قبول انهم بود که گفتم این دم   تو مقر خود جهنم شمر و ورا سزائی
عجب از درایت تو اسفی کفایت تو   نکنم حمایت تو پس ازین که سفسطائی
تو بکار و بار دنیا که دو روزه است و کم پا   نه پسندی غبن خود را چه عاقبت زوائی
ز منافع و مضرت که رسد ترا بعبرت   ز مسرت و ز حسرت همی کاهی و فزائی

نه نظر کنی بعقبی که تراست خلد ماوا
چه فراست ست ای داکه نه فرق می نمائی

فی النعت

ای بادشاه انس و جان خیل ملائک در حشم   بطحا و یثرب تخت تو زیر نگینت ملک جم
ذات تو مظهر ظل احد پاکست از زنگ جسد   هستی بتو نازش کند چندانکه بر سایه علم
شمس حقیقت از علا افکنده پرتو بر ملا   نور است عین و هم جدا فرق مراتب لیک هم
سلطان معنی را نظر افتاده بر اعیان نگر   خورشید را چون بر قمر یا شمع را چون بر ظلم

فالناظر [illegible]

لوایح

وایان عنا [illegible]

[illegible]

لوایح

هر شان و صفت [illegible]

[illegible]

لوایح

[illegible]

لوایح

لولاک شوری از الست انگنده در بالا و پست — نقش تو چون صورت به بست آمد نداجف القلم
آندم که در نطع زمین بود آدم اندر ماء و طین — بودے نبے اولین اے انبیا را محتشم
نوریتیمے بے کلف بنار کعبه چون صدف — مکه ز تو بیت الشرف اے نور مصباح حرم
دین تو از نور هدی بگرفت عالم در ضیا — تا از در کنز خفا بنهاده بیرون قدم
تو پرده دار کعبه یا تو محرم راز خدا — قوسین او ادنی ترا سرّیست چون جذر اصم
مه پرتو رخسار تو صبح آئینه بر دار تو — روے پُر از انوار تو شمع شبستان قدم
صبح ازل سیمائے تو طوبے قد رعنای تو — لبهای شکرخای تو از حوض کوثر خورده نم
اے سید خیر الورا وے شافع روز جزا — بر حال این مسکین گدا کن یک نگاهے از کرم
چون عمر خود کردم تباه اندر هوا اندر گناه — گیرم شها از تو پناه ای کهف سلطان و خدم
تو جوهرے عالم عرض تو مقصدے در هر غرض — فی الدین حبک افترض من لا یبالی قد ندم
فرمود سبحان الذی اسری بعبده ورنے — تا کیست مثل این نبی صلوا علیه دمبدم
شوق زیارت هست بس دل در قلق مثل جرس — این میکند تنگی نفس ای روضهٔ باغ ارم
لا خیر آها فی العمل راسی من الشیب اشتعل — ما ذا اغدا الا الاجل یا لیتنی کنت العدم
فقر ست تاج بندگی شاهی کن اندر بندگے — مر بنده را زیبندگے بالا ازین ترتیب هم
تو تونهٔ اے بے هنر از هستے خود بیخبر — کف راندانے از گهر نشناسی هستی از عدم
یارب بدرگاه رسول این هدیه ام یابد قبول — تا این گنهگار فضول گردد بمدحش متهم
اذن شفاعت ده ورا لی عندک یوم الجزا — از لطف و فضل خود مرا آمرزوده باغ ارم

صلوات علیه والسلام بر آل و اصحاب کرام
بر اتمش خیر اختتام والحمد لله الحکم

فی المناقب

خدایا نقش دل گردد محی الدین جیلانی — حیات تازه می بخشد محی الدین جیلانے
نه جیلانست تنها زنده از نامش که می سازد — دل ما زندهٔ سرمد محی الدین جیلانے
محی الدین جیلانی ست جان بخش تن دین را — ازان نامش زغیب آمد محی الدین جیلانے
دل و دین زندهٔ جاوید شد از نام پاک او — سزد گر وردِ ما باشد محی الدین جیلانے
زهے مقبول حق زیبد لقب محبوب سبحانی — شد از احیاے دین حد محی الدین جیلانے

اگر حُبِ خدا خواہے بخوان محبوب سبحانے
حیات دل بود حب خدا اہل حقیقت را
پے ارشاد توحید خدا شد قطب ربانے
ظہور او ہدایت را نگر خاصہ تعین بود
چرا بغداد بود مرکز اقطاب عالم را
ہلا کم میکنند درد جدائے ز آستان تو
گنہگارم پریشان روزگارا ما دل خستہ
نمے گنجد نفس در سینۂ من از حوادثہا

وگر دل زندگی خواہد محی الدین جیلانے
بہ نقش حُب حق ماند محی الدین جیلانے
تعین داشت خود بجد محی الدین جیلانے
کہ شد اقطاب را ارشد محی الدین جیلانے
کہ او را ساختہ مرقد محی الدین جیلانے
خدا را یک نگاہ خود محی الدین جیلانے
اگر گوید ہمے گوید محی الدین جیلانے
چہ باشد دستم ار گیرد محی الدین جیلانے

نہ دین دارم نہ دنیا رایگان ہستم درین ہستے
اگر ما را نباشے خود محے الدین جیلانے

نام خدا نام شما یا غوث اعظم دستگیر
تو نور عین مصطفے تو شمع دین مجتبے
بر فرق تو چون فرق دین سایہ فگن حسن و حسین
محبوب درگاہ خدا ہم صف شدہ با انبیا
نام تو عبد القادر ست حقا کہ از قدرت پرست
ہستے محے الدین لقب محبوب سبحانی عجب
پاے تو از عز و علا بگرفتہ جملہ اولیا
در ملک فقرے بادشا بر اوج وحدت رہنما
من بندۂ از آن تو سر بر خط فرمان تو
ہستم غلام بے درم فریادرس چون مضطرم

اسم اعظم مشکل کشا یا غوث اعظم دستگیر
تو چشمۂ شرع و ہدی یا غوث اعظم دستگیر
ہم عین نور و نور عین یا غوث اعظم دستگیر
سر خیل جملہ اولیا یا غوث اعظم دستگیر
خاک درت چون گوہر ست یا غوث اعظم دستگیر
تو قطب ربانے برب یا غوث اعظم دستگیر
بر گردن صدق و صفا یا غوث اعظم دستگیر
وادی وصول حق صلا یا غوث اعظم دستگیر
دست من و دامان تو یا غوث اعظم دستگیر
یا شیخ عبد القادرم یا غوث اعظم دستگیر

گشتم ز دست چرخ دون پس خستہ و حالت زبون
غرق من و قدمت کنون یا غوث اعظم دستگیر

گر بدرگاہ معلاے تو غوث الصمدے
صحنک روضۂ قدس از مزہ ام رفتہ شدے
سائبان ز آہک سودا ز دلم بر تندے

صبحگے ہمچو نسیمے گذرمن فتدے
چشم فوارہ بدے خاک صفا آب زدے
دیدہ و مردمکم فرش ضیا گستردے

انگرے از جگرم مجمر دل افروز دے	سوز دے خود صفت بوز سویدا دہدے
ولکم نغمہ کشیدے رگ جانرا کشدے	غم دورے دہدے عرضہ وازخود رہدے
طوفکے گرد مزارت کندے چرخ زدے	ہمچو پروانہ کہ برشمع دل از جان کندے
چہ شدے دستکش ار دامن دولت رسدے	دل شوریدہ بپابیت فتدے نعرہ زدے

غوث اعظم مددے یا شہ جیلان مددے
شاہ شاہان مددے مرشد پاکان مددے

از کہ خواہم پئے درد دل حیران مددے	ہر ضیے خود عجبے وزکف حرمان مددے
آمدم پیش تو دست طلب وہان مددے	غوث اعظم مددے یا شہ جیلان مددے

شاہ شاہان مددے مرشد پاکان مددے

منعمے نیست مرا غیر تو در ہر دو سرا	نہ پسندم کہ شود دست درازم بہ سوا
توئے مولائے من و ہست طمع از تو مرا	چشم امید کرم سوے تو دارم شاہا

از گدایان توام فضل نمایان مددے

در رہ فقر و فنا از ہمہ بالا ہستے	نتواند حسنت گفت کہ آنجا ہستے
آیت شان خدا روح معلے ہستے	مرشد وہادے اللہے ومولا ہستے

لطف فرماے سوے حال مریدان مددے

مناقب

اے خواجۂ خواجگان چشتے	ہر بندۂ بندہ ات بہشتے
در سلسلہ ات اولیاء کامل	بار آورگشت انچہ کشتے
ہستند سراب جملہ سیراب	آنجا کہ تو از کرم گذشتے
افراخت علم چو صبح صادق	آن شب کہ زرخ نقاب ہشتے
شد ہر کہ مرید سلسلہ تو	مانا کہ درو صفا سرشتے
از جیت تو بہشت رضوان	ہرچند کہ کافر کنشتے

کن یک نظرے ز لطف حسن را
تا دارہد از تمام زشتے

مرا باز آن خیال قامت شمشاد می آید	حدیث بادۂ گلرنگ وساقی یاد می آید

ما و وجود واعتبارات وجود
در خارج و علم عارض ذات وجود
در پردۂ ظلمت عدم مستوریم
ظاہر شدہ عکس ما ز مرآت وجود
لوایح

ہمسایہ وہمنشین وہمرہ ہمہ اوست
در دلق گدا و اطلس شہ ہمہ اوست
در انجمن فرق ونہانخانۂ جمع
واللہ ہمہ اوست ثم باللہ ہمہ اوست
لوایح

اے بردہ گمان کہ صاحب تحقیقی
واندر صفت صدق ویقین صدیقی
ہر مرتبہ از وجود حکمی دارد
گر حفظ مراتب نکنی زندیقی
لوایح

اے در تو نہانہا وعیانہا ہمہ ہیچ
پندارو یقینہا وگمانہا ہمہ ہیچ
از ذات تو مطلقا نشان نتوان داد
کانجا کہ توئی بود نشانہا ہمہ ہیچ
لوایح

ہرچند کہ جان عارف آگاہ بود
کے در حرم قدس تواش راہ بود
دست ہمہ اہل کشف وارباب شہود
از دامن ادراک تو کوتاہ بود
لوایح

چه سازم چاره در فراق آن بت ترسا	که یاد صحبت او در دل ناشادے آید
حریفان رخت بربستند و بزم عیش شد خالی	کنون از هر در و دیوار صد فریادے آید
نباید بست عاقل را دل خود اندرین دنیا	که بوے صد خرابی زین خراب آبادی آید

حسن جان و دل خود کن فدای آنکه برگوید
که اینک پیر پیر ما پے ارشادے آید

مناقب حضور پرنور قدس سرہ

جمال اولیا شاه مظفر	کمال اصفیا شاه مظفر
منور کرد دین جد امجد	ز آل مصطفی شاه مظفر
نموده واصل حق طالبان را	مثال مرتضی شاه مظفر
حبیب حضرت محبوب سبحان	زہے قطب ہدے شاه مظفر
محب شان محبوب الٰہی	زہے زر بخش ما شاه مظفر
ز عبد الله بغدادے سیادت	گرفت آن مقتدا شاه مظفر
ز مولانائے فخر الدین دہلے	ضیاء رہنما شاه مظفر
نیاز احمد که شاه بے نیاز ست	از و مشکل کشا شاه مظفر
نظام الدین حسین آن قطب ارشاد	طریقت اوستا شاه مظفر
فنا فی الله و ہم باقیست بالله	عدوے ماسوے شاه مظفر

ز احسانت که فرمودے حسن را
دلم ممنون ست یا شاه مظفر

ابر آمد وزد سائبان یالیتنی عند الحضور	باران ست خوش قطره فشان یالیتنی عند الحضور
هر قطره کز آسمان ریزد زمین را هر زمان	یادم دہد از لطف تان یالیتنی عند الحضور
بارش دہد دل را سرور چون بارش راز حضور	فریاد ہستم از تو دور یالیتنی عند الحضور
گر در حضورت ماندمی حظهای وافر راندمی	دست از ہمه افشاندمی یالیتنی عند الحضور
مستانه سے سازد ہوا دل را لگدکوب جفا	یا ویلتا یا حسرتا یالیتنی عند الحضور
فصل بہاران دلکشی وز مهر شوقت آتشی	بگشتے ہم دلخوشی یالیتنی عند الحضور
یا من لدیه حاضر یا من الیه ناظر	ہنیت انی قاصر یالیتنی عند الحضور

این موسم و مسکین حسن مهجور خسته پرخزن
دارد همین برلب سخن یا لیتنی عند الغفور

قبلهٔ ارباب عرفان نور سیمای شماست	تاج فرق طالبان نقش کف پای شماست
مقصدی کان در دل ارباب حاجت عقده گشت	حل آن در گوشهٔ ابروی ایمای شماست
در جهاد اکبر از حد رفت بذل جد و جهد	نفس اماره چو ذمی گشته ترسائی شماست
ظلمت هستی که اندر نور حق گردید گم	آفتاب عالم آرا پرتو رائی شماست
هر که اندر ظل رحمت طالب مقصود گشت	بی ریاضت کامیاب از فیض القای شماست

فارغ از دنیا و آزاد از غم عقبی حسن
بندهٔ دلدادهٔ لطف تولائی شماست

ای خوشتر از ترحم دشمن جفای تو	افتاده ام بلکهنئو دور از لقای تو
سالی تمام شد به تمنای سجده ات	واکنون جبین سوده نه بینم زپای تو
شد آن زمان که زمزمه ها برکشیدمی	در گلشن شگفته حقائق ثنای تو
اکنون جز این نماند مرا چارهٔ دگر	کز فرقت تو گریه کنم های های تو
داد مرا گر نرسد جز تو ای شفیق	در دم را نه به کند الا دوای تو
پیوسته دیده ام نگران سوی مکرمت	از من خطا و از دیه دولت عطای تو
میخوان بر آستان کرم زین سپس مرا	خوشتر بود هزار ز سلطان گدای تو
پرورده شد ز نفحهٔ لطفت دماغ من	تا زنده ام سر من و یارب هوای تو
شاهنشهی و امر تو بر خلق نافذ است	ای من فدای همت حاجت روای تو

بار غمی که خاطر مسکین حسن نجست
برگیر دش شها کرم غم زدای تو

چه مولا است سید مظفر علیشاه	شه ما است سید مظفر علی شاه
به تلقین و ارشاد مر طالبان را	بیارا است سید مظفر علی شاه
همه روز و شب محو فی الذات بوده	حذار است سید مظفر علی شاه
پناه غریبان و کهف مساکین	هما نا است سید مظفر علی شاه
بعلم حقائق بستر معارف	معلی است سید مظفر علی شاه

چون حق بتفاصیل شئون گشت عیان
مشهود شد این عالم پر سود و زیان
گر باز روند عالم و عالمیان
باز رتبهٔ اجمال حق آید بمیان

لوائح

بحریست نه کاهنده نه افزاینده
امواج برو رونده و آینده
عالم چو عبارت از همین امواجست
نبود دو زمان بلکه دو آن پاینده

لوائح

عالم بود ار نه ز غیرت عاری
نهری جاری بطورهای طاری
واندر همه طورهای نهر جاری
سریست حقیقة الحقائق ساری

لوائح

سوفسطائی که از خرد بیخبر است
گوید عالم خیالی اندر گذر است
آری عالم همه خیالست ولی
جاوید درو حقیقتی جلوه گر است

لوائح

هستی که عیان نیست در آن در شانی
در شان دگر جلوه کند هر آنی
این نکته بجو ز کل یوم هو فی شان
گر بایدت از کلام حق برهانی

لوائح

به کشف صحیح و بوجدان صادق ‌ چه یکتاست سید مظفر علی شاه

زدنیا و عقبیٰ بود انچه کافی
حسن راست سید مظفر علی شاه

شه ملک بقا شاه مظفر اکبرآبادی ‌ فنا اندر فنا شاه مظفر اکبرآبادے
بعرفان مظهر ذات و صفات خاص اللٰهی ‌ زهی ظل خدا شاه مظفر اکبرآبادے
طریقت راهبین اوستا حقیقت راهبین دانا ‌ شریعت آشنا شاه مظفر اکبرآبادے
سحاب رحمت یزدان شهاب ثاقب غفلان ‌ قباب کبریا شاه مظفر اکبرآبادے

حسن با خاطر ناشاد و مشتاق لقا از دل
غلام تست یا شاه مظفر اکبرآبادے

زبدهٔ آل نبی شاه مظفر علی ‌ قرة عین علی شاه مظفر علی
درهٔ درج نجف دری برج شرف ‌ فخر خلف تا سلف شاه مظفر علی
فاتحه الکاملین خاتمه الواصلین ‌ آیهٔ للغافلین شاه مظفر علی
وارث علم رسول جامع فرع و اصول ‌ هادی راه وصول شاه مظفر علی

مدح شه واین دهن باش و بگوای حسن
مرشد من پیر من شاه مظفر علی

بند نقاب از روی خود بکشا و قربان کن مرا ‌ مانند چشم آئینه در خویش حیران کن مرا
زلف سیه کارت ربود از دست من تقوی و دین ‌ گر کافر دیرینه ام باری مسلمان کن مرا
از باد صرصرهای هجر افتاده ام دور از چمن ‌ چون بوی در گل ای صنم در خویش پنهان کن مرا
عمریست کاندر کوی تو نقش قدم گردیده ام ‌ روزی خدارا یک نظر انداز و سلطان کن مرا
نار فراقت در جگر زد شعله های چرخ سوز ‌ همچون خلیل از وصل خود آتش گلستان کن مرا
در چاه تاریک غمت هاروت سان افتاده ام ‌ بنمای روی خوبتر پر نور زندان کن مرا

بیچارهٔ مسکین حسن این التجا دارد که من
از درد دل هستم بجان ای خواجه درمان کن مرا

هر هوسناکی که تا بد بادهٔ سر جوش را ‌ هیچ خامی در نیاز و یاده نقد هوش را
کسب کن از موج خود را داشتن بی اضطرا ‌ بحر نکشاید پی هر آشنا آغوش را

سبحان الله قدرت [illegible]
مستجمع فضل و کرم [illegible]
در هر نفسی [illegible]
آرد و کرد [illegible] بماند [illegible]
لوایح
انواع عطا گرچه جدا می بخشد
[illegible] عطیه جدا می بخشد
هر اسم [illegible] حقیقت عالم را
در هر آنی [illegible] بقا می بخشد
یک اسم [illegible]
لوایح
[illegible] معانی از عبارات محجوب
تحقیق معانی [illegible] اعتبارات محجوب
[illegible] شفا
خواهی یابی [illegible] اشارات محجوب
قانون نجات
لوایح
[illegible]
لوایح
[illegible]
لوایح
[illegible]

کام جان خواهی ز صورت سوی معنی گام زن — گوش کے واند شنودن نکتهٔ خاموش را
ذوق باید تا شناسد مرد سرّ نیک و بد — میکند از هم جدا کام تو زهر و نوش را
در طریقت مرد ره را از تعلق رحمتست — تا توانی بار خود افگن تهی کن دوش را
تا نیابی لذت طاعت مکن هرزه خروش — سرّ حق حاصل نگردد هیچ باطل کوش را

عشق جمشید ار گذشت امید مگذار ای حسن
نخبه فردا خوش بود بگذار خواب دوش را

هر ذرّه ظهور عجبے را سببے هست — دیر و حرم از یکدگرے بوالعجبی هست
گر قرب شهنشه طلبی دور ز خود شو — زانرو کہ از مهر مقامی ادبی هست
از روضهٔ رضوان بطلب آمده آدم — قلبے کہ در و عشق نباشد حطبی هست
یکدو قدمے پیشتر ک غیر و بد برآ — تا نکہ اگر سیر کنے بولهبے هست
چند انکہ کنے طے مراحل زند تیکہ — هر آبله در پا یک رهرو عجبی هست
طیران تو باید کہ رساند بسکونت — پرے زن ازان بام کہ میل و هر عجبی هست

کفرست حسن یاس ز درگاه الٰهے
تا منزل مقصود رسے گر طلبے هست

روز ما را آفتاب دیگرست — گلشن ما را سحاب دیگرست
جلوه گر هر جاست حسن لم یزل — لیک تابان در نقاب دیگرست
تا توانے خویش را مے کن فنا — علم تو بر تو حجاب دیگر است
چشم دل را پاک کن از قذر — گوهرم را آب و تاب دیگرست
اے فقیه وقت از من درگذر — جان پاکم سرناب دیگر است
زند و اوستا را سبق گیرم ز مغ — بوحنیفه را کتاب دیگر است
شیب سوئے من اگر آورد رو — هر دم از عشقم شباب دیگرست
زاهدا بنشین بکش یک جرعهٔ — کاندرین خمها شراب دیگرست

گنج اسرار الٰهے را حسن
غیر اسرار الٰهی نه باب دیگرست

مقام راحت جان گوشهٔ خراباتست — کہ بیخودیست درو نی ریانه طاماتست

بحریست وجود جاودان موج زنان
زان بحر نبرده غیر موج اهل جهان
از باطن بحر موج بین گشته عیان
بر ظاهر بحر و بحر در موج نهان

لوایح

بنگر بجهان سرّ الٰهی پنهان
چون آب حیات در سیاهی پنهان
پیدا آمد ز بحر ماهی انبوه
شد بحر درانبوهے ماهی پنهان

لوایح

گویند دل آئینه آئین عجبست
در وی رخ شاهد خودبین عجبست
در آئینه روے شاهدان نیست عجب
خود شاهد و خود آئینه این عجبست

لوایح

ای آئینه را داده جلی صورت تو
یک آئینه کس ندید بی صورت تو
بینائی کہ ز لطف در همه آئینهها
خود آئینه پذیر بی صورت تو

لوایح

هستی کہ بود ذات خداوند عزیز
اشیا همه در وے اند و وے در همه نیز
اینست بیان آنکہ عارف گوید
باشد همه چیز مندرج در همه چیز

لوایح

غلام همت آن رندمی گشتم که مدام
سپے سلامت او شیخ در مناجاتست
زکوے پیر مغان رفتنم نصیب مباد
شنیده ام که دعا مغز جمله طاعاتست
بهوش خدمت رندان کن و شراب بنوش
که این وسیله تلافیِ جمله مافات است
مپوش چشم بصیرت درین جهان غافل
که ذرّه ذرّه سپے هوشیار آیاتست
اگر خدا طلبی از خودے خود بگذر
که از خودی بخدائی رسی ننافاتست

حسن سپاس خداوند نعمت خود کن
که در کلام تو از لطف خاص برکاتست

آنکه مست بادهٔ یکتائے است
بے نیاز از ساغر و مینائے است
دوستان دارید از من دست خویش
عافیت در گوشهٔ تنهائے است
میدهم جان از برائے یک نگاه
دلبرِ من محو خود آرائے است
یا داحسان منتم بر جان نهد
رحمتِ حق باد بر صهبائے است
تو ز خود غافل غلام هر خسے
مولوی امام بخش اوستاد پاری ۱۲ سئت
شهر یارے در خودت دارائے ا
از نظر غائب مشو کین هیچ نیست
چشم پوشیدن ز خود عنقائے است
عشق مولے دان صراط مستقیم
کفر و دین خود ملت آبائے است

هر سر و سودائے او دیگر حسن
طالب اللّٰهی و مولائے است

اے آنکه دلم گشته بسوئیت
تا چند نهان ز دیده رویت
آ بر سر بام خود که خلقے
رفتند ز جان در آرزویت
گر کشته شوم چه باک جانان
جان دمبدم آیدم ز بویت
از در نروم اگر براسنے
دائم بسرت که چیست خویت
چون یار من شدے دگرها
بهر چه کنند گفتگویت
گو دست قضا تنم بریزد
آویخته جان من بمویت

خاموش حسن که آید آواز
تنگ آمده ام ز ہاے و هویت

گلزار دهد جلوه سرو سمن خود
تا عرضه کنم بر سرت سیمین بدن خود

گر سایهٔ دولت فگند بر من درویش — دل پیش کنم هدیهٔ شاه زمن خود
پنهان ز نظر مست ز بویش همه عالم — نازم برم آهوی دشت ختن خود
گر پرده ز رخ بر فگنی ای جگر آشوب — هر مردهٔ صد ساله بدرد کفن خود
ارباب نظر دوخته بر روی تو چشم اند — افشان دُر شهوار ز درج دهن خود
از ناز فرود آی که بینی شه خوبان — آن یوسف مصری ته چاه ذقن خود
تا چند کنی بند دل خستهٔ ما را — بکشای ز زلف شکن اندر شکن خود
با بادهٔ کهنه سر تو شیخ نیرزد — بهر چه بری مصطبه دیر کهن خود
چون درد غریبی ندهد روز و شب آرام — خوش آیدم از جمله حدیث وطن خود
اللهی من هست شناسندهٔ نقدم — هر گز نه برم پیش دگر کس سخن خود

ای یار دل افروز اگر جرعه بریزی
یاد آر بجز کرمت از حسن خود

همای دولتم در دام افتاد — که عکس روی او در جام افتاد
ندارم بعد ازین پروای ناموس — که پیدا طشت من از بام افتاد
لب ساغر بمن این راز واگفت — که پیکش را بخیر انجام افتاد
مے گلگون بخلوت جوش میزد — ازان یک قطره ام در کام افتاد
نیاید غیر بار اندر حریمش — رقیب اندر خیال خام افتاد
نه بر دارم نظر تا روز محشر — اگر چشمم بر آن خود کام افتاد
نهادے میزند عشق جهان سوز — که محروم آنکه در آرام افتاد
بعالم فتنه ها چشم تو انگیخت — که نامش گردش ایام افتاد
منه دل بر فلک هرگز که مهرش — سحر بالا گرفت و شام افتاد

حسن هر جا مقام جلوهٔ اوست
که دیر و خانقاهش نام افتاد

دل با غم جانسوز تو خوگر د نکو کرد — پروانه سر شمع غلو کرد نکو کرد
آن نقد گرانمایه که زاهد به بغل داشت — صرف گهر جام و سبو کرد نکو کرد
تا سجدهٔ شکرانه بر و پیش تو عاشق — با خون دل خویش وضو کرد نکو کرد

وصال تو دو برغم حاسد تا کی
ترویج چنین متاع کاسد تا کی
تو معدومی خیال هستی از تو
فاسد باشد خیال فاسد تا کی

لوایح

هر نعت کز قبیل خیرست و کمال
باشد ز نعوت ذات پاک متعال
هر وصف که در حساب شر است و وبال
وارد بقصور قابلیات مآل

لوایح

هر جا که وجود کرده سیرست ایدل
میدان بیقین که محض خیرست ایدل
هر شر ز عدم بود عدم غیر وجود
پس شر مقتضای غیرست ایدل

لوایح

هستی بصفات [illegible] داره در و بود نهان
داره سریان در همه اعیان جهان
هر وصف [illegible] یک بود قابل آن
بر قدر قبول عین گشت است عیان

لوایح

ای ذات تو در ذوات اعیان ساری
اوصاف تو در صفات شان متواری
وصف تو چو ذات مطلقست [illegible]
در ضمن مظاهر از تقیید عاری

لوایح

سحر مست کہ دلدار بیک چشم کہ انداخت	بیمار ز بیمار نکو کرد نکو کرد
بر سینۂ من دست نہادہ پی تسکین	آتش کہ بہ دل بود فرو کرد نکو کرد
تارِ نگہ مہر فزائے تو پے رو	چاک جگر ریش رفو کرد نکو کرد
مستانہ ز خود مے بر داین قول حسن را	
آنکس کہ ز خود سوے تو رو کرد نکو کرد	
ز دیدار تو جان در قالب آمد	جمالت قبلہ ہر طالب آمد
مسلسل کرد آن زلف چلیپا	دلم در دیر ترسا راہب آمد
دہد جان دگر ہر دم نگاہش	شہادت عاشقان را واجب آمد
تعین نیست جز امر اضافے	وجود آخر حقیقے غالب آمد
اگر بر صورت او نیست آدم	حقیقت را چگونہ نائب آمد
مہندسر ز ناب آن آہنے را	کہ مقناطیس او را جاذب آمد
خرابات از حسن گردید آباد	
ز مستورے ہما تا تائب آمد	
زلف پیچان تو در تاب ہمانست کہ بود	چشم فتان تو در خواب ہمانست کہ بود
میکشانند ز خود رفتہ خرابات آباد	گردش جام مئے ناب ہمانست کہ بود
سجدۂ شکر کنم ساقئ دوران کہ ترا	گوشۂ چشم بیار بباب ہمانست کہ بود
کے بود کے گذرت بر سر بادہ فروش	ذکر خیر تو بآداب ہمانست کہ بود
از در کعبہ سفر کردہ رسیدم تا دیر	خم ابروے تو محراب ہمانست کہ بود
عشق خواہم کہ برو ہستے موہوم زراہ	خانہ ام چشم بسیلاب ہمانست کہ بود
لب او دادہ نشان گفت طبیب دل من	شکر و شربت و عناب ہمانست کہ بود
اے لبنا نامور دہر کہ شد زیر زمین	چرخ را گردش دولاب ہمانست کہ بود
گر جفا ہاے فلک آب ز رحم ریخت حسن	
سخنم گوہر شاداب ہمانست کہ بود	
دلے گنجینۂ آگاہے آمد	کہ اندر ظل شاہنشاہے آمد
زبان کے یافت نور بخشش او	اگر یونس بہ بطن ماہے آمد

ذات و صفت و فعل ... لوایح

جامی ...

لوایح

حضوری هست فرض مدت العمر — سجود و سهو اگر دل ساهی آید
به زر سرخ خورشیدش خریدار — که رنگِ چهرهٔ او کاهی آید
غلامِ صورتِ آن رند فردم — که مستِ سرِّ لا یتناهی آید
مرا گلبانگِ نوشانوشِ ساقی — حدیثِ دولتِ جمجاهی آید

خوشا بخت حسن ثانی که نظمش
قبول حضرت اللهی آید

باز در حضرت میخانه مرا بار دهید — محرمانه گذرِ خلوتِ اسرار دهید
خدمتِ پیر مغان دولتِ جاوید بود — زودم از صومعه گیرید و بخمار دهید
تا کجا از در میخانه حریفان رفتند — یک صلائی کرم از بادهٔ گلنار دهید
خوبرویان جهانند سراپا مغرور — جلوهٔ از رخ او بر سر بازار دهید
کفر و دین چون ز حقیقت بهم اصل دوست — آتش اندر بنهٔ خرقه و زنار دهید
ای مقیمان سراپردهٔ ظل اللهی — شمهٔ از نفس رومی و عطار دهید
عیش صافی گره بیخودی و آزادیست — تن بمستی و خوشی مردم هشیار دهید
در طریق ادب اسرار نهفتن شرطست — وانکه خارج بود آهنگ سر دار دهید

بندهٔ خاص حسن هست دعاگوی شما
بو که یک ذره ز درد دل بیمار دهید

چشمم بوصال پر نم آید — زمزم بطواف چشم آید
چون لعل لبت ز روح دم زد — عیسی بکنار مریم آید
ابروی مقوس تو چون دید — محراب ز آه در خم آید
شد آب حیات در لبت خشک — نوشِ تو بحق از سم آید
دیدم ز بتان ساده بسیار — مانند تو دلربا کم آید
مهر تو همی کشد دلم را — خورشید بجذب شبنم آید
عشق تو گرفت جای تقوی — نامحرم رفت و محرم آید
شادی بربست رخت از دل — تا همدم جان من غم آید
برخیز حسن ز جان شیرین — کان خسرو ماه پرچم آید

در زمرهٔ فقر تحت پوشی بهتر
در نکتهٔ عشق تیزهوشی بهتر
چون بر رخ مقصود نقابست سخن
از گفت و شنید ما خموشی بهتر

لوایح

تاکی بود ای کردن افغان و خروش
یکدم شو ازین بیهده درائی خاموش
گنجینهٔ درهای حقایق نشوی
مادام که چون صدف نگردی همه گوش

لوایح

ای طبع ترا گرفته وسواس سخن
میدار کمال دانشی پاس سخن
مگشای زبان بکشف اسرار وجود
کین در نشود سفته بالماس سخن

لوایح

یک خط بهنر یکی بعیب اندر کش
وانگه تتق از جمال غیب اندر کش
چون جلوهٔ آن جمال بیرون ز تو نیست
پا در دامان و سر بجیب اندر کش

لوایح

ای کرده بعشق او فتاده چالاکت بکفن
آلوده مکن ضمیر پاکت بسخن
چون لال توان بود درو گر پس ازین
لب بکشائی بنطق خاکت بدهن

تمت رباعیات لوایح جامی علیه الرحمه

مرا باز آن خیال قامت شمشاد می آید — حدیث باده گلرنگ و ساقی یاد می آید
چه سازم چاره درد فراق آن بت ترسا — که یاد صحبت او در دل ناشاد می آید
حریفان رخت بربستند و بزم عیش شد خالی — کنون از هر در و دیوار صد فریاد می آید
نباید بست عاقل را دل خود اندرین دنیا — که بوئے صد خرابی زین خراب آباد می آید

حسن جان و دل خود کن فداے آنکه برگوید
که اینک پیر دیر ما پئے ارشاد مے آید

عید است جان و دل سر ساقی فدا کنم — پیمانه ها کشم پئے مستان دعا کنم
خود را ازان بحلقهٔ رندان پاکباز — وز درد دل ترانهٔ دلکش ادا کنم
خود میروم بکوے خرابات پای کوب — بهر چه پاس منت باد صبا کنم
عمریست کز خمار مرا درد سر گرفت — خمهاے مے ز پیر مغان التجا کنم
عزم زیارتست عجب نیست کز طرب — در پیرهن نگنجم و جامه قبا کنم
دیدارتست حاصلم از عمر انچه هست — کافر شوم اگر بطریقت ریا کنم
دولت سرای پیر مغان جای راحتست — سر بر درش نهاده نه دیگر جدا کنم

دانے حسن که زهد و بخت کارساز
در بارگاه گر برسم من چها کنم

دردیست پنهان یارب بجانم — اظهار نتوان یارب بجانم
خواهم که افتد طشت من از بام — تا کے ز کتمان یارب بجانم
در عشق از من گشتند بدظن — گبر و مسلمان یارب بجانم
از درد فرقت شبها طپیدم — صبر و نه درمان یارب بجانم
هرگز نه دیدم دیگر ز وصلت — دشوار و آسان یارب بجانم
دشمن نه بیند حالے که دارم — نے جان نه جانان یارب بجانم

حسن تو فارغ کرده حسن را
از بار احسان یارب بجانم

عزم مصمم ست که از خود سفر کنم — شبگیر ها زنم که بموطن سحر کنم
چون دشمنان من بکمینهاش نشسته اند — پنهان روم چنانکه نه خود را خبر کنم

شرح رباعیات
خورشید فلک از نور تو ... [illegible]
جرم قمر از ... نور ... عقل ... [illegible]
روشن ز وجود تست ... [illegible]
افزون ز عدد ... [illegible]
ایضا
هر چیز که جز وجود ... [illegible]
در هستی خویشتن هست محتاج وجود
محتاج بود واجب بود و صفت وجوب
باشد بوجود خاص و هو المقصود
ایضا
در کون و مکان نیست عیان جز یک نور
ظاهر شده آن نور بانواع ظهور
حق نور و تنوع ظهورش عالم
توحید همین است دگر وهم و غرور
ایضا
... غالب ... بود ... کاسب ... [illegible]
... صاحب خالقه ... [illegible]
از روی تعین ... [illegible]
و از روی حقیقت ... [illegible]
ایضا
از ساحت ... غبار ... [illegible]
... وجود ... [illegible]
... تو ... [illegible]
واحد دیدن ... [illegible]
ایضا

اغیار گر مزاحم راهم شوند باز
هرگه غم تو مایهٔ آرام و زندگیست
عمر عزیز و صحبت اغیار ای دریغ
در صومعه چو سِر حقیقت پدید نیست
پیر مغان بگوش دلم انچه راز گفت
آنجا که دور بادهٔ گلگون بدست نیست

از دور باش هو همه را منتشر کنم
در وترا چگونه من از دل بدر کنم
فرصت دراز باد که در خود نظر کنم
خاک در مغ آرم و کحل بصر کنم
دیوانه ام که گویم و آنرا سمر کنم
رائے صواب نیست که از مے حذر کنم

از نور فیض حضرت روح القدس حسن
نظم کلام رو کش سلک گهر کنم

صوفی بیا و بادهٔ گلرنگ نوش کن
در خلوتے که سر معانی دهند عرض
تا هوش هست یار مجو در حریم وصل
گر بهرهٔ ز صدق و محبت بود ترا

وانگه سروش غیب ز میخانه گوش کن
گویا اگر دلست زبان را خموش کن
گر طالبی نخست وداع از تو هوش کن
دل را بگیر و خدمت می فروش کن

امروز گر بود سر راحت ترا حسن
خاطر فراغ از غم فردا و دوش کن

بهارست و چمن پر جوش ساقی رو بمستان کن
بیاور وی ز بیباے تو بشکستند جام جم
با میدی قدومت روزگار من بسر آمد
نباشد سخت جان چون من درین مشهد بسے جستم

تبسم زیر لب فرما و تاراج گلستان کن
لب بام آ تماشاهای هوی می پرستان کن
منور از رخ چون ماه خود ایوان شبستان کن
خجل از قوت بازوی خود دستان دستان کن

حسن را گردش ایام فرقت خوش نمی آید
ترحم اے فلک بهر خدا بر زیر دستان کن

صوفی فی صباح عید صبوحی ز باده کن
وستے بده بدست کریمانه پیر دیر
در کوزه کوزه قطرهٔ آب حیات دان
خواهی که بهرهٔ ز سعادت برے بدیر
دل میکشد بجانب منصور وار باز

خرقه ز دوش برکن و بیعت اعاده کن
دستے دگر بگردن مینای باده کن
وز قطره قطره عمر گذشته زیاده کن
قد کشیده از پے خدمت کباده کن
لختے دگر ز سر انا الحق اعاده کن

واجب چو تنزل کند از حضرت ذات
پنج است تنزلات او را درجات
غیبت و شهادت و برزخ و مثال و دل
الخامس جمعیت تلک الحضرات

شرح رباعیات

هستی که برادر ز عدم گشت و قدم
[illegible]
زیرا که تعین چه اخص و چه اعم
مسبوق بود به لاتعین فافهم

ایضاً

در عالم معنی که نباشد اشیا
از ذات خود و غیر خود آگه اصلا
هستند همه زروی نسبتی یکتا
نوریست علم شان ز هم کرده جدا

ایضاً

ای آنکه به فهم مشکلاتی منسوب
در نسبت امکان و وجوبی محجوب
امکان صفت ظاهر علمست نخست
مخصوص بظاهر وجود ست وجوب

اعیان که بود لوازم او ز قدم
مجعول نگردد بوجود و بعدم
زانرو که قابلیت اعیانی
مسبوق نباشد بمشیت فافهم

در مست حلقۂ درمیخانہ میزنم   بکشای و باب رحمت یزدان کشادہ کن

بگذر حسن زنقش و نگارے کہ بستہ اند
میلے بسوے آن بت سیمین سادہ کن

اے کہ در شوخی ندارے ہمسرے   نے نماند ہر دمے از منظرے
بے محابا بر فگن از رخ نقاب   تا نماند در جہان یک منکرے
دست قدرت صد ہزاران رنگ ریخت   مثل تو صورت نہ بستہ پیکرے
واواے سلطان خوبان از غمت   میزند در ہر رگے یک نشترے
در زمین مثل تو کے باشد پرے   بر فلک چون تو نتابد اخترے
خانۂ دل را تماشا کن کہ ہست   پنبہ زارے و ندرو یک اخگرے

مصرع دلکش بود ورد حسن
غیر اللّٰہی ند ارم دیگرے

نقاب از رخ کشیدستے چہ بودے   قرار دل ربودستے چہ بودے
ہزاران موسے عمرانست مشتاق   تجلّے گر نمودستے چہ بودے
قیامت وعدۂ وصلست فردا   اگر امروز بودستے چہ بودے
دعاے باگدایان را اثر ہاست   شہ من گر شنودستے چہ بودے
غم پر لذتش جان کاہد اما   خوشستم گر فزودستے چہ بودے
دلم گنجینۂ اسرار و مستم ؛   گلویم سرمہ سودستے چہ بودے
حباب نازکست این ہستے من   نگاہش آزمودستے چہ بودے
پراگندم ازین چشم جہان بین   اگر لختے غنودستے چہ بودے

حسن از دست خود فریاد دارد
نمودے گر نمودستے چہ بودے

بوے یار دلستان آید ہمے   در تن افسردہ جان آید ہمے
روزگار محنت و سختے برفت   این صدا از آسمان آید ہمے
من فداے آنکہ از لطف و کرم   خوش بکام دوستان آید ہمے
ساقیا برخیز و پر کن جام را   کان حریف مہربان آید ہمے

خیمہ زد در صحن باغستان بہار — خندہ بر رغم خزان آید ہمے
حبذا بخت سعید آن چمن — کاندرو سرو چمان آید ہمے
بے نیاز ست از ہمہ آن نازنین — شکر کن صد شکر کان آید ہمے

گر ندیدستے تماشا کن حسن
ماہ بر فرشش کتان آید ہمے

حضور عشق دیدم اوستادے — کہ او را میرسد ہر اجتہادے
مقام وحدت آمد جاے راحت — خلوے نے درونے اتحادے
رفیق راہ من درد محبت — ترا اے صبر از من خیر بادے
برو از پیش من عقل زیانکار — کہ از تو ہیچ دل دیدم نہ شادے
حرام آمد بر و اسم فدائے — کہ از تو جز تو میخواہد مرادے
نگفتیے ہر چہ از مفہوم و محسوس — بجز عشق تو افسانہ ست و بادے

بیا و خوش ببین دیگر حسن را
کزین پس زو نیابے جز رمادے

شہ طناز مالک ناز گردے — ز خوبان جہان ممتاز گردے
در آید آب رفتہ باز در جوے — اگر روزے بسویم باز گردے
مرا باقیست بس افسانۂ ہجر — چہ باشد گر شبے دمساز گردے
درونم خلوتے خالیست از غیر — بہرت گر دمم اگر ہمراز گردے
الا اے طایع برگشتۂ من — خوش شستے گر بکامم باز گردے
مروا بے سوز از سینہ بیرون — کہ ترسم عشق را غماز گردے

بدنیسان گر حسن رانے سخن را
عجب نے بلبل شیراز گردے

سرو من دامن کشان وا میروے — تا چہا دیدے کہ از ما میروے
از خدا با صد دعایت خواستم — تو کجا از من خدا را میروے
ہر کہ نالم من ز بخت بے اثر — نا شکیبم تو شکیبا میروے
دیدہ کہ اہل نظر فرش رہند — نرگس مستا نیست کانجا میروے

عالمے جا نہا نثار مقدمت　　دور چشم بد کہ زیبا میروے
تا کہ گوید با تو از من این پیام　　دیرمے آئے و دردا میروے
خانۂ ویران وگر آباد کن　　ہمچو دل گر از بر ما مے روے
گر نمے آئے میا اے دل شکن　　میروم من میروم تا میروے
مجلس رندان مدہ از دست شیخ　　آمدے ہشیار و شیدا میروے

میروے و میروے تا کے حسن
رفتہ کے آید ہما نا میروے

ہر چند در مظاہر ظاہر بہر شیونے　　بیچون و بیچگونے بے شبہہ بے نمونے
حرفے من از دلیرے گویم اگر نگیرے　　در حسن بے نظیرے در عشق رہنمونے
نا دیدہ میر بانے در ہر وہ می نمائی　　بے مثل در خدائے یکتاے ذو فنونے
نیرنگہت تست ظاہر شد ہر کہ دید کافر　　ناید چنین ز ساحرے سحرے و نے فسونے
موجود بے نشانے پیدا و ہم نہانے　　ہم صورت عیانے ہم سر بطونے
ظاہر توئے و باطن ہستی توئی و لیکن　　غیر تو نیست ممکن بیرون و ہم درونے
بے رنگ بی نگاری در صورت آشکارے　　ہم رنگ و ہم نگاری لیکن بدون ز چونے

در شان او چہ گوئے ہر سو حسن چہ پوئے
بیرون ز خود چہ جوئے بنگر کہ تو ہمونے

اے حور بہشتے ملکے روح امینے　　ہاروت دمے زہرہ جبین سحر مبینے
مومن بحرم جوید و راہب بہ کلیسا　　شیاد عظیمے کہ در آنے نہ در اینے
در صد خرابات کشتے بادۂ احمر　　با اہل مناجات ہمے گوشہ نشینے
پیدائے و از چشم خلائق ہمہ پنہان　　خود بوالعجبے کہ ہمانے و ہمینے
حسن ہمہ از حسن تو آموخت نمایش　　پیش تو کرا گفت توانم کہ حسینے
بوے تو کند تازہ دل و جان جہان را　　گلدستۂ نورستۂ فردوس برینے
آنکس کہ ترا یافت رخ از قبلۂ خود تافت　　اے آفت جان فتنۂ ایمانے و دینے
نیرنگ تو صد شعبدہ در کار خرد کرد　　مہرے ہمہ با دشمن و با دوست بکینے
مانا کہ وجود تو بود نور دمثالش　　مصباح زجاج آمد و مشکوٰۃ یقینے

بسم اللہ الرحمن الرحیم
آنچہ مراد عارف ہمہ کار ہا
نیک میکند بے آنکہ خواہش
درمیان باشد و از کار ہا
بد اجتناب میکند بے آنکہ
کار بد باشد و ہمہ کس
آنکہ تعلق خاطر بود و از ہمہ کس
جدا است بے آنکہ نفرتے دارد
خدا را عین ہمہ داند و در ہمہ بیند
بے آنکہ ہیچ یکے را خدا گوید
[illegible]

در عقل نمے آئے و در وہم نہ گنجے
در بحر ہویت دُر شہوار ثمینے

یا برائے حسن نیست کہ وصف تو شمارد
بالاتر از انے کہ توان گفت چنینے

نباشد چون تو سرو سرفرازے
سرت گردم نشین در دل کہ برخاست
نباشے سرگران ہرگز کہ زیبد
دلم پامال خیل غمزہ ات شد
مسلمانان حذر مہر خدا را
بت پندار من شکن چو محمود

جہان را جان و جانرا چارہ سازے
میان جان و جانان امتیازے
ز تو نازے و از من صد نیازے
نصیب کس مبادا این ترکتازے
زچشم مے پرستے نیم بازے
ہزاران اے ترا چون من ایازے

نکو شد گر حسن گردید بدنام
حریفے بادہ خوارے عشقبازے

اے داور داوران پناہے
سلطان نکند گذر بدرویشں
تا چند نظر دریغ دارے
کس دید چو من گدائے قلاش
فریاد ز دست ہجر فریاد

خستہ جگرم بمن نگاہے
آرے چہ بود کہ گاہ گاہے
زین بندہ خستہ تباہے
نے مثل تو شاہ کج کلاہے
با کوہ کنند چہ برگ کاہے

تا کے پرسے کہ این فغان چیست
مسکین حسن ست داد خواہے

نباشد فارغ از خشقت وجودے
بسوے تست روے جملہ ذرات
بیادت ہست صوفی مست ورقاص
برہمن بردہ زود ویر ناقوس
ہمہ حاضر تو غائب از نظر ہا
بہار گلشن ہستے وجودت
ظہور تست ہر علوے وسفلے

ترا زیبد بہر ملت سجودے
ظہور ہر یک از تو در شہودے
بشوقت رند کف زن بر سرودے
بمسجد مومن آوردہ قعودے
ہمہ غافل تو در شانے نمودے
برے حرفت ز انگشت جہودے
وجود ہر یک از تو ہست جودے

حسن از خویشتن گردید پردود — گه گوید بر روانش یک درودے

خاتمه تذکرة اللهی

شکر ست کم آرزو برآمد — کاین تذکرهٔ الهی سرآمد
چه تذکره مجلسی پر از نور — زالهی و اهل الله معمور
الهی را صدارت او — اهل الله در زیارت او
مانا که مصوری ز هر رنگ — مانی صفت آوریده ارژنگ
آنکس که نه مجلسش بدیده — زین تذکره گو فروز دیده
یاران طریق یکدل و جان — انداخته طرح عیش شادان
پهلو زده هم بکامرانی — چو نانکه بعهد زندگانی
لب بسته زبان حال گویا — زان سر بطون شان هویدا
کانی همنفسان محفل انس — وی همقدمان منزل قدس
یاد آن ایام عشرت و ناز — وان صحبت دوستان ومساز
آن مهر و سرشتم اختلاطی — خون گرمی و باهم ارتباطی
گه بحر حقایقی در جوش — گه مهر بلب زده که خاموش
مشغولی ذکر حق شب و روز — بودی ظلمت زدا دل افروز
گه غلغلهٔ سماع در گوش — گه هستیٔ خویشتن فراموش
آنراز وصال خنده برلب — وانراز فراق گریه و تب
اسکندره بود گه نشیمن — گه گلشن تاج روضه مأمن
گاهی قدم رسول بر سر — گه طوف ابو العلا میسر
گه جذب علاء دین مجذوب — بروی بسوی فضای مرغوب
زود بانگ غراب بین ناگاه — عنقائی مغرب بیم بالله
از بر رخ مغربی زمانه — انداخت حجاب در میانه
اکنون بس بعد مغربین ست — غربت راه دراز چین ست
چین ست پل وصال محبوب — فانی شو گر بقاست مطلوب
خوشتر بود آن جهان که مائیم — از زحمت این و آن درائیم

نی چرخ بلند هست سرکوب | نی قطع زمین ست خاطر آشوب
نقطه است مربع عناصر | صفر ست ز شش جهت معبر
بالا و نه زیر نی چپ و راست | نی پیش و نه پس که جمله برخاست
نی قرب نه بعد وقف نی سیر | نی کعبه نه خانقاه نی دیر
طوبی بپی آنکه جاودانه | ز نیگو نه سر آورد زمانه
خوشتر بود آنکه جمله یاران | گلدسته صفت بر دز باران
فارغ ز دو کون خوش نشینند | دل خواستهای خویش بینند
این ست مراد خاطر ما | پس باقی و استانست فردا
دردا که بسی ز غمگساران | رفتند چو موسم بهاران
یک یک چو گهر ز سلک افتاد | چون دانهٔ اشک گشته برباد
نی سلک گهر زمانه بگسیخت | کش واسطة العقود نظم ریخت
یاد آیدم هر یکی ازان جمع | ریزم پی شان ز دمع چون شمع
چشمم جوید یگان یگان را | آن کو که دهد نشان خدا را
اوخ که ازین بساط نیرنج | رفتند چو مهرهای شطرنج
وین شاطر روزگار هیهات | شه بر شه داد و مات بر مات
راندند سوی عدم جلوریز | دیدند نه بر قفا درانگیز
کس داند غیر عالم الغیب | دانند که هرچه هست بی ریب
آن جمله کزین جهان گذشتند | هستند کجا فسانه گشتند
یارب بحبیب خود که چون من | آزاد شوم ز محبس تن
همای مرا جمالی یاران | کن داخل خیل غمگساران
دوزخ بود ار بهشت جا شان | مگذار ز بو الحسن جدا شان

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

الحمد لله که کتاب فیض انتساب مملو از زواهر لاریبی موسوم به جواهر غیبی با خاتمه مسمی به تذکرة اللّهی حسن اختتام یافت ارباب ذوق و تصوف را بخت بیدار و طالع یار بود که اینچنین نسخهٔ جدید جامع مسائل طریقت و شریعت بار دوم در مطبع نامی منشی نو[لکشور] لکهنو بعالی همتی جناب منشی پراگ نراین صاحب مالک مطبع موصوف بماه فروری سنه ۱۸۹۰ع مطابق ماه شوال سنه ۱۳۰۷ھ از حلیهٔ طبع

تعلیقے
باهرچه واقع میشود واز لذت شرعی بهره‌مند شوی بی آنکه غافل باشی
از ظهور حقیقت درویشی یاد غوثی معرفت داشته باشی یا شهود نه حاضر
باش و نه غایب نه بنده باش و نه خداوند نه هست باش و نه نیست
متابعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم دار بی آنکه
محمد را غیر حق دانی یا حق را منحصر دانی در محمد نه آنکه محمد حق است
و حق محمد است حق حق حق محمد محمد محمد اینست کمال کمال
والله اعلم بحقیقة الحال و هو عین حقیقة الحال
(این کلام از حضرت خواجهٔ آفاق خواجه بیرنگ خواجه محمد باقی بالله رحمة الله علیه است)
حرره فقیر سید احمد علی عفی عنه
۲۴ جنوری سنه ۱۹۱۰ عیسوی
وقت ۲ بجے شب بمقام امیرپور

شرح مثنوی مولانا روم - کامل در دو جلد حامل المتن ہر شش دفتر از مولوی ولی محمد اکبر آبادی حامل المتن

جواہر الاسرار شرح مثنوی مولانا روم - دفتر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت مولانا حسین بن حسن سبزواری -

تذکرۃ الاتقی - احوال شاہ مظفر علی قدس سرہٗ از مولانا ابوالحسن صاحب فریدآبادی -

فتوح الغیب - مع شرح از حضرت غوث الاعظم جیلانی مع شرح فارسی از شاہ عبدالحق محدث دہلوی ارشادات فقر و تصوف مین -

دلیل العارفین - ملفوظات حضرت سلطان معین الدین چشتی جمع کردہٗ حضرت قطب الدین بختیار کاکی -

مثنوی ہمہ رنگ - از حضرت خواجۂ خواجگان قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ -

مثنوی بزم وصال - معرفت کے مذاق مین عمدہ مثنوی -

رسالۂ حق نما - از شاہزادہٗ داراشکوہ مرحوم -

مجموعۂ نکات فقر - چار رسالۂ نظم از مولوی مظہر علی العلائی -

لوائح جامی - از مولانا عبدالرحمن جامی -

اخلاق و تصوف اردو

جامع الاخلاق - ترجمۂ اخلاق جلالی -

تہذیب النفوس - از سید فخر الدین حسین -

باب دانش - مولفۂ مولوی محمد کریم بخش -

اوقات عزیزی - از سید غلام حیدر خان -

ترجمۂ عوارف المعارف - کامل دو جلد مین ترجمۂ مولانا ابوالحسن فریدآبادی -

خزینۂ دانش - ہوشمندی کی تعلیم از مولوی محمد کریم بخش

بستان تہذیب - جامع اخلاق و ادب مرتبہ نواب حاجی محمد عمر علیخان بہادر فیروز جنگ -

بحر الحقیقت - اصلاح نفس مین ۔

آبحیات - اخلاق و موعظت مین مصنفہ منشی کامتا پرشاد

کیمیاے حکمت - حصہ اول بیان شرافت علم و ادب

نجات المومنین - ذکر کرامات حضرت شاہ نجابت اللہ مطبوعۂ مطبع پٹیالہ -

تہذیب الاخلاق - مولفہ مولوی نجم الحق -

پیراہن یوسفی - اردو ترجمۂ مثنوی مولانا روم کا نظم شعر بہ شعر اور حاشیہ پر اردو مین حاصل مطلب مع فوائد تصوف - کامل دو جلد مین -

بوستان معرفت شرح اردو مثنوی مولوی روم کامل مولفۂ حضرت مولوی عبدالمجید خان مولف ریاض التحقیق شرح اردو سکندر نامہ

اخلاق رضی - مصنفہ قاضی محمد رضی -

شجرۂ معرفت بخشی - منتخبات مثنوی مولانا روم مترجمہ سید غلام حیدر صاحب -

تحفۂ سروری - نظم آداب عبادت جملہ اعضا از منشی غلام سرور -

کنز الاسرار - ترجمۂ اردو مثنوی شاہ بوعلی قلندر قدس سرہٗ ہم زبان مثنوی از مولانا سید غلام حیدر خان

چشمۂ فیض۔ نظم ترجمۂ اردو پند نامۂ عطار کلام عارف کامل حضرت شیخ فرید الدین قدس سرہ از مولوی منشی عبد الغفور خان بہادر۔

مذاق العارفین۔ ترجمۂ احیاء علوم الدین عربی ہر چہار جلد کامل در دو جلد۔

گلشن سرودی۔ نظم میں تہذیب و اخلاق کا بیان مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری۔

اکسیر ہدایت۔ ترجمۂ اردو کیمیائے سعادت

جامع شریعت و حقیقت مترجمہ مولوی نجم الدین احمد

ترجمۂ رشحات۔ مترجمہ مولانا ابو الحسن فرید آبادی۔

تہذیب احسانی۔ مولفہ حکیم احسان علی۔

مجموعۂ توحید۔ از شاہ عبد الصمد عرف مدن شاہ مشتمل چار رسالہ (۱) الف۔بے وجین (۲) مجن (۳) مثنوی اللہ نام چوبرے (۴) پریم نامۂ شاہ علی

تحفۃ العاشقین۔ رموز تصوف از شاہ عبد الصمد قدس سرہ

اسرار الحروف ہندی۔ از فتح علی شاہ قادری بطور تصوف۔

رہبر راہ حق۔ مجموعہ فراہم کردہ حاجی زردار خان تصانیف سیزدہ رسالہ (۱) رہبر راہ حق (۲) رسالہ مرغوب القلوب از حضرت شمس تبریز (۳) مثنوی شاہ بو علی قلندر (۴) مثنوی بے سر نامۂ عطار (۵) مثنوی جنتیم مکشناد (۶) پریم نامہ شاہ ولی (۷) مثنوی اللہ نام (۸) مجن از حضرت شاہ عبد الصمد (۹) الف۔بے وجین۔ (۱۰) تحفۃ العاشقین (۱۱) مثنوی حضرت شیخ بہلول (۱۲) رموز الحقیقت (۱۳) ترجیع بند عارف

اردو ترجمۂ ریاض رضوان۔ شرح گلستان فارسی یہ شرح مشہور و معروف از تصنیفات مولانا ریاض علی مروج درس و تدریس طلبا کہ جسکا ترجمہ مولانا ابو الحسن صاحب فرید آبادی نے بعبارت فصیح فرمایا۔

پند نامۂ وحید۔ مصنفہ منشی واحد علی وحید۔

مجموعۂ تصوف۔ تصنیف حقائق آگاہ شیخ برہان

مخزن الانوار۔ ترجمۂ گنج الاسرار از مولوی محمد یوسف علی شاہ۔

لال چندریکا۔ مشتمل برمضامین پند سود مند مولفہ منشی لال سنگھ صاحب۔

منہاج السالکین۔ ترجمۂ جوگ بششٹ مترجمۂ مولانا ابو الحسن فرید آبادی۔

بود ہد پرکاش۔ مصنفہ منشی شیودیال سنگھ۔

تنبیہات منظوم۔ عربی یا ترجمۂ اردو نثر و نظم از شیخ احمد بن علی۔

گلشن فیض۔ ترجمۂ بہوج پربند سار تذکرہ راجہ بہوج و نصائح مفید۔

گلدستۂ جنان اردو۔ شرح بسیط گلستان سعدی از سید رزاق بخش۔

مثنوی سر حق۔ رموز تصوف از سید شاہ عطا حسین۔

پند نامۂ حبیبی۔ نصائح و اندرز از محمد حب علی خان۔

